

# بلکه گمراه شدی

نوشته: خالد عسقلانی

ترجمه فارسی کتاب: بل ضللت

نقدی بر کتاب آنگاه شدم

## بسم الله الرحمن الرحيم

### اهداء

ترجمه ی این کتاب را اولاً: به شهداء اهل سنت ایران اهداء می کنم. همان کسانی که در قرن بیستم به جرم اهل سنت بودن حلق آویز شدند، آنانی که ربوده شدند و وحشیانه قطعه قطعه شدند و آنانی که گلوله های غدر و خیانت در خارج از ایران جسد آنها را پاره پاره کرد.

ثانیاً: به زندانیان و شکنجه شدگان اهل سنت اهداء می کنم. دلاور مردانی که سالهای مدیدی از عمرشان را در زندانهای شکنجه گاهها گذراندند.

ثالثاً: به مهاجرین اهل سنت، کسانی که سالهاست در دیار هجرت، بدور از کانون گرم خانواده و دوستان با کمترین امکانات و بدترین شرایط زندگی می کنند.

و در پایان به همه ی پویندگان حقیقت، آنانی که سخنان و حرفها را می شنوند و بهترین را انتخاب می کنند، این کتاب را اهداء می کنم.

## فهرست مطالب

اهداء

مقدمه ی مترجم

پیش گفتار

تمهید

### باب اول

معنی و مفهوم یا تقسیم صحابه میان اهل سنت و روافض دوازده امامی

تعریف لغوی و اصطلاحی صحابی

تعریف لغوی و اصطلاحی منافق

تقسیم واقعی صحابه از دیدگاه روافض دوازده امامی

نفی طبقه بندی امامیه

### باب دوم

رد دیدگاه تیجانی پیرامون ((صحابه در صلح حدیبیه))

نقدی بر دیدگاه تیجانی

رد دیدگاه تیجانی نسبت به صحابه در مورد مصیبت روز پنجشنبه

نقدی بر دیدگاه تیجانی

دیدگاه تیجانی و رد آن درباره ی صحابه در جریان سپاه اسامه رضی الله عنه

### باب سوم

نقدی بر گفته تیجانی دایر بر اینکه قرآن صحابه را مورد مذمت قرار داده است

نقدی پیرامون استدلال آقای تیجانی

نقدی بر استدلال آقای تیجانی از آیه ی دوم دایر بر مذمت صحابه رضی الله عنهم

نقدی بر استدلال تیجانی از آیه ی خشوع دایر بر ذم صحابه رضی الله عنهم

#### باب چهارم

نقدی بر آقای تیجانی درباره ی اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله اصحابش را مورد نکوهش

قرار داده است

رد استدلال تیجانی از حدیث تنافس صحابه برای دنیا

#### باب پنجم

نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه بعضی از صحابه بعضی دیگر را نکوهش کرده

اند

نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه صحابه در نماز تغییر ایجاد کردند

نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه اصحاب علیه خود گواهی می دهند

#### باب ششم

نقدی بر مطاعن تیجانی بر خلیفه ی اول، حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه

نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه ابوبکر علیه خود گواهی می دهد

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره ی حضرت ابوبکر و فاطمه ی زهرا رضی الله عنهما در جریان

فدک

آیه، به دلایل متعددی بر عصمت فاطمه رضی الله عنها یا کسانی دیگر دلالت دارد

نقدی بر گفتگوی تیجانی با یک دانشمند درباری حضرت ابوبکر رضی الله عنه

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره حضرت ابوبکر تحت عنوان ((علل و اسباب هدایت

و استبصار))

نص پیرامون خلافت

نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اولی بودن حضرت علی از ابوبکر رضی الله عنهما

نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه ابوبکر رضی الله عنه در قتال با مانعین زکات مرتکب خلاف سنت شده است

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره ی خالد بن ولید رضی الله عنه

#### باب هفتم

ایرادهای تیجانی بر خلیفه ی دوم، حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه و پاسخ آن  
نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه عمر رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است  
نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر جاهل بودن عمر بن خطاب رضی الله عنه  
نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه عمر علیه خود گواهی داده است  
نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره ی عمر بن خطاب تحت عنوان ((گفتگو با یک عالم))

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره ی حضرت عمر در امر خلافت

#### باب هشتم

نقدی بر اتهامات آقای تیجانی علیه خلیفه ی سوم، حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه

#### باب نهم

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره ی ام المومنین حضرت عایشه رضی الله عنها  
نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه عایشه آتش فتنه را بر انگیخت است

#### باب دهم

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره ی معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه

## باب یازدهم

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره ی معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه  
نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه معاویه از کاتبان وحی نبوده و به مردم دستور داده تا حضرت علی رضی الله عنه را بد و بیراه بگویند  
نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه معاویه دستور قتل حجر بن عدی را صادر کرد چون به علی ناسزا نگفت  
نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه حسن بصری معاویه را مورد طعن قرار داده است.

نقدی پیرامون برداشت نادرست تیجانی درباره ی مشاجره ی میان علی و معاویه رضی الله عنه  
نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه خلافت را به ملوکیت تبدیل کرده است

## باب دوازدهم

نقدی بر مطاعن تیجانی پیرامون حضرت ابوهریره رضی الله عنه

## باب سیزدهم

نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر وجود نص برای وجوب پیروی از علی رضی الله عنه  
نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر وجود نصوص دال بر وجوب پیروی از اهل بیت  
نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه بخاری سلام و درود را مختص علی می داند  
نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه ائمه اربعه علم را از جعفر صادق آموخته اند  
نقدی بر دیدگاه شیعه دایر بر اینکه رسالت نزد گروهی از شیعه از آن علی بوده است نه محمد، و مبنی بر اینکه گروهی از آنان مدعی الوهیت علی است  
نقدی بر ادعای تیجانی و خویی دایر بر اینکه قرآن آنان عیناً همان قرآنی است که نزد اهل سنت است

نقدی بر دیدگاه شیعه مبنی بر اضافه کردن ((علی ولی الله)) در الفاظ اذان

نقدی بر دیدگاه رافضه پیرامون زدن بر سر و صورت در ذکر مصیبت حسین علیه السلام

نقدی بر ادعای شیعه دایر بر توسل به قبور شرک نیست

معنی حدیث ((استفترق أمتی إلی ثلاث و سبعین فرقه))

نقدی بر تحریف حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله از جانب آقای تیجانی

نقدی بر دیدگاه آقای تیجانی درباره ی عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

نقدی بر دیدگاه تیجانی پیرامون جایگزین شدن صحابه سپاسگزار بجای صحابه ی منقلبین

نقدی بر دیدگاه تیجانی پیرامون واژه ی ((اهل سنت و جماعت))

نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله درباره ی دوازده امام و اسامی آنان تصریح کرده است

نقدی بر ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه صحابه قاتل علی رضی الله عنه هستند

آقای تیجانی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را تحریف می کند

نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه اختلاف میان ائمه اربعه دال بر مخالفت آنان با قرآن و سنت است

نقدی بر سخنان تیجانی پیرامون مبحث (راهنمایی حق)

مآخذ و منابع

## بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم

إِن الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا ضَلَالَ لَهُ وَمَنْ يَضِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) ((آل عمران: ١٠٢)).

(ای کسانی که ایمان آورده اید آنچنان که شایسته است از خدا بترسید و جز در مسلمانی نمیرید.)

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا) ((النساء: ١)).

(ای مردم، از پروردگارتان بترسید، همان پروردگاری که شما را از یک انسان آفرید و همسرش را از او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان زیادی منتشر ساخت. و از خدایی بترسید که همدیگر را به او سوگند می دهید و درباره ی خویشاوندان بترسید، همانا خداوند مراقب شماست و شما را زیر نظر دارد.)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا) (الأحزاب: ٧١\_٧٠)

(ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید، در نتیجه، خداوند اعمال شما را اصلاح می کند و گناهانتان را می بخشد و هر کس از خدا و رسولش پیروی نماید بطور قطع به پیروزی بزرگی دست یافته است.)

اما بعد:

وحدت و یکپارچگی مسلمانان یکی از بزرگترین اهدافی است که اسلام برای تحقق آن بسیار تلاش نموده است. خداوند در اینباره می فرماید:



(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) (آل عمران: ۱۰۳).

(همگی به ریسمان خدا (قرآن) چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید آن هنگام که دشمن یکدیگر بودید پس خداوند میان دلهایتان الفت و دوستی بر قرار کرد در نتیجه شما به سبب نعمت خداوند به یکدیگر برادر شدید و - همچنین - شما بر کناره ی گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن نجات داد. خداوند این چنین برای شما آیات خویش را بیان می کند تا اینکه شما هدایت و راهنمایی شوید.)

در آیه بالا همان طوری که مشاهده می کنید خداوند به وحدت و یکپارچگی دعوت می نماید و از هر گونه شقاق و نفاق و اختلاف منع می کند و اخوت اسلامی را به عنوان یک نعمت یاد آوری می کند و جامعه ی آن روز را مقداری به عقب بر می گرداند و می گوید: گذشته ی خویش را به خاطر بیاورید که چگونه با یکدیگر دشمن بودید و مشغول جنگهای طولانی بودید به ویژه اوس و خزرج که سالها در جنگ و خونریزی به سر می بردند اما خداوند با نعمت اسلام و قرآن میان دلهایشان الفت و دوستی بر قرار و آنها را از شرک و کفر و بت پرستی نجات داد.

رسول اکرم ﷺ هم از همان روزهای نخستین دعوت اسلامی بر اخوت و برادری تاکید کرده و همه ی تلاش آن حضرت ﷺ این بود تا عوامل تفرقه و اختلاف را از میان بردارد، در مدینه ی منوره بعد از تشکیل اولین حکومت اسلامی، میان مسلمانان بویژه مهاجرین و انصار اخوت برقرار کرد و با وحدت و یکپارچگی توانست بر مشکلات فائق آید و هنگامی که در یکی از غزوات میان یک مهاجر و یک انصاری اختلافی بروز کرد و به دنبال آن، مرد انصاری صدا کرد ای انصار به داد من برسید و مهاجر فریاد زد: ای مهاجرین به فریاد من برسید و رسول اکرم ﷺ

این سخنان را شنید، فرمود: این دعوت به جاهلیت چیست؟ گفتند: مردی از مهاجرین یک انصاری را زده است. رسول الله ﷺ فرمود: ((این سخنان را بگذارید زیرا بد بو هستند.))

اینگونه در زمان رسول الله ﷺ بر وحدت امت اسلامی تاکید گردید و در این راستا آیات و احادیث زیادی وجود دارد اما بخاطر اینکه مطلب طولانی نشود از ذکر آنها خودداری می کنم خلاصه اینکه رسوا اکرم ﷺ و یاران با وفایش با وحدت و یکپارچگی بر دشمنان فائق آمدند، قدرت بزرگ قریش شکست خورد، مکه فتح گردید و مردم گروه گروه مشرف به اسلام شدند و در این زمان چون شخص رسول اکرم ﷺ حضور داشت هیچ گونه اختلافی بروز نکرد و اگر هم می خواست بروز کند در نطفه خفه می شد چنانچه یک مورد را متذکر شدیم. بعد از اینکه رسول الله ﷺ دار فانی را وداع گفت، عده بسیار زیادی مرتد شدند و تعدادی هم منکر زکات شدند اما حضرت ابوبکر ؓ در برابر این جریان ایستاد و با آنها جهاد و مبارزه کرد و فرمود: ((أینقص الدین و أنا حی)) آیا من زنده ام و دین ناقص می شود؟ و بدین گونه نه تنها اینکه نگذاشت اختلافی در دین ایجاد شود بلکه به دامنه ی فتوحات اسلامی افزود و به مرزهای و به مرزهای ایران و روم، دو ابر قدرت آن زمان لشکرکشی کرد و هنگامی که در جنگ یمانه تعداد زیادی از حافظان قرآن به شهادت رسیدند به پیشنهاد عمر بن خطاب ؓ قرآن را جمع آوری نمود تا مبادا نقصی در قرآن ایجاد شود. بعد از اینکه این خلیفه راشد رسول الله ﷺ بعد از دو سال و اندی خلافت به دیدار پروردگار شتافت، حضرت عمر بن خطاب ؓ به خلافت بر گزیده شد، وی طبق وصیت رسول اکرم ﷺ یهودی و نصاری را از شبه جزیره عربستان بیرون راند، دو ابر قدرت بزرگ آن روز یعنی روم و ایران را شکست داد، در قلب ایران پیشروی کرد، مصر، شام، عراق و فلسطین را به قلمرو اسلامی افزود، بیت المقدس را آزاد کرد. همه و همه این فتوحات بزرگ، پیشرفتهای برق آسا، انتشار دعوت اسلامی و گسترش قلمرو اسلام در سایه ایمان

راسخ آنان و وحدت و یکپارچگی تحقق پیدا کرد. دشمنان اسلام اعم از مشرکین، یهود، مجوس، نصاری و منافقین که از زمان رسول اکرم ﷺ تاکنون در همه ی نبردهای نظامی شکست خورده بودند و دیگر امیدی به پیروزی نداشتند. اینبار راه مکر و حيله و ترور را در پیش گرفتند و در یک توطئه مثلث یهودی، مجوس و نصاری خلیفه دوم رسول خدا، حضرت عمر بن خطاب ﷺ را به شهادت رساندند. بعد از وی حضرت عثمان بن عفان ﷺ روی کار آمد، دوران نخستین خلافت حضرت عثمان بن عفان ﷺ در واقع دوران امتداد فتح و پیروزی های خلیفه دوم بود اما در اواخر دوران خلافت ذوالنورین اختلافاتی بروز کرد که زمینه اختلاف و پراکندگی امت اسلامی را فراهم کرد.

این اختلافات هم توسط عبدالله بن سبأ یهودی که به ظاهر مسلمان شده بود در میان بعضی از مسلمانان بویژه تازه مسلمانها که هنوز اسلام را خوب نفهمیده بودند رواج پیدا کرد. عبدالله بن سبأ ابتدا به شام و عراق رفت و مردم را علیه خلافت شوراند اما چون موفقیتی کسب نکرد به مصر رفت و آنجا توانست مردم را اطراف خود جمع کند و آنها را علیه خلیفه بشوراند و سرانجام، شورش ی که عبدالله بن سبأ آن را آغاز کرده بود باعث شهادت حضرت عثمان بن عفان گردید برای تفصیل این مطلب می توانید به کتب تاریخ مراجعه کنید بعد از آن، اختلاف بطور رسمی میان مسلمانان ظاهر شد و این اختلافات باعث ظهور فرقه ها و بدعت های مختلفی گردید که از آن جمله می توان ره روافض، خوارج معتزله، مرجئه، قدریه و غیره اشاره کرد. دشمنان اسلام بویژه یهود در واقع توانستند بعد از اینکه این امت، امت واحده بود آنرا تقسیم کنند و جنگ های داخلی جمل، صفین و نهروان را ایجاد کنند و زمینه اختلاف را فراهم کنند که تا امروز هنوز امت طعم تلخ این اختلافات را احساس می کند.

یکی از این فرقه های گمراه که توانست بیشترین ضربه را به اسلام و مسلمین بزند و با عواطف و احساسات جوامع اسلامی بازی کند و به نام محبت اهل بیت

توانست طرفدارانی بدست بیاورد، فرقه ی روافض یا همان شیعه اثنا عشری است. چون کتاب حاضر پاسخی به یاوه های این فرقه بشمار می رود، قبل از اینکه خواننده ی محترم وارد مطالب اصلی کتاب شود مختصری از تاریخچه ی این گروه، چگونگی و شرایط پیدایش آنها را تقدیم خواننده گرامی می کنم.

### پیدایش روافض

برای اولین بار این اندیشه توسط فردی یهودی بنام عبدالله بن سبأ یهودی از اهل یمن مطرح گردید. وی در زمان خلافت حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه به ظاهر مسلمان شد، و به قصد منحرف ساختن مردم به حجاز، بصره، کوفه و شام سفر کرد اما هیچ گونه موفقیتی کسب نکرد. سرانجام از شام اخراج شد. بعد از آن، به مصر رفت و آنجا محیط مناسبی برای نشر افکار خود مهیا دید از جمله مسائلی که برای اولین بار مطرح کرد یکی مسئله رجعت بود و دیگری وصیت محمد صلی الله علیه و آله برای حضرت علی رضی الله عنه بود. او می گفت: چگونه عیسی بر می گردد ولی محمد بر نمی گردد؟ بلکه محمد صلی الله علیه و آله به طریق اولی بر می گردد. و هزار پیامبر در تاریخ گذشته است که همگی وصی داشته اند و وصی محمد صلی الله علیه و آله حضرت علی رضی الله عنه است.

بعد از آن مدعی شد که وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله اجرا نشده است خلافت غضب شده است و عثمان یکی از آن غاصبان است. باید امر به معروف و نهی از منکر کرد و این گونه طعن در صحابه و حضرت عثمان رضی الله عنه اجمعی را آغاز کرد.<sup>۱</sup>

با این سخنان برای اولین بار اندیشه ی رافضه اظهار وجود کرد تا اینکه زمان خلافت حضرت علی رضی الله عنه فرا رسید آنها ابوبکر و عمر را بد و بیراه می گفتند و برای حضرت علی ادعای الوهیت کردند. حضرت علی رضی الله عنه بسیاری از آنها از آن جمله

---

۱. تاریخ طبری حوادث سال ۳۵ هجری.

ابن سبأ را سوزاند البته بعضی از مورخین می گویند: ابن سبأ را به مدائن تبعید کرد.<sup>۱</sup>

علامه ابن تیمیه رحمه الله می گوید: بدعت های شیعی که در زمان حضرت علی علیه السلام ایجاد گردید، حضرت علی علیه السلام با آنها مبارزه کرد، آنها در واقع سه گروهی بودند:

۱- گروهی افراطی بودند که حضرت علی آنها را با آتش سوزاند و فرمود:

لما رأيت الأمر أمراً منكراً  
أججت ناري و دعوى  
قنبراً

(هنگامی که امری منکر دیدم، آتشم را بر افروختم و قنبر را صدا کردم)

۲- گروهی حضرت ابوبکر و عمر را سب و شتم می کردند وقتی که خبر به حضرت علی علیه السلام رسید آنها را تعقیب کرد ولی آنها به قرقیزستان فرار کردند.

۳- گروه سوم مفضلله بودند یعنی حضرت علی علیه السلام را از ابوبکر و عمر بهتر می دانستند. حضرت علی علیه السلام فرمود: هر کس چنین سخنی بگوید افترا بسته است و باید شلاق زده شود. چنانچه از بیشتر از هشتاد طریق روایت شده است که حضرت علی علیه السلام می گفت: ((خیر هذه الأمة بعد نبیها ابوبکر و عمر...)) (بهترین این امت بعد از پیامبر ابوبکر و عمر هستند...)<sup>۲</sup>

بهر حال هر چند فکر روافض در زمان حضرت علی علیه السلام به نحوی آشکار گردید اما در چند نفری محدود ماند ولی به شکل گروه و جماعت و فرقه ای آشکار نشد تا زمانی که حضرت حسین علیه السلام به شهادت رسید و بطور مشخص اسم رافضه مطرح نشد مگر زمانی که زید بن علی علیه هاشم ابن عبدالملک قیام کرد. وی روزی در میان سخنانش ذکر خیر ابوبکر و عمر را به میان آورد، گروهی این مطلب را نپذیرفتند و زید بن علی را رها کردند از آنجا این گروه بنام رافضه معروف گردید.<sup>۳</sup>

۲. به فتح الباری - کتاب استنباه المرتد و المرتده) و ((الفصل)) ابن حزم و ((ملل و نحل)) شهرستانی مراجعه کنید.

۳. نگاه کنید به مجموع الفتاوی ابن تیمیه ( ۱۸۵-۱۸۴/۳۵).

۱. مأخذ سابق (۴۹۰/۲۸).

بطور کلی می توان گفت پیدایش روافض چهار مرحله ی اساسی را طی کرد تا بصورت یک فرقه میان امت آشکار گردید.

مرحله اول: دعوت عبدالله بن سبأ به عقیده رجعت، وصیت پیامبر به علی و سب و شتم خلفاً قبل از حضرت علی علیه السلام.

دو عامل در واقع ابن سبأ را در پخش افکارش کمک کرد: یکی اینکه وی افکارش را در جوامع نو پای اسلامی که هنوز اسلام بخوبی در آنها رسوخ پیدا نکرده بود، مطرح کرد مثل شام و مصر و عراق. دوم اینکه دعوت او سری و بطور پوشیده انجام می گرفت. وی هر کس را به افکارش دعوت نمی کرد بلکه کسانی را دعوت می کرد که از اسلام ضربه خورده بودند و ریاست و پادشاهی آنها گرفته شده بود و فقط به ظاهر مسلمان شده بودند.

مرحله دوم: اظهار این اعتقاد. بعد از اینکه حضرت عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید. وی از شرایط و وضعیت پیش آمده استفاده کرد و سموم خود را میان مسلمانان پخش کرد.

مرحله سوم: آنها بعد از شهادت حضرت حسین رضی الله عنه تحت یک قیادت و رهبری اجتماع نمودند تا انتقام خود حسین را بگیرند. هر چند خودشان حسین را دعوت کردند و بعد پیمان شکنی کردند و حسین را تنها گذاشتند تا اینکه به شهادت رسید.

مرحله چهارم: جدا شدن روافض از سایر گروههای طرفدار اهل بیت و نامگذاری آنها. این مرحله چنانچه متذکر شدیم در زمان قیام زید بن علی علیه هاشم بن عبدالملک عملی شد آنها زید را بخاطر اینکه از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دفاع می کرد، رها کردند.<sup>۱</sup>

---

۲. برای تفصیل این مطالب می توانید به تاریخ طبری و بدایه و نهایه مراجعه کنید.

آنچه خواندید مختصری از تاریخ پیدایش شیعه بود. هم اکنون به بعضی از اعتقادات بسیار خطرناک آنها که مخالف با قرآن و سنت است بطور مجمل اشاره می کنیم:

۱- تحریف قرآن کریم: این مطلب در صدها روایت از روایات شیعه آمده است و چندین نفر از علمای شیعه به این مطلب تصریح کرده اند که شرح آن در همین کتاب خواهد آمد.

۲- دوازده امام بعد از رسول الله ﷺ معصوم هستند و حتی به بعضی وحی می شود و آنها هم حق تشریح و قانونگذاری دارند همانطور که پیامبر اکرم ﷺ این حق را دارد.

۳- ائمه از علم غیب برخوردار و ما کان و ما یكون را می دانند.

۴- صحابه بجز سه یا هفت تن همگی کافر هستند، حق علی بن ابی طالب را غصب کردند و به اهل بیت ظلم کردند.

۵- تقیه یکی از اعتقادات اساسی آنهاست یعنی دروغ گفتن و فریب دادن جزو اصول آنها است.

۶- عقیده رجعت یعنی اینکه بسیاری از ائمه و محرومان در آخر زمان بعد از اینکه مرده اند به دنیا بر می گردند و ائمه هم زنده می شوند و محرومان را مجازات می کنند.

۷- بدعت و شرک بر قبور و مزارهای بزرگان و دهها اعتقاد فاسد دیگر که بسیاری از این اعتقادات انسان را به کفر می کشاند. شما در این کتاب با بسیاری از این مطالب آشنا خواهید شد.

خطر روافض بر امت اسلامی

روافض از همان آغاز نشأت، مشکلات زیادی برای مسلمانان ایجاد کرد، ما متذکر شدیم که عبدالله بن سبا یهودی بنیان گذار این اندیشه چگونه مردم را علیه خلیفه

سوم شوراند و بدنبال آن خلیفه سوم به شهادت رسید و بعد از آن چه جنگهای داخلی که میان مسلمانان ایجاد نشد. آنها در صفوف حضرت علی بن ابی طالب خود را جای داند و جنگ جمل و صفین را به راه انداختند و نسبت به حضرت علی علیه السلام هم وفادار نماندند بطوری که حضرت علی علیه السلام همیشه از آنها شکایت داشت و می گفت: من حاضرم ده نفر از شما را به معاویه بدهم و یک نفر از طرفداران معاویه را بگیرم. این طرفداران دروغین اهل بیت به حضرت حسن بن علی علیه السلام نیز خیانت کردند هنگامی که حضرت حسن علیه السلام خود را برای جنگ با معاویه آماده کرد در وسط راه به وی حمله کردند بطوری که گلیم زیر پایش را هم ربودند و پای حضرت حسن علیه السلام را مجروح کردند و بعد از آن، به حضرت حسین نامه نوشتند و وی را به کوفه دعوت کردند اما قبل از اینکه حضرت حسین به کوفه برسد نماینده اش را کشتند و پیمان شکنی کردند که سرانجام جریان، به شهادت حضرت حسین علیه السلام در میدان کربلا انجامید. این تاریخ مختصر آنها با اهل بیت است البته قابل یاد آوری است که همه اهل بیت از دست این گروه می نالیدند و این مطلب با دلایل و وثائق تاریخی در همین کتاب خواهد آمد.

علاوه بر این، آنها هرگاه در تاریخ فرصتی پیدا کرده اند برای نابود کردن مسلمانان از هیچ تلاش و کوششی فرو گذار نکردند. بعنوان نمونه به فاجعه ی سقوط بغداد بدست هولاکوخان و لشکریانش و نقش شیعه در آن اشاره می کنم: در سال ۶۵۶ هجری قمری خلیفه وقت مستعصم بالله بود و فردی شیعه مذهب بنام ابن العلقمی توانسته بود در دارالخلافه نفوذ کند و به وزارت برسد و اعتماد خلیفه را جلب نماید. بعد از اینکه مشکلی میان شیعه و اهل سنت پیش آمده حقد و کینه ابن علقمی نسبت به اهل سنت افزایش یافت و اینجا بود که تصمیم گرفت زمینه را برای ورود هولاکو به بغداد فراهم کند. بعد از اینکه در بغداد صد هزار نظامی وجود داشت، ابن علقمی هر روز تعداد آنها را کم می کرد تا اینکه تعداد آنها را به ده هزار نفر کاهش داد سپس نامه ای به تاتار نوشت و به آنها چراغ سبز داد و



اینگونه هولاکو خان با همکاری ابن علقمی شیعه مذهب به بغداد حمله کرد در حالی که خواجه نصیرالدین طوسی شیعی هم وزیر و مستشار او بود. سپاه هولاکو وارد بغداد شد، آنها به زنان، کودکان، پیر مردان و ضعفا بر هیچ کس رحم نکردند بلکه به هر که دست یافتند همگی را از دم تیغ گذراندند، مردم داخل خانه ها می رفتند و درها را می بستند اما آنها درها را می شکستند و یا به آتش می کشیدند و همه را قتل عام می کردند. بسیاری از مردم به چاه ها و قبرها پناه آوردند اما هیچ کس نتوانست جان سالم بدر برد مگر یهود و نصاری که اهل ذمه بودند و یا کسانی که به خانه ی همکاران آنان، ابن علقمی شیعی و تعدادی از تجار پناه برده بودند، بغداد بعد از اینکه عروس شهرها بود تبدیل به خرابه ای شد، آنها چهل روز بغداد را مباح شمردند و در این چهل روز هر چه دلشان خواست انجام دادند و در عین حال که خلیفه، مستعصم بالله به قتل رسید طبق بعضی از روایات تاریخی حدود دو میلیون مسلمان کشته شد. إنا لله وإنا إليه راجعون)).

بعد از چهل روز هنگامی که عفو عمومی اعلام کردند مردمی که داخل قبور و چاهها پنهان شده بودند، بیرون آمدند در حالی که چهره هایشان تغییر کرده بود و یکدیگر را نمی شناختند. می گویند تعداد کشته شدگان به حدی زیاد بود که بیماریهای واگیر مختلفی میان باقیمانده مردم رواج پیدا کرد بطوری که بسیاری بر اثر این بیماریها فوت کردند و همچنین بر اثر بادهایی که بر این اجساد می ورزید در شام بسیاری از مردم دچار وبا و بیماری شدند.<sup>۱</sup>

و در ایران هنگامی که شاهان صفوی روی کار آمدند از سرهای علمای اهل سنت مناره ساختند و بعد از اینکه اهل سنت اکثریت بودند و در بسیاری از شهرهای مرکزی مثل طهران، ری، شیراز، اصفهان، کرمان و غیره ساکن بودند تحت فشار حکومت صفوی یا شیعه شدند و یا به مناطق مرزی گریختند و هم اکنون اگر

---

۱. به بدایه و نهایه ابن کثیر - حوادث سال ۶۵۶ هجری مراجعه کنید.

نگاهی به جغرافیای ایران بیاندازیم چهار طرف نوارهای مرزی ایران اهل سنت هستند.

وحدت یا تقریب بین مذاهب

از مدتها است که شعار تقریب بین مذاهب که به ظاهر شعاری بسیار با زرش و برق است، مطرح می شود: اختلافات را کنار بگذاریم، در برابر دشمنان خارجی یکی باشیم، باید در برابر آمریکا و امپریالیسم جهانی ایستاد و وو .... خواننده گرامی همانطور مشاهده می کنید در نگاه اولیه این شعارها، شعارهایی بسیار خوب است اما آیا در عمل، شیعه این چیز را می خواهد یا صرفاً می خواهد از انزوای دینی در میان انبوه اهل سنت و سواد اعظم بیرون بیاید و در عین حال هر کجا فرصت یافت، ضربه اش را بزند و این شعارها همگی نفاق و تقیه است. بلکه آنها به کمتر از شیعه شدن راضی نمی شوند.

بیاییم با هم سری به این بز نیم و نگاهی به برادران اهل سنتمان در ایران بیاندازیم و ببینیم که بعد از پیروزی انقلاب در ایران بر آنها چه گذشت و چه می گذرد؟ البته ناگفته نماند که ایران این روزها پرچمدار وحدت!! میان شیعه و سنی است.

اگر خواسته باشم همه مشکلات و آلام اهل سنت ایران را شرح دهم مثنوی هفتاد من کاغذ می خواهد و این مختصر گنجایش آنرا ندارد. اما بطور مختصر می گویم: اولاً: اهل سنت در ایران، محرومترین طبقات اقتصادی ملت ایران را تشکیل می دهند بدلیل اینکه فرصت های مساوی برای فعالیتهای اقتصادی میان شیعه و اهل سنت وجود ندارد. از سر و صورت شهرها و روستاهای اهل سنت نشین فقر و بدبختی می بارد این تبعیض را شما در مناطقی که روستاهای سنی و شیعه نشین کنار یکدیگر و نزدیک به هم قرار دارند مثل استان خراسان، کردستان و بسیاری از مناطق دیگر بخوبی لمس می کنید.

از نظر تحصیلات دانشگاهی هم اهل سنت وضعیت بهتری ندارند بلکه طی سالهای گذشته صدها نفر از جوانان اهل سنت گزینش شده و از ادامه تحصیل محروم شده اند و اگر کسانی هم توانسته اند از سوراخهای صعب العبور گزینش بگذرند و نگهبانان متوجه سنی بودن آنها نشده اند بعد از فارغ التحصیل شدن باید در کوچه و خیابانها پرسه بزنند زیرا به جرم وهابیت از رفتن به کارهای حکومتی محروم می شوند در نتیجه بسیاری از جوانان اهل سنت از همان اول ترجیح می دهند دنبال علم و تحصیل نروند.

از نظر سیاسی مسئله خیلی واضح و آشکار تر است. اهل سنت در ایران از هیچ پست و منصب کلیدی در کشوری که بیست و پنج تا سی درصد جمعیت آن را تشکیل می دهند، برخوردار نیستند.

و بالاتر از همه اینها، ظلم و ستمی که از نظر دینی به اهل سنت می شود همه ظلمها را تحت پوشش قرار می دهد زیرا در ایران همه امکانات چاپ و نشر، وسائل دعوت و تبلیغ و رسانه های گروهی اعم از رادیو، تلویزیون، سینما، مجله و روزنامه در اختیار آنان است و از همه این تریبون ها برای نشر اعتقادات و اندیشه های خویش استفاده می کنند این در حالی است که اهل سنت هیچ یک از این فرصت ها را ندارند. تشیع نه تنها اینکه به نشر اندیشه های خود می پردازد بلکه سب و شتم، فحاشی و اهانت به مقدسات اهل سنت در راس برنامه های آنها قرار دارد بزرگترین گواه این مطلب، کتابی است که هم اکنون پاسخ آنرا به خوانندگان گرامی تقدیم می کنیم.

اما اگر یکی از اهل سنت خواسته باشد بگوید به اهل سنت فحش ندهید به مقدسات آنها اهانت نکنید آن زبان باید بریده شود و آن شخص باید به زندان انفرادی برود و با تهمتهایی که از به زبان آوردن آنها انسان خجالت می کشد، اعدام شود و یا اینکه جسد قطعه قطعه شده اش در خیابانی دیده شود. بله، سربازان گمنام امام زمان به حسابش رسیده اند و اگر کسی توانست بعد از تهدید

شدن، جان سالم بدر برد و به یکی از کشورهای همسایه مثل پاکستان و افغانستان هجرت نماید، وی هم از دست سربازان گمنام امام زمان نجات پیدا نخواهد کرد بلکه طرفداران وحدت!!! و تقریب!!! او را گلوله باران خواهند کرد.

بله، خواننده گرامی! شاید شما باور نکنید اما اینها واقعیهایی است که در کشوری که طرفدار وحدت و تقریب است اتفاق می افتد و اینک چند نفری از شهدای اهل سنت را بعنوان نمونه ذکر می کنیم تا سخنان ما با دلیل و برهان باشد:

علامه احمد مفتی زاده در اوایل انقلاب هنگامی که صحبت از حقوق دینی و سیاسی اهل سنت نمود به زندان افتاد و بعد از چند سال جنازه نیمه جانش را تحویل وارثان وی دادند که آنهم بعد از مدت کوتاهی در گذشت.

دکتر احمد میرین معروف به دکتر سیاد، فارغ التحصیل دانشگاه اسلامی مدینه منوره که در یکی از مناطق بسیار محروم بلوچستان یک باب مدرسه دینی کوچک و متواضع برای آموزش فرزندان منطقه باز کرده بود، بعد از بازگشت از امارات متحده عربی در فرودگاه بندرعباس دستگیر شد و بعد از چند روزی جنازه اش در فلکه میناب با آثار خفگی و تزریق آمپول مشاهده گردید، شخص مظلومی که به جز از قرآن و سنت به چیزی دیگر نمی اندیشید. البته ناگفته نماند که وی قبل از این، پنج سال را به جرم وهابیت در زندان به سر برده بود و سرانجام این چنین مظلومانه به شهادت رسید.

دکتر مظفریان که به اهل سنت گرایش پیدا کرده بود و امام جمعه اهل سنت شیراز به حساب می آمد دستگیر شده و مدتی را در زندان می گذراند و بعد از آن با اعلان جرمهایی که بنده از به قلم آوردن آنها شرم دارم، اعدام گردید.

ملا محمد ربیعی از علمای بنام و صاحب چندین تالیف و ترجمه به زبانهای فارسی و کردی بعد از اینکه از قسمتهایی از فیلم امام علی که در آن به اهل سنت اهانت شده بود، انتقاد می کند، ربوده شده و بعد از چند روز جنازه اش در یکی از خیابانها دیده می شود.

مولوی عبدالملک ملا زاده فرزند مرحوم مولوی عبدالعزیز رهبر دینی بلوچستان در وقت خودش هنگامی که از حقوق دینی و سیاسی اهل سنت دفاع می کند و تحت فشار حکومت قرار می گیرد به پاکستان هجرت می کند اما بعد از مدتی در پاکستان توسط مزدوران اطلاعات ایران در خیابانهای کراچی با رگبار گلوله همراه یکی دیگر از دوستانش، مولوی عبدالناصر جمشید زهی فارغ التحصیل دانشگاه دمشق به شهادت می رسد.

شیخ محمد صالح ضیائی از اولین فارغ التحصیلان دانشگاه اسلامی مدینه منوره، مدیر مدرسه دینی و امام جمعه بندرعباس بعد از اینکه چندین بار بطور پی در پی برای باز جویی برده می شود از آخرین بازجویی بر نمی گردد، خانواده وی چند روز در انتظار می مانند اما بعد از چند روز با جنازه قطعه قطعه شده او در یکی از جاده ها مواجه می شوند. بله، شیخ بعد از اینکه بشدت شکنجه شده بود، با چاقو قطعه قطعه شده و در پایان هم مقداری اسید بر جسدش پاشیده شده بود تا آثار جنایت محو گردد.

علامه ناصر سبحانی از علمای برجسته کردستان، بعد از اینکه حدود یک سال را در زندان به سر می برد، در همان زندان اعدام می شود و خانواده اش حتی از جنازه اش هم محروم می شوند و تا امروز کسی نمی داند که با جنازه اش چه کرده اند.

مولوی قدرت الله جعفری از علمای خراسان بعد از برگشتن از پاکستان و اتمام دوران تحصیل به محض اینکه به ایران می آید دستگیر می شود و حدود یک سال در زندان به سر می برد و هنگامی که برای آخرین بار پدر پیرمردش به ملاقاتش می رود جنازه اش را به او تحویل می دهند.

و چندین نفر دیگر، این دیوان تمام شدنی نیست اما تو خودت حدیث مفصل بخوان.

علاوه بر این، دهها تن از علمای اهل سنت برای نجات جان، دین و عقیده شان به کشورهای پاکستان، افغانستان و بعضی از دول خلیج هجرت کرده اند و در بدترین شرایط، زندگی می کنند. إنا لله وإنا إليه راجعون.

و از زندان، شکنجه و اذیت و آزار هر چه می خواهی بگو.

بله، مساجد تنها جایی است که اهل سنت در چهارچوبی بسیار محدود می توانند مردم را راهنمایی کنند اما مساجد هم از تعدی و تجاوز سالم نمانده اند. بلکه اولاً برای ساختن مسجد، مشکلات زیادی ایجاد می کنند و به راحتی پروانه کار برای بنای مساجد نمی دهند به طوری که در شهرهای بزرگ و مرکزی اصلاً اجازه نمی دهند تا مسجدی ساخته شود به عنوان نمونه همه تلاشهای اهل سنت برای ساختن یک مسجد در تهران از اول انقلاب تا کنون ناکام مانده است و بالاتر از این، مسجد تاریخی شیخ فیض در شهر مسجد تخریب شد و تبدیل به پارک گردید و هنگامی که مردم اهل سنت در زاهدان در مسجد مکی تجمع نمودند تا اعتراض خودشان را به گوش حکومت و مسئولین نظام برسانند، داخل مسجد گلوله باران شدند به طوری که چندین نفر به شهادت رسید و صدها نفر مجروح گردید و تعداد زیادی هم روانه زندانها شدند. آیا باز هم آنها خواهان وحدت و تقریب!!! بین مذاهب هستند یا واقعاً به مذهبشان که تقیه است عمل می کنند؟!

مدارس دینی اهل سنت که با کمکهای مردمی اداره می شود و مراکزی برای آموزش اولیه احکام اسلامی به مردم اهل سنت است هم بدون گلایه نمانده است، در طول سالهای انقلاب به شکلهای مختلف تحت فشار بوده اند و هستند و آنها چندین مدرسه را در خراسان و بلوچستان تعطیل کرده اند. بله، باید وحدت!!! رعایت شود.

و در پایان باید بگویم خطرناکترین کاری که انجام می شود خیانت در گزارش تاریخ است، آنها با تمام امکاناتی که در دست دارند تاریخ را وارونه جلوه می دهند، حق را باطل، و باطل را حق جلوه می دهند، همه اعتقادات اهل سنت را زیر

سوال می برند، پیرامون آنها شک و شبهه ایجاد می کنند، صحابه رسول الله ﷺ را که به اتفاق امت اسلامی بهترین انسانها بعد از پیامبران هستند، عده ای خائن، غاصب و مرتد معرفی می کنند و این گونه ریشه دین را به تیشه می زنند، از فیلم های سینمایی گرفته تا سریالهای تلویزیونی، صفحات روزنامه ها و مجلات، برنامه های درسی دانش آموزان و دانشجویان، شعارهای در و دیوار، چاپ و نشر، همه و همه در خدمت همین اهداف حرکت می کنند. اما بیچاره ی اهل سنت نه تنها اینکه از همه این امکانات محروم است اگر از یکی از اهل سنت درباره ی اعتقادات اهل سنت پرسیده شود و او پاسخ می دهد و یا خواسته باشد در برابر این موج تبلیغات اهانت آمیز، مردم اهل سنت را راهنمایی کند، خلاف وحدت!!! گام برداشته است و باید با زندان، مرگ، اعدام و ترور مواجه گردد.

در همین راستای وحدت و تقریب!!! کتابهای زیادی نوشته شده است که در آنها به مقدسات اهل سنت بویژه صحابه و یاران آن حضرت ﷺ اهانت شده است، همان کسانی که رسول اکرم ﷺ بیست و سه سال تمام زحمت کشید، آنها را تربیت کرد و در حالی از دنیا رفت که از آنها راضی بود.

یکی از این کتابها که مولفش در آن بسیار بی ادبی و زبان درازی کرده است و اندیشه های اهل سنت را به باد انتقاد گرفته است کتاب ((ثم اهتدیت)) محمد تیجانی سماوی است. مولف این کتاب، آقای تیجانی می گوید: وی اهل سنت بوده و با تحقیق و بررسی عمیق، هدایت!! شده است و خاطراتش را در این کتاب به رشته تحریر در آورده است تا دیگران از این هدایت!! وی بهره مند گردند. بنده هم پیشاپیش هدایت!!! را به او تبریک می گویم.

و این کتاب با نام ((آنگاه هدایت شدم)) و چندین کتاب دیگر از همین مولف توسط شخصی بنام سید محمد جواد مهری به زبان فارسی ترجمه شده است تا با بد و بیراه گفتن صحابه رسول الله ﷺ، بویژه خلفای سه گانه و عشره مبشره البته به استثناء علی بن ابی طالب ﷺ و همچنین اهانت و زبان درازی نسبت به او المومنین

حضرت عایشه رضی اللہ عنہا دین خود را نسبت به میلیونها اهل سنت فارسی زبان ایران و جهان ادا کند و پایه های وحدت و تقریب بین مذاهب!!! را بیش از پیش استحکام بخشد. بنیاد معارف اسلامی قم برای این کتاب و کتابهای دیگر مولف، سرمایه گذاری زیادی کرده است. البته اگر چه چنین به نظر می رسد که این سری کتابها در بنیاد فوق الذکر نوشته شده است و بنام این هدایت یافته!!! منتشر شده است. چنانچه آقای مهری در مقدمه ی کتاب مذکور می گوید: ((اکنون بنیاد معارف اسلامی با تعداد زیادی از محققین و علما، مشغول خدمت در زمینه های مختلف و آماده سازی برای طرح مهم تاریخ نگاری می باشد. تاکنون کارهای ارزشمند و شایان تقدیری به اتمام رسیده . . .)) شاید این کار، یکی از آن کارهای ارزشمند باشد. بهر حال این مطلب بسیار مهم نیست، مهم مطالب و محتویات کتاب است. قابل یادآوری است که آنها برای پخش و نشر این کتاب از همه امکانات خویش استفاده کردند زیرا این کتاب به گفته آقای تیجانی: داستان یک کشف نوین، نه اکتشاف در جهان اختراعات و ابتکارات تکنیکی و فیزیولوژی، بلکه در جهان عقائد و در میان سیلی از مکتبهای مذهبی و فلسفه های دینی . . .))<sup>۱</sup> به شمار می رود. و به همین خاطر اقشار مختلف ملت و مسئولین را بسیج کردند تا این اختراع و کشف نوین را به بشریت عرضه کنند و آقای مهری با این کلمات در مقدمه چاپ هشتم کتاب از آنها تقدیر و تشکر و قدر دانی می کند: ((بهر حال در این زمینه دوستان زیادی چه از مسئولین محترم و چه از ائمه جمعه و چه از روحانیون، فرهنگیان، کسبه، کارمندان و عامه ی مردم که احساس مسئولیت نموده . . . و بیشترین فعالیت را انجام داده اند و با نامه ها و پیغامها و تلفنهای مشوقانه زیادی به اینجانب و به بنیاد معارف اسلامی ما را سرافراز نموده اند...))



به طور کلی با نقل این جملات خواستم به اهمیت این کتاب نزد تشیع اشاره کنم و فکر می‌کنم با نقل جملات فوق به اهمیت آن پی برده اید البته کسانی که داخل ایران زندگی می‌کنند خودشان اهمیت این کتاب را به خوبی می‌دانند.

### انگیزه ترجمه

سر و صدا و غوغایی که این کتاب میان عموم مردم ایجاد کرد و اهمیتی که آنها به این کتاب می‌دادند، بنده را به این فکر واداشت که ای کاش می‌توانستم به سخنان عوام فریبانه این کتاب در یک کتاب مفصل پاسخ دهم اما به دو دلیل نتوانستم این آرزویم را عملی کنم: یکی اینکه چنین کاری نیاز به این داشت که بنده کتب مراجع شیعه و سنی را در اختیار داشته باشم که متأسفانه این کتابها در دسترس نبودند.

دوم اینکه چنین عملی وقت زیادی می‌خواست که باز هم بدلیل مشغولیت زیاد و مشکلات جنبی زندگی، وقتم به من چنین اجازه ای نمی‌داد. تا اینکه روزی یکی از دوستان کتاب حاضر را به من اهدا نمود، بعد از اینکه کتاب به دستم رسید و به سرعت آن را از نظر گذراندم، متوجه شدن که تقریباً بطور مفصل به یاوه های تیجانی در کتاب ((ثم اهتدیت)) پاسخ داده است آرزوی خود را بر آورده و راه را بسیار کوتاه یافتم خدا را سپاس گفتم و همان لحظه تصمیم گرفتم کتاب را ترجمه نمایم. دیری نگذشت که ترجمه کتاب را بطور کامل پیش رویم حاضر دیدم البته هر چند نیاز به بعضی از تعلیقات توضیحی داشت اما متأسفانه از مراجع و منابع به اندازه کافی برخوردار نبودم تا تعلیقات لازم را بر کتاب بیافزایم. اما بهر حال فکر می‌کنم این کتاب، نیاز خواننده را بر آورده می‌کند.

اسم کتاب را که به عربی ((بل ظللت)) بود به فارسی ترجمه کردم و همین نام ((بلکه ظللت)) بود به فارسی ترجمه کردم و همین نام ((بلکه گمراه شدی)) را برای کتاب، مناسب دیدم.

هدفم هم از ترجمه این کتاب دفاع از صحابه و یاران رسول خدا ﷺ است همان کسانی که حب آنها را ایمان و بغض آنها را کفر و نفاق می دانم، همان کسانی که دفاع از آنها در واقع دفاع از رسول الله ﷺ و دین رسوا الله ﷺ است زیرا قرآن و سنت از طریق و به واسطه صحابه به مسلمانان رسیده است اگر آنها (العیاذ بالله) تعدادی مرتد و فاسق و فاجر بودند چنانچه کتاب تیجانی می گوید، دیگر دینی باقی نمی ماند، همچنین هدفم از ترجمه این کتاب دفاع از مادرم، حضرت عایشه صدیق ﷺ است که در کتاب تیجانی نسبت به وی بی ادبی و زبان درازی زیادی شده است زیرا قرآن همسران پیامبر ﷺ را مادران مومنان معرفی کرده است چنانچه می فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) (الأحزاب: من الآیة ۶) (پیغمبر خدا ﷺ از خود مومنان به آنان اولی تر است و همسران آن حضرت ﷺ مادران مومنان به حساب می آیند.) و دفاع از مادری که توسط فردی از خدا بی خبر و غیر مومن مورد هجوم و بی ادبی قرار گرفته است، فرض واجب است.

امیدوارم همان طوری که آقای مهری در پایان مقدمه هشتم کتابش با اشاره به اهل سنت می گوید: ((پس بهتر است این آقایان مردم را در انتخاب راه آزاد بگذارند که خداوند آنها را آزاد گذارده است (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ)). من هم امیدوارم که آقای مهری و سایر مسئولینی که کتابهای تیجانی را ترجمه و چاپ و نشر کردند مردم را در انتخاب راه آزاد بگذارند، مساجد اهل سنت را تخریب نکنند، علماء اهل سنت را نکشند و به زندان نفرستند و بگذارند که چنین کتابهایی را مردم بخوانند زیرا اگر مهری تنها به قاضی رود مطمئناً خوشحال بر می گردد. پس بگذارید مردم این کتابها را هم بخوانند، امیدوارم به این کتاب اجازه چاپ و نشر بدهند و بگذارند مردم خودشان، راهشان را آزادانه انتخاب نمایند.

نکته ای که در پایان قابل یادآوری است، اینست که در وهله اول از همه خوانندگان گرامی و فارسی زبانان عزیز به خاطر ترجمه شکسته و نه چندان خوب

و روان کتاب و شاید هم فارسی بسیار قدیمی معذرت خواهی می کنم. زیرا بیشتر از پانزده سال است که با محیط فارسی فاصله دارم و امیدوارم که از خطاها و اشتباهاتم به بزرگواری خویش عفو و گذشت نمایید. در ثانی قابل یادآوری است که هنگام ترجمه کتاب ((بل ظللت)) ترجمه فارسی کتاب تیجانی در دسترس نبود تا عبارات فارسی را از کتاب فارسی تیجانی نقل کنم به همین خاطر بنده همان متن عربی را ترجمه کردم اما هنگامی که کتاب ((بلکه گمراه شدی)) حروف چینی شد و تقریباً آماده ی چاپ گردید: کتاب ((آنگاه هدایت شدم)) به دستم رسید. و تغییر همه این عبارتهای ترجمه شده و نقل آنها از ترجمه آقای مهری کاری وقت گیر و هزینه آور بود به همین خاطر ترجیح دادم که عبارتهای کتاب عربی تیجانی را با همان ترجمه خودم بگذارم ولی حواله و صفحات ترجمه مهری را ذکر کنم تا خواننده فارسی زبان بتواند هنگام ضرورت بدان مراجعه کند به همین خاطر شما در پاورقی، صفحات چاپ کتاب عربی و فارسی را در کنار هم می بینید. باید گفت که هر چند الفاظ و تعبیر ترجمه بنده با ترجمه آقای مهری متفاوت است ولی در صورت مراجعه، شما ملاحظه خواهید کرد که مطالب، تفاوت چندانی با یکدیگر ندارد.

در پایان هم یک چیز مهم و اساسی مانده است و آن اینکه از خداوند مسئلت نمایم که این خدمت ناچیز را از من بپذیرد و روز قیامت مرا با کسانی که دوست دارم یعنی صحابه و اهل بیت رسول الله حشر نماید و از شما خوانندگان گرامی هم تقاضای دعای خیر دارم زیرا نیازمند دعای شما هستم.

اسد الله موسوی

پاکستان - پشاور

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش گفتار

الحمد لله رب العالمين والصلاه والسلام على رسوله الأمين محمد بن عبدالله و على آله وصحبه اجمعين، وبعد،،

از دیر زمانی که عبدالله بن سبأ یهودی عقیده واجب بودن امامت حضرت علی علیه السلام را ترویج داد، حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان رضی الله عنهم را موارد طعن و نکوهش قرار داده است. سپس پیروان او از مجوس، همان مجوس که با سرمایه اندک و ناچیز، خود سرمایه ای گذشت زمان آن را از درجه اعتبار ساقط گردانده، است، سعی دارند که امت اسلامی را دچار تفرقه و فساد کنند. پیروان عبدالله بن سبأ یهودی با ادعای خلافت بلا فضل برای حضرت علی علیه السلام و شایسته تر بودن وی از سایر صحابه رضی الله عنهم و با تکرار جریان شهادت حضرت امام حسین بن علی علیه السلام در مراسم سوگواری در عاشورا، می خواهند وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را از بین ببرند. شگفت آور اینکه این گونه رویدادهای تاریخی با گذشت زمان و تاریخ، خود به پایان رسیده اند اما رافضی ها همواره به این قضایا دامن می زنند تا بار دیگر آنها را زنده کنند. اما آنان (رافضی ها) وقتی دیدند که اهل خرد و اندیشمندان با چنین دلایلی تسلیم عقاید پوچ آنان نمی شوند، ناچار شدند به تدریج، ماهیت پنهان خود را آشکار کنند اینجا بود که آنها اعلان نمودند که: تمام صحابه سوی سه ۳ یا ۷ کافراند و دوازده امام معصوم اند و بر آنان وحی نازل می شود، فرشتگان خیر مانند جبرئیل و میکائیل نزد آنان رفت و آمد دارند، ائمه از پیامبران خدا بهتر و برتراند و آنان از گذشته، حال و آینده خبر دارند و هر کس که معتقد به امامت آنان نباشد کافر است. آری مشکل و آفت بزرگ این است که آنان همواره گروهی از مسلمانان را به الحاد سوق داده زهرها و سمهای کشنده و خفقان آور خود را میان آنان پخش می کنند و بذر عداوت و کینه را در دل فرزندان امت می کارند و بدین ترتیب تک تک پیروان آنان با وجودی این که از باطل تبعیت می

کنند خود را حق به جانب می دانند. آنان از صداقت بسیار دور با کفر نزدیک اند. کاش این ضلالت و گمراهی در همین حد متوقف می شد، متأسفانه آنان در دل پیروان خود تخم بغض و عناد می کارند، نسبت به چه کسی؟ یهودی ها و نصرانی ها؟ خیر... نسبت به زبندگان و فرزانه های امت اسلامی، نسبت به یاران بهترین انسان روی زمین، یعنی محمد بن عبدالله ﷺ.

از جمله عقاید باطله آنان این است که کتاب خداوند دستخوش تحریف شده است. کدام کتاب؟ تورات و انجیل؟ خیر. بلکه قرآن، همان کتاب خداوند که حفاظتش را خود او بر عهده گرفته است. آری کتابی که درباره آن چنین آمده است (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ) - باطل از هیچ گوشه ای در آن راه پیدا نمی کند - همان کتابی که خداوند درباره آن فرموده است: (نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) یعنی: قرآن را ما نازل کردیم و حفاظت آن نیز بر عهده ما است. آری، گروه روافض همواره در عقاید باطل خود سرگردان بوده است بالاخره کتاب ((ثم اهتدیت)) به عنوان یک تابلو تمام نمایی که حکایت از گمراهی و کینه توزی آنان دارد، چاپ شده در دسترس مسلمانان قرار گرفت. آری، این کتاب کلیه کسانی را که باور داشتند که این آدمان پست نابکار زمانی معتقد به وحدت میان شیعه و سنی بودند، مات و مبهوت کرد. آری تاریخ ثابت کرد که اینان دعوتگر تخریب اند نه تقریب. چرا چنین نباشد. زیرا، آنها هیچ کتابی نمی نویسند مگر اینکه آن را به وسیله عقاید باطل خود مزین ساخته و با باورهای دروغین آراسته می کنند و کتاب ((ثم اهتدیت)) نوشته محمد تیجانی که بر دو اصل و پایه یعنی، دروغ و تضاد استوار است و نویسنده تمام قضاوت های خود را در این کتاب بر این دو اصل مذکور پایه ریزی نموده است و هر خواننده در جریان مطالبی که ارائه می گردد نشانه های روشنی از دروغ و تضاد را در کتاب ((ثم اهتدیت)) خواهد دید و هر انسان خردمند و عاقل می داند که دروغ و تضاد دلیل بطلان است نه حق - من سوگند یاد می کنم و مطمئنم که حانث هم نمی شوم، درباره ی

اینکه نویسنده ((ثم اهدیت)) یعنی محمد تیجانی در مورد مذهب ((امامیه)) که او بدان هدایت شده و حق تملق را ادا نموده است، کوچکترین اطلاعی ندارد و هم چنین او اندک آگاهی درباره کتب مرجع فرقه امامیه نیز ندارد. علاوه بر این او هرگز پیرو مذهب اهل سنت نبوده است بلکه او از مذهب ((صوفی های افراطی)) پیروی کرده است و تفاوت میان مذهب اهل سنت و غلاه صوفیه مانند روز روشن است و هر انسان عاقلی فرق آنها را می داند. نویسنده اعتراف می کند که وی پیرو روش و منش تیجانیه بوده است و تیجانیه نسبتی است که به طرف بنیان گذارش (احمد تیجانی) منسوب است. آری اندکی آگاهی پیرامون عقیده این طایفه و مراجعه به آن، نهایت گمراهی و زندقه آن را برای هر فرد عامل و منصفی آشکار می کند. لذا این باور که جناب تیجانی منتسب به اهل سنت بوده و اکنون به مذهب امامیه اثنا عشری هدایت شده است، دجل بازی و فریب کاری است. آری او از گمراهی و ضلالت به سوی آنچه که وی آن را حق می داند منتقل شده است. البته کسی که لباس تعصب را از تنش زدوده، بدون هیچگونه گرایشی به خود اجازه دهد تا به بحث پیرامون حقیقت پردازد، چنین کسی به حق خواهد رسید. این کتاب کلیه کسانی را که طالب حق هستند و در صدد اند که به حق و حقیقت برسند، به سوی حق هدایت می کند بویژه که این کتاب از دلایل کتب اهل سنت و امامیه اثنا عشری هر دو، استناد نموده است. قبل از اینکه این پیش گفتار را به پایان برسانم، لازم می دانم از کلیه کسانی که در تهیه و تدارک این مطالب تشریک مساعی نموده، نقشی را ایفاء کرده اند، کمال تشکر و سپاسگزاری کنم و از خداوند حی و قیوم مسئلت می نمایم که این مشارکت را برای آنان موجب اجر در دنیا و سبب ورود بهشت در آخرت بگرداند و این سعی اندک مرا موجب خشنودی خود قرار داده و مرا همراه یاران پیامبر بزرگوار خودش محشور بگرداند و در کنار حوران بهشتی، بهشت جاودان را، ماوا و پناهگاه من قرار بدهد بار خدایا چنین کن، چنین کن.

تمهید

نویسنده ((ثم اهدیت)) کتابش را به دو بخش تقسیم نموده است. در بخش اول صحبتی از مسافرت‌های موفقیت آمیز خود در بعضی کشورهای عربی و اسلامی به میان آورده است. مولف در این بخش به بحث پیرامون دیدار خود با بعضی از شخصیت‌های شیعی مذهب که در هدایت او به سوی نور و روشنی (مذهب امامیه) نقش موثری داشته و موجب شدند که او بتواند حق را از باطل و قوی را از ضعیف تشخیص بدهد پرداخته است.

در بخش دوم پیرامون مسافرت بسیار آموزنده خود که او را به حق و حقانیت رسانیده است، سخن گفته است. این بخش از کتابش عمدتاً در مورد اصحاب رسول اکرم ﷺ و حوادثی که میان آنان به وقوع پیوسته و در نهایت مجموعه این مطالب موجب شده تا نویسنده به گمراه بودن اهل سنت و جماعت پی ببرد، نگاشته شده است. او می گوید: این حوادث عامل انحراف پیروان مذهب اهل سنت از حق شده و راه راست همان است که مذهب امامیه اثنا عشری از آن تبعیت می کند. از آن جهت که بخش دوم کتاب پیرامون زندگی صحابه رضی الله عنهم نگاشته شده و قسمت اعظم کتاب را در بر گرفته است و از تمام مطالب موجود در آن، خطرناکتر می باشد، حتی می توان گفت که این بخش به منزله سنگ بنیادین در ساختار این کتاب به حساب می آید، لذا بر خود لازم می دانم که نخست به نقد و تفسیر این بخش پرداخته و سپس سایر اغلاط و اشتباهات تیجانی هدایت یافته!!! را مورد نقد و بررسی قرار بدهم.

## باب اول

معنی و مفهوم یا تقسیم صحابه، نزد اهل سنت

و روافض دوازده امامی

تیجانی (هدایت یافته) سخن خود برای رسیدن به حق را حول و حوش موضوع بسیار مهمی که همانا هسته اصلی اختلاف میان اهل سنت و روافض می باشد و خط امتیاز میان این دو گروه به حساب می آید، آغاز نموده است و آن گفتگو پیرامون زندگی اصحاب رسول اکرم ﷺ است. تیجانی، دیدگاه اهل سنت و شیعه امامیه را درباره تقسیم صحابه، مفهوم و معنی آن سر فصل سخن خود قرار داده می گوید: ((وقد استتجت من خلال الحدیث مع علماء الشیعه أنّ الصحابه فی نظرهم ینقسمون إلی ثلاثة أقسام)) یعنی از گفتگو با علمای شیعه به این نتیجه رسیدم که صحابه از دیدگاه شیعه به سه دسته تقسیم می شوند.

دسته اول: بهترین آنان، یعنی کسانی که خدا و رسولش را به معنی واقعی کلمه شناختند و با پیامبر اکرم ﷺ برای جان دادن در راه اسلام بیعت کردند و با صدق و اخلاص در قول و عمل او را همراهی کردند و بعد از پیامبر اکرم ﷺ تغییر نکردند بلکه بر قول و قرار خود ثابت قدم ماندند، خداوند در جاهای متعدد در قرآن آنان را مورد ستایش قرار داده است و هم چنین رسول اکرم ﷺ در موارد متعددی از آنان تمجید کرده است. شیعه نیز مانند اهل سنت از آنان به پاکی و نیکی یاد کرده، با دیده احترام به آنان می نگرد.

دسته دوم: آن عده از صحابه هستند که به دلیل تطمیع یا تخویف دین اسلام را پذیرفتند و از رسول الله ﷺ تبعیت کردند. این گروه به خاطر مسلمان شدنشان بر پیامبر ﷺ منت می گذاشتند و در برخی موارد به او اذیت و آزار رسانده و به امر و نهی او عمل نمی کردند رای خود را در برابر نص صریح قرآن دخالت می دادند تا آنجا که قرآن گاهی آنان را مورد سرزنش قرار داده و گاهی آنان را تهدید کرده



است. همچنین قرآن در آیات متعددی از رسوایی آنان سخن گفته و رسول اکرم ﷺ بارها آنان را هشدار داده است. شیعه این گروه را با ذکر اعمال و رفتار و بدون هیچ گونه تجلیل و تقدیر یاد می کند.

دسته سوم: از صحابه آنان اند که منافق بودند. به خاطر مکر و دسیسه علیه پیامبر ﷺ، او را همراهی می کردند، با اسلام و مومنین نزدیک شدند تا علیه آنان به مکر و حيله پردازند. خداوند یک سوره کامل را به شرح حال آنان اختصاص داده است و در جاهای متعددی از آنان یاد کرده است. و به وسیله پایین ترین طبقه دوزخ آنان را تهدید کرده است. پیامبر ﷺ نیز درباره آنان سخن گفته و مسلمین را از آنان بر حذر داشته است. هويت و مشخصات آنان را برای بعضی از یاران معرفی نموده است. اهل سنت و شیعه بر لعن و نفرین و تبری از آنان اتفاق نظر دارند.<sup>۱</sup>

این بود دیدگاه شیعه پیرامون تقسیم صحابه بر اساس آنچه که تیجانی (هدایت شده) در کتاب خود ذکر کرده است. علاوه بر این تیجانی گروه خاصی از صحابه را که به خاطر قرابت با رسول اکرم ﷺ و خصوصیات اخلاقی و روحی روانی از دیگران ممتاز هستند نیز یادآور شده است و آنان همان اهل بیت رسول الله ﷺ هستند.<sup>۲</sup>

تیجانی (هدایت شدم) در ادامه بحث به بیان عقیده اهل سنت پیرامون صحابه پرداخته می گوید: اما اهل سنت با وجود احترام و اکرام نسبت به اهل بیت<sup>۳</sup> و اعتراف به فضیلت آنان، تقسیم مذکور را باور نداشته منافقین را جزء صحابه نمی دانند. آنان بر این باورند که صحابه بعد از رسول الله ﷺ بهترین خلق خدا هستند - اگر تفاوتی میان آنان هست این تفاوت مبتنی بر سابقیت مسلمان شدن مسلمان

---

۱. ثم اهدیت ص (۷۸-۷۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۲۵-۱۲۶).

۲. همان کتاب ص (۷۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۲۶).

۳. تضاد گویی جناب تیجانی را در مباحث آینده جایی که او از اهل بیت دفاع می کند خواهید دید که می گوید: اهل سنت هیچ گونه احترامی برای اهل بیت قائل نیستند.

شدن آنان و حسن امتحان و آزمایشی است که در راه اسلام از آنان گرفته شده است. بدین ترتیب در درجه اول برتری از آن خلفای راشدین سپس از آن شش نفری است که در زمره عشره مبشره (یعنی دهه نفری که رسول اکرم ﷺ در دنیا وعده و نوید بهشت را به آنان داده است) قرار دارند.<sup>۱</sup> این است عقیده اهل سنت پیرامون صحابه بر اساس اظهارات جناب تیجانی.

اینک قبل از اینکه دیدگاه شیعه را در مورد تقسیم صحابه رد نموده بطلان آن را آشکار سازم. لازم می دانم به این بحث پردازم که صحابی و منافق در لغت و اصطلاح به چه کسی گفته می شود؟ سپس باید روشن شود که مقصود از تقسیمات شیعه امامیه آن چنان که در کتب مرجع آنان ذکر شده چه کسانی از صحابه هستند - تا حقیقت برای خواننده خواه شیعه باشد یا سنی روشن گردد. و در پایان هم به نقد و بررسی تقسیمی که شیعه امامیه از صحابه کرده اند، می پردازم.

### تعریف لغوی و اصطلاحی صحابی

صحابه در لغت مأخوذ است از ((صحب)) مانند ((سمعه)). ((صحبه صحابه و صحبه)) به معنی عاشره، یعنی با وی معاشرت و زندگی کرد و چند نفر که با هم باشند به آنان اصحاب، اصحاب، صحبان و صحاب و صحابه و صحب گفته می شود. ((استصحابه یعنی او را به همراهی و با هم بودن دعوت کرد)).<sup>۲</sup> دو چیز که با هم ملایمت و مناسبت داشته باشند مصاحبت یکدیگر به حساب می آیند.<sup>۳</sup> و صاحب در لغت به معنی معاشر می باشد و از مصاحبت گرفته شده است که در لغت به معنی معاشرت و با هم زیستن می آید.

صحابی در اصطلاح: هو من اجتمع بالنبی ﷺ مومنأ به ومات علی ذالک.

۴. همان کتاب ص (۷۹) متاسفانه این عبارت را در کتاب فارسی نیافتم.

۵. القاموس المحيط للفيروز آبادی ص (۱۳۴).

۲. مختار الصحاح لمحمد الرازی ص (۱۵۰).

یعنی: صحابی کسی است که در زندگی به پیامبر ایمان آورده و او را دیده و در حالت ایمان در گذشته است. از این تعریف کاملاً روشن است کسی که پیامبر ﷺ را در حالت غیر ایمان دیده و در حالت غیر ایمان در گذشته است در ردیف صحابه نیست و واژه صحابی در حق او تحقیق پیدا نمی کند.

### تعریف لغوی و اصطلاحی منافق

منافق در لغت ماخوذ است از نافع ینافق منافقه و نفاقاً و این برگرفته از نفاء است و نفاء یعنی سوراخ هایی که موشهای جنگلی در آن زندگی می کنند. هرگاه موش جنگلی از یک سوراخ تعقیب شود به سوراخی دیگر پناه می برد - بعضیها بر این باورند که منافق از ماده نفع به معنی سرداب، گرفته شده است. نفع که به معنی سرب است و سرب جایی که چیزی در آن پنهان کرده می شود.<sup>۱</sup> خلاصه سخن اینکه نفاق به معنی دگرگون شدن، رنگ عوض کردن و پنهان کردن یا پنهان شده است.

منافق در اصطلاح: کسی است که ((یظهر الاسلام و متابعه الرسول و بیطن الکفر و معادات الله و رسوله)). یعنی در ظاهر خود را مسلمان و پیرو رسول الله ﷺ جلوه می دهد و در باطن کفر و دشمنی با الله و رسولش را در دل دارد.

بعد از روشن شدن مفهوم و تعریف لغوی و اصطلاحی این دو واژه یعنی ((صحابی و منافق)) به این نتیجه می رسیم که این دو، هیچ گونه همسانیت و تشابهی با هم ندارند، نه از ناحیه لغت و نه از ناحیه اصطلاح - صحابی یعنی کسی که بر پیامبر ﷺ ایمان آورده و در حالت ایمان از دنیا رفته است و منافق کسی است که در ظاهر خود را مومن معرفی می کند اما در باطن بر کفر عقیده دارد. لذا صحابی هرگز منافق نمی شود و منافق هرگز صحابی نمی شود. اکنون ممکن است این سوال برای بعضی مطرح شود که چگونه می توان صحابی را از منافق

۲. النهایه فی غریب الحدیث و الأثر نوشته ابن اثیر جلد ۵ ص ۹۸) و لسان العرب ج ۱۰ ص ۳۵۹)

تشخیص داد؟ پاسخ این سوال این است که منافق طبق اظهارات کتاب و سنت خصوصیات بارزی دارد که به وسیله آنها به خوبی می توان او را از صحابی جدا کرد. ما در صفحات آینده به ذکر بعضی از ویژگیهای بارز منافقین خواهیم پرداخت.

تقسیم واقعی صحابه از دیدگاه روافض دوازده امامی نویسنده کتاب ((ثم اهدیت))، جناب تیجانی در کتاب خود صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین را به سه دسته تقسیم نموده بود.<sup>۱</sup> لکن واقعیت گواه این مطلب است که صحابه نزد روافض به دو دسته تقسیم می شوند. گروه سومی وجود ندارد. این سخنی است که علماء و کتب شیعه بدان تصریح نموده اند.

دسته اول:

دسته اول از صحابه نزد روافض کسانی هستند که روافض از آنان رضایت دارند و تیجانی آنان را جزء گروه اول قرار داده است. تعداد این گروه از سه تن کمتر و از هفت تن بیشتر نیست. کشی که نزد روافض از راویان ثقه است به سند صحیح از امام محمد باقر چنین روایت می کند: مردم (بعد از پیامبر ﷺ) همه مرتد شدند بجز سه نفر، سلمان، ابوذر و مقداد. ﷺ روای از امام محمد سوال کرد:

درباره عمار، چه می فرمایی؟ گفت: حاص حیصه ثم رجع.<sup>۲</sup>

در روایتی دیگر در این باره چنین آمده است: ثم أناب الناس بعد، یعنی مردم بعد از مرتد شدن دوباره به سوی اسلام برگشتند و نخستین کسانی که به اسلام برگشتند عبارت بودند از: ابوساسان انصاری، عمار، ابوعمیره و شتیره - و تعداد این آقایان هفت تن بود. حتی امیرالمومنین (ع) جز این هفت تن، دیگری را نمی

۱. ثم اهدیت ص (۷۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۲۵).

۲. حق الیقین فی معرفه اصول الدین، عبدالله شبر ج ۱ ص (۳۷۰-۳۷۱) رجال کشی ص (۱۷).

شناختند.<sup>۱</sup> کلینی در کتاب خود ((اصول کافی)) که از کتب معتبر و مرجع اثنا عشری است،<sup>۲</sup> چنین روایت می کند: عن حمران بن اعین قال: ((قلت لأبی جعفر الصادق علیه السلام: جعلت فداک ما أفلنا لو اجتمعنا علی شاه ما أفیناها؟ تعداد ما چنان اندک است حتی یک گوسفند را نیز نمی توانیم بخوریم. فقال: ألا أحدثک بأعجب من ذلك، المهاجرون و الأنصار ذهبوا إلا - وأشاره بیده - ثلاثة<sup>۳</sup> . . . الخ. یعنی امام جعفر صادق فرمودند: شگفت آورتر از این را برایت بیان نکنم و آن اینکه انصار و مهاجرین همه مرتد شدند. و با اشاره دست فرمود بجز سه تن: از عبدالرحیم قیصر در روضه چنین روایت شده است: قلت لأبی جعفر علیه السلام: إن الناس عادوا بعد ما قبض رسول الله ﷺ اهل جاهلیه - یعنی مردم بعد از رسول اکرم ﷺ به جاهلیت و کفر برگشتند - و انصار کناره گیری کردند و یک سو شدند ولی این کناره گیری هیچ سودی برای آنان ندارد. آنان بدست سعد بیعت کردند و زمزمه دوران جاهلیت را سر دادند و چنین سرودند: یا سعد انت المرجاء و شرک المرجل و فحلک المرجم.<sup>۴</sup>

این قسم اول از صحابه مورد اعتماد نزد روافض هستند.

دسته دوم: از دیدگاه روافض سایر صحابه به جز این هفت تن که در دسته اول بدان اشاره شد، می باشند. روافض بر این عقیده هستند که همه آنان منافق، مرتد و از دین برگشتند و در راس آنان خلیفه اول و دوم و سوم، عشره مبشره و بعد هم سائر صحابه قرار دارند- این سنت عقیده روافض دوازده امامی درباره صحابه و یاران رسول اکرم ﷺ.

۳. همان کتاب.

۴. امام عبدالحسین موسوی در صفحه ۳۳۱ کتاب خود، مراجعات می گوید: بهترین کتب مرجع و مادر در اصول و فروع دین نزد امامیه چهار تا هستند الکافی، التهذیب، الاستبصار، ومن لایحضره الفقیه - این سخن به حد تواتر رسیده است و اصول کافی اولین، معتبرترین و بهترین آنها است.

۵. الأصول من الکافی للکلینی ج ۲ ص (۱۹۱) کتاب الإیمان و الکفر (باب) قله عدد المومنین، رجال الکشی ص (۱۳)، تفسیر الصافی ج ۱ ص (۳۵۹)

۱. الروضه من الکافی ج ۸ ص (۳۴۶).

آری این تقسیم بندی و عقیده روافض درباره اصحاب رسول الله ﷺ گرفته شده از کتب مرجع اهل تشیع است.

... اکنون این سوال مطرح می شود که چرا جناب تیجانی (هدایت شده) در کتاب خود صحابه رسول الله ﷺ را به سه دسته تقسیم نموده است. پاسخ این سوال این است که آقای تیجانی قصد اغفال و گمراه نمودن خوانندگان را دارد به ویژه خوانندگانی را که اهل سنت هستند. او می خواهد در ذهن خواننده ایجاد وهم کند که صحابه مرتد نبودند اما آنان می خواستند مال دنیا را بدست بیاورند. لذا به خاطر میل و گرایش به مال و ثروت و یا به خاطر ترس از دست دادن دنیا، از سر نفاق از رسول اکرم ﷺ پیروی کردند - این رفتار و شیوه تقسیم آقای تیجانی به خاطر این بود تا زمینه را برای پذیرفتن دیدگاهش در ذهن خواننده فراهم ساخته و به آسانی بتواند، هر کدام از صحابه را که او (تیجانی) مایل باشد در ردیف مرتدان و برگشتگان از دین قرار بدهد. آری اینجا است که آقای تیجانی گروه دومی را تراشیده و در پی آن گروه سومی را یاد آور شده است. این گروه سومی از دیدگاه تیجانی (هدایت شده) منافق اند و او به جعل و تزویر گروه سوم را در عداد و شمار صحابه به شمار می آورد. بعد آقای تیجانی (هدایت شده) میان دسته دوم و سوم خلط مبحث نموده هر دو گروه را در یک ردیف داخل می کند که در نتیجه صحابه به دو دسته، (دسته ای که مرضی عنه، و پسندیده هستند و دسته ای برگشته و مرتد هستند)، تقسیم می شوند - بدین ترتیب خواننده به آسانی دچار استدراج و اغفال شده تقسیم واقعی از دیدگاه شیعه را می پذیرد.

شاید کسانی گمان کنند که منظور جناب تیجانی (هدایت شده) از منافقین، عبدالله بن ابی بن سلول و پیروانش هستند. اما شما خواهید دید که آقای تیجانی در جریان اقامه نماز میت بر ابن ابی و دیدگاه بعضی صحابه در این باره، از عبدالله بن ابی بن سلول دفاع می کند.<sup>۱</sup>

---

۲. ثم اهدیت ص (۹۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۶۶).

نفی طبقه بندی امامیه

۱) اگر گروه منافقین از صحابه باشند (آن طوری که امامیه می پندارند) حاصل این پندار آنان چنین است که: هر کس که پیامبر ﷺ را دیده باشد، صحابی محسوب می شود زیرا که برای صحابی بودن از دیدگاه امامیه، ایمان نه در موقع رویت شرط است و نه در موقع مردن و به دلیل اینکه منافقین از جمله کفار هستند ولی روافض ایمان را برای صحابی بودن شرط لازم نمی دانند و لذا منافق را در ردیف صحابی می پندارند. مسلماً این پندار به این معنی است که کلیه یهودیان، مسیحیان و مشرکانی که پیامبر ﷺ را روایت کردند باید جزء صحابه باشند زیرا که ایمان شرط نیست. و هیچ نادانی چنین تعریفی را از صحابه نمی پذیرد چه برسد به انسانهای عاقل و خردمند! و اگر روافض بپذیرند که صحابی کسی است که پیامبر ﷺ را در حالت ایمان رویت کرده و در حالت ایمان در گذشته است، معنی این سخن این است که آنان این ادعا را که ((منافق صحابی است))، باطل قرار داده اند زیرا که منافق به اتفاق امت از اهل ایمان نیست.

۲) بدون تردید حضرت علی علیه السلام و سایر صحابه که مورد رضایت و پسند روافض هستند، در ردیف منافقین قرار خواهند گرفت زیرا آنان در را از دو طرف باز کردند یعنی هیچ حد و مرزی در تعریف صحابه با منافق تعیین نکردند و در نتیجه هر کس هر کدام از اصحاب پیامبر ﷺ را منافق بداند، مانعی برایش وجود ندارد زیرا که منافقان از میان صحابه بودند<sup>۱</sup> هم چنین، ملحدان، زندیقان و مستشرقان نیز جزء منافقان خواهند بود. به دلیل اینکه آنان اسلام و اهل اسلام را مورد طعن قرار داده اند.

---

۱. صحیح بخاری ج ۴ ص (۱۶۰۴) اینکه منافقان در میان صحابه و در زمان آنان بودند، بخشی از حدیث بزرگ و طولانی است که متعلق به جریان کعب بن مالک، می باشد.

۳) خواننده کتاب تیجانی (هدایت شده) به این نتیجه می رسد که منافقان از لحاظ آمار و ارقام به مراتب از صحابه بیشتر بودند، آنان به عنوان نمایندگی از یک اقلیت، دور پیامبر ﷺ را گرفته و مراکز حساس رهبری را در اختیار داشتند (عیناً اعتقاد روافض همین است) آری همین تیجانی (هدایت شده) در جریان بحث پیرامون دسته سوم از صحابه می گوید: همانا منافقان در ظاهر خود را مسلمان معرفی می کردند و در باطن بر کفر اصرار می ورزیدند و با پیامبر و اسلام نزدیک شدند تا علیه اسلام و مسلمانان توطئه کنند. اکنون سوال این است. آنان که چنین اهدافی را دنبال می کردند. در عین حال که تعدادشان از صحابه بیشتر بود باید بر پیامبر ﷺ و اصحابش چیره می شدند و آنان را به نابودی کشانده، اسلام نو پارا از پا در می آوردند؟ ولی عکس می بینیم که تاریخ گویای این واقعیت است که اسلام به پیروزی نهایی رسید و در پهنای گیتی گسترش پیدا کرد، پرچمش در دورترین نقاط گیتی به اهتزاز درآمد و پرچم کفر در برابر آن سپر انداخت. آری خوانندگان محترم دقت بفرمایید، گفته ها و باورهای گروهک روافض با حقیقتهای عقلی و واقعیتهای تاریخی چقدر در تضاد است.

۴) منافقان برای مردم مدینه منوره مجهول و ناشناخته نبودند. آنان گروهک بسیار بد نامی بودند. بعضیها شخصاً شناخته شده بودند و برخی دیگر بوسیله علایم، و نشانی ها و خصوصیات که در قرآن ذکر شده است، معرفی گردیدند و این واقعیت از حدیث کعب بن مالک هویدا است. کعب ابن مالک یکی از میان سه نفری بود که در جریان غزوه تبوک شرکت نکرده بودند. او عدم شرکت خود را چنین تعریف می کند. وقتی بعد از تشریف بردن رسول اکرم ﷺ از خانه برون رفتم و در میان مردم مدینه به بررسی اوضاع پرداختم، آنچه موجب نگرانی من شد و بیش از حد مرا مضطرب می کرد این بود که من جز کسی که نفاق بر وی غلبه



کرده باشد یا اینکه خداوند به دلیل ضعف و ناتوانی جسمی او را معذور قرار داده باشد، در مدینه ندیدم. (یعنی همگی مردان واجد شرایط همراه با رسول اکرم ﷺ به جهاد رفته بودند) و بقیه علایم و ویژگیهای بارز آنان عبارتند از:

فساد فی الارض، مورد استهزاء قرار دادن دین و بندگان الله، ترجیح دادن گمراهی در برابر هدایت، کوری، لال بودن و سرگردانی سستی در عبادت، شک و تردید درباره اینکه به مسلمانان به پیوندند یا با کفار، سوگند دروغین، نداشتن بینش دین، بزدلی، مومن نبودن به الله، روز قیامت و به ربوبیت پروردگار، ناراحت شدن موقعی که مسلمانان اموال غنیمت یا فتح و پیروزی بدست می آوردند. خوشحال شدن هنگامی که مسلمان با ضرر جانی یا مالی مواجه می شدند. منتظر بودن مصایب بر مسلمانان. عدم انفاق در راه الله، خوشحال شدن هنگام تخلف از حکم پیامبر ﷺ، کراهیت و نفرت از رفتن به جهاد. سوگند خوردن بنام الله تا این سوگند را وسیله نجات خود قرار دهند - ایجاد تفرقه میان مسلمانان، عدم رعایت عفت کلام و شئون اخلاقی در برابر بدهکاران - تاخیر نماز و ترک جماعت و اینکه نماز صبح و عشاء برای آنان بسیار سنگین بود. این بود بعضی از صفات و ویژگیهای بارز آنان که در قرآن و سنت پیامبر ﷺ ذکر گردیده - خوانندگان محترم شما را به خدا سوگند، کسانی که به سعادت صحبت پیامبر ﷺ نایل آمدند، چنین صفاتی در آنان دیده می شود؟ (کلا و حاشا) آیا کسانی که متصف به این خصلت های نامطلوب هستند این شایستگی را دارند که گروهی از صحابه باشند؟! مطمئناً اصحاب و یاران رسول اکرم ﷺ فرسخها از این گونه صفات فاصله دارند زیرا آنان مورد رضایت الله هستند. خداوند درباره آنان چنین فرموده است: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) (آل عمران: ۱۱۰) (ای گروه صحابه) شما از بهترین افراد امت مسلمان هستید. (زیرا) امر به معروف و نهی از منکر می کنید. و قال تعالی: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (لأنفال: ۶۴) (ای: پیامبر ﷺ) خداوند و آن عده از مسلمانان که از تو تبعیت می

کنند، ((برای یاری رساندن تو)) کافی هستند.) قال تعالی: (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا) (الفتح: من الآية ۲۹)

محمد رسول خدا است. آنان که وی را همراهی می کنند، در برابر کفار بسیار خشن و با هم فوق العاده مهربان هستند - همواره آنان را در عبادت می بینی - آنان در صدد به دست آوردن فضل و خشنودی الله هستند ، و قال سبحانه: (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) (لأنفال: ۷۴). آری آنان که ایمان آوردند، هجرت کردند و جهاد کردند، مهاجرین صحابه هستند و آنان که پناه دادند و یاری کردند انصار از صحابه هستند. خداوند و با صیغه جمع آنان را مورد ستایش قرار داده و فرمودند: ((آنان اند که مومنان به حق هستند، این حکم با کلمه تاکید و حصر از جانب خداوند صادر شده است ولی این نابخردان (روافض) می گویند که صحابه و منافقین مسافر یک کشتی هستند.))

۵) بر این امر همه اتفاق دارند که رسول اکرم ﷺ اسامی منافقین را برای بعضی از صحابه بیان کردند حتی خود مولف (هدایت شده) این را پذیرفته است. این مطلب نیز به اثبات رسیده است که رسول اکرم ﷺ از یاران خود رضایت داشته، محبت با آنان و ستایش آنان را واجب گردانده است. و از حریم عزت و کرامت آنان حمایت کرده، فرمود: ((لا تسبوا أصحابي))<sup>۱</sup> فوالذی نفسی بیده لو أنفق أحدکم مثل أحد ذهباً ما بلغ مد أحدهم ولا نصيفه)). ای، مردم! یاران و اصحاب مرا بدگویی نکنید. سوگند به آن ذاتی که جان من در قبضه قدرت او است شما اگر به اندازه کوه احد طلا صدقه کنید نمی توانید با اندک ترین مقدار صدقه آنان برابری

۱. آیا منافقین گفتن صحابه بدترین سب و بدگویی در حق آنان نیست؟!

کنید.<sup>۱</sup> در جایی دیگر فرمودند: هر که صحابه و یاران مرا لعن و نفرین کند، مورد لعن و نفرین من خداوند، فرشتگان و تمام مردم قرار خواهد گرفت.<sup>۲</sup> هم چنین در روایتی دیگر فرمودند: احفظونی فی أصحابی، ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم.<sup>۳</sup> الخ. یعنی درباره اصحاب و یاران من، از حرمت من پاسداری کنید. این آیات و روایات نشانگر عدالت تمام صحابه است و اصلاً ممکن نیست که منافقین مشمول این احادیث و روایات باشند و حال آنکه خداوند درباره منافقین می فرماید: (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) ((الف و لام)) در اول منافقین برای استغراق است. یعنی تمام منافقین را شامل است.

۶) اکنون از این (هدایت شده) پرسیده می شود. اگر دسته دوم و دسته سوم از صحابه از جمله کسانی هستند که از نظر دینی بسیار سست و ضعیف اند و به خاطر تطمیع یا تخویف از رسول الله ﷺ تبعیت کردند و با توجه به نفاقی که میان آنان راه پیدا کرده بود همه آنان از دین برگشته، مرتد شدند و اکثریت اصحاب از این دو دسته بودند فقط تعداد بسیار اندکی از صحابه یعنی ۳ الی ۷ نفر مرضی عنهم و عادل بودند (همانگونه که قبلاً بیان گردید) آنگاه منظور این مولف (هدایت شده) از این تجزیه و تقسیم صحابه چیست؟! اگر اکثریت صحابه مرتد و منافق باشند، آیا غیر از این است که بگوییم که: رسول اکرم ﷺ نتوانستند یاران و شاگردان خود را صحیح تربیت نموده آنان را عادل و پیرو حق بار بیاورند؟! و او یک مربی و مرشد نابکار بود؟! (معاذ الله از چنین پنداری) آیا در تمام زمان بعثت (۲۳ سال) رسول اکرم ﷺ فقط ۳ الی هفت نفر را توانست درست تربیت نماید؟! هرگز، هرگز رسول اکرم ﷺ از چنین ناشایستگی بسیار دور بودند - جویندگان و پویندگان حق و

۲. صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۳۴۳ کتاب فضایل الصحابه از ابی سعید خدری.

۳. طبرانی در کبیر ج ۱۲ رقم (۱۲۷۰۹) حلیه لأبی نعیم ج ۷ ص ۱۰۳

۴. احمد در مسند برقم ۱۷۷ ج ۱ ابن ماجه برقم (۲۳۴۳) ج ۳ کتاب الاحکام و الحاکم.

حقیقت خود قضاوت کنند آیا این یک نقص و طعن آشکار در حق پیامبر ﷺ نیست؟ شما را به خدا سوگند، رسول اکرم ﷺ در طول این مدت چه کار کرد؟ آیا حاضرین در محضر او نفاق و ارتداد را از وی آموختند؟! سبحان الله! این پیامبر با عظمت ﷺ که یک نسل منحصر به فرد را از میان انسانها تربیت کرد - نسلی که خداوند به وسیله آن دنیا را فتح کرد و به وسیله آن بندگان را از عبادت کردن بندگان به عبادت کردن رب بندگان رهایی بخشید از جور و ستم ادیان به سوی عدالت اسلام و از تاریکی جهالت به سوی روشنی حریت و آزادگی سوق داد. تا جایی که انسانهای زیادی در قالب جمعیت های بسیار بزرگ و از دورترین گوشه های دنیا به آغوش اسلام آمدند. این پیروزی برومندان به حدی شگفت آور بود که عالمان یهودی و مسیحی به عظمت این نسل تربیت شده توسط رسول اکرم ﷺ اعتراف کردند. آری بسیار رنج آور است که با وجود این همه عظمت و اعجاز، فرزندان نابخرد عبدالله بن سبا یهودی بعد از گذشت ۱۵ قرن چنین بگویند که اصحاب و یاران رسول اکرم ﷺ منافق بودند و با برگشتن از دین، خود را مستحق دوزخ قرار دادند؟!

(۷) این نکته برای خوانندگان سیرت رسول اکرم ﷺ کاملاً روشن و آشکار است که در آغاز دعوت اسلامی در مکه مکرمه با توجه به مصیبتهایی که مسلمانان دچار آن بودند کوچکترین اثر و نشانی از نفاق وجود نداشت. البته در مدینه منوره بعد از اینکه خداوند پیامبر ﷺ را به قدرت رسانید و اسلام به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر روی کار آمد، نفاق ظاهر شد. و همه بر این اتفاق دارند که حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان و عده ای دیگر از شاگردان مکتب رسول الله ﷺ در مکه مکرمه در روزهای آغازین دعوت اسلامی، در دورانی که اسلام دچار مشکل بود، به آغوش اسلام در آمدند و این خود نشانگر این واقعیت است که این بزرگواران از انفاق بسیار به دور بودند.

۸) خداوند رسوایی منافقان و سوء نیت پنهان آنان را در دو سوره (منافقون و توبه) در جریان تبیین وضعیت و دسایس آنان آشکارا ذکر کرده است. اینجا است که سوره توبه بنام سوره فاضحه (رسوا کننده) موسوم گردیده است. چون این سوره خصوصیات و منویات منافقان را ظاهر نموده سپس به ذکر احوال مو منین از صحابه پرداخته است. بر اساس اظهارات سوره منافقین، عبدالله بن ابی و همراهانش در راس منافقین قرار داشتند. امام بخاری رحمه الله در تفسیر سوره منافقین از حضرت زید بن ارقم روایتی را چنین نقل کرده است: زید بن ارقم می گوید: در یکی از جنگهای زمان رسول اکرم ﷺ شرکت کردم. از عبدالله بن ابی شنیدم که گفت: بر آنان که نزد رسول اکرم ﷺ هستند. انفاق نکنید تا از کنار او فرار کنند. اگر به مدینه بر گردیم، بی نوایان مدینه را از مدینه بیرون خواهیم راند. زید بن ارقم می گوید: این جریان را به عمویم یا به عمر ﷺ گفتم و او آن را به اطلاع پیامبر ﷺ رسانید. پیامبر ﷺ مرا به محضر خود طلبید. من اصل ماجرا را برای او باز گو نمودم. پیامبر ﷺ عبدالله بن ابی و همراهانش را احضار کرد. آنان سوگند یاد کردند که چنین چیزی نگفته اند. زید بن ارقم می گوید: رسول اکرم ﷺ سوگند ابن ابی را پذیرفته و مرا تکذیب کرد. من چنان ناراحت شدم که هرگز دچار چنین ناراحتی نشده بودم. در اثر این ناراحتی منزوی شده بیشتر اوقاتم را در خانه سپری می کردم. عمویم خطاب به من گفت: تو کاری کردی که سودی نداشت جز اینکه رسول اکرم ﷺ تو را تکذیب نموده و مورد خشم خود قرار داد. آنگاه این آیه نازل شد (إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ) پیامبر ﷺ مرا نزد خود طلبید آیه مذکور را برای من قرائت کرد فرمود: خداوند حرف تو را تایید کرد، ای زید. <sup>۱</sup> ممکن است این مولف (هدایت شده) در این مورد تردید داشته باشد. اگر چنین است به تفسیر امام طبرسی که از بزرگان شیعه است، یعنی به مجمع البیان مراجعه کند. جناب طبرسی

۱. صحیح بخاری جلد ۴ کتاب التفسیر برقم (۶۱۷).

در تفسیر مجمع البیان در خصوص سوره منافقین می گوید: این آیات درباره عبدالله بن ابی و همراهانش نازل شدند.<sup>۱</sup> سپس طبرسی به ذکر روایاتی در این خصوص پرداخته است که امام بخاری آنها را در صحیح خود آورده و مویذ مطلب فوق هستند. مشاهده می کنید که یاران عبدالله بن ابی صحابه شناخته شده و مشخص بودند که چنانچه این مطلب از سیاق حدیث فوق نیز کاملاً روشن است. اما سوره ((توبه)) در جاهای متعددی به منافقان اشاره نموده و به ذکر صفات آنها پرداخته است.

(إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ... إلى... فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ)<sup>۲</sup> (التوبه: ۴۴-۴۹)

بی تردید تمام صحابه به قصد جنگ و جهاد از خانه ها بیرون رفته بودند. در ابتدا ابوذر و ابوخیثمه شرکت نداشتند ولی بعد به رسول اکرم ﷺ ملحق شدند - هم چنین سه تن از صحابه در غزوه تبوک شرکت نکرده بودند و آنان عبارت بودند از کعب بن مالک، هلال بن امیه و مراره بن ربیع، این هر سه تن از انصار بود. خداوند توبه آنان را پذیرفته و آنان را مورد مغفرت قرار دادند. در مدینه فقط کسانی که منافق بودند یا از رفتن به جهاد عذر شرعی داشتند، باقی مانده بودند. قول کعب بن مالک را در این خصوص قبلاً یاد آور شدم - او گفته بود: در مدینه کسی نمانده بود مگر آنانی که عذر شرعی داشتند یا اینکه نفاق بر آنان غلبه کرده بود. همه این مطالب حکایت از آن دارند که منافقان علایم بارزی داشتند که یاران رسول اکرم ﷺ به وسیله آن علایم آنان را می شناختند و منافقین برای آنان ناشناخته نبودند.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن للطبرسی ص ۸۵.

۳. کسانی از تو اجازه می گیرند (برای عدم شرکت در جهاد که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و در دلهاشان شک و تردید است...).

ابن کثیر در تفسیر این آیه (يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ . . . مَا تَخَذَرُونَ) می گوید: مجاهد گفته است: منافقین این آیه را خوانده سپس با خود می گویند: ممکن است خداوند این سر ما را آشکار نکند آری، آیه مذکور مشابه این است. (وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ) یعنی: ممکن است خداوند نازل کند بر پیامبرش آنچه را که موجب رسوایی شما است و ماهیت شما را بر شما روشن کند. هم چنان که خداوند در جایی دیگر می فرماید: (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ . . . الی قوله . . . وَكَتَعَرَفْنَاهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ) آری اینجا بود که قتاده فرمود. این سوره به همین دلیل فاضحه (رسوا کننده) نام دارد. یعنی خداوند در این سوره منافقین را در انظار عمومی رسوا نموده و ماهیت آنان را برای مردم روشن کرده است. این رسوایی آشکار بعد از این صورت گرفته است که مکر و دسیسه آنان پنهان شده بود. آری، بعد از این همه دلایل هیچ کس صحابه و منافقین را یک طیف و یک گروه نمی داند مگر کسانی که از خرد بی بهره باشند.

قوله تعالی: (سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ . . . عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ) (۹۵-۹۶) التوبه. (هنگامی که شما برگشتید، سوگند می خورند تا آنها را تویخ نکنید . . .)

این آیه درباره منافقینی که در غزوه تبوک شرکت نکرده بودند، نازل شده است. این منافقان که در این آیه به آنان اشاره شده است، نزد رسول اکرم ﷺ آمده عذر گناه را بیان کردند. تعدادشان هشتاد و اندی بود. یک نفر از یاران رسول اکرم ﷺ جزء آنان نبود. به صحیح بخاری روایت عبدالله بن کعب، درباره سبب نزول آیه مذکور، مراجعه شود.

و قوله تعالی: (وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أُرْدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ

لَكَادِبُونَ ( ) لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (التوبة: ۱۰۷-۱۰۸) (آنانی - منافقانی - که مسجدی برای ضرر و زیان رساندن، کفر ورزیدن و ایجاد اختلاف میان مومنان ساختند و آنرا سنگری برای کسی که قبلاً با خدا و رسولش جنگیده بود، قرار دادند و سوگند می خوردند که ما هیچ هدفی به جز خیر و نیکی نداشته ایم و خداوند گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند. هرگز در مسجد ضرار نماز نخوان، مسجدی که از روز اول بر تقوی پایه گذاری شده است سزاوارتر است که در آن نماز بگذاری در آنجا کسانی هستند که دوست دارند خود را پاک کنند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.) این آیه نیز رسوایی منافقان را آشکار ساخته است. این رسوایی منافقین زمانی صورت گرفته که آنان مسجدی را به قصد ضرر رساندن، ایجاد تفریق و جنگ با مومنان، برای پناه دادن شخصی بنام ابی عامر که مردی فاسق و راهب بود، پایه گذاری می کردند و از رسول اکرم ﷺ خواستند تا در آن مسجد تشریف برده نماز گذارند.

اما جبریل، رسول اکرم ﷺ را از اصل جریان آگاه کرد. رسول اکرم ﷺ دستور داد تا مسجد منهدم شود. جبریل پیامبر ﷺ را امر کرد تا در مسجدی که بر تقوی پایه ریزی شده بود، نماز گذارد. مطمئناً آنان که مسجد ضرار را ساختند برای صحابه ناشناخته نبودند اما نزد مولف (هدایت شده!) عقل گرا اکثر صحابه منافق بودند - بدیهی است مسجدی که رسول اکرم ﷺ در آن نماز خواندند، مسجد صحابه بود و مسجدی که به هدم و از بین بردن آن دستور دادند، مسجد منافقین بود. اگر اکثر صحابه منافق بودند و رسول اکرم ﷺ در مسجد یارانی (صحابه) که منافق بودند نماز می خواند، آیا معنی اش جز این است که رسول اکرم ﷺ به انهدام مسجد مومنان امر کرد تا در مسجد منافقین نماز خواند؟! آیا چنین چیزی از رسول اکرم ﷺ می تواند صحت داشته باشد؟! در همین سوره خداوند رضایت و خشنودی خود را درباره مهاجرین و انصار صحابه اعلام نموده است. خداوند می فرماید:



(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (التوبة: ۱۰۰) (پیشگامان نخستین مهاجرین و انصار، و کسانی که بخوبی از آنها پیروی کردند خداوند از آنها خشنود است و آنها از خدا خشنودند و خداوند بهشت را برای آنان آماده ساخته است که در زیر - درختان - آن رود خانه ها جاری است آنها جاودانه در آنجا می مانند و این رستگاری بس بزرگی است.) خوانندگان محترم دقت بفرمایید، خداوند در این آیه چگونه رضایت و خشنودی خودش را از مهاجرین و انصار صحابه اعلام کرده است! وای وای و حسرت بر کسی که تمام صحابه یا بعضی از آنان را مبعوض پنداشته و آنان را بدگویی کند. بویژه از کسی که بعد از رسول الله ﷺ به عنوان سید الصحابه، بهترین صحابه و افضل ترین پذیرفته شده بود. یعنی صدیق اکبر، خلیفه اعظم، حضرت ابوبکر رضی الله عنه همانا گروه ناموفق و رسوا شده روافض، با بهترین یاران رسول اکرم صلی الله علیه و آله سر دشمنی داشته، آنان را مبعوض می دانند و بد و بیراه می گویند - خداوند از چنین چیزی همه ما را نجات دهد. این شیوه برخورد و رفتار آنان با اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله دال بر وارونه بودن عقل و واژگون بودن دلهای آنها است. شما بفرمایید، آنان چقدر از ایمان بدور هستند. زیرا آنان به کسانی سب و شتم و بد و بیراه می گویند که خداوند از آنان اعلام رضایت و خشنودی کرده است. اما اهل سنت خشنودند از کسانی که خداوند از آنان اعلام رضایت کرده است. و بد می دانند کسانی را که نزد خدا و رسولش بد هستند. دوستی و محبت دارند با کسانی که دوست خداوند هستند و سر ستیز دارند با کسانی که با خدا سر ستیز داشته باشند. آری اهل سنت متبع هستند نه مبتدع، به همین دلیل اهل سنت حزب الله المفلحون، (یعنی خدا جویان موفق) و عبادات گذاران مومن هستند.

در آیه ۱۱۷ سوره توبه چنین آمده است (لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ  
وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ  
تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ).

(خداوند توبه پیغمبر و توبه مهاجرین و انصار را پذیرفت، مهاجرین و انصار که در  
زمان سختی از پیغمبر پیروی کردند بعد از آنکه نزدیک بود دل‌هایشان منحرف شود،  
باز هم خداوند توبه آنها را پذیرفته چرا که او بسیار رؤوف و مهربان است.)

این آیه نیز در مدح صحابه و صفاء باطن آنان به صراحت سخن می گوید. لذا می  
توان گفت که دو آیه مذکور به شهادت و گواهی حضرت حق ناطق به عدالت  
صحابه هستند. بعد خداوند متعال اعلام رضایت فرمود از سه نفری که صحابه  
بودند و در این غزوه شرکت نکرده بودند. ولی در حق بقیه بازماندگان و متخلفان  
که از منافقین بودند و رسول اکرم ﷺ به ظاهر عذر آنان را پذیرفته بود، چنین اعلام  
رضایتی نشده بود. آری این بزرگترین و بارزترین دلیل است بر وجود فرق میان  
صحابه که عادل بودند و با وجود خطاء و اشتباه مورد مغفرت حضرت حق قرار  
گرفتند و میان منافقینی که خداوند در کتاب خود درباره رسوایی آنان سخن گفته  
است.

۹) ضروری می دانم که دیدگاه علمای بزرگ روافض امامیه اثنا عشری را که  
خداوند آنان را به سخن در آورده است تقدیم خوانندگان گرامی نمایم. خداوند به  
بعضی از علماء امامیه توفیق داده که به حق، همان حقی که در آن هیچ گونه شک  
و تردیدی وجود ندارد، سخن گویند. ابوالنصر، محمد بن مسعود، معروف به  
عیاشی در تفسیرش پیرامون این آیه (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ)  
چنین آورده است. یعنی روایتی را ذکر کرده است که هر گونه نفاق را از اصحاب  
نفی می کند. این روایت از امام محمد باقر، پنجمین امام اثنا عشریه نقل شده است.  
(سلام می گوید نزد ابوجعفر بودم. حمران بن اعین نزد وی آمد و چند سوال را

در محضر او مطرح کرد. وقتی حمران می خواست از آنجا بلند شود، خطاب به ابوجعفر گفت: خداوند طول عمر به تو بدهد و ما را از وجود تو بهره مند سازد. بفرما چرا چنین است. ما به محضر شما می آییم و تا اینکه دلهای ما نرم نشده و روح و روان ما از دنیا دوری نجسته و اهمیت مال و ثروتی که در دست مردم است از دل ما نرفته، بر نمی گردیم. اما وقتی از محضر شما مرخص می شویم و میان مردم و تجار و کسبه قرار می گیریم دنیا برای ما بسیار محبوب می شود؟ سلام می گوید: ابوجعفر در پاسخ حمران بن اعین گفت: همانا این دلها گاهاً کارها و امور برایشان سخت و دشوار می شود و گاهاً آسان و راحت. بعد ابوجعفر علیه السلام فرمود: متوجه باشید اصحاب رسول اکرم ﷺ از حضرت رسول ﷺ سوال کردند: آیا شما نگران هستید که ما منافق می شویم؟ رسول اکرم ﷺ خطاب به آنان فرمود: چرا شما در این باره احساس خطر می کنید؟ صحابه عرض کردند: ((زمانی که در محضر و محفل شما هستیم در اثر صحبت و اندرز شما، دنیا را فراموش نموده و از آن بی رغبت می شویم و در این بی رغبتی از دنیا و گرایش به آخرت چنان احساس می کنیم که آخرت، بهشت و دوزخ را داریم می بینم. این احساس محدود به لحظاتی است که در محضر شما هستیم. هرگاه از محضر شما بیرون رفته و وارد خانه های خودمان می شویم و با اهل و عیال و زن و فرزندان خود می نشینیم و از مال و زندگی خود صحبت می کنیم، زمان آن فرا می رسد که به حالت اول یعنی قبل از آن حالتی که در محضر شما داشتیم، برگردیم و چنان کیفیتی بر ما حاکم می شود که گویی هرگز در فکر آخرت نبودیم. آیا شما فکر می کنید این تحول از علائم و آثار نفاق ما است؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: هرگز! این از اقدامات شیطان است تا شما را به سوی دنیا راغب کند. سوگند به خدا اگر آن کیفیتی که شما در محضر و محفل من داشتید برای همیشه بماند فرشتگان با شما مصاحبه خواهند کرد. اگر شما مرتکب گناه نشده و از خداوند آمرزش طلب نکنید، خداوند

کسانی را می آفریند که مرتکب گناه شده، استغفار کنند<sup>۱</sup> و خداوند آنان را مورد مغفرت قرار خواند داد. همانا مومن، خطا کار و توبه کننده است. آیا به این آیه قرآن توجه ندارید (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ) و قال (اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ) (تفسیر العیاشی سوره بقره آیه ۲۲۲ ج ۱ ص ۱۲۸).

امام یازدهم فرقه اثنا عشریه، امام حسن عسکری در تفسیر خود در مقام توضیح منزلت و جایگاه صحابه در جریان سوالاتی که موسی علیه السلام از خداوند داشت، و یکی از آنها دین بود، می گوید: موسی از خداوند پرسید: ((آیا از اصحاب و یاران پیامبران کسی محبوبتر از یاران من نزد تو هست؟ خداوند فرمود: ای موسی، مگر نمی دانی که فضیلت اصحاب محمد ﷺ بر اصحاب تمام پیامبران مانند فضیلت اولاد محمد ﷺ است بر اولاد تمام انبیاء و مانند فضیلت خود محمد ﷺ بر تمام مرسلین.<sup>۲</sup> امام حسن عسکری سخنش را با سخنان و دیدگاه حضرت علی ﷺ درباره اصحاب رسول الله ﷺ به پایان رسانده است. حضرت علی ﷺ در مقام تعریف از یاران پیامبر ﷺ برای پیروان خود و در جریان کمک و یاری رساندن به اصحاب پیامبر ﷺ و اظهار همدردی با آنان می گوید: یاران پیامبر ﷺ را دیدم و هیچکدام از شما با آنان نمی تواند برابری کند. آنان در اثر کار و زحمت همواره غبار آلود و پراکنده مو بودند شبها را در حال عبادت سپری کردند. از خوف قیامت کارهایی را که مانند گرفتن آتش در دست بود انجام می دادند. پیشانی آنان به خاطر کثرت سجده مانند زانوی بزها سخت و سفت و خشن بود. هرگاه به یاد خدا می افتادند، اشکهایشان به حدی سرازیر بود که سینه شان خیس می شد و به خاطر ترس از عذاب و توقع ثواب مانند درختی که در تند باد طوفانها خم و راست می شود، خم و راست می شدند. هم چنین ابراهیم ثقفی، مرجع اهل تشیع

---

۱. این حدیث بارزترین دلیلی است بر این مطلب که گناهی که صحابی مرتکب آن می شود، عیبی در حق او محسوب نمی گردد.

۲. تفسیر حسن العسکری ص ۱۱ عند تفسیر سوره البقره.

در کتابش ((الغارات)) که از کتب معتبر امامیه است قول حضرت علی علیه السلام را وقتی که یارانش از وی سوال کردند، چنین نقل کرده است: ((ای امیرالمومنین درباره اصحاب خود برای ما تعریف کن. حضرت فرمود: از کدام اصحابم برای شما سخن بگویم؟ گفتند: از اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله. حضرت علی علیه السلام فرمود: تمام اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله اصحاب من هستند.<sup>۱</sup>

آری این است قول حضرت علی علیه السلام که به زعم آنان بزرگترین امام آنان است. درباره اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله همان اصحابی که بنا بر عقیده تیجانی (هدایت شده) اکثریت آنان منافق بودند. آیا این گروه این عقیده پوچ خود را ابطال می کند و در مورد توهین و تنقیص صحابه، لجام بر زبانهای خود می گذارند یا دیدگاه ائمه خود را تخطئه کرده و غلط می دانند؟!

در خاتمه انتظار می رود که خوانندگان محترم این ادله را مورد دقت و ارزیابی قرار بدهند و آنان چنین دلایلی را در لابه لای مباحث این کتاب مشاهده خواهند کرد. توجه و مراجعه به این دلایل از جهت اینکه خوانندگان صحت آنچه را که در خصوص عقیده روافض نسبت به منافق بودن اکثریت صحابه علیهم السلام که اولین آنان خلفای ثلاثه هستند نقل گردید، خوب بشناسند، واجب است.

## باب دوم

جناب تیجانی (هدایت شده) بعد از طبقه بندی صحابه به سه طبقه، مدعی است که مباحث کتابش را بدور از هر گونه عواطف و گرایش و مبتنی بر اساس عقل و منطق آغاز می کند. او در این خصوص می گوید: ((این عامل مرا واداشت تا مطلبم را با این درک و فهم عمیق پیرامون صحابه آغاز کنم و با پروردگارم تعهد کردم (ان هدانی) که از هر گونه عواطف و گرایش بدور باشم و به گفته های فریقین توجه نموده از بهترین آنها تبعیت کنم و در نگارش این کتاب ((ثم اهتدیت)) از دو مرجع معتبر (عقل و منطق) استفاده کنم.))

۱- قواعد منطقی، منظور از قواعد منطقی این است که در خصوص تفسیر و سنت نبوی تنها به تفاسیر و روایاتی تکیه شود که نزد فریقین متفق علیه هستند.

۲- العقل<sup>۱</sup> عقل بزرگترین نعمتهای حضرت حق بر انسان است. زیرا خداوند به وسیله آن انسان را در برابر سایر مخلوقاتش عزت و کرامت بخشیده است.<sup>۲</sup> جنتب تیجانی می گوید: به دلایل یاد شده در جریان مباحث و مطالب کتابم به قرآن، سنت صحیح و عقل اصالت داده و آنها را مستمسک خود قرار می دهم.

آری این واقعیت نه تنها نزد علمای بزرگ بلکه از دیدگاه هر طالب العلم مبتدی نیز پذیرفته شده است که علم و فهم قرآن علاوه بر آشنایی از اصول علم تفسیر، باید از مصادر اصلی اش که همانا اقوال و دیدگاههای علمای مفسرین است گرفته شود. هم چنین در استفاده صحیح و بهره گرفتن علمی از سنت رسول الله ﷺ نیاز به این دارد که به آراء علماء حدیث و کارشناسان جرح و تعدیل که صحت و سقم

۱. البته عقل نزد اهل سنت مصدر شرعی نیست بلکه حجیت آن نزد معتزله و روافض معتبر است.

۲. ثم اهتدیت (ص ۸۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۲۷).

احادیث را به اعتبار متن و سند تشخیص می دهند، مراجعت شود. آری ضروری است که انسان عقلش را استخدام نموده آن را به تفکر وادارد تا بتواند صحیح را از ناصحیح تشخیص دهد. اما استفاده صحیح از عقل مشروط است به اینکه انسان در تفکر خود از مواضع غیر عقلانی و از آنچه که برای عقلاء و صاحبان خرد پسندیده نیست تجاوز نکند. اما سوال این است که آیا جناب تیجانی در ادعای خودش این واقعیتها را می پذیرد؟ پاسخ این سوال در اثناء مباحث آینده روش خواهد شد.

نخستین نقص و معایبی را که تیجانی (هدایت شده) نسبت به صحابه ابراز می کند مربوط به جریان صلح حدیبیه است.

رد دیدگاه تیجانی پیرامون ((صحابه در صلح حدیبیه))

تیجانی می گوید: خلاصه سخن این است که رسول اکرم ﷺ در سال ششم هجری به اتفاق هزار و چهارصد تن از اصحاب و یارانش مدینه را به قصد مکه و به منظور انجام عمره ترک کرد و امر کرد تا شمشیرها در غلاف ها گذاشته شوند. در محله ذوالحلیفه پیامبر ﷺ و یارانش احرام بستند و جانوران را قلاده در گردن انداختند تا به قبایل قریش اعلام کنند که آنان به قصد زیارت و عمره آمدند نه به قصد جنگ. اما مردم قریش از سر غرور و تکبر فکر می کردند ممکن است چنین تصور شود که محمد ﷺ قهراً وارد مکه شده و شوکت آنان را از بین برده است و لذا هیئتی را به ریاست سهیل بن عمرو بن عبد ود عامری نزد محمد ﷺ فرستاده و از وی خواستند که این دفعه به همان جایی که آمده بر گردد و در سال آینده به مدت سه روز به او اجازات داده می شود تا عمره را انجام دهد و علاوه بر این، شرایط بسیار سختی را در میان گذاشتند و رسول اکرم ﷺ به خاطر رعایت جوانب

خیر و نفعی که خداوند به او وحی کرده بود شرایط آنها را پذیرفت. اما بعضی از صحابه از این اقدام پیامبر ﷺ مطمئن نشدند و در این زمینه با وی به بحث و گفتگو پرداختند.

حضرت عمر رضی الله عنه آمد و گفت: ((ألست نبی الله حقاً)) آیا تو نبی بر حق خداوند نیستی؟ قال: ((بلی)) پیامبر ﷺ گفت: چرا. حضرت عمر گفت: آیا ما حق به جانب نیستیم؟ و دشمن ما بر باطل نیست؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: چرا؟ آنگاه حضرت عمر رضی الله عنه گفت: ما درباره دین خود هرگز ذلت را نمی پذیریم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من پیامبر خدا هستم و او را نافرمانی نمی کنم و او مرا یاری می کند. حضرت عمر گفت: مگر خود شما نفرمودی: ((ما به بیت الله رفته و آن را طواف می کنیم؟)) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آیا من گفتم که امسال بیت را طواف می کنیم؟ حضرت عمر رضی الله عنه گفت: خیر. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: مطمئناً تو وارد بیت الله شده و آن را طواف خواهی کرد. سپس حضرت عمر رضی الله عنه نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه آمد و گفت: ای ابوبکر! آیا محمد صلی الله علیه و آله پیامبر بر حق خداوند نیست؟ بعد حضرت عمر عیناً همان سوالاتی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیده بود، از حضرت ابوبکر رضی الله عنه پرسید و او همان پاسخهایی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده بود تکرار کرده، گفت: ای مرد (خوب) او رسول خدا است و یک سر مو از پروردگارش نافرمانی نمی کند و پروردگار یاری دهنده او است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نوشتن قرار داد صلح به اصحابش امر کرد بلند شده ذبح کنند، موهای سر را بتراشند و از احرام بیرون بیایند. اما هیچ کدام از اصحاب بلند نشد تا اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله سه بار فرمان خود را تکرار کرد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله حس کرد که هیچ کس از فرمانش اطاعت نمی کند، وارد خیمه شده سپس بیرون آمد و بدون اینکه با کسی حرف بزند، شترش را ذبح نموده و سلمانی را طلبیده موی سرش را اصلاح کرد. وقتی صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که از احرام بیرون آمده حلال شد، بلند شده هدایا (حیواناتی را که همراه داشته و قرار بود در حرم ذبح شوند)



ذبح کردند. و موهای یکدیگر را اصلاح کردند حتی نزدیک بود، بعضی بعضی را به قتل برسانند.

این بود شرح کوتاهی از داستان صلح حدیبیه. صلح حدیبیه و جزئیات آن مورد اتفاق شیعه و سنی است مورخان و سیره نگاران، مانند طبری، ابن اثیر و ابن سعد و دیگران مانند بخاری و مسلم آن را در کتب خود نقل کرده اند. تیجانی (هدایت شده) پس از نقل داستان صلح می گوید: ((برای من جای تامل است. زیرا برایم ممکن نیست که چنین داستانی را قرائت کرده از عکس العمل و معارضه آقایان صحابه در برابر پیامبر ﷺ شگفت زده و متاثر نشوم. تیجانی (هدایت شده) ادامه می دهد و می گوید: آیا سخن کسانی که می گویند: ((صحابه از امر و نهی پیامبر ﷺ اطاعت نموده فرمان وی را نافذ کردند، پذیرفته می شود؟ داستان صلح سخن آنان را تکذیب نموده منظور آنان را نفی می کند. آیا هیچ انسان عاقل و خردمندی می تواند تصور کند که این عکس العمل در برابر دیدگاه پیامبر ﷺ، جریان کوچکی است؟ یا امر پسندیده ای است و یا اینکه چنین کسانی نزد خداوند بی گناه اند؟ مگر خداوند نفرموده: (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)!

## نقدی بر دیدگاه تیجانی

۱- روشن است که این آقای تیجانی حدیث صلح حدیبیه را به صورت بسیار مجمل و گنگ ذکر نموده بخش عمده و مهم آن را که دلالت بر سوء نیت پنهان و جنایت او علیه اصحاب پیامبر ﷺ دارد، حذف نموده است. در قسمتی در داستان صلح حدیبیه که مستمسک آقای تیجانی است سخنان عروه بن مسعود خطاب به قومه چنین آمده است:

((همانا او (پیامبر ﷺ) برنامه درستی را به شما ارائه داده است. آن را بپذیرید و به من اجازت دهید تا پیش او بروم. آنان به عروه گفتند: بروید اجازه دارید. عروه نزد رسول اکرم ﷺ آمد و با وی به صحبت پرداخت. پیامبر ﷺ همان پاسخی را که به بدیل گفته بود برای عروه تکرار کرد. عروه خطاب به رسول الله ﷺ گفت: اگر معامله قوم تو را یک سره کنم، شخص لایقی را نمی بینم که در برابر من بایستد. همه اینها آدمهای نالایقی هستند. فکر می کنم همگی اینها فرار کنند و تو را تنها بگذارند حضرت ابوبکر خطاب به عروه گفت: امصص بظر اللات، یعنی تولات را خایه مالی کن. آیا ما فرار کرده، او را تنها می گذاریم؟ عروه گفت: این شخص کیست؟ گفتند: ابوبکر، عروه گفت: به خدا سوگند اگر احسان تو بر گردن من سنگینی نمی کرد، پاسخت را می دادم. سپس عروه سخنانش را برای پیامبر ﷺ ادامه داد. هرگاه سخنی برای پیامبر می گفت، ریش مبارک رسول الله ﷺ را می گرفت. مغیره بن شعبه در کنار رسول الله ﷺ در حالی که شمشیر در دست داشت و زره پوش بود، ایستاده بود. هرگاه عروه قصد سخن نموده دستش را به سوی ریش مبارک رسول اکرم ﷺ دراز می کرد، مغیره با قبضه شمشیر دستش را می زد و به او می گفت: دستت را از روی ریش مبارک رسول اکرم ﷺ بردار. عروه سرش را بلند کرده پرسید: این شخص کیست؟ گفت: مغیره بن شعبه، عروه گفت: ای مکار و حيله گر، در مکر و حيله تو را یاری نکردم؟ مغیره در زمان جاهلیت یعنی قبل از مسلمان شدن در میان قومی زندگی می کرد و تعدادی از آنان را کشته اموال آنان

را به غارت برد و بعد نزد پیامبر ﷺ آمد و مسلمان شد. رسول اکرم ﷺ فرمود: اسلام تو را می پذیرم اما اموالی را که به غارت بردی درباره آنها هیچ گونه مسئولیتی ندارم. بعد عروه با گوشه چشم (رفتار اصحاب پیامبر ﷺ) را به دقت نگاه می کرد و چنین اظهار نظر کرد: ((سوگند به خدا اگر آب دهان رسول الله ﷺ در دست یکی از آنان می افتاد، آن را روی چهره و بر تمام بدن می مالید، هرگاه پیامبر ﷺ حکم می کرد، به پیروی از حکم او مبادرت می کردند (!!) هرگاه رسول الله ﷺ وضوء می گرفت، برای گرفتن آب وضوی وی با یکدیگر جدال و دعوی می کردند. هرگاه اصحاب او در محضر او حرف می زدند، آهسته و آرام حرف می زدند، و به خاطر تجلیل و تکریم از وی با چشم پر به سوی او نگاه نمی کردند. بعد عروه نزد قومش برگشته و گفت: ای مردم! آگاه باشید و بدانید، من نزد پادشاهان رفتم. در محضر قیصر، کسری و نجاشی حضور پیدا کردم. سوگند به خدا هیچ پادشاهی را ندیدم که رعیتش او را چنان تعظیم کند که اصحاب محمد، محمد را تعظیم می کند! آری، اینان بودند یاران رسول الله ﷺ که به شهادت و گواهی فردی از مشرکان، پیامبر ﷺ را چنین تعظیم می کردند . . . . . ای برادر محترم و خواننده گرامی مشاهده کردی، این تیجانی با انصاف و امین را که چگونه بخش عمده و بسیار مهم این داستان را پنهان کرده است. البته من در این خیانت او را معذور می دانم. زیرا او اگر این بخش از داستان صلح را ذکر می کرد، تمام سخنان و دیدگاهش از اول تا آخر باطل شده و از بین می رفت. چون آنچه که در حدیث آمده هرگز با یاوه گویی های او توافق ندارد.

۲- صحابه هرگز با رسول اکرم ﷺ معارضه و مناظره تند و نامناسب آن طور که تیجانی گفته، نداشتند. از حدیث صلح هرگز چنین استنباط نمی شود که صحابه قصد مخالفت با رسول اکرم ﷺ را داشتند. البته آنچه که از جانب صحابه در جریان

حدیبیه صورت گرفت مطمئناً منشا آن محبت با دین و عقیده و عداوت با کفار بود و مانند تمام انسانهایی که دچار عوارض بشری می شوند. آنان نیز گمان بردند شرایطی که در قطعنامه صلح گنجانده شده است منجر به اجحاف در حق مسلمانان خواهد شد. این یک امر روشن و آشکار بود. آنان مانند پیامبر ﷺ معصوم نبودند. چگونه ممکن است که صحابه با رسول الله ﷺ مخالفت کرده و به دستور او عمل نکنند و در عین حال در تعریف و تمجید آنان خداوند چنین آیه ای نازل کند (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا)

ترجمه: آنگاه که مومنان زیر درخت بدست تو بیعت می کردند. خداوند خشنودی خود را از آنان اعلام کرد. زیرا می دانست آنچه که در دلهایشان بود. لذا سکون و آرامش خاطر را به سوی آنان فرستاد و پیروزی را نصیب آنان کرد.<sup>۱</sup>

آیه مذکور درباره صلح حدیبیه نازل شده است. خداوند دانای پیدا و پنهان چگونه رضایتش را از اصحاب رسول الله ﷺ اعلام می کند. زیرا او از صدق، اخلاص و وفاداری ای که در قلوب صحابه بود، خبر داشت و از سمع و طاعت آنان آگاه بود و آنان را به پیروزی نزدیک بشارت داد. سپس این شیعه نمای (هدایت شده) می آید، قصد و نیت صحابه را در برابر رسول الله ﷺ مشکوک و مشتبه جلوه می دهد؟! لذا تنها همان پاسخ را برایش مناسب می دانم که صدیق اکبر به عروه بن مسعود گفته و آن، این است: امصص بظر اللات (؟؟؟)

۳- جهت روشن تر شدن قضیه برای خوانندگان محترم، روایت دیگری درباره صلح حدیبیه که امام مسلم در صحیح خود آن را نقل کرده و خود تیجانی در حاشیه کتابش بدان اشاره نموده است، تقدیم می گردد. این حدیث غیر از حدیث بخاری است و به وضوح نشان می دهد که چه کسی از صحابه با حکم رسول

اکرم ﷺ مخالفت کرده فاقد اعتقاد و اذعان نسبت به دستور پیامبر ﷺ بوده است. امام مسلم از حضرت براء بن عازب چنین نقل کرده است: بعد از ممنوع الورد شدن رسول اکرم ﷺ به مکه مکرمه، سران مکه با وی به صلح نشستند و آماده آشتی شدند مشروط بر اینکه مسلمانان فقط سه روز می توانند در مکه بمانند و هیچ گونه سلاحی جز شمشیر در غلاف با خود نیاورند و پیامبر ﷺ به کسی از اهالی مکه اجازه خروج و رفتن از مکه به مدینه را ندهد و از همراهان پیامبر ﷺ هر کدام خواسته باشد در مکه زندگی کند، پیامبر ﷺ حق جلوگیری او را ندارد. بعد رسول اکرم ﷺ خطاب به حضرت علی ؑ فرمود: شرایط قرار داد صلح را به تربیتی که به تو گفته می شود بنویس، و آن چنین بود: ((بسم الله الرحمن الرحيم - هذا ما قضی علیه محمد رسول الله -)) مشرکین بر کلمه رسول الله اعتراض داشتند - رسول الله به حضرت علی ؑ امر کرد تا کلمه ((رسول الله)) را پاک کند. حضرت علی ؑ گفت: سوگند به خدا من آن را پاک نمی کنم. آنگاه پیامبر ﷺ از حضرت علی ؑ خواست که کلمه ((رسول الله)) را به پیامبر ﷺ نشان دهد. حضرت علی ؑ آن را به رسول الله ﷺ نشان داد و آن حضرت ﷺ آن را پاک کرد و بجای آن ((ابن عبدالله)) نوشت. رسول اکرم ﷺ بر اساس این قرار داد سه روز در مکه اقامت کرد.<sup>۱</sup>

آری، اگر من خواسته باشم، انصاف، عقل گرایی و شیوه تفکر این تیجانی کذایی را بیازمایم. در این روایت نیز جای اشکال و تامل باقی است آیا برای من ممکن نیست که چنین چیزی بخوانم و از عکس العمل این صحابی در مقابل فرمان رسول الله ﷺ متاثر نشده و تعجب نکنم. آیا اگر کسی بگوید که این صحابی دستور پیامبر ﷺ را اطاعت کرده است و آن را اجراء نموده است هیچ شخص عاقلی آن را می پذیرد؟ مطمئناً این جریان، گوینده چنین سخنی را تکذیب می کند و آنچه را که گوینده اراده کرده است از بین می برد. آیا او خودش را حریص تر از پیامبر ﷺ گمان می کند؟ حتی پیامبر ﷺ را مجبور می کند که با دست مبارک خودش کلمه

۱. صحیح مسلم مع الشرح. ج - ۱۲ - ص ۱۹۰ - ۱۹۱ کتاب الجهاد و السیر.

(رسول الله) را پاک کند و بجای آن، محمد بن عبدالله بنویسد. گمان نمی کنم هیچ انسان عاقلی بپذیرد که این عکس العمل در برابر فرمان رسول الله ﷺ یک حرکت معمولی، پسندیده و منطقی باشد. آری این است عقل گرایی که آقای تیجانی آن را محور مباحث کتابش قرار داده زمینه را برای هر انسان جاهل و نادان فراهم می کند تا هر عمل صحابی را بر نافرمانی پیامبر حمل نموده و آن را به عدم اطاعت از پیامبر ﷺ و سوء تصرف تعبیر کند. متأسفانه ما به خود اجازه نمی دهیم تا در مورد فهم معنی صحیح حدیث به اقوال علما مراجعه کنیم.

اینک - از این تیجانی (هدایت شده) می پرسم: آیا تو این تفسیر و تعبیر (مخالف با حکم پیامبر ﷺ و سوء تصرف در برابر دستور او) فعل و حرکت حضرت علی ﷺ را در برابر فرمان رسول الله ﷺ می پذیری؟ اگر می پذیری آنگاه بر تو لازم است که درباره حضرت علی ﷺ همان حکم و فتوی را که درباره سایر اصحاب پیامبر ﷺ صادر کردی، صادر بکنی و درباره او همان دیدگاه را داشته باشی که درباره دیگران داری. اگر این توجیه مورد پسند تو نیست، معنی اش این است که تو خودت بر حکم و فتوی خویش درباره صحابه ﷺ خط بطلان کشیدی. در نتیجه تو خودت فیصله عقل خودت را نفی کردی.

جناب تیجانی در ادامه بحث در کتابش می گوید: آیا عمر بن خطاب در جریان قرار داد صلح حدیبیه تسلیم دستور پیامبر شد ولم یجد فی نفسه حرجاً مما قضی الرسول؟ یعنی از قضاوت رسول اکرم ﷺ احساس ناراحتی نکرد؟ یا اینکه درباره دستور پیامبر ﷺ دچار شک و تردید بود؟ بویژه در این قول خودش که به رسول اکرم ﷺ گفت: آیا تو نبی بر حق خداوند نیستی؟ آیا تو نگفتی که ما وارد بیت الله شده آن را طواف خواهیم کرد؟ و آیا بعد از اینکه رسول الله ﷺ پاسخ قانع کننده به او داد، او تسلیم شد؟ تیجانی می گوید: عمر بن خطاب هرگز تسلیم نشد بلکه عیناً بعد از جواب پیامبر ﷺ همان سوالها را از ابوبکر پرسید. آیا بعد از پاسخ دادن ابوبکر و نصیحتش که قضاوت پیامبر ﷺ را بپذیرد، تسلیم شد؟ اگر بپذیریم که

تسلیم شده است. اکنون این سوال مطرح است که آیا او از پاسخ پیامبر ﷺ قانع شده است یا از پاسخ ابوبکر ﷺ (!!) اگر خطایی از وی انجام نگرفته بود، چرا می گفت: عملت لذلک اعمالاً... (کارهایی انجام دادم... .) تنها الله و رسول او می دانند که عمر مرتکب چه اعمالی شده بود؟ تیجانی می گوید: دلیل تخلف دیگر آقایان حاضر از صحابه، وقتی که پیامبر ﷺ به آنان حکم کرد تا بلند شده ذبح کنند و سرها را اصلاح کنند و کسی به حرف پیامبر گوش نکرد تا اینکه پیامبر ناچار شد سه بار حکم را بدون فایده تکرار کند، مشخص نیست. جناب تیجانی پس از نقل داستان صلح حدیبیه به گونه ای که بیان گردید اظهار تعجب نموده، می گوید: من آنچه را که در این باره می خوانم، نمی پذیرم چگونه ممکن است که صحابه با رسول الله ﷺ چنین رفتار کنند. اگر این داستان تنها از طرف شیعه مطرح می شد، من آن را تهمت و افتراء در حق اصحاب گرامی، می پنداشتم. اما این داستان صحت دارد و در حد شهرت رسیده است. چون تمام محدثین اهل سنت آن را نقل کرده اند. از جهت اینکه من التزام کرده ام که روایات مجمع علیه پذیرم، ناچار که با حیرت و استعجاب تسلیم این جریان شوم. آنچه که برای من ممکن است بگویم، این است: چگونه این طیف از صحابه را معذور بدانم، صحابه ای که نزدیک ۲۰ سال را از زمان بعثت تا زمان صلح حدیبیه همراه پیامبر ﷺ گذراندند و آنان شاهد معجزه و انوار نبوت بودند؟ و قرآن همواره به آنان می آموخت که چگونه از پیامبر تجلیل نموده و با رعایت کدام شیوه با وی سخن گویند. حتی خداوند در صورت رعایت نکردن احترام لازم و بلند کردن صدا در محضر او، آنان را به هدر رفتن اعمالشان تهدید کرده است.<sup>۱</sup>

من می گویم:

۱- آنچه که اطاعت و تسلیم حضرت عمر ﷺ را در برابر فیصله رسول اکرم ﷺ مورد شک و تردید قرار می دهد، این است که حضرت عمر ﷺ درباره شرایط قرار داد

۱. ثم اهدیت ص (۸۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۳۲).

صلح اعتراض داشت ولی اعتراض او درباره شرایط صلح هرگز به این معنی نبود که او فیصله و قضاوت پیامبر ﷺ را با دیده شک و تردید می نگریست. در واقع منشا اعتراض، این بود که فواید شرایط صلح برای حضرت عمرؓ روشن نبود و به همین خاطر او نخست از پیامبر ﷺ و سپس از حضرت ابوبکرؓ سوال می کرد. این سوالها نیز زمانی مطرح می شدند که مشرکین شرایط بسیار سختی را قبولانده بودند. از جمله آنها یکی این بود: هر کس از ما (مشرکان) مسلمان شده با شما (مسلمانان) پیوندد حتماً بسوی مشرکان برگردانده شود. در حدیث آمده است که سهیل چنین گفت: (( وعلی أنه لا یاتیک منا رجل وإن کان علی دینک )) یعنی شما مسلمانان حق ندارید، کسی را که از ما باشد و نزد شما آمده او را پناه دهید و لو اینکه مسلمان شده باشد. مسلمانان گفتند: بسیار شگفت آور و جای تعجب است. چگونه بسوی کفار برگردانده شود حال آنکه او به عنوان مسلمان آمده است؟ در زمانی که مذاکره صلح جاری بود، شخصی به نام ابوجندل فرزند سهیل فرزند عمرو که مسلمان شده بود و در حالی که پاهایش در زنجیر و از بخش پایینی شهر مکه بیرون آمده بود، افتان و خیزان به صفوف مسلمانان پیوست. سهیل به مجرد اینکه نگاهش به ابوجندل افتاد، گفت: محمد! این نخستین کسی است که من می خواهم او را به من برگردانی. ابوجندل گفت: برادر مسلمان! من بعد از اینکه مسلمان شدم به سوی مشرکان برگردانده می شوم؟ مگر نمی دانید که من با چه مشکلاتی گرفتار بودم؟ \_ ابوجندل در راه الله شکنجه های بسیار سختی را متحمل شده بود \_ حضرت عمرؓ می گوید: این حالات و اوضاع سخت مرا واداشت تا نزد پیامبر ﷺ آمده سوالها را مطرح کنم. آری اسنجا بود که جریان برای حضرت عمرؓ بلکه برای اکثر صحابهؓ فوق العاده دشوار و سخت گذشت علاوه بر این، وقتی خود پیامبر ﷺ خبر داده بود که ما وارد بیت شده و آن را به زودی طواف خواهیم کرد. و دلیل این پیش گویی این بود که رسول اکرم ﷺ به تاخیر افتاد، این امر برای آنان فوق العاده سخت گذشت. این ناراحتی موجب شد تا حضرت



عمرؓ سوال کند. لذا منشا سوالات حضرت عمرؓ همانا آرزوی شکست و ذلت مشرکین و یاری و کمک رساندن به دین بوده و همین سوالات مطرح شده از جانب حضرت عمرؓ خود بارزترین دلیل بر این مدعا است. طبعاً منشا سوالات، شک و تردید درباره قضاوت پیامبرؐ نبود. در روایتی از ابن اسحاق چنین آمده است ((وقتی حضرت ابوبکرؓ به او (عمرؓ) گفت: تصمیم رسول الله ﷺ را بپذیر زیرا او پیامبر خدا است. حضرت عمرؓ گفت: ((أنا أشهد أنه رسول الله)) یعنی من گواهی می دهم که او رسول الله است. - آری، اینجا است که امام ابن حجر عسقلانی می گوید: آنچه که حضرت عمرؓ را به تاویل در پذیرفتن شرایط صلح واداشت، این بود تا ایشان حکمت، مصلحت و فواید شرایط صلح را بهتر درک نموده و شبهه اش دفع گردد. این تامل مانند تامل او درباره نماز میت بر عبدالله بن ابی بود. هر چند که اجتهاد او در قضیه اول (صلح حدیبیه) مطابق با حکم وحی نبود و در قضیه دوم (نماز میت بر عبدالله بی ابی) موافق بود. مطمئناً اعمال را به خاطر اجتهادش موافق با حکم وحی نبود انجام داده است. قطعاً او در تمام اعمال و رفتارش معذور بلکه ماجور بوده است. چون او در این اعمال به اجتهاد خود عمل کرده است. دلیل روشن تر در این باره که علت تامل حضرت عمرؓ در پذیرفتن شرایط صلح، همانا این بود تا او فوائد و منافع صلح را درک نموده و شک و تردید را از خود برطرف نماید، روایتی است که امام مسلم در خصوص صلح حدیبیه آن را نقل کرده است. در آن روایت آمده است: ((عند سوال عمر للنبي ﷺ تكلم الاسئلة قول الراوي)) فنزل القرآن على رسول الله ﷺ بالفتح - فأرسل الي عمر فاقراه إياه - یعنی: بلافاصله بعد از سوال حضرت عمرؓ از رسول الله ﷺ، آیه فتح<sup>۲</sup> بر رسول الله ﷺ نازل شده، آنگاه رسول الله ﷺ حضرت عمرؓ را نزد خود طلبیده و آیه مذکور را برای او قرائت کرد - حضرت عمرؓ گفت: ای رسول

۱. اشاره است به قول حضرت عمرؓ ((فعملت لذلك عمالاً)).

۱. إنا فتحنا لك فتحاً مبيناً.

خدا، این فتح است؟ رسول الله ﷺ فرمود: آری، آنگاه حضرت عمرؓ خوشحال شده برگشت<sup>۱</sup> و در سوره فتح قول خداوند چنین آمده است.

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا)<sup>۲</sup>

ترجمه: خداوند اعلام رضایت فرمود از مومنان، هنگامی که آنان زیر درخت بدست تو بیعت کردند. خداوند خبر داشت از آنچه (از وفاء و اخلاص) که در دل‌هایشان بود. لذا آرامش برای آنان فرستاد و پیروزی زود رسی نصیب آنان نمود. امام احمد در مسند خود از حضرت جابر ابن عبدالله روایت کرده است که رسول اکرم ﷺ فرمود: ((لن يدخل النار رجل شهد بدرًا والحديبيه.))

ترجمه: کسی که در غزوه بدر و حديبيه شرکت کرده است هرگز به دوزخ نخواهد رفت.<sup>۳</sup>

خداوند رضایت خود را از مومنانی که زیر درخت بدست پیامبر ﷺ بیعت کردند، اعلام نموده است و آنان را وعده نموده است و آنان را وعده بهشت داده است. چرا؟ برای اینکه خداوند از پاکی ظاهر و باطن آنان آگاه بود - بدون تردید حضرت عمر بن خطابؓ از پیشگامان آنان بود - آری، از یک طرف خداوند دانای پیدا و پنهان، از صفا و پاکی ظاهر و باطن صحابه گرامی رسول اکرم ﷺ خبر می دهد و از طرفی این جوجه رافضی (هدایت شده) می آید دل‌های صحابه گرامی را مطعون و معیوب قرار می دهد. آیا این طعن و عیب به دین بر نمی گردد؟!

۲- این طعن جناب تیجانی که خود حضرت عمرؓ گفته بود: ((فعلت لذلك اعمالاً)) (کارهایی بنخاطر این انجام دادم) و هم چنین قول آقای تیجانی ((والله وحده ورسوله يعلم ما هي الأعمال التي عملها عمرؓ)) (خدا بهتر می داند اعمالی

۲. مسلم مع الشرح - ج - ۱۲ ص ۱۹۴ - كتاب الجهاد و السير.

۳. سوره فتح آیه - ۱۸.

۴. مسند احمد - ج ۵ رقم - ۱۵۲۴۲ - البانی این حدیث را صحیح قرار داده است.

که عمر انجام داد چه بودند) - آقای تیجانی ایرادات و اشکالات خود را نسبت به حضرت عمر رضی الله عنه بر این نقطه و محور متمرکز نموده است که خود حضرت اعتراف نموده است که خطا از وی انجام گرفته و او برای جبران آن اعمالی را انجام داده است ولی جزء الله و رسولش کسی دیگر نمی داند که او برای جبران گناه نافرمانی از دستور رسول الله صلی الله علیه و آله چه اعمالی را انجام داده است؟ این گفته جناب تیجانی علاوه بر اینکه صد در صد اشتباه است. بر جهل و نادانی وی دلالت دارد زیرا در روایت ابن اسحاق آمده است ((حضرت عمر رضی الله عنه می گفت: برای جبران گناه احتمالی سخنانی که در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جریان صلح حدیبیه گفتم، همواره صدقه می کردم، روزه می گرفتم، نماز می خواندم و غلام و کنیز آزاد می کردم - واقدی از حدیث ابن عباس چنین نقل کرده است: قال عمر رضی الله عنه: لقد اعتقت بسبب ذالک رقاباً وصمت دهرأ<sup>۱</sup> - یعنی بخاطر سخنانی که در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم، گردنهای زیادی را آزاد نموده و مدت زمانی روزه گرفتم - آری، این نماز، و روزه های نفلی و آزاد کردن گردنها برای جبران آنچه از تاخیر و توقف که از وی در ابتدای امر صادر شد، انجام گرفته است. و این امر نیز مسلم و پذیرفته شده است که توقف او از اطاعت دستور رسول الله صلی الله علیه و آله در ابتدا جریان نتیجه اجتهاد او بوده است لذا این همه سعی و تلاش برای جبران خطای اجتهادی، دلیل بسیار روشنی است بر تقوی، خدا ترسی و رجوع او بسوی خداوند و اینکه او (حضرت عمر رضی الله عنه) قصدی جز اظهار شوکت و قدرت مسلمانان و ذلت و خواری مشرکان نداشته است. هم چنین که از سیاق حدیث بر می آید.

۳- درباره این سخن تیجانی: ((ولا أدریسبب تخلف البقیه الباقیه من الحاضرین بعد ذلک إذ قال لهم رسول الله، قوموا فانحروا ثم احلقوا)). یعنی: دلیل تخلف سایر

حاضرین، وقتی که رسول اکرم ﷺ دستور داد که از حالت احرام بیرون بیایند، برایم روشن نیست)) - می گویم:

ای تیجانی (هدایت شده) تو خودت در روایت مسلم، بطور واضح و روشن اعتراف کردی که حضرت علی ﷺ نیز از جمله کسانی بود که در صلح حدیبیه حاضر بود و درباره شروط مورد توافق از دیدگاه عمر ﷺ دفاع می کرد. و در همان حدیث آمده است که وقتی رسول الله به حاضرین امر کرد تا بلند شده ذبح کنند، موهای سر را حلق نموده از احرام بیرون بیایند، هیچ کدام از حاضرین از سر جایش بلند نشد. صد در صد حضرت علی ﷺ نیز در آن جمع حضور داشت و همراه و همزمان با سایر حاضرین او نیز دستور رسول اکرم ﷺ را اطاعت نکرد - تو خودت می گویی من بنا بر چه دلیل این طیف از صحابه را که با وجود اینکه حدود بیست سال را در صحبت پیامبر گذراندند و چنین از وی نافرمانی کردند، معذور بدانم - آری چنین بر می آید که تو فراموش کردی که حضرت علی ﷺ نیز جزء آنان است. اکنون از تو سوال می شود - اگر تو توانستی حضرت علی ﷺ را در جریان این حادثه معذور و بی تقصیر قرار دهی پس بدان و باور کن که همان عذر حضرت علی، عذر بی گناهی سایر صحابه نیز هست، و اگر دلیل بی گناهی حضرت علی ﷺ برای تو روشن نیست و نمی توانی وی را معذور بدانی. آنگاه همان گناه و نقصی را که به سایر صحابه نسبت می دهی قطعاً به حضرت علی ﷺ نیز منسوب است، و در چنین حالتی چاره ای نیست جز اینکه به تو بگویم: بهتر این است که تو از عقل و خرد خودت عذر خواهی کنی.

۴- اما اینکه سایر صحابه چرا در مرحله نخست از دستور رسول اکرم ﷺ دایر بر بیرون آمدن از حالت احرام اطاعت نکردند، دلایل متعددی دارد که ابن حجر آنها را بدین گونه بیان کرده است:

((ممکن است خودداری صحابه بخاطر این بوده است که آنان این امر را امر استحبابی پنداشتند نه ایجابی با اینکه آنان فکر می کردند که هم اکنون وحی دایر بر ابطال پیمان صلح نازل می شود یا اینکه هر کدام فکر می کرده است که او بطور استثنایی وقت رسیدن آنان به مکه مجاز به انجام مناسک عمره می شود. همه این احتمالات برای آنان وجود داشت زیرا که امکان نسخ و نزول وحی تا آن هنگام ممکن بود. این نیز از جمله احتمالات است که ممکن است اوضاع، بدلیل اینکه آنان پس از اینکه تا حدی به قدرت رسیده بودند و احساس قدرت می کردند، ناگهان دیدند که در باب اعتقاد و انجام مناسک عمره دچار چنین حالتی شده اند، این اوضاع به ظاهر نابسامان آنان را چنان مشغول به خود کرده بود که آنان در مرحله نخست متوجه امر پیامبر ﷺ نشدند یا اینکه آنان اطاعت از دستور رسول اکرم ﷺ را به تاخیر انداختند به فکر اینکه امر مطلق مقتضی اطاعت مع الفور و بلافاصله نیست - همه صحابه در صلح حدیبیه مجموعه این دلایل را در نظر داشتند. هیچ دلیلی، در این جریان برای آنان که می گویند: امر برای وجوب فوری است، یا برای کسانی که وجوب فوری را نفی می کنند و هم چنین برای کسانی که می گویند امر برای وجوب است نه برای ندب و اباحت، وجود ندارد. زیرا که این جریان شامل همه احتمالاتی است که بیان گردید.<sup>۱</sup> نظیر این حادثه، حادثه و رویداد غزوه فتح است و آن اینکه ماه رمضان بود. و رسول اکرم ﷺ آنان را امر به افطار می کرد اما وقتی که صحابه پیوسته از افطار کرده و روزه خودداری می کردند آنگاه خود حضرت لیوان را در دست گرفته نوشید وقتی صحابه دیدند که پیامبر ﷺ نوشید و افطار کرد، آنان نیز افطار کردند.<sup>۲</sup> آری اینها عذرها و دلایل موجهی بودند که علماء کرام جهت موجه جلوه دادن امتناع صحابه و معذور قرار دادن آنان در نظر گرفته اند. اما ناآگاهان و بیگانگان از علم و معرفت، نخستین

---

۱. الفتح - ج - ۵ (ص ۴۱۰-۴۰۹)

۲. همان مرجع سابق.

قرائت و برداشت عقلی آنان این است که اقدامات صحابه را به بدترین احتمالات و رکیکترین مفهوم ممکن در هر زمان حمل کنند و دلیلش نیز این است که ناآگاهان و بیگانگان از علم و معرفت، سختترین حسد و کینه توزی را در حق صحابه در دل‌هایشان دارند. خداوند، به پناه تو می‌آیم از شر کسانی که خداوند توان شنیدن را از آنان گرفته و بصیرت آنان را سلب نموده است.

جناب تیجانی (هدایت شده) در ادامه هذیان و یاوه‌گویی‌های خود می‌گوید: ((من این احتمال را بعید و دور از امکان قرار نمی‌دهم که عمر بن خطاب سایر صحابه را به تخلف از امر رسول الله ﷺ واداشته و آنان را به شک و تردید سوق داده باشد - این امکان از گفته‌های خود وی که گفته بود ((عمل لذلک اعمالاً لم یسا ذکرها)) تقویت می‌شود. او در جای دیگر می‌گوید: همواره روزه می‌گرفتم، نماز می‌خواندم و گردن‌ها را آزاد می‌کردم، از ترس اینکه سخنانی گفته بودم... الخ او ادامه می‌دهد و می‌گوید: آنچه که در این قصه (صلح حدیبیه) از خود او (عمر بن خطاب) منقول است حکایت از آن دارد که خود عمر بن خطاب درک کرده بود که موضعش در آن روز موضع بسیار حیرت‌زا و شگفت‌آوری بوده است.<sup>۱</sup>

۱- آری، این از پوچ‌ترین و بی‌ارزش‌ترین تهمتها و افتراتی است که به صحابی جلیل‌القدر نسبت داده شده است. زیرا او (تیجانی) از کجا و بنا بر چه دلیلی می‌داند که حضرت عمر رضی الله عنه سایر صحابه را به تخلف از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله واداشته است؟ آیا جناب تیجانی می‌داند آنچه را که حضرت عمر رضی الله عنه در دل خود داشت؟ آیا این مطلب برای او وحی شده است؟ مسلم است این ادعای او جز بر سوء نیت او نسبت به حضرت عمر رضی الله عنه بر مطلب دیگری دلالت ندارد. این مدعی دروغگو در این نسبت ناروای خود به چه مستندی استناد کرده است؟ آیا در مجموعه احادیث،

---

۱. ثم اهدیت ص (۸۳) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۳۳-۱۳۲).

دلیلی بر این مدعایش وجود دارد؟ اگر او در مجموعه احادیث، دلیلی بر این مدعای پوچ خودش دارد، بجای گفتن این حرفهای پوچ و دروغش در حق بهترین انسانها، باید آن را به ما ارائه دهد.

۲- آیا این سخن او طعن و نقصی در حق سایر صحابه به حساب نمی آید؟ جواب مثبت است. زیرا به گمان او همه صحابه از دستور رسول اکرم ﷺ بنا بر رای و نظر حضرت عمر ﷺ تخلف کردند! طبعاً حضرت علی ﷺ از جمله آنها است. ای برادر خواننده! مشاهده کردی که چگونه این رافضی (هدایت یافته) زمینه را برای خوانندگانش فراهم می سازد تا به تدریج و به نحوی که اصلاً گمان نکنند، آنان را آرام آرام به مطعون و معیوب بودن صحابه معتقد کرده تسلیم عقیده باطلش که همانا مرتد شدن تمام صحابه بجز ۳ سه یا هفت ۷ نفر است، بکنند؟! من نمی دانم که این رافضی (هدایت شده) چگونه متوجه این امر نشده است که با این اقدام و حرکت نازیبایش، امام اول خود، حضرت علی بن ابی طالب ﷺ را نیز مطعون و معیوب ساخته است. زیرا او نیز جزء آن عده از اصحاب و حاضرین در صلح حدیبیه بود که امر رسول الله ﷺ را (به قول تیجانی) اطاعت نکردند و در این باره تردید داشتند.

۳- این گفته تیجانی: ((علاوه بر این خودش (عمر) اعتراف می کند که کارهایی انجام داده است که نخواستہ است از آنها سخنی به میان آورد)) سپس این گفته تیجانی که: (در جاهای دیگر عمر می گوید: همچنان روزه می گرفتم و صدقه می دادم... اصلاً پیدا نیست که این شخص در این سخنانش دارد چه می گوید؟ چگونه او (حضرت عمر ﷺ) اعمالی را انجام می دهد که مایل نیست آنها را بیان کند و بعد خود تیجانی در جایی دیگر می گوید: ((انه فعل کذا و کذا)) — یعنی حضرت عمر ﷺ فلان و فلان کار را انجام داد. تیجانی با این تضاد گویی خود

درصد است که خواننده را دچار وهم و تزلزل کند دایر بر اینکه غیر از این اعمال که ذکر شدند (روزه، نماز و آزادی گردن‌ها) اعمال دیگری نیز بوده است که عمر رضی الله عنه آنها را پنهان کرده است. آری چنین بر می آید که آقای تیجانی یک حس هشتمی نیز دارد که به وسیله آن به مطالبی دست یافته است که سایر محققان و شراح حدیث از رسیدن به چنین مطالبی عاجز ماندند. آقای تیجانی منظور تو از این سخت که ((موارد اخری)) چیست؟ آیا منظور از ((موارد اخری))، روایات دیگری از همین حدیث نیست؟ چه دلیلی موجب شده که تو این روایت بخاری را که عمر بن خطاب رضی الله عنه در آن می گوید: ((عملت لذالک اعمالاً)) را بپذیری و روایات دیگری را که آن اعمال در آن توضیح داده شده اند را رد کنی؟ حال آنکه متکلم و گوینده در همه این روایات خود عمر بن خطاب است! چرا او (عمر بن خطاب رضی الله عنه) علیه خود اعتراف کند، که اعمالی را انجام داده است که نمی خواهد آنها را بیان کند.



رد دیدگاه تیجانی نسبت به صحابه در مورد مصیبت روز پنج شنبه خلاصه دیدگاه تیجانی این است، او می گوید: سه روز قبل از رحلت رسول اکرم ﷺ جمعی از صحابه در خانه آن حضرت گرد هم آمده بودند پیامبر ﷺ امر کرد تا قلم و کاغذ را برایش آماده کنند تا مطالبی را برای آنان بنویسد و آنان را از گمراهی نجات دهد. ولی صحابه اختلاف کردند و بعضی از آنان از فرمان آن حضرت سرپیچی نموده او را متهم به بیهوده گویی کردند. رسول الله ﷺ خشم کرده آنان را از خانه خود بیرون راند بدون اینکه چیزی برای آنان بنویسد. اینک شرح مفصل این داستان را از حضرت ابن عباس رضی الله عنه بشنوید. ابن عباس می گوید: روز پنج شنبه، چقدر سخت بود روز پنج شنبه. ناراحتی و بیماری پیامبر ﷺ در آن روز شدت گرفت. فرمود: بیاید مکتوبی برای شما بنویسم تا بعد از آن دچار گمراهی نشوید. عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ناراحتی رسول الله ﷺ شدت گرفته است، قرآن نزد شما است، کتاب الله برای ما کافی است. اهل بیت خانه اختلاف کردند و خصومت میان آنان بالا گرفت. بعضی ها گفتند نزدیک شوید تا پیامبر ﷺ برای شما وصیت نامه ای بنویسد تا شما بعد از آن گمراه نشوید. بعضی دیگر دیدگاه عمر بن خطاب را ترجیح دادند. وقتی نزد رسول الله ﷺ زیاد سر و صدا کرده و اختلاف نمودند، رسول الله ﷺ فرمود: از نزد من بلند شده بیرون روید. حضرت ابن عباس می گفت: همانا این مصیبت، مصیبت بسیار بزرگی بود. و آنچه مانع نوشتن وصیت نامه رسول اکرم ﷺ گردید اختلاف و سر و صدای آنان بود. این داستان قطعاً صحت دارد. علما و محدثین و مورخان شیعه و سنی آن را در کتب و منابع خود ذکر کرده اند. و بر اساس شرایطی که بر خودم لازم کردم. مجبورم این داستان را

بپذیرم و در توجیه موضعی که عمر بن خطاب آن را اختیار کرده بود شگفت زده و در حیرتم که چگونه او از حکم پیامبر ﷺ سرپیچی کرد. کدام حکم؟ حکمی که نجات دهنده این امت از گمراهی بود. بی تردید آنچه را پیامبر ﷺ می خواست بنویسد، مطالب تازه ای را برای مسلمانان در بر داشت. آقای تیجانی در ادامه سخنانش می گوید: بگذریم از دیدگاه شیعه که می گوید: رسول الله ﷺ قصد داشت علی ﷺ را به عنوان جانشین و خلیفه برای خود برگزیند و عمر مطلب را درک نموده و به مخالفت با آن برخاست زیرا ممکن است آنان (اهل سنت) این توجیه را نپذیرند، اما سوال این است که آیا این حرکت درد انگیز که موجب خشم پیامبر ﷺ گردید به حدی که پیامبر ﷺ آنان را از خانه بیرون کرد و ابن عباس چنان گریه کرد که رخسارهایش خیس اشک گردید و آن را مصیبت بزرگ خواند، توجیهی دارد؟ اهل سنت می گویند: چون عمر بن خطاب شدت ناراحتی رسول اکرم ﷺ را درک کرده به حال پیامبر ﷺ ترحم نمود و درصدد آرامش و استراحت او بود. تیجانی پس از نقل این توجیه را نمی پذیرد چه برسد به علمای و دانشمندان. تیجانی در ادامه سخنانش می گوید: بارها درصدد بر آمدم تا دلیلی برای اقدام عمر جستجو نمایم ولی نحوه برخورد عمر با فرمان رسول الله ﷺ جای هیچ دلیل ی توجیهی را نگذاشته بود. حتی اگر من قول او ((یهجر)) (العیاذ بالله) را به غلبه الوجع تبدیل می کردم باز هم عذر موجهی که این حرکت عمر را که گفت: ((عندکم القرآن حسبنا کتاب الله)) توجیه نموده و گوینده اش را تبرئه کند دیده نمی شود. آیا او قرآن را از رسول اکرم ﷺ بهتر می دانست؟ یا اینکه رسول الله ﷺ آنچه را که قرآن می گفت خوب حفظ نکرده بود، یا اینکه رسول الله ﷺ با صدور چنین حکمی می خواست میان صحابه اختلاف و دو دستگی ایجاد کند (استغفرالله)'.<sup>۱</sup>

نقدی بر دیدگاه تیجانی:

۱. ثم اهدیت ص (۸۴) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۳۵-۱۳۳).

۱- تیجانی (هدایت شده) این حدیث را با چند حدیث خلط مبحث نموده است. تیجانی می گوید: صحابه رضی الله عنهم پیامبر صلی الله علیه و آله را به ((هجر)) بیهوده گویی متهم کرده اند. ولی حدیثی را که تیجانی در کتابش آورده است، این کلمه ((یهجر)) در آن وجود ندارد. هم چنین تیجانی حدیث ابن عباس را چنین نقل کرده است ((یوم الخمیس وما یوم الخمیس اشد برسول الله صلی الله علیه و آله وجعه)) این جمله جزء حدیث مذکور که او آن را به امام بخاری نسبت داده است، نیست بلکه این جمله و کلمه ((یهجر)) جزء روایتی دیگراند که تیجانی به قصد خود را از آن روایت غافل و بی خبر قرار داده است. زیرا آن روایت مطالب بسیار مهمی را توضیح می دهد و از حضرت سعید بن جبیر به این شرح روایت است:

قال: قال ابن عباس: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس، اشد برسول الله صلی الله علیه و آله وجعه فقال: إیتونی أکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده أبداً فتنزعوا، ولا ینبغی عنده نزع، فقالوا: ما شأنه؟ أهجر، استفهموه، فذهبوا یردون علیه فقال: دعونی، فالذی أنا فیه خیر مما تدعوننی إلیه، و أوصاهم بثلاث قال: أخرجوا المشرکین من جزیره العرب و أجزوا الوفد بنحو ما کنت أجزهم و سکت عن الثلاثه أو قال فنسيتها.<sup>۱</sup>

ترجمه: ابن عباس گفت: مصیبت روز پنج شنبه بسیار بزرگ بود. بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله شدت گرفت آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: کاغذ و قلم به من بدهید - نامه ای برای شما بنویسم تا برای همیشه شما را از بیراهه رفتن نجات دهد. (حاضرین) در این باره اختلاف کردند. در حالی که اختلاف در محضر هیچ پیامبری مناسب نیست. از همدیگر پرسیدند: رسول الله صلی الله علیه و آله را چه شده؟ آیا از شدت تب و ناراحتی سخنان بی ربط می گوید؟ از وی جویا شوید - (حقیقت حال را) حاضرین به پاسخ منفی

خود ادامه دادند. پیامبر ﷺ فرمود: مرا به حال خودم بگذارید! آنچه را که من در صدد هستم، بهتر است از آنچه که شما مرا بسوی آن می خوانید - سپس به سه چیز حاضرین را وصیت فرمود:

- ۱- اینکه جزیره العرب را از لوٹ و جو مشرکین پاک کنید.
- ۲- وفد (دسته نظامی) را که من می خواستم اعزام کنم، آن را اعزام کنید. ابن عباس می گوید: درباره سومی رسول الله ﷺ چیزی نفرمود یا اینکه او فرمود ولی من آن را فراموش کرده ام.

۱- هرگاه جناب تیجانی (هدایت شده) می خواهد احادیث رسول الله ﷺ را تفسیر کند، آنها را وارونه تفسیر می کند. آری، این نویسنده (عاقل) مدعی است که قصد و منظور پیامبر ﷺ از نوشتن این مکتوب این بود که ((يعصمهم من الضلاله)) یعنی امت را از ضلالت مطلقه نجات دهد. مسلم است که ضلالت، معانی متعددی دارد و رسول اکرم ﷺ با این سخنش ((لن يضلوا بعده)) ضلالت را در یک معنای خاص آن می خواست منحصر و محدود کند. مثلاً اینکه درباره تعیین جانشین تصریح کند یا درباره مساله خاصی می خواست اظهار نظر کند تا اختلاف از میان امت در خصوص آن حکم مرتفع شود. و گر نه چگونه ممکن بود که پیامبر ﷺ نوشتن چیزی را که امت را از مطلق ضلالت (یعنی ضلالت به مفهوم گسترده اش) نجات دهد، ترک نماید؟! این امر رسول الله ﷺ اگر موجب و مفهومی داشته تنها این بود که برای وجوب و لذا پیامبر ﷺ آن را ترک کرد.

۲- واجب است هر مومن این باور و عقیده را داشته باشد که رسول اکرم ﷺ در حال صحت و در حال بیماری از دروغ، تغییر احکام، بیان نکردن آنچه که مامور به

بیان آن است، و از تبلیغ نکردن آنچه که مامور به ابلاغ آن است، معصوم است<sup>۱</sup> آری، با توجه به مطلب فوق برای هر شخص روشن است که پیامبر ﷺ چه در حال صحت یا در حالت بیماری اگر مامور به ابلاغ چیزی شود، صد در صد آن را ابلاغ می کند. اگر پیامبر ﷺ می خواست مطلب مهمی را که نیاز امت بود بنویسد، هرگز بدلیل اختلاف یا هر دلیلی دیگر آن را ترک نمی کرد زیرا خداوند به او دستور داده (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ) همان گونه که تبلیغ و ابلاغ سایر مطالب و احکام شرعی را بخاطر مخالفت مخالفان و دشمنی دشمنان ترک ننموده است. ترک پیامبر ﷺ دلیل روشنی است بر این مطلب که آنچه را که می خواست بنویسد، امر استحبابی بود نه مهم و واجب که مورد نیاز امت باشد. حال آنکه رسول الله ﷺ چهار روز بعد از این جریان در قید حیات بود اما مجدداً آنان را به نوشتن چنین چیزی حکم نکرد. و این قول ابن عباس رضی الله عنه ((وأوصاهم بثلاث)) که در روایتی دیگر آمده و جناب تیجانی آن را پنهان کرده است به صراحت دلالت دارد، آنچه را که پیامبر ﷺ می خواست بنویسد، مطلب مهمی نبود. زیرا اگر از مطالبی که تبلیغ آن بر پیامبر ﷺ واجب است، می بود، قطعاً پیامبر ﷺ بخاطر وجود اختلاف آن را ترک نمی کرد و همچنین خداوند یقیناً به مجازات می رساند کسانی را که از تبلیغ آن مانع شدند، علاوه بر این اگر چنین می بود، پیامبر ﷺ شفاهاً آن را ابلاغ می کرد، همانطور که اخراج مشرکین را از جزیره العرب شفاهاً توصیه و تبلیغ کرد.<sup>۲</sup>

۳- این گفته تیجانی که: ((جریان قرطاس موجب خشم و ناراحتی رسول اکرم ﷺ گردید و رسول الله ﷺ ناچار شد آنان را از خانه بیرون کند، هیچ توجیهی ندارد)). در جواب باید عرض کنم: ((هیچ گونه آثار خشم و ناراحتی نسبت به صحابه از چهره رسول اکرم ﷺ ظاهر نبود و پیامبر ﷺ آنان را از خانه بیرون نکرد (آن طور که

۱. مسلم مع الشرح ج ۱۱ ص (۱۳۱) کتاب الوصیه.

۲. فتح الباری ج ۷ ص (۷۴۱).

تیجانی می گوید) و این مطلب در هیچ یک از هفت روایاتی که امام بخاری در صحیح خود آنها را درج نموده است، ذکر نشده است. البته رسول الله ﷺ بخاطر شدت بیماری از حاضرین خواست تا اختلاف و سر و صدا نکنند و این مطلب از حدیثی که در آن صحابه را به سه ۳ مساله توصیه فرمود، بطور کامل آشکار است. لذا هیچ دلیلی وجود ندارد که رسول الله ﷺ خشم کرده یا آنان را از خانه بیرون کرده باشد. بالفرض اگر رسول الله ﷺ خشم کرده باشد باز نقص و عیبی متوجه صحابه نمی شود زیرا آنان معصوم نیستند. و چنین چیزی در حق آنان متحمل است و رسول الله ﷺ خشم می کند و خشنود می کند بلکه خشم و غضب رسول الله ﷺ بر صحابه موجب خیر و سعادت آنان است. امام بخاری در صحیح خود از حضرت ابوهریره روایت کرده است: ((فأیما مومن سببته فاجعل ذلک له قریه إلیک یوم القیامه))<sup>۱</sup> ترجمه: خدایا! هر مومنی را که من بر او خشم کردم این خشم مرا موجب سعادت و تقریب او بسوی خودت به گردان. طبرانی در ((المعجم الکبیر)) و احمد در ((مسند)) بخشی از یک حدیث پیامبر ﷺ را چنین نقل کرده اند: ((إیما رجل من أمتی سببته سبه أو لعنته لعنه فی غضبی فإنما أنا من ولد آدم أغضب کما یغضبون وإنما بعثتني رحمه للعالمین فاجعلها علیهم صلاه یوم القیامه))<sup>۲</sup>.

ترجمه: هر کس از افراد امتم را که بد بگویم یا او را در حال خشم، لعن و نفرین کنم، همانا من نیز از فرزندان آدم هستم، مانند آنان خشم می کنم، اما خدایا تو مرا رحمت برای عالمیان فرستاده ای. ای پروردگارا، خشم مرا بر امتم روز قیامت مایه رحمت به گردان - آری از این تیجانی (هدایت شده) می پرسم: اگر تو توجیه معقولی برای خشم رسول الله ﷺ بر اصحابش را نمی بینی، همانطور که مدعی هستی، پس گوش کن آنچه را که بخاری از خود حضرت علی رضی الله عنه نقل کرده است: ((عن علی أن رسول الله ﷺ طرقة و فاطمه بنت النبی علیه السلام لیله فقال: ألا

۲. صحیح البخاری ج ۵ کتاب الدعوات.

۳. طبرانی فی الکبیر ج ۶ برقم (۶۱۵۷-۵۱۵۷).

تصلیان؟ فقلت: یا رسول الله أنفسنا بيد الله فإذا شاء أن يبعثنا بعثنا. فانصرف حين قلت ذلك ولم يرجع الى شيئاً ثم سمعته وهو مول يضرب فخذه وهو يقول: (وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا)!

ترجمه: از حضرت علی علیه السلام مروی است که شبی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدون اطلاع قبلی وارد منزل من و فاطمه زهراء شد، از ما سوال کرد، آیا نماز نمی خوانید؟ من گفتم: ما در اختیار الله هستیم. هرگاه او بخواهد ما را از خواب بیدار کند، بیدار می شویم. وقتی این پاسخ را به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم. رسول الله صلی الله علیه و آله بدون اینکه جوابی داده باشد برگشت. و هنگام رفتن، با دستش به رانش می زد و می گفت (إِنَّ الْإِنْسَانَ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا) همانا انسان بسیار جنجالی است، این روایت به روشنی نشانگر خشم رسول الله صلی الله علیه و آله بر حضرت علی و همسرش حضرت زهرا است، آیا تیجانی (هدایت شده) تفسیر و توجیه معقولی دارد برای مخالفت حضرت علی علیه السلام با دستور رسول الله صلی الله علیه و آله و استدلال او از قضا و قدر. آری، پیامبر صلی الله علیه و آله از مخالفت حضرت علی علیه السلام چنان خشمگین شد که دستها را روی ران مبارک زد و به عنوان اعتراض به مخالفت حضرت علی علیه السلام با امرش فرمود: ((انسانها جنجالی هستند)) اگر آقای تیجانی تفسیر و توجیه معقولی برای مجادله حضرت علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله می بیند، پس عمل خشم پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر جدال صحابه رضی الله عنهم بدون شک و تردید معقول است.

۴- اما گریه کردن حضرت بن عباس به حدی که ریگها از اشکهایش خیس شدند و ابن عباس را مصیبت خواند. و الله من نمی دانم که در گریه کردن ابن عباس چه حجت و دلیلی علیه اهل سنت وجود دارد؟ این جمله را ابن عباس (إن الزریه کل الزریه) یعنی وا مصیبتاه را هنگام روایت کردن و نقل کردن حدیث گفته است نه وقت وقوع حادثه و همه روایات این را تایید می کنند. این احتمال نیز وجود دارد که ابن عباس به یاد وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله افتاده بر ناراحتی اش افزوده شده است.

علاوه بر این، نوشتن مکتوب و وصیتنامه در حق کسانی مصیبت و رزیه محسوب می شد که درباره خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه شک و تردید داشتند. اگر مکتوب نوشته می شد شک آنان زائل می شد و از جهت اینکه ابن عباس از جمله کسانی بود که کاندیداتوری حضرت ابوبکر رضی الله عنه را برای خلافت تایید می کرد اما وقتی وصیتنامه نوشته نشد ابن عباس آن را مصیبت خواند.

۵- اما این سخن آقای تیجانی که می گوید: ((اهل سنت بر این باورند که عمر رضی الله عنه متوجه شدت بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله شده بر حال وی ترحم کرده است و با این اقدام قصد بر طرف ساختن ناراحتی آن حضرت صلی الله علیه و آله را داشته است. هیچ عاقلی این توجیه را نمی پذیرد چه رسد به عالمی)).

باید عرض شود: بر عقلانی بودن آقای تیجانی باید اشک خون ریخت. اگر تفسیر و توجیه علما دایر بر اینکه حضرت عمر رضی الله عنه قصد آسایش و راحت روحی رسول الله صلی الله علیه و آله را داشت، توجیهی است که نزد عاقلان و عالمان نیست؟ آیا این قول که حضرت عمر رضی الله عنه (با اینکه فاروق است و بعد از حضرت ابوبکر رضی الله عنه بهترین صحابه است) قصد اذیت و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله را نموده است و او را به یاوه گویی متهم کرده است، توجیهی است که خردمندان و صاحبان عقل بزرگ آن را می پذیرند؟! به خدا سوگند، هیچ کس چنین تصور نمی کند مگر آنانی که جهل و نادانی را روش و منش خود قرار داده باشند. ما هیچ تردیدی نداریم که این (ترحم بر پیامبر صلی الله علیه و آله و قصد بر طرف کردن ناراحتی او) توجیه پذیرفته شده و عقلی و منطقی است، علی الخصوص وقتی ما می دانیم که در حدیث آمده: ((بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله شدت گرفت)) البته تنها دلیل برای اقدام حضرت عمر رضی الله عنه این نبود بلکه برای او روشن بود که رسول الله صلی الله علیه و آله برای نوشتن مکتوب جدی نیست لذا حضرت عمر رضی الله عنه گفت آنچه را که گفت و این گفته او از اجتهاد او نشأت می گرفت. درست همان گونه که برای حضرت علی رضی الله عنه روشن بود وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را به نماز دعوت



کرد و او به قضا و قدر الهی استدلال نمود. زیرا برای حضرت علی کاملاً روشن بود که رسول الله ﷺ در استفهامش جدی نیست و آن را به حکم وحی نمی گوید. نویسنده (تیجانی) مدعی است که اهل سنت اقدام عمر را چنین توجیه و تعلیل می کنند که عمر رضی الله عنه قصد زدودن ناراحتی پیامبر ﷺ داشته است و از راه ترحم دست به چنین اقدامی زده است و به جهت اینکه نویسنده بخشی از کلام اهل سنت را به صورت ناقص نقل کرده است، لذا ناچارم که اقوال بعضی از علمای اهل سنت را نقل کنم تا نهایت قوت و قدرت دلایل اهل سنت درباره موضع حضرت عمر رضی الله عنه و نهایت تفاوت میان توجیه یک جاهل افراطی و یک عالم بلند پایه برای خوانندگان محترم روشن گردد: علامه مارزی پیرامون این رویداد چنین می گوید: همانا با وجود حکم صریح پیامبر ﷺ اختلاف برای صحابه پیرامون نوشتن وصیت نامه جایز بود. زیرا چه بسا که امر و نهی شارع توأم با شواهد و قرائنی می شود که معنی وجوب را نفی می کنند. گویا در متن این حکم شواهدی وجود داشت دال بر اینکه این امر برای وجوب نیست بلکه موجب و مقتضای آن اختیاری است. لذا اجتهاد آنان متفاوت بود و حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه دایر بر ننوشتن مکتوب تصمیم گرفت زیرا برای او روشن بود که رسول اکرم ﷺ در حکم خود جدی نیست. عزم پیامبر ﷺ یا به وسیله وحی تحقق می یابد یا به وسیله اجتهاد<sup>۱</sup>. امام بیهقی در پایان و آخر کتاب خود، ((دلایل النبوه)) می گوید: ((قطعاً قصد حضرت عمر رضی الله عنه زدودن ناراحتی رسول الله ﷺ بود. اگر منظور پیامبر ﷺ نوشتن مطلب بسیار مهمی که مورد نیاز مسلمانان است می بود هرگز بخاطر اختلاف یا هر دلیلی دیگر آن را ترک نمی کرد. زیرا خداوند او را مکلف به ابلاغ نموده است (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ) آری، همان طور که تبلیغ سایر مطالب مهم را بخاطر تختلاف یا عداوت ترک نکرده است و

همان طور که در حالت نزاع و یا بودن اختلاف اخراج مشرکین از جزیره العرب و سایر مطالبی که در حدیث ذکر شدند را تبلیغ کرد.<sup>۱</sup>

امام قرطبی می گوید: ((ایتونی)) صیغه امر است و حق مامور این است که بلافاصله برای امتثال آن مبادرت کند. اما برای حضرت عمر رضی الله عنه وعده ای دیگر از حاضرین روشن بود که این امر برای وجوب نیست بلکه از قبیل اصلاح بخاطر هدایت و راهنمایی است. لذا او (عمر رضی الله عنه) و همراهانش با توجه به آیه قرآن (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ)<sup>۲</sup>

(هیچ چیزی را در کتاب ترک نکردیم) - دوست نداشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول عملی شود که موجب ناراحتی بیشتر برای او گردد. اینجا بود که حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: ((حسبنا کتاب الله)) یعنی کتاب خداوند ضامن تمام نیازهای دینی و شرعی ما است. قطعاً آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله می خواست بیان کند، توضیح بیشتر بود نه تبیین آنچه که هنوز بیان نشده بود. و امر پیامبر صلی الله علیه و آله دایر بر رفتن و بلند شدن حاضرین نشانگر این مطلب است که امر اول او (ایتونی) امر اختیاری و برای اباحت بوده است نه برای وجوب. به همین دلیل رسول اکرم صلی الله علیه و آله چند روز بعد از آن حادثه در قید حیات بود، اگر آن امر ((ایتونی)) ایجابی می بود، به خاطر اختلاف هرگز آن را ترک نمی کرد. زیرا او تبلیغ دین را بخاطر مخالفت مخالفان هرگز ترک ننموده است حتی صحابه رضی الله عنهم در مواردی که تصمیم رسول الله صلی الله علیه و آله قطعی نبود بارها مراجعه می کردند و هرگاه برای آنان روشن می شد که تصمیم او قطعی است، بلافاصله اطاعت می کردند.<sup>۳</sup> خطابی می گوید: حضرت عمر رضی الله عنه تصور اینکه آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله می خواهد بنویسد، اشتباه است، نکرده بود بلکه دلیل خودداریش از اطاعت امر این بود که فکر می کرد، آنچه را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این حالت

۲. مسلم مع الشرح ج ۱۱ ص ۱۳۲ کتاب الوصیه.

۱. و تبیاناً لكل شیء

۲. الفتح ج ۱ کتاب العلم ص (۳۵۲).

ناراحتی و احتضار موت بنویسد، به احتمال قوی منافقین آن را با دیده شک و تردید می‌نگرند. لذا در اطاعت فوری آن توقف کرد. نه اینکه او قصد مخالفت با حکم رسول الله ﷺ کرده بود یا اینکه تصمیم و اراده پیامبر ﷺ را غلط و یا نادرست می‌پنداشت.<sup>۱</sup> (حاشا و کلا). امام نوری در شرح مسلم می‌گوید: ((علما و متکلمان اتفاق نظر دارند که موضع حضرت عمر رضی الله عنه در جریان قرطاس نشانگر بینش دینی (فقه) فضیلت و دقت نظر اوست. زیرا او احساس خطر می‌کرد از اینکه مبادا رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطالبی را عنوان کند که آنان توان عمل کردن بر آنها را نداشته و بدین ترتیب خود را مستوجب عذاب کنند چون در صورت نوشتن، مسئله قطعی شده برای اجتهاد در آن مجالی باقی نخواهد ماند. به همین خاطر گفت: ((حسبنا الله کتاب)) خداوند برای تامین نیازهای ما کافی است زیرا خود خداوند فرموده است: (مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) و (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) لذا حضرت عمر رضی الله عنه بخوبی می‌دانست که خداوند دین را به کمال و تمام رسانیده است و هیچ گونه خطر گمراهی امت را تهدید نمی‌کند و در عین حال آسایش و استراحت رسول الله ﷺ نیز مورد نظر او بود. لذا حضرت عمر رضی الله عنه از بینش و تفقه بیشتری برخوردار بود تا ابن عباس.<sup>۲</sup> از جمله دلایلی که دال بر تفقه، بینش و کمال علمی حضرت عمر بن خطاب است، روایتی است از عایشه صدیق رضی الله عنها که امام بخاری رحمته الله آن را در صحیح خود نقل کرده است: عن عایشه رضی الله عنها أن النبی صلی الله علیه و آله قال: ((قد کان فی لأئم قبلکم محدثون. فإن یکن فی أمتی أحد فعمر.)) یعنی در امتهای گذشته بودند کسانی که از طرف خداوند به آنها الهام می‌شد و در امت من اگر چنین کسی هست آن عمر رضی الله عنه است.<sup>۳</sup> و از حضرت ابی سعید خدری و رویا تعدادی از افراد به من نشان داده شدند، آنان جامه‌هایی به تن

۳. الفتح ج ۷ ص (۷۴۰) کتاب المغازی.

۱. مسلم مع الشرح ج ۱۱ ص (۱۳۲) کتاب الوصیه.

۲. بخاری کتاب فضایل الصحابه برقم (۳۴۸۶) ج ۳ و مسلم مع الشرح ج ۱۵ برقم (۲۳۹۸).

داشتند. جامه بعضی تا سینه و بعضی دیگر پایینتر از سینه بود. حضرت عمر بن خطاب را دیدم که از کنار من می گذشت و جامه اش به حدی دراز بود که روی زمین کش می خورد. صحابه پرسیدند: یا رسول الله ﷺ جامه را چگونه تاویل و تعبیر کردی؟ فرمود: ((الدین)) یعنی جامه هر کس عبارت بود از دین او<sup>۱</sup> (یاد آوری می شود که خواب پیامبر ﷺ حکم وحی را دارد) بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمر<sup>۲</sup> نقل کرده است ((در حالی که خواب بودم فنجان بزرگی را دیدم که نزد من آورده شد و در آن شیر بود. من از آن تا سیر نوشیدم حتی که آثار سیری را با تمام وجود لمس می کردم، سپس پس مانده ام را به عمر بن خطاب<sup>۳</sup> دادم. صحابه عرض کردند: یا رسول الله ﷺ این خواب را چگونه تفسیر فرمودی؟ فرمود: منظور و تفسیر آن، علم است.<sup>۲</sup> آری مشاهده بفرماید، علی بن ابی طالب به روایت شریف<sup>۴</sup> در کتاب مستند شیعه ((نهج البلاغه)) چگونه حضرت عمر<sup>۳</sup> را مورد ستایش قرار می دهد. حضرت علی<sup>۵</sup> در بخشی از خطبه خود می فرماید: ((وولیهام وال فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه))<sup>۳</sup> ابن حدید می گوید: منظور حضرت علی از این والی حضرت عمر بن خطاب<sup>۴</sup> بود<sup>۵</sup> که با عدالت رفتار کرد تا اینکه دین منتشر گردید.

توجه تیجانی (هدایت شده) را به سخن شاعر جلب می کنم:

وكم من عاتب قولاً صحيحاً  
وأفته من الفهم  
السقيم

بسیارند کسانی که دیدگاه های صحیح را سرزنش می کنند. آری این مشکل از کج اندیشی ها نشات گرفته است.

۳. مسلم مع الشرح ج ۱۵ کتاب فضایل الصحابه برقم (۳۴۷۸).

۴. البخاری کتاب فضایل الصحابه برقم (۳۴۷۸).

۵. نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۴ ص (۵۱۹).

۶- این گفته تیجانی ((حتی اگر کلمه ی ((یهجر)) بیهوده می گوید (العیاذ بالله) را به لفظ غلبه الوجع (بیماری او شدت گرفت) تبدیل کنم باز هم نمی توانم، عمر را در برابر این سخنش ((عندکم القرآن - حسبنا کتاب الله)) - تبرئه کنم.))

در این باره باید عرض شود: در هیچ یک از روایات حدیث نیامده است که گوینده این کلمه ((یهجر)) عمر بن خطاب رضی الله عنه است. پس این سخن تیجانی که ((اگر کلمه ((یهجر)) او را به ((غلبه الوجع)) تبدیل کنم))، ناشی از سوء تفاهم و برداشت بد آقای تیجانی است تا خوانندگان چنین تصور کنند که کلمه ((یهجر)) را حضرت عمر رضی الله عنه در حق پیامبر صلی الله علیه و آله بکار برده است. همان طور که ((غلبه الوجع)) (بیماری بروی غلبه کرده است) را او گفته است. قطعاً این دروغ محض و افترا بی است که به حضرت عمر رضی الله عنه نسبت داده است. زیرا تفاوت میان این دو کلمه بسیار زیاد است. آری، اگر کسی نویسنده (تیجانی) را ببیند که چنین می گوید: ((لو ابدلت کلمه یهجر (العیاذ بالله) فکر می کند او (تیجانی) از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله متفیرتر و خدا ترس تر است. وای بر این حماقت جاهلانه!! اما کلمه ((أهجر)) به صیغه جمع وارد شده است، یعنی قالوا: ((أهجر)) همه حاضرین در جلسه گفتند: ((أهجر)). این در واقع در رد کسانی که مخالف نوشتن بودند و ((ولا تکتبوا)) گفتند، گفته شده است. منظور گویندگان ((أهجر)) این بود: چگونه از نوشتن خودداری کنیم. آیا گمان می کنید که او (رسول الله صلی الله علیه و آله) مانند دیگران در حالت بیماری سخنان بی ربط می گوید؟! ((استفهموه)) (از وی سوال کنید). بالفرض اگر کسی این کلمه ((أهجر)) را گفته باشد ممکن است بخاطر اینکه قضیه برای او روشن نبوده و در این باره دچار شک و تردید شده باشد زیرا او معصوم نبوده و شک برایش جایز بوده است. اما این احتمال بسیار بعید است زیرا اگر چنین می بود، دیگران آن را نفی می کردند. ممکن است این کلمه ((أهجر)) را کسی از حاضرین گفته باشد که به تازگی مسلمان شده است. این احتمال نیز دور از امکان

نیست که کسی از حاضرین در اثر مشاهده حالتی که پیامبر ﷺ مواجه با آن شده بود، دچار بهت و حیرت زدگی شده، این کلمه را گفته باشد. ((هجر)) در لغت به معنی اختلاط و بهم آمیخته شدن سخن است به نحوی که مفهوم نباشد و آن بر دو قسم است:

قسم اول آن است که انبیا دچار آن می شوند و در این باره کسی اختلاف ندارد. و آن عبارت است از صاف نبودن تن صدا بدلیل وجود لکنت در صورت و بیوست ناشی از حرارت در زبان همان طور که در حالت تبی که درجه حرارت آن زیاد باشد، این کیفیت نمودار می شود. تمام سیرت نگاران اتفاق دارند که رسول اکرم ﷺ در مرض موت دچار چنین حالتی شده بود. نوع دوم عبارت است از اینکه سخن بدلیل غشی ناشی از درجه حرارت زیاد بی ربط باشد یا در جهت خلاف مقصد گفته شود. این نوع هر چند که ناشی از عوارض جسمانی است اما علما درباره اینکه انبیا دچار چنین حالتی می شوند، اختلاف نظر دارند - بعضی ها این حالت را بر خواب قیاس کرده در حق انبیا آن را جایز می دانند و برخی دیگر آن را در حق انبیا جایز نمی دانند - ممکن است گوینده ((أهجر))، آن را از نوع اول پنداشته است، و معنی و مفهومی این است که این سخن پیامبر ﷺ خلاف عادت او است و ما بدلیل ضعف در نطق و حالت لکنت در زبانش، قادر به درک مطلب او نیستیم، اگر چنین باشد هیچ گونه مانعی ندارد. خلاصه سخن اینکه آنچه که به وسیله صحابه گفته شده است هرگز نقص و عیبی را متوجه رسول الله ﷺ نکرده، باعث مخدوش شدن عدالت آنان نمی شود.

۷- تیجانی به قصد طعن بر فاروق اعظم، حضرت عمر ﷺ در جریان حادثه قرطاس می گوید: ((أو كان هو اعلم بالقرآن من رسول الله ﷺ . . الخ)) (آیا ابو بهتر از رسول الله ﷺ قرآن را می دانست؟).

آری، این گفته او شاهد زنده ای بر حماقت و نادانی وی است و اثبات می کند که او جاهلی مرکب است. زیرا این قول فاروق اعظم: ((حسبنا کتاب الله)) در رد و نفی کسانی گفته شده که با وی (فاروق اعظم) نزاع می کردند، نه در رد و نفی رسول الله ﷺ - علاوه بر این برای فاروق اعظم روشن شده بود که رسول الله ﷺ مصمم به نوشتن نیست. لذا حضرت فاروق با تکیه و اعتماد به فرموده خداوند ( الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ) و ( مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ) گفت: ((حسبنا کتاب الله)) و همان طور که قبلاً عرض شد، این گفته او دال بر تعمق فقه و دانش او بود و رسول اکرم ﷺ آنچه را که خودش گفت و آنچه را که عمر بن خطاب می گفت می شنید و کاملاً متوجه آن بود و به همین خاطر دیدگاه حضرت فاروق را رد نکرد چون می دانست که او صائب است و می دانست که دیدگاه عمر فاروق ﷺ دایر بر نوشتن نامه و کفایت کردن قرآن مایه اختلاف و دو دستگی میان صحابه نمی شود و عملاً نیز چنین شد - مسلمانان حضرت ابوبکر صدیق ﷺ را کاندید خلافت کرده و به او رای دادند - اختلاف بر طرف شد - خداوند در دوران خلافت حضرت ابوبکر ﷺ حب ائتلاف و بغض اختلاف را میان صحابه ﷺ حاکم گردانید.

آقای تیجانی در ادامه سخنان خود می گوید: ((اگر توجیه اهل سنت (دایر بر ترحم عمر نسبت به رسول الله ﷺ و بر طرف ساختن ناراحتی از وی) صحت دارد، بایستی حسن نیت وی از رسول الله ﷺ پنهان نمی شد و رسول الله ﷺ از وی تشکر و او را با خود نزدیک می کرد به جای اینکه خشم نموده به او بگوید ((اخرجوا عني)) یعنی از نزد من بیرون روید.

چه عرض شود؟ فکر می کنم آقای تیجانی هیچ چیزی را نمی پذیرد جز اینکه سوء فهم و حماقت او بصورت مستند و مدلل آشکار شود. چه نیک سروده است شاعر:  
إذا لم يكن لك حسن فهم  
أسأت إجابته و أسأت  
فهماً

یعنی: هرگاه حسن فهم نداشته باشی، زشتی ات در تمام کارها ظاهر می شود.

آقای تیجانی، اگر دلایل مبتنی بر عقل و منطق تو صحت داشته باشند، پس پذیر که سکوت رسول اکرم ﷺ در برابر موضع حضرت فاروق اعظم و سپس ترک نوشتن او دال بر موافقت رسول الله ﷺ با حضرت فاروق است. آقای تیجانی در استدلال خود دچار اشتباه بزرگ نحوی شده است. می گوید: ((بدلاً من أن يغضب عليه ويقول اخرجوا عنی)) (یعنی بجای اینکه خشم کرده بر عمر و به آنان بگوید از نزد من بیرون روید) جهالت آقای تیجانی بسیار شگفت آور است. ضمیرها در ((علیه)) به حضرت عمرؓ بر می گردد. و، ((واو)) در ((اخرجوا))، واو جمع است. با این تفاوت جمله مذکور چگونه جمله صحیحی است؟ بله اگر. واصل جمله چنین می بود. ((أن يغضب عليه ويقول اخرج عنی)). اگر رسول الله ﷺ چنین می گفت، یعنی اگر الفاظ حدیث، بجاری ((اخرجوا))، ((اخرج)) می بود، ممکن است برای تیجانی ایجاد شبهه می کرد. آری اعتراف خود تیجانی که پیامبر ﷺ ((اخرجوا)) بیرون بروید (با صیغه جمع) فرمود نه ((اخرج)) بیرون برو، بزرگترین دلیل و بارزترین شاهد است بر این مطلب که رسول الله ﷺ در برابر موضع حضرت عمرؓ سکوت فرمود و کوچکترین ایرادی در این خصوص نداشت. البته وقتی شور و سر و صدا شدت گرفت، آنگاه رسول الله ﷺ فرمود ((دعونی)) در کلمه دعونی (مرا به حال خود بگذارید) هیچ گونه معنی راندن و بیرون کردن مستفاد نیست. علی الخصوص که ما می دانیم که رسول اکرم ﷺ بعد از جریان روز پنجشنبه تا مدت سه روز در قید حیات بود و می توانست حرف بزند، توصیه کند و فرمان صادر کند اما فقط به سه مورد که در حدیث قبلی بیان گردید توصیه فرمود و بس.

آقای تیجانی به لغویات خود ادامه داده می گوید: ((آیا ممکن است من سوال کنم که چرا حاضرین از امر رسول الله ﷺ اطاعت کردند وقتی که رسول اکرم ﷺ آنان را به بیرون رفتن از خانه امر کرد؟ و نگفتند که رسول الله ﷺ هذیان می گوید و سخن



بی ربط می گوید؟)) آقای تیجانی به سوالش چنین پاسخ می دهد: ((چون آنان در برنامه خود دایر بر جلوگیری رسول الله ﷺ از نوشتن نامه موفق شده بودند و هیچ گونه انگیزه ای برای باقی ماندن در خانه، نمانده بود.

الله اکبر!؟ آیا صحابه علیه حضرت محمد بن عبدالله ﷺ برنامه ریزی می کنند تا وی را از نوشتن منع کنند؟

به خدا سوگند، این دیدگاه کسانی است که کمترین محبت و احترامی، نسبت به صحابه رسول الله ﷺ، همان صحابه ای که او را یاری کردند، به او کمک رساندند، از برنامه و روشی که بر پیامبر ﷺ نازل شده بود تبعیت کردند و جان و مال خود را برای او فدا کردند، ندارند - آری صحابه کسانی بودند که تمام ما یملک خود را فدا کردند و به خاطر نصرت و یاری آنان به رسول الله ﷺ خداوند، دنیا را بدست آنان فتح کرد و جباران روی زمین، مانند قیصر و کسری را تابع و محکوم آنان گردانید - و اکنون این مرد نادان و بی خرد (تیجانی) قد علم کرده می گوید: صحابه علیه او طراحی و برنامه ریزی کردند! علیه چه کسی؟ علیه رسول الله!!؟ سوگند به الله ((فإنها لأحدى الکبر)) این یکی از بزرگترین گناهان است. آیا عقلانی بودن و منطق صحیح همین است؟ همین عقل و منطق است که تیجانی را به جایی رسانیده است که دست به مخالفت با معقول و منقول بزند؟! آری آقای تیجانی مرتکب این تحریف شده است تا نصوص قرآن و حدیث را در خدمت اهداف پلید روافض قرار بدهد او در صدد اثبات تحقیر صحابه رسول الله ﷺ است، اما او کور خوانده است: شاعر چقدر خوب سروده است.

ترسم که به کعبه نرسی ای اعرابی

که این ره که تو می روی به ترکستان است.

تیجانی سپس قول بی اساس خود را تکرار کرده می گوید: عمر به رسول الله ﷺ می گوید: ((أنه یهجر)) یعنی رسول الله ﷺ سخن بیهوده می گوید. بدون اطاله کلام به

جناب تیجانی می گویم: ((الحقیقه ظاهره والحمد لله)) خدا را سپاس که واقعیت آشکار است.

سپس (این هدایت یافته) به عوامل هدایت خود استناد کرده، می گوید: ((جریان چنین ساده نبود که تنها مربوط به شخص عمر باشد. اگر چنین می بود، رسول اکرم ﷺ او را قانع کرده به سکوت وا می داشت (!) که او (رسول الله ﷺ) سخن بیهوده نمی گوید و ممکن نیست که در امر هدایت امت و جلوگیری از گمراهی امت چنان بیماری شدت گیرد که مانع هدایت شود. اما معامله بسیار قویتر از این بود و عمر یاری دهندگانی داشت که طبق برنامه از قبل تعیین شده با هم توافق کرده بودند. اینجا بود که سر و صدا زیاد شد، اختلاف به وجود آمد. این فرمان خدا را که (لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ) و (وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ)<sup>۱</sup> را فراموش کردند.

فإن تعجب فعجب قولهم! قطعاً سخن آنان شگفت آور است. آیا وقتی رسول اکرم ﷺ بر حضرت عمر ﷺ خشم می کند، به او و به دیگران می گوید: ((اخرجوا عنی)) از نزد من بیرون روید، آیا او نمی تواند عمر ﷺ را خاموش کند؟ در حدیث بیان گردید که رسول اکرم ﷺ سه چیز را به آنان توصیه کرد. اینکه رسول الله ﷺ حضرت عمر ﷺ را خاموش نکرد، بجای خود دلیل روشن و قوی است بر این مطلب که رسول الله ﷺ موافق با دیدگاه ایشان بود و از موضع او رضایت داشت. اما اینکه صحابه زیاد اختلاف و سر و صدا به راه انداختند و به آیه قرآن (لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ . . . الخ) توجه نمودند. به جناب تیجانی باید بگویم: شما جریان را مغرضانه مورد بررسی قرار دادی و گر نه برای شما محرز می شد که صحابه ((لم يرفعوا أصواتهم فوق صوت النبي)) یعنی صحابه ﷺ در برابر پیامبر ﷺ رفع صوت نکرده سر و صدا در برابر یکدیگر به دلالت آیه جایز است. بنابراین، این استدلال بیمار و ناصواب تو نشانگر جهالت تو است، و ضررش به خودت بر می گردد.

۱. صدایتان را از صدای پیامبر ﷺ بالاتر نکنید و نزد پیامبر با صدای بلند صحبت نکنید.

بعد آقای تیجانی بغض، حسد و کینه اش را بیرون ریخته، می گوید: ((آنان در این جریان از حد و مرز رفع صوت و جهر گذشته پیامبر ﷺ را به هجر و هذیان (بیهوده گویی) متهم کردند و العیاذ بالله (!!)) سپس شور و غوغا و اختلاف نموده در حضور پیامبر ﷺ نزاع لفظی به راه انداختند. من بر این باورم که اکثریت قاطع آنان موضع عمر را تایید کردند. به همین خاطر رسول اکرم ﷺ به این نتیجه رسید که نوشتن وصیت نامه سودی ندارد. زیرا او می دانست که آنان احترام وی را رعایت نکردند و در مورد عدم رفع صوت در حضور وی امر خدا را اطاعت نکردند. و می دانست وقتی آنان امر خدا را اطاعت نکردند، امر رسول الله ﷺ را نیز اطاعت نمی کنند (!) حکمت نبوت مقتضی بود که این وصیت نامه برای آنان نوشته نشود. چون فکر کرد، من درباره این نامه در زندگی ام مطعون شدم پس چگونه بعد از وفاتم بر آن عمل می شود و از طرف دیگر عیب جویان خواهند گفت: این از جمله گفته های بیهوده است و در مورد بعضی احکام که در حال مرض موت صادر شده باشند، چه بسا مشکوک خواهند شد (!) چون اعتقاد آنان دایر بر هذیان و بیهوده گویی پیامبر ﷺ به قوت خود باقی است، استغفروالله (!). از این قول (آنان) در محضر رسول الله ﷺ تایب شده معذرت می خواهم (!!)) چگونه ضمیر و وجدان آزاد خود را قانع کنم درباره اینکه عمر بن خطاب بخشودنی است حال آنکه یاران او و کلیه کسانی که در محضر او حاضر بودند از این جریان ناراحت شده و به حدی گریه کردند که ریگ ها از اشکهای آنان خیس گردید و این حادثه را مصیبتی عظمی برای مسلمانان تلقی کردند. بنابراین به این نتیجه رسیدم که کلیه توجیهاتی را که درباره موجه جلوه دادن این حادثه ارائه شده است، ترک کنم حتی تصمیم گرفتم بطور کلی منکر این حادثه شوم تا از ناراحتی های ناشی از آن احساس آرامش کنم. اما کتب صحاح آن را نقل کردند، تایید کردند و صحت آن را به رسمیت شناختند و نتوانستند آنرا توجیه خوبی کنند!! (!).<sup>۱</sup>

۱. ثم اهدیت ص (۸۵) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۳۷-۱۳۶).

آری، این آقای تیجانی است، دلوش را آویزان کرده تا استفراغهای خود را که صفحات کتابش را بدان سیاه نموده است، برای ما بیرون آورد او نمی داند که با این سخنانش ریسمان اسلام را از گردنش بیرون آورده است. حالا چگونه او مدعی شده است که رسول اکرم ﷺ نوشتن وصیت نامه را بی سود تلقی نموده و حکمت نبوتش نیز چنین اقتضا می کرد زیرا که صحابه برای او (پیامبر ﷺ) احترامی قایل نبوده از وی اطاعت نکردند و علاوه بر این او را متهم کردند. بالفرض اگر بپذیریم که نوشتن نامه لازم و ضروری بود، پیامبر ﷺ چگونه از نوشتن آنچه که مامور به تبلیغ آن شده است خودداری می کند حال آنکه فرستاده خدا است و وظیفه اش تبلیغ رسالت است و او چنین اختیاری ندارد. خداوند می فرماید: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) (المائدة: من الآية ۶۷) .

ترجمه: ای پیامبر ﷺ آنچه از سوی پروردگار تو فرستاده می شود به دیگران ابلاغ کن. اگر چنین نکردی، انجام وظیفه نشده است. خداوند تو را از گزند مردم حفاظت می کند. در جایی دیگر خداوند می فرماید: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) (إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (النجم ۴-۳) تبلیغ از وظایف منصبی هر پیامبر است. چه از راه کتابت و نوشتن و چه از راه سخن گفتن و نطق کردن، درست همان طور که رسول اکرم ﷺ قولاً صحابه ﷺ امر کرد، تا مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنند.

این ادعای جناب تیجانی که پیامبر ﷺ بخاطر اختلاف از نوشتن منصرف شد، تهمت و طعن به پیامبر ﷺ است. زیرا که پیامبر ﷺ به محض طعن و اختلاف چگونه از تبلیغ منصرف شد؟ و هر کس قرآن، کتاب خدا را خوانده است، می داند که جناب تیجانی درباره حقیقت رسالت و نبوت چقدر ناآگاه و جاهل است. زیرا تمام پیامبران از طرف اقوام خود مورد شکنجه ها و عذابهای گوناگون جسمی و روحی قرار گرفته اند. اما این شکنجه ها و عذابهای به اندازه سر مو هم نتوانست انبیا را از تبلیغ رسالت و ماموریتی که از جانب الله به آنان موکول شده بود، منصرف کند.

پیامبر ﷺ و خاتم الانبیا مورد تهدیدات، شکنجه ها و زیاده رویهایی قرار گرفت تا مشرکان بتوانند او را از تبلیغ رسالت آسمانی منصرف کنند. لذا در حق او و یارانش تعدی کردند، آنان را مورد عذاب قرار دادند، در دره های مکه او و خاندانش را محاصره اقتصادی کردند و با القاب طنز آمیز و استهزاء مانند، جادوگر و دیوانه او را یاد کردند، اما این همه فشارها او را از تبلیغ دین خداوند، ذره ای باز نداشت. آن حضرت و صحابه همچنان در راه الله جهاد کردند تا اینکه خداوند آنان را روی زمین تمکین داد تا به قدرت رسیدند و دین او بر سایر ادیان به برتری رسید و بخاطر همین عظمت و شہامت بالاخره مشاهده کردید که یک بچه رافضی قد علم کرده ادعا می کند که صحابه ﷺ احترامی برای رسول الله ﷺ قایل نبودند و از فرمان او اطاعت نکردند و او را متهم و مطعون ساختند!! آری، چنین پیدا است که نزد جناب تیجانی، حرفها و سخنان در برابر مال خریده نمی شوند لذا او هیچ اشکالی نمی بیند که صفحات کتابش را با گزافه گوییها و دروغ پردازیها سیاه کند. یک بار می گوید: ابن عباس به حدی گریه کرد که ریگها از اشکهایش خیس شدند، گاهی می گوید، صحابه چنان گریه کردند که ریگها را با اشکهای خود خیس کردند. و در عین حال برای جلوگیری پیامبر ﷺ از نوشتن طراحی می کردند و اکثریت آنان از موضع عمر ﷺ حمایت می کردند!! . . . و غیره.

و بعد آقای تیجانی از کانون گمراهی اش یاری جسته می گوید: ((بسیار مایل هستم که در مورد حدیث قرطاس دیدگاه شیعه را بپذیرم. زیرا توجیه شیعه، یک توجیه منطقی و توأم با قرائن و شواهد متعددی است. پاسخ سید محمد باقر صدر را هرگز فراموش نمی کنم. وقتی از او پرسیدم: به نظر شما، سیدنا حضرت عمر ﷺ از میان صحابه چگونه فهمید که آنچه را که رسول الله ﷺ می خواست بنویسد، مربوط به خلافت حضرت علی ﷺ است؟ و بدون تردید این نشانگر تیز هوشی او است. سید صدر گفت: این تنها عمر نبود که به مقصد رسول الله ﷺ پی برد بلکه اغلب حاضرین در جلسه آنچه را که حضرت عمر ﷺ فهمیده بود، فهمیدند. زیرا

رسول اکرم ﷺ قبلاً به چنین مطالبی اشاراتی کرده بود. مانند اینکه در گذشته فرموده بود: ((إني مخلف فيكم الثقلين)). من دو چیز بسیار مهم را برای شما خواهم گذاشت - کتاب الله و عترتی اهل بیتی، ما إن تمسکتُم بصما لن تضلوا بعدی أبداً - یکی کتاب خدا قرآن و دومی عترت و اهل بیت من، مادام که به این دو تا چنگ بزنید، هرگز بعد از من گمراه نمی شوید. و در بیماری موت گفته بود: هلم اکتب لکم کتاباً لاتضلوا بعدی أبداً. یعنی بیاید تا کتابی برای شما بنویسم که هرگز بعد از من دچار گمراهی نمی شوید. لذا تمام حاضرین که عمر نیز از جمله آنان بود، فهمیده بودند که رسول اکرم ﷺ می خواهد آنچه را که در غدیر گفته بود. کتباً مورد تاکید قرار دهد و آن عبارت بود از تمسک جستن به کتاب خدا و عترت رسول الله ﷺ و همه دانستند که سید و سردار عترت حضرت علی است. علاوه بر این رسول الله ﷺ در مناسبات متعدد دیگری چنین اشاراتی داشته اند، همان طور که سایر محدثین بدان اشاره نموده اند - اغلب قریش درباره خلیفه شدن حضرت علی راضی نبودند، زیرا علی کوچکترین آنان بود و عظمت و غرور آنان را شکسته و پوزه آنان را به خاک کشیده بود و قهرمانان آنان را کشته بود. اما آنان (قریش و صحابه) در برابر رسول اکرم ﷺ هرگز مرتکب چنین جسارتی که در جریان صلح حدیبیه و در جریان نماز میت بر عبدالله بن ابی منافق، صورت گرفت، نشده بودند. البته شبیه چنین جسارت هایی در مقاطع مختلف پیش آمده بود و تاریخ آنها را به ثبت رسانده است. و تو می دانی که ممانعت از نوشتن نامه در مرض وفات برخی از حاضرین را تشجیع نموده به جرات واداشت که در نتیجه آن شور و غوغا در محضر رسول اکرم ﷺ شدت گرفت.))<sup>۱</sup>

آری، من در واقع نمی دانم که در برابر زیرکی این قوم (روافض) غبطه خورم و رشک برم یا در برابر عقل بیمار آنان اظهار غم و اندوه نمایم، جناب تیجانی (هدایت شده) مدعی است که توجیه و تفسیر شیعه روافض عقلانی و منطقی است

۱. ثم اهدیت ص (۸۶-۸۵). و آنگاه هدایت شدم ص (۱۳۸-۱۳۷).

و این توجیه برای صحت خود، قرائن و شواهد متعددی همراه دارد. من می پرسم: این قرائن چه هستند؟ آیا این قرائن همین تجزیه و تحلیل جناب باقر صدر، پیرامون موضع صحابه رضی الله عنهم هستند؟ هر کس سخن و تحلیل باقر صدر را بشنود فکر می کند او (باقر صدر) عالم غیب است یا بر وی وحی نازل می شود. به خدا سوگند، من از این سخن جناب باقر صدر: ((این تنها عمر رضی الله عنه نبود که مقصد رسول الله صلی الله علیه و آله را فهمید بلکه اغلب صحابه رضی الله عنهم متوجه شدند. آنچه را که عمر رضی الله عنه متوجه شده بود))، در شگفت هستم و همواره در شگفت خواهم بود. آری چنین به نظر می رسد که جناب باقر صدر، سینه های صحابه رضی الله عنهم را پاره کرده و آنچه را که در آنها پنهان بوده است، فرا گرفته است (!!!؟) جناب باقر صدر در ادامه سخن خود می گوید: در گذشته نیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین اشاراتی فرموده است، مثلاً در یکی از فرازهای سخنانش فرموده است ((إني مخلف فيكم الثقلين . . . الخ و حدیث غدیر را که در آن آمده ((من كنت مولاة فعلى مولاة)) را یاد آور شده است.

در پاسخ این هدایت یافته و هادیش عرض می شود که:

اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در گذشته چنین مطالبی (مربوط به خلافت حضرت علی رضی الله عنه) ایراد فرموده است، همان طور که تو (باقر صدر) مدعی هستی، چه نیازی بود که این مطلب دوباره تکرار شود و حال آنکه این مطلب در دو حدیث مذکور و در روایاتی که اهل سنت آنها را در صحاح ذکر کرده اند، به صراحت لهجه ذکر شده است و کسی منکر آن نیست؟ آیا این دو حدیث برای استدلال علیه موضع اهل سنت کفایت نمی کنند؟! الحق والانصاف بسیار مایه تعجب است اینکه شیعه امامیه از دیر زمان با صدای طبل و دهل گوشهای ما را پر کرده شروع به بی نواختن کردند، چه در کتبشان و چه به وسیله زبان علما دایر بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدور از هر گونه ابهام و با صراحت لهجه در مورد خلافت بلافصل حضرت علی رضی الله عنه سخن گفته است. آنان از احادیث یاد شده و از احادیث و روایاتی دیگر در جهت تایید ادعای خود، مانند اینکه رسول الله فرموده است: إن هذا اخی و وصی و

خلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا،<sup>۱</sup> استدلال می کنند، حتی آقای موسوی در کتاب خود بنام ((مراجعات))<sup>۲</sup> مدعی شده است که چهل ۴۰ نص صریح درباره امامت حضرت علی علیه السلام وارد شده است. در کتاب علامه عبدالله شبر، ((حق الیقین)) چنین ادعا شده است که سیزده حدیث واضح و روشن درباره اثبات نص دایر بر خلافت حضرت علی آمده است. با بودن این همه روایات چرا اکنون آنان به دلایل واهی و غیر ثابت شده استناد می کنند و تاکید دارند بر این مطلب که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خواست مکتوبی بنویسد و در آن امامت علی بن ابی طالب را تصریح کند؟ اگر آنان بگویند که اهل سنت همه آن نصوص را قبول ندارند و آنها را تاویل می کنند. آنگاه آنان باید بدانند، وقتی اهل سنت این همه نصوص صریح و روشن را، حتی حدیث غدیر را که در ملاعام، طبق ادعای آنان اعلام شده بود، انکار می کنند، مسلماً آشکار نکردن یک مکتوب مجهول که قرار بود در یک جمع بسیار اندک نوشته شود، بیشتر مقارن با عقل و منطق است. و جناب سید باقر در گزاف گویی کوتاهی نکرده می گوید: فکانه صلی الله علیه و آله اراد ان یقول، ((علیکم بالقرآن و علی)) یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله قصد داشت بگوید: ((بر شما لازم است که از قرآن و علی تبعیت کنید)). بسیار مایه شگفت است. اگر چنین شود، یعنی بعد از قرآن تبعیت از علی واجب شود، سوال این است، پس جایگاه و منزلت سنت رسول الله صلی الله علیه و آله در دین اسلام چیست؟ آیا حضرت علی علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بهتر و برتر است؟ که جایگاهش در دین اسلام مقدم از جایگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله است؟ حامیان این طرز تفکر در برابر آیاتی که تبعیت از رسول الله صلی الله علیه و آله را واجب قرار می دهند، چه پاسخی دارند؟ آیا خداوند، در آیه ۷ سوره حشر نمی گوید: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله به شما می دهد، آن را بپذیرید و از آنچه که شما را منع کند، باز بپایید. در آیه ۳۴ احزاب می فرماید: (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا

۱. دلیل بطلان این روایت در مباحث آینده خواهد آمد.

۲. المرجعه ۴۸ ص (۱۸۱-۱۶۹).



قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً).

ترجمه: هیچ مرد و زن مومنی در برابر فیصله الله و رسولش هیچ گونه اختیاری ندارند. هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند، در پرتگاه بسیار خطرناکی سقوط کرده است.)) در آیه ۳۱-۳۲ عمران می فرماید: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

ترجمه: ای پیامبر، بگو: اگر شما الله را دوست دارید، آنگاه از من اطاعت کنید، در عوض خداوند با شما محبت فرموده گناهان شما را مورد مغفرت قرار خواهد داد. همانا خداوند بخشنده و مهربان است. تفاوت این آیات با عقیده باقر صدر چقدر زیاد است که می گوید: علیکم بالقرآن و علی؟! روافض حضرت علی علیه السلام را معصوم می دانند و در چنین حالتی طبعاً او را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله برابر قرار می دهند و تمام گفته های وی را حق و از جانب الله می دانند. آیا چنین عقیده ای مطابق با منسوخ شدن سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؟! اکنون از این مرد (هدایت شده) می پرسم با توجه به قول آقای باقر صدر، چه کسی است که منکر سنت رسول الله صلی الله علیه و آله شده و به ترک آن مردم را دعوت می دهد؟ آیا این قول: ((علیکم بالقرآن و علی)) جناب باقر صدر، سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را از اساس و پایه منهدم نمی کند؟ پس تو پیرامون تفسیر قول حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه: ((حسبنا کتاب الله)) که معنی اش واضح، است و گوینده اش صحابی والا مقام رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. این همه هذیان و یاوه گویی کردی و به جناب باقر حمله نکردی حال آنکه او، شیعه ای افراطی و در اعتقادش گمراه است؟ آیا عقلانیت و منطق صحیح که مورد استفاده تو است، همین است که تو را به چنین مرتبه ای رسانیده است. وای بر تو و افسوس بر چنین بی بضاعتی عقلی!

اما این دیدگاه آقای باقر صدر که ((اغلب قریش از حضرت علی علیه السلام رضایت نداشت. زیرا او کوچکترین آنان بود، غرور آنان را از بین برده، بینی آنان را به

خاک مالیده بود و قهرمانان آنان را به قتل رسانده بود.) منظور جناب باقر صدر ((از قریش)) چه کسانی هستند؟ مشرکان مکه یا اصحاب گرامی رسول الله ﷺ؟ اگر منظورش مشرکین مکه هستند، آیا این تنها علی بود که غرور آنها را شکسته، بینی آنان را به خاک مالید و قهرمانان آنان را از پا در آورد؟ تنها علی بود که در غزوات بدر، احد حنین و غیره با مشرکین می جنگید؟! آیا تمام صحابه در این غزوات و معرکه ها شریک نبودند؟ آیا ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه، عثمان، طلحه و زبیر (رضوان الله علیهم اجمعین) از پیش کسوتان مجاهدین نبودند؟.. حضرت علی رضی الله عنه در جهاد با مشرکین، هیچ گونه مزیتی در برابر سایر صحابه ندارد.

اگر منظورش از قریش صحابه هستند و احتمال راجح نیز همین است به دلیل اینکه سیاق کلام و سخنش بدان اشاره دارد. در این تردیدی وجود ندارد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه، حضرت عمر رضی الله عنه، حضرت عثمان رضی الله عنه و اکثر مهاجرین از قریش بودند و بدون شک قریش همگی به آغوش اسلام در آمدند. اکنون سوال این است که آیا حضرت علی رضی الله عنه غرور و شوکت صحابه رضی الله عنهم را شکست و قهرمانان صحابه رضی الله عنهم را از پا در آورد؟! و به خاطر اینکه آنان با دل و جان و رغبت و رهبت (بیم و رجاء) وارد اسلام شده بودند؟ کدام عاقل که اندک احترامی برای عقلش قایل باشد، دیدگاه این (هدایت شده) را می پذیرد و این نظریه و دیدگاه او چگونه می تواند صحیح باشد و در حالی که حضرت علی رضی الله عنه نیز از قریش است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: ((إن هذا الأمر فی قریش لا یعادیهم أحد إلا کبته الله فی النار علی وجهه ما أقاموا الدین))<sup>۱</sup>.

ترجمه: امارات اسلامی و خلافت از آن قریش است. هر کس با آنان دشمنی کند، خداوند او را سرنگون خواهد کرد مادام که قریش بر دین خدا عمل کرده و احکام شریعت را بر پا دارند - و از عبدالله بن عمر مروی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله

۱. صحیح بخاری ج ۶۴ کتاب الأحکام برقم (۶۷۲۰) و مسلم مع الشرح ج ۱۲ برقم (۱۸۲۱).

فرمودند: ((لا يزال هذا المر في قریش ما بقى منهم اثنان))<sup>۱</sup> یعنی: مادام که دو نفر از قریش زنده باشند، حق خلافت با آنان است. و شریف رضی به نقل از خود حضرت علی علیه السلام در کتاب ((نهج البلاغه)) می گوید: ((إن الأئمة من قریش))<sup>۲</sup> همانا امامان باید از قریش باشند، آری، مسلم است که هر چهار خلیفه از قریش بودند و حضرت علی بن ابی طالب یکی از آنان بود. اکنون این عقاید باطل روافض چه توجیهی دارد؟ واقعیت این است که چنین گفته شود: منطق سلیم و واقعیت گویای این حقیقت اند که چماق به دستان مجوس، همان چماق به دستانی که حضرت علی و سایر برادرانش از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله، غرور و شوکت آنان را درهم شکستند، پوزه آنان را به خاک مالیدند و قهرمانان آنان را از پا در آوردند، گلوی اسلام و مسلمانان را فشردند و می خواهند علیه اسلام و مسلمین دسیسه کاری کنند و برای تحقق بخشیدن به این هدف اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را بهانه قرار داده اند و در دفاع و حمایت از آنان اشک تمساح می ریزند و بعد می خواهند ارکان دین را در قالب مطعون کردن کسانی که حامل دین بودند، دین و سنت رسول الله را با چنگ و دندان و روح و جان حفاظت کردند (یعنی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین) درهم بشکنند، تا این حد قناعت نکرده بلکه اصحاب عدول و جان نثار رسول الله صلی الله علیه و آله را در لیست مرتدین و منافقین قرار دادند تا تاخت و تاز علیه دین برای آنان آسان گردد. اما آنها کور خواندند. به آنان می گویم: ((این دین تا قیامت غالب خواهد ماند.)) و شما باید از دریای تلخ خود آب بنوشید!!

در پایان عرض می شود: اگر قصد رسول اکرم صلی الله علیه و آله از نوشتن مکتوب این بود که کسی را برای جانشینی نامزد کند، بنابر دلایل و قرائن روشن و متعدد به نامزدی حضرت ابوبکر رضی الله عنه اشاره می کرد و او را برای خلافت منسوب می کرد. زیرا امام بخاری از قاسم بن محمد و او از حضرت عایشه رضی الله عنها چنین روایت می کند: قالت

۲. صحیح بخاری ج ۶ کتاب الأحکام برقم (۶۷۲۱).

۳. نهج البلاغه ص (۳۰۵).

عائشه رضی اللہ عنہا: وارأساه، فقال رسول الله ﷺ ذاك لو كان وأنا حي فاستغفر لك، وادعو لك، فقالت عائشه: واثكلياه، والله إني لأظنك تحب موتي ولو كان ذاك لظلمت آخر يومك معرساً ببعض أزواجك، فقال النبي ﷺ بل أنا وارأساه لقد هممت أو أردت أن أرسل إلى أبي بكر وابنه فأعهد أن يقول القائلون أو يتمنى المتنون، ثم قلت ياأبي الله ويدفع المومن أو يدفع الله ويأبى المومنون.<sup>۱</sup>

در روایت امام مسلم از عروه از عائشه رضی اللہ عنہا چنین آمده است: رسول اکرم ﷺ در بیماری موت به من گفت: پدرت، ابوبکر و برادرت را طلب کن تا مکتوبی بنویسم. زیرا من نگران این هستم که کسی آرزو کند و شاید کسی بگوید که من (برای خلافت) از دیگران شایسته تر هستم حال آنکه خداوند و مومنان به جز حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ را قبول ندارند.<sup>۲</sup> امام بخاری و امام مسلم از محمد بن جبیر بن مطعم و او از پدرش چنین نقل کردند: زنی در محضر رسول اکرم ﷺ آمد. رسول اکرم ﷺ به آن زن امر کرد تا دوباره نزد رسول الله ﷺ بیاید، آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم (منظورش این بود که اگر تو فوت کردی) پیامبر ﷺ فرمود: اگر آمدی و مرا ندیدی، آنگاه نزد ابوبکر برو.<sup>۳</sup> هم چنین بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره رضی اللہ عنہ نقل کردند که ابوهریره می گوید: از رسول اکرم ﷺ شنیدم، فرمود: در عالم خواب خود را بر سر چاه آبی دیدم که دلوی روی آن بود. به مقداری که خواست خداوند بود از آن چاه آب کشیدم. سپس آن دلو را ابوبکر بن ابی قحافه بدست گرفت: به مقدار یک دلو یا دو دلو از آن چاه آب بیرون کشید. در آب کشیدن او اندکی ضعف بود. خداوند در برابر این ناتوانی او را مورد مغفرت قرار خواهد داد. سپس آن دلو به دلو بسیار بزرگی تبدیل شد و عمر بن خطاب آن را در دست گرفت. هیچ قهرمانی را ندیده بودم که مانند حضرت عمر رضی اللہ عنہ (با قدرت و سرعت) آب را از چاه بیرون

۱. صحیح بخاری ج ۶ کتاب الاحکام برقم (۶۷۹۱).

۲. مسلم مع الشرح ج ۱۵ برقم (۲۳۸۷).

۳. صحیح البخاری ج ۳ کتاب فضایل الصحابه برقم (۳۴۵۹) و مسلم مع الشرح ج ۱۵ کتاب فضایل الصحابه برقم (۲۳۸۶).

بیاورد.<sup>۱</sup> از حضرت ابوبکر رضی الله عنه مروی است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسی از شما خواب دیده است؟ یکی از حاضرین گفت: من چنین در خواب دیده ام، که ترازویی از آسمان نازل شد نخست شما و حضرت ابوبکر رضی الله عنه وزن کرده شدید - و وزن شما از وزن حضرت ابوبکر چربید.

بعد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما وزن کرده شدند، ابوبکر چربید، سپس حضرت عمر و حضرت عثمان رضی الله عنهما وزن کرده شدند، حضرت عمر رضی الله عنه چربید، و ترازو به آسمان برده شد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله اندکی نگران و ناراحت شد و فرمود: این خواب به جانشینی نبوت اشاره داشت. بعد فرمود ((ثم یوتی الله الملك من یشاء یعنی بعد از آن خداوند مملکت و حکومت را به هر کس که خواسته باشد، می دهد.<sup>۲</sup> علاوه بر این رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دوران بیماری خود، او را تا دم وفات خود برای اقامه نماز جلو کرد - بخاری از ابوموسی رضی الله عنه در این باره چنین نقل کرده است: بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله شد گرفت و فرمود: مروا ابابکر فلیصل بالناس. فقالت عایشه رضی الله عنها: إنه رجل رقیق، إذا قام مقامک لم یستطع أن یصلی بالناس، قال: مروا أبابکر فلیصل بالناس، فعاتت، قال: مری أبابکر فلیصل بالناس، فانکن صواحب یوسف. فأتاه الرسول فصلی بالناس فی حیاة النبی صلی الله علیه و آله.<sup>۳</sup>

ترجمه: به ابوبکر رضی الله عنه امر کنید تا برای مردم نماز بخواند. عایشه رضی الله عنها گفت: همانا او انسان رحم دلی است. وقتی در جای تو بایستد نمی تواند اقامه نماز کند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار دوم فرمود: به ابوبکر امر کنید تا برای مردم اقامه نماز کند.

عایشه رضی الله عنها برای بار دوم دیدگاه خودش را تکرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود: به پدرت امر کن تا برای مردم اقامه نماز کند، همانا شما زنان مانند زنان دوران حضرت یوسف حيله باز هستید - آنگاه قاصد نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه آمد و حضرت ابوبکر رضی الله عنه در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله برای مردم اقامه نماز

۴. صحیح بخاری ج ۳ کتاب فضایل الصحابه برقم (۳۶۶۴).

۱. ابو داود برقم (۶۶۳۵) کتاب السنه ج ۵، ترمذی برقم (۲۴۰۳) ابواب الرویا.

۲. صحیح بخاری ج ۱ کتاب الجماعه و الإمامه برقم (۶۶۶).

کرد. از امام زهری روایت است که می گوید: انس بن مالک به من خبر داد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در بیماری رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای صحابه اقامه نماز می کرد. تا اینکه روز دوشنبه فرا رسید، صحابه رضی الله عنهم برای نماز در صفهای مسجد منتظر بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله پرده حجره را برداشته بسوی ما نگاه می کرد: رسول الله صلی الله علیه و آله ایستاده بود و صورتش مانند کاغذ زرد، زرد شده بود. بعد رسول الله صلی الله علیه و آله تبسم کرد. ما با دیدن رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار خوشحال شدیم. حضرت ابوبکر رضی الله عنه به گمان اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله قصد پیوستن به صفوف نماز را دارد، از جایگاه مخصوص امام عقب رفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طرف او اشاره کرده فرمود: نماز را ادامه داده به اتمام برسانید. بعد پرده حجره را پایین انداخت و در همان روز به لقاء الله پیوست.<sup>۱</sup> آری، اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حیات خود حضرت ابوبکر رضی الله عنه را برای امامت مسلمانان جلو کردند، اشاره ای است به سوی امارت حضرت ابوبکر رضی الله عنه و جانشینی او بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله. با توجه به این روایات، اهل سنت بر این باور هستند اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جریان نوشتن مکتوب در صدد بود که کسی را برای امامت برگزیند، بهتر و شایسته تر از حضرت ابوبکر رضی الله عنه برای امارت کسی دیگر نبود. دلایلی که در این راستا می توان به آنها استناد کرد، از روشن ترین و قوی ترین دلایل محسوب می شوند و هیچ گونه تضادی با موازین عقلی نداشته و کسی که آنها را درک کند، منکر آنها نخواهد شد. بر خلاف دلایلی که روافض از آنها استناد می کنند. آنها هیچ گونه پایه و اساس مستحکم نداشته و هیچ عاقلی آنها را، بدلیل پوچ و واهی نمی پذیرد. بقیه سخنان تیجانی را در این خصوص جهت پرهیز از اطاله کلام یاد آور نمی شوم. علاوه بر این، فکر می کنم به تمام اشکالاتی که در خصوص این حدیث از طرف آقای تیجانی مطرح شده اند، پاسخ قانع کننده داده شده است. در هر حال خدا را سپاس گذارم.

دیدگاه تیجانی و رد آن درباره صحابه در جریان سپاه اسامه رضی الله عنه  
تیجانی می گوید: ((خلاصه این داستان چنین است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دو روز قبل  
از رحلت، لشکری را برای جهاد با رومیها تجهیز کرد. و اسامه بن زید بن  
حارث رضی الله عنه را که هجده سال بیش نداشت به فرماندهی این لشکر منسوب کرد.  
(وقد عبأ صلی الله علیه و آله فی هذه السریه وجوه المهاجرین. کابی بکر و عمر و ابی عبیده و  
غیرهم من کبار الصحابه المشهورین فطعن قوم منهم)).

ترجمه: رسول اکرم صلی الله علیه و آله بزرگان مهاجرین و انصار را در این سپاه بسیج کرد،  
بزرگانی مانند حضرت ابوبکر رضی الله عنه، حضرت عمر رضی الله عنه، حضرت ابو عبیده و عده دیگری  
از بزرگان صحابه را. گروهی از آنان شروع به طعن و عیب جویی کردند و گفتند  
چگونه جوانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده است به امارت بر ما گمارده می شود.  
قبلاً در مورد فرماندهی پدرش نیز چنین ایراداتی مطرح شده بود. و در این باره  
صحبتها و انتقادات زیادی به عمل آمده بود تا اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از عیبجویها و  
انتقادات آنها به شدت خشمگین شد و در حالی که شدیداً تب بود و پارچه ای به  
سر پیچیده بود و شانه های دو نفر را گرفته بود و پاهایش بر زمین کش می خورد،  
بیرون آمد. - این ناراحتی در اثر اختلاف و سر و صدایی بود که بوجود آمده بود  
- بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنا فرمود: ای مردم این چه سخنانی است که  
پیرامون فرماندهی اسامه به گوش من می رسد؟ اگر شما در انتساب اسامه به عنوان  
فرمانده که از طرف من صورت گرفته است معترض هستید، قبلاً در مورد  
فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتید. ولی سوگند به الله، زید شایسته امارت بود و  
پسرش اسامه رضی الله عنه نیز شایستگی امارت را دارد. بعد می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردم را  
برای تجهیز جیش اسامه تحریک می کرد و می فرمود: سپاه اسامه رضی الله عنه را مجهز کنند،  
برنامه سپاه اسامه رضی الله عنه را تنفیذ کنند، سپاه اسامه رضی الله عنه را اعزام کنید. این سخنان را به

سمع آنان می رساند اما آنان آماده اطاعت نشدند. بالاخره به ((جرف)) لشکرکشی کردند اما مایل نبودند که چنین کنند.<sup>۱</sup>

این است آنچه که آقای تیجانی گفته بود. آقای تیجانی این مقاله کوتاه خود را به چهار منبع و مرجع نسبت داده است و آنها عبارتند از: طبقات ابن سعد، تاریخ ابن الأثیر، السیره الحلبیه و تاریخ الطبری.

من اکنون چاره ای ندارم به جز اینکه داستان سپاه حضرت اسامه رضی الله عنه را از منابع یاد شده نقل کنم تا روشن شود که آقای تیجانی جریان را صحیح نقل کرده است یا در نقل جریان دروغ گفته است؟!

ابن سعد در صفحه ۱۸۹ کتابش ((الطبقات)) جلد دوم، درباره سپاه اسامه بن زید بن حارثه به اهل ((أبنی)) که از توابع به لقاء است می گوید:

روز دوشنبه تاریخ ۲۶ صفر، سال یازدهم هجری، رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردم را به جهاد با رومیان دستور داد. روز بعد حضرت اسامه بن زید را خواست و به او گفت: به محلی که پدرت به قتل رسیده است برو. با اسبهای جنگی آنان را له کن. تو را به فرماندهی این لشکر برگزیدم. صبح زود بر اهالی ((أبنی)) یورش ببر، آنان را طعمه حریق قرار بده و قبل از پخش شدن این خبر به سرعت خود را به آنجا برسان. اگر خداوند تو را پیروز کرد، در مراجعت تاخیر نکن و آگاهان امور را با خود همراه ببر، و نیروهای اطلاعاتی و امنیتی قبلاً اعزام کن. روز چهارشنبه رسول اکرم صلی الله علیه و آله با تب و درد سر مواجه شد. صبح روز پنجشنبه پرچمی را برای اسامه رضی الله عنه در دست گرفت و فرمود: بنام الله و در راه الله جهاد کن و با کسانی که دین خدا را نمی پذیرند به مبارزه برخیز. پرچم را بیرون آورد و آن را به بریده بن خصیب اسلمی سپرد و لشکر را در جرف جمع کرد. از بزرگان مهاجرین و انصار کسی باقی نمانده بود که در این غزوه شرکت نکند. در میان آنان حضرت ابوبکر، عمر بن خطاب، ابوعبیده بن جراح، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید، قتاده بن نعمان،

۱. ثم اهدیت ص (۸۸-۸۷) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۴۱-۱۴۰).



سلمه بن الأسلم بن جریش دیده می شدند. بعضیها زبان طعن گشوده، گفتند: این نوجوان (اسامه بن زید) ریاست بزرگانی مانند مهاجرین اولین را بر عهده گرفته است. رسول اکرم ﷺ به شدت ناراحت شد. از خانه بیرون آمد در حالی که سرش را با باندی بسته بود و چادری بر سرش انداخته بود، بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم، چه سخنانی هستند که درباره امارت اسامه ﷺ از طرف بعضی از شما، به من رسیده است؟ اگر شما درباره فرماندهی اسامه اعتراض دارید، همانا شما قبلاً در مورد فرماندهی پدرش، حضرت زید نیز معترض بودید. من سوگند خدا را یاد کرده می گویم که اسامه و پدرش هر دو شایستگی فرماندهی را داشته و دارند. اسامه ﷺ نزد من بسیار محبوب است. این پسر و پدر، هر دو در انجام کارهای خیر بسیار آرزومندند. مردم را درباره او (اسامه ﷺ) به نیکی سفارش کنید. زیرا او از بهترین شما است. بعد رسول الله ﷺ از منبر پایین آمد و به خانه تشریف برد. این روز، روز شنبه دهم ماه ربیع الاول بود. مسلمانانی که قرار بود همراه حضرت اسامه ﷺ به جهاد بروند، نزد رسول الله ﷺ آمده از وی خداحافظی کردند. و به لشکر در مقام جرف، ملحق شدند. ناراحتی رسول اکرم ﷺ فزونی گرفت و او می فرمود: سپاه اسامه ﷺ را اعزام دارید. روز بعد که روز یکشنبه بود، ناراحتی رسول اکرم ﷺ شدت گرفت. حضرت اسامه ﷺ از مقر سپاه اسلام نزد رسول الله ﷺ آمد و رسول الله ﷺ بیهوش بود. این همان روزی بود که رسول اکرم ﷺ را در آن روز دارو نوشاندند. حضرت اسامه ﷺ سر را پایین کرد و رسول اکرم ﷺ را بوسه گرفت. رسول الله ﷺ خاموش بود. حرف نمی زد. دستهای مبارکش را بسوی آسمان بلند کرده دعای کرد و بعد آنها را روی اسامه ﷺ گذاشت. اسامه ﷺ می گوید: من فهمیدم که رسول الله ﷺ برای من دعا خیر کرد. حضرت اسامه به قرارگاه سپاه برگشت، روز دوشنبه فرا رسید و رسول الله ﷺ به هوش آمد و به اسامه ﷺ فرمود: به برکت نام الله برای جهاد حرکت کن. اسامه ﷺ رسول الله ﷺ را وداع گفته بسوی قرارگاه برگشت و مردم را امر کرد تا برای رفتن

به جهاد آماده شوند. درست در لحظه ای که می خواست سوار شود. قاصد مادرش، ام ایمن آمد و گفت: رسول الله ﷺ در وارد واپسین لحظات زندگی خود شده است. وی همراه ابو عبیده و حضرت عمرؓ برگشته نزد رسول الله ﷺ آمدند. رسول اکرم ﷺ روز دوشنبه موقع طلوع شمس دوازدهم ربیع الاول جان به جان آفرین سپرد. سپاه مسلمانان که در جرف تجمع کرده بود به مدینه برگشت و بریده بن حصیب که پرچم حضرت اسامهؓ در دست او بود وارد مدینه شده پرچم را تا درب منزل رسول الله ﷺ آورد و در آنجا آن را نصب کرد.

ابن اثیر در صفحه ۱۸۳ جلد دوم، الکامل فی التاریخ تحت عنوان حوادث سال یازدهم هجری می نویسد:

در محرم همان سال رسول اکرم ﷺ دسته ای را به فرماندهی اسامه بن زیدؓ به طرف شام فرستاد. عده ای از منافقان درباره ی فرماندهی او معترض شدند و گفتند: نوجوانی بر بزرگان مهاجر و انصار به فرماندهی گمارده شده است. رسول اکرم ﷺ فرمود: اگر درباره امارت اسامهؓ شما معترض هستید، درباره امارت پدرش در گذشته نیز اعتراض داشتید. او و پدرش هر دو شایسته امارت بودند. در همین روزها بود که رسول اکرم ﷺ بیمار شد.<sup>۱</sup>

علی حلبی در سیره حلبیه، در جلد سوم در صفحه (۳۰۷) تحت عنوان سپاه اسامهؓ بن زید بن حارثهؓ می نویسد: ((... روز دوشنبه ۲۶ محرم سال یازدهم هجری، رسول اکرم ﷺ جهت زیدؓ را طلب کرد و گفت: در محل قتل پدرت برو. و به وسیله اسبهای جنگی آنان را سرکوب کن. تو را به فرماندهی این لشکر برگزیدم. صبح زود اهالی ابنی را مورد هجوم قرار بده و آنان را طعمه حریق به گردان و قبل از پخش شدن خبر، خود را به آنجا برسان. اگر خداوند پیروزی نصیب تو کرد، زود برگرد. کارشناسان و آگاهان امور را با خود همراه ببر. نیروهای اطلاعاتی و امنیتی را از قبل در آنجا اعزام کن. روز چهارشنبه بیماری رسول

---

۱. الکامل فی التاریخ لابن الاثیر دارالکتب العلمیه (۱۴۰۷).

اکرم ﷺ آغاز گردید و دچار تب و سر درد شد. صبح روز پنج شنبه پرچم را بدست اسامه ﷺ سپرد و فرمود: بنام خدا، در راه خدا جهاد کن و با کفار به مبارزه برخیز. اسامه ﷺ پرچم را در دست گرفته به قصد جهاد بیرون آمد و آن را به بریده سپرد و در محل جرف سپاه را مستقر کرد. تمام مهاجرین و انصار، حتی بزرگانی مانند ابوبکر ﷺ، عمر ﷺ، عبیده بن جراح و سعد بن ابی وقاص ﷺ برای رفتن به جهاد آماده شدند. بعضی معترض شدند و گفتند، این جوان که هنوز سن او از ۱۹ سال تجاوز نکرده است، بر مهاجرین و انصار گمارده شده است. وقتی این خبر به رسول اکرم ﷺ رسید، بسیار خشمگین شد. از خانه بیرون آمد. باندی بر سرش بسته و چادری بر تن انداخته بود. بالای منبر تشریف برده بعد از حمد و ثنا فرمود: سخنانی درباره امارت اسامه ﷺ به من رسیده است. اگر شما به فرماندهی اسامه ﷺ که بنا بر دستور من انجام گرفته است معترض هستید، درباره فرماندهی پدرش در گذشته نیز معترض بوده اید - اما سوگند به الله پدرش زید شایسته امارت بود و بعد پسرش اسامه ﷺ نیز شایسته فرماندهی است و به نظر من از بهترین انسانها است هر دوی آنها انسانهایی شایسته هستند. درباره او توصیه به خیر می شود. همانا او از بهترین شما است. به حضرت اسامه ﷺ، حب ابن الحب (محبوب فرزند محبوب) گفته می شد. رسول اکرم ﷺ بینی او را در کوچکی با پارچه تمیز می کرد. بعد رسول اکرم ﷺ روز دوشنبه دهم ربیع الاول سال یازدهم هجری قمری در خانه خود تشریف برده مسلمانانی که قرار بود با حضرت اسامه ﷺ به جهاد بروند، نزد رسول اکرم ﷺ آمده از وی خداحافظی می کردند و در جرف به سپاه اسلام ملحق می شدند. رسول اکرم ﷺ دچار تب شد و فرمود: سپاه اسامه ﷺ را اعزام دارید و حضرت ابوبکر ﷺ را استثنا کرد و به او دستور داد تا در مدینه مسلمانان را نماز بدهد. لذا هیچ منافاتی نیست میان اینکه حضرت ابوبکر ﷺ از جمله لشکر اسامه ﷺ بود و میان اینکه در لشکر شرکت نداشت. زیرا او نخست از جمله افراد سپاه بود و بعد وقتی رسول اکرم ﷺ او را امر کرد تا در مدینه مانده و برای مردم اقامه نماز

کند، آنگاه از رفتن و شرکت در سپاه اسامه رضی الله عنه منصرف شد. آری، از این توضیح روشن شد که ایراد روافض بر حضرت ابوبکر رضی الله عنه دایر به نرفتن و شرکت نکردن در سپاه اسامه رضی الله عنه بی بنیاد است. زیرا برای شما معلوم شد که او به اطاعت از امر رسول الله صلی الله علیه و آله در سپاه اسامه شرکن نکرد. و گفته آقای تیجانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله متخلفین از سپاه را لعنت کرده است، کذب محض است. زیرا واژه لعن در هیچ یک از احادیث نیامده است. (!!!) روز یکشنبه ناراحتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله شدت گرفت. حضرت اسامه رضی الله عنه از لشکر وارد خانه رسول الله شده رسول الله صلی الله علیه و آله بیهوش بود. حضرت اسامه رضی الله عنه سر را پایین کرده رسول الله صلی الله علیه و آله را بوسه گرفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله حرف نمی زد. دستهای مبارک را بسوی آسمان بلند کرده روی حضرت اسامه رضی الله عنه می گذاشت. حضرت اسامه رضی الله عنه گفت: من دانستم که رسول الله صلی الله علیه و آله برای پیروزی من دعای خیر کرد. اسامه رضی الله عنه بعد به قرارگاه بازگشت. روز دوشنبه، اسامه رضی الله عنه دوباره نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: صبح با ذکر نام الله به انجام ماموریت حرکت کن. اسامه رضی الله عنه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله خداحافظی کرد و به قرارگاه لشکر بازگشت و مردم را برای رفتن به جهاد امر می کرد. درست در لحظاتی که اسامه رضی الله عنه می خواست سوار شود، قاصد مادرش، ام ایمن نزد او آمد و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در حالت نزاع است. در روایتی آمده بود که اسامه رفت تا به جرف رسید. آنگاه همسرش فاطمه بنت قیس به او اطلاع داد که شتاب نکند، زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیمار است. اسامه رضی الله عنه همراه با حضرت عمر رضی الله عنه و ابو عبیده بن جراح برگشته و خود را نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله رساندند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالت نزع بود. در همان روز موقع طلوع خورشید آسمان، خورشید زمین غروب کرد.<sup>۱</sup>

طبری در کتابش ((تاریخ الامم والملوک)) دو روایت را در خصوص سربیه اسامه بن زید رضی الله عنه تحت عنوان حوادث سال یازدهم نقل کرده است. روایت اول له این شرح است: عبید بن حنین از ابی مویهبه روایت کرده می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد

۱. السیره الحلبیه لعلی بن برهان الدین الحلبی.

از حجه الوداع به مدینه برگشت دسته ای را به فرماندهی حضرت اسامه بن زید سازماندهی کرد. و دستور داد که از ناحیه ((آبل الزيت)) از توابع ارض شام در اردن عبور کند. منافقان درباره امارت حضرت اسامه رضی الله عنه معترض شدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله با بیان این مطلب که او (اسامه رضی الله عنه) شایسته فرماندهی است، به ایرادات منافقین پاسخ گفت و فرمود: شما اگر درباره اسامه رضی الله عنه ایراد می گیرید، در گذشته درباره پدرش، حضرت زید، نیز ایراد می گرفتند. بی تردید او شایسته فرماندهی است.

روایت دوم از عکرمه از ابن عباس است. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: همزمان با ناراحتی رسول الله صلی الله علیه و آله پیرامون جریان اسود و مسیلمه کذاب، رسول اکرم صلی الله علیه و آله دسته ای را به فرماندهی اسامه بن زید رضی الله عنه تجهیز کرد. منافقین درباره فرماندهی اسامه رضی الله عنه به کثرت معترض شدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از شرارت منافقان آگاه شد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که در اثر سردرد، سرش را بسته بود، نزد مردم آمد. ناراحتی رسول الله صلی الله علیه و آله ناشی از ایراد منافقان و پریشانی اش در مورد خوابی بود که شب گذشته رویت شده بود. فرمود: دیشب خوابی دیده بودم دایر بر اینکه دو بازوبند طلایی در بازوهایم بسته ام. از این دو بازوبند خوشم نیامد و ناراحت شدم. دستهایم را تکان دادم. آن دو بازوبند از من جدا شدند. آنها را به این دو پیامبر دروغین تفسیر کردم - (صاحب الیمامه و صاحب الیمن) به من خیر رسیده بود که تعدادی از منافقان درباره فرماندهی اسامه رضی الله عنه معترض هستند. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر منافقان در مورد فرماندهی اسامه رضی الله عنه معترض هستند. آنان در گذشته در مورد فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتند هر چند که پدرش شایسته فرماندهی بود. دسته اسامه رضی الله عنه را اعزام دارید و فرمود: ((لعن الله الذین یتخذون قبور أنبیائهم مساجد)) خداوند کسانی را لعنت کند که قبور پیامبران خود را سجده گاه قرار دادند. اسامه رضی الله عنه بیرون رفت و در محل جرف لشکر را مستقر کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله

بیمار شد و این امر به تکمیل نگردید. همه انتظار یکدیگر بودند تا اینکه خداوند روح ملکوتی پیامبرش را قبض کرد.<sup>۱</sup>

این بود شرح داستانی که این چهار مورخ نامی آن را در کتب خود تحت عنوان سریه اسامه بن زید<sup>ؓ</sup> نقل کردند و یک حرف کم و بیش از آنچه که نقل شد، نقل نکردند. اگر این داستان بگونه ای که در این کتب نقل گردیده است، موازنه و مقایسه شود با آنچه که تیجانی طبق ادعای خودش به صورت اجمالی از این داستان نقل کرده است، به نتایج زیر دست خواهیم یافت:

۱- تیجانی گفته بود که: بزرگان و سرشناسان از صحابه که میان آنان ابوبکر<sup>ؓ</sup> و عمر<sup>ؓ</sup> نیز دیده شده اند، درباره فرماندهی حضرت اسامه<sup>ؓ</sup> ایراد گرفته اند. تیجانی چنین گفته بود: رسول اکرم<sup>ﷺ</sup> سرشناسان صحابه از مهاجرین و انصار را در این دسته بسیج کرده بود، مانند ابی بکر<sup>ؓ</sup>، عمر<sup>ؓ</sup> و ابوعبیده بن جراح از بزرگان و سرشناسان صحابه<sup>ؓ</sup>. عده ای از آنان (منهم) درباره فرماندهی اسامه بن زید معترض شدند و گفتند: جوانی که هنوز محاسنش سبز نشده است چگونه بفرماندهی بر ما منسوب شده است؟ و در گذشته درباره فرماندهی پدرش نیز ایراد گرفته بودند. آنان در این مورد زیاد گفته بودند و انتقادات زیادی کردند.

این گفته تیجانی فطعن قوم (منهم) ضمیر ((ها)) به صحابی<sup>ؓ</sup> بر می گردد. و میم، میم جمع است. حاصل سخن تیجانی این است که حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup>، حضرت عمر<sup>ؓ</sup>، ابوعبیده بن جراح و تنی چند از بزرگان و سرشناسان صحابه<sup>ؓ</sup> درباره فرماندهی اسامه<sup>ؓ</sup> ایراد گرفتند و درباره فرماندهی پدرش زید ایراد گرفته و انتقاد داشتند؟! اما وقتی به منابع و مصادر چهار گانه یاد شده مراجعه می کنیم، کوچکترین نشانی از این دروغ و افترا نمی بینیم. عبارتی را که ابن سعد در طبقات و صاحب سیره حلبیه نقل کرده اند، چنین است: (فلم یبق أحد من وجوه

المهاجرین و الأنصار إلا انتدب فی تلك الغزوه فيهم أبو بكر الصديق و عمر بن الخطاب و أبو عبيده بن الجراح و سعد بن أبي وقاص و سعيد بن زيد و قتاده بن النعمان و سلمه بن أسلم بن حريش. فتكلم (قوم) و قالوا . . .) لفظ قوم در این عبارت نکرده است. منظور از آن کسانی از منافقان که غیر شناخته هستند، می باشد. اگر منظور از آن، همین بزرگان صحابه می بودند، ضمیر را بسوی آنان نسبت می داد. همان گونه که این با انصاف (تیجانی) ضمیر را نسبت داده است. چقدر تفاوت است میان اصل جریان و میان عبارت آقای تیجانی با انصاف؟ حقیقت چگونه و ارونه جلوه داده شده است؟ دو منبع دیگر چنین چیزی اصلاً در آنها وجود ندارد. آری، از توضیحاتی که ارائه گردید به خوبی روشن است که این بزرگان صحابه رضی الله عنهم ابوبکر، عمر و ابوعبیده بن جراح و امثالهم از اینکه حضرت زید و فرزندش اسامه رضی الله عنهما را مورد طعن قرار بدهند بسیار به دور هستند.

۲- حضرت ابوبکر رضی الله عنه از جمله اعضا لشکر اسامه رضی الله عنه نبود. زیرا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تواتر ثابت شده است که او را برای اقامه نماز در مسلمانان در مدینه به عنوان جانشین تعیین فرموده بود. احادیث وارده در این زمینه قبلاً بیان گردیدند و از جمله آنها روایتی است که مبین این مطلب است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را در نماز جماعت امامت می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله از داخل حجره پرده را برداشته مردم را دید که پشت سر حضرت ابوبکر رضی الله عنه برای نماز صف بسته اند. با توجه به این مطالب، چگونه ممکن است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه از جمله افراد جیش اسامه رضی الله عنه باشد؟

۳- آقای تیجانی به قصد برانگیخته کردن احساسات خوانندگان از شیوه مبالغه آمیز خود استفاده نموده خلاف عقل و نقل چنین می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که سر مبارکش باند پیچی بود و در اثر اختلاف و سر و صدا دچار ناراحتی تب شده

در حالی که میان شانه های دو نفر خود را آویزان کرده بود و پاهایش روی زمین کش می خوردند بیرون آمد)). پناه به خدا! کدام انصاف و کدام امانت است اینکه سخن از موضع اصلی خود تغییر داده شود و در این جریان اختراع شود چیزی که نه مورد تایید نقل است و نه مورد تایید عقل و نه در مصادر مذکور درج شده باشد. در کتب مذکور آمده است که رسول اکرم ﷺ ((از خانه بیرون آمده و بانندی بر سرش بسته بود و بالای منبر رفت)). . . ((اما اینکه پیامبر ﷺ بیرون آمد و در میان شانه های دو نفر طوری راه می رفت که پاهایش روی زمین کش می خورد)) این عبارت در هیچ یک از کتب، نقل نشده است. این دروغ و جعل از کسی که خط مشی روافض را برای خود برگزیده است، از دیدگاه من مستبعد نیست. زیرا دروغ نزد روافض از محاسن است نه از معایب؟! خواننده محترم در جریان مباحث خواهد دید که آقای تیجانی مبنای کتابش را بر کذب و تضاد حیرت زایی بنا نهاده است.

۴- تیجانی علیه صحابه ﷺ می گوید: یکرر ذالک علی مسامعهم و هم متشاقلون و عسکروا بالجرف وما کادوا یفعلون. یعنی رسول اکرم ﷺ آنان را برای اعزام و شرکت در جیش اسامه ﷺ تاکید کرد و صحابه ﷺ سستی نشان دادند و در جرف تجمع کردند ولی خواستند که چنین کنند)).

اما نویسندگان و مورخان در خصوص این جریان نوشتند؟ پاسخ این سوال این است: ((رسول اکرم ﷺ امر کرد، جیش اسامه را اعزام دارید. این رویداد، روز شنبه پیش آمد - بعد حضرت اسامه ﷺ روز یکشنبه آمد و در خانه رسول الله رفت تا از وی خداحافظی کند. رسول اکرم ﷺ به او گفت: صبح برای جهاد حرکت کن. وقتی اسامه ﷺ قصد رفتن کرد و مردم را برای بسیج شدن امر کرد، به او اطلاع رسید که رسول اکرم ﷺ در حال نزاع است. سایر مورخین و نویسندگان در این باره بیش از این چیزی ننوشته اند اما این مرد (هدایت شده) که هر گونه دروغ برایش آسان



است و براحتی بسیار علیه صحابه دروغ می گوید. به دروغ مدعی شده است که صحابه در اجرای حکم رسول الله ﷺ سستی و تهاون نشان دادند. بدون تردید کسی که بدون واهمه و براحتی تمام و با این قباحت بر صحابه بزرگوار رسول الله ﷺ که بهترین انسانهای روی زمین بودند، دروغ بگوید، او از گمراه ترین مردمان است که از هدایت بسیار دور و در پرتگاه تیره و تاریکی قرار گرفته است والله المستعان.

۵- اما اینکه معترضین در مورد فرماندهی اسامه ﷺ چه کسانی بودند؟ در پرتو مباحث گذشته برای ما به خوبی روشن می شود و هیچ جای تردید در این نیست که سر شناسان مهاجرین و انصار و بزرگان صحابه هرگز در مورد فرماندهی حضرت اسامه ﷺ معترض نبودند و انانی که در این خصوص ایراد گرفتند. افرادی بودند ناشناخته و غیر معروف. طبری و ابن اثیر (که آقای تیجانی از سخنان ایشان استدلال می کند) هر دو تصریح کرده اند که آنانی که در باره فرماندهی حضرت اسامه ﷺ معترض شده و زبان درازی کردند، منافقین بودند. اگر معترضان از اصحاب رسول الله می بودند حداقل یکی از مورخان و محدثان این را در کتب خود نقل می کرد. در ابتدا کتابم و در آغاز سخنم به طور قطع و یقین روشن کردم که منافقین در هیچ حالی از جمله اصحاب رسول الله نبودند. خدا را شکر و سپاس - و از اینجا به یقین می دانیم که یاران با وفا و عادل رسول الله که مورد رضایت الهی بودند از چنین چیزی بسیار بدور بودند. بنابراین تمام تارهای عنکبوتی که آقای تیجانی حول و حوش این داستان تنبیده بود، تار و پودش از هم گسسته و بی اساس بودنش اظهر من الشمس است.

۶- مشکل عمده این نیست که آقای تیجانی سخنانش را به منابع و مصادری نسبت می دهد که از تفکر او و هوادارانش را نفی می کنند، بلکه مشکل عمده و آفت بزرگ این است که او در بیان معایب صحابه ﷺ از تضاد گویی و تناقض در تحلیل

و تجزیه استفاده کرده دچار سرگردانی بسیار عجیبی است. زیرا او بر این باور است که صحابه رضی الله عنهم و در راس آنان حضرت ابوبکر رضی الله عنه نسبت به فرماندهی حضرت اسامه رضی الله عنه علیه رسول الله صلی الله علیه و آله زبان طعن گشودند. بنابر عقیده و باور خود آقای تیجانی کسی به این نکته در گذشته پی نبرده است. آری چنین به نظر می رسد که تمام مقصد و اولین و آخرین هدف آقای تیجانی در این قضیه، این است که مواردی را تلاش کند تا بتواند در لابه لای آنها زبان طعن را علیه صحابه رسول صلی الله علیه و آله بگشاید. اینجا است که او از جوانب و زوایای قضایا سخن می گوید و از بالا و پایین آنها را ارزیابی می کند تا بتواند موردی را علیه صحابه پیدا کرده غذای تبلیغاتی و فکری برای خود بدست بیاورد. اگر موفق به پیدا کردن بهانه ای نمی شود، برایش هیچ اشکالی ندارد که دست به تزویر و تحریف کتب تاریخ بزند و مطلبی را به جای مطلبی دیگر عنوان کند تا به اهداف شومش دست یابد. و این عین شیوه ای است که آقای تیجانی در این قضیه بدان متوسل شده است. اما اسلاف گذشته او (از هدایت یافتگان) چه کردند؟! آنان نیز ابعاد این قضیه را مورد نقد و تفسیر خود قرار داده اند تا بجایی برسند که علیه صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله زبان طعن بگشایند و در این باره از آقای تیجانی نیز چند قدم جلو رفتند و تیجانی را نیز رو سفید کردند آنها به چه نتیجه ای رسیدند تا تیجانی برسد؟ نویسنده ((السير الحلبيه)) چنین می گوید: بدین وسیله دیدگاه روافض دایر بر اینکه حضرت ابوبکر رضی الله عنه از شرکت کردن در جیش اسامه رضی الله عنه تخلف کرد، مردود شمرده می شود. زیرا برای شما روشن شد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه بنابر دستور خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرکت نکرد. چون رسول الله صلی الله علیه و آله به او امر کرده بود تا برای اقامه نماز جماعت و امامت مسلمین در مدینه بماند. هم چنین قول آقای تیجانی که رسول الله صلی الله علیه و آله متخلفین از جیش اسامه رضی الله عنه را لعنت کرده است، نیز مردود است. زیرا در هیچ روایتی الفاظ لعنت ذکر نشده است. ای برادر خواننده، مشاهده فرمودی تضاد و تناقضات این گروه منحرف را. آنان گاهی حضرت ابوبکر رضی الله عنه را متهم می کنند که او در مورد فرماندهی اسامه رضی الله عنه

جزو معترضین بوده است. یعنی اینکه او از افراد جیش بوده است و گاه وقتی ادعا می کنند که او از شرکت در جیش اسامه رضی الله عنه تخلف نموده است. اکنون من می پرسم: گناه این صحابی رسول اکرم صلی الله علیه و آله چیست که روافض برای مطعون کردن او تاریخ را دگرگون می کنند، حقایق را وارونه جلوه می دهند و روایات حدیث را به باد استهزا می گیرند تا بتوانند او را متهم کنند؟ آیا آنان نمی دانند که گفته هایشان ضد و نقیض اند، ضعف گفته هایشان آشکار است و موضع ناصحیح آنان بجای اینکه به نفعشان تمام شود منجر به ضررشان شده است؟ من به یقین می دانم که آقای تیجانی در نقد و بررسی رویدادهای تاریخ بجای اینکه از عقل خود استفاده کند، از گرایشهای مسلکی و مشربی خود استفاده کرده است!!

آقای تیجانی در ادامه یاوه گوییهای خود می گوید: این گونه برخورد با پیامبر صلی الله علیه و آله مرا وادار می کند تا سوال کنم: این جسارت در شان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟! این عصیان و نافرمانی از پیامبری که در حق مومنان رؤوف و مهربان است و آرزومند سربلندی آنان است، چرا؟ هیچ توجیه معقول و مقبولی پیرامون این عصیان برای من قابل تصور نیست همان گونه که برای هیچ کس قابل تصور نیست؟

می گویم:

آیا شگفت آورتر از این جسارت و عصیان، این جسارت و عصیان نیست که حقایق وارونه جلوه داده شوند، علیه امت دروغ پردازی شود تا زمینه برای گشودن زبان طعن به اصحاب گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله، همان یارانی که او را همراهی کردند، فراهم شود؟ به خدا سوگند، چگونه می توان کسانی را که با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کردند، با بذل جان و مال و روح و روان رسول الله صلی الله علیه و آله را نصرت کرده از وی دفاع کردند، در معرکه های جهاد در معیت او بودند، در بیشترین عمر او، با او زندگی کردند، هر چیز را از وی یاد گرفتند، متهم کرد و زبان طعن گشود؟ آیا این طعن و تهمت در واقع طعن و تهمت به معلم این گروه نیست، دایر بر اینکه او از تربیت

صحیح آنان، تربیتی که آنان را وادار به احترام و اطاعت از مربی کند، عاجز بوده است؟! آیا جسارتی بزرگتر از این و عصیانی بدتر از این در حق الله و رسول الله متصور است؟! بعد از متهم و مطعون کردن حاملین کتاب الله و حافظان سنت رسول الله، دیگر برای امت اسلام چه چیزی دیگر باقی مانده است؟! فکر می کنم جز افکار و عقیده پوچ روافض چیزی دیگر نزد ما نمانده است و در ورای آن اعماق دریاها است!!

در ادامه آقای تیجانی می گوید: ((عادت من بر این است که این گونه رویدادها را که از دور و نزدیک کرامت صحابه رضی الله عنهم را مخدوش می کند، بدست فراموشی سپرده و به آنها توجه نکنم، اما تکذیب و یا توجه نکردن به حوادثی که تمام مورخان و محدثان از علما شیعه و سنی در مورد آنها اتفاق کردند ممکن نیست))

آری، کدام آسمان است که بر این آسمان من سایه اندازد. آقای تیجانی علیه صحابی رضی الله عنه دروغ می گوید و به دروغهایش ادامه می دهد. سپس می خواهد خود را تکذیب کند؟! می گوید: مایل هستم که این گونه رویدادها را باور نکنم و بعد در دروغ گفتن روی تمام دروغگویان گیتی را سفید کرده ادعا می کند که مورخان اهل سنت بر صحت دروغهای او اتفاق دارند!! خوانندگان گرامی، دیدگاه مورخان را در خصوص این قضایا برای شما بیان کردیم و عدالت و براءت صحابه رضی الله عنهم از تهمتهای ناروایی که جناب تیجانی علیه آنان عنوان کرده بود)) ظاهر گردید . . . منت و احسان از آن خداوند است.

آقای تیجانی می گوید: با پروردگرم عهد و پیمان بسته ام که منصفانه قضاوت کنم و کمترین تعصب مذهبی نشان ندهم و هیچ ارزشی برای باطل و مخالف با حق قایل نباشم، هم چنان که گفته شده است: حق تلخ است و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ((قل الحق ولو كان على نفسك و قل الحق ولو كان مرأاً)) (حق را بگو هر چند که به ضرر تو تمام شود، حق را بگو هر چند که تلخ است) تیجانی می گوید: حق در این قضیه این است که آن دسته از صحابه که درباره فرماندهی حضرت اسامه رضی الله عنه

معارض بودند بی تردید از امر پروردگارشان مخالفت کردند و همچنین با نصوص صریحی که هیچ گونه شک و تاویلی در آنها پذیرفته نمی شود، مخالفت کردند. آنان (صحابه) در این تخلف و عصیان هیچ عذری نداشتند مگر اینکه کسانی که در صدد حفاظت بزرگی و کرامت صحابه بر آمدند، متوسل به عذرهای غیر موجهی شوند و انسان آزاده و عاقل هرگز تسلیم چنین حيله ها و دسایس نمی شود، مگر اینکه از کسانی باشد که سخنی را درک نکند و آن را نفهمد یا اینکه تعصب کور او را چنان کور کرده باشد که میان فرض واجب الاطاعه و حرام واجب التبرک تمیزی قایل نباشد. بسیار فکر کردم تا عذر موجهی برای این متخلفان و عصیانگران پیدا کنم ولی این فکر و اندیشه سودی نداشت.<sup>۱</sup>

آری، این ادعایش که با پروردگار عهد و پیمان بسته که عادلانه و منصفانه قضاوت کند را به خوانندگان محترم می سپاریم تا خود آنان درباره بطلان و بیهوده بودن آن قضاوت کنند. اما این ادعای او که (بعضی از صحابه رضی الله عنهم با حکم پروردگار مخالفت نموده و از نصوص، سرپیچی کردند که هیچ جای شک و تاویلی در آنها وجود ندارد و آنان (صحابه رضی الله عنهم) در این تخلف و عصیان هیچ گونه عذری نداشتند.) دال بر جهالت و بی بضاعتی علمی و آگاهی اوست. و گر نه کی و چگونه صحابه رضی الله عنهم با حکم پروردگار مخالفت نمودند؟! و کدامند نصوصی که با محتوی آنها مخالف شده و هیچ شک و تردیدی یا تاویلی در آنها وجود ندارد؟ اصل جریان نیز چنین است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرا اسامه رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر منسوب کرد و عده ای درباره فرماندهی او معترض شدند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره سخن گفتند و این معترضان از موضع خود منصرف شده و از رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت کردند. صحابه رضی الله عنهم بارها و به کثرت در بسیاری از امور به پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعت می کردند تا از تصمیم قطعی او آگاه شوند. وقتی که تصمیم رسول الله صلی الله علیه و آله قطعی شد آنگاه بلا درنگ از وی تبعیت کردند. و در این قضیه تمام مردم از امر پیامبر صلی الله علیه و آله تبعیت کردند

---

۱. ثم اهدیت ص (۸۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۴۲-۱۴۱).

اما این گفته تیجانی که (بسیاری در صدد بر آمدند تا عذر موجهی برای حفظ کرامت صحابه رضی الله عنهم و سلف صالح پیدا کنند! و هیچ عاقل آزاده ای در هیچ شرایطی، هیچ گونه عذری را در این باره نمی پذیرد؟! به خدا سوگند، این از شگفت آورترین گفته های اوست؟! هر کس این سخنان او را بخواند، فکر می کند که صحابه رضی الله عنهم از راهزنان، قطاع طریق و از نادان ترین قشرهای مردم بودند. با این حال چه کسی و چگونه به خود اجازت می دهد تا برای حفظ کرامت (راهزنان و قطاع الطریق) در صدد بر آید تا با پیدا کردن عذر لنگی کردار آنان را توجیه کند؟! خداوند رفض رافضیها را نابود گرداند - آیا صحابه کرام که مورد رضایت حضرت حق بودند و آنان نیز از حق خشنود بودند. نیاز به دفاع از کرامت و بزرگی آنان دارد؟! این نیاز چه توجیهی دارد، حال آنکه خداوند بزرگ و برتر از حریم آنان دفاع کرده، از آنان اظهار رضایت نموده است و درباره نیکو بودن و عظمت ایمان آنان گواهی داده است. و به طفیل صحبت صحابه رضی الله عنهم پیامبرش از آنان اعلام خشنودی کرده است. تمام مردم و اهالی شهرهایی که قدم میمون آنان در آنجا نهاده شده است و توسط آنان فتح گردیده اند به عظمت ایمان آنان گواهی داده اند. آری، با این همه فضل و کرامت اکنون این احمق نابخرد می خواهد چنین سفسطه و اکاذیبی را بخورد و فرزندان توحید داده که برای کودنترین آنان قابل قبول نیست چه برسد به خردمندان و عاقلان آزاده؟! جناب تیجانی می گوید:

عذرهای اهل سنت را درباره تبرئه متخلفان قرائت کردم. آنان می گویند: معترضین در مورد فرماندهی حضرت اسامه رضی الله عنه از بزرگان قریش بودند، در اسلام سابقه درخشانی داشتند و اسامه جوانی بی تجربه کار بود. وی در جنگهایی که موجب رشد و سربلندی اسلام بودند، مانند بدر، احد و حنین شریک نبود. به دلیل جوان بودنش موقع فرماندهی اش سابقه چندانی در اسلام نداشت. و سرشت انسان چنین است که شیوخ و بزرگان از پیروی کردن از کوچکترها ابا می کنند و طبعاً از

تسلیم شدن در برابر فرمان جوانان کراهیت دارند. لذا آنان در مورد فرماندهی اسامه رضی الله عنه معترض شدند و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواستند کسی دیگر از بزرگان صحابه را به جایش منسوب کند. تیجانی می گوید: این عذر هیچ گونه توجیه عقلی و شرعی ندارد و برای هیچ مسلمانی که قرآن را خوانده و با احکام آن آشنایی داشته باشد امکان ندارد که چنین توجیهی را بپذیرد. زیرا خداوند می فرماید: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)

(آنچه را که رسول به شما امر می کند بپذیرید و از آنچه که او منع می کند، خودداری کنید) (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا)

هیچ مرد یا زن مومنی در برابر تصمیم و اراده الله و رسولش هیچ گونه اختیاری ندارد. هر کس از خدا و رسولش عصیان کند، همانا در پرتگاه گمراهی قرار گرفته است.

آری، به این (هدایت شده) می گویم: تو را به مبارزه می طلبم دایر بر اینکه، یک مصدر و منبع از اهل سنت را نشان دهی که این اعتذار و این توجیه در آن ذکر شده باشد، و تو هرگز نمی توانی چنین اعتذاری را از منابع اهل سنت ارائه دهی. زیرا در مباحث گذشته نیز بیان گردید که هیچ یک از بزرگان صحابه رضی الله عنهم و اعیان قریش در مورد فرماندهی اسامه رضی الله عنه معترض نبود. هیچ مورخ یا محدثی نیز در کتب خود چنین چیزی را نقل ننموده است، با توجه به این مطلب چگونه اهل سنت از آنان دفاع نموده و چنین توجیهی را در مورد برائت آنان اظهار می کنند؟! او می گوید: چنین اعتذار و توجیهی را خوانده ام، او که مدعی است باید به ما نشان بدهد که این توجیه را در کدام منبع و مصدر مطالعه نموده است؟ و در غیر این صورت، باید سکوت نماید و از گفتن چنین سخنان دروغینی خودداری نماید.

آقای تیجانی در ادامه ی یاوه گویی هایش می گوید:

((اگر این قضیه را با دقت تمام بررسی و ارزیابی کنیم، می بینیم که خلیفه دوم بزرگترین نقش را در این زمینه ایفا نموده است. زیرا او بود که بعد از وفات رسول اکرم ﷺ نزد خلیفه اول (حضرت ابوبکر ﷺ) آمد و از وی خواست تا اسامه ﷺ را معزول کرده دیگری را به جایش منسوب کند.

ابوبکر ﷺ به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند. چگونه من او را عزل کنم در حالی که رسول الله ﷺ او را به فرماندهی منسوب کرده است؟ چرا عمری که از جانب الله به او الهام می شود، این حقیقت را درک نکرد؟ یا اینکه سری در آن نهفته است که مورخین متوجه آن نشده اند یا اینکه مورخین قصداً بخاطر حفاظت از کرامت عمر آن پنهان کرده اند. همان طور که شیوه آنان است و همان گونه عبارت ((یهجر)) را به ((غلبه الوجع)) تبدیل کردند.

آری، باید بگوییم: این روایت که آقای تیجانی آن را نقل کرده است، روایت ضعیفی است. چون در سلسله رجال آن سیف بن عمر الضبی وجود دارد. عقیلی او را جز ضعفا قرار داده است. و ذهبی در (میزان الاعتدال) درباره او می گوید: او مانند واقدی است. از هشام بن عروه، عبید بن عمر، جابر الجعفی و جمعی دیگر از رجال مجهول روایت می کند. او اخباری است. جباره بن مفلس، ابومعمر القطیعی، نصر بن حماد العتکی از وی روایت کرده اند. عباس از یحیی در باره او گفته است، ضعیف است: مطین از یحیی درباره او گفته است لیس بشی - یعنی ثقه نیست. ابوحاتم گفته است: متروک است. ابن حبان گفته است: متهم به زندقه است. ابن عدی گفته است: اغلب روایاتش منکر هستند.<sup>۱</sup> لذا در درجه نخست باید بگوییم که این حدیث ضعیف است و هرگز نمی توان آن را علیه حضرت عمر ﷺ به عنوان دلیل و حجت پذیرفت. ثانیاً اینکه جناب تیجانی بخش عمده و مهم حدیث را ذکر نکرده است. این قسمت حدیث که آقای تیجانی آن را پنهان کرده است این امر را روشن می کند که حضرت عمر ﷺ به دستور خود اسامه ﷺ از حضرت ابوبکر ﷺ

۱. میزان الاعتدال للذهبی ج ۲ رقم (۳۴۳۷) ص (۲۵۵).



خواسته بود که اسامه رضی الله عنه را معزول کند. در حدیث چنین آمده است: (فوقف اسامه رضی الله عنه بالناس ثم قال لعمر: ارجع إلى خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله فاستأذنه یاذن لی أن ارجع بالناس فإن معی وجوه الناس وحدهم ولا آمن علی خلیفه رسول الله و ثقل رسول الله و ائقال المسلمین أن یتخطفهم المشرکون).<sup>۱</sup>

ترجمه: اسامه رضی الله عنه میان مردم بلند شد بعد به حضرت عمر رضی الله عنه گفت: نزد خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله (حضرت ابوبکر رضی الله عنه) برو و از وی بخواه که مرا اجازت بدهد تا برگردم. چون سران قوم با من همراه اند. اگر من بروم. این احتمال وجود دارد که مشرکین بر خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و مال و متاع رسول الله صلی الله علیه و آله و سایر مسلمانان غارت ببرند.

اما جناب تیجانی، این بخش از حدیث را کتمان کرده است تا دلیل دیگری بر انصاف و منصف بودن خود بیفزاید! او برای مستند کردن عدالت و انصاف خود همواره علیه صحابه رضی الله عنهم دست به چنین خیانت‌های علمی می زند. او حضرت عمر رضی الله عنه را در صف مقدم خطا کاران می داند. او همواره روایاتی را نقل می کند که بخاطر جهل و نادانی خود فکر می کند این روایات در جهت تایید مقاصد پلیدش هستند و از روایات دیگر، اغماص و چشم پوشی می کند. زیرا اکنون روشن شد که روایت حضرت عمر در طبری غیر از آن روایتی است که جناب تیجانی ذکر کرده است. زیرا در روایت طبری این نیست که حضرت عمر رضی الله عنه خواستار معزول شدن اسامه رضی الله عنه بود بلکه بخاطر مرتد شدن عده ای از مردم، اغلب مسلمانان بودند که چنین خواسته ای داشتند. اما جناب تیجانی از ذکر این حدیث یا این بخش از حدیث چشمها را بسته است. زیرا در این حدیث هیچ نقص و عیبی برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه دیده نمی شود. باز هم پذیرفتنی نیست که حضرت عمر رضی الله عنه بیشترین نقش را در اعتراض نسبت به فرماندهی اسامه رضی الله عنه داشته باشد زیرا این حضرت عمر رضی الله عنه بود که دیدگاه معترضین را رد نموده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در جریان امر قرار داد. این مطلب نیز شایسته ذکر است که جناب تیجانی در کتابش

این موضع حضرت ابوبکر رضی الله عنه را که جیش اسامه رضی الله عنه را تنفیذ کرد نه ستوده و آن را متذکر نشده است و خاموش از اینجا رد شده است اما هر زمان که جناب تیجانی گوشه ای از رویدادها را ببیند که می تواند آن را به ضرر این صحابی جلیل القدر مستندی قرار دهد، آن را بزرگ جلوه داده مزعوماتش را بر آن مبتنی می سازد. آری، این دلیل دیگری دایر بر غیر عادل و غیر منصف بودن آقای تیجانی است. —  
علیه من الله ما يستحق —

جناب تیجانی می گوید: بسیار در شگفت هستم از این صحابی که روز پنجشنبه رسول الله صلی الله علیه و آله را به خشم آورده و وی را متهم به ((هجر و هذیان)) (یاوه گویی) کردند. و گفتند: ((کتاب الله برای ما کافی است)) حال آنکه کتاب الله در آیات محکم خود به آنان چنین می گوید: (إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) چنین بر می آید که آنان خود را بیشتر عالم قرآن می دانند از کسی که قرآن بر وی نازل شده. آری، آنان بودند که فقط دو روز بعد از این حادثه درد انگیز و درست دو روز قبل از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را بیشتر به خشم آوردند و در مورد فرماندهی حضرت اسامه رضی الله عنه از وی اطاعت نکردند. رسول الله صلی الله علیه و آله در ساعات مصیبت او بیمار و صاحب فراش بود و در لحظات مصیبت دوم ناچار شد در حالی که سرش را باند پیچی کرده بود و چادری رویش انداخته بود و در حالی که میان شانه های دو نفر خود را آویزان کرده و پاهایش بر زمین کش می خورد، از خانه بیرون بیاید. بعد از بیرون آمدن از خانه بالای منبر تشریف برد — سخنش را با حمد و ثنا و توحید خداوند آغاز کرد تا به مخاطبین بفهماند که او هذیان نمی گوید. بعد در مورد جریان فرماندهی اسامه رضی الله عنه که از طرف آنان مطعون شده بود سخن گفت و متذکر شد که در گذشته نیز درباره ی فرماندهی زید، پدر اسامه نیز چنین زمزمه هایی بوده است و یادآور شد آیا شما بعد از ایرادات چهار سال گذشته،

اکنون فکر می کنید پیامبر شما ((هذیان)) می گوید یا اینکه ناراحتی چنان بر وی غلبه کرده است که نمی داند چه می گوید؟<sup>۱</sup>

من مدام از این تیجانی در شگفت هستم زیرا او اغلب، سخنانی می گوید که بجای سود، به زیانش می انجامند. وقتی رسول الله ﷺ از خانه بیرون آمد تا دیدگاه معترضین نسبت به فرماندهی اسامه را رد کند و علاوه بر این به صحابه یادآور شد که آنان در گذشته نیز نسبت به فرماندهی پدر اسامه یعنی زید نیز معترض بودند! سوال این است که چرا رسول اکرم ﷺ در این موقع درباره ی نوشتن نامه ای (که به قول رافضی ها حضرت عمر جلوی نوشتن آن را گرفت) که امت را از گمراهی نجات می داد یادآور نشد؟؟؟! یعنی ولایت علی بن ابی طالب که روافض آن را (الامر العاصم من الضلاله) (یعنی نجات دهنده امت از گمراهی) می خوانند اگر مساله ی قرطاس در آن موقع میان آن عده از صحابه ﷺ که در خانه پیامبر ﷺ تجمع کرده بودند پیش آمد و آنان با توافق خود رسول الله ﷺ را از نوشتن آن منع می کردند اما این وقت رسول الله ﷺ در برابر همه مردم بود، چرا حتی به یکی از آنان امر نکرد که آن نامه را بنویسد؟! یا چرا درباره ولایت علی بن ابی طالب به صراحت و حتی شفاهاً چیزی نگفت؟ یادآور نشدن رسول الله ﷺ در این باره دلیل روشنی است بر اینکه نه کسی او را منع کرده بود و نه چنین توافقی شده بود که وی را منع کنند. اگر جناب تیجانی بگوید: ((پیامبر ﷺ یادآور نشد چون می دانست که آنان قول پیامبر ﷺ رد می کنند. در جواب باید بگویم: پس خروج پیامبر ﷺ (فداه ابی و امی) معصب الراس مدثراً بقطیفه یتهاوی بین رجلین و رجلان تخطان فی الارض (یعنی بیرون آمدن پیامبر ﷺ در حالی که سرش باند پیچی شده بود و چادر پوشیده میان شانه های دو نفر که پاهایش روی زمین کش می خورد) چه سودی داشت؟ آری پیامبر ﷺ در چنین حالتی بیرون آمد و به ایراد خطبه پرداخت. اعتراض آنان را در باره ی فرماندهی اسامه رد کرد و

---

۱. ثم اهدیت ص (۹۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۴۶-۱۴۵).

در گذشته اعتراض آنان را درباره ی پدر اسامه متذکر شد. اگر آن جریان نوشتن نامه، (الامر العاصم من الضلاله) واقعیت داشت و یا دارای اهمیت می بود، قطعاً پیامبر ﷺ آن را متذکر می شد و مردم را به شدت متوجه آن می نمود. انجام ندادن این کار توسط پیامبر ﷺ دلیل بسیار روشنی است دایر بر اینکه موضوع کتابت از جمله اموری نبود که رسول الله ﷺ مامور به تبلیغ آن شده باشد بلکه پیامبر ﷺ در این باره ی اختیار داشت. فأقول للتيجاني المهتدي و شيعته المهديين هاهي بضاعتكم ردت إليكم. آری، آقای تیجانی و هواداران وی، این بود سرمایه شما که به شما بر گردانده شد.

## باب سوم

نقدی بر گفته تیجانی دایر بر این که قرآن صحابه را مورد مذمت قرار داده است: تیجانی هدایت شده در آغاز این بحث می گوید: ((... قبل از هر چیز لازم می دانم بگویم که خداوند سبحان در مواردی متعددی، آن عده از صحابه رضی الله عنهم را ستوده است که بدون هیچ طمع و آز و بدور از هر گونه غرور و تکبر و صرفاً بخاطر خشنودی الله و رسول الله صلی الله علیه و آله با پیامبر صلی الله علیه و آله محبت کردند، از امر او اطاعت کردند و در هر حال تابع فرمان بودند - این ستودن مربوط به کسانی است که خداوند از آنان اظهار خشنودی کرده آنان نیز از خدای خود خشنود بوده اند. حقاً این مرتبه، ویژه کسانی است که از پروردگارشان یعنی از معصیت پروردگارشان ترسیده باشند. این دسته از صحابه رضی الله عنهم از جمله کسانی بودند که مسلمانان با توجه به موقف، موضع و برخوردشان با پیامبر صلی الله علیه و آله، قدر و منزلت واقعی آنان را شناختند. با آنان محبت ورزیدند، به عظمت آنان اعتراف کردند. و با رضایت از آنان یاد کردند. تیجانی می گوید: سخن من مربوط به این دسته از صحابه رضی الله عنهم که مورد احترام و تجلیل شیعه و سنی بودند. البته موضوع سخن من آن عده از صحابه هستند که مسلمانان درباره آنان اختلاف کرده اند!!)) و قرآن در برخی موارد آنان را تنبیه و تهدید کرده است. و رسول الله صلی الله علیه و آله در مناسبات متعددی آنان را از خود بر حذر داشته و یا خود را از آنان بر حذر داشته است. آری، اختلاف میان شیعه و سنی در مورد همین گروه از صحابه می باشد))<sup>۱</sup>

آقای تیجانی قصد دارد وانمود کند که شیعه و سنی در مورد بعضی از صحابه اتفاق نظر دارند و اینکه از میان صحابه گروهی هستند که فریقین بر منافق بودن آنان نیز متفق القول اند. البته اختلاف میان شیعه و اهل سنت مربوط به گروه سومی از صحابه رضی الله عنهم می باشد! آقای تیجانی فراموش کرده یا دست به تجاهل عارفانه زده

۱. ثم اهدیت ص (۹۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۶۲-۱۶۱).

است دایر بر اینکه اهل سنت اصلاً چنین تقسیمی را درباره صحابه رضی الله عنهم نمی پذیرند بلکه تمام اصحاب و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله را عادل می دانند.

و این امر (عادل بودن صحابه) نزد اهل سنت از اصول دین آنان است و جای هیچ گونه بحث و اختلاف در آن وجود ندارد. لذا ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه شیعه و سنی درباره اقسام صحابه اختلاف دارند، وهم و تخمین باطل و رسوا کننده او است. اما منافقان در هیچ شرایطی نزد اهل سنت از جمله صحابه محسوب نمی شوند. ولی آقای تیجانی اصلاً به هیچ دلیلی نمی پذیرد جز اینکه صحابه رضی الله عنهم را به سه دسته تقسیم کند. جای بسی تعجب و شگفتی است اینکه آقای تیجانی در اثنا مباحث خود بر این نکته تأکید کرده است که به منابع و مصادر فریقین رجوع می کند اما او در تقسیم صحابه رضی الله عنهم فقط و فقط دیدگاه شیعه را ملاک و محور گفتگوهای خود قرار داده است و آن را به عنوان مرکز اصلی مباحث خود پذیرفته است تا جهت نصوص قرآنی را بسوی خود گردانده و طبق میل خود آنها را تفسیر و تاویل کند و دیدگاه اهل سنت را در مورد صحابه بطور کلی و یک سره پشت سر انداخته است. آفرین بر این انصاف!؟

آقای تیجانی در درجه اول از این آیه که او آن را آیه انقلاب می نامد، استدلال می کند (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ)

ترجمه: محمد صلی الله علیه و آله جز پیامبری بیش نیست. قبل از وی پیامبران نیز گذشته اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب بر می گردید. هر کس به عقب بر گردد، هرگز ضرری به دین خدا نمی تواند برساند. خداوند بندگان شاکر خود را پاداش خواهد داد. به قول جناب تیجانی این بسیار واضح و روشن دلالت می کند که صحابه بعد از وفات رسول الله به عقب بر می گردند. زیرا خداوند آن تعداد اندک را به شاکرین تعبیر نموده است. چون شاکرین همواره اندک بوده اند. آیه دیگری نیز به

همین مطلب اشاره دارد (وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) این مطلب در احادیثی که بدان اشاره خواهد شد نیز مورد تایید قرار گرفته است.

### نقدی پیرامون استدلال آقای تیجانی

۱- برای کسی که در صدد تفسیر آیه های قرآن بر آید، لازم است که با اصول تفسیر مانند اسباب نزول، ناسخ و منسوخ و خاص و عام (بلاغت و معانی) آشنایی کامل داشته باشد تا تفسیرش مطابق وهم آهنگ با اصول تفسیر باشد، علامه زرکشی در کتابش ((برهان)) می گوید: ((... تفسیر در اصطلاح عبارت است از: علم به اسباب نزول آیه ها، علم سوره ها، علم قصه های مربوطه و علم اشارات نهفته در آنها. بعد علم به مکی بودن و مدنی بودن آیه ها)) هم چنین علم به محکم و متشابه، علم به ناسخ و منسوخ، علم به خاص و عام، علم به مطلق و مقید، علم به مجمل و مفسر. عده ای پا را فراتر گذاشته چنین نیز گفته اند: برای مفسر بودن لازم است که علم حلال و حرام. وعده و وعید، علم امر و نهی و علم عبر و امثال را نیز داشته باشد. اما کسی که ناقل تفسیر آیه های کتاب باشد، بر وی واجب است که به اقوال علمای مفسرین مراجعت کند. در غیر این صورت گفته های تفسیری اش مصداق صحیحی نخواهد داشت. آقای تیجانی در تفسیر آیه ها به هیچ یک از این دو مورد توجه ننموده است. لذا او نه شخصاً مفسر است و نه به اقوال علمای مفسرین اتکال و توجه ننموده است. هر کس چنین حالتی داشته باشد قطعاً تفسیر او، تفسیر سفسطه خواهد بود!؟ و چنین است شان صاحبان هوا و هوس.

۲- اما در مورد سبب نزول آیه ای که آقای تیجانی آن را آیه انقلاب می نامد و از آن استدلال نموده است، تمام مفسرین بر این عقیده اند که آیه مذکور وقتی نازل شد که در جریان جنگ احد شیطان ندا سر داد که محمد کشته شده است. منافقین

نیز این اعلام را پخش می کردند و می خواستند با چنین شیوه ای در صفوف مسلمانان تزلزل ایجاد کنند. بعضی از اصحاب رضی الله عنهم گفتند: اگر محمد کشته شده است. آیا شما خط او را ادامه نمی دهید؟ تا به او ملحق شوید. آنگاه خداوند در این خصوص این آیه را نازل فرمود: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ)<sup>۱</sup>. خوشبختانه یکی از علمای بزرگ شیعه امامیه به حقانیت این سبب نزول اعتراف نموده است.<sup>۲</sup> با توجه به این سبب نزول معنی آیه این است که خداوند اصحاب محمد رضی الله عنهم را در برابر بی صبری و ناراحتی ای که از اشاعه خبر کشته شدن حضرت محمد رضی الله عنه به آنان دست داده بود، مورد عتاب قرار داده است.<sup>۳</sup> اگر محمد رضی الله عنه بمیرد یا کشته شود، این امر نباید آنان را از دین و از آنچه که محمد رضی الله عنه آن را آورده است منصرف کند. زیرا هر موجود زنده، باید طعم موت را بچشد. محمد رضی الله عنه و سایر پیامبران مبعوث نشده اند تا ابد زنده بمانند بلکه آنان مبعوث شدند تا بر توحید و اسلام جان بدهند. زیرا موت امری است ضروری، خواه محمد رضی الله عنه زنده بماند یا بمیرد. لذا آیه قرآن (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ) این معنی را دارد: چگونه بر می گردید و دین او (محمد رضی الله عنه) را رها می کنید وقتی او در بگذرد یا کشته شود حال آنکه شما می دانید که پیامبران مانند سایر مردم می میرند و پیروان آنان به دین و آیین آنان تمسک می جویند و از آنان تبعیت می کنند هر چند که آنان به صورت موت طبیعی یا کشته شدن از میان رفته باشند.<sup>۴</sup> و معنی این بخش از آیه (وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ) این است که هر کس که به صورت فرار از جهاد با یه صورت مرتد شدن از اسلام بر گردد، هیچ ضرر و گزندى به دین اسلام نمی رساند بلکه به خود ضرر می رساند. (وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) یعنی خداوند

۱. اسباب النزول للواحدی ص (۲۵) تفسیر قرطبی ج ۲ ص (۱۴۳).

۲. مجمع البیان طبرسی ج ۲ ص (۳۱۵).

۳. تفسیر طبرسی ج ۳ ص (۴۵۵).

۴. بدایع التفسیر لابن قیم ج ۱ ص ۵۸۱.



به کسانی که صبر کردند، در راه الله قتال کردند و شهید شدند، پاداش خواهد داد. زیرا آنان با این عمل در برابر نعمت اسلام خداوند را سپاس گفتند.<sup>۱</sup>

۳- آیه مذکور بزرگترین دلیل بر عظمت، شجاعت و ثبات حضرت ابوبکر رضی الله عنه محسوب می گردد. زیرا این حضرت ابوبکر رضی الله عنه بود که موقع وفات رسول الله صلی الله علیه و آله آیه مذکور را آشکارا اعلام می کرد. آرامش و استقامت او در برابر پدیده ارتداد، حکایت از عظمت او دارد. اصل جریان از این قرار است: روزی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فوت کرد و خبر در گذشت او شایع شد، منافقان شوریدند، سخن گفتند و قصد برگزاری اجتماع و افشاگری کردند. خداوند در دل حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه این احساس را پیدا کرد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله رحلت نکرده است. لذا خطبه معروف و مشهورش دایر بر برگشتن رسول الله صلی الله علیه و آله که در واقع تهدیدی برای منافقان بود، را ایراد کرد. این خطبه در واقع قوت منافقان را مختل ساخت و آنان متفرق شده مواضع مختلفی اختیار کردند. حضرت ابوبکر رضی الله عنه بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بود، آمد و سخنان حضرت عمر رضی الله عنه را شنید و خطاب به او گفت: خاموش باش. حضرت عمر رضی الله عنه به سخنانش ادامه داد. حضرت ابوبکر گواهی داد و مردم به سخنان او گوش فرا دادند و او گفت: ((و بعد، ای مردم هر کس خدا را عبادت می کرد، بداند که خداوند زنده است و نمی میرد و هر کس محمد صلی الله علیه و آله را عبادت می کرد، بداند که محمد در گذشته است.

سپس این آیه را خواند: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ . . . الخ) مردم همه به گریه افتادند و شروع به تلاوت آیه کردند. چنان بنظر می رسید که مردم قبل از آن روز، این آیه را اصلاً نشنیده بودند. امام بخاری روایتی از حضرت عایشه رضی الله عنها نقل کرده می فرماید: ((خداوند نخست به وسیله خطبه حضرت عمر رضی الله عنه و سپس به وسیله خطبه حضرت ابوبکر رضی الله عنه به اسلام و مسلمین یاری کرد و نفع

رساند. این یکی از آن مورد بود که شکر حضرت ابوبکر رضی الله عنه یعنی شاکر بودن او و شاکر بودن سایر صحابه رضی الله عنهم روشن و مبرهن گردید.<sup>۱</sup>

۴- آری، با توجه به مطالب بند (۱،۲،۳) بخوبی روشن است که این گفته آقای تیجانی که ((این آیه دلیل صریح و روشنی است مبنی بر مرتد شدن صحابه بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله)) مدلول و مفهومی جز دال بر جهالت او نسبت به اصول تفسیر و اقوال مفسرین ندارد. و گر نه حداقل یک تفسیر یا یک مفسر را برای ما معرفی کند که این آیه را همان گونه که او (تیجانی) تفسیر کرده است، تفسیر کند. اگر آیه مذکور مطابق با عقلیت او (تیجانی) تفسیر شود، قطعاً معنی و مفهومی چنین می شود که خداوند سبحان اصحاب پیامبرش را بشارت می دهد که آنان در آینده نزدیک از دین بر خواهند گشت!!؟ و بدین ترتیب آقای تیجانی نسبت به پدید آمدن ارتداد اغلب اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله اذعان دارد. او تنها بر این اذعان قناعت نمی کند بلکه تاکید دارد که صحابه بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله مستقیماً از دین بر خواهند گشت. و من این ((هراء)) سخنان بی سر و ته را از کسانی مانند او بعید نمی دانم. زیرا کتب تفسیر نزد روافض مملو از داستانهایی هستند که در آنها حماقت و سبکی به حدی وجود دارد که بجای تفسیر بهتر است آنها را از جمله کتب فکاهی و خنده آور برای اطفال تلقی نمود. هم چنین وقتی آقای تیجانی اذعان دارد که اغلب اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از وفات او از دین بر خواهند گشت، بر وی واجب است که روشن کند: کدام صحابه رضی الله عنهم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از دین برگشته اند و چه کسانی از صحابه ثابت قدم مانده اند؟ و در غیر این صورت معامله برای امت مشتبه خواهد بود و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله از منقلب و مرتد تشخیص داده نخواهند شد. بویژه بعد از اینکه شیعه صحابه رضی الله عنهم را به سه دسته تقسیم می کند یک دسته آنانی که مورد رضایت همه هستند و دسته دیگر آنانی که

مسلمانان درباره آنان اختلاف نظر دارند! این امر هرگز باور کردنی نیست که قرآن این قضیه بسیار مهم را مبهم گذاشته باشد تا انسانهای بی خرد و نادان آن را ملعبه ساخته و اصحاب رسول الله ﷺ را روی ورق شطرنج بگذارند. هر کدام را که خواسته باشند حذف کنند و هر کدام را که خواسته باشند اثبات و ابقاء کنند. گمان نمی کنم که آقای تیجانی بتواند بگوید که صحابه ای که ثابت قدم ماندند و بعد از رسول الله ﷺ مرتد و منقلب نشدند، همان سه یا هفت نفری هستند که شیعه به صحابیت آنان اعتراف دارند و از آنان خشنود هستند. زیرا این دیدگاه متعارض و متضاد است با نصوصی که مبین این حقیقت هستند که حضرت ابوبکر ﷺ و حضرت عمر ﷺ بعد از وفات رسول الله ﷺ منقلب نشدند و ثابت قدم ماندند. همان طور که در صفحات گذشته این مطلب را درباره تمام صحابه ﷺ به اثبات رساندم.

۵- برای مفسر لازم و ضروری است. آیه ای را که تفسیر می کند با آیه های قبل و بعدش پیوند بدهد. زیرا تفسیر کامل، صحیح و روشن موقوف بر ارتباط جهت دار با سیاق، و سباق است. آیه ای که جناب تیجانی از آن استدلال می کند مربوط به غزوه احد و اشتباهاتی است که در آن غزوه به وقوع پیوست. مضمون کلی سوره پیرامون عتاب و سرزنش الله نسبت به مومنان است بخاطر کوتاهی هایی که در آن غزوه رخ داده بود. و خداوند می خواهد این نکته را به مومنان گوشزد کند که آنان فقط بخاطر ایمان بدون جهاد و تحمل زحمت و فداکاری به بهشت راه می یابند. خداوند می فرماید: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ) (۱۴۲)

آیا گمان کردید که وارد بهشت می شوید بدون اینکه خداوند، صابرین و مجاهدین از میان شما را مشخص کند.

(وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ) (آل عمران: ۱۴۳).

شما از دیر زمان قبل از اینکه با مرگ مواجه شوید، آرزوی آن را داشتید. اکنون شما موت و مرگ را دیدید. و به سوی آن نگاه کردید. بعد از این دو آیه، این نکته را متذکر شده است (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ) تداوم عتاب و سرزنش است در برابر آنچه که در این غزوه از آنان صورت گرفته بود. بعد در ضمن آیه هایی که بعد از این سه آیه هستند خداوند به مومنین متذکر شده است که بسیاری از پیامبران کسانی بودند که یاران صالح آنان علیه دشمنان قتال کردند اما هیچ گونه، ضعف سستی و ذلت از خود نشان ندادند بگونه ای که بعضی از شماها نشان دادید. و در آیه ی بعدی خداوند ایمان را برای اصحاب پیامبرش تثبیت نموده و آنان را از اطاعت کفار بر حذر داشته است. خداوند در این باره می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ) (آل عمران: ۱۴۹) ای اهل ایمان، اگر از کفار اطاعت کردید، آنان شما را به حالت قبلی بر گردانده و شما جزو زیان کاران خواهید بود بعد از مورد عتاب قرار دادن، خداوند این نکته را یادآور شده است که او آنان را که روز قتال پشت داده فرار کرده اند، مورد عفو قرار داده است (إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَىٰ الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ) (آل عمران: ۱۵۵)

آنانی که روز قتال دو لشکر، فرار کرده اند، همانا شیطان آنان را فریب داده است در بعضی امور. اما خداوند از آنان عفو و در گذر فرموده است. همانا خداوند بخشنده و بردبار است.

بعد خداوند می فرماید: همانا مومنان فرمان رسول الله ﷺ را اجابت کردند بعد از اینکه آنان در غزوه ی احد بدلیل ملحق شدن ابوسفیان در حمراء الأسد، متضرر شده بودند . . . (الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ) (آل عمران: ۱۷۲).

آنانی که بعد از متضرر شدن حرف خدا و پیامبر ﷺ را گوش کردند، و نیکوکاران و پرهیزگاران آنان، بدون تردید پاداش بزرگ دارند، متصف به صفات مذکوره و ستوه شدگان در آیه های مذکور همان صحابه ﷺ هستند. به فضل الله و نعمته. چگونه آقای تیجانی مدعی است که خداوند در قرآن درباره ی مرتد شدن آنان سخن گفته است؟ چنین برداشتی از قرآن مترادف با مسخ نمودن تفسیر است. آقای تیجانی می گوید: ((طلحه، سجاح، واسود عنسی را نمی توان مصداق آیه قرار داد. زیرا آنان منقلب شده و از اسلام مرتد شدند و در حیات رسول اکرم ﷺ مدعی نبوت شدند و پیامبر ﷺ علیه آنان جنگیده و بر آنان غلبه پیدا کرده بود.))

پناه به خدا، این چه دروغ و گزافه گویی است؟! کجا و کی چنین ذکر شده است که رسول اکرم ﷺ با مرتدان جنگیده و بر آنان غلبه پیدا کرده است؟ آنچه که صحت دارد این است که مسلیمه و اسود عنسی در روزهای نزدیک در گذشت رسول اکرم ﷺ اظهار وجود کرده اند. اما طلحه و سجاح بدون شک و تردید بعد از وفات رسول اکرم ﷺ مرتد شده اند و تمام مورخان و محدثین بر این اتفاق نظر دارند. حضرت خالد بن ولید (شمشیر برهنه الله) در معرکه ((بزاخه)) با طلحه به نبرد پرداخت و او را شکست داد. طلحه بعد از شکست به شام فرار کرد اما دیری نگذشت که دوباره بسوی اسلام آمد و مسلمان شد. بعد زنی که مدعی نبوت بود، بنام سجاح بنت الحارث اظهار وجود کرد و شخصی بنام مالک بن نویره سرپرستی و قیادت پیروان او را بعهده داشت. انبوهی از مردم قبیله بنو تمیم به مخالفت و قیادت پیروان او را به عهده داشت. انبوهی از مردم قبیله بنو تمیم به مخالفت با وی (سجاح) برخاست. جنگ میان فریقین در گرفت. سجاح بعد از اینکه بدست خزیمه که از قبیله اوس بود، شکست خورد همراه با لشکرش به یمامه فرار کرد و در آنجا با مسیلمه ملاقات نمود و با وی ازدواج کرد و بعد به موطن اول خود یعنی عراق برگشت. اما مسیلمه کذاب، بدست حضرت خالد بن ولید و معاویانش، یعنی عکرمه فرزند ابی جهل و شرحبیل بن حسنه در معرکه یمامه با بدترین شکست

مواجه شد. اما این جناب تیجانی که از الفبا و ابجدیات تاریخ خبر ندارد، مدعی است که این پیامبر ﷺ بود که با گروه مرتدان به جنگ پرداخت! همه این دروغ پردازیهای تیجانی بخاطر این است تا ثابت شود که مرتدین بعد از پیامبر ﷺ، صحابه بودند نه این گروهی که اکنون شرح حال آنان بیان گردید. به خدا سوگند، اگر جهل و نادانی، گاوی می بود، آن را ذبح می کردم!!

اما این قول آقای تیجانی که: ((مالک بن نویره و پیروانش به این دلیل مانع پرداخت زکات شدند که آنان بر این باور بودند که رسول اکرم ﷺ فرمان صریح دایر بر بیعت و خلافت حضرت علی ﷺ در محل غدیر خم صادر کرده است و حتی خود حضرت ابوبکر نیز از حضرت علی بیعت کرده است. اما وقتی مالک بن نویره و پیروانش مطلع شدند که خلیفه بیعت شده ابوبکر است نه علی، آنان از دادن زکات خودداری کردند.))

در جواب به تیجانی که با توسل به حماقت های روافض از مرتدان دفاع، و با توسل به خزعلات و یاوه گوییهای شیعه به اصحاب رسول الله ﷺ حمله می کند، می گویم: بهتر برای او (تیجانی) این است که این افسانه های مضحکه و خنده آور را برای غیر اهل سنت بیان کند زیرا این قصه های بی سر و ته ارزش آن را ندارند که در پاسخ گفتن به آنها کسی وقت خود را ضایع کند. و هم چنین از آقای تیجانی توقع دارم حداقل یک منبع را که این افسانه های بی سر و ته در آن بیان شده باشند، نام ببرد، همانطور که (به گمان خودش) او همواره از مصادر و مراجع استدلال می کند. شرح مفصل موضوع متعلق به مالک بن نویره تحت عنوان خالد بن ولید خواهد آمد.<sup>۱</sup>

---

۱. به صفحه (۲۷۹) کتاب مراجعه شود.

نقدی بر استدلال آقای تیجانی از آیه دوم دایر بر مذمت صحابه رضی الله عنهم:

آقای تیجانی از آیه ای که وی آن را آیه جهاد می گوید، استدلال می کند. آیه چنین است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّا قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ \* إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

آقای تیجانی می گوید: این دو آیه به وضوح نشان می دهند که صحابه از رفتن به جهاد سستی کردند و با علم به اینکه زندگی دنیا ارزشی ندارد، تمایل به زندگی دنیا را در برابر آخرت ترجیح دادند تا اینکه مستحق تنبیه و توبیخ و عتاب حضرت حق قرار گرفتند و خداوند آنان را به عذابی بس دردناک تهدید نموده و درباره جایگزین کردن مومنان راستین بجای آنان سخن گفته است.<sup>۱</sup>

۱- تمام مفسرین اتفاق دارند که این آیات درباره تشویق مومنان به شرکت در غزوه تبوک نازل شده است. نزول این آیات بعد از فتح مکه و بعد از برگشتن رسول الله صلی الله علیه و آله از غزوه طایف و حنین بوده است. به مسلمانان امر شده بود که در فصل تابستان موقع برداشت محصول به جهاد بروند. عادت مبارکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر این بود که هرگاه به غزوه ای می رفت، چنان وانمود می کرد که به مقصدی دیگر می رود. غزوه تبوک در شرایطی پیش آمد که هوا فوق العاده گرم بود. مقصد بسیار دور بود و پیامدهای زیادی در برداشت. موقعیت دشمن نیز بسیار خود و جمعیت آن خیلی زیاد بود. در چنین حالتی رفتن به جهاد برای آنان بسیار مشکل بنظر می رسید. خداوند به وسیله نازل کردن آیات مذکور آنان را برای جهاد ترغیب داده و از هر گونه تکاسل و تناقل بر حذر داشت. آقای طبرسی در تفسیر

۱. ثم اهدیت ص (۱۰۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۶۶).

((مجمع البیان)) به این واقعیت اعتراف<sup>۱</sup> نموده است. بدین ترتیب معنی و مفهوم آیه تشویق و ترغیب است از جانب الله برای اصحاب رسول الله ﷺ برای شرکت آنان در جنگ با اهالی روم. تردیدی نیست که این تکاسل و ثقائل از تمام صحابه ﷺ صورت نگرفته بود. زیرا بسیاری بعید بنظر می رسد که همه آنان بر سستی و تنبلی توافق کرده باشند. بلکه این از قبیل صدور گرفته فعل عن البعض و نسبت دادن به سوی کل است. یعنی این ثقائل از بعضی صورت گرفته اما به همه آنان منسوب گردید.<sup>۲</sup> (آقای طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است ((می گوید: این تاخیر و سستی مختص بعضی از مومنان بود زیرا کل آنان از رفتن به جهاد سستی نشان ندادند) ج ۳ ص ۶۲. و این شیوه سخن گفتن بسیار شایع است و با این شیوه سخن بسیار وجود دارد. علاوه بر این آنانی که از شرکت در جهاد و جنگ با رومی ها سستی نشان دادند، مقصدشان هرگز اعراض و رو گردانی از جهاد نبوده است. بلکه این تکاسل و تنبلی بدلیل فرا رسیدن فصل برداشت محصول و دوری مسافت در این غزوه بوده است. روی همین اصل آیه مذکور نازل شده تا آنان را مورد عتاب قرار داده و برای جهاد ترغیب و تشویق کند. مسلماً صحابه ﷺ نیز بشر بودند و آنچه که برای انسانها پیش می آید، از سستی و غیره برای آنان نیز پیش خواهد آمد. روی همین اصل در جاهای متعدد قرآن آیاتی برای تعلیم، ترغیب و توجیه صحابه ﷺ نازل شده است تا آنان را از جمله کسانی که بهتر هستند و برای نفع رسانی به امت مسلمان آفریده شده اند، قرار بدهد. برای کسی که قرآن را مورد تدبر قرار بدهد، این امر پنهان نیست. در مجموع ۸۹ آیه که با (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) شروع می شود، در قرآن نازل شده است. همه این آیات برای تعلیم و توجیه آمده اند. مانند قوله تعالی: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ مِمَّا

۲. مجمع البیان ج ۳ ص (۳۷۲).

فتح القدیر ج ۲ ص (۵۲۴).



رَزَقْنَاكُمْ) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً... الخ) آری، از حضرت ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که می گوید: ((إذا سمعت الله يقول: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) فأرעהها سمعك فإنه خير تومر به أو شر ينهى عنه)) هرگاه از خداوند شنیدی که می گوید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) گوش فرا بده و آن را بشنو. زیرا خداوند با این خطاب یا به انجام کار خیر امر می کند و یا از ارتکاب کار بد منع می کند.<sup>۱</sup>

آری، روشن و واضح است که محور اصلی آیات قرآنی و سیاق آن بخاطر این بوده است که صحابه رضی الله عنهم را با نیکی ها و خیر آشنا و از هر شر و زشتی منع کند. اما چنین بنظر می رسد که مساله عصمت که روافض آن را برای ائمه خود لازم قرار داده اند. آنان را بر این باور واداشته است که هر خطا و اشتباهی که از اصحاب رضی الله عنهم صادر می شود، عیب و نقصی در حق آنان محسوب می گردد. از عصیت عصمت به عصمت خدا پناه می بریم.

اما اظهارات آقای تیجانی درباره این آیه: (إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) در واقع در این آیه تهدید است از طرف خداوند به کسانی که جهاد را ترک کردند. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبیله ای از اعراب را برای جهاد دعوت کرد. آنان از اجابت کوتاهی کردند. خداوند جلوی باران رحمت را از آنان گرفت و این بود عذاب آنان.<sup>۲</sup> و این امر مسلم است که صحابه رضی الله عنهم همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله برای جهاد به تبوک رفتند و هیچ گونه عذابی به آنان نرسید. دوست دارم به جناب تیجانی بگویم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه، حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت عثمان رضی الله عنه هیچ کدام از این آقایان جزو کسانی نبودند که تیجانی آنان را به سستی و رغبت بسوی زندگی دنیوی متهم می کند. حضرت ابوبکر رضی الله عنه برای تجهیز سپاه اسلام تمام دارایی خود را تقدیم رسول الله صلی الله علیه و آله کرد و هیچ چیزی بجز ایمان به خدا را برای زن و فرزندان خود

۱. الانتقان فی علوم القرآن (سیوطی) ج ۱ ص ۹۳-۹۲.

۲. طبرسی ج ۶ ص (۳۷۳) بغوی ج ۴ ص ۴۸. محور المجیز ج ۸ ص (۱۸۴).

نگذاشت.<sup>۱</sup> علاوه بر این خداوند سبحان در آیه ای که بعد از آیه مورد بحث می باشد، صحبت او با رسول الله ﷺ و صحابی بودن او را به اثبات رسانده است. خداوند می فرماید: (إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذِ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِنَّ ثَانِيًا إِذِ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا. . .) اگر شما او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرده است، آن هنگام که کفار او را (از خانه) بیرون کردند. در حالی که او (حضرت ابوبکر رضی الله عنه) دومی از دو تا بود، و پیامبر رضی الله عنه به صحابی اش فرمود: اندوهگین مباش همانا خداوند همراه ما است. با توجه به محتوای آیه مذکور، حسین بن فضل می گوید: ((من قال إن ابابكر لم يكن صاحب رسول الله فهو كافر لانكاره نص القرآن)). هر کس بگوید حضرت ابوبکر رضی الله عنه صحابی رسول الله نیست، کافر تلقی می شود زیرا او منکر نص صریح قرآن شده است. شعبی می گوید: ((عاتب الله عزوجل اهل الأرض جميعاً في هذه الآية غير ابي بكر الصديق رضی الله عنه)) (خداوند در این آیه تمام اهل ارض را مورد عتاب قرار داده است بجز حضرت ابوبکر رضی الله عنه).<sup>۲</sup> حضرت عمر رضی الله عنه نصف تمام دارایی خود را تقدیم رسول اکرم رضی الله عنه کرد. حضرت عثمان رضی الله عنه هزار دینار آورد و آنها را در دامن رسول اکرم رضی الله عنه پخش نمود و سپاه تبوک را که معروف به جيش العسره است مجهز ساخت. رسول اکرم رضی الله عنه فرمود: عثمان رضی الله عنه بعد از عمل امروز هرگز متضرر نخواهد شد.<sup>۳</sup> عبدالرحمن بن عوف نیز در این غزوه شرکت داشت چنانچه رسول اکرم رضی الله عنه در این غزوه پشت سر او نماز خواند. بعد گریه کنندگان یعنی همان هفت تنی که خداوند درباره آنان آیه ذیل را نازل فرمود، آمدند. (. . .) وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلُوا لِيَأْتِيَهُمْ قَوْلٌ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَكَّلُوا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (۹۲-۹۱ التوبه). (. . .) و گناهی نیست بر کسانی که نزد تو آمدند تا برای آنان مرکبی تهیه

۳. سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (۳۶۷۵) و صحیح ترمذی برقم (۲۹۰۲).

۱. تفسیر البغوی ج ۴ ص ۴۹.

۲. سنن ترمذی ج ۵ کتاب فضایل الصحابه برقم (۳۷۰۱) و صحیح ترمذی شماره (۲۹۲۰).

کنی. و با خودت به جهاد ببری - اما تو گفتی: مرکبی ندارم تا شما را بر آن سوار کنم. آنان با چشمان اشک آلود از غم و اندوه اینکه چیزی نداشتند صرف جهاد نمایند، برگشتند.)

بدون شک و تردید چند تن از مسلمانان از شرکت در جهاد باز مانده بودند. کعب بن مالک، هلال بن امیه و مراره بن ربیع از جمله آنان بودند (وهم الثلاثة الذین تخلفوا عن الغزوه) ابوخیثمه و ابوذر نیز باز مانده بودند و سپس به سپاه اسلام که تعدادشان سی هزار تن بود، پیوستند. خداوند سه نفری را که از غزوه باز مانده بودند مورد عفو قرار داده درباره آنان چنین فرموده: (لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) (التوبة: ۱۱۷).

(خداوند توبه ی رسول، مهاجرین و انصار را، همان انصاری و مهاجرینی که در لحظات سخت و سرنوشت ساز پیامبر ﷺ را یاری کردند. پذیرفته است. بعد از اینکه نزدیک بود که دلهای گروهی از آنان منحرف شود. خداوند توبه آنان را پذیرفت. زیرا خداوند به بندگانش مهربان است.

آری، ما مشاهده می کنیم که چه خوب و زیبا خداوند پیامبرش و مهاجرین و انصار را تعریف و تمجید نموده است. خداوند کلیه خطاهای آنان را بعد از اینکه آنان به قصد جنگ با رومیها از خانه های خود بیرون رفتند، مورد مغفرت قرار داده است. (مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ) نزدیک بود که این گروه به رفاه و تنبلی گرایش پیدا کنند اما خداوند آنان را ثابت قدم نگاه داشت و تقویت نمود.<sup>۱</sup> و توبه آنان را پذیرفت. حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ((هر که خداوند توبه اش را بپذیرد، هرگز معذب نخواهد شد.<sup>۲</sup> امام جصاص در احکام القرآن پیرامون این آیه می گوید: این آیه تعریف اصحاب رسول الله ﷺ را که در معیت او به جهاد رفتند

۱. تفسیری سعدی ج ۲ ص (۳۹۳).

۲. تفسیر بغوی ج ۴ ص (۱۰۵).

در بر داشته و حکایت از اخلاص و صفا باطن آنان دارد. زیرا خداوند متعال اعلام عفو و بخشودگی از آنان نمی کند مگر اینکه از آنان و اعمال آنان خشنود شده باشد. این نص صریح و واضحی است دایر بر رد قول آن عده از کج اندیشان که صحابه را متهم می کنند و به آنان نسبت می دهند خلاف آنچه را که خداوند از قبیل پاکیزگی ظاهر و باطن و شایستگی ایمان و وجدان به آنان نسبت داده است.<sup>۱</sup>

آیا غزوه تبوک آخرین غزوه ای نبود که رسول الله ﷺ و تمام یارانش در آن شرکت داشتند؟ و اصحاب ﷺ کسانی نبودند که در سایر غزوات دیگر مانند، احد، بدر، خندق، و حنین در معرض مشکلتترین آزمایش قرار گرفته بودند. همچنین در جریان فتح مکه و غزوه موته و غیره نصرت و پیروزی همواره بدرقه راه آنان بوده است. و بعد از وفات رسول الله ﷺ راه و روش جهاد را به اتمام رسانیده، دین را در برابر فتنه مرتدان حفاظت کردند. خدوند عراق، ایران، مصر و شام را بدست توانای آنان فتح کرد. با این همه حرکت و پویایی و جهاد چگونه می توان گفت که صحابه ﷺ در رفتن به جهاد سستی از خود نشان داده و گرایش به زندگی دنیوی را ترجیح داده اند؟ ((سبحانک هذا بهتان عظیم)).

۳- اگر به تفاسیر اهل تشیع مراجعه شود، در اکثریت قریب به اتفاق آنها چنین چیزی دیده نمی شود. شاید یک نفر از مفسران بلند پایه شیعه پیدا نشود که درباره این آیه دایر بر ذم صحابه ﷺ اظهار نظر کرده باشد و چنین معنایی به آیه مذکور پوشانده باشد که صحابه ﷺ از رفتن به جهاد سستی نموده و در برابر آن زندگی دنیوی را ترجیح داده باشند. ملاحظه فرمایید. آقای طبرسی می گوید: ثم عاتب سبحانه المومنین . . الخ یعنی خداوند مومنان را در برابر تکاسل در امر جهاد مورد عتاب قرار داده فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ) یعنی ای اهل ایمان چه شده شما را وقتی پیامبر خدا ﷺ شما را دعوت می کند و به شما می گوید: در

راه الله بیرون بیاید - یعنی برای جهاد و مبارزه علیه مشرکان بیرون بیاید، و مقصود از مشرکان در این خطاب غزوه تبوک است. از حسن و مجاهد منقول است که ((اذا قاتلتم إلى الأرض)) به معنی تناقلتم و ملتئم إلى الأرض التي أنتم عليها. یعنی بجای حرکت کردن و بلند شدن بلا درنگ، تاخیر می کنید و میل دارید که کما کان در روی زمین بنشینید.

قال الجبائی: ((هذا الاستبطاء مخصوص بنفر من المومنین لأن جميعهم لم يتشاقلوا عن الجهاد فهو عموم أريد به الخصوص)).

جبائی می گوید: ابن تعلق و تاخیر مختص تنی چند از مومنان بود زیرا تمام مومنان تاخیر و تعلق نکرده بودند. الفاظ هر چند که عام هستند ولی منظور از آنها افراد بخصوص هستند نه تمام، بدلیل این الفاظ که می فرماید: (أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ) استفهام، استفهام انکاری است. یعنی آیا شما زندگی فانی دنیا را در برابر زندگی آخرت که جاودان است ترجیح دادید؟! آقای طبرسی از این آیه کمترین و کوچکترین ایرادی بر صحابه نگرفته است. عیناً آیه را مانند تفسیر اهل سنت دایر بر اینکه، آیه شامل عتاب و ترغیب مومنان در امر جهاد با کافران رومی در غزوه تبوک می باشد، تفسیر نموده است. زیرا این غزوه در شرایط فوق العاده سخت و دشواری پیش آمد. کاشانی در تفسیر ((الصاقي)) می گوید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِذَا قَاتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ... الخ) یعنی: تاخیر کردید در حالی که می خواستید همیشه در خانه و شهرهایتان بنشینید. این مساله مربوط به زمان برگشت از غزوه طایف در سال دهم هجری می باشد. در زمانی که از صحابه رضی الله عنهم خواسته شد که به جهاد بروند که زمان قحط بود، محصول خرما و غیره آماده بداشت بود، و اندک تاخیری موجب می شد که تمام محصول نابود شود مقصد نیز بسیار دور بود، تعداد دشمن نیز زیاد بود. آقای کاشانی درباره عوامل جنگ تبوک، سخنانش را ادامه داده می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اصحابش

امر کرد تا خود را برای غزوه تبوک که از بلاد بلقاء است، آماده کنند. و به سوی قبایل اطراف مکه و قبیله اسلم، از خزاعه و قبیله مزینه و جهینه قاصد فرستاد و آنان را برای جهاد ترغیب داد و امر کرد تا سپاه اسلام در ((ثینه الوداع)) تجمه کند. به توانمندان و ثروتمندان دستور داد تا ناتوانان و ضعفا را تقویت کنند. هر کس هر قدر که داشت آن را تقدیم کرد. بعد به ایراد خطبه پرداخت و مردم را برای جهاد تشویق کرد. آقای کاشانی می گوید: از تمام اعراب که به غزوه دعوت شده بودند، افرادی آمدند و شرکت کردند و عده ای از منافقین و غیرهم شرکت نکردند و نشستند.))<sup>۱</sup> آیا خواننده از این سخت آقای کاشانی می تواند این نتیجه را اخذ کند که صحابه رضی الله عنهم متهم به تخلف از امر رسول الله صلی الله علیه و آله شده و جهاد را ترک کردند و بسوی زندگی دنیا گرایش پیدا کردند؟! خیر، هرگز، بلکه بر خلاف دیدگاه تیجانی، تفسیر کاشانی نشانگر این مطلب است که او تفسیر اهل سنت را قبول دارد. علاوه بر این، خواننده گرامی بیند که او به عدم صحت تقسیم صحابه رضی الله عنهم به سه دسته که یک دسته آنان منافقین هستند، تاکید دارد. زیرا عبارت او چنین است: ((امر النبی صلی الله علیه و آله اصحابه رضی الله عنهم) یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله اصحابش را برای آمادگی به جهاد امر کرد. واژه اصحاب)) عام است. تمام صحابه رضی الله عنهم را در بر دارد. اگر منافقین از جمله صحابه رضی الله عنهم می بودند، آن طور که روافض مدعی هستند. بایستی آقای کاشانی بجای ((قعد عنه قوم من المنافقین)) (یعنی عده ای از منافقین پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی نکردند و در خانه ها نشستند) چنین می گفت: **إن قوماً (من الصحابه المنافقین) قعدوا عن الجهاد** (یعنی گروهی از صحابه که منافق بودند، نشستند و همراه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جهاد نرفتند) آری، این گونه حق از زبان آنان بیرون می آید.

۴- می توانیم روشن کنیم که آقای تیجانی به چه حماقتی بدون آشنایی با اصول تفسیر و بدون مراجعه به آراء علماء تفسیر، در تفسیر آیه های قرآنی دست زده و

چه جهالت بزرگی را مرتکب شده است. اگر خواسته باشیم بعضی از آیات قرآنی را عیناً به شیوه آقای تیجانی تفسیر کنیم، پس به این مثال توجه بفرمایید. خداوند می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا) (الأحزاب: ۱) اگر این آیه مطابق با شیوه آقای تیجانی تفسیر شود، معنی و مفهومش چنین است که: خداوند متعال پیامبرش را تهدید کرده است و امر کرده است که پیامبر ﷺ از او بترسد و از کفار و منافقین اطاعت نکند و این آیه دال بر این نکته است که رسول اکرم ﷺ در امر دعوت، تقوی را رعایت نکرده و از کفار و منافقین تبعیت کرده است!! آیا آقای تیجانی نصوص قرآن را چنین تفسیر نمی کند؟ معنی و مفهومی را که از نصوص مستفاد نیستند، از آنها ثابت نمی کند؟ مثال دیگری را نیز ملاحظه بفرمایید: در سوره مائده چنین آمده است: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) (المائدة: ۶۷) مطابق با شیوه آقای تیجانی معنی آیه چنین می شود: خداوند پیامبرش را تهدید کرده و به تبلیغ رسالت امر کرده است. اگر او تبلیغ رسالت نکند و آنچه که بسوی او فرستاده شده است به دیگران نرساند، او مانند کسانی می شود که انجام وظیفه ننموده اند. با این شیوه این آیه دال بر این مطلب است که رسول الله ﷺ در انتقال آنچه که بسوی او فرستاده شده است مقصر و متهاون است و عتاب خداوند بر وی ضروری است!! آیا جناب تیجانی نصوص کتاب الله را چنین تفسیر نمی کند؟ و معنی دومی بجز معنای واقعی برای آنها بیان نمی کند؟ و در تفسیر آیه های قرآنی شگفتی نمی آفریند؟ . . آیا این بازی با کتاب خداوند و اهانت به تقدس آن نیست؟ و من با ذکر این دو مثال هیچ هدفی نداشتم مگر اینکه به خوانندگان محترم ثابت کنم که این مفسر افراطی چقدر از حق منحرف شده و اصلاً توجهی به اصول تفسیر و اقوال مفسرین ندارد.

آقای تیجانی با این شیوه تفسیر، کتاب خداوند، قرآن پاک را بازیچه دست هر نادانی قرار می دهد تا در باره آن به میل خودش سخن گوید. آنچه که در این باره مایه شگفت و حیرت زا است، این است که خود آقای تیجانی چنین می گوید: ((فكتاب الله صامت و حمال اوجه و فيه المحكم والمتشابه و لابد لفهمه من الرجوع إلى الراسخين في العلم حسب التعبير القرآني و الى اهل البيت حسب التعبير النبوي))<sup>۱</sup>.

یعنی قرآن خاموش است و هر لفظ و آیه آن چند معنی را در بر دارد. در آن آیه های محکم و متشابه وجود دارد.

برای فهم (صحیح) قرآن لازم است که به تعبیر قرآن به عالمان بلند پایه و به تعبیر حدیث به اهل بیت مراجعه شود؟! آیا خود آقای تیجانی درباره تفسیر نصوص قرآنی به عالمان بلند پایه یا به اهل بیت مراجعه نموده است؟! یا اینکه از هوس و خواهشات نفس پیروی نموده و کینه توزی او نسبت به مردان دوران طلایی تاریخ، بصارت و بصیرت او را سلب کرده است و او زبان به تهمت و بهتان هایی گشوده است که در تاریخ مدون بشر بی سابقه هستند؟!

آقای تیجانی می گوید: صحابه در چندین آیه از جانب الله تهدید شدند دایر بر اینکه، اگر آنان تغییر روش ندهند، خداوند بهترینها را جایگزین آنان می کند و این تهدید دال بر این مطلب است که آنان از جهاد تخلف کرده اند. تیجانی می گوید: این تهدید در آیه های متعددی آمده است که از جمله آنها این آیه نیز هست: ((وإن تتولوا يستبدل قوماً غيركم ثم لا يكونوا أمثالكم))<sup>۳</sup>.

((اگر شما روی گردانی کنید خداوند بجای شما گروه دیگری می آورند که آنان مانند شما نخواهند بود))

۱. ثم اهدیت ص (۱۵۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۵۳-۱۵۲).

۲. ثم اهدیت ص (۱۵۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۶۶).

۳. ثم اهدیت ص (۱۰۱) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۶۶).



آقای تیجانی، آیه ای که تو از آن استدلال می کنی، قسمتی از آن آیه است که در مورد ترغیب و تشویق برای انفاق در راه خشنودی الله نازل شده است. و تمام آیه از این قرار است: (هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلْ عَن نَّفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ)

ترجمه: آگاه باشید، شما برای انفاق در راه الله فرا خوانده می شوید. عده ای از شما کسانی هستند که بخل می ورزند. هر کس بخیلی کند ضررش به خودش بر می گردد. خداوند بی نیاز و شما نیازمند هستید. شما اگر روی گردانی کنید. خداوند بجای شما کسانی دیگر را می آورد و آنان مانند شما نخواهند بود.)) تمام مفسران می گویند: خداوند در آیه مذکور خطاب به اهل ایمان می فرماید: ای مردم، از شما خواسته می شود که در راه الله انفاق کنید و زکاتی که بر شما فرض است آن را پردازید. اما عده ای از شما کسانی هستند که از پرداخت واجب بخل می ورزند. و هر کس بخیلی کند، خودش از اجر و پاداش آن محروم می ماند. خداوند مستغنی است و دیگران همگی به او نیازمند هستند.<sup>۱</sup>

اما این بخش از آیه (وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ) یعنی: اگر شما از اطاعت الله و پیروی از شریعت او رو گردانی کنید، بزودی خداوند بجای شما، کسانی دیگر را جایگزین می کند و آنان از کسانی خواهند بود که گوش فرا می دهند و از شما بیشتر، خدا را اطاعت می کنند و از انفاق در راه الله بخل نمی ورزند.<sup>۲</sup> آری این است تفسیر آیه از دیدگاه مفسرین اهل سنت. با توجه به شرح و بسط آیه مذکور و روشن شدن معنی و مفهوم آن، چگونه آقای تیجانی ادعا می کند دایر بر اینکه آیه مذکور دال بر شرکت نکردن صحابه رضی الله عنهم در جهاد می باشد؟! در آیه بطور کلی ذکری از جهاد نشده است. آقای تیجانی این تفسیرش را

۴- تفسیر الغوی ج ۷ ص (۲۹۱) و قرطبی ج ۸ ص (۱۷۰) و طبری ج ۱۱ ص (۳۲۸).

۱. تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۱۶۹ و بغوی ج ۷ ص (۲۹۱) فتح القدیر ج ۵ ص ۶۱.

از کجا آورده است؟ آیا علمای شیعه نیز آیه را به همین صورت تفسیر کرده اند؟ ابوعلی طبرسی در تفسیر همین آیه چنین می گوید: (هَا أَنْتُمْ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) یعنی: آنان امر شدند تا واجب شرعی را درباره اموالشان بصورت انفاق در راه الله پردازند. (فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ) یعنی هر کس از دادن فرض زکات خودداری کند. (وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ) او نفسش را از پاداش بزرگ محروم ساخته و مجازات سختی را بر وی لازم کرده است. (وَاللَّهُ الْغَنِيُّ) یعنی خداوند نیازی به اموال شما ندارد. (وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ) و شما به خیر و برکات و رحمت الله نیازمند هستید. یعنی خداوند برای رفع نیازهای خودش شما را مامور به انفاق نکرده است بلکه هدف این بوده که خود شما در قیامت از آن بهره مند شوید. (وَإِنْ تَوَلَّوْا) یعنی اگر از اطاعت الله و از دستور پیامبرش اعراض کردید، ((یستبدل قوماً غیرکم)) بجای شما کسانی می آورد که بهتر از شما و بیشتر از شما مطیع خداوند خواهند بود. ((ثم لا یكونوا أمثالکم)) بلکه از شما بهتر و بیشتر فرمانبردار الله خواهند بود.<sup>۱</sup>

آقای محمد مغنیه در تفسیر المبین آیه مذکور را چنین تفسیر کرده است. (هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ) اشاره است بسوی ثروتمندان. (تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) خداوند ((تدعون)) فرمود نه تامرون. زیرا هدف این است که اهل ثروت با طیب خاطر و بصورت خود جوش انفاق کنند. انفاق با طیب خاطر در آیه ((قرض حسنه)) شفاف تر بیان گردیده است. (وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ) زیرا انفاق و بذل اموال وسیله نجات از دوزخ است و جلوی خشم خداوند را می گیرد و در حدیث آمده است ((حصنوا أموالکم بالزکات)) یعنی با پرداخت زکات اموال خود را حفاظت کنید. (وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ) ای انسان اگر مالک زمین و آسمان و کائنات شدی باز هم به الطاف و تدابیر خداوندی محتاج هستی. (وَإِنْ تَوَلَّوْا) و در

بذل مال و انفاق آن بخیل باشی. (يَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ) کسانی را که خدا را به پاکی یاد کرده و از دستور وی اطاعت می کنند.

آری این بود تفسیر آیه از دیدگاه طبرسی و مغنیه. تفسیر این عالم شیعی نیز موافق با تفسیر اهل سنت است. اکنون از آقای تیجانی سوال می شود که ((آن تفسیر کذایی)) را از کجا آورده است؟! برای کسانی که از حقیقت این گروه آگاهی دارند، پاسخ این سوال بسیار ساده و روشن است. زیرا آنان به اصول و ضوابط تفسیر که در آغاز این مبحث بدان اشاره نمودم. توجه ندارند بلکه به مبدا هوسهای نفسانی، دروغ و تضاد و تناقض رو می آورند. بخاطر اینکه این مدعایم را مستند و مدلل ارائه بدهم چاره ای ندارم جز اینکه دیدگاه یکی از علمای اثنا عشری را پیرامون تفسیر این آیه که متضاد با تفسیر طبرسی و تیجانی است، بیان کنم . . . جناب علی بن ابراهیم قمی چنین می گوید: ((ها أُنْتُمْ هَوْلَاء)) یعنی ای این گروه. ((تَدْعُونَ لِنَفْسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِيَّاهُ قَوْلُهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا)) یعنی اگر از اطاعت امیرالمومنین (علی بن ابی طالب علیه السلام) اعراض کردید. ((يَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ)) یعنی آنان را در ولایت علی علیه السلام داخل می کند. ((ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ)) یعنی آنان در عداوت و مخالفت و ستم نسبت به آل محمد علیهم السلام مانند شما نخواهد بود. آری، اکنون از کلیه کسانی که در صدد حق و هدایت حقه هستند، سوال می شود: آیا تفسیر مفسرانی که در تفسیر یک آیه روشن و محکم اقوال متضاد و تناقض دارند بهتر هستند یا تفسیر یک مفسر از اهل سنت که در تفسیرش به اصول تفسیر و ضوابط آن توجه دارد؟! فکر می کنم این دلیل بسیار قانع کننده باشد که حق یکی است. نمی تواند متعدد باشد و تناقض، تضاد و اضطراب نشانی بطلان است. پس ای جوای حق و حقیقت، کدام روش را ترجیح می دهی؟!

آقای تیجانی در ادامه کینه توزیهایش نسبت به صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله می گوید: و كَقَوْلِهِ تَعَالَى أَيْضًا: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ

بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ<sup>۱</sup>

ترجمه: ای اهل ایمان هر کس از شما که از دین خود برگردد، خداوند در آینده نزدیک قومی را جایگزین آنان می کند که در مورد محبت خدا باشند و آنان نیز با خدایشان محبت خواهند کرد. این قوم در برابر مومنان خاضع و فروتن و در برابر کفار شدید و سرسخت خواهد بود. آنان در راه الله جهاد می کنند و در این راستا از ملامت گران بیمی ندارند. این فضل و انعام الله است. به هر کس که خواسته باشد می دهد. علم خداوند بسیار فراگیر است.

۱- آری، من می گویم: این آیه بزرگترین دلیل بر عظمت اصحاب رسول الله ﷺ است و مقصود از آیه همان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین هستند گروه زیادی از مفسران بر این باورند که این آیه در باره حضرت ابوبکر ﷺ و اصحابش نازل شده است. حسن، قتاده و ابن جریر این مطلب را نقل کرده اند.<sup>۲</sup> طبری در تفسیر خود از حضرت علی ﷺ نقل کرده است که آیه مذکور درباره حضرت ابوبکر ﷺ و یارانش نازل شده است. بعضی مفسرین می گویند، درباره انصار و برخی دیگر می گویند، درباره اهل یمن، درباره حضرت ابوموسی اشعری و قوش نازل شده است. بهر حال آیه عام است و شامل همه اینان می شود و بدون تردید در راس آنان ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین قرار دارند. و به همین ترتیب سایر صحابه را نیز شامل می شود. آقای طبرسی در جریان بحث پیرامون این آیه، بر این مطلب تاکید دارد که درباره کسانی که ذکر آنها در این آیه آمده است اختلاف نظر وجود دارد بعضیها به نقل از حسن، قتاده و ضحاک گفته اند: ابوبکر و یارانش هستند که با مرتدین جنگیدند. و برخی به نقل از سدی گفته

۲. ثم اهدیت ص (۱۰۲-۱۰۱) و ((آنگاه... هدایت شدم)) ص ۱۶۷.

۱. تفسیر طبری ج ۴ ص (۶۲۲) قرطبی ج ۶ ص (۱۴۳-۱۴۲) بغوی ج ۳ ص ۲۹ فتح القدیر ج ۲۳ ص (۷۷).

اند: انصار هستند. و عده ای هم به نقل از مجاهد گفته اند: آنچه در آیه آمده است اوصاف اهل یمن است و تعدادی هم گفته اند: آنان امیرالمومنین علی (ع) و یارانش هستند)).<sup>۱</sup>

۲- بخاطر اینکه بطور مستند و مستدل ثابت کنم که اولین مصداق آیه مذکور صحابه رضی الله عنهم و در راس آنان خلفای اربعه هستند، مناسب می دانم که این آیه ((فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه)) را نقل کنم. بدون تردید خداوند صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را که پیامبر را نصرت و یاری کردند و وی را پناه دادند و در معیت او جهاد کردند و مستوجب خشنودی الله شدند، دوست دارد. زیرا خداوند می فرماید: (. . . وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (التوبة: ۱۰۰).

ترجمه: پیشکسوتان از مهاجرین و انصار و کسانی که بخوبی و نیکی از آنان پیروی کردند، مورد رضایت خداوند قرار گرفتند و آنان نیز از خدایشان خشنود هستند. خداوند برای آنان باغهایی را آماده ساخته که زیر درختهای آن نهرهایی جاری است آنان برای همیشه در آن باغها زندگی می کنند. این است پیروزی بس بزرگ.

در جایی دیگر خداوند می فرماید: (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا \* وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) (الفتح: ۱۹-۱۸).

ترجمه: همانا خداوند رضایت و خشنودی خویش را از مومنان آن هنگام که آنان زیر درخت بدست تو بیعت کردند، اعلام نموده است. خداوند از اخلاص و صفای

دل‌های آنان آگاه بود، آرامش را بر آنان فرو فرستاد. پیروزی نزدیک و مال غنیمت انبوه را به عنوان پاداش به آنان عنایت کرد. خداوند توانا و دانا است.

بدون تردید مهاجرین و انصار، و آنانی که زیر درخت بدست پیامبر ﷺ بیعت کردند، اصحاب گرامی و در راس آنان خلفا اربعه بودند و این آیه محبت با آنان را واجب قرار می دهد. و آیه: (أَذَلَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ آعْزَهُ عَلَى الْكَافِرِينَ) دلیلی است روشن که تواضع و فروتنی در برابر مومنان و سرسختی در برابر کفار صفت لازم اصحاب رسول الله ﷺ است. و در راس آنان حضرت ابوبکر و حضرت عمر ﷺ قرار دارند. بدلیل این آیه که می فرماید: (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) (الفتح: من الآية ۲۹) حتی یک نفر هم اختلاف ندارد دایر اینکه، آنانی که با محمد ﷺ بودند، نخستین شان حضرت ابوبکر ﷺ، حضرت عمر ﷺ و حضرت عثمان ﷺ و حضرت علی ﷺ و به همین ترتیب سایر صحابه هستند. در حدیث آمده است رسول اکرم ﷺ فرمود: ((أَرْحَمُ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ))<sup>۱</sup> یعنی کسی که بیشتر از همه به است من شفقت و مهربانی می کند حضرت ابوبکر ﷺ است. . .

خداوند می فرماید: (يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ) این حقیقت مسلم و پذیرفته شده است که صحابه از نخستین مجاهدان راه الله بودند. آیاتی که روی این مطلب تاکید دارند، در قرآن بسیار زیادند برای کسانی که تدبر کنند و احادیث بیشتر از آن هستند که در این مختصر گنجانده شوند، قطعاً جهاد در راه الله و بیباک بودن در برابر ملامت، ملامت گران، ویژگی همیشگی آنان بوده است. برای کسانی که از عقل خود کار گرفته باشند، اصلاً غیر معقول است که چنین اعتقادی داشته باشند که صحابه ﷺ بدلیل آیه مذکور مرتد شده اند. زیرا صحابه ﷺ در دوران خلافت حضرت ابوبکر ﷺ با مرتدان پیکار کردند و در برابر آنان پیروز شدند. پس عقلانی نیست اینکه مرتدان در برابر مومنان پیروز شده باشند. بلکه

۱. سنن ترمذی ج ۵ کتاب المناقب رقم (۳۷۹۰) و صحیح ترمذی (۲۹۸۱).

عکس این تحقیق پیدا کرده، یعنی مومنان بر مرتدان پیروز شدند. پس خدا را سپاس که حق آشکار گردید. بدون تردید، این دلیل بزرگی بر صحت خلافت ابی بکر، عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین می باشد. زیرا آنان در دوران زندگی رسول اکرم ﷺ جهاد کردند. و بعد از پیامبر ﷺ با مرتدان جنگیدند. مسلم است کسانی که این اوصاف را داشته باشند، دوست و ولی خداوند بشمار می روند.<sup>۱</sup>

۳- آقای تیجانی در جریان بحث پیرامون این آیه، آن را از دلایل روشن ارتداد صحابه شمرده است و منظورش این بوده است که مصداق ((الذین یحبهم الله و یحبونه، و الأذله علی المومنین و الأعزّه علی الکافرین و الذین یجاهدون فی سبیل الله و لایخافون لومه لائم)) حضرا علی ﷺ و یارانش هستند؟! جناب علی قمی نیز همین دیدگاه را دارد و در تفسیر این آیه (یا ایُّهَا الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینہ فسوف یتى الله ب قوم یحبهم و یحبونه. . الخ) می گوید: مورد خطاب این آیه، آن عده از اصحاب رسول الله ﷺ هستند که حق آل محمد ﷺ را غصب نموده و مرتد شده اند!!! و (فسوف یتى الله ب قوم یحبهم و یحبونه) درباره امام قایم و اصحابش نازل شده است (!!!) همچنین (یجاهدون فی سبیل الله و لایخافون لومه لائم) در باره آنها است.

حماقت، بی ارزش و بی پایه بودن و مخالف بودن این قول با موازین واقعی و تاریخی چنان آشکار است که اصلاً نیازی به ارائه دلیلی نیست. چون امام قایم که بیش از پنج سال (!!!) سن نداشت و تا حال حاضر نیز ظهور نکرده است چگونه آیه درباره قایم خیالی که به سن بلوغ نرسیده بود و درباره اصحابش نازل شده است؟! اگر این گونه تفسیر و قرائت از آیه مذکور صحت دارد، پس امام و اولادش یعنی پیروان اثنی عشری بیایند تا ما هم نگاهی به جهاد او و یارانش

۲. الجامع لأحكام القرآن قرطبی ج ۶ ص (۱۴۳) با تصرف اندک.

انداخته ببینیم که چگونه آنان که سابق بودند جهاد کردند و تا ما نیز توانسته باشیم آینده جهاد بدست قایم خیالی و پیروانش که لاحقین هستند، را مرز بندی کنیم. تا خواننده و طالب حق ببیند آیا این آیه تطبیق دارد با وضعیت آنان یا خیر؟

از کتابهای خود شما به شما پاسخ می دهیم. علی بن ابی طالب علیه السلام در کتاب ((نهج البلاغه)) می گوید: ((اما بعد از ستایش خداوند و درود بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله، جهاد (پیکار با مخالفین دین) دری است از درهای بهشت که خداوند آن را بر وی خواص و دوستان خود گشوده و لباس تقوی و پرهیزگاری است و زره محکم حق تعالی و سپر قوی او است. هر کس از آن دوری کرده آن را ترک کند خداوند جامه ذلت و خواری و ردای بلا و گرفتاری به او می پوشاند و بر اثر این حقارت و پستی زبون و بیچاره می شود و چون خداوند، رحمت خود را از دل او برداشته به بیخردی مبتلا گردد. و بسبب نرفتن به جهاد و اهمیت ندادن به این امر مهم از راه حق دور شده در راه باطل قدم می گذارد و به نکبت بیچارگی گرفتار گردیده از عدل و انصاف محروم می شود. آگاه باشید من شما را به جنگیدن شب و روز و نهان و آشکار دعوت نموده، گفتم: پیش از آنکه آنها به جنگ شما بیایند، شما به جنگشان بروید. سوگند به خدا، هرگز با قومی در خانه ایشان جنگ نشده مگر اینکه ذلیل و مغلوب گشته اند. پس شما وظیفه ی خود را به گردن یکدیگر انداختید و همدیگر را خوار ساختند تا اینکه از هر طرف مورد تهاجم دشمن قرار گرفته اموالتان غارت گردید و دیارتان از تصرفتان بیرون رفت . . . ای بسا جای حیرت و شگفتی است. سوگند به خدا اجتماع ایشان بر کار نادرست خودشان و تفرقه و اختلاف شما از کار حق و درست خودتان دل را می میراند و غم و اندوه را جلب می نماید. پس چهره های شما زشت گردد شما در آماج تیر آنها قرار گرفته اید. مال شما را به یغما می برند و شما غارت نمی کنید، با شما می جنگند و شما نمی جنگید. معصیت خدا می شود و شما راضی هستید. وقتی که به شما در ایام تابستان امر کردم که به جنگ ایشان بروید، گفتید: اکنون هوا گرم است ما را



مهلت ده تا شدت گرما شکسته شود. چون در ایام زمستان شما را به جنگ با آنها امر کردم، گفتید: در این روزها هوا بسیار سرد است. به ما مهلت ده تا سرما بر طرف گردد. شما که این همه عذر و بهانه برای فرار از گرما و سرما می آورید، پس سوگند به خدا از شمشیر زودتر فرار خواهید نمود. ای نامردانی که آثار مردانگی در شما نیست، ای کسانی که عقل شما مانند عقل بچه ها و زنهای تازه به حجله رفته است. ای کاش من شما را نمی دیدم و نمی شناختم. سوگند به خدا، نتیجه شناختن شما پشیمانی و غم و اندوه می باشد. خدا شما را بکشد که دل مرا بسیار چرکین کرده، سینه ام را از خشم مملو ساختید. و در هر نفس، پی در پی غم و اندوه به من خوراندید. و در اثر نافرمانی و عصیان، رای و تدبیرم را فاسد ساختید.<sup>۱</sup>

در جای دیگر می فرماید: ای مردمی که بدنهایشان جمع و اندیشه و آرزوهایشان مختلف است. سخنان شما سنگهای سخت را نرم می گرداند، کار شما (که در خانه نشسته برای جنگیدن دشمن حاضر نیستید) دشمنان را در شما به طمع می اندازد. در مجالس چنین و چنان می گوئید و چون وقت جنگیدن با دشمن فرا رسد می گوئید:

((حیدی حیادی)) یعنی ای جنگ از ما دور شو. دعوت کسی که شما را خواند، پذیرفته نشد. کسی که درباره شما زحمت و رنج کشید دل او راحتی و آسایش نیافت. عذرها و بهانه ها ضلالت و گمراهی است. . . سوگند به خدا، فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده اید. و کسی که به کمک و همکاری شما رستگار شد. سوگند به خدا رستگار شده به تیری که (از همه تیرهایی که برای قمار تعیین شده) بی نصیب تر است. و کسی که به کمک شما تیز اندازد پس به

تیر سر شکسته بی پیکان تیر انداخته است. سوگند به خدا، دیگر سخن شما را باور نمی‌کنم به همراهی شما طمع ندارم. و دشمن را به مساعدت شما بیم نمی‌دهم.<sup>۱</sup>

در جای دیگر می‌گوید: من از شما دل تنگ و نگران می‌باشم از ملامت کردن شما رنجیده گشتم. آیا در عوض زندگانی همیشگی به زندگانی موقت دنیا خشنود هستید. و به جای عزت و بزرگی تن به ذلت و خواری داده اید؟ وقتی شما را به جنگ کردن با دشمن می‌خوانم چشمهایتان دور می‌زند، مضطرب می‌شوید. گویا به مشکل مرگ، و رنج بیهوشی مبتلا شده اید. که راه گفتگوی شما با من بسته در پاسخ سخنانم حیران و سرگردانید. مانند اینکه عقل از شما زائل گشته و دیوانه شده اید نمی‌فهمید. . . شما مانند شترهایی هستید که ساربان شان را از دست داده اید. چون از طرفی گرد آیند از طرفی پراکنده شوند. سوگند به خدا شما برای افروخته شدن آتش جنگ بد مردمی هستید. با شما مکر و حيله می‌کنند و شما حيله نمی‌کنید شهرهای شما را تصرف می‌کنند و شما خشمگین نمی‌شوید، دشمن به خواب نمی‌رود و شما در خواب غفلت فرو رفته و فراموش کار هستید.<sup>۲</sup>

در جای دیگر می‌فرماید: سوگند به خدا، ذلیل و خوار است کسی که شما او را یاری کنید. کسی که با یاری شما تیر اندازد با تیر سر شکسته و بی پیکان تیر انداخته است. سوگند به خدا شما در میان خانه‌ها بسیارید و در پرچمها اندک. . . خداوند شما را خوار گرداند و حظ و بهره‌های شما را ناقابل گرداند. حق را نمی‌شناسید آن طور که با باطل آشنا هستید. در صدد ابطال باطل نیستید آنطور که حق و حقیقت را باطل می‌کنید.<sup>۳</sup>

و در جایی دیگر می‌گوید: شما را برای بیرون رفتن به جهاد در راه خدا دعوت کردم شما بیرون نیامدید. صدایم را به گوش شما رساندم شما گوش ندادید. آشکارا و نهان شما را دعوت نمودم اما شما اجابت نکردید. شما را نصیحت کردم

---

۲. نهج البلاغه (۹۶-۹۴).

۳. نهج البلاغه ص (۱۰۵-۱۰۴).

۱. نهج البلاغه (۱۴۴-۱۴۳).

شما نپذیرفتید. . . بعد می گوید: سوگند به خدا دوست دارم معاویه شما را آن طور که دینار با درهم عوض می شود شما را عوض نماید. ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از طرفدارانش را به من بدهد.<sup>۱</sup>

حضرت امام حسن علیه السلام در وصف شیعیان خود می فرماید: ((به خدا سوگند، معاویه را از اینان (از شیعیان) که خود را هوادار من می پندارند، بهتر می دانم. آنان (شیعیان من) در صدد کشتن من بر آمدند و مال و متاع مرا به غارت بردند. به خدا سوگند اگر از معاویه تعهد بگیرم و به وسیله آن جان و اهل و عیالم را در حفظ و امان قرار بدهم بهتر است از اینکه آنان (شیعیان) مرا بکشند و خاندان و اهل بیتم ضایع شوند.<sup>۲</sup>

حضرت امام حسین علیه السلام نیز خطاب به قهرمانان شیعه می فرماید: ((. . . خداوند شما را نابود کند، خداوند شما را دچار زحمت کند ای جماعت، وقتی از ما کمک خواستید ما به ندای شما لبیک گفتیم در حالی که بر دشمن حمله ور شدیم. شما شمشیری را علیه ما بکار بردید که در دست ما بود. آتشی بر ما انداختید که ما آن را برای از بین بردن دشمنانمان روشن کرده بودیم. شما موجب ضرر و خساره دوستان و کمک و یاری دشمنانتان شدید. شما از دشمنان هیچ امیدی ندارید و ما هیچ گناهی را در حق شما مرتکب نشده بودیم. چرا خاک برای شما نباشد وقتی که شما را بد می دانید.<sup>۳</sup>

حضرت امام باقر، امام پنجم شیعیان در وصف شیعیان خود چنین می گوید: ((اگر تمام مردم شیعه و گروه ما می بودند، ۳/۴ سه چهارم آنان شکاک بودند و یک چهارم دیگر آنان احمق و بی خرد<sup>۴</sup> . . .

۲. نهج البلاغه ص ۲۲۴.

۳. الأحتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۹۰.

۴. الأحتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۰۰.

۵. رجال الکشی ص ۱۷۹.

و امام موسی بن جعفر، امام هفتم پرده از چهره مرتدان واقعی برداشته می گوید: . . .  
(اگر شیعیان خود را می خواستم بنشانم، نمی دیدم . . . و اگر بخواهم از آنان  
امتحان بگیرم همه را مرتد می یابم (!!!) اگر بخواهم آنان را مورد نقد قرار بدهم از  
میان هزار نفر، یکی را مخلص نمی یابم (!؟) اگر آنان را غربال کنم یکی از آنان  
برای من باقی نمی ماند. آنان از دیر زمان روی تختها واریکه ها نشسته اند و می  
گویند: ما شیعیان علی هستیم. اما در واقع شیعیان علی کسانی هستند که قول و  
عملشان مطابق هم باشد.<sup>۱</sup> آری وقتی که صفات و خصوصیات شیعیان حضرت  
علی و فرزندانش چنین است مه بیان گردید، پس به خدا سوگند من نمی دانم  
شیعیان امام قایم، آخرین امام که هنوز به سن بلوغ نرسیده است چگونه می شود و  
چه خصوصیتی خواهند داشت؟! . . .

آری، حضرت علی علیه السلام بعد از اینکه پیروانش را به شدیدترین وجه مورد سرزنش  
قرار می دهد، می خواهد نمونه و الگوی کاملی را برای آنان ارائه دهد تا آنان از  
این الگو تاسی نموده، تبعیت کنند و پند بگیرند. برای چنین الگویی بجز صحابه رضی الله عنهم  
(مرتدین) کسانی را نمی بیند و می گوید: ((شاگردان حضرت محمد صلی الله علیه و آله را دیده ام.  
هیچ یک از شما در خوبی و کرامت نمی توانید با آنان برابری کنید. آنان صبح می  
کردند در حالی که ژولیده مو و غبار آلود بودند. یقیناً چون اعتقادی داشتند که  
دوباره زنده می شوند، شبها را در عبادت سپری می کردند. کارهای بسیار سخت و  
مشکل را انجام می دادند. و بر اثر کثرت سجده پیشانیهایشان مانند زانوی بزها  
خشن بود. هرگاه به یاد الله می افتادند، چشمهایشان چنان اشک می بارید که  
گریبانهای خیس می شد. در اثر ترس و بیم از عذاب و توقع ثواب مانند درختی  
در طوفان تند نیز خم و راست می شدند.<sup>۲</sup> بعد حضرت علی رضی الله علیه و آله از جنگهای خود  
در معیت صحابه رضی الله عنهم در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخن به میان آورده، می گوید: ((ما

۱. الروضه من الکافی ج ۸ ص (۱۹۱).

۲. اینان بندگان مخلص الله بودند که آقای تیجانی و قمی آنان را مرتد می گویند.

همراه رسول اکرم ﷺ جهاد می کردیم، با پدران، فرزندان، برادران و عموهایمان می جنگیدیم و آنان را کشتیم و این موجب فزونی ایمان می شد و ثبات قدم ما را در راه راست می افزود و شکیبایی ما را بر سوزش درد و سعی و کوشش ما را برای جهاد می افزود سپاهی از ما و سپاهی از لشکر دشمن بر یکدیگر را می گرفتند. هر کدام جام موت را به حریفش می نوشانید. گاه وقتی ما در برابر دشمن برنده می شدیم و گاهی دشمن ما را مغلوب می کرد. وقتی خداوند صدق و اخلاص را از ما دید، دشمن ما را با شکست مواجه ساخت و ما را به پیروزی می رساند تا اینکه پایه های اسلام مستحکم شد. و سوگند به عمرم، اگر ما مانند شما (یعنی شیعیان علی و اولادش) عمل می کردیم هیچ پایه ای از دین باقی نمانده بود و هیچ شاخی از ایمان سبز نشده بود (!! و سوگند به الله از این رفتار ناپسندیده و سستی در کارزار در عوض شیر، از ناقه دنیا، خون خواهید دوشید و در پی آن وقتی که دشمن بر شما مسلط گردد پشیمان خواهید گشت.<sup>۱</sup> آری اینها بودند اصحاب و اولاد حضرت علی علیه السلام و آنها بودند اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله (که شرح حال آنان را از زبان حضرت علی شنیدند) و این شرح حال در کتب مرجع شما موجود است.

اما آقای تیجانی و آقای قمی و امثال آنها نمی پذیرند مگر چیزی که را مخالف با موازین عقلی باشد و خشنود نمی شوند مگر به آنچه که عقل از آن ابا می ورزد. لذا من درباره آنان (شیعیان حضرت علی علیه السلام) نمی توانم چیزی بگویم جز آنچه که خود حضرت علی علیه السلام در حق آنان گفته است و آن اینکه ((... لا تعرفون الحق کمعرفتکم الباطل ولا تبطلون الباطل کابطالکم الحق)) یعنی شما حق را نمی شناسید آنطور که باطل را می شناسید و باطل را، باطل نمی دانید آنطور که حق را باطل می دانید!!؟!

جناب تیجانی در ادامه ی سخنان خود می گوید:

((اگر خواسته باشم تمام آیات قرآنی را که دال بر تقسیم صحابه (تقسیمی که شیعه بدان اعتقاد دارند) بنویسم، برای این منظور یک کتاب بزرگ در کار است قرآن کریم این مطلب را با مختصرترین عبارت چنین بیان کرده است: (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ \* يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)) (باید امتی از شما باشند که دعوت به خیر کرده، امر به معروف و نهی از منکر کنند و پس از اینکه حجتها و دلیلهایی به سویشان آمد، اختلاف کردند و برای آنها عذابی سنگین خواهد بود، روزی که گروهی رو سفید و گروهی رو سیاه می شوند اما آنان که روهایشان سیاه شد - به آنان گفته می شود: - چگونه پس از ایمانتان کافر شدید پس بچشید عذاب را به سبب آن کفرانی که داشتید، اما سفیدرویان پس در رحمت خداوند جاودانه خواهند ماند.)

بر همگان روشن است که این آیات صحابه را مخاطب نموده و آنان را از هر گونه اختلاف و دو دستگی بعد از اینکه دلایل روشن نزد آنها آمده است، بر حذر می دارد و می ترساند از عذاب دردناک. آیات مذکور صحابه را به دو دسته تقسیم می کند. یک دسته عبارت اند از آنانی که روز قیامت سفیدرو حشر می شوند و آنان همان بندگان سپاسگزار الله هستند. دسته دوم کسانی هستند که روز قیامت، سیاه رو حشر می شوند و آنان کسانی خواهند بود که بعد از مسلمان شدن، مرتد شده اند و خداوند آنان را از عذاب بزرگ بیم داده است.<sup>۱</sup>

۱- در جواب باید عرض شود: مفسرین درباره ی تفسیر این آیه می گویند: ((باید باشد جماعتی از شما مومنان که مردم را بسوی خیر دعوت کند، یعنی بسوی اسلام

و احکام آن. و ((من)) در ((منکم)) برای تبعیض است. زیرا امر به معروف و نهی از منکر فرض کفایه است. و منع کند (آن جماعت) مردم را از کفر به الله و از تکذیب حضرت محمد ﷺ و جمهور مفسرین درباره ((... ولا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا)) می گویند: مصداق آن یهودی و نصاری هستند. برخی بر این عقیده اند که مصداق آن اهل بدعت این امت هستند. ابو امامه می گوید: مصداق آن حروریه یعنی فرقه معتزله هستند<sup>۱</sup>. . . مفسرین در تفسیر و تعیین مصداق (یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وُتَسْوَدُّ وُجُوهُ) اختلاف نظر دارند. حضرت ابن عباس می گوید: مصداق ((تبیض وجوه)) اهل سنت و مصداق ((تسود وجوه)) اهل بدعت اند. حسن بصری می گوید: مصداق آن منافقین هستند. آنان کلمه ایمان را بر زبان می آورند و در دل و عملاً منکر آن بودند. ابو امامه می گوید: مصداق آن خوارج اند. ابو غالب می گوید: ابو امامه می گوید: مصداق آن خوارج اند. ابو غالب می گوید: ابو امامه چند تن را دید که در پله های دمشق آویزان اند، ابو امامه گفت: سگهای دوزخ و بدترین کشته شدگان زیر آسمان کبود هستند. بهترین کشته شدگان کسانی هستند که بدست آنان کشته شده اند. سپس ابو امامه (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وُتَسْوَدُّ وُجُوهُ) را تلاوت کرد. ابو غالب می گوید: از ابو امامه پرسیدم: آیا تو این مطلب را از رسول اکرم ﷺ شنیده ای؟ او گفت: اگر یک مرتبه، دو مرتبه حتی هفت مرتبه آن را از پیامبر ﷺ شنیده بودم، آن را برای شما بیان نمی کردم.<sup>۲</sup> قتاده می گوید: مصداق آن مرتدین و اهل بدعت هستند. از حضرت اسما دختر ابوبکر ﷺ مروی است که رسول اکرم ﷺ فرمود: من قبل از همه شما در حوض کوثر حضور پیدا می کنم تا به کسانی که بر حوض کوثر وارد می شوند، نظارت کنم. عده ای از مردم نرسیده به من از ورود به حوض کوثر منع کرده می شوند. من می گویم: پروردگارا آنان از من و امت من هستند. به من جواب داده می شود. آیا می دانی

۱. جامع القرطبی ج ۴ ص ۱۰۷، بغوی ج ۲ ص ۸۶.

۲. قرطبی ج ۴ ص (۱۰۷-۱۰۶) طبری ج ۳ ص (۳۸۷-۳۸۶)، بغوی ج ۲ ص ۸۷.

بعد از تو چه عمل کرده اند؟ به خدا سوگند آنان همواره به عقب برگشته اند.<sup>۱</sup>  
حضرت ابی بن کعب می گوید:

((منظور از آن ایمان است. همان ایمانی که قبل از اختلاف در زمان آدم علیه السلام بود. زمانی که خداوند از آنان عهد و پیمان گرفت و همه آنان به عبودیت او اقرار کردند و خداوند آنان را بر فطرت اسلام آفرید. آنان امت واحد و مسلمان شدند. قرطبی می گوید: احادیث پیرامون این مطلب بسیار زیادند. هر کس تبدیل کند، تغییر دهد یا در دین الله چیزی را اضافه کند که مورد پسند الله نیست و خداوند چنین اجازه ای نداده است، او از کنار حوض کوثر رانده می شود و از ورود به حوض دور نگاه داشته می شود که با جمهور مسلمانان مخالف باشند و راه خود را از راه آنان جدا کرده باشند. مانند خوارج و شاخه های آنان و روافض که بسیار گمراه اند و معتزله که تابع هوسهای متعدد نفسانی هستند. همه اینها تغییر دهندگان و نو آوران در دین به حساب می آیند.<sup>۲</sup> ابن جریر طبری می گوید: از میان دیدگاههایی که در این باره نقل شد، قول و دیدگاه صحیح، همان قول ابی بن کعب است. یعنی مصداق آن حدیث، جمیع کفار هستند. منظور از ایمان که آنان بخاطر ارتداد از آن مورد سرزنش و نکوهش قرار خواهند گرفت، همان ایمان روز ((الست)) می باشد که به آنان گفته شده (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى). این بود دیدگاه و رای مفسرین درباره آیه مذکور. هیچ کدام از آقایان نگفته است که مصداق آن آیه صحابه رسول ﷺ در راس آنان خلفا ثلاثه هستند. به خدا سوگند معلوم نیست که جناب تیجانی (هدایت شده) این تفاسیر را از کجا آورده است.

۲- اما دیدگاه مفسران شیعه درباره آیه مذکور چیست؟ اینک اقوال و دیدگاه بعضی از مفسران شیعه را درباره آیه مذکور تقدیم خوانندگان می کنم تا موضوع

۳. تفسیر بغوی ج ۲ ص ۸۸.

۴. القرطبی ج ۴ ص (۱۰۸).



بیشتر روشن شود و نور روشی از میان تاریکیهای تیجانی ظاهر گردد. آقای طبرسی در تفسیر ((مجمع البیان)) پیرامون آیه مذکور می گوید: (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا) نباشید مانند کسانی که در دین تفریق کردند و آنان یهود و نصاری هستند. (وَاخْتَلَفُوا) به معنی تفرقوا. یعنی تفریق و اختلاف کردند. (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ) همانا چهره های مومنان در اثر پاداش در برابر ایمان و اطاعت روشن و سفید می شود. و چهره کافران در اثر عذاب و بدها سیاه می شود. طبرسی می گوید: آیه بعدی (فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ) موبد این مصداق است که بیان گردید. یعنی به آنان گفته می شود: ((آیا بعد از مومن بودن دوباره کافر شدید)) منظور از آنان که بعد از مومن بودن کافر شدند، چه کسانی هستند؟ در این باره اقوال و دیدگاه های مختلفی وجود دارد. اول اینکه: منظور کسانی هستند که بعد از اظهار ایمان به سبب نفاق کافر شدند. قول دو این است که منظور از آن تمام کفار هستند. زیرا آنان از اقرار به توحید که واجب بود، روگردان شدند. اقرار به توحید از آن جهت بر آنان واجب بود که خداوند متعال علیه خود آنان، از آنان گواهی گرفت وقتی به آنان فرمود (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى) سپس بعد از ایمان روز (أَلَسْتُ) دوباره بسوی کفر برگشتند. حضرت ابی بن کعب می گوید: منظور از آنان اهل کتاب هستند زیرا آنان بعد از ایمان به پیامبر ﷺ، نبوت او را منکر شدند. عکرمه، جبایی و زجاج می گویند: منظور از آن اهل بدعت و اهل اهواء این امت هستند. حضرت علی و قتاده می گویند: مصداق آن کسانی هستند که در قالب ارتداد کافر شده اند. و از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که تعدادی بر حوض من . .) ثعلبی همین روایت را ذکر کرده است. ابوامامه باهلی می گوید: منظور از آن خوارج هستند و در روایتی از رسول اکرم ﷺ آمده است (يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ) یعنی: آنان مانند تیر از دین می

گذرند، یعنی اثر دین را نمی پذیرند - و چنان از دین می گذرند که تیر از نشانه دور می شود.<sup>۱</sup>

آری، این بود دیدگاه آقای طبرسی پیرامون این آیه. آقای طبرسی حتی یک مورد هم ذکر نکرده است دایر بر اینکه مصداق آیه صحابه رضی الله عنهم باشند هر چند که چهار قول را در تفسیر آیه نقل کرده اند. اما آنچه که در حدیث حوض آمده است منظور از آن مرتدین و اهل بدعت هستند. مانند خوارج و امثال آنها. همانطور که آقای طبرسی گفته است. و در مباحث آینده توضیحات بیشتری پیرامون حدیث خواهد آمد. آقای فیض کاشانی در تفسیر صافی پیرامون آیه ی مذکور چنین می گوید: (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا) مصداق آن یهود و نصاری هستند زیرا آنان بعد از نازل شدن آیات بینات و دلایل واضحه که مقتضی وحدت و اتفاق بود، درباره توحید، تنزیه و احوال آخرت، اختلاف کردند. (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ) کنایه است از نمودار شدن آثار خوشحالی و ناراحتی بیم و ترس در آن روز. (فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ) به قول، قول مقدر است. یعنی به آنان گفته می شود: آیا کافر شدید؟ و همزه برای توییخ و تعجب است. در تفسیر مجمع البیان از امیرالمومنین مروی است که مصداق (أَكْفَرْتُمْ... الخ) مبتدع، اهل اهواء و دارندگان آراء و افکار باطل هستند و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که تعدادی بر حوض من وارد می شوند<sup>۲</sup>. . . این تفسیر نیز مانند تفسیر گذشته است. هیچ تصریحی وجود ندارد که مصداق آیه ی، اصحاب گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند. اما آقای قمی در تفسیر این آیه حدیث بسیار شگفت انگیز نقل کرده است. ((قال علی بن ابراهیم القمی فی قوله (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ) . . . ففی رحمه الله هم فیها خالدون)) یعنی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه مذکور می گوید پدرم به نقل از صفوان بن یحیی از ابو الجارود از عمران بن هیشم از مالک بن ضمیره گفت: از

۱. مجمع البیان ج ۲ ص (۱۶۰-۱۶۲).

۱. تفسیر صافی ج ۱ ص ۳۴۱.

ابوذر رضی الله عنه مروی است وقتی آیه مذکور نازل شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ((امت من روز قیامت با پنج پرچم نزد من می آیند. پرچم اول همراه با گوساله این امت می آید. من از کسانی که تحت این پرچم هستند. خواهم پرسید که شما با ثقلین (قرآن و عترت) چه کرده اید؟ آنان می گویند: اما بزرگتر (قرآن) را تحریف کردیم و آن را پشت سر انداختیم (توجه نکردیم) اما کوچکتر (عترت) با او دشمنی کردیم، مبعوض پنداشتیم و بر آن ستم کردیم. من می گویم: به دوزخ بروید در حالی که تشنه و رو سیاه هستید. بعد کسانی می آیند که پرچم آنان را فرعون این امت در دست گرفته است. از آنان سوال می کنم که با ثقلین چه کردید؟ آنان می گویند: بزرگترین (قرآن) را تحریف کردیم، پاره، پاره کردیم و با آن مخالفت کردیم. اما کوچکتر (عترت) را با وی دشمنی کردیم و جنگیدیم. من می گویم: ((به دوزخ بروید در حالی که تشنه و رو سیاه هستید)). بعد کسانی می آیند که پرچمشان در دست سامری این امت خواهد بود. از آنان سوال می کنم: بعد از من با ثقلین چه کردید؟ آنان می گویند: بزرگتر (قرآن) از آن سرپیچی کردیم و آن را رها کردیم. اما کوچکتر (عترت) را ترک کردیم، ضایع کردیم و هر گونه اعمال بد را در حق آن روا داشتیم. من می گویم: بروید به دوزخ در حالی که تشنه و رو سیاه هستید. بعد پرچمداران ذی الثدیه، یعنی فرقه خوارج نزد من می آیند. من از آنان سوال می کنم: بعد از من با ثقلین چه کردید؟ می گویند: با قرآن تفریق کردیم و از آن اظهار برائت نمودیم. اما کوچکتر (عترت) با آن جنگیدیم و آنان را به قتل رساندیم. من می گویم: به دوزخ بروید در حالی که تشنه و رو سیاه هستید. بعد کسانی می آیند که پرچم آنان در دست امام متقیان، سید اوصیا و رهبر غر محجلین (مسلمانان) خواهد بود. من می پرسم: بعد از من با ثقلین چه کردید؟ می گویند: بزرگتر (قرآن) را اطاعت کردیم و به احکام آن عمل کردیم. اما کوچکتر را دوست داشتیم، محبت کردیم و یاری کردیم حتی در یاری کردن به آن خونهای خود را ریختیم. من می گویم: به بهشت بروید در حالی که سیراب و شاداب و سفیدرو

هستید. آقای قمی می گوید: بعد از این گفتگو رسول اکرم ﷺ، (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وُتَسْوَدُّ وُجُوهُ) را تلاوت کردند.<sup>۱</sup>

این روایت که آقای قمی در تفسیر آیه مذکور آن را ذکر نموده و آیه را بدان تفسیر کرده است، نسبتی دروغ به رسول اکرم ﷺ است و از لحاظ متن و سند باطل است. از لحاظ متن بنابر دو دلیل باطل است. دلیل اول اینکه، این دین بعد از تحریف شدن تورات و انجیل به منظور یاری کرده اسلام و اختصاص دادن عبادت به الله آمده است. لذا رسالت رسول اکرم ﷺ بخاطر روشن نمودن و واضح کردن طریق و مشخص کردن نشانی های آن آمده است و آن طریق، طریق توحید است. هر کس به خداوند قدوس ایمان بیاورد و به مقتضای ایمان عمل کند، او در دنیا از اهل حق و در آخرت از جمله رستگاران است. این نکته را خداوند در جاهای متعدد قرآن توضیح داده است. (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ) (العنکبوت: من الآية ۷) آنانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند، بدیهای آنان را از بین خواهیم برد. (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) (البینة: ۷) آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، بهترین خلق خداوند هستند. لذا سعادت در دنیا و رستگاری در آخرت مربوط به حضرت علی ﷺ یا به گروه و فرد خاصی نیست.

اما کتاب الله، برای هیچ شخص عاقلی جای شک تردید نیست که صحابه رسول الله ﷺ بودند که آن را حفاظت کردند، از آن تبعیت کردند، به احکام آن عمل کردند و عظمت آن را در دلهاشان جای دادند و از طرفی دیگر حدیث مذکور (حدیثی که آقای قمی آن را تفسیر آیه، (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وُتَسْوَدُّ وُجُوهُ) نقل کرده بود) گویای این نکته است که یاران حضرت علی ﷺ قرآن را یاری کرده و در دفاع از آن قتال کردند. اما الأصغر (یعنی عترت) در روایت مذکور درباره آن چنین آمده بود: ((با آن محبت کردیم، از آن حمایت کردیم و تا مرز جان آن را نصرت و

۱. تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۱۷ چاپ موسسه الأعلمی بیروت.

یاری کردیم. این روایت متعارض است با سرزندی که حضرت علی و حضرت حسن و حسین رضی الله عنهم از شیعیان خود کرده بودند و ما به حواله نهج البلاغه و تفسیر طبرسی در صفحات گذشته آن را نقل کردیم. از یک طرف روایت دروغین آقای قمی می گوید: و شیعیان حضرت علی علیه السلام او را دوست داشتند و یاری کردند حتی جان خود را در این راستا فدا کردند! و خود حضرت علی به شیعیانش می گوید: ((شما سستی و بد عهدی و ترک مساعدت نمودید شما مرد نما هستید، مرد نیستید - عقلهای شما مانند نقلهای کودکان و زنان ناقص است. خاک بر سر شما از نکوهش و سرزنش شما به ستوده آمدم. شما در برابر آخرت زندگی ناپایدار دنیا را ترجیح دادید . . . به خدا سوگند خور و ذلیل کسی است که شما او را نصرت و یاری کرده اید. خدای وی شما را ذلیل کند و سهم شما را کم کند. بعد حضرت می فرمایند: بسیار دوست دارم که معاویه شما را از من می گرفت و در مورد شما با من بیع صرف می کرد مانند بیع درهم در برابر دینار. از من ده تا مانند شما را می گرفت و از یاران خود یک نفر به من می داد.<sup>۱</sup> این سرزنش و نکوهش حضرت علی علیه السلام با روایت دروغین آقای قمی چگونه سر سازگاری دارد؟ نکوهش حضرت علی علیه السلام از شیعیانش گویای این واقعیت است که شیعیان آن حضرت استحقاق چنین تعریف و تمجیدی که آقای قمی می گوید: ندارند. لابد این گفته حضرت علی علیه السلام (ردو النار ظمأ مطمئن مسوده وجوهکم) برگردید به دوزخ در حالی که تشنه و رو سیاه هستید - خطاب به شیعیان است. زیرا آنان بودند که حضرت علی علیه السلام را مساعدت نکردند و هر حرکت نازیبا را در حق او انجام دادند - و معنی این سرزنش طبق روایت این است که هیچ کدام از آنان به بهشت نمی رود بلکه همه به دوزخ می روند - با توجه به همه این مطالب به این نتیجه می رسیم که روایت مذکور از لحاظ متن و درایت کاملاً باطل است. اما از لحاظ سند نیز به اتفاق شیعه و سنی باطل است. زیرا یکی از راویان این

حدیث دروغین ((ابوالجارود)) است. ابوالجارود نزد علمای فریقین مجروح است آقای کشی از علمای شیعه درباره او چنین می گوید: ((ابوالجارود زیاد بن منذر الأعمی السرحوب، حکمی أن ابا الجارود سمی سرحوبا و تنسب الیه السرحوبیه من الزیدیه سماه بذالک ابو جعفر (ع) و ذکر ان سرحوبا اسم شیطان اعمی یسکن البحر و کان ابوالجارود مکفوفاً اعمی القلب)).

ترجمه: یعنی ابوجارود فرزند منذر نابینا معروف به سرحوب است. حضرت امام محمد باقر او را به سرحوب مسمی کرده است و سرحوب نام شیطانی است نابینا که در دریا زندگی می کند و ابوجارود فردی کور دل بود. و اسحاق بن محمد بصری می گوید: حدیثی محمد بن جمهور قال: حدیثی موسی بن بشار عن ابی النصر قال کنا عند ابی عبدالله (ع) فمرت بنا جاریه معها قمقم فقلبتہ، فقال ابو عبدالله (ع) إن الله عزوجل قد قلب ابا الجارود کما قلبت هذه الجاریه هذا القمقم: یعنی نزد حضرت ابی عبدالله بودیم، دختر جوانی از کنار ما گذر نمود. قمقمه ای در دست داشت. آن را وارونه کرد. حضرت ابو عبدالله گفت: خداوند ابوجارود را وارونه کرده است همان طور که آن دختر آن قمقمه را وارونه کرد. ابو اسامه می گوید: قال لی ابو عبدالله (ع) ما فعل ابوالجارود؟ و الله لا یموت إلا تاتهاً حضرت ابو عبدالله گفت: ابوجارود چه کرد؟ به خدا سوگند، او از دنیا کوچ نمی کند مگر در حالی که حیران و سرگردان است. آری، این بود دیدگاه شیعه درباره ابا جارود. اما از میان علما اهل سنت، آقای ذهبی، ((زیاد بن منذر همدانی))، ابن معین او را جرح کرده و به ((کذاب)) یاد کرده اند. نسایی و عده ای از محدثین او را ((متروک)) گفته اند. ابن حبان درباره او می گوید: رافضی است، در مناقب و معایب، حدیث موضوع را بیان می کند. دارقطنی می گوید: ابوجارود همان زیاد بن منذر همدانی و متروک الحدیث است. بعضیها گفته اند که او حضرت علی را در برابر سایر صحابه و ابوبکر و عمر برتر دانسته و از آن دو تبری جسته است.

بعضی گفته اند: فرقه جارودیه به طرف او منسوب است آنها معتقدند که: امامت منحصر در فرزندان فاطمه است. و بعضی از جارودیه معتقد به رجعت هستند.<sup>۱</sup> بدین ترتیب حدیث مذکور از لحاظ متن و سند باطل می باشد. خدا را هزاران شکر و سپاس. با توجه به مطالب یاد شده چگونه آقای تیجانی مدعی است که آیه مذکور (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا)... الخ خطاب به صحابه رضی الله عنهم است و آنان را از تفرقه بر حذر می دارد؟!

آقای تیجانی در ادامه خزعلات و یاوه گوییهای خود می گوید: این امر مثل روز روشن و مشخص است که صحابه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اختلاف کردند، دسته دسته شدند و آتش فتنه را شعله ور کردند حتی قضیه منجر به کشتار و جنگهای خونین شد و در نتیجه مسلمانان ضعیف شده و دشمنان آرزوی شکست آنان را در سر می پروراندند. و آیه مذکور را نمی توان از معنی متبادر در اذهان بر گرداند و تاویلی دیگر برای آن جستجو نمود.<sup>۲</sup>

من نمی خواهم بگویم که صحابه بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در دوران حضرت ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه اتفاق نظر داشتند، زیرا هیچ اختلاف اساسی میان آنان نبود. من نمی گویم که صحابه رضی الله عنهم آتش فتنه ای را که جنگهای ارتداد آن را روشن کرده بود، خاموش کردند. که اگر آنان نمی بودند. کسی دیگر برای اسلام قیام نمی کرد. من نمی گویم که صحابه رضی الله عنهم بلاد مشرق و غرب را فتح کرده و خداوند متعال به وسیله آنان دو حکومت قدرتمند آن روزگار را شکست داد و بیم آنان را در دل دشمنان انداخت. زیرا هیچ یک از این حقایق قابل انکار نیست. حتی قبل از فرزندان این امت، دشمنان آن به این واقعیتهای اعتراف کرده اند. اما من می خواهم اقوال و دیدگاه امام شیعیان (به دروغ) و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله (به دروغ) را دایر بر اینکه حال امت در دوران دو خلیفه بزرگ رسول الله صلی الله علیه و آله (ابوبکر و عمر رضی الله عنهم) چه بوده است، را

۱. میزان الاعتدال للذهبی ج ۲ ص ۹۳ رقم (۲۹۶۵).

۲. ثم اهدیت ص (۱۰۲) آنگاه... هدایت شدم ص ۱۶۸...

بیان کنم. تا برای مردم به خوبی روشن شود که بعد از رسول اکرم ﷺ اوضاع چگونه بوده است؟ و این مطلب را از مهمترین کتب شیعیان، ((نهج البلاغه)) نوشته علامه رضی و ((الغارات)) ثقفی نقل می‌کنم. حضرت علیؑ در جریان ذکر بیعت خود با حضرت ابوبکرؓ می‌گوید: آنگاه نزد ابوبکرؓ رفتم و بیعت کردم و در آن جریانات قیام کردم تا آنکه باطل از بین رفت و نابود شد و کانت (حکمه الله هی العلیا ولو کره الکافرون) ابوبکر زمام امور را بدست گرفت. برای مردم سهولت آورد، در کارهایش سداد و درستی بود. مردم را با خود نزدیک کرد و میانه روی را پیشه نمود. من به عنوان یک خیر خواه او را همراهی کردم و به عنوان یک مجاهد و جهاد گر او را در تمام اموری که مطیع الله بود، اطاعت کردم.<sup>۱</sup> همچنین حضرت علیؑ در باره خلیفه دوم، حضرت عمر بن الخطابؓ می‌فرماید:

((الله بلاد فلان<sup>۲</sup> فقد قوم الاود، داوی العمده، خلف الفتنه و اقام السنه، ذهب نقی الثوب، قليل العیب أصاب خیرها و سبق شرها، أدى إلى الله طاعته و اتقاه بحقه. رحل و ترکهم فی طرق متشعبه لا یهتدی فیها الضال ولا یتیقن المهتدی))<sup>۳</sup>. ترجمه: خداوند شهر فلان (عمر بن خطابؓ) را برکت دهد و نگاه دارد که کجی را راست کرد و بیماری را معالجه کرد. و سنت را بر پا داشت و تباه کاریها را پشت سر انداخت. پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت. نیکویی خلافت را دریافت و از شر آن پیشی گرفت. طاعت خدا را بجا آورد. از نافرمانی او پرهیز کرد. و حقش را ادا نمود. از دنیا رفت در حالی که مردم را در راههای گوناگون انداخت بطوری که گمراه در آن راه نمی‌یابد و راه رفته بر یقین و باور نمی‌ماند.

آری، این بود گواهی حضرت علیؑ درباره حضرت ابوبکرؓ و حضرت عمرؓ . . . ولی تیجانی (هدایت یافته) چه می‌گوید؟ آقای تیجانی مدعی است که او

۱. الغارات للثقفی. ج ۲ ص (۳۰۷-۳۰۵).

۲. یعنی عمر بن خطاب.

۳. نهج البلاغه ص (۵۰۹).



هدایت شده با خواندن چند کتاب، از کتب شیعه که در راس آنها ((اصل الشیعه و اصولها)) قرار دارد و با مطالعه افکار و عقاید شیعه، وجدانش را خشنود و شاد کرده است. بخاطر اینکه جناب تیجانی بیشتر هدایت شود و بخاطر اینکه خودم و خوانندگان گرامی را به فهم و درک صحیح خود دعوت کنم، توجه آنان را به آنچه که محمد حسین آل کاشف الغطا در کتاب خود آورده است، جلب می کنم. صاحب کاشف الغطا در جریان تبیین اسباب بیعت حضرت علی علیه السلام با دو خلیفه اول و دوم می گوید: وقتی برای حضرت علی علیه السلام روشن شد که آن دو بزرگوار، نهایت سعی و تلاش خود را برای نشر و پخش کلمه توحید بکار بردند، سپاه اسلام را مجهز کردند، فتوحات اسلامی را گسترش دادند و هیچ گونه تبعیضی را مرتکب نشدند و مستبد نبودند، بیعت کرد و آشتی نمود))<sup>۱</sup> . . .

آقای تیجانی هدایت تو را به تو تبریک می گوئیم. (!!!).

اما درباره دوران خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه باید عرض شود که فتنه ها در سالهای پایانی دوران خلافت او بخاطر عبدالله بن سبا یهودی، شیعی سر بلند کردند. یعنی او موجب بروز فتنه ها بود و نخستین کسی بود که عقیده واجب بودن امامت علی بن ابی طالب را رواج می داد و تبلیغ می کرد. لذا او بنیانگزار شیعه غالی است.<sup>۲</sup> و بعد از آن فتنه ها بدون وقفه بروز می کرد. نقش اساسی در این فتنه ها را گاهی خوارج و گاهی معتزله ایفا می کردند ولی صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شعله ور کردن فتنه ها اصلاً دخالتی نداشتند. به همین خاطر امام (راستگوی) شیعیان، ابن بابویه القمی در کتاب خود (الخصال) اصل واقعیت را چنان بیان کرده است: عن هشام بن سالم، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اثنی عشر الفاً، ثمانیه آلاف من المدینه والفین من مکة والفان من الطلقاء ولم یرفهم قدری ولا

۴. اصل الشیعه و اصولها. ص (۱۳۲-۱۲۴) چاپ دار الاضواء بیروت.

۵. فرق الشیعه للنوبختی ص ۲۲ چاپ دار الاضواء.

مرجی ولا حروری (خوارج) ولا معتزلی ولا صاحب رای کانوا بیکون اللیل والنهار  
 ویقولون اقبض ارواحنا من قبل أن نأكل خبز الخمیر))<sup>۱</sup>.  
 ترجمه: ابو عبدالله گفت: اصحاب رسول اکرم ﷺ دوازده هزار بودند. هشت هزار از  
 اهل مدینه، دو هزار از اهل مکه و دو هزار از طلقا. (کسانی که بعد از فتح مکه  
 مورد تعرض قرار نگرفتند) قدری، مرجئه، خوارج و معتزلی اصلاً میان آنان وجود  
 نداشت. صاحب رای نیز میان آنان دیده نمی شد. اصحاب رسول الله ﷺ شب و روز  
 گریه می کردند و می گفتند: ((پروردگارا قبل از اینکه ما نان خمیر بخوریم (یعنی  
 قبل از اینکه به رفاه و عیش برسیم) ما را موت بده)). آری، وقتی چنین است  
 دیدگاه شیعه. نیازی نمی بینیم که چیزی بدان افزوده شود. ایرادات آنان را از  
 کتابهای خودشان پاسخ می دهیم.

نقدی بر استدلال تیجانی از آیه ((خشوع)) دایر بر ذم صحابه ﷺ  
 آقای تیجانی از آیه ای که آن را آیه خشوع می داند، استدلال کرده می گوید:  
 ((آیه (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا  
 كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ)  
 صدق الله العلی العظیم. (آیا وقت آن نرسیده است، آنان که ایمان آورده اند،  
 دلهایشان به یاد خدا و آن آیات حقی که نازل کرده، به لرزد و به خشوع در آید و  
 نباشد از کسانی که قبلاً به آنها کتاب داده شد و دورانی طولانی بر آنها گذشت و  
 دلهایشان سخت شد و بسیاری از آنها تبهکاران بودند). جناب تیجانی بعد از نقل  
 آیه، روایتی را از جلال الدین سیوطی پیرامون تفسیر آیه چنین نقل می کند ((وقتی  
 اصحاب رسول اکرم ﷺ وارد مدینه شدند. بعد از مشکلات مالی و اقتصادی که در  
 مکه دامن گیر آنان بود وقتی در مدینه به رفاه دست یافتند، در آنان نسبت به زمان

سابق مقداری سستی (در امر دین) بوجود آمد. و به وسیله آیه زیرا از طرف خداوند مورد عتاب قرار گرفتند آنگاه این آیه نازل شد (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا . . .). و در روایتی دیگر از رسول اکرم ﷺ آمده است: إن الله استبطن قلوب المهاجرين بعد سبع عشرة سنة من نزول القرآن فأنزل الله (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا) یعنی: خداوند بعد از هفده سال از نزول قرآن صحابه را سست و تنبل یافت و به قصد عتاب آیه مذکور را فرو فرستاد. تیجانی پس از نقل این روایت می گوید: وقتی این گروه صحابه ﷺ که بنابر عقیده اهل سنت از بهترین مردم هستند، دلهایشان برای یاد خداوند آماده نبود. در حالی که هفده سال از نزول قرآن بر آنان سپری شده بود، خداوند آنگاه آنان را مورد عتاب قرار داده و آنان را از سنگدلی و قسوت قلبی که موجب فسق آنان شود بر حذر داشت. تیجانی می گوید: با توجه به سستی صحابه که به مدت هفده سال در فضای وحی زندگی می کردند، اگر متاخرین از سرداران قریش که در سال هفتم هجری بعد از فتح مکه مسلمان شده اند، چنین حرکتی نشان دهند، نباید مورد ملامت قرار بگیرند.<sup>۱</sup>

۱- آری، باید عرض شود که، روایتی را که آقای تیجانی از جلال الدین سیوطی به حواله ((الدار المنثور)) نقل کرده است. روایت غیر مرفوعی است. یعنی به اعمش منتهی می شود و به رسول اکرم ﷺ نمی رسد. سیوطی چنین می گوید: اخرج ابن المبارک و عبدالرزاق و ابن المنذر، عن الأعمش - و بعد متن حدیث - با اندکی تغییر همانطور که تیجانی نقل کرده بود. اولاً روایت مذکور بر اعمش موقوف است. ثانیاً علاوه بر اینکه اعمش به تدلیس شهرت دارد او در این حدیث منفرد است. بهر حال این روایت قول پیامبر ﷺ نیست، آنطور که جناب تیجانی مدعی است. علاوه بر این آقای تیجانی روایت را تحریف کرده است زیرا در اصل

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۰۳-۱۰۲) آنگاه . . . هدایت شدم ص ۱۶۹-۱۶۸.

روایت لفظ ((فعوتبوا)) (سرزنش شدند) آمده است و تیجانی آن را به ((عوقبوا)) (عقاب شدند) تحریف کرده است تا با نوایای وی درست در آید.

اما روایت دوم که آقای تیجانی آن را نقل کرده است، چنین آمده است: ((سیوطی گفته است ابن مردویه از حضرت انس نقل کرده است که انس گفته است: لا أعلمه إلا مرفوعاً یعنی آنچه من می دانم این است که این روایت مرفوع و قول رسول اکرم ﷺ است. قال استبطا الله قلوب المهاجرين بعد سبع عشره سنه من نزول القرآن فانزل الله (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ. . .) الآية این روایت که ابن مردویه آن را از حضرت انس ﷺ نقل کرده است، در هیچ کتاب معتبر تفسیر دیده نشده است، علاوه بر این، روایت مذکور با روایت صحیح ابن مسعود که امام مسلم آن را نقل کرده است، معارض است. امام مسلم از ابن مسعود ﷺ نقل کرده، چنین می گوید: قال ما كان بين اسلامنا وبين أن عاتبنا الله بهذه الآية (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ) إلا أربع سنين. یعنی فاصله میان مسلمان شدم ما (مهاجرین) و زمانی که به وسیله آیه مذکور مورد عتاب قرار گرفتیم فقط چهار سال بود.<sup>۱</sup> علاوه بر این حضرت ابن مسعود از نخستین مسلمانان است و به زمان نزول قرآن آگاه تر از حضرت انس ﷺ می باشد. بنابراین روایت ابن مردویه شاذ و منکر است. شاذ است بدلیل اینکه مخالف با روایت ((اوثق)) یعنی مخالف با روایت ابن مسعود است و منکر است بدلیل اینکه ابن مردیه در روایت آن منفرد است و هیچ متابع و شاهدی برایش وجود ندارد.

این نکته شایان توجه است که امام سیوطی در تفسیر آیه مذکور حدود بیست روایت را ذکر کرده است که روایت صحیح ابن مسعود ﷺ نیز از جمله آنها است اما از میان این بیست روایت فقط همین دو روایت مورد پسند آقای تیجانی قرار گرفته اند. تیجانی به گمان اینکه این دو روایت شخصیت صحابه ﷺ را معیوب و مطعون می کند، آنها را نقل کرده است غافل از اینکه نقل این دو روایت از میان

هجده روایت دیگر حکایت از سوء باطن و فساد نیت او دارد. متأسفانه او به هدف شوم خود راه پیدا نکرد. لذا استفاده و استدلال او از حدیث سیوطی بجای سود به ضرر و زیان او انجامیده است. زیرا سیوطی در میان علمای به ذکر احادیث ضعیفه و موضوعه شهرت دارد. لذا صرف استدلال، به صحت دلیل، دلالت نمی کند.

۲- بالفرض اگر بپذیریم که دو روایت مورد استدلال آقای تیجانی صحت دارند، باز هم خطاب خداوند (أَلَمْ يَأْنِ . . . الخ) عتاب محض و تشویق صحابه رضی الله عنهم برای نشان دادن خشوع بیشتر و ادامه خوف از الله است. زیرا صحابه رضی الله عنهم از عوارض بشری مانند غفلت و نسیان معصوم نبودند. و در مبحث گذشته بیان گردید که قرآن برای تربیت صحابه جهت رهبری دنیا نازل شده است تا آنان را بسوی خیر تشویق نموده و از هر شر و بدی باز دارد. روایتی در این باره از ابن مسعود رضی الله عنه چنین نقل شده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) آن گاه گوش فرا بده. زیرا خداوند با چنین خطاب، دستور به خیر می دهد یا از شر و ضرر منع می کند.<sup>۱</sup> و آیه ای که موضوع بحث ما است برای این نازل شده تا صحابه رضی الله عنهم را متوجه کند و برای خشوع بیشتر آنان را آماده کند و آنان را با خبر کند از اینکه یهود و نصاری تا مدت زیادی به گمراهی خود ادامه دادند در نتیجه دلهایشان سخت گردید و اغلب آنان پا را از حد و مرز قانون الهی فراتر گذاشتند. این عتاب بخاطر این بود تا مسلمانان از اتخاذ چنین روشی اجتناب کنند. بدون تردید این عتاب بخاطر تربیت صحابه رضی الله عنهم بود زیرا اگر مجرد عتاب آنان جایز نمی بود، آنان در ردیف فرشتگان معصوم قرار می گرفتند. نه در ردیف انسانهای جایز الخطا. عتاب خداوند نه تنها در حق صحابه نازل شده است بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مورد عتاب خداوند قرار گرفته است. همان طور که در جریان داستان ابن ام مکتوم آمده است. (عَبَسَ وَتَوَلَّى) یعنی چهره ترش کرد و روی گردانی نمود - هنگامی که ابن ام مکتوم وارد شد.

اگر عتاب خداوند، عیبی و نقصی برای صحابه باشد، پس آقای تیجانی درباره عتاب خداوند به پیامبرش چه پاسخی داد؟ قرآن برای توجیه رسول اکرم ﷺ چنین می گوید: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ) (ای پیامبر، از خدا به ترس و از کفار پیروی مکن) و (فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ).<sup>۱</sup> (اگر توی پیامبر در مورد آنچه ما بسوی تو نازل کردیم شک و تردید داری پس از کسانی که قبل از تو کتابهای آسمانی را خوانده اند، سوال کن.) با توجه به اینکه قرآن در جاهای متعدد، پیامبر اکرم ﷺ را مورد عتاب قرار داده و او را توجیه می کند، آقای تیجانی در حق پیامبر گرامی ﷺ چه نظریه ای دارد؟! آیا تیجانی می تواند بگوید: پیامبر ﷺ تقوی الهی را رعایت نکرده است؟! می تواند بگوید: پیامبر ﷺ در ما انزل الله شک داشته است؟ آیا همین است تفسیری که آقای تیجانی بدان هدایت شده است؟! آری، هرگاه تفسیر مقرون و همراه با اصول و قواعدی که علما تفسیر بیان کرده اند، نباشد، با تفسیر دیوانگان و مجانین شباهت پیدا می کند؟!

۳- در پایان متذکر می شوم که در مباحث گذشته ثابت کردیم که حضرت علی ﷺ در جریان تربیت و سرزنش شیعیان خود، صحابه را ستوده و پیروان خود را به الگو پذیری از صحابه رسول الله ﷺ تشویق نموده است. حضرت علی ﷺ طی نطقی می فرماید: اصحاب محمد ﷺ را دیده ام، هیچ کدام از شما اندک شباهتی با آنان ندارد. اصحاب رسول الله ﷺ صبح می کردند در حالی که موهایشان پراکنده و غبار آلود بود. آنان شبها را در رکوع و سجده سپری می کردند. آثار عبادت در چهره آنان نمایان بود. علاوه بر این حضرت امام جعفر صادق ﷺ، صحابه رسول اکرم ﷺ را چنین مورد ستایش قرار داده می فرماید. ((آنان (صحابه ﷺ). شب و روز گریه می کردند و می گفتند: ((پروردگارا، قبل از اینکه نان خمیر بخوریم ما را موت بده.))

وقتی خود ائمه شیعه اصحاب رسول الله ﷺ را این چنین مورد ستایش قرار داده اند و این مدح و ستایش در منابع معتبر آنان نقل شده است، این مرد فراری (تیجانی) چگونه مدعی است که دل‌های صحابه آماده ذکر خدا نبود؟ و برای اینکه جناب تیجانی سنگ در دهن خود بگذارد و نتواند آنرا فرو برد و لقمه‌ی سنگی، او را از زبان درازی در حق صحابه باز دارد این روایت امام یازدهم، امام حسن عسکری را پیرامون تفسیر ((من یبغض الصحابه)) نقل می‌کنم:

إن رجلاً ممن یبغض آل محمد و أصحابه الخیرین او واحداً منهم لعذبه الله عذاباً لو قسم علی مثل عدد خلق الله تعالی لأهلکهم أجمعین.<sup>۱</sup>

همانا شخصی که در حق آل محمد و اصحابش یا در حق یکی از آنان بغض داشته باشد، خداوند او را چنان عذاب خواهد داد که اگر این عذاب بر همه خلق خدا تقسیم شود، همه آنان را از بین می‌برد و نابود می‌کند. ای تیجانی هدایت شده، پند بپذیر.

## باب چهارم

---

۱. تفسیر الحسن العسکری ص (۱۵۷) در تفسیر آیه: (وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ)

نقدی بر آقای تیجانی درباره اینکه رسول اکرم ﷺ اصحابش را مورد نکوهش قرار داده است.

نقدی پیرامون استدلال تیجانی درباره اینکه حدیث حوض، صحابه ﷺ را مذمت کرده است.

تیجانی می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: ((در حالی که می خواهم برخیزم گروهی ظاهر شد و من آنان را شناختم. شخصی در آن میان بیرون آمد و گفت: بیا، من گفتم به کجا؟ گفت: به دوزخ. من گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ گفت: آنان بعد از تو مرتد شدند و به عقب یعنی به کفر برگشتند و من نمی بینم که از آنها، بجز تعداد اندکی مثل شتران سرگردان (همل النعم) که از گله جدا می شوند نجات پیدا کنند. رسول خدا ﷺ فرمود: من جلوتر از شما به حوض کوثر حاضر خواهم شد. هر کس از کنار من رد شود، از آن می نوشد و هر کس از آن بنوشد بار دیگر تشنه نمی شود. گروهی برای آب نوشیدن بر سر حوض می آیند که من آنان را می شناسم آنان مرا نیز می شناسند. آنگاه میان من و آنان جدایی می افتد. من می گویم: آنان را بگذارید یاران من هستند. به من گفته می شود: شما نمی دانید که بعد از شما چه کرده اند؟ آنگاه من می گویم: دور باد، دور باد کسی که بعد از من، دینم را تغییر داد.)) کسی که نگاه عمیق بر این روایات که علمای اهل سنت آنها را در کتب صحاح خود نقل کرده اند، بیاندازد، شک نمی کند مبنی بر اینکه اغلب صحابه بعد از رسول الله ﷺ متغیر شدند، متحول شدند حتی مرتد شدند. مگر تعداد اندکی که رسول الله ﷺ آنها را به ((همل نعم)) تعبیر فرمود. آقای تیجانی می گوید: امکان ندارد که مصداق این احادیث گروه سوم صحابه که منافقین باشند، قرار داده شوند، زیرا نص صریح حدیث، یعنی خود رسول الله ﷺ درباره آنان فرمود: ((فاقول اصحابی)) من می گویم آنان اصحاب من بودند.<sup>۱</sup>

۱. ثم اهدیت ص (۱۰۴) آنگاه... هدایت شدم ص (۱۷۱-۱۷۰).



با توسل به توفیق حضرت حق استدلالات واهی و بی سر و ته آقای تیجانی را چنین پاسخ خواهیم گفت:

نخست عرض شود که این دو حدیث، در بخاری و مسلم با این الفاظ وارد نشده اند. آقای تیجانی حدیث اول را کاملاً نقل نکرده است و این خیانت از کسی که از کوچکی به تحریف، دروغ و تضاد گویی عادت کرده است، بعید نیست. روایتی که در بخاری آمده است چنین است: حضرت ابوهریره از رسول اکرم ﷺ نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: ((در حالی که خواب بودم، ناگهان به گروهی رسیدم که من آنان را می شناختم. وقتی آنان را شناختم. شخصی از میان آنان گفت: ((بیا)) گفتم کجا؟ او گفت: به خدا سوگند، بسوی دوزخ. گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ آنان گفتند: آنان کسانی هستند که بعد از شما مرتد شده به عقب برگشته اند. ناگاه به گروهی دیگر رسیدم. وقتی آنان را شناختم، شخصی از میان آنان گفت: ((بیا)) گفتم: ((کجا))؟ او گفت: به سوی دوزخ، گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ گفتند: آنان کسانی هستند که بعد از تو مرتد شده و به کفر برگشته اند. پس کسی از آنان را رستگار نمی دانم، مگر مانند ((همل النعم)). علاوه بر اینکه آقای تیجانی بخشی از روایت را حذف نموده است، امام مسلم این روایت را در صحیح خود نقل نکرده است. . . فتأمل.

ثانیاً: عرض می شود: آری، می پذیرم که اهل سنت احادیثی شبیه این حدیث را در صحاح خود نقل کرده اند ولی سوال این است آیا تو هرگز به اقوال و تفاسیر و شروح اهل سنت پیرامون این روایات نگاه کرده ای که آنان چه تفسیری کرده اند یا اینکه مانند حسب عادت خود، این احادیث را طبق میل خودت تفسیر کرده ای؟ آری، حق و حقیقت برای هر خواننده ای که دیدگاه علمای اهل سنت برایش نقل شود، روشن خواهد شد و آنان بخوبی خواهند دانست که مصداق این احادیث چه کسانی هستند؟

ثالثاً: عرض شود که علما درباره حقیقت و مصداق مرتدین وارده در حدیث، اختلاف نظر دارند: قبیصه می گوید: هم الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر رضی الله عنه یعنی مرتدین مذکور در حدیث کسانی بودند که در دوران خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه مرتد شدند و کشته شده و در حال کفر از دنیا رفتند. خطابی می گوید: هیچ فردی از صحابه مرتد نشده است البته گروهی از اعراب بادیه نشین که نقش چندانی در دین نداشتند، مرتد شدند. و این ارتداد اعراب بادیه نشین هرگز موجب نقص و عیب برای صحابه رضی الله عنهم نمی شود. این التین می گوید: ممکن است منظور از مرتدین، منافقان و مرتکبان گناهان کبیره باشند.<sup>۱</sup> ابن حجر در فتح الباری می گوید: ممکن است مصداق حدیث کسانی از اعراب بادیه نشین که بخاطر طمع یا خوف مسلمان شده بودند، باشد.<sup>۲</sup> امام نووی می گوید: علما درباره مصداق این حدیث اختلاف نظر دارند. بعضی ها می گویند: همان منافقان مرتد هستند. برخی دیگر بر این باور هستند که منظور از آنان کسانی هستند که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند و بعد از وی مرتد شدند.<sup>۳</sup> بعضی از علما می گویند: منظور از آنان اهل بدعت و پیروان هوای نفسانی هستند. ابن حجر می گوید: آنان اصحاب گناهان کبیره و اهل بدعت هستند که در حال اسلام از دنیا رحلت کرده اند. امام نووی می گوید: منظور از آنان، نافرمانان و مرتکبان گناه کبیره که در حال توحید از دنیا رفته اند، می باشد. و هم چنین اهل بدعتی که بخاطر بدعت خود از اسلام خارج نشده اند. امام حافظ ابن عبدالبر می گوید: ((کلیه کسانی که در دین، نوآوری و بدعت ایجاد کردند، روز قیامت جزء مطرودین و رانندگان از حوض خواهند بود. مانند، خوارج، روافض و تمام بندگان هوا و هوس.<sup>۴</sup> امام ابواسحاق شاطبی می گوید: راجحترین این است که آنان از جمله افراد امت مسلمه هستند بدلیل علامات و آثاری که در

۱. فتح الباری ج ۱۱ ص ۳۹۲.

۲. فتح الباری ج ۱۱ ص ۳۹۲.

۳. مسلم مع الشرح ج ۳ ص ۱۷۲ با اندکی تصرف.

۴. مسلم مع الشرح ج ۳ ص ۱۷۴.

آنان وجود دارد، یعنی ((غر و تحجیل)) سفیدی و درخشندگی اعضا وضوء. زیرا این آثار در کسانی که کافر مطلق هستند دیده نخواهد شد. زیرا در حدیث ((قد بدلوا بعدک)) آمده است. اگر کافر مطلق می بودند، چنین می گفت: ((قد کفروا بعدک)) مناسب ترین مصداق ((بدلوا بعدک)) همان تبدیل کردن سنت است که اهل بدعت آن را انجام می دهند. کسانی که منافقان را مصداق حدیث می دانند با آنچه که مقصود ما است منافات ندارد. زیرا منافقین به قصد تقیه شریعت را پذیرفته اند نه بقصد عبادت. لذا آنان شریعت را در غیر موضع اصلی خود مورد استفاده قرار داده اند و این عین بدعت و نوآوری در دین است.<sup>۱</sup> بدین ترتیب، مرتدین در حدیث، شامل هر دو گروه، مرتدین و منافقین می باشد، علاوه بر این اهل هوی و اهل بدعت را نیز در بر می گیرد. با این تفاسیر برای همگان روشن است که صحابه کرام از جمله کسانی نیستند که حدیث مذکور آنان را مصداق خود قرار دهد. ولی وقتی می بینم که این آقای (هدایت یافته) جز معارضه با حق و مخالفت با آن به کمتر چیزی قناعت نمی کند، چاره ای ندارم بجز اینکه آراء و دیدگاه های شیعیان او را دایر بر اینکه منظور از مرتدان مذکور در حدیث چه کسانی هستند، بیان کنم تا حق از باطل جدا شود. در واقع این خواست خداوند است که حق را از زبان آنان جاری کند. اینک آقای طبرسی که از علمای بزرگ شیعه است، در تفسیر مجمع البیان در شرح (فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ) می گوید: درباره اینکه مصداق این آیه چه کسانی هستند، اختلاف نظر وجود دارد. آقای طبرسی بعد از نقل چهار دیدگاه مختلف در پایان می گوید: مصداق این آیه اهل بدعت و صاحبان هوس از این امت هستند. سپس از حدیث ارتداد بر این مدعای خود استدلال می کند و می گوید: قول چهارم این است که منظور از مرتدین (در حدیث) اهل اهواء و اهل بدعت این امت هستند. آقای طبرسی اضافه می کند و می گوید: از حضرت علی (ع) و قتاده مروی است که

مصدق حدیث کسانی که بصورت ارتداد کافر شدند. و از رسول اکرم ﷺ روایت می کند که آن حضرت ﷺ فرمود: به خدا سوگند کسانی بر حوض کوثر می آیند که در دنیا با من همراه بودند. وقتی می بینم که جلوی آنان گرفته می شود، می گویم: آنان یاران من هستند، یاران من هستند و یاران من هستند. گفته می شود: شما نمی دانید که آنان بعد از مومن شدند چه کرده اند؟ آنان مرتد شده بسوی کفر برگشتند. ثعلبی در تفسیرش این قصه را نقل کرده است. ابوامامه باهلی می گوید: منظور از آنان خوارج هستند. از رسول اکرم ﷺ درباره خوارج آمده است: آنان چنان از دین می گریزند که تیر از نشانه می گریزد.<sup>۱</sup> کوچکترین اشاره ای در کلام جناب طبرسی دیده نمی شود مبنی بر اینکه مصداق حدیث صحابه کرام هستند. این است آقای کاشانی از علمای بزرگ شیعه. ایشان در تفسیر آیه مذکور از حدیث مذکور استفاده نموده می گوید: مصداق آن اهل بدعت و دل باختگان هوا و هوس و صاحبان آراء باطله هستند. فیقول فی المجمع عن امیرالمومنین هم اهل البدع و الأهواء و الآراء الباطله من هذه الأمة)). آری، این بود اقوال و آراء علمای شیعه در تفسیر حدیث مذکور. آقای تیجانی هر چند که خواسته باشد، نمی تواند آراء و اقوال را تحریف کرده بگوید که مصداق حدیث اصحاب گرامی رسول الله ﷺ هستند. زیرا آنان (علمای شیعه) کوچکترین اشاره ای دایر بر اینکه مصداق حدیث ارتداد و آیه، صحابه گرامی هستند، نکرده اند. و بهترین دلیل بر این مدعا این است که آنان در بسیاری موارد صحابه را مورد طعن قرار داده اند (به تفسیر الصافی نوشته آقای کاشانی مراجعه شود) و بسیاری از آیات قرآن را که با صحابه کوچکترین پیوندی نداشته اند، ربط داده اند. بجز همین آیه (الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ) خدا را هزاران سپاس که دیدگاه و مستدل آنان بجای سود و نفع به ضرر آنان تمام شده است. از بحث مذکور کاملاً روشن است که حدیث، صحابه ﷺ را در بر ندارد. زیرا صحابه ﷺ نه مرتد بودند، نه مبتدع و نه

پیروان هوا و هوس. حتی بخاطر اینکه شک و تردید را در این باره از بین برده باشم و شامل نشدن صحابه قطعی گردد تا ایمان اهل سنت که هدایت شده اند، و گمراهی و ضلال شیعیان که راه ضلالت را اختیار کرده اند، بیشتر شود، مناسب می دانم آراء و دیدگاه برخی از علمای تشیع دایر بر معصوم بودن صحابه علیهم السلام از ارتداد<sup>۱</sup> را تقدیم خوانندگان محترم کنم. اما این نکته که صحابه از ارتداد معصوم هستند، حضرت علی بن ابی طالب که به گمان شیعه وصی رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد، این مطلب را در جاهای متعدد در معتبرترین کتب مرجع شیعه اظهار کرده است. علاوه بر این، ائمه بزرگ شیعه از فرزندان حضرت علی علیه السلام نیز معصوم بودن صحابه از ارتداد و پاک بودن از بدعتها را در نطقها و تصانیف خود ذکر کرده اند. آری، این است. امام معصوم فرقه اثنا عشریه که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را ستوده و در نمازها و دعاها در حق آنان دعای رحمت و مغفرت می کند چون آنان سید خلق (محمد صلی الله علیه و آله) را در نشر و پخش توحید و تبلیغ رسالت و دین خداوند به بندگانش، یاری کرده اند. امام معصوم نزد روافض اثنا عشری<sup>۲</sup> (زین العابدین) در دعای خود: . . . با

۱. و پاک بودن از بدعتها.

۲. خواننده گرامی شما ملاحظه می کنید که روایاتی را که بنده از کتابهای شیعه اثنا عشری نقل می کنم چقدر با یکدیگر متضاد و متناقض هستند، شاید هیچ روایتی از امامی از ائمه معصومین یافت نشود مگر اینکه روایاتی متناقض با آن وارد شده است و این خود دلیلی است مبنی بر اینکه در مذهب روافض چه تناقضی وجود دارد شاید تعجب نکنید اگر بدانید که حتی خودشان به این نکته اعتراف کرده اند چنانچه شیخ طائفه روافض، محمد طوسی در مقدمه کتابش (تهذیب الأحکام) - یکی از کتب اربعه مذهب امامیه است - ص ۴۵ می گوید: ((ذاکرنی بعض الأصدقاء أیده الله ممن أوجب حقه علينا بأحدیث أیدهم الله و رحم الله السلف منهم و ما وقع من الأختلاف و التباين و المنافاه و التضاد حتی لا یکاد یتفق خبر إلا و یزانه ما یضاده، ولا یعلم حدیث إلا و فی مقابله ما ینافیہ حتی جعل مخالفونا . . .)) (بعضی از دوستان که خداوند حقشان را بر ما واجب کرده است - خداوند آنها و سلف آنها را رحمت کند - احادیثی را متذکر شدند و اختلاف و تباین، منافات و تضاد میان آنها را یادآوری کردند تا جایی که در برابر هر خبر، متضاد آن وجود دارد و ما هیچ = حدیثی سراغ نداریم مگر اینکه در مقابل آن حدیثی وجود دارد که با آن منافات دارد بطوری که مخالفین ما این مطلب را بزرگترین طعن و عیب در مذهب ما و دلیلی برای ابطال اعتقادات ما دانسته اند، آنها می گویند: همچنان سلف و خلف شما اختلاف مخالفان را در فروع عیب دانسته و به همین خاطر آنها را مورد هجوم قرار می دهند - هدف آنها اهل سنت است که در فروع با یکدیگر اختلاف دارند. و این عیبی به شمار نمی رود. علاوه بر اینکه این سخن آنها اعتراف به حقانیت اصول اهل سنت است - و می گویند: جایز نیست که خداوند این گونه مورد پرستش قرار گیرد و این گونه به احکام عمل شود در حالی که اختلاف شما از مخالفان شما بیشتر و واضح تر است (!!!). حالا

تقاضای مغفرت و خشنودی الله برای آنان (اصحاب رسول الله ﷺ)، می گوید: پروردگارا، بالخصوص یاران و اصحاب رسول الله ﷺ، آنانی که به بهترین وجه پیامبر را همراهی کردند، در نصرت و یاری رساندن به او بهترین امتحان را دادند، از وی حراست کردند، در اطاعت از او از همدیگر پیشی می گرفتند، دعوت وی را به سرعت اجابت کردند، دلیل رسالت او را بلافاصله پذیرفتند، در حمایت از دین او زن و فرزندان را رها کردند، در تثبیت و تقویت نبوت او با پدران و فرزندانسان به جنگ برخاستند و در پایان به برکات وجودی آن حضرت در برابر دشمنان به پیروزی نایل آمدند، هم چنین مغفرت کن و خشنود باش از کلیه کسانی که از محبت او بی قرار بودند و محبت وی را تجارتي سودمند می دانستند. و کلیه کسانی را که بخاطر پیوند با او (حضرت محمد ﷺ) مورد هجران و فراق فامیل و خانواده قرار گرفتند و آنگاه که در سایه قرابت او نشستند، سایر قرابت و خویشاوندیها را رها ساختند. پروردگارا، در آنچه که آن را از تو نخواستند، آنان را فراموش نکن. از رضوان خود آنان را راضی به گردان.

---

باید گفت: وجود چنین اختلافی توأم با اعتقاد به بطلان آن، خود دلیلی بر فساد اصل است (!؟) -- تردیدی وجود ندارد که آنها نمی توانند این تناقض را حل کنند زیرا حل تعدیل این تناقضات به معنی نابودی مذهب آنها است -- خواننده گرامی شما ملاحظه می کنید که آنها چگونه دیگران را متهم به چیزی می کنند که =خودشان عیناً به آن گرفتارند چنانچه همین تیجانی هدایت شده! این کار را انجام داد. یکی دیگر از شیوخ آنها بنام دلدار کهنوفی در ص (۵۱) کتابش (اساس الأصول) می گوید: (احادیث منقول از ائمه با همدیگر اختلاف زیادی دارد تا جایی که هیچ حدیث و خبری یافت نمی شود مگر اینکه در مقابلش خبر و حدیثی منافی و متضاد با آن وجود دارد تا جایی که این مسئله باعث رجوع بعضی از کم خردان!!! از اعتقادات حقه !!! شده است . . .))

آنچه خواندید چهره واقعی مذهب اثناعشری است خداوند چه خوب می فرماید: (إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلَفٍ \* يُؤفِكُ عَنْهُ مَنْ أَفِكُ \* قَتَلَ الْخِرَاصُونَ) (ذاریات: ۱۰-۸) (شما - هر لحظه - سخن و گفتاری دیگر دارید، کسانی از قرآن منحرف می شوند که آنرا تکذیب نمایند. مرگ بر دروغگویان).

اما در مذهب اهل حق (اهل سنت و جماعت) هیچ گونه تناقضی وجود ندارد آنها چنین نیستند که در جایی بگویند صحابه بهترین مردم هستند و در جایی دیگر بگویند صحابه کافر هستند یا اینکه بگویند روزه گرفتن روز عاشورا از بزرگترین گناهان است و در جایی دیگر بگویند اجر و ثواب است (به کتاب وسائل الشیعه تالیف حر عاملی ج ۷ کتاب الصوم ص ۳۳۹-۳۳۷ مراجعه کنید) همچنین اهل سنت چنین نیستند که بگویند قرآن تحریف شده و بار دیگر بگویند تحریف نشده است و یا اینکه قرآنی جدید کشف نمایند یا اینکه بگویند متعه عبادت است و جایی دیگر بگویند فقط افراد فاجر !!! متعه می کنند (به کتاب وسائل الشیعه ج ۱۴ کتاب النکاح ص ۴۵۶ مراجعه کنید).

آنان در معیت پیامبر تو خلق را بسوی تو، دعوت می کردند. هجرت و ترک وطن آنان را که بخاطر تو انجام گرفت و بیرون آمدن آنان از گشادگی رزق بسوی تنگی رزق را تقدیر کن. پروردگارا، تابعین اصحاب پیامبر ﷺ را که به خوبی از آنان تبعیت کردند و آنان را که نزد خدایشان چنین دعا می کردند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان از ما پیشی گرفتند، بهترین پاداش را عنایت بفرما. همان تابعینی که از آثار قدمهای صحابه تبعیت کردند، راه آنان را ادامه دادند، مسیر آنان را اختیار کردند. شک و تردید در بینش آنان خلل نیانداخت. شک و تردید از ادامه خط مشی و پیروی از گلدسته هدایت آنان، مانع نشد. آنان صحابه رسول الله ﷺ را یاری کرده از راه و دین آنان تبعیت کردند. بر سلامت دین و ایمان آنان اتفاق نظر داشتند. در ادای رسالت آنان را متهم نکردند. پروردگارا، بر تابعین از امروز تا قیامت رحمت بفرست. بر ازواج، اولاد آنان و بر کلیه کسانی که از تو اطاعت می کنند، رحمت بفرست. رحمتی که آنان را از معصیت تو باز دارد، و در گشادگی های بهشت تو آنان را داخل کند و از مکر و حيله شیطان آنان را حفاظت کند.<sup>۱</sup>

آقای کلینی در اصول کافی که از کتب مرجع شیعه است، روایتی را از منصور بن حازم چنین نقل می کند: از ابی عبدالله پرسیدم: اگر من از تو سوال کنم، پاسخت به من با جوابی که به دیگران می دهی تفاوت دارد. چرا؟ ابی عبدالله گفت: ((ما مردم را به زیادت و نقصان پاسخ می دهیم)) عرض کردم: درباره اصحاب رسول الله ﷺ برای ما سخن بگو، آیا آنان درباره ی حضرت محمد ﷺ راست گفتند یا دروغ؟ ابوعبدالله گفت: راست گفته اند. عرض کردم: پس چرا اختلاف کردند؟ فرمود: مگر نمی دانی، یک شخص در محضر رسول الله ﷺ می آمد و از وی سوال می کرد، جوابی به او داده شد. بعد پاسخی دیگر به او گفته می شد که جواب اول را نسخ می کرد. لذا احادیث به وسیله احادیث دیگر منسوخ می شوند.<sup>۲</sup>

۱. صحیفه سجاده امام زین العابدین ص ۲۸-۲۷ ایران قم موسسه انصاریان.

۲. اصول کافی نوشته کلینی. ج ۱ ص ۵۲ کتاب فضل العلم.

امام حسن عسکری، امام یازدهم شیعیان در تفسیر خود می گوید: حضرت موسی (ع) از پروردگار خود سوالاتی نمود که یکی از سوالها این بود: آیا از میان یاران پیامبران، بهتر از یاران من کسی را سراغ داری؟ خداوند به موسی فرمود: ای موسی، مگر نمی دانی که فضیلت اصحاب محمد ﷺ در برابر فضیلت یاران سایر پیامبران مانند فضیلت آل محمد در برابر آل سایر پیامبران و مانند فضیلت محمد ﷺ در برابر فضیلت سایر پیامبران است.<sup>۱</sup> در جای دیگر می گوید: اگر یک شخص از بهترین اصحاب محمد ﷺ با اصحاب تمام پیامبران مقایسه شود، فضل و برتری با صحابی محمد ﷺ است.<sup>۲</sup>

بعد از این اظهارات علمای فریقین و بعد از این شواهد و قرائن، روشن است که اصحاب رسول الله ﷺ از مرتد شدن و برگشتن بسوی کفر معصوم هستند. این مساله که اصحاب رسول الله ﷺ از بدعت و آراء باطله محفوظ هستند یا نه؟ آقای قمی در کتابش ((الخصال)) از هشام بن سالم از ابی عبدالله چنین نقل کرده است: ((لم یرفهم قدری ولا مرجئ ولا حروری)) یعنی در میان اصحاب رسول الله ﷺ قدری، مرجئه و حروری (اهل البدعه و الاهوا) دیده نمی شود. هم چنین معتزلی خوارج و اهل رای باطل نیز در آنان وجود ندارد. آنان شب و روز گریه می کردند و از خداوند می خواستند که قبل از اینکه به نان خمیر برسند. آنان را موت دهد.<sup>۳</sup> از این عبارات و از شهادت کتب شیعیان و ائمه آنها، برای ما کاملاً روشن است که صحابی گرامی رسول الله ﷺ از بدعات سالم و محفوظ هستند. فماذا بعد الحق إلا الضلال یا تیجانی.

آقای تیجانی بعد از حق بجز گمراهی چیزی دیگر وجود دارد؟!

---

۳. تفسیر حسن عسکری ص ۱۱ سوره الفاتحه.

۴. تفسیر حسن عسکری آیه ۸۸ سوره بقره.

۱. کتاب الخصال قمی ص (۶۴۰-۶۳۹) باب ۱۲.



۴- استدلال جناب تیجانی از قول پیامبر ﷺ ((اصحابی)) دایر بر اینکه آنان که از حوض رانده می شوند)) اصحاب هستند. قابل قبول نیست. زیرا برای روشن شدن مصداق کلمه ((اصحابی)) که در آن حدیث آمده است، لازم است که تمام احادیث وارده در این باب جمع کرده شوند و در غیر این صورت تعیین مصداق و معنی اصلاً اعتباری ندارد. اما کلمه ((صحبت)) اسم جنس است. در شرع و لغت مرز مشخصی برای آن وجود ندارد و عرف درباره آن متفاوت است. رسول اکرم ﷺ صحبت را در حدیث، مقید به زمان ننموده و مقدار آن را بیان نکرده است. بلکه حکم را به مطلق آن معلق نموده است و مطلق صحبت معنی و مفهومی بجز رویت به معنی ((دیدن)) ندارد. و در این باره که رسول اکرم ﷺ، منافقین و کسانی را که بعد از وی مرتد شدند را رویت کرده است هیچ گونه اختلافی نیست با این توضیح جای تردید باقی نمانده است که مصداق ((اصحابی)) در حدیث مذکور مرتدین و منافقین هستند. امام احمد و طبرانی به سند حسن از حدیث مرفوع ابی بکره چنین نقل کرده اند: لیردن علی الحوض رجال ممن صحبتی ورآنی.<sup>۱</sup> بر حوض کوثر کسانی نزد من می آیند که من آنان را دیده ام و در مجلس من آمده اند. علاوه بر این رسول اکرم ﷺ آنان را به صیغه تصغیر<sup>۲</sup> یاد کرده است که حکایت از تحقیر آنان دارد و رسول اکرم ﷺ اصحاب خودش را تحقیر نمی کند. علاوه بر این در بعضی روایات، کلمات مختلفی آمده است. مثلاً، ((من امتی))، ((رجال منکم)) و ((زمره)). این واژه های مختلف در روایات مختلف آمده اند. لذا صحیح نیست که معنی فقط از یک نقل گرفته شود. اصول این گونه واژه ها نمی توانند دلیلی بر مذمت صحابه باشد. لذا ظاهر امر این است که استدلال از این لفظ بر مذمت صحابه چیزی جز خزعلات و یاوه گویی های تیجانی بشمار نمی آید.

۲. فتح الباری ج ۱۱ ص ۳۹۳.

۳. مسلم مع الشرح برقم (۲۳۰۴) ج ۱۵ بخاری کتاب الرقاق رقم (۶۲۱۱).

۵- اما اینکه رسول اکرم ﷺ آنان را می شناسد، اصلاً دلالتی بر صحابه بودن آنان ندارد. زیرا لازم نیست که رسول اکرم ﷺ شخص آنان را بشناسد. ممکن است شناخت رسول اکرم ﷺ بخاطر آثار، علائم و خصوصیات که در آنان دیده می شود، باشد. همانطور که در حدیث مسلم توضیح داده شده است. از ابوهریره مروی است که رسول اکرم ﷺ فرمود: امت من نزد من در کنار حوض کوثر می آیند. من مانند صاحب شتر که شتران بیگانه را از گله خود می راند و دور می کند، بعضیها را دور خواهم کرد. صحابه عرض کردند: ای پیامبر خدا ﷺ شما ما را می شناسید؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری، شما علائم و آثار به خصوص خواهید داشت. شما در اثر وضوء، سفیدی و درخشندگی به خصوص همراه خواهید داشت و در چنین حالتی نزد من خواهید آمد. . . الخ از این حدیث مستفاد می شود که اهل بدعت و نفاق نیز با آثار و علائم درخشندگی وضوء حشر خواهند شد. کلمه ((منکم)) که در حدیث مسلم آمده است میم در آن برای جمع است. اشاره است به اینکه همه آنان با آثار و علائم مومنان حشر خواهند شد. همان طور که در حدیث ((پل صراط)) آمده است. ((و تبقى هذه الأمة وفيها منافقوها)) یعنی این امت باقی می ماند و منافقان در میان آنان هستند. این حدیث دال بر این مطلب است که منافقین و اهل بدعت همراه با مومنان و علائم و آثار آنان حشر خواهند شد. سیاق حدیث نیز موید این مطلب است.

بعد از این همه توضیحات و اظهارات علمای فریقین، حمل این روایات بر صحابه رسول الله ﷺ و مهاجرین و انصار که در راس آنان حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، حضرت زبیر، حضرت طلحه، و حضرت معاویه رضوان الله علیهم اجمعین قرار دارند، به دلایل مختلف صحیح نیست. نخست بخاطر اینکه رسول اکرم ﷺ از اصحاب خود اظهار رضایت نموده از آنان دفاع کرده است. و فرموده است: ((خير الناس قرنی ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم

الذین یلونهم))<sup>۱</sup> (بهترین مردم، مردم قرن من هستند سپس کسانی که بعد از آنها می آیند، سپس کسانی که بعد از آنها می آیند، سپس کسانی که بعد از آنها می آیند). در این حدیث بهتری برای دوران صحابه ثابت شده است. امام مسلم از ابی برده و او از پدرش حدیثی را چنین نقل کرده است: رسول اکرم ﷺ سر را به طرف آسمان بلند کرده فرمود: ((ستاره ها امانت دار و محافظ آسمانها هستند، هرگاه ستاره ها از بین بروند، آسمانها مورد تهدید جدی قرار خواهند گرفت و من امانت دار و محافظ اصحاب خود هستم. هرگاه من بروم اصحاب من مورد تهدید جدی قرار خواهند گرفت و اصحاب من محافظ امت من هستند. هرگاه آنان بروند، امت من مورد تهدید جدی قرار خواهد گرفت)) یعنی بدعتها، فتنه ها و آفتهای دینی بروز خواهند کرد. قرن شیطان ظاهر می شود، رومیها بر مسلمانان غلبه خواهند کرد مکه و مدینه هتک حرمت خواهند شد. این از معجزه های آن حضرت ﷺ است.<sup>۲</sup> علاوه بر این، رسول اکرم ﷺ اصحاب خود را بشارت بهشت داده است. از عبدالرحمن بن عوف مروی است که رسول اکرم ﷺ فرمود: ابوبکر در بهشت است، عمر، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعید بن زید و ابوعبیده بن جراح در بهشت هستند.<sup>۳</sup> امام احمد در مسند خود حدیث مرفوعی را از جابر بن عبدالله چنین نقل کرده است: ((لن یدخل النار رجل شهد بدرأ و الحدیبیه))<sup>۴</sup> کسی که در غزوه بدر و حدیبیه حاضر بوده است هرگز به دوزخ نخواهد رفت. پیامبر از دنیا رحلت کرد در حالی که از اصحاب و یارانش خشنود بود.<sup>۵</sup> علاوه بر دلایل و شواهد یاد شده هیچ دلیلی وجود ندارد حتی یک نفر از انصار و مهاجرین مرتد شده باشد. اما عبدالقادر بغدادی در کتاب ((الفرق بین الفرق)) می نویسد: تمام

۱. صحیح بخاری، کتاب فضایل الصحابه رقم (۳۴۵۱) روایت عبدالله بن مسعود.

۱. صحیح مسلم حدیث شماره (۲۵۳۱)، و شرح امام نووی.

۲. سنن ترمذی کتاب مناقب باب عبدالرحمن بن عوف رقم (۳۷۴۷) صحیح ترمذی رقم (۲۹۴۶).

۳. مسند احمد ج ۵ ص (۲۱۳) رقم (۱۵۲۶۲) و سلسله صحیح ج ۵ رقم (۲۱۶۰).

۴. بخاری کتاب فضایل الصحابه - قصه بیعت و اتفاق بر حضرت عثمان رقم (۳۴۹۷).

اهل سنت اتفاق دارند بر اینکه، آنانی که بعد از وفات رسول اکرم ﷺ مرتد شدند. از قبایل، کنده، حنیفه، فزاره، بنی اسد و بنی بکر بن وایل بودند. از انصار و مهاجرین قبل از فتح مکه نبودند. مهاجر در اصطلاح شریعت به کسانی گفته می شود که قبل از فتح مکه به طرف مدینه هجرت کرده باشد. به فضل و لطف الهی همه مهاجرین و انصار بر دین راست و صراط مستقیم ثابت قدم ماندند.<sup>۱</sup> به توجه به این حقایق تاریخی گفته آقای تیجانی دایر بر اینکه اکثر صحابه رضی الله عنهم مرتد شدند مگر مقدار اندکی، چگونه صحت دارد و چه توجیهی برای آن ممکن است؟ اکنون از آقای تیجانی سوال می شود: آیا رسول ﷺ سخن متضاد می گوید؟ به صحابی خودش می گوید: تو در بهشت هستی، او را وعده بهشت می دهد و بعد او را جزء کسانی می بیند که از حوض رانده خواهد شد؟! آیا این طعن و عیبجویی صریح در حق پیامبر ﷺ نیست؟ (فداه ابی و امی و نفسی). قطعاً رسول اکرم ﷺ می دانست که اصحاب او بعد از وی مرتد نخواهند شد. طبرانی به سند صحیح از حضرت ابی الدرداء روایت کرده است که:

ابی الدرداء می گوید: ای رسول خدا ﷺ، از خداوند بخواه تا مرا از آنان (مرتدان، منافقان، اهل بدعت) نگرداند. رسول اکرم ﷺ فرمود: تو از آنان نیستی.<sup>۲</sup> علاوه بر این حدیثی را که تیجانی با تحریف ذکر کرده است و در آن چنین آمده بود ((بینما أنا قائم)) به معنی من ایستاده بودم و صحیح آن ((بینما أنا نائم)) (در حالی که من خواب بودم)، می باشد. حاصلش این است که رسول اکرم ﷺ، آنچه را که در قیامت برای اصحابش پیش خواهد آمد، در دنیا در عالم خواب و رویا مشاهده کرد. اگر صحابه از جمله کسانی می بودند که مرتد می شدند حتماً پیامبر ﷺ این را متذکر می شد. آیا هیچ انسان عاقلی می پذیرد که رسول اکرم ﷺ از حال و احوال اصحابش بی خبر بود؟! باور نمی کنم حتی یک نفر چنین تصویری داشته باشد غیر

۵. الفرق بین الفرق - (۳۱۸-۳۱۹).

۶. فتح الباری ج ۱۱ ص (۳۹۳).

از جناب تیجانی (هدایت یافته). اگر چنین می بود، رسول اکرم ﷺ در حق کسی که از دیدگاه او بزرگتر، محبوبتر و نزدیکتر بود، مانند حضرت ابوبکر ﷺ، هرگز نمی گفت: ((انت عتیق الله من النار))<sup>۱</sup> تو آزاد شده خداوند هستی از دوزخ. و درباره حضرت عمر ﷺ نمی فرمود: وارد بهشت شدم، ساختمان بسیار مجللی را که از طلا ساخته شده بود، دیدم. پرسیدم: این ساختمان متعلق به چه کسی است؟ گفتند: متعلق به یک جوان قریشی است. گمان کردم. آن جوان قریشی من هستم. پرسیدم: آن جوان قریشی چه نام دارد؟ گفتند: عمر بن خطاب.<sup>۲</sup> و درباره حضرت عثمان چنین نمی فرمود: ((عثمان فی الجنة)) عثمان در بهشت است. علاوه بر این، برای من روشن نیست که راوی حدیث ((انقلاب)) (حدیث ارتداد) که صحابی جلیل القدر، حضرت ابوهریره ﷺ است و بعد از وفات رسول الله ﷺ حدیث را روایت می کند، آیا خودش را از جمله مرتدان که از حوض رانده می شوند، می داند یا نه! و هم چنین هشتاد صحابی دیگر که در روایت حدیث با او شریک هستند آیا خودشان جزو مرتدان می دانند؟!.

۶- اگر آقای تیجانی به این حقایق اعتراف نمی کند، بر وی لازم است، مشخص کند کدام صحابه مشمول حدیث ارتداد هستند؟ اگر جواب مشخصی داده نمی شود، آنگاه لازم است که ارتداد شامل حال صحابه ای بشود که از دیدگاه شیعه صحابه اخیار و منتخب هستند. لذا حدیث مذکور بدون شک، شامل علی بن ابی طالب، حسن، حسین، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد، خذیمه بن ثابت و ابی بن کعب می شود و استثناء این گروه از صحابه گرامی مقدور نمی باشد مگر اینکه دلیلی وجود داشته باشد. اگر آقای تیجانی مدعی شود دایر بر اینکه احادیثی وجود دارد که این گروه را مستثنی می کند. و اهل بهشت بودن آنان را

۱. سنن الترمذی (۳۶۷۹) و صحیح ترمذی (۲۹۰۵).

۲. سنن ترمذی کتاب الفضائل رقم ۳۶۸۸ و صحیح ترمذی رقم (۳۹۱۱) و شبیه آن در بخاری برقم (۳۴۷۶).

اثبات می کند، می گویم دهها دلیل از کتاب و سنت وجود دارد مبنی بر اینکه آن عده از صحابه که تو آنان را از جمله مرتدان و رانده شدگان از حوض کوثر می دانی، مورد پسند الله هستند و خداوند سبحان رضایت خود را از آنان اعلام داشته، آنان مومنین واقعی هستند و از دلایل قطعی بهشتی بودن آنان ثابت است. ((فما هو جوابک فهو جوابنا)) یعنی آنچه که جواب تو است، عیناً جواب ما است. ای تیجانی هدایت یافته!؟

۷- درباره ی این جمله حدیث ((إنک لا تدری ما احدثوا بعدک)) (تو نمی دانی که آنان بعد از تو در دین چه بدعتها ایجاد کردند) - باید عرض شود که: این از جمله مسلمات است که صحابه کرام بعد از وفات رسول اکرم ﷺ دین را تبدیل نکردند و هیچ گونه بدعتی در دین اضافه نکردند. سید محمد صدیق حسن قنوجی بخاری در کتاب خود ((الدین الخالص)) نقل کرده است که: یک شخص رافضی از یک شخص سنی پرسید: ما تقول حق الصحابه؟ نظر تو درباره صحابه ﷺ چیست؟ آن مرد سنی گفت: ((اقوال فیهم ما قال الله تعالی فی کتابه)) یعنی نظر من درباره ی صحابه ﷺ همان است که خداوند در کتاب خود بیان فرموده است. منظور آن مرد سنی این آیه (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) بود. یعنی خداوند از صحابه خشنود است و آنان از خداوند خشنود هستند - رافضی گفت: ((إنهم بدلوا بعد النبی ﷺ)) یعنی آنان بعد از پیامبر ﷺ دین را تغییر دادند. سنی گفت: خداوند می فرماید: ((وما بدلوا تبديلاً)). یعنی آنان هیچ گونه تبدیلی در دین نیاوردند و علاوه بر این، ما چنین خدایی را سراغ نداریم که نسبت به چیزی خبر بدهد و نداند که بعدها چه تحولی در آن بوجود می آید.<sup>۱</sup> اگر آقای تیجانی (هدایت یافته) مدعی است که صحابه امور زیادی در دین ایجاد کردند، مانند رد ولایت اهل بیت، و

تحریر قرآن، و غیره. إن شاء الله در صفحات آینده این کتاب این ادعاها را بطور تفصیلی جواب خواهیم داد.

۸- این گفته ی تیجانی که ((اکثر صحابه متغیر شدند و تبدیل کردند حتی مرتد شده به کفر برگشتند مگر تعداد اندکی که به ((همل النعم)) یعنی شترهای سرگردان تعبیر شدند)) این گفته ی او دلیل روشنی بر جهالت آقای تیجانی است. جناب تیجانی مانند کسی است که در تاریکی شب هیزم جمع می کند (حاطب لیل) هر آنچه که به گمان باطل او نقص و عیب صحابه رضی الله عنهم را در بر می گیرد، آن را نقل می کند. اما او باید متوجه شود که منظور رسول الله صلی الله علیه و آله از ((همل النعم)) کسانی هستند که به حوض نزدیک می شوند و قصد آب خوردن می کنند اما جلوی آنان گرفته می شود، نه کلیه کسانی که برای آب خوردن از دست رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد حوض می شوند. در بعضی روایات کلمه ((رهط)) آمده است، از حضرت ابوهریره رضی الله عنه مروی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ((یرد علی یوم القیامه رهط من اصحابی . . . الخ یعنی روز قیامت گروهی از اصحاب من نزد من می آیند. آنان از ورود به حوض منع کرده می شوند. من خواهم گفت: پروردگارا آنان اصحاب من هستند. می گوید: تو نمی دانی که بعد از تو آنان چه کردند، آنان مرتد شده بسوی کفر برگشتند.<sup>۱</sup> معنی ((رهط)) همان طور که همگان می دانند، کمتر از ده نفر می باشد.<sup>۲</sup> اما صحابه رضی الله عنهم حتماً از حوض آب می نوشند. لذا گفته ی تیجانی که اکثر صحابه مرتد شده اند. حکایت از سطحی نگری و کوتاه فکری او دارد. این عقل و خرد را به او تبریک می گویم.

---

۲. صحیح بخاری مع الفتح جلد ۱۱ ص ۴۸۳.

۳. مختار الصحاح ص (۱۰۹).

۹- آقای تیجانی در صحبت‌های خود دچار تناقض و تضاد شرم آوری شده است. او می گوید: ((لا يمكن بای حال حمل الأحادیث علی القسم الثالث و هم المنافقون لأن النص يقول: فاقول اصحابی.))

در هیچ شرایطی ممکن نیست که مصداق این احادیث دسته سوم که همانا منافقین هستند قرار داده شوند. زیرا خود نص می گوید: آنان اصحاب من (رسول الله ﷺ) هستند!!؟ سبحان ربی إن هذا لشیء عجاب)). سخن بسیار حیرت زا و شگفت آوری است. می گوید: منافقین از صحابه نیستند آیا خود او (اصحاب) را به سه دسته که آخرین آنها منافقین بودند، تقسیم نکرده بود؟ و اینجا منکر آن شده می گوید: در هیچ شرایطی منافقین را نمی توان مصداق این احادیث معرفی نمود، چون نص درباره آنان می گوید: ((اصحابی))؟؟! از این مردک (هدایت یافته) سوال می شود. که کدام شق را می پذیرد و کدام موضوع را اختیار می کند. اگر می گوید: یک نوع و گروه از صحابه، منافقین هستند، قول خودش را نفی می کند. اگر می گوید که منافقین گروهی از صحابه نیستند، کتابش از اول تا آخر باید عاطل و باطل تلقی شود زیرا خود او بصورت روشن و واضح گفته بود که منافقین از گروه صحابه هستند. بخاطر اینکه آقای تیجانی را از معضل و گرفتاری بیرون بیاورم، می گویم: هیچ شک و تردیدی وجود ندارد، در این مساله که منافقین تحت هیچ عنوان و شرایط از صحابه نیستند ولی در عین حال رسول اکرم ﷺ آنان و مرتدین را در بعضی احادیث به کلمه ((اصحاب)) یاد کرده است. یا به کلمه ((من صاحبنی)) یعنی کسانی که در صحبت من بودند. زیرا منافقین و آنانی که مرتد شده اند، در محفل و مجلس پیامبر ﷺ نشستند و او را در دنیا دیده اند. و ((اصحابی)) گفتن به قصد کوچک و حقیر جلوه دادن آنان بوده است نه به قصد تعظیم - چون برای اصحابش از مهاجرین و انصار که روایاتش حکایت از تجلیل، تعظیم و تقدیر آنان دارد، چنین کلمه ی تحقیری را بکار نبرده است.



در پایان عرض کنم که: جناب تیجانی (هدایت شده) می خواهد ما را به یک نتیجه مشخص که مفاد آن چنین است که اغلب صحابه رضی الله عنهم مرتد شده بسوی کفر برگشته اند، برساند. این گفته ی وی که اغلب صحابه رضی الله عنهم مرتد شده بسوی کفر برگشته اند، چه نتیجه ای دارد؟! حاصل این سعی نافرجام او این است که:

دینی که ما از چهارده قرن پیش بر آن عمل می کنیم، قرآنی را که در اختیار داریم، سنتی که از آن تبعیت می کنیم، نماز (ستون دین) که آن را بر پا می داریم و بطور مختصر عبادتی که آن را انجام می دهیم . . . همه و همه باطل هستند. چون به وسیله مرتدین و غیر مسلمانان به ما رسیده اند؟! و این قول تیجانی حکایت از آن دارد که این گروه مرتد، (صحابه رسول الله معاذ الله) که تا خاور دور کشورها را فتح کردند و بلاد مغرب را تحت تصرف خود در آوردند. این همه بخاطر آماده کردن مردم برای عبادت پروردگار انسانها نبوده است بلکه بخاطر این بوده است که عملاً مردم را در ردیف مرتدان قرار بدهند!! آقای تیجانی با این عقیده اش گویی چنین ندا می دهد. ای مردم شام، ای مردم مصر، ای مردم اعراب آفریقا، ای مردم عراق، ای مردم جزیره، وای مردم ما وراء النهر، همه ی شما مرتد و اهل دوزخ هستید!! خوشا به حال جاهلان امامیه.

((رد استدلال تیجانی از حدیث تنافس صحابه برای دنیا))

جناب تیجانی به حواله این حدیث: ((قال رسول الله ﷺ أنا فرط لكم و أنا شهيد عليكم و إني والله لأنظر حوضي الآن و إني اعطيت مفاتيح خزائن الأرض و إني والله ما اخاف عليكم ان تشرکوا بعدی ولكن اخاف عليكم ان تنافسوا فیها)) صدق رسول الله (من قبل از شما می روم و من شاهد و گواه بر اعمال شما هستم و به خدا قسم من هم اکنون به حوضم می نگرم و همانا ذخایر زمین (یا کلیدهای زمین

به من سپرده شده و من به خدا قسم بر شما نمی ترسم که پس از من، مشرک شوید ولی می ترسم که بر سر دنیا رقابت کنید.) می گوید: صحابه درباره حصول مال و دنیا دچار حرص شدند حتی برای این منظور علیه یکدیگر شمشیر کشی کردند و یکدیگر را تکفیر کردند. حتی بعضی از اصحاب معروف و نام دار به جمع طلا و نقره پرداختند. تاریخ نویسان مانند مسعودی در ((مروج الذهب)) و طبری و دیگران تنها ثروت زبیر را به پنجاه هزار دینار، هزار اسب، هزار غلام و زمینهای زیادی در بصره، کوفه و مصر و در جاهای دیگر معرفی کردند. همانطور که در آمد طلحه تنها در عراق روزانه بیش از هزار دینار بود. عبدالرحمن بن عوف صد اسب جنگی، هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت. و یک چهارم  $\frac{1}{4}$  یک هشتم  $\frac{1}{8}$  (یعنی قسمت سی و دوم) ثروت او که بعد از وفاتش سهم یک همسرش از ترکه او بود به هشتاد و چهار هزار می رسید. عثمان موقع مردنش یکصد و پنجاه هزار دینار و بسیاری دام، زمین و دیگر کالای منقول که از حد و حساب بیرون هستند را به عنوان ((ترکه)) بعد از خود بر جای گذاشت. طلا و نقره های زید به تنهایی به قدری زیاد بودند که با تبر آنها را تکه تکه کرده میان وارثان وی توزیع می شدند. حتی دستهای مردم از زدن تبر زخم و آبله شدند و علاوه بر اینها، مقدار زیادی از اموال منقول و غیر منقول به ارزش بیش از صد هزار دینار داشت. این چند تا مثال ساده بودند دیگر شواهد تاریخی زیادی وجود دارد اما قصد وارد شدن و بحث کردن آنها را ندارم. برای اثبات مدعا به همین مقدار بسنده می کنم. دنیا در برابر دیدگان آنها زینت داده شده بود و زرق و برق آن، چشمهایشان را خیره کرده بود.<sup>۱</sup>

در جواب عرض می شود:

---

۱. ثم اهدیت ص ۱۰۵ و ((آنگاه... هدایت شدم)) ص (۱۷۲-۱۷۱).

۱- به خدا سوگند، برای من روشن نیست که این حدیث چه ارتباطی دارد با اینکه عده ای از صحابه مالک اموالی بودند و کالایی داشتند. زیرا حدیث گویای این نکته است که امت در آینده نزدیکی مالک خزانه های زمین خواهد شد و برای بدست آوردن مال و ثروت، مردم از یکدیگر سبقت خواهند گرفت. این حدیث از جمله معجزه های آن حضرت ﷺ به حساب می آید. زیرا پیشگویی او همان طور که خبر داده بود تحقق پیدا کرد. اما این حدیث هیچ گونه مصداقی در میان صحابه ﷺ ندارد، زیرا آنان هنوز مالک خزانه های زمین نشده بودند. علاوه بر این، درگیری آنان و جنگ داخلی آنان بخاطر بدست آوردن مال و ثروت دنیا نبود بلکه عامل اصلی جنگ داخلی، شهادت حضرت عثمان ﷺ بود و آنان هرگز مایل نبودند که این جریان به جنگهای داخلی و درگیری منجر شود، بهر حال هر دو گروه در این درگیریها در برابر اجتهاد خود ماجور هستند. (إن شاء الله) توضیح بیشتر پیرامون این موضوع در مباحث آینده کتاب خواهد آمد.

۲- آقای تیجانی دلایلی را جمع می کند که به گمان باطل و به خاطر نادانی اش فکر می کند، این دلایل به نقص و عیب صحابه ﷺ منجر می شوند متوجه نمی شود که با استدلال از این گونه دلایل، او دارد خودش را تکذیب می کند و استدلال او به نقص گفته های خود او می انجامد. او از یک طرف در مبحث گذشته مدعی شده بود که اکثر و اغلب صحابه ﷺ مرتد شده و به کفر برگشته اند. و از طرفی دیگر در این بحث از حدیثی که گذشت استدلال می کند دایر بر اینکه رسول اکرم ﷺ از اینکه اصحابش مرتد شدند اصلاً نگران نبود. یعنی مطمئن بود که اصحابش بعد از وی مرتد نمی شوند و به کفر بر نمی گردند. البته نگرانی رسول الله ﷺ از این جهت بود که آنان برای بدست آوردن مال و ثروت تنافس خواهند کرد و از یکدیگر سبقت خواهند گرفت. این تضاد که او از آن استدلال می کند هیچ گونه توجیهی ندارد. علاوه بر این استدلال او از این حدیث منجر به نقص و

عیب حضرت علی بن ابی طالب و اصحابش نیز می گردد. زیرا حدیث ((تنافس علی الدینا)) به صیغه جمع وارد شده است و طرفین را در بر می گیرد و خود آقای تیجانی روی مطلب تاکید می کند. چون او در پایان بعد از نقل حدیث می گوید: ((پیامبر ﷺ درست فرمود. صحابه چنان تنافس کردند که علیه یکدیگر شمشیر کشیدند، جنگیدند و تکفیر کردند)) و این امر مسلم است که در جنگ طلحه و زبیر فریق دوم لشکر حضرت علی ﷺ بود. روی این اصل خطا و گناهی اگر در کار بوده است متعلق به هر دو گروه می باشد. علاوه بر این، مقتضای فهم آقای تیجانی این نیز هست که حضرت علی ﷺ به خاطر حکومت و قدرت مرتکب تنافس شده است.

۳- آقای تیجانی می گوید: کان بعض هولاء الصحابه المشهورین (هكذا) یکنز الذهب و الفضة. یعنی بعضی از صحابه سرشناس مشغول جمع آوری طلا و نقره بودند.

جناب تیجانی، تو بر این ادعای کذایی خود چه دلیلی داری؟ این گمان باطلت را از چه منابع معتمد و معتبری نقل می کنی؟ ثروت حلالی که بعضی از اصحاب مالک آن بودند، چه ارتباط دارد با کسانی که طلا و نقره را ذخیره می کنند؟! واقعاً این جهالت پر فریب تو بسیار شگفت آور است!

۴- بدون هیچ گونه شک و تردید توانگری و سرمایه اصحاب رسول اکرم ﷺ چنان نبود که مایه مذمت و نکوهش برای آنان باشد. سیرت و شیوه زندگی آنان دلیل قاطعی است دایر بر اینکه آنان از بهترین اصحاب رسول الله ﷺ بودند. مثلاً عثمان بن عفان ﷺ خلیفه سوم، از مقربان رسول اکرم ﷺ و از سخاوتمندترین اصحاب بود. عبدالرحمن بن سمره می گوید: در جریان سپاه عسره (غزوه تبوک) حضرت عثمان ﷺ مبلغ هزار دینار برای تجهیز سپاه اسلام به رسول اکرم ﷺ تقدیم کرد و آنها

را جلوی رسول الله ﷺ گذاشت. عبدالرحمن می گوید: رسول اکرم ﷺ را دیدم که آنها را با دستهای مبارک زیر رو کرده، می گوید: عثمان بعد از عمل (جود و سخاوت) امروز هرگز متضرر نمی شود.<sup>۱</sup> رسول اکرم ﷺ فرمود: ((من یحفر بئر رومه فله الجنة)) فحفرها عثمان - هر کس چاه رومه را حفاری کند، اهل بهشت است و مسلم است که چاه مذکور به وسیله حضرت عثمان رضی الله عنه حفاری شده است.<sup>۲</sup> حضرت عثمان رضی الله عنه تمام این خدمات را از مال شخصی خود انجام داده است. اما طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه، رسول اکرم ﷺ او را نیز بشارت بهشت داده است.<sup>۳</sup> علاوه بر این، طلحه بن عبیدالله از مجاهدین راه الله بوده است و در غزوه احد در دفاع از رسول اکرم ﷺ دست خود را از دست داده بود. از حضرت زبیر رضی الله عنه مروی است که رسول اکرم ﷺ دو زره پوشیده بود و می خواست از صخره ای (سنگ بزرگ) بالا رود و نتوانست حضرت طلحه را نشانند و از روی شانه های او بالا رفت تا به صخره رسید و بالای آن نشست. آنگاه فرمود: ((اوجب طلحه)) رضی الله عنه یعنی حضرت طلحه رضی الله عنه بهشت را بر خود واجب کرد. حضرت طلحه رضی الله عنه چنان خدا ترس و پرهیزگار بود که می ترسید از اینکه یک شب سپری شود و او مالی را در خانه داشته باشد. از سعدی دختر عوف (همسر طلحه) روایت است، می گوید: روزی نزد طلحه رضی الله عنه رفتم او را اندوهگین یافتم. گفتم تو را چه شده است؟ ممکن است از ناحیه همسرت ناراحتی برایت پیش آمده است؟ فرمود: خیر، به خدا سوگند تو بهترین همسر برای یک شوهر مسلمان هستی. اما مبلغی پول نزد من هست که مایه نگرانی من شده است. عرض کردم: اگر پولها موجب ناراحتی تو شدند، آنها را میان خویشاوندان تقسیم کن. آنگاه به خادمش امر کرد تا خویشاوندان را طلب کند. وقتی پولها را تقسیم کرد. از خزانه دار پرسیدم. چقدر بودند؟ گفت: چهارصد

۱. سنن ترمذی کتاب الفضایل - باب فضایل عثمان بن عفان برقم (۳۷۰۱) - صحیح ترمذی رقم (۲۹۲۰).

۲. صحیح بخاری کتاب الوصایا برقم (۲۶۲۶).

۳. سنن ترمذی (۳۷۴۷) و صحیح ترمذی (۲۹۴۶).

۴. سنن ترمذی کتاب مناقب - باب طلحه بن عبدالله (۳۷۳۸) و صحیح ترمذی (۲۹۳۹).

هزار.<sup>۱</sup> از حضرت حسن بصری مروی است: طلحه بن عبیدالله زمینی به مبلغ هفتصد هزار درهم فروخت. شب را با ترس و خوف سپری کرد و صبح بلافاصله همه آنها را تقسیم نمود.<sup>۲</sup> اما حضرت زبیر بن عوام<sup>رضی الله عنه</sup> نیز وعده بهشت به او داده شده است و از صحابه مخلص رسول الله<sup>صلی الله علیه و آله</sup> بوده است. از حضرت علی<sup>رضی الله عنه</sup> مروی است که رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرمود: هر پیامبری دوستان بخصوصی دارد و زبیر بن عوام از دوستان و یاران مخلص من است.<sup>۳</sup> و هم چنین حضرت عبدالرحمن بن عوف از صحابه گرانقدر و از جمله ده نفری بود که رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> او را بشارت بهشت داده بود.<sup>۴</sup> او این فضیلت را دارد که رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> پشت سر او نماز خوانده است. علاوه بر این او بعد از وفات رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> در حق ازواج مطهرات خدمات ارزنده‌ای انجام داده است. از حضرت عایشه<sup>رضی الله عنها</sup> مروی است که رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرمود: ((إن امر کن لهما یهمنی بعدی، ولن یصبر علیکن إلا الصابرون.)) یعنی رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> خطاب به ازواج فرمود: آنچه که بعد از من مایه نگرانی من است رسیدگی به امور شما است و تنها انسانهای با صبر و حوصله بار زندگی شما را تحمل می کنند. سپس حضرت عایشه<sup>رضی الله عنها</sup> خطاب به فرزند حضرت عبدالرحمن بن عوف فرمود: سقی الله اباک من سلسبیل الجنه. خداوند از چشمه سلسبیل بهشت پدر تو را سیراب کند. عبدالرحمن بن عوف بعد از وفات رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> ازواج مطهرات را کمک مالی می کرد.<sup>۵</sup> از ابی سلمه<sup>رضی الله عنه</sup> روایت است که عبدالرحمن بن عوف باغی را به ارزش چهارصد هزار درهم برای ازواج مطهرات وصیت کرد.<sup>۶</sup> آری این است، عبدالرحمن بن عوف که آقای تیجانی او را متهم به اندوختن طلا و

۵. سیر اعلام النبلاء نوشته امام ذهبی ج ۱ ص ۳۲.

۱. مصدر سابق

۲. صحیح بخاری ج ۳ کتاب فضایل الصحابه.

۳. حدیث بیان گردید.

۴. سنن ترمذی کتاب الفضایل (۳۷۴۹) صحیح ترمذی (۲۹۸۳).

۵- همان مصدر سابق.

نقره می کند!؟ اما زید بن ثابت رضی الله عنه از چهار نفری است که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرآن را جمع نمودند. حضرت انس بن مالک، می گوید: چهار نفر در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرآن را جمع و تدوین کردند و هر چهار نفر آنان از انصار بودند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابوزید.<sup>۱</sup> بخاری در صحیح خود از حضرت براء چنین روایت می کند: براء رضی الله عنه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله به من امر کرد تا زید را صدا کنم و به او بگویم کتف (استخوان شانه که برای نوشتن مورد استفاده بود) و دوات را بیاورد. زید کتف و دوات را آماده کرد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او گفت: ((لا یستوی القاعدون)) را بنویس.<sup>۲</sup> زید بن ثابت رضی الله عنه از جمله کسانی بود که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در دوران خلافتش او را برای تدوین قرآن دعوت کرد. و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حق او گفته بود: ((افرض امتی زید بن ثابت)) یعنی فرائض (علم میراث) را زید بن ثابت از همه امتم بهتر می داند. آری، این انسانهای پاک که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی راستگویی عدالت و انصاف، خشنودی الله از آنان و بهشتی بودن آنان سخن گفته است و به فضل آنان گواهی داده است ولی این آقای تیجانی (هدایت شده) چیزی از این فضایل را نمی بیند بجز طعن و نقص و عیب که با مطرح کردن آنها سوز و گداز سینه اش را تسکین می دهد. آیا می توان گفت: این تقدیر و تجلیلی است که گروه روافض آن را در حق اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در دلهای خود کتمان کرده اند!؟

۴- اما استدلال آقای تیجانی از روایت کسی که اهل سنت نیست، یعنی مسعودی، استدلالی بی اساس است. زیرا مسعودی متکلم فیه و مجروح است. علامه ابن حجر در لسان المیزان درباره ی او می گوید: ((کتبه طافحه بانه کان شیعیاً معتزلیاً))<sup>۳</sup> یعنی کتابهای مسعودی اعتباری ندارند، او شیعی و معتزلی است. شیخ

۶. سنن ترمذی کتاب فضایل القرآن. باب کتاب النبی صلی الله علیه و آله و صحیح ترمذی رقم (۳۹۸۲).

۷. صحیح بخاری کتاب فضایل القرآن. باب کاتب النبی صلی الله علیه و آله (۴۷۰۴).

۱. منهاج السنه ج ۴ ص ۸۵.

الاسلام ابن تیمیه درباره ی کتاب مسعودی ((مروج الذهب)) می گوید: و فی تاریخ المسعودی من الاکاذیب ما لا یحصیه إلا الله تعالی.<sup>۱</sup> یعنی تاریخ مسعودی مملو از دروغ است و دروغ در آن چنان زیاد است که بجز خداوند کسی دیگر اندازه ی آنها را نمی داند. لذا استدلال آقای تیجانی از سخنان مسعودی هرگز مدرک و دلیلی برای ما به حساب نمی آید. زیرا دلیل قوی بر شیعه بودن او وجود دارد. علامه قمی امام شیعه اثنا عشریه در کتابش ((الکنی و الالقاب)) درباره او (مسعودی) می گوید: ((شیخ المورخین و عمادهم، ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی الهذلی . . .)) علامه او را از قسم اول (صه) به حساب آورده است. و گفته است که او درباره امامت کتابی نوشته است. و مجلسی در مقدمه کتابش بحار الأنوار می گوید: نجاشی در فهرست خودش مسعودی را از راویان شیعه به حساب آورده است.<sup>۲</sup>

۵- آقای تیجانی از کتاب ((مروج الذهب)) در جهت نکوهش حضرت عثمان استفاده کرده است اما آنچه را که خود صاحب یعنی مسعودی نتوانسته آن را پنهان کند، ترک کرده است. مسعودی در کتابش می گوید: عثمان نهایت درجه سخاوت، کرم، عفو و گذشت داشت. برای نزدیکان و بیگانگان انفاق می کرد. بسیاری از کارمندان دولتی او و معاصرانش به تبعیت از وی چنان کردند و از سیره ی او تاسی نمودند.<sup>۳</sup> اما کینه ی پنهان آقای تیجانی، او را بر این واداشته است تا سخن دروغینی را که مسعودی نگفته است، به او نسبت دهد. چون او (تیجانی) مدعی شده است که عبدالرحمن بن عوف، صحابی بزرگوار رسول الله ﷺ یک هشتم ثروتش را که بالغ بر هشتاد و چهار هزار درهم بود، میان همسرانش تقسیم کرد. او

---

۲. منهاج السنه ج ۴ ص ۸۴.

۳. الکنی و الالقاب (عباس قمی) ج ۳ ص ۱۸۵ چاپ مکتبه الصدر.

۴. مروج الذهب، مسعودی ج ۲ ص (۳۳۲) چاپ دار الاندلس - بیروت.



(تیجانی) این سخن را به کتاب مسعودی (مروج الذهب) نسبت داده. اما من این مطلب را در کتاب مسعودی نیافتم، درباره این هلاک شده چه باید گفت؟! آقای تیجانی در پایان یاوه گویی های خود می گوید:

((اینها چند مثال مختصر بود، در تاریخ شواهد و قراین زیادی وجود دارد اما قصد بیان همه آنها را نداریم و به همین مقدار کفایت می شود...)) به این مدعی دروغگو می گویم، کاش این شواهد تاریخی را بیان می کردی تا ما و سایر خوانندگان بیشتر از یاوه گویی های تو مطلع می شدیم.

## باب پنجم

((نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه بعضی

از صحابه بعضی دیگر را نکوهش کرده اند.))

نخست استدلال او از حدیث ابوسعید خدری را مورد بررسی قرار می دهیم. تیجانی می گوید: ((... از ابوسعید خدری چنین مروی است: ((... رسول اکرم ﷺ روزهای عید قربان و عید فطر به مصلی تشریف می برد. نخست نماز اقامه می کرد - بعد رو به طرف مردم کرده در حالت ایستادن به ایراد خطبه می پرداخت و مطالبی را که لازم بود، بیان می کرد و سپس به خانه بر می گشت. ابوسعید می گوید: مردم همواره بر این منوال عمل می کردند تا اینکه روزی با مروان، امیر مدینه برای ادای نماز عید قربان یا عید فطر به عیدگاه رفتیم. وقتی وارد مصلی شدیم، منبری را که ((کثیر ابن صلت ساخته بود، در آنجا گذاشته شده بود مروان می خواست (قبل از ادای نماز) بالای منبر رود و به ایراد خطبه پردازد. من (ابوسعید خدری) بلافاصله او را به طرف خود کشیدم او نیز مرا به طرف خود کشید و بالاخره بالای منبر رفت و قبل از نماز به ایراد خطبه پرداخت. من به او گفتم: به خدا سوگند، (سنت پیامبر ﷺ) را تغییر دادند؟ مروان گفت: ای، ابا سعید، آنچه که تو می دانی، دورانش سپری شد. من گفتم: به خدا سوگند، آنچه را که من می دانم بهتر است از آنچه که نمی دانم. مروان گفت: مردم بعد از نماز برای شنیدن سخنان ما نمی نشینند، لذا من خطبه را قبل از نماز خواندم)). درباره علل و اسبابی که صحابه را به تغییر سنت رسول الله ﷺ وا می داشت، بسیار تلاش نموده

ام.

جوباً عرض می شود:

۱- طبق اظهارات علامه ذهبی، مروان صحابی نیست بلکه تابعی است.<sup>۱</sup> درباره ی اینکه او، رسول اکرم ﷺ را دیده است، اختلاف نظر وجود دارد. مروان در زمان وفات رسول اکرم ﷺ ده سال سن داشت و به حد بلوغ نرسیده بود. بنابراین، عمل یک تابعی را در پرونده صحابی آوردن و به صراحت چنین عنوان کردن ((گواهی صحابه علیه خود پیرامون تغییر دادن سنت رسول الله ﷺ)) (شهادتهم علی انفسهم بتغییر سنه النبی ﷺ) یک حرکت فوق العاده احمقانه و کودکانه است. ضمیر در ((انفسهم)) ضمیر جمع است و ضمیر جمع این معنی را می رساند که تمام صحابه ﷺ در تغییر سنت رسول اکرم ﷺ شریک بوده و نقش داشتند. آیا حماقت و سفاهتی بیشتر از این دیده می شود؟! قطعاً او با چنین استشهاد و استنادی، آن عده از صحابه را که از دیدگاه خود شیعه اخیار و پسندیده هستند، استثناء نمی کند، مانند علی بن ابی طالب ﷺ، ابوذر، عمار و یاسر... الخ آیا آقای تیجانی می تواند از میان جمع اصحاب، آن چند تن را استثناء کند؟! بخاطر اینکه صورت حال روشنتر شود و جنایات تیجانی برای همگان آشکارتر گردد، حدیثی را که در همین خصوص بعد از چند صفحه آمده است، تقدیم خوانندگان می گردد. و آن حدیث چنین است: ابن عباس می گوید: در نماز عید همراه با رسول اکرم ﷺ، حضرت ابوبکر ﷺ، حضرت عمر ﷺ و حضرت عثمان ﷺ در مصلی حاضر بودم. همه آنان نخست نماز خواندند، و بعد به ایراد خطبه پرداختند.<sup>۲</sup>

۲- بالفرض، آنچه را که آقای تیجانی، خلاف سنت می داند، اگر از صحابه ﷺ صورت گرفته باشد، باز هم موجب نقص و عیب برای صحابه نمی شود. زیرا آنان معصوم نبودند و خطای اجتهادی از آنان ممکن بود، بدون اینکه آنان چنین قصدی داشته باشند و هرگاه به حق پی برده و متوجه خطا می شدند، از حق تبعیت می

۲. سیر اعلام النبلاء ج ۳ ص (۴۷۶).

۱. صحیح البخاری ج ۱ کتاب العیدین برقم (۹۳۰).

کردند - امام شافعی رحمه الله می فرماید: شخصی ثقه از ابن ابی ذیب و او از مخلد بن خفاف به من خبر داد که مخلد بن خفاف می گوید: با جوانی معاوله کردم و بعد متوجه شدم که مبیع معیوب است، درباره ی مبیع معیوب نزد عمر بن عبدالعزیز از دست آن جوان شکایت کردم. عمر بن عبدالعزیز حکم کرد تا من مبیع را برگردانده و کل ثمن را از آن جوان پس بگیرم. بعد نزد عروه آمده او را از ماجرا آگاه کردم. عروه گفت: همین امروز بعد از ظهر نزد او (عمر بن عبدالعزیز) رفته به او می گویم: حضرت عایشه رضی الله عنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که در چنین حالتی فرمود: ((إن الخراج بالضمان)) مخلد بن خفاف می گوید: هر چه زودتر نزد حضرت عمر بن عبدالعزیز رفته او را از حدیثی که عروه از عایشه برای من نقل کرده بود، مطلع کردم. حضرت عمر بن عبدالعزیز گفت: ((این شخص درباره این مرافعه معادله را برای من بسیار آسان کرد پروردگارا، تو می دانی که من بجز حق و حقیقت قصد دیگری ندارم. سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره به من رسید لذا من فیصله عمر را رد کرده و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به اجرا در می آورم. آنگاه برای من حکم کرد تا در عوض آنچه که در حق من قضاوت کرده بود، تاوان بگیرم.<sup>۱</sup> زید بن ثابت زن حائضه را قبل از طواف وداع اجازه رفتن نمی داد و در این باره با حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما بحث و مناظره داشت. ابن عباس به او گفت: فلان زن انصاری را بپرس، آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را در این باره چه امر کرده است؟ زید نزد آن زن انصاری رفت و مساله را از او جویا شد و برگشت در حالی که خوشحال بود و خطاب به ابن عباس گفت: ((تو همواره راست می گویی)).<sup>۲</sup> آری، اینان بودند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان داشتند و او را تجلیل نموده و بلافاصله از دستور و سنت او تبعیت می کردند.

۲. اعلام الموقعین، عن رب العالمین ابن قیم جوزیه ج ۲ ص ۲۰۰.

۳. مصدر سابق ج ۲ ص (۳۰۳).

۳- اما در ارتباط با آنچه که مروان انجام داد، عرض شود که او با رای و اجتهاد خود چنین خطایی مرتکب شده بود. لکن حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه او را نکوهش کرده زیرا او عمل رسول الله صلی الله علیه و آله (نماز قبل از خطبه) را ضروری می دانست و مروان آن را حمل بر اولویت می کرد. به همین خاطر برای ترک اولویت تغییر حال مردم را عذری موجه تلقی نموده، حفاظت اصل سنت را که همانا شنواندن خطبه است، ترجیح می داد از برقرار نمودن ترتیبی که جزء شرایط خطبه نبود.<sup>۱</sup> و با وجود این همه حضرت ابوسعید پای خطبه او نشست و بخاطر تبعیت از امام حضورش را ترک نکرد.

۴- چنین فتوای اجتهادی خلاف سنت از حضرت علی رضی الله عنه نیز ثابت است. زیرا حضرت علی رضی الله عنه ((ابعد اجلین)) دورترین فتصله زمانی را، برای عدت متوفی عنها زوجها که حامله باشد، قرار داده است. حال آنکه سنت ثابتة رسول اکرم صلی الله علیه و آله که موفق با حکم قرآن است، این است که عدت این زن با وضع حمل به پایان می رسد. همچنین فتوای دیگر حضرت علی که مخالف با سنت رسول الله است، فتوای او درباره مفوضه (زنی که بدون ذکر مهریه خود را تحویل شوهر داده است) به شمار می رود. حضرت علی رضی الله عنه در این باره می فرماید: با مرگ شوهر، مهریه او ساقط می گردد. حال آنکه عبدالله بن مسعود و تنی چند از صحابه فتوا داده اند که ((لها مهر نساءها)) یعنی مهر مثل به او می رسد. همان طور که اشجعیون از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره بروع دختر و اشق حدیثی را نقل کرده است.<sup>۲</sup> این فتواها هرگز به این معنی نیستند که حضرت علی رضی الله عنه سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تغییر داده است، زیرا ممکن است حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله به او نرسیده باشد. عیناً همین تاویل درباره عمل مروان نیز وجود دارد و آن اینکه، خطا، خطای اجتهادی است چون او شرطی از

۱. فتح الباری ج ۲ ص (۵۲۲).

۲. منهاج السنه ج ۴ ص ۱۸۳.

شروط نماز را مخالفت نکرده است لذا هر گونه تفاوت میان فتوای حضرت علی علیه السلام و عمل مروان، مردود است.

۵- بدون تردید، روش شیعه بسیار تعجب آور و شگفت انگیز است. آنها عمل یک تابعی را که مجوز و دلیل شرعی برایش وجود دارد، مورد نکوهش و ایراد قرار می دهند اما اینکه خودشان سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را اجمالاً و تفصیلاً ترک می کنند، اصلاً احساس ناراحتی نمی کنند و بخاطر گمراهی فکری و شک و تردید در امور دین بدون هیچ دلیلی اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مورد طعن و عیب جویی قرار می دهند. دلیل این گونه منش نامطلوب خبث باطن و این پندار باطل است که سنت را فقط در گفته های حضرت علی و اولادش منحصر می دانند. ای شیعیانی که به دروغ به بهانه حمایت از سنت اشک تمساح می ریزید، جواب دهید: آیا تنها حضرت علی علیه السلام و اولادش بودند که سنت را از رسول الله صلی الله علیه و آله آموختند و یاد گرفتند و سایر صحابه رضی الله عنهم که پیامبر صلی الله علیه و آله را در سفر و حضر در دعوت و جهاد، در حیات و حتی در ممات، همراهی می کردند، از سنت بی خبر بودند و درباره ی آن، هیچ اطلاعی نداشتند؟ ((پیروی از سنت دروغین شما را مبارک باد.))

((نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه صحابه

در نماز تغییر ایجاد کردند.))

تیجانی می گوید: انس بن مالک می گوید: من هیچ چیز را در زمان پیامبر مقدم بر نماز نمی دانستم آنگاه گفت: آیا شما همین نماز را ضایع نکردید؟ زهری می گوید: در دمشق نزد انس بن مالک رفتم. او را در حال گریه یافتم. علت گریه را جویا شدم، گفت: از آنچه که از رسول الله صلی الله علیه و آله یاد گرفته بودم، چیزی را جز این

نماز، به یاد ندارم، بی تردید، نماز هم ضایع شده است. تیجانی در ادامه این چرندهای خود می گوید: بخاطر اینکه کسی گمان نکند که تنها تابعین بعد از فتنه ها و جنگها سنت را تغییر داده اند، دوست دارم، بگویم که نخستین کسانی که سنت را در نماز تغییر داده اند، خلیفه مسلمانان، عثمان بن عفان و ام المومنین عایشه بودند. بخاری و مسلم در صحاح خود روایت کرده اند که: رسول اکرم ﷺ، ابوبکر، عمر و عثمان در صدر خلافتش در منی نمازهای چهار رکعتی را قصر، یعنی دو رکعت خوانده اند. ولی بعد عثمان به جای دو رکعت در منی چهار رکعت خوانده است همان طور که در صحیح مسلم آمده است. امام زهری رحمته الله می گوید: از عروه پرسیدم: عایشه در سفر چرا نمازها را قصر نمی کند؟ گفت: او تاویل می کند همان طور که عثمان تاویل کرده است.<sup>۱</sup>

در جواب عرض می شود:

۱- آقای تیجانی میان دو حدیث خلط مبحث نموده است و دو حدیث از هم جدا را یک حدیث قرار داده است. حدیث اول که آن را مهدی از غیلان و او از حضرت انس رضی الله عنه روایت کرده است، چنین است: ((ما اعرف شیئاً مما كان علی عهد النبی ﷺ. قيل: الصلاة، قال: أليس صنعتم ما صنعتم فیها)).<sup>۲</sup> حضرت انس گفت: آنچه که در دوران رسول اکرم ﷺ بود اکنون وجود ندارد. از وی سوال شد: نماز چطور؟ فرمود: شما مگر نمی دانید که در آن چه کرده اید؟

و حدیث دوم، از عثمان بن ابی رواد چنین روایت شده است: ((سمعت الزهري يقول: دخلت علی انس بن مالک رضی الله عنه وهو يبکی، فقلت: ما يبکیک؟ فقال: لا اعرف شیئاً مما ادرکت إلا هذه الصلاة، وهذه الصلاة قد ضیعت))<sup>۳</sup>

۱. ثم اهدیت ص (۱۰۹) آنگاه... هدایت شدم ص (۱۷۸).

۲. صحیح البخاری ج ۱ کتاب مواقیب الصلاة، باب تزییع الصلاة عن وقتها برقم (۵۰۶).

۱. بخاری ج ۱ برقم (۵۰۷).

ترجمه: زهری می گوید: نزد انس بن مالک رفتم، او را در حال گریه دیدم. پرسیدم چرا گریه می کنی؟ گفت: چیزهایی را که در زمان رسول الله در یافته بودم. نمی بینم مگر این نماز، و این نماز هم ضایع شده است.

۲- حدیث اول حضرت انس بن مالک که در آن آمده است: ((صنعتم ما صنعتم فیها)) منظور از این قول (صنعتم ما صنعتم فیها) او این است، که آنان نماز را به تاخیر می اندازند به اندازه ای که وقت آن می گذرد. و این مساله (به تاخیر انداختن نماز) در زمان حجاج بوده است، نه در زمان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین. کسی که در این حدیث حضرت انس را مخاطب قرار داد اسم او رافع است. امام احمد بن حنبل در تذکره ابو رافع چنین گفته است: ابو رافع گفت: یا ابا حمزه (کنیه انس بن مالک) ولا الصلاه؟ فقال له انس: ((قد علمتم ما صنع الحجاج فی الصلاه؟ شما می دانید که حجاج در نماز چه بدعتی را رواج داده است.<sup>۱</sup> ابن سعید در طبقات دلیل و علت قول حضرت انس رضی الله عنه را چنین بیان کرده است: عبدالرحمن بن عریان حارثی از ثابت بنانی روایت می کند و می گوید: ما همراه حضرت انس رضی الله عنه بودیم. حجاج نماز را به تاخیر انداخت. حضرت انس بلند شد تا در این باره حجاج صحبت کند. برادران او بخاطر ترحم که مبادا حجاج به او تعرض کند، او را منع کردند، انس بن مالک ناراحت شده از مجلس بلند شد و سوار اسب شده بیرون رفت و در مسیر راه چنین گفت: والله ما اعرف شیئاً مما کان علی عهد رسول الله إلا شهاده أن لا إله إلا الله. فقال رجل: فالصلاه یا ابا حمزه؟ فقال: قد جعلتم الظهر عند المغرب، افلک کانت صلاه النبی ﷺ؟)).

((به خدا سوگند، آنچه که در زمان رسول الله ﷺ بود، جز کلمه شهادت چیزی باقی نمانده است. یکی از حاضران گفت: پس نماز چی؟ ای ابا حمزه. حضرت انس رضی الله عنه



گفت: شما ظهر را وقت مغرب می خوانید، آیا نماز رسول اکرم ﷺ چنین بوده است؟<sup>۱</sup>

۳- حدیث دوم حضرت انس که امام زهری آن را روایت کرده است، آن نیز در دوران امارت حجاج بوده است و در عراق گفته شده است. حضرت انس در دمشق آمده بود تا نزد خلیفه، ولید بن عبدالملک، از دست حجاج شکایت کند. و منظور حضرت انس ﷺ از این سخنش ((لا اعرف شیئاً مما ادرکت إلا هذه الصلاه وقد ضیعت)) (چیزی جز نماز باقی نمانده و آن نیز ضایع شده است). این است که نماز به دلیل به تاخیر انداختن آن به وسیله حجاج ضایع شده است. و در این تردیدی نیست که حجاج و خلیفه اش ولید بن عبدالملک و دیگران نماز را از وقت اصلی خود به تاخیر انداختند - عبدالرزاق از ابن جریر، او از عطا چنین روایت کرده است: اخر الولید الجمعه امسی فجئت و صلیت الظهر قبل ان اجلس ثم صلیت العصر و انا جالس ایماً وهو یخطب.

ولید نماز جمعه را به تاخیر انداخت، من (عطاء) آمدم قبل از اینکه بنشینم، نماز ظهر را خواندم - بعد در حالی که نشسته بودم وانمود می کردم که خطبه را استماع می کنم، نماز عصرم را می خواندم.<sup>۲</sup> ابونعیم، شیخ امام بخاری در کتاب الصلاه از طریق ابی بکر بن عتبہ چنین روایت کرده است: ابی بکر بن عتبہ می گوید: در کنار ابی جحیفه نماز خواندم. حجاج نماز را به تاخیر انداخت، آنگاه ابوجحیفه بلند شده و نمازش را (به تنهایی) خواند - و از طریق ابن عمر ﷺ چنین روایت شده است: او (ابی جحیفه) همراه با حجاج نماز می خواند اما زمانی که حجاج، نماز را تاخیر کرد، ابی جحیفه حضورش را در نماز، با حجاج، ترک کرد.<sup>۳</sup> روایت حضرت انس که مطلقاً نقل شده است، معنی اش، این نیست که در تمام

۳. فتح الباری ج ۲ ص (۱۷-۱۸).

۱. فتح الباری ج ۲ ص ۱۸.

۲. فتح الباری

کشورهای اسلامی چنین شده است بلکه اطلاق حدیث حضرت انس محمول است بر آنچه که او در بلاد شام و بصره از حکام آنجا مشاهده کرده است و نه او در مدینه نیز بوده است و درباره نماز مردم مدینه از وی چنین روایت است: ما انکرت شیئاً إلا انکم لا تقیمون الصفوف)) یعنی همه چیز شما پسندیده است جز اینکه شما صفهای نماز را درست نمی کنید. حضرت انس بن مالک در زمان حکومت حضرت عمر بن عبدالعزیز به مدینه بازگشت.<sup>۱</sup>

۴- آری، این گفته تیجانی که عثمان و عایشه نماز را تغییر دادند، باید عرض شود که مقصود و منظور از نماز، در روایت مذکور نماز در حال مسافرت است و مساله این است که این نماز شکسته خوانده شود یا کامل و غیر شکسته؟ هر کس اندک مناسبتی با علم فقه داشته باشد، می داند که شکسته یا کامل خواندن در حالت سفر میان فقهای مسئله ای اختلافی است. این اختلاف میان صحابه رضی الله عنهم نیز بوده است. درباره ی حضرت عثمان، سعد بن ابی وقاص، ابن مسعود، ابن عمر و ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنهم اجمعین کامل و غیر شکسته خواندن منقول است جمهور صحابه و تابعین نیز بر این باور بودند حتی حضرت عایشه رضی الله عنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که او در صفر گاهی کامل می خواند و گاهی شکسته. شخصی از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما پرسید و گفت: من در سفر نماز را شکسته نمی خوانم بلکه کامل می خوانم. ابن عباس وی را به اعاده نماز، حکم نکرد.<sup>۲</sup> دلیل بر اینکه قصر در سفر فقط رخصت است نه غریمت نیز وجود دارد. آیه در این باره چنین می گوید: (وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا).<sup>۳</sup>

۳. فتح الباری همان صفحه

۴. المغنی لابن قدامه ج ۳ ص (۱۲۴) تحقیق عبدالله التركي و عبدالفتاح الحلو.

۱. (۱۰۱ النساء).

هرگاه به مسافرت رفتید و نمازها را شکسته خواندید، گناهی بر شما نیست. اگر احتمال ضرر و زیان از طرف کفار وجود داشته باشد. همانا کفار، دشمن سر سخت و آشکار شما هستند. امام مسلم حدیثی را از یعلی بن امیه نیز چنین آورده است: یعلی بن امیه می گوید: از حضرت عمر بن خطاب پرسیدم: خداوند می فرماید: اگر احتمال حمله دشمن وجود دارد، مانعی ندارد در اینکه نمازها را شکسته بخوانید و اکنون مردم از حمله دشمن در امن و امان هستند؟ حضرت عمر رضی الله عنه در جواب فرمود: همین آیه برای من نیز منشا سوال بود و من از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سوال کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ((صدقه تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقه)) این صدقه خداوند است (یعنی شکسته خواندن) در حق شما، آن را بپذیرید.<sup>۱</sup> امام شافعی رحمه الله بر عدم وجوب قصر نماز چنین استدلال کرده است، می فرماید: اگر شخص مسافر به مقیم اقتداء کند، به اتفاق همه باید نماز را کامل بخواند. اگر قصر و شکسته خواندن در سفر فرض می بود، مسافر پشت سر امام مقیم آن را کامل و غیر شکسته نمی خواند.<sup>۲</sup> اما استدلال آقای تیجانی از حدیث ابن مسعود که بخاری آن را تخریب کرده است و حدیث از این قرار است: قال: ((صلی بنا عثمان بن عفان رضی الله عنه بمنی اربع رکعات، فقیل ذالک لعبدالله بن مسعود رضی الله عنه فاسترجع ثم قال: صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی بکر رضی الله عنهما و عمر بن خطاب رضی الله عنهما رکعتان بمنی فلیت حظی من اربع رکعات، رکعتان متقبلتان.))<sup>۳</sup> (حضرت عثمان رضی الله عنه در منی چهار رکعت نماز خواند این مطلب به عبدالله بن مسعود گفته شد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه إنا لله و إنا الیه راجعون گفت و فرمود: من با رسول الله صلی الله علیه و آله، حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما در منی دو رکعت خواندم ای کاش بجای چهار رکعت، دو رکعت پذیرفته شود.) عرض شود که ((فلیت حظی من اربع رکعات رکعتان)) این ((من)) از لحاظ قوانین نحوی، من ((بدلیه)) است. مانند همان کلمه ((من)) که در این آیه . .

۲. صحیح مسلم به شرح الووی ج ۵ کتاب صلاه المسافرين برقم (۶۸۶).

۳. فتح الباری ج ۲ ص (۶۵۸).

۴. صحیح بخاری ج ۱ کتاب تقصیر الصلاه برقم (۱۰۳۴).

. ((راضیتیم بالحیاه الدنیا من الآخره)) یعنی آیا بجای آخرت به زندگی دنیا راضی شدید. وارد شده است این قول ((فلیت حظی من اربع رکعات . . . الخ)) ابن مسعود، دلیل واضح و روشنی است بر اینکه او معتقد به جواز چهار رکعت در سفر بود و گر نه او چگونه از چهار رکعت حظی (سهمی) داشت؟ زیرا در غیر این صورت هر چهار رکعت باطل می بود. و استرجاع (خواندن انا لله و انا الیه راجعون) او از جهت این بود که بنا بر عقیده او ((خلاف اولی)) عمل شده بود. روایتی که ابوداود از خود ابن مسعود روایت کرده است ابن مطلب را تایید می کند، و آن چنین است: ان ابن مسعود صلی اربعاً فقیل له ((عبت علی عثمان ثم صلیت اربعاً)) فقال: ((الخلاف شر)) یعنی ابن مسعود چهار رکعت می خواند. از او سوال شد: چهار رکعت عثمان را نکوهش کردی و خودت چهار رکعت می خوانی؟ ابن مسعود در جواب گفت: اختلاف پدیده بدی است.<sup>۱</sup>

در روایت بیهقی جواب ابن مسعود چنین نقل شده است: ((إنی لأکره الخلاف)) من اختلاف را دوست ندارم. امام احمد از ابوذر رضی الله عنه مانند حدیث اول نقل کرده است. همه ی این روایات دلیل روشنی هستند بر اینکه او معتقد به فرض بودن قصر نبود. همان گونه که نظر علمای احناف است. قاضی اسماعیل از علمای مالکی نیز بر همین عقیده است و یک روایت از امام مالک و امام احمد نیز چنین آمده است. قال ابن قدامه: المشهور عن احمد انه علی الاختیار والقصر عنده افضل)) یعنی مسافر میان شکسته و کامل خواندن نماز، مختار است البته قصر بهتر است و همین است قول جمهور صحابه و تابعین.<sup>۲</sup> و اگر از حدیث حضرت عایشه رضی الله عنها که فرمود: ((الصلاه اول ما فرضت رکعتین . . . الخ)) استدلال شود که فرضت به معنی ((قلدت)) است یعنی نماز در ابتدا دو رکعت بود و بعد دو رکعت

۱. سنن ابی داود کتاب المناسک باب الصلاه بمنی برقم (۱۹۶۰) و صحیح ابوداود (۱۷۲۶).

۲. فتح الباری ج ۲ ص (۶۵۸-۶۵۷).

اضافه شد، آنگاه این حدیث، تاویل حضرت عایشه رضی الله عنها، دایر بر اتمام نماز را مشخص می کند.

۵- آری، از مجموع دلایل یاد شده چنین بر می آید که قصر یا شکسته خواندن در سفر فرض نیست بلکه رخصت و اجازت است و انسان اختیار دارد که بر این رخصت عمل کند، شکسته بخواند یا آن را ترک کند و کامل بخواند. هم چنین ورشکستگی و آوارگی ذهنی و فکری آقای تیجانی دایر بر ادعایش که صحابه نمازها را تغییر داده اند نیز بر همگان روشن می گردد. زیرا اگر ادعای او اندکی صحت می داشت، آنگاه چرا صحابه نماز ((فجر)) را از دو رکعت به چهار رکعت یا نماز مغرب را از سه رکعت به یک رکعت تغییر ندادند؟! آری، روشن است که جناب تیجانی حتی به مدت یک روز هم سنی نبوده است و این واقعیت دارد. زیرا هر سنی این مساله فقهی را می داند. و هر سنی می داند که هیچ صحابی قطعاً خلاف قول و فعل پیامبر صلی الله علیه و آله که عزیمت باشد عمل نمی کند.

۶- اینک می پردازیم به تاویل حضرت عثمان و حضرت عایشه رضی الله عنهما بسیاری از علما و دانشمندان بر این عقیده اند که آن دو بزرگوار بر این باور بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بخاطر سهولت و آسانی برای امت، دو رکعت را اختیار نموده است و حضرت عثمان رضی الله عنه و حضرت عایشه، شدت را در حق خود ترجیح دادند.<sup>۱</sup> و امام زهری می گوید: حضرت عثمان رضی الله عنه بخاطر کثرت اعراب و مردم روستایی که جمعیشان در حج آن سال زیاد بود، نماز را تمام و کامل خواند تا به آنان نشان دهد که نماز چهار رکعت است.<sup>۲</sup> علامه ابن حجر در فتح می گوید: حضرت عثمان رضی الله عنه بخاطر این نماز را کامل می خواند، چون معتقد بود که قصر برای کسانی

۳. فتح الباری ج ۲ ص (۶۶۴).

۴. سنن ابی داود باب الصلاه بمنی (۱۹۶۴) و صحیح ابوداود (۱۷۲۷) و نگا فتح الباری ج ۲ ص (۶۶۵).

است که در حال فرار و حرکت کردن هستند اما کسانی که در مسافرت در حال فرار نیستند یعنی در محلی منزل گرفتند و ساکن شدند، حکم آنان، همان حکم مقیم است و آنان باید نمازها را کامل بخوانند علامه ابن حجر رحمه الله در ادامه این سخن خود می گوید: اگر این دلیل اتمام باشد به عقیده من، مانعی ندارد و با توجیهی که من اختیار نمودم معارض نیست بلکه موید توجیه من است. زیرا حالت اقامت و سکون و قرار در سفر با اقامت مطلقه نزدیکتر است. به خلاف کسی که در سفر حالت قرار و اقامت را ندارد بلکه در حال کوچ است. این توجیه نتیجه اجتهاد حضرت عثمان بود و بدان عمل می کرد.<sup>۱</sup> و دلیل اتمام حضرت عایشه رضی الله عنها حدیث صریحی است با سند صحیح که امام بیهقی آن را تخریج کرده است. از هشام بن عروه و او از پدرش عروه چنین روایت کرده است: ((إنها كانت تصلي في السفر اربعاً)) فقيل لها لو صليت ركعتين، فقالت: يا ابن اختي انه لا يشق على - یعنی حضرت عایشه رضی الله عنها در سفر چهار رکعت می خواند - از وی سوال شد: اگر دو رکعت می خواندی بهتر نبود؟ حضرت عایشه رضی الله عنها در جواب خطاب به خواهر زاده اش عروه گفت: ((چهار رکعت خواندن بر من سنگینی نمی کند)) این پاسخ دلیل بسیار روشنی است بر اینکه او قصر را رخصت می دانست و اتمام را برای کسانی که احساس مشقت نکنند ترجیح می داد.

در پایان عرض کنم که گفته جناب تیجانی: ((حتی در حق تابعین احتمال نمی دهم که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را تغییر بدهند.)) در واقع حکایت از تدلیس ابن رافضی دارد. زیرا روایت حضرت انس بن مالک با آنچه که از حضرت عثمان و حضرت عایشه رضی الله عنها مروی است اصلاً ارتباطی ندارد. در روایت حضرت انس رضی الله عنه توضیح داده شد که تغییر (تاخیر نماز) فعل حجاج بوده است نه فعل صحابه. اما درباره عمل حضرت عثمان و حضرت عایشه رضی الله عنها هم اکنون در پاراگراف گذشته توضیحات

لازم داده شد. با این ترتیب برای ما مسلم است تنها چیزی که در آن تغییر بوجود آمده است، آن عقل آقای تیجانی است؟!  
(نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه اصحاب علیه خود گواهی می دهند))

تیجانی می گوید: حضرت انس بن مالک روایت می کند که رسول اکرم ﷺ خطاب به انصار فرمود: شما بعد از من تبعیض و ترجیح زیادی مشاهده خواهید کرد اما صبر را پیشه کنید تا اینکه خدا و رسولش را در حوض کوثر ملاقات کنید. انس گفت: ما صبر نکردیم.

علاء بن مسیب از پدرش نقل می کند: براء بن عازب را دیدم. خطاب به او گفتم تو انسان بسیار مبارکی هستی - در صحبت پیامبر ﷺ بودی و زیر درخت با او بیعت کردی. عازب خطاب به من گفت: ای برادر زاده، تو نمی دانی که ما بعد از او چه (بدعت‌هایی) را در دین بوجود آوردیم - تیجانی بعد از نقل این روایت می گوید: این صحابی که، از سابقین اولین است و از کسانی است که زیر درخت بدست پیامبر ﷺ بیعت کردند، خداوند از آنان اعلام رضایت کرده است و از اخلاص و صدق دلهایشان با خبر بوده است و در عوض فتح و پیروزی نزدیک به آنان عنایت شده است. علیه خود و سایر اصحاب گواهی می دهد دایر بر اینکه اصحاب پیامبر ﷺ بعد از او، بدعتها را در دین بوجود می آورند و مرتد می شوند. و این همان چیزی است که خود پیامبر ﷺ درباره ی آن پیش بینی فرموده است. آیا بعد از این، ممکن است که فرد عاقلی به صداقت و عدالت تمام اصحاب یقین داشته باشد آن طور که اهل سنت و جماعت معتقد اند؟ و هر کس چنین عقیده ای داشته باشد، او با عقل و نقل مخالفت کرده است (!!!) و برای پژوهشگران هیچ گونه معیاری برای رسیدن به حقیقت باقی نمی ماند.<sup>۱</sup>  
عرض می شود:

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۱) آنگاه... هدایت شدم ص (۱۸۰-۱۷۹).

۱- روایت مذکور با سیاق و سباقی که جناب تیجانی آن را ذکر کرده است. دیده نشده است. البته این روایت را امام زهری چنین نقل کرده است: انس بن مالک به من خبر داد که عده ای از انصار مدینه، زمانی که اموال قبیله هوازن بدست پیامبر ﷺ رسیده بود، و پیامبر ﷺ آنها را میان مردم قریش توزیع می کرد، گفتند: خداوند پیامبر ﷺ را بیمارزد، او به قریش می دهد و به ما نمی دهد و حال آنکه خون دشمنان هم اکنون از شمشیرهای ما می چکد. حضرت انس رضی الله عنه می گوید: شکایت انصار را به پیامبر ﷺ باز گو کردم. رسول الله ﷺ امر کرد تا انصار در یک خیمه چرمی جمع شدند و کسی بجز انصار در میان آنان نباشد. بعد از اینکه انصار جمع شدند. رسول اکرم ﷺ در محل تجمع آنان تشریف برد و فرمود: ((چه سخنی از طرف شما به من رسیده است؟)) دانشمندان انصار گفتند: یا رسول الله صاحبان عقل و خرد از ما چیزی نگفته اند، البته چند تن از جوانان ما چنین گفته اند: خداوند پیامبر ﷺ را بیمارزد، به قریش می دهد به ما نمی دهد، حال آنکه خون دشمن از شمشیرهای ما می چکد. پیامبر ﷺ فرمود: آری، من به کسانی می دهم که به تازگی مسلمان شده اند. آیا شما نمی پسندید، این را که سایر مردم با مال و اموال به خانه هایشان بر گردند و شما با رسول خدا ﷺ به خانه هایتان بر گردید؟ به خدا سوگند (اگر چنین شود) آنچه که شما همراه خود به خانه هایتان می برید، بهتر است از آنچه که دیگران همراه خود می برند. حاضرین گفتند: آری، یا رسول الله ﷺ چنین چیزی را دوست داریم. آنگاه رسول الله ﷺ به آنان فرمود: بعد از من تبعیضهای زیادی را مشاهده خواهید کرد اما صبر را پیشه کنید تا در حوض کوثر با خدا و رسولش ملاقات کنید. انس گفت: ما صبر نکردیم.<sup>۱</sup>



۲- این هم چنانکه بر همگان روشن است حکایت از برتری و فضیلت انصار دارد و نشانگر محبت رسول الله ﷺ با انصار است. چگونه چنین نباشد. زیرا خود آن حضرت ﷺ فرمود: دوست ندارد انصار را مگر شخص با ایمان و کینه و دشمنی نمی کند با انصار مگر منافق. هر کس با انصار محبت کند، خداوند او را دوست دارد و هر کس با انصار بغض و کینه ورزد، او نزد الله نیز مبغوض می شود.<sup>۱</sup> رسول الله ﷺ در همین حدیث می فرماید: ((آیا دوست ندارید که سایر مردم همراه با مال به خانه هایشان برگردند و شما با رسول الله ﷺ به خانه هایتان برگردید؟)) قطعاً چنین چیزی در حق کسانی گفته می شود که بهترین مردمان باشند.

۳- اما این قول حضرت انس، ((فلم نصبر)) مفهومی، بیش از این ندارد که این رای شخص او بود و هرگز نمی تواند علیه تمام صحابه دلیلی باشد و این نیز ممکن است که او در این قول ((فلم نصبر)) اشتباه کرده باشد، روی همین اصل هیچ یک از شارحین حدیث به این زیادت ((فلم نصبر)) توجه نکرده است.

۴- از روی شرع و عقل جایز نیست که قول یک صحابی که قدح و عیبی در قولش دیده نمی شود، برای رد و نفی آیات محکمه که در باب مدح اصحاب بطور عموم و انصار علی الخصوص وارد شده اند، بکار گرفته شود.

۵- این فرموده، رسول الله ﷺ: ((فاصبروا حتی تلقوا الله و رسوله علی الحوض)) هرگز این معنی را ندارد که اگر آنان صبر نکنند، خدا را نزد حوض کوثر، ملاقات نخواهند کرد. ((حتی)) به منظور غایت مکانی و زمانی وضع شده است. رسول الله حرف شرط را بکار نبرده است و نگفته است: ((إن صبرتم ستلقونی علی الحوض)) (اگر صبر کنید با من بر حوض ملاقات می کنید) اگر چنین می گفت،

---

۲. صحیح البخاری کتاب فضایل الصحابه رقم (۳۵۷۲) به روایت براء بن عازب.

آنگاه حضرت تیجانی می توانست، آن را دلیلی برای احداث فی الدین و مرتد شدن قرار دهد. بر فرض صحت دیدگاه حضرت انس رضی الله عنه، باز هم مشکل است که قول حضرت انس ((فلم نصبر)) علیه اصحاب مستمسکی باشد. زیرا حدیث مذکور در باب فضیلت انصار وارد شده است و قول رسول الله در این باره حجت است نه قول حضرت انس رضی الله عنه.

۶- ممکن است حضرت انس رضی الله عنه بخاطر موضع و دیدگاه قوم خودش یعنی، انصار، در مورد ((خلافت)) و قصد اختلاف انصار با مهاجرین، این جمله ((فلم نصبر)) را در ابتدا گفته باشد. آنچه که این توجیه ششم را تایید می کند، حدیثی است که حضرت انس رضی الله عنه از اسید بن خضیر نقل کرده است، که شخصی از انصار، در تنهایی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ((استعملنی کما استعملت فلاناً)) یعنی، همان گونه که فلانی را استخدام کردی، مرا نیز استخدام کن. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بعد از من تبعیضهای زیادی را خواهید دید... الخ. علی الخصوص برای ما روشن است که ((أثره)) که در حدیث آمده است به معنی اختصاص و ترجیح در امور دنیوی است.

۷- اما قول حضرت براء بن عازب رضی الله عنه که در آن آمده است: ((إنک لا تدری ما أحدثنا بعده)). این در واقع اشاره است به آن جنگها و مشاجراتی که برای آنان رخ داده بود. صحابی بزرگوار از غایله و سر و صدای آنها احساس خوف می کرد که مبدا خلاف خواست الله و رسول الله. حرکتی انجام گرفته باشد. مسلماً این احساس خوف حکایت از فضل و کمال تقوای او دارد.<sup>۱</sup> علاوه بر این استدلال آقای تیجانی درست باشد، قطعاً حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه، از جمله شرکت کنندگان در این جنگها بود پس مسلماً خطاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شامل حال او نیز هست و

او نیز از جمله کسانی است که بعد از رسول الله ﷺ متغیر شده اند. البته طبق اسناد و استدلال آقای تیجانی - اما به حق و انصاف آنچه باید گفته شود، این است که این دو حدیث در حدیث نیستند که مجموع ادله قرآنی و حدیثی که به صراحت حکایت از مدح اصحاب رضی الله عنهم و خشنودی الله از آنان دارند، به وسیله این دو حدیث رد کرده شوند. باید گفت: اینکه آنها دچار اشتباهاتی شده اند هیچ گونه منافاتی با فضیلت و پاکیزگی ظاهر و باطن آنان ندارد. بنابراین، استدلال تیجانی از این گونه روایات دایر بر مطعون کردن اصحاب پیامبر ﷺ، مانند این است که کسی بخواهد جلوی موشکی را با تارهای عنکبوت بگیرد؟! ((هل هذا إلا خرق القتاد)).

#### باب ششم

نقدی بر مطاعن تیجانی بر خلیفه اول حضرت صدیق اکبر ﷺ  
 تیجانی رافضی ایرادها و اعتراضهای زیادی متوجه این صحابه بزرگوار نموده است. اینک به ذکر این ایرادها پرداخته، یکی بعد از دیگری به آنها پاسخ خواهیم گفت حماقت وی را ثابت نموده و در دفاع از این صحابی بزرگوار تلاش خواهیم کرد. همان شخصیتی که رسول اکرم ﷺ درباره ی او فرمود: بخاطر دوستی با وی، دیگر از تمام دوستان دیگر اظهار برائت می کنم، اگر قرار می بود که دوستی را برای خود بر گزینم، پسر ابی قحافه (حضرت ابوبکر) را برای دوستی بر می گزیدم، همانا این رفیق شما دوست خداوند است<sup>۱</sup> و قرآن برای او گواهی داده است: (إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) اگر شما او را یاری نمی کنید، بی گمان خداوند او را یاری کرده است. زمانی که کفار او را بیرون کردند. دومی از دو تا بود، زمانی که آن دو در غار (ثور) بودند. به

۱. سنن ترمذی کتاب مناقب رقم (۳۶۵۵) و صحیح ترمذی (۲۸۸۹) و اصل آن در بخاری با شماره (۳۴۵۶).

همراهش می گفت: غمگین نباش، خداوند با ما است. خداوند با لشکرهای غیبی او را تایید کرده، آرامش را بر وی نازل کرد. و موضع کفار را در برابر ایمان مغلوب کرد. خداوند توانا و دانا است. (توبه ۱۵).

۱- آقای تیجانی در جریان سپاه اسامه رضی الله عنه گفته بود که ابوبکر جزء افراد سپاه بود و درباره ی فرماندهی اسامه رضی الله عنه اعتراض داشت. در بحث مربوط به سریه حضرت اسامه رضی الله عنه از دروغ های او در حق خلیفه اول پرده برداشته، ثابت کردم که او (حضرت ابوبکر رضی الله عنه) جزء اعضا سپاه اسامه رضی الله عنه نبوده است بلکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از رحلت، او را برای اقامه نماز مسلمانان تعیین فرموده بود. بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله او بیش از دیگران در جهت تجهیز سپاه حضرت اسامه رضی الله عنه کوشا بود و اغلب صحابه رضی الله عنهم بخاطر خطرهای احتمالی دشمن او را از تجهیز سپاه اسامه رضی الله عنه منع می کردند و او در جواب فرمود: ((به خدا سوگند پرچمی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گره اش را بسته است، باز نخواهم کرد. تجهیز سپاه اسامه رضی الله عنه، بزرگترین مصلحتی بود که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در ابتدای خلافتش بر اجرا و تنفیذ آن صحه گذاشت. اما تیجانی (هدایت شده!) در این خصوص اصلاً چیزی نگفته است حال آنکه تمام مورخین، این واقعیت را پذیرفته اند.

۲- دلیل دیگر علیه انصاف آقای تیجانی، این است که او از استقامت و ثابت قدمی حضرت ابوبکر رضی الله عنه در غزوه ی حدیبیه چیزی نگفته است، حال آنکه او از لحاظ ایمان، موافقت و طاعت از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه و دیگران در جنگ حدیبیه جلوتر بود و بیش از دیگران موقف پیامبر صلی الله علیه و آله را تایید می کرد.

نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه ابوبکر علیه خود گمراهی می دهد  
تیجانی در این زمینه می گوید ((همان گونه که در تاریخ درباره ی ابوبکر چنین به  
ثبت رسیده است: ((وقتی ابوبکر بسوی پرنده ای که روی درختی نشسته بود، نگاه  
کرد، گفت: خوشا به حال تو، ای پرنده، میوه می خوری و روی درخت می نشینی  
و هیچ حساب و کتابی نداری. بسیار مایل هستم که درختی از درختان کنار جاده  
می بودم و شتری بر من می گذشت و مرا می خورد و به صورت سرگین بیرون می  
کرد و کاش انسانی نمی بودم. و باری دیگر گفته بود: ((کاش مادر مرا نمی زاید،  
کاش مانند کاهی در آجر و خشت خام می بودم)). تیجانی می گوید: اینها نصوص  
معدودی هستند که به عنوان مثال ذکر شدند نه به عنوان حصر.<sup>۱</sup>  
عرض می شود:

۱- روایت اول را که آقای تیجانی به طبری، ریاض النضیر، کنز العمال، منهاج  
السنه ابن تیمیه نسبت داده است، آن را در منهاج السنه، طبری و ریاض النضیر پیدا  
نکردم، فقط در کنز العمال ذکر شده است. آری، این است دلیل صداقت و  
راستگویی تیجانی به گمان خودش (هدایت شده) و روایت دوم که تیجانی آن را  
نیز به منابع مذکور منسوب کرده است، جز در منهاج السنه جایی دیگر دیده نشده  
است. تبریک به این صداقت!

۲- تیجانی با نسبت دادن سخنان حضرت ابوبکر رضی الله عنه به منابع مذکور می خواهد  
نشان بدهد که این سخن را آنان نقل کرده اند و آنان با گفته های او (تیجانی)  
اتفاق نظر دارند ولی چنین چیزی بسیار بعید است. ((منهاج السنه)) نوشته ی امام

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۳-۱۱۱) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۸۲-۱۸۱).

ابن تیمیه، نام کاملش چنین است ((منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه)) این کتاب در رد کتاب ((منهاج الکرمه فی إثبات الإمامه)) به نگارش در آمده است. منهاج الکرمه نوشته ی ابن المطهر حلی است. جناب حلی از همان شیعه اثنا عشری است که آقای تیجانی بدان هدایت شده است. روایت منقول در این کتاب از جمله ادعاهای دروغین او است. کتاب ((ریاض النضره)) که آقای تیجانی گاهی چرندهایش را بدان نسبت می دهد، اسم کامل آن چنین است. ((الریاض النضره فی مناقب العشره)) یعنی در فضایل ده نفری که بشارت بهشت به آنان داده شده است و آن ده نفر عبارت اند از: حضرت ابوبکر رضی الله عنه، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی حضرت طلحه، حضرت زبیر رضی الله عنهم، حضرت سعد بن ابی وقاص، حضرت سعید بن زید، عبدالرحمن بن عوف و حضرت ابو عبیده. نویسنده در این کتاب به آن حدیث معروف اشاره می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن ده نفر را در حالی که آنان بالای کوه احد بودند، بشارت به بهشت داد.<sup>۱</sup> روافض این حدیث را قبول ندارند، آنگاه چگونه از این کتاب استدلال می کنند؟ علاوه بر این، آن دو جمله حضرت ابوبکر را که تیجانی نقل کرده و آن را ملاک طعن قرار داده است، من آنها را در این کتاب ندیده ام. نویسنده کتاب در کتابش پیرامون استحقاق حضرت ابوبکر رضی الله عنه برای خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت نموده و حدس و گمانهای روافض را پاسخ می دهد بلکه در یک بخش بزرگ، حدود یک چهارم کتاب را به بحث پیرامون فضایل حضرت ابوبکر رضی الله عنه اختصاص داده است. اما این بدخواه، بعد از همه ی این فضایل و کرامت که برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه ذکر شده است، به زعم باطل خود انگشت روی مسایلی می گذارد که فکر می کند موجب نقص و عیب آن حضرت هستند ولی خوشبختانه حق همواره ظاهر و پیروز است و باطل معیوب و مکتوم.

۱. سنن ترمذی (۳۷۴۷) و مشکاه کتاب المناقب باب مناقب العشره (۶۱۱۸) و صحیح ترمذی (۲۹۴۶).

۳- اگر صحت ثبوت سخنان مذکور را از حضرت ابوبکر رضی الله عنه بپذیریم با ادعای می توان گفت که این سخنان دال بر قدرت ایمان و خوف او از خداوند سبحان است و هیچ گونه نقصی را در ایمان او وارد نمی کند. زیرا در صحیحین (بخاری ۷۰۶۷) و مسلم (۲۷۵۶) آمده است. فردی که به خانواده اش امر کرد که بعد از مردن، او را سوزانده، نصف خاکسترش را در دریا و نصف دیگر را در فضا متلاشی کنند. حال آنکه او هرگز کار خیری را انجام نداده بود و فکر می کرد اگر خداوند دوباره مرا زنده کند، چنان عذابی به من می دهد که به هیچ کس هرگز نداده است خداوند به دریا و خشکی امر کرد تا اجزاء جسدش را جمع کنند. آنگاه خداوند از وی سوال کرد، چه چیزی موجب شد تا دست به چنین عملی بزنی، گفت: ترس و بیم از تو، ای پروردگار. سپس آن شخص مورد مغفرت خداوند قرار گرفت.<sup>۱</sup> آری این شخص که درباره قدرت خداوند برای دوباره زنده کردنش شک داشت ولی وقتی به جهت ترس و خوف از خداوند بخشوده شد، چنین بر می آید که ترس و بیم از عذاب الهی از موثرترین عوامل و عناصر عفو و مغفرت است، اگر گناهی واقعی وجود داشته باشد.<sup>۲</sup> و چنین چیزی از بسیاری صحابه رضی الله عنهم نقل شده است. از جمله آنان حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می باشد. امام احمد بن حنبل از مسروق چنین روایت می کند: شخصی نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: دوست ندارم که از اصحاب یمین باشم، دوست دارم که از مقربان درگاه الهی باشم. حضرت عبدالله بن مسعود گفت: ((من کسی را سراغ دارم که دوست دارد که بعد از مردنش زنده نشود.))<sup>۳</sup> (منظور خودش بود) ترمذی و ابن ماجه از حضرت ابوذر رضی الله عنه چنین روایت کرده اند: ابوذر می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من می بینم آنچه را که شما نمی بینید، و می شنوم آنچه را که شما نمی شنوید. آسمان به آه و فغان در آمد و باید آه و فغان کند. به اندازه چهار انگشت در آن جای پیدا نمی

۲. منهاج السنه ج ۵ ص ۴۸۴.

۳. منهاج السنه ص ۴۸۴.

۴. منهاج السنه ج ۵ ص ۴۸۳.

شود مگر اینکه فرشتگان در آنجا مشغول سجده هستند. به خدا سوگند اگر شما می دانستید، آنچه را که من می دانم، بیشتر گریه و کمتر خنده می کردید و هرگز از زنان لذت جماع را محسوس نمی کردید و به میدانها می رفتید و بسوی خداوند با صدای بلند آه و فغان می کردید. بسیار دوست دارم که درخت خاردار می بودم.<sup>۱</sup> امام ترمذی می گوید: این حدیث به عبارت و تعبیری دیگر نیز وارد شده است. قال ابوذر قال: لوددت أني كنت شجرة تعضد)) یعنی رسول اکرم ﷺ فرمود: دوست دارم درختی می بودم که جانوران می جویدند.<sup>۲</sup> آری اکنون از آقای تیجانی (هدایت شده) سوال می شود: از روایات صحیحه ثابت کردیم که رسول اکرم ﷺ نیز درباره خود فرمود: ((لوددت انی كنت شجرة تعضد)) ای کاش من درختی بودم که به وسیله جانوران جویده می شدم آقای تیجانی پاسخ بده، این حدیث نیز، گواهی حضرت رسول الله ﷺ علیه خودش محسوب می گردد؟ آیا آنچه که درباره خلیفه ی اول، حضرت ابوبکر گفته بودی. اینجا نیز تطبیق می خورد و صدق پیدا می کند؟ بالفرض، اگر بپذیریم که جمله مذکور از خود ابوذر است، نه از حضرت رسول اکرم ﷺ ابوذر ﷺ از جمله کسانی است که شیعه و تیجانی (هدایت یافته) او را از اخیار و منتجبین می دانند. آیا او با گفتن این کلمات علیه خود گواهی می دهد؟ اگر چنین نیست، پس ای خردمندان بفرمایید چه تفاوتی میان این کلمه ها و میان گفته حضرت ابوبکر ﷺ وجود دارد؟! حتی امام شیعه اثنا عشریه باقر مجلسی در معتبرترین کتابش ((بحار الانوار)) از حضرت علی بن ابی طالب ﷺ چنین نقل می کند: ((ان علی بن ابی طالب قال: ((یا لیت السباع مزقت لحمی ولیت امی لم تلدنی ولم اسمع بذكر النار)) ای کاش درندگان گوشت مرا تکه تکه می کردند، ای کاش مادر مرا نمی زاید تا من یاد آتش را نمی شنیدم.<sup>۳</sup> آیا گفته ی حضرت

۱. سنن ترمذی کتاب الزهد (۲۳۱۲) ابن ماجه کتاب الزهد باب الحزن و البكاء (۴۱۹۰) و صحیح ترمذی (۳۳۷۸).

۲. سنن ترمذی ج ۴ ص ۵۵۶ کتاب الزهد.

۳. بحار الانوار ج ۴۳ ص ۸۹ چاپ موسسه وفا بیروت.



علی علیه السلام که دال بر ترس و بیم از خداوند است دلیل بر قدرت و قوت ایمان وی بر خداوند نیست؟ جواب بده ای تیجانی؟

۴- درباره تاریخ طبری عرض می شود که با وجود تلاش بسیار هیچ گونه اثری از این دو روایت در آن دیده نشده است. اگر کسی در صدد حق و تثبیت حقیقت است، مباحث حوادث سال یازدهم تا آخر سال سیزده هجری را مطالعه کند و کتاب کنز العمال، تالیف علاء الدین هندی، روایاتش حجت نیستند زیرا به صحت روایات در آن توجه نشده است بلکه هدف از جمع آوری آن، فقط جمع کردن اقوال، افعال منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه رضی الله عنهم بوده است. بسیار شگفت آور است اینکه صاحب کتاب کنز العمال آن بخش از احادیث را که پیرامون نقد بر شیعه اثنا عشریه هستند بطور مستقل و جداگانه ذکر نموده است. با علم به اینکه هیچ حدیث صحیحی که نزد علمای اهل سنت، صحیح باشد در آن یافته نمی شود و آقای تیجانی مدعی است که آنان (اهل سنت) احادیث وارده در فضیلت اهل بیت را ضعیف قرار می دهند و در باب فضیلت صحابه حدیث می تراشند. اگر سخنان او حق و راست می بود، علمای جرح و تعدیل از اهل سنت، احادیثی را که درباره ی طعن شیعه هستند، صحیح قرار می دادند اما چنین نکردند. زیرا تصحیح احادیث تابع قواعد و ضوابطی است ثابت و متفق علیه نزد علمای حدیث هم به لحاظ متن و هم به لحاظ سند، فقط بخاطر خواسته های بی ارزش و بی اساس که خاصه روافض است، نیست. علاوه بر این، صاحب کنز العمال باب مستقلی و مخصوص را درباره فضایل صحابه در سه ۳ فصل عنوان کرده است و از خلفای اربعه که اولین آنها حضرت ابوبکر رضی الله عنه می باشد، بحث را آغاز نموده است. بعد به ترتیب به ذکر فضیلت حضرت عمر، حضرت عثمان و حضرت علی رضی الله عنهم

پرداخته است. رعایت این ترتیب در ذکر فضایل، اشاره ای به فضیلت به ترتیب خلافت و سابقیت در اسلام است.<sup>۱</sup>

آقای تیجانی در ادامه ی سخنان خود می گوید: قرآن، کتاب خداوند مومنان را چنین بشارت می دهد: (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) (دوستان خداوند هرگز دچار خوف و هراس نمی شوند) (الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (آنانی که مومن و با تقوی هستند برای آنان بشارت است در دنیا و در آخرت، سخنان الله عوض نمی شوند، این است پیروزی بزرگ) در جایی دیگر آمده است: (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ \* نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَىٰ أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ)

ترجمه: آنانی که ایمان آورده و استقامت نشان دادند، فرشتگان رحمت بر آنان نازل شده، به آنان می گویند، هیچ غم و اندوهی نداشته باشید و خوشحال شوید با رفتن به بهشتی که به شما وعده داده شده است. ما در زندگی دنیا و آخرت دوست شما هستیم و در بهشت برای شما هست هر آنچه که میل داشته باشید یا بخواهید، این عنایات، مهمانی از طرف خداوند بخشنده و مهربان برای شما خواهد بود.

آقای تیجانی با توجه به معنی دو آیه مذکور، از راه تعجب می گوید: چگونه شیخین، ابوبکر و عمر بشر نبودن خود را آرزو می کردند. حال آنکه خداوند بشر را بر همه ی مخلوقاتش برتری داده است.<sup>۲</sup>

در جواب عرض می شود:

۱. کنز العمال ص (۵۲۵) موسسه الرساله.

۲. ثم اهدیت ص (۱۱۲) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۸۳-۱۸۲).

۱- آیه های مذکور منافاتی با بیم و هراس بندگان از پروردگارشان ندارند و در بیانات گذشته بیم و خوف رسول الله ﷺ را از خداوند، ثابت کردیم.

۲- علامه ابن کثیر درباره آیه سوره یونس: (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) می گوید: خداوند در این آیه خبر می دهد که دوستان و اولیا او کسانی هستند که ایمان آورده اند و تقوی را پیشه کردند. همان طور که خداوند خودش در ضمن آیه های دیگر، این آیه را تفسیر نموده است. بنابراین هر کس که متقی و پرهیزگار باشد او ((اولی)) خداوند است. آنان درباره آینده خود هیچ ترسی از احوال قیامت در آنجا نخواهند داشت و در دنیا نیز با هیچ اندوهی مواجه نمی شوند.<sup>۱</sup>

آری، خوفی که از اولیاء خداوند در آیه مذکور نفی شده است، خوف در آخرت است و صحابه رضی الله عنهم همه در دنیا از خداوند خوف داشتند و از معصیت او پرهیز می کردند، خوف آنان، خوف در آخرت نبود. (وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) ای علی ما وراهم فی الدنیا - یعنی اولیا خداوند به خاطر آنچه از دنیا آن را از دست می دهند، غمگین نمی شوند. و هیچ گونه جای شک و تردید، در این نیست که خوف حضرت ابوبکر رضی الله عنه و سایر صحابه رضی الله عنهم دال بر این مطلب نبود که آنان از دست دادن چیزی از دنیا غمگین می شدند، و در باره این مطلب (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا . . الخ) علامه ابن جریر طبری در تفسیر آن می گوید: (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ) یعنی تنها خدا را پروردگار خود می دانند و شریکی برای او قایل نباشند و از بقیه معبودان باطل بری بوده و او را بی همتا بدانند. (ثُمَّ اسْتَقَامُوا) یعنی بر یگانگی خدا اعتقاد راسخ داشته، توحید و یگانگی او را با شریک قرار دادن دیگران آمیخته نکنند و در امر و نهی، تنها او را اطاعت کنند.<sup>۲</sup> سپس امام طبری در تفسیر

۱. تفسیر القرآن العظیم - ابن کثیر ج ۲ ص ۴۳۸.

۲. تفسیر الطبری ج ۱۱ ص (۱۰۶).

((استقامت)) چند حدیث از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ذکر کرده است که از جمله آنها یکی چنین است: سعید بن عمران می گوید: آیه (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا) را در محضر حضرت ابوبکر رضی الله عنه تلاوت کردم او فرمود: مصداق آیه ((الذین لا یشرکون بالله شیئاً)) کسانی هستند که با خداوند چیزی را شریک نگرفتند.<sup>۱</sup> آری از اینجا معلوم می شود که آیه مستدل آقای تیجانی هیچ گونه تطبیقی با خلیفه اول حضرت ابوبکر رضی الله عنه ندارد. کسی که از اندک عقل و خرد بهره باشد نمی تواند حضرت ابوبکر رضی الله عنه را که با مشرکان قتال کرده، فتنه ی بزرگ مرتدان را سرکوب نموده و بزرگترین جهاد را در راستای سربلندی توحید انجام داده است و خداوند توسط او کیان و هویت اسلام را حفظ کرده است، مشرک بداند، اگر کسی چنین پندارد، بی گمان مبتلا به جهلی عظیم است.

آقای تیجانی به یاوه گویی های خود ادامه داده می گوید: وقتی یک مسلمان عادی و معمولی که در زندگی اش استقامت نشان داده است، فرشتگان بر وی نازل می شوند و او را درباره ی جای و جایگاهش، در بهشت بشارت می دهند که از عذاب خداوند نترسد و در باره ی آنچه که از وی فوت شده است در دنیا نگران نباشد و قبل از رسیدن به قیامت برای او بشارت است، پس چرا بزرگان صحابه، آنانی که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بهترین بشر بودند (همانطور که به ما یاد داده شده بود) آرزو می کردند که سرگین حیوانات، دانه ی جو یا کاه جو، می بودند؟ اگر فرشتگان آنان را بشارت به بهشت می دادند، هرگز این آرزو را نمی کردند که اگر به اندازه ی ثروت تمام جهان طلا می داشتند، آن را در برابر عذاب خدا فدیة می کردند. خداوند می فرماید: (وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ ..). (و اگر هر کس که ستم کرده باشد، همه ی آنچه در زمین است از آن او باشد و همه را فدا کند تا مگر از عذاب رها شود، و چون عذاب الهی را ببیند، پشیمانی خود را پنهان نمایند و همانا در حق آنها با انصاف، قضاوت شود و هرگز ستم به

آنها نشود.) (وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) (و اگر آنان که ستم کرده اند، تمام اموال دنیا را داشته باشند و نظیر آن را نیز بیاورند و همه را برای رهایی از شدت عذاب روز قیامت، فدیة دهند - فایده ای برایشان ندارد - و از خدا چیزهایی را ببینند که هرگز حسابش هم نمی کردند و برای آنها ظاهر شود نتیجه ی کارهای بدی که انجام می دادند و عذابی که آن را به مسخره گرفته بودند، برایشان نازل گردد). آقای تیجانی بعد از نقل این دو آیه، می گوید: من از ریشه قلبم این آرزو را دارم که آیه مذکور شامل حال صحابه بزرگ مانند ابوبکر صدیق و عمر فاروق نگردد.<sup>۱</sup> در جواب عرض می شود:

ای جاهل و نادان که بر جهل خود می بالی، چرا جهالت خودت را برای خوانندگان محترم بر ملا می سازی؟ دو آیه مذکور را که تو به آن دو تمسک کردی، به اتفاق همه ی مفسرین، خداوند متعال در این دو آیه از عذاب روز قیامت خبر می دهد که روز قیامت ندامت و توبه سودی نخواهد داشت آیات مذکور متعلق به دنیا نیستند، هر انسان عاقل تفاوت میان خوف انسان از پروردگارش در روز قیامت و خوف او از پروردگارش در دنیا را می داند. ابونعیم در ((حلیه)) از شداد بن اوس و ابن المبارک در ((الزهد)) از حضرت حسن روایت کرده اند که رسول اکرم ﷺ فرموده است: ((قال الله عزوجل: وعزتي لا أجمع لعبدي أمنين ولا خوفين، إن هو أمني في الدنيا أخفته يوم أجمع فيه عبادي وإن هو خافني في الدنيا أمنت يوم أجمع فيه عبادي)).<sup>۲</sup>

ترجمه: سوگند به عزت و جلال خودم دو خوف و دو امن را برای بنده ی خودم جمع نمی کنم. اگر او در دنیا از عذاب من خود را در امان بداند، روزی که

۱. ثم اهتديت ص (۱۱۳-۱۱۲) و آنگاه . . . هدايت شدم ص (۱۸۴-۱۸۳).

۲. الحلیه ج ۶ ص ۹۸ والزهد ص ۱۵۷ و سلسله احاديث صحيحه ج ۲ شماره (۷۴۲).

بندگانم را در آن جمع می کنم (روز قیامت) او را در خوف و بیم خواهم انداخت. اگر او در دنیا از نافرمانی من بترسد، روز قیامت او را در امان نگاه داشته و او در آن روز در امان خواهد بود. چنین حدیثی را نیز امام اثنی عشریه، صدوق ابن بابویه قمی در کتابش ((الخصال)) نقل کرده است: عن الحسن قال: قال رسول الله ﷺ قال الله تبارک و تعالی: وعزتی وجلالی لا أجمع علی عبدی خوفین، ولا أجمع له أمنین، فإذا أمننی فی الدنيا أخفیه یوم القیامه وإذا خافنی فی الدنيا أمنته یوم القیامه)).<sup>۱</sup>

خداوند می فرماید دو خوف یا دو امن را برای بندگانم، جمع نمی کنم. اگر بنده ی من در دنیا از من بترسد، روز قیامت در امان خواهد بود و اگر در دنیا خود را در امان بداند، روز قیامت دچار بیم و وحشت خواهد شد. آری، کسی که اندک درک و فهم دارد، این واقعیت را می داند، که هر کس در دنیا از معصیت خدا بترسد و از آن دوری کند، روز قیامت در امان خواهد بود. زیرا که خوف بنده از پروردگارش در دنیا موجب اجر و پاداش است. بنابراین، هر کس که خوف مومن در دنیا را مانند خوف کافر در آخرت بداند، او مانند کسی است که تاریکی را مساوی با نور، آفتاب را برابر با سایه و زندگان را بسان مردگان می داند.<sup>۲</sup> ((وإنی أتمنی من کل قلبی أن لایشمل الجهل دکتوراً کبیراً مثل محمد التیجانی المساوی))  
!! من از ریشه ی قلبم آرزو دارم که این جهالت شامل حال دکتری بزرگ مانند آقای تیجانی نشود!!!

---

۱. کتاب الخصال للقمی باب الاثنین (ج ۱ ص ۷۹).

۲. منهاج السنه النبویه (ج ۶ ص ۱۶).

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره ی حضرت ابوبکر

و فاطمه زهرا رضی الله عنهما در جریان فدک

آقای تیجانی بعد از بحث درباره اینکه شیخین علیه خود گواهی می دهند، می نویسد ((... پدیده های دلخراش بعد از وفات رسول اکرم ﷺ را من بخوبی در خاطر دارم و می دانم که با حضرت زهراء دختر مطهرش چه کردند، در حالی که رسول اکرم ﷺ فرموده بود: ((فاطمه پاره تن من است. هر کس او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است.)) فاطمه به ابی بکر و عمر گفته بود: من شما را به خدا سوگند می دهم، آیا شما از رسول الله ﷺ نشنیده بودید که فرمود: ((خشنودی فاطمه خشنودی من است و ناراحتی وی، ناراحتی من است و هر کس دخترم فاطمه را دوست دارد، او مرا دوست دارد، هر کس فاطمه را خشنود کند، مرا خشنود کرده است. هر کس فاطمه را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است. ابوبکر و عمر گفتند: آری، ما این مطلب را از رسول الله ﷺ شنیده بودیم. فاطمه گفت: من خدا و فرشتگان را گواه می گیرم که شما مرا خشنود نکردید، مرا رنجاندید. اگر من رسول خدا را ملاقات کنم از دست شما شکایت خواهم کرد.)) ما را بگذار از این حادثه که دلها را پر خون می سازد و شاید هم این قتیبه که یکی از علمای مبرز اهل سنت در علوم و فنون بسیاری است و نوشته های زیادی در تفسیر، حدیث، لغت، نحو و تاریخ دارد آخر عمری شیعه شده باشد! همان طور که یکی از متعصبان، یک بار چنین به من گفت زیرا کتاب ((تاریخ الخلفای)) او را به او نشان دادم، و بی گمان این تبلیغات عاجزانه ی کسانی است که راه و چاره ندارند. پس طبری هم نزد ما شیعه شده است و نسایی هم که کتابی بنام ((خصایص الامام علی)) در ویژگیهای امام علی به رشته ی تحریر در آورده، شیعه شده و ابن قتیبه شیعه شده و حتی طه حسین هم که از معاصرین است پس از نوشتن کتاب ((الفتنه الکبری)) و ذکر حدیث غدیر و اقرار به حقایق دیگر، او هم شیعه شده است!!!

حقیقت این است که هیچ کدام از اینها شیعه نشده اند و هرگاه نام شیعه را می برند به بدی و ناسزاگویی یاد می کنند و تا آنچه که توانسته اند در دفاع از عدالت صحابه قلم فرسایی کرده اند.<sup>۱</sup>

در پاسخ به یاوه گویی های تیجانی عرض می شود:

۱- این روایت که فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر و عمر شاکی بوده است. از کتاب ((الامامه و السیاسه)) نقل شده است، این کتاب منسوب به ابن قتیبه است و به نام ((تاریخ الخلفاء)) شهرت دارد و پیرامون آن صحبت خواهد شد.

۲- روایت منسوب به ابن قتیبه که در آن حضرت فاطمه از شیخین شاکی شده است، و قطعاً روایت، دروغ است، هیچ سندی برایش ذکر نشده است و در هیچ کتاب معتبر حدیث، ذکری از آن به میان نیامده است. اگر آقای تیجانی می تواند صحت روایت مذکور را ثابت کند، حداقل یک دلیل در این باره ارائه دهد و به خدا سوگند، من از انصاف ابن رافضی دروغگو شگفت زده هستم. او در این بحث از حدیثی که نه به لحاظ متن صحیح است و نه به لحاظ سند، استدلال می کند اما از طرفی دیگر او احادیثی را که متناً و سنداً صحیح هستند، صرفاً به خاطر اینکه با میل و هوسهای شیطانی او مطابقت ندارند، ضعیف قرار می دهد. مانند، حدیث ((لو كنت متخذاً خليلاً لاتخذت أبا بكر خليلاً)).

آفرین بر این انصاف دروغین.

۳- امام این گفته ی تیجانی که بعضی از متعصبان ابن قتیبه را به شیعی بودن متهم کردند، قطعاً دروغ است. هیچ کدام از اهل سنت هم چنین سخنی نگفته است. زیرا بزرگترین منتقد ابن قتیبه امام ابوبکر بن العربی مالکی است. او در کتاب بلند پایه

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۴-۱۱۳) و ((آنگاه . . . هدایت شدم)) ص (۱۸۶-۱۸۴).



ی خود ((العواصم من القواصم)) از ابن قتیبه و کتابش سخن به میان آورده است و چنین گفته است: ((اما الجاهل فهو ابن قتیبه فلم یبق ولم یذر للصحابه رسماً فی کتابه ((الإمه و السیاسه)) یعنی ابن قتیبه نادان است، وی برای صحابه هیچ گونه نشانه و اثری در کتابش ((الامامه و السیاسه)) باقی نگذاشته است. البته امام ابن العربی در صحت نسبت این کتاب بسوی ابن قتیبه مشکوک است. چون می گوید: ((إن صح عنه جمیع ما سبق))<sup>۱</sup> یعنی اگر همه ی آنچه گذشت از وی به صحت برسد. محب الدین خطیب که بر کتاب ((العواصم من القواصم)) تعلیق نوشته است، مدعی شده است که هیچ مطلبی در ((الإمامه و السیاسه)) از ابن قتیبه ثابت نیست و اگر نسبت این کتاب به امام ابن قتیبه صحیح باشد، بی گمان واقعیت امر همان است که ابن العربی درباره ی او گفته است. زیرا کتاب ((الإمامه و السیاسه)) مملو از جهل، غباوت، سخن های بسیار رکیک و شیطنت است.<sup>۲</sup>

۴- آری، این گفته ی تیجانی: فالطبری عندنا (ای عند المعاند السنی) تشیع والنسائی الذی الف کتاباً فی خصایص الإمام علی تشیع . . . الخ. (طبری نزد ما سنیان متعصب شده و نسائی صاحب کتاب ((خصایص الامام علی)) شیعه شده . . .)

در این خصوص باید عرض شود:

توضیح یک نکته را که شاید عامه ی مردم شیعه و سنی از آن آگاهی ندارند، لازم می دانم و آن عبارت است از فرق میان ((رفض)) و تشیع و به خاطر اینکه این فرق توضیح داده شود، لازم است که به شرح معانی لغوی و اصطلاحی هر دو واژه ی ((رفض و تشیع)) پرداخته شود.

---

۱. العواصم من القواصم ص (۲۶۱).

۲. العواصم من القواصم ص (۲۶۱).

((رفض)) در لغت، بر گرفته از ماده ی ((رفضه، یرفضه)) است و یرفضه، رفضاً و رفضاً به معنی ترک دادن است، روافض به هر لشکری که فرمانده خود را ترک کرده باشد، اطلاق می گردد. رافضه، یعنی یک گروه و دسته از آنان لشکر. و رافضه گروهی از شیعه بودند که بدست زید بن علی بیعت کردند و بعد از او خواستند تا از شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) تبری کند. اما زید بن علی از چنین عملی انکار کرد و گفت: آن دو وزیران جد من یعنی رسول اکرم ﷺ بودند. آنگاه او را رها کردند و از وی دوری جستند و به همین مناسبت، این گروه به ((رفض)) نسبت داده شده اند و به آنها رافضی می گویند.<sup>۱</sup>

اما معنی اصطلاحی ((رفض))؟؟؟ هو تقدیم علی ابی بکر و عمر، یعنی مقدم و برتر دانستن حضرت علی، از حضرت ابوبکر و حضرت عمر ﷺ است.

ابن حجر در مقدمه ی فتح الباری شرح بخاری می نویسد: ((والتشیع محبه علی و تقدیمه علی الصحابه . . . الخ. یعنی تشیع عبارت است از: محبت با علی ﷺ و مقدم دانستن آن حضرت از حضرت ابوبکر و حضرت عمر ﷺ - بنابراین هر کس که حضرت علی ﷺ را در فضل و بزرگی از ابوبکر و عمر ﷺ مقدم بداند، او در شیعه بودنش غلو کرده است و به او کلمه رافضی گفته می شود دیگر نه شیعه است. اگر همراه با مقدم دانستن، سایر صحابه و علی الخصوص شیخین را سب و شتم و نسبت به آنان بغض ورزد. او در ((رفض)) ((غلو)) کرده است و اگر معتقد به رجعت بسوی دنیا باشد، آنگاه در غلو شدت اختیار کرده است.<sup>۲</sup>

شیخ الاسلام امام ابن تیمیه می فرماید . . . کلمه یا واژه ی ((رافضه)) وقتی ظاهر شد که در دوران خلافت ((هشام)) عده ای از شیعیان، زید بن علی بن الحسین را ترک کردند و از همان زمان که زید ادعای امامت کرد، شیعه به دو گروه، رافضه و زیدیه تقسیم شدند. زیرا وقتی که درباره ی حضرت ابوبکر ﷺ و حضرت عمر ﷺ از

۳. قاموس محیط نوشته فیروز آبادی ص (۸۲۹، ۸۳۰) و مختار الصحاح ص (۱۰۵).

۱. مقدمه فتح الباری ص (۴۸۳).

زید سوال شد، او از آن دو تجلیل کرد. آنگاه گروهی او را رها کردند. زید گفت: ((رفضتمونی)) فسموا رافضه لرفضهم ایاه یعنی شما مرا ترک کردید، از آن وقت رافضی نامیده شدند به خاطر اینکه آنان او (زید) را رفض، یعنی ترک کرده بودند. و آن گروه از شیعه که به خاطر تجلیل زید از حضرت ابوبکر و عمر، او را ترک نکردند، زیدیه نامیده شدند و به زید نسبت داده شدند.<sup>۱</sup>

میرزا محمد تقی لسان الملک که از امامیه است به این مطلب اعتراف نموده، می گوید:

((اصحاب و یاران زید وقتی که با وی بیرون شدند، از او درباره ی ابوبکر و عمر سوال کردند. او در جواب گفت: من درباره ی آن دو، خبر خیر و خوبی چیزی نمی گویم و از خانواده و فامیل خود، درباره ی آن به جز خیر، چیزی نشنیده ام، آنگاه سوال کنندگان گفتند: پس تو از گروه و جماعت ما نیستی و از مجلس او بلند شدند و او را رها کردند- زید گفت: شما امروز ما را رفض کردید و از آن روز آن گروه به رافضی موسوم شدند.

وی در ادامه ی سخنانش می گوید . . . زید شیعیان را از طعنه زدن به اصحاب رسول اکرم ﷺ منع می کرد وقتی برای آنان روشن شد که او از شیخین تبری نمی کند، آنگاه از مجلس و محضر او بلند شده و او را رها کردند. از آن به بعد، کلمه ی ((رفض)) به هر کس که در مذهب غلو می کرد و طعن را برای اصحاب رسول الله ﷺ جایز قرار می داد، گفته شد.<sup>۲</sup>

حسن بن موسی نوبختی که از متکلمان اثنی عشریه می باشد، اعتراف دارد که رفض و طعن درباره ی ابوبکر و عمر، در میان شیعیان حضرت علی ﷺ نبود و نخستین کسی که طعن و رفض را رواج داد، عبدالله بن سبا یهودی بود . . . و کان ممن اظهر الطعن علی ابی بکر و عمر و عثمان و الصحابه و تبرا منهم.<sup>۳</sup>

۲. منهاج السنه لابن تیمیه ج ۱ ص (۳۵-۳۴).

۳. ناسخ التواریخ ج ۳ ص (۵۹۰) تحت اقوال زین العابدین.

۴. فرق الشیعه للنوبختی ص ۲۲.

و معنی لغوی، تشیع و شیعه: ((شیعه فلان)) یعنی انصار و پیروان او - ((تشیع فلان))، یعنی فلانی دعوای ((شیعیت کرد. و هر قومی که متفق بوده و بعضی از بعضی دیگر تبعیت کنند، آنان شیعه یکدیگر به حساب می آیند.<sup>۱</sup>

اما شیعه در اصطلاح: به معنی دوستی و محبت با حضرت علی علیه السلام و مقدم دانستن حضرت علی از سایر صحابه به جز شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما). ابوالقاسم بلخی می گوید: شخصی از شریک بن عبدالله بن ابی نمر سوال کرد و پرسید: از ابوبکر و علی چه کسی افضل است؟ شریک گفت: ابوبکر رضی الله عنه سائل به او گفت: تو ابوبکر را افضل می دانی و حال آنکه تو شیعه هستی؟ شریک گفت: آری، بی تردید شیعه کسی است که ابوبکر رضی الله عنه را از علی افضل بداند. به خدا سوگند، علی این چوبها را بلند کرده است. و گفته است: ألا إن خیر هذه الأمة بعد نبيها (ابوبکر و عمر) یعنی بهترین این امت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر هستند. آیا ما گفته علی رضی الله عنه را رد کنیم؟ آیا ما او را تکذیب کنیم؟ به خدا سوگند، علی رضی الله عنه دروغگو نبود)) ذکر هذا ابوالقاسم البلخی.<sup>۲</sup>

آری، این است فرق میان رفض و تشیع از لحاظ لغت و اصطلاح. جناب تیجانی با سوء استفاده از جهل بسیاری از شیعه و سنی در صدد این است که خود را در نظر خوانندگان، جزء دوستان اهل بیت و شیعه آنان وانمود کند. آری آنچه که تیجانی درباره تشیع بودن امام طبری و نسایی نقل کرده بود، این است که آن دو در برابر حضرت معاویه، حضرت علی را تایید می کردند، و این حمایت و تایید لازمه اش، این است که آن دو اندکی گرایش به تشیع داشتند ولی هرگز، حضرت علی رضی الله عنه را از حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما افضل نمی داشتند. و همانند روافض معتقد به این نبودند که آن دو بزرگوار خلافت را از حضرت علی رضی الله عنه غصب کرده اند.

۱. مختار الصحاح للرازی ص ۱۴۸ و نگاه ((قاموس المحيط)) ص (۹۴۹).

۲. منهاج السنه ج ۱ ص ۱۴-۱۳، ((تثبیت دلائل النبوه)) قاضی عبدالجبار همدانی ج ۱ ص ۵۴۹ تحقیق دکتور عثمان طه چاپ دار العربیه، بیروت.

آری، درباره ی استناد آقای تیجانی از سخنان طه حسین، باید عرض کنم که اکنون کاملاً برایم روشن شد که آقای تیجانی از کدام چشمه زهر آگین افکار کج اندیش خود را آبیاری کرده است. بویژه بعد از اینکه او خود را فارغ التحصیل دانشگاه ((سربون)) می داند. دانشگاه سربون، همان دانشگاهی است که دکتر طه حسین نیز از آنجا سند فراغت حاصل کرده است. اما تفاوت میان طه حسین و تیجانی، این است که طه حسین با تبعیت از اساتید خاور شناس خود، بطور آشکار علیه اسلام می تازد و آقای تیجانی با پیروزی از فرقه ضاله، باطنی، ماهیت خود را پنهان کرده و وارد تقیه شده است. این گفته تیجانی که طه حسین بعد از نوشتن کتاب ((الفتنه الکبری)) از طرف معاندین اهل سنت منسوب به تشیع شده است، در این خصوص باید عرض شود که هیچ یک از اهل سنت درباره او چنین چیزی نگفته است. البته آنچه که اهل سنت درباره او گفته است، همان چیزی است که هیچ یک از شیعه نیز آن را مستبعد نمی داند، مگر اینکه مرتد شده باشد و قطعاً ضلالت و گمراهی که طه حسین در کتاب خودش ((الشعر الجاهلی)) مرتکب شده است، آقای تیجانی از آن اطلاع دارد. زیرا در آن نسبت به دین خدا توهین شده است و دین به باد استهزا گرفته شده است. بسیار شگفت آور این است که آقای تیجانی درباره خلافت حضرت علی علیه السلام از قول طه حسین استناد کند زیرا طه حسین در کتابش ((الفتنه الکبری)) سعی و تلاش نافرجام زیادی بکار گرفته است تا ثابت کند که در اسلام هیچ نظام معینی برای حاکمیت وجود ندارد بلکه او معتقد است که خطوط حاکمیت اجتهادی است و این چیزی است که روافض بدان اعتقاد ندارد. تیجانی در کتاب خود می گوید: ((هر کس فضیلت علی را بیان کند و به اشتباه بزرگان صحابه اعتراف کند، ((اهل سنت)) او را متهم به تشیع می کند)).<sup>۱</sup>

باید عرض شود: آقای تیجانی، این دروغی است که بزرگتر از این دروغی وجود ندارد. تو چقدر از کتب اهل سنت بی اطلاع هستی؟ تو چقدر از صحیح بخاری

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۴) و ((آنگاه . . . هدایت شدم)) ص (۱۸۶).

دور هستی؟ مگر نمی دانی که بخاری و مسلم فصلهای جداگانه و مستقلی را درباره فضیلت حضرت علی علیه السلام عنوان کرده اند؟ هم چنین سنن ترمذی و ابن ماجه<sup>۱</sup> و غیره . . . آنها عناوین را به طور مستقل پیرامون فضیلت حضرت علی اختصاص داده اند. آیا همه این محدثینی که در باب فضیلت علی سخن گفته اند و به جمع روایات پرداخته اند، شیعه شده اند؟! آقای تیجانی چقدر دروغگو است. من او را به مبارزه می طلبم درباره اینکه او یک کتاب از اهل سنت را نشان دهد که در آن از حضرت علی علیه السلام انتقاد شده باشد و او هرگز چنین کتابی را نمی یابد. اما این گفته تیجانی . . . ((و هر کس که به خطاهای اصحاب بزرگ اعتراف کند. او نیز متهم به شیعه می شود)) حاصل این گفته جناب تیجانی این است که اهل سنت جرایم (خیالی) صحابه را کتمان می کند!! من از آقای تیجانی می خواهم حداقل یک نویسنده را برای ما معرفی کند که در مورد خطاها و معایب صحابه سخن گفته باشد به جز افرادی مانند خود آقای تیجانی و طه حسین.

آقای تیجانی می گوید: بر می گردم به روایت ابن قتیبه، روایتی که ابن قتیبه مدعی شده است که فاطمه بر ابوبکر و عمر خشم کرده، اگر روایت ابن قتیبه قابل اعتبار نیست، روایت صحیح بخاری که صحیح ترین کتاب بعد از کتاب الله است، در صحت آن شکی وجود ندارد. شیعه می تواند از روایات آن علیه ما استدلال کند، و ما هم متعهد به پذیرش آن استدلال ها هستیم و این مطلب را همه ی عاقلان می پذیرد چرا که منصفانه است.

و هم اکنون صحیح بخاری را می گشایم در باب ((مناقب قرابه رسول الله)) نوشته است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ((فاطمه پاره ی تن من است هر کس او را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته.)) و همچنین در باب ((غزوه ی خیبر)) از عایشه آورده است که فاطمه ((علیها السلام)) دختر پیامبر کسی را نزد ابوبکر فرستاد و در مورد

---

۲. رجوع کنید به صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب مناقب علی، و صحیح مسلم کتاب فضایل الصحابه، باب فضایل

علی، و سنن ترمذی کتاب المناقب، باب مناقب علی، و سنن ابن ماجه ج ۱ ص (۴۲) المقدمه باب فضایل اصحاب

میراث خود از رسول خدا استفسار کرد، ابوبکر از دادن چیزی از آن میراث به فاطمه، امتناع ورزید و لذا فاطمه بر ابوبکر خشمگین شد و از او رنجید و با او سخنی نگفت تا از دنیا رفت. در هر صورت یک نتیجه بدست می آید که بخاری آنرا به اختصار ذکر کرده و ابن قتیبه تا اندازه ای مفصل تر ذکر کرده است و آن این است که رسول خدا از غضب فاطمه، غضبناک و از رضایتش، خرسند و راضی می شود و اینکه فاطمه از دنیا رفت در حالی که خشمگین بر ابوبکر و عمر بود. و اگر بخاری گفته است: فاطمه از دنیا رفت در حالی که خشمگین بر ابوبکر بود و با او سخنی نگفت تا اینکه وفات کرد، معنی فرق نکرده است همان طور که روشن است و اگر فاطمه سرور زنان جهان است که بخاری در کتاب ((الاستئذان)) و در باب ((من ناجی بین یدی الناس)) بدان تصریح کرده و اگر فاطمه تنها بانویی از این امت است که خداوند رجس و پلیدی را از او دور کرده و او را پاک و طاهر قرار داده پس بی گمان غضبش برای غیر خدا نمی باشد و لذا است که از غضب او، خدا و رسولش نیز غضب می کنند. و از این روی ابوبکر گفت: ((من به خدا پناه می برم از ناخشنودی تو ای فاطمه)). آنگاه به قدری ابوبکر گریه کرد که می خواست جانش بر آید در حالی که فاطمه می گفت: ((به خدا قسم، پس از هر نمازی که می خوانم، علیه تو دعا می کنم.)) پس ابوبکر خارج شد در حالی که گریه می کرد و می گفت: ((مرا به بیعت شما نیازی نیست! بیعتم را رها کنید! . . . سپس تیجانی می گوید: و پس از رحلتش، شبانه و مخفیانه - طبق وصیتش - دفن شد تا اینکه هیچ یک از آنان بر جنازه اش حاضر نشوند.<sup>۱</sup> باید عرض شود:

۱- حدیث بخاری که در آن چنین آمده است: ((فاطمه بضعه منی فمن أبغضها أبغضنی)) فاطمه پاره تن من است هر کس او را خشمگین کند گویا مرا خشمگین

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۶-۱۱۴) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۹۰-۱۸۷).

کرده است، این حدیث خودش یک دورنما و علل و اسبابی دارد و خود امام بخاری نیز آن را به روایت از مسور بن مخرمه چنین نقل کرده است: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: بنی هاشم ابن المغیره اجازت خواستند تا دخترشان را به عقد علی بی ابی طالب در آورد. من هرگز چنین اجازه ای نمی دهم، چنین اجازه ای نمی دهم مگر اینکه علی بن ابی طالب دخترم را طلاق و دختر بنی هاشم را ازدواج کند. همانا فاطمه پاره تن من است هر گونه اذیت و ناراحتی او موجب اذیت و ناراحتی من خواهد شد.<sup>۱</sup> امام مسلم نیز این حدیث را از مسور بن مخرمه همین طور روایت کرده است پس چون: دلیل این گفته رسول اکرم ﷺ که فاطمه پاره تن من است . . . الخ را دریافتیم و آن اینکه حضرت علی ﷺ اراده کرده بود تا با دختر ابوجهل ازدواج کند.

۲- سبب و دلیل قول پیامبر ﷺ را از مسبب و مدلولش (که همانا گرایش حضرت علی ﷺ به ازدواج با دختر ابوجهل بود) نمی توان خارج کرده و آن را به عنوان گناهی بر گردن ابوبکر ﷺ نهاد.

۳- آری، ای مدعیان انصاف دروغین، شما اگر مدعی هستید که خدا و رسول خدا ﷺ بخاطر اذیت کردن ابوبکر و رنجاندن او فاطمه ﷺ را علیه ابوبکر خشم کرده اند، این دعوی شما مستلزم این است که خشم خدا و رسول ﷺ متوجه حضرت علی بن ابی طالب بشود، اگر به چنین چیزی اعتقاد ندارید، آنگاه ابوبکر به مراتب از رنجاندن فاطمه دورتر است تا علی بن ابی طالب. اگر شما می گوید که علی از آن خواستگاری توبه کرده و منصرف شده است. این قول شما مستلزم این است که او معصوم نباشد. اگر گناه رنجاندن و آزار رساندن به فاطمه ﷺ با توبه از بین می رود، آنگاه، گناه کسی که قول و دعوی فاطمه را به خاطر عمل کردن به خواست رسول الله ﷺ رد کرده است، به وسیله ی توبه و حسنات به طریق اولی باید از بین

۲. صحیح بخاری کتاب النکاح. باب ذب الرجل عن ابنته فی الغیره و الانصاف (۴۹۳۲).



برود. اگر شما در اثر جهالت و نادانی می گوید که این حرکت ابوبکر رضی الله عنه در برابر فاطمه رضی الله عنها کفر است، آنگاه باید علی را نیز تکفیر کنید. شیوه و روش این رافضیها بسیار شگفت آور است، آنان به خاطر اعمالی که مثل آنها بلکه بدتر از آنها از حضرت علی رضی الله عنه صادر شده است، ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم را همواره نکوهش و حتی تکفیر می کنند اما غافل اند از اینکه حضرت علی نیز از نوک تیز این فتواها نجات حاصل نمی کند. زیرا حضرت علی رضی الله عنه در خواستگاری دختر ابوجهل و اراده ی ازدواج با وی، به خاطر نفع و سود فردی و شخصی باعث رنجاندن و اذیت فاطمه گردید، به خلاف حضرت ابوبکر رضی الله عنه که او بخاطر نفع شخصی چنین نکرد بلکه بخاطر اینکه از حکم خدا و رسول خدا اطاعت شود و حق یاوه گوییهای تیجانی درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه پاسخ دندان شکن داده ام. و ما توفیقی إلا بالله.

۴- درباره حدیث عایشه رضی الله عنها دایر بر مطالبه حضرت فاطمه میراث پدرش، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و انکار ابوبکر رضی الله عنه از دادن ارث به او، باید عرض کنم که آقای تیجانی حسب عادت خود، بخشی از حدیث را ذکر کرده و قسمت عمده آن را که از حقیقت پرده بر می دارد، حذف کرده است به گمان اینکه این بخش از حدیث که او آن را ذکر کرده است، بتواند او را به مرام مذموش برساند. اما واقعیت ظاهر می شود، هر چند که روافض آن را ترک کنند. واقعیت امر چنین است که علی رضی الله عنه بدست ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد. روافض باید این را انکار کنند. چون این قسمت (بیعت علی بدست ابوبکر رضی الله عنه) اصل عقیده آنان را که همانا حق خلافت را از آن علی رضی الله عنه می دانند، زیر سوال می برد. آنان در این باره از دلایل واهی استدلال می کنند و گمان می کنند که این دلایل علیه اهل سنت حجت قاطعی هستند و این گمان آنان هرگز به ثمر نرسیده است. من بسیار لازم می دانم که حدیث حضرت عایشه رضی الله عنها را کاملاً ذکر کنم تا برای هر انسان منصف و حق جو روشن شود که حضرت علی رضی الله عنه بدست حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرده است. حضرت عایشه می

فرماید: ((حضرت فاطمه علیها السلام، دختر گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر رضی الله عنه قاصد فرستاد و میراث رسول الله صلی الله علیه و آله را از وی جویا شد. مطالبه حضرت فاطمه علیها السلام مربوط می شد به اموال فی که در مدینه بدست رسول الله صلی الله علیه و آله افتاده بود و زمین فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بود. حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جواب فرمود: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: ((لانورث ما ترکناه صدقه)) ما پیامبران برای کسی میراث نمی گذاریم آنچه که از ما بماند، صدقه است. البته حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود: اولاد و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از این اموال برای نفقه خود هزینه کنند. و من به خدا سوگند اندکی در صدقه رسول الله صلی الله علیه و آله تغییر ایجاد نمی کنم همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله در این اموال عمل کرد، من نیز به همان منوال عمل خواهم کرد. بدین ترتیب حضرت ابوبکر رضی الله عنه انکار کرد از اینکه چیزی از آن اموال به فاطمه علیها السلام بدهد. حضرت فاطمه در این باره از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناخشنود گردید، صحبت و حرف زدن را با وی تا دم وفات ترک کرد. و شش ماه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله زنده ماند. وقتی او (فاطمه زهرا علیها السلام) فوت کرد همسرش علی رضی الله عنه در شب او را دفن کرد و حضرت ابوبکر رضی الله عنه را از وفات فاطمه مطلع نساخت و خود حضرت، نماز جنازه اش را خواند. حضرت علی رضی الله عنه در حیات فاطمه و دوران زندگی او میان مردم از وجه بالایی بهره مند بود. بعد از وفات حضرت فاطمه، محبوبیت خود را از دست داد و در صدد برآمد تا با حضرت ابوبکر رضی الله عنه آشتی کرده و به دست او بیعت کند و در مدت حیات فاطمه راضی به بیعت نبود و بیعت نکرد. لذا برای حضرت ابوبکر قاصد فرستاد و از وی خواست تا تنها نزد او برود و کسی را با خود همراه نبرد. چون حضرت علی رضی الله عنه نمی خواست که حضرت عمر رضی الله عنه در خانه ی او برود حضرت عمر رضی الله عنه به حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: ((به خدا سوگند به تنهایی در خانه آنان نروید.)) حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جواب فرمود: فکر می کنید آنان با من بد رفتاری کنند؟ به خدا سوگند، من نزد آنان می روم. حضرت ابوبکر رضی الله عنه به خانه حضرت علی رضی الله عنه رفت. حضرت علی رضی الله عنه کلمه شهادت بر زبان تکرار کرد و گفت: ((همانا ما فضیلت و منزلت

شما را شناخته ایم. ما به خاطر نعمتی که خداوند به تو عنایت کرده است، حسد نداریم اما تو در جریان در حق ما استبداد کردی و به خاطر خویشاوندی با رسول الله ﷺ حقی برای خود قایل بودم. تا اینکه چشم های حضرت ابوبکر ﷺ اشک آلود شدند. وقتی حضرت ابوبکر ﷺ شروع به سخن کرد، فرمود: به خدا سوگند، قرابت و خویشاوندی رسول الله ﷺ را از خویشاوندی خودم ترجیح می دهم. اما آنچه که در ارتباط با این اموال، با شما رفتار کردم، فکر می کنم در خیر و خوبی کوتاهی نکرده ام، و کاری را که رسول الله ﷺ انجام داده است، در این باره، خلاف آن را انجام نداده ام. آنگاه حضرت علی ﷺ به حضرت ابوبکر ﷺ گفت وقت شام، وقت بیعت است حضرت ابوبکر ﷺ بعد از ادای نماز ظهر بالای منبر رفت، کلمه ی شهادت را خواند از حضرت علی ﷺ ستایش نموده و عذر او را در مورد تاخیر در بیعت بیان کرد. بعد حضرت علی ﷺ نیز کلمه ی شهادت را خواند و درباره ی حق حضرت ابوبکر ﷺ سخن گفت و توضیح داد که تاخیر در بیعت به خاطر حسد و کینه با حضرت ابوبکر ﷺ نبوده است و نه به خاطر انکار فضیلت و برتری او، اما ما بر این عقیده و باور بودیم که حق در این معامله با ما است و در حق ما استبداد روا داشت و ما قدری ناراحت شدیم. مسلمانان از این سخنان بسیار خوشحال شدند و حضرت علی ﷺ را تحسین کردند و مسلمانان از آن به بعد با حضرت علی نزدیک شده و با وی محبت کردند.<sup>۱</sup> امام مسلم با همین الفاظ این حدیث را از حضرت عایشه ﷺ نقل کرده است.<sup>۲</sup> آقای تیجانی، توازن نهایت انصاف خود باید مطلع شده باشید. اگر تو این حدیث را نمی پذیری، لازم است لازمه اش این است که قضیه حضرت فاطمه با حضرت ابوبکر ﷺ را نیز نپذیری، هم چنین حدیث مذکور مستلزم و مقتضی این است که جنایتهای تو در حق حضرت ابوبکر ﷺ به منزله ی تار عنکبوت هستند و دیگر نیازی به پاسخ گفتن برای آنها باقی نمانده

---

۱. صحیح البخاری - کتاب المغازی - باب غزوه خیبر (۳۹۹۷).

۲. مسلم کتاب الجهاد و السیر (۱۷۵۹).

است. و اگر حدیث مذکور را می پذیری، آنگاه باید پذیری که حضرت علی علیه السلام به دست حضرت ابوبکر بیعت کرده است. و با پذیرفتن و یا رد کردن حدیث فوق الذکر، تار و پود عقیده رفض به طور کلی از هم می پاشد. آقای تیجانی از این دو روش تو کدام را می پذیری؟!

۵- آری، اینکه چرا ابوبکر به فاطمه میراث نداد، دلایل متعددی وجود دارد که به تفصیل درباره آنها صحبت خواهد شد.

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود: ((لا نورث و ما ترکناه فهو صدقه)) ما پیامبران به کسی میراث نمی دهیم، آنچه از ما می ماند، صدقه است. این حدیث از جمع کثیری، مانند: حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، طلحه و زبیر، سعد و عبدالرحمن بن عوف، عباس و ابوهریره و ازواج مطهرات، روایت شده است. روایت این حدیث از تمام کسانی که نام برده شدند، در کتب صحاح و مسانید به ثبوت رسیده است. قطعاً این به منزله اجماع صحابه است. بنابراین عمل حضرت ابوبکر رضی الله عنه مطابق با وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله موجب ندامت او نمی شود. احادیث دیگری که مقرون به صحت هستند در جهت تایید این واقعیت نیز وارد شده است. بخاری از حضرت ابوهریره حدیثی را چنین نقل کرده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ورثه ی من دینار و درهمی تقسیم نمی کنند بلکه، آنچه که بعد از نفقه عیال و حقوق عامل من باقی می ماند، همه اش صدقه است.<sup>۱</sup> ابو داود در سنن خود، بخشی از حدیث ابی درداء را چنین نقل کرده است: ((رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: همانا علمای وارثان پیامبر هستند و پیامبران درهم و دینار را در ترکه

---

۳. صحیح بخاری، کتاب الوصایا رقم (۲۶۲۴) و صحیح مسلم کتاب الجهاد و السیر (۱۷۶۰).

نگذاشته اند. میراث آنان علم است. هر کس برای گرفتن علم موفق شود، بهره بسیار عظیمی را برده است.<sup>۱</sup>

و من جناب تیجانی را برای پذیرفتن این حدیث ملزم می دانم. زیرا این حدیث در بخاری آمده است و آقای تیجانی از احادیث بخاری استناد می کند و این خلاف عدالت و انصاف است که او بعضی از احادیث بخاری را که مطابق با میل او هستند بپذیرد و بقیه را رد کند و چنین حرکتی ملعبه با احادیث رسول اکرم ﷺ است.

اگر روافض دوازده امامی بگویند که احادیث بخاری برای ما حجت و دلیل نیستند، به آنان می گویم مشکلی نیست ولی احادیث (کلینی) که از علمای بزرگ دوازده امامی است و در اصول کافی ذکر شده اند را حتماً حجت می دانید و به آن کتاب و مولفش عقیده دارید، پس بشنوید:

آقای تیجانی در اصول کافی در باب ((ثواب العالم و المتعلم)) حدیثی را از علی بن ابراهیم و او از پدرش و او از حماد بن عیسی و او از قداح و او از ابوعبدالله چنین نقل کرده است: رسول اکرم ﷺ فرمود: هر کس راهی را به قصد تحصیل علم پیماید، خداوند راه بهشت را برایش باز می کند. همانا فرشتگان معصوم پره‌های خود را فرش راه برای طالبان علم خواهند کرد، همه موجودات زمین و آسمان برای طلاب علم دعای خیر می کنند حتی ماهیها در دریا، فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده است در برابر سایر ستاره ها. همانا علما وارث پیامبران هستند. همانا پیامبران میراثشان دینار و درهم نیست. بلکه آنان علم را به ارث می گذارند. هر کس از علم چیزی را کسب کند، بهره عظیمی از میراث پیامبران برده است.<sup>۲</sup>

---

۴. ابی داود - کتاب العلم باب فضل العلم (۳۶۴۱) و صحیح ابو داود (۳۰۹۶).

۱. اصول کافی کلینی ج ۱ ص ۲۷-۲۶ کتاب فضل العلم.

دقت کنید! ولی روافض با وجود این، در دین خود از تضاد و تناقض پاک نیستند. با صریح و روشن بودن این حدیث که در منابع خود آنان نیز آمده است، رهبر آنان آقای خمینی با مکابره این واقعیت را رد می کند، غافل از اینکه، این رد در واقع رد علیه خود او است.

خمینی در کتاب کشف الاسرار تحت عنوان ((مخالفت ابوبکر با نصوص قرآن)) چنین می گوید: آری، هستند کسانی که می گویند: اگر قرآن به صراحت لهجه درباره ی امامت سخن می گفت: آنگاه شیخین با چنین چیزی مخالفت نمی کردند، و اگر مخالفت می کردند کسی آنان را حمایت نمی کرد. و ما خود را مجبور می دانیم که درباره موارد مخالفت شیخین با نصوص قرآن شواهدی را ذکر کنیم تا ثابت شود که آنان با نصوص مخالفت کرده اند و بودند کسانی که در این مخالفت آنان را تایید کرده اند. و اینک نمونه ای از این مخالفت ها را به نقل از منابع موثق و حتی از متواترات اهل سنت نقل می کنیم.

۱- در کتب مهم تاریخ و در صحاح اهل سنت آمده است: ((روزی فاطمه دختر پیامبر ﷺ نزد ابوبکر آمد و میراث پدرش را از او جویا شد. ابوبکر در جواب گفت: رسول اکرم ﷺ فرموده بود: ما گروه پیامبران چیزی را به ارث برای کسی نمی گذاریم. ترکه ما صدقه است. در صحیح بخاری و مسلم. مطلبی شبیه این آمده است. حتی گفته شده است که فاطمه از ابوبکر رو گردان شده و تا لحظه موت با وی حرف نزده است. دو کتاب اخیر ((بخاری و مسلم)) از معتبرترین کتب اهل سنت هستند. آنچه را که ابوبکر به پیامبر ﷺ نسبت داده است، مخالف با آیات صریحه درباره ی میراث پیامبران می باشد. بعضی از این آیه ها را اینجا بیان می کنیم. آیه ۱۶ سوره نمل می گوید: (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) یعنی سلیمان از داود میراث برده، آیه ۵ سوره مریم می گوید: (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا). یعنی: ((پس از فضل خویش به من جانشینی

(پسری) عنایت کن تا از من و آل یعقوب ارث ببرد، وای پروردگار، او را مورد رضایت خویش قرار ده.) آیا جایز است که ما خدا را تکذیب کنیم؟<sup>۱</sup> یا اینکه بر این باور باشیم که رسول الله ﷺ خلاف خداوند چیزی گفته است؟ یا بگوییم که حدیث منسوب به پیامبر ﷺ صحت ندارد و این حدیث به قصد استئصال اولاد پیامبر ﷺ گفته شده است.<sup>۲</sup>

(الف) آری، این بود دیدگاه آقای خمینی، مسلماً این دیدگاه مخالف با حدیثی است که در اصول کافی است. اگر آنان بگویند، تناقضی اصلاً وجود ندارد بلکه تناقض در فهم و درک ناصحیح تو است. زیرا حدیث مذکور در اصول کافی، ضعیف است و ما همه روایات اصول کافی را صحیح نمی دانیم بلکه در آن روایات ضعیف و سقیم نیز وجود دارد. من این نقد علمی را می پذیرم و می پذیرم که وجود تناقض تهمتیه است از ناحیه من، ولی من مات و مبهوت هستم و نمی توانم آنچه را که خمینی خودش در کتاب ((الحکومه الإسلامیه) گفته، بپذیرم - او درباره همین حدیث که به زعم او به دروغ به طرف پیامبر ﷺ نسبت داده شده است و به خاطر استئصال اولاد پیامبر ﷺ وضع شده است، در کتاب ((الحکومه الإسلامیه)) می گوید: ((الحدیث صحیح)) و حتی ابو علی بن ابراهیم (ابراهیم بن هاشم) فهو من كبار الثقات نقل الحدیث!!! یعنی حدیث صحیح است حتی ابوعلی بن ابراهیم که از راویان بسیار ثقه است، آن را نقل کرده است. اکنون سوال این است که حدیثی که درباره میراث ندادن پیامبران در آن سخن گفته شده است و صحت ندارد چگونه همان حدیث در وقت واحد صحیح قرار داده می شود و دلیل صحتش نیز بیان می گردد؟! آیا از میان ما و شما چه کسی با نصوص مخالفت می کند یا قصد استئصال اولاد نبی را در قالب محبت به اهل بیت دارد؟ کسی که از

۱. توضیح این آیه ها بزودی در همین صفحات خواهد آمد.

۲. کشف الأسرار روح الله خمینی ص (۱۳۳-۱۳۱).

۳. الحکومه الإسلامیه للإمام الخمینی ص (۹۳).

نبی امی تبعیت می کند یا کسانی که بنا و پایه ی دینشان بر دروغ و تضاد نهاده شده است؟! بسیار شگفت آور این است که مرجع خود آنان امام ثقفی، قول حضرت علی بن ابی طالب را به خاطر بر حذر داشتن پیروانش چنین نقل می کند: ... ولا تقص فی أمر واحد بقضائین مختلفین فیتناقض امرک و تزیع عن الحق<sup>۱</sup>. یعنی حضرت خطاب به شیعیان خود می فرماید: در مورد یک جریان دو حکم و قضاوت متناقض صادر نکنید که در آن صورت حکمتان متناقض بوده و از حق منحرف می شوید؟! فَمَاذَا بَعْدَ قَوْلِ عَلِيٍّ إِلَّا الضَّلَالُ - یعنی مخالفت با قول علی جز گمراهی چیزی دیگری نیست.

(ب) باید بدانیم که حضرت ابوبکر<sup>رضی الله عنه</sup> اموال رسول الله<sup>صلی الله علیه و آله</sup> را برای خود و اهل بیتش نگذاشته بود و او جای مصرف این گونه صدقات نبود بلکه مستغنی بود. این تحریم از میراث پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup>، دختر خود او، حضرت عایشه و سایر ازواج مطهرات را شامل می شد. بخاری و مسلم از عروه و او از حضرت عایشه<sup>رضی الله عنها</sup> چنین نقل کرده اند: ((ازواج مطهرات بعد از وفات رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> قصد کردند که حضرت عثمان<sup>رضی الله عنه</sup> را جهت دریافت سهمیه ی میراث خود، نزد حضرت ابوبکر<sup>رضی الله عنه</sup> بفرستند. حضرت عایشه<sup>رضی الله عنها</sup> فرمود: أليس قال رسول الله<sup>صلی الله علیه و آله</sup>: ((لا نورث ما تركنا صدقه)) آیا رسول الله اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> نفرموده است که ما پیامبران به کسی میراث نمی دهیم<sup>۲</sup>، ترکه ما همه اش صدقه است.<sup>۳</sup>

(ث) حضرت ابوبکر<sup>رضی الله عنه</sup> چند برابر سهمیه ی علی و فاطمه<sup>رضی الله عنهما</sup> از میراث رسول الله<sup>صلی الله علیه و آله</sup>، به علی و اولادش مال داد و حضرت عمر<sup>رضی الله عنه</sup> نیز در دوران خلافت خود چنین کرد. در حدیث از ابوهریره<sup>رضی الله عنه</sup> چنین آمده است: حضرت فاطمه<sup>رضی الله عنها</sup> نزد ابوبکر

۴. الغارات لإبراهيم الثقفی ج ۱ ص ۲۲۹ - فصل و لایه محمد بن ابی بکر مصر.

۱. یعنی کسی از ما میراث نمی برد ترکه ما صدقه است.

۲. صحیح مسلم کتاب الجهاد و السیر (۱۷۵۸) و صحیح البخاری الفرائض (۶۳۴۹).



آمد و گفت: ((چه کسی از تو میراث می برد؟)) حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: خانواده و فرزندانم. حضرت فاطمه رضی الله عنها گفت: پس چرا من از پدرم میراث نبرم؟ حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که چنین فرموده است: ((لا نورث)) کسی از ما میراث نمی برد، البته کلیه کسانی که تحت تکفل رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند، هزینه آنان به عهده من است و من به همه آنان که رسول الله صلی الله علیه و آله انفاق می کرد، انفاق می کنم.<sup>۱</sup> حضرت ابوبکر رضی الله عنه چه در دوران حیات مبارکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و چه در دوران خلافت خودش، نه بر احدی ستم کرده است و نه حق کسی را منع کرده است. در چنین حالتی و چنین شخصیتی چگونه حق سیده النساء را منع می کند؟!

ج- بی تردید حضرت فاطمه رضی الله عنها اذیت خود را به خاطر این گناه می دانست که اذیت او موجب اذیت رسول الله صلی الله علیه و آله بود. قطعاً در حالتی که معامله میان اذیت فاطمه و اذیت پدرش دایر باشد، دوری و پرهیز از اذیت پدرش اولیتر و واجبتر است و حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین وضعیتی داشت. زیرا او از اینکه پدر فاطمه اذیت شود، اجتناب می کرد. زیرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با وی عهد کرده بود و دستوراتی به او داده بود. لذا حضرت ابوبکر رضی الله عنه چاره ای نداشت جز اینکه به عهدش وفا کند و امر پیامبر صلی الله علیه و آله را بجا بیاورد، و در غیر این صورت ممکن بود تخلف از امر پیامبر شده و موجبات خشم او فراهم گردد. و این امر در قول حضرت ابوبکر رضی الله عنه خطاب به حضرت فاطمه رضی الله عنها، به طور واضح و روشن نمایان بود. حضرت ابوبکر: ((... لست تاركاً شیئاً كان رسول الله صلی الله علیه و آله يعمل به إلا عملت به، فإني أخشى إن تركت شيئاً من أمره أن أریغ))<sup>۲</sup> ((من هرگز روشی و عملی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجام می داد، رها نمی کنم. زیرا من اگر از حکم او تخطی کنم از راه حق منحرف می شوم.

۳. سنن ترمذی کتاب السیر برقم (۱۶۰۸) و صحیح ترمذی (۱۳۱۰).

۱. صحیح مسلم کتاب الجهاد والسیر برقم (۱۷۵۸) و صحیح بخاری کتاب فرض الخمس برقم (۲۹۲۶).

(د) . . . باید بدانیم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه با اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله محبت داشت و از آنان تجلیل و تقدیر می کرد. به خاطر همین محبت بود که فرمود: به خدا سوگند، رعایت قرابت و خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله و صله رحمی با خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله را در برابر قرابت خویش ترجیح می دهم (صحیح بخاری کتاب المغازی برقم ۳۸۱۰) و قال أيضاً ارقبوا محمداً فی اهل بینه. <sup>۱</sup> یعنی احساسات رسول الله صلی الله علیه و آله را درباره اهل بیتش رعایت کنید.

اکنون بعد از روشن شدن همه این دلایل درباره دیدگاه حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جریان میراث رسول الله صلی الله علیه و آله، آیا چنین برداشتی علیه او و متهم کردن او به اذیت و آزار فاطمه رضی الله عنها و جلوگیری از دادن حق و غضب و هضم کردن حق او، جایز است؟ پاسخ این سوال را به عهده خوانندگان محترم می گذارم.

در مورد اینکه حضرت فاطمه رضی الله عنها در قبال حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین موضعی داشت (یعنی معتقد به غضب و هضم حقش بود) که آقای تیجانی و هم کیشانش ارائه می دهند، برای ما اهل سنت قطعاً پذیرفتنی نیست. زیرا ما حضرت زهرا را به مراتب بالاتر از داشتن چنین موضعی می دانیم و به هیچ عنوان او را شایسته چنین دیدگاهی نمی دانیم. استدلال آقای تیجانی از چنین موضعی بیش از استدلال یک جاهل نیست زیرا او به گمان باطل خود این را موجب مدح برای حضرت زهرا می داند و غافل است از اینکه چنین دیدگاهی درباره او به دلایل مختلف موجب نکوهش او می شود.

(الف) وقتی برای ما روشن است که عمل حضرت ابوبکر رضی الله عنه مطابق با حکم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و چیزی است که صحابه بر آن اجماع کرده اند. قطعاً چنین چیزی عیناً حکم خدا و رسول الله است. و هر کس خواسته باشد خلاف حکم خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله عمل شود. خشم کند و سوگند یاد کند که نه با حکم حرف زند و نه با

صاحب حاکم، این چیزی نیست که برای او موجب ستایش و برای حاکم موجب ندامت باشد. بلکه این به جای عیب و نقص برای حاکم، بیشتر موجب مدح است.<sup>۱</sup>

(ب) تیجانی می گوید: فاطمه علیها السلام از حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه ناراض شده و از دست آنان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله شکایت خواهد کرد. و این روایت را از کتاب ((تاریخ الخلفاء)) منسوب به ابن قتیبه که هیچ دلیلی بر صحت آن روایت وجود ندارد، نقل کرده است. این در واقع چیزی است که نسبت دادن آن به فاطمه ی زهرا علیها السلام به هیچ وجه شایسته نیست. زیرا شکایت در واقع باید به پیشگاه حضرت حق برده شود، همان طور که بنده ی صالح خداوند، حضرت یعقوب علیه السلام گفت: (إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ) (یوسف: من الآية ۸۶) همانا شکایت و نگرانی خودم را به بارگاه خداوند می برم. حضرت موسی علیه السلام در دعای خود نیز چنین فرموده است: ((اللهم لك الحمد وإليك المشتكى)) پروردگارا، تو شایسته ی تعریف هستی و شکایات به بارگاه تو آورده می شوند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابن عباس رضی الله عنه فرمود: ((إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ)) هرگاه سوال کردی از خدا سوال کن و هرگاه یاری خواستی از خدا یاری طلب کن ولم يقل سلني ولا استعن بي یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله به حضرت ابن عباس نگفت: از من سوال کن و از من یاری طلب کن.<sup>۲</sup>

(ت) این مساله برای همگان روشن است و هر انسان عاقل می داند، یک زن وقتی از ولی امر و حاکم مالی را بخواهد و حاکم بخاطر عدم استحقاق آن زن، مال مطلوبه را به او ندهد، آن حاکم مال را برای خود و دوستانش نگرفته است بلکه وی آن مال را برای همه مسلمانان نگاه داشته است. اگر گفته شود که سایل و

۳. منهاج السنه ج ۴ ص ۲۴۳.

۱. منهاج السنه ج ۴ ص ۲۴۴.

طلب کننده بر حاکم خشم کرده است، نهایت امر چنین است که سایل بخاطر این خشم کرده است که حاکم مال را به او نداده است و بدو گفته است که این مال از آن دیگران است و تو در آن حقی نداری. این خشم چه ستایشی را برای سائل همراه دارد؟ فرضاً اگر سائل مظلوم هم باشد. خشم او فقط به خاطر مال و ثروت دنیا است. چگونه این خشم برای طلب کننده موجب مدح و برای حاکم موجب ذم می شود؟ حاکمی که مال را برای خود نمی گیرد، به مراتب دورتر و پاک تر است از تهمت نسبت به سایل و طالب که مال را برای خود طلب می کند. چگونه نقص و تهمت متوجه کسی می شود که مال را برای خود نمی خواهد و متوجه کسی که مال را برای خود می طلبد، نمی شود؟! حاکم می گوید: من به خاطر اطاعت از حکم الله مال را به کسی نمی دهم زیرا برای من جایز نیست که مال را از مستحق بگیرم و به غیر مستحق بدهم. و سائل می گوید: ((من به خاطر سهم اندک خود خشم می کنم. آیا کسی که چنین چیزی را در شان فاطمه بیان می کند و آن را از فضایل و مناقب او می داند، جاهل نیست؟ آیا خداوند منافقین را نکوهش نکرده و در حق آنان چنین نگفته است: (وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ ۵۸ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ

(۵۹) (التوبه ۵۹-۵۸) (از میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو ایراد می گیرند، اگر به آنها چیزی از زکات داده شود خشنود می شوند و اگر چیزی داده نشود، ناراحت می شوند. اگر آنها به تقسیم خدا و رسول خدا راضی می شدند و می گفتند: خدا برای ما کافی است و خدا و رسولش از فضل و احسان خود به ما می دهند و ما خواهان رضای خدا هستیم. برای آنان بهتر بود.) خداوند متعال شان منافقان را در این دو آیه چنین بیان کرده است. اگر به آنان چیزی داده شود، خوشحال می شوند و اگر چیزی داده نشود خشم و غضب می کنند و آنان را به خاطر داشتن چنین خصلتی نکوهش کرده است. کسی یا کسانی که حضرت

فاطمه علیها السلام را به چنین خصلتی تعریف کرده اند، آیا در واقع او را مذمت و نکوهش نکرده اند؟ خداوند این گروه را هدایت کند و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را از شر آنان نجات دهد زیرا این گروه نقص و عیبی را به اهل بیت چسبانده که برای هیچ بیننده پنهان نیست.<sup>۱</sup>

ج- شاید آقای تیجانی بگوید: ((فاطمه علیها السلام حق خودش را مطالبه می کرد)) این سخن آقای تیجانی بهتر از سخنی که در حق ابوبکر رضی الله عنه گفته شده است، نیست. يقول القائل: ابوبکر لا یمنع یهودیاً ولا نصرانیاً حقه، فکیف یمنع سیده نساء العالمین حقها؟ یعنی حضرت ابوبکر رضی الله عنه جلوی حق هیچ یهودی و مسیحی را نگرفته است، چگونه حق سردار و بانوان و زنان دو جهان را می گیرد و او را از حقش منع می کند؟! زیرا خداوند و رسولش در حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه گواهی داده اند که او مالش را برای خدا انفاق می کند. آنگاه او چگونه مردم را از دادن حقشان منع می کند؟ و فاطمه علیها السلام از شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله مالی را می خواست ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را نداد. همانطور که در صحیحین از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است که حضرت علی رضی الله عنه تحت عنوان حدیث الخادم می گوید: فاطمه علیها السلام نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت و از وی خدمت گذاری درخواست نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله خدمت گذاری به او نداد و در عوض تسیبحات را به وی تعلیم داد.<sup>۲</sup> آری، اگر برای رسول الله صلی الله علیه و آله جایز است چیزی را که فاطمه از او بخواهد و او ندهد و دادن بر او واجب نباشد، پس برای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله نیز جایز است. و معلوم شد که او معصوم نیست. از اینکه چیزی را مطالبه کند که اعطاء آن واجب نباشد. وقتی عمل کردن به خواسته او واجب نیست، ترک اعطا و ندادن مایه گناه و نکوهش هم نیست هر چند که جایز و مباح است، البته اگر فرض ما بر این باشد، در حالی که

۱. منهاج السنه ج ۴ ص (۲۴۶-۲۴۴).

۲. بخاری کتاب فضل الصحابه - باب فضایل علی برقم (۳۵۰۲).

اینجا، اعطا مال مباح هم نیست، آنگاه منع و ندادن موجب ستایش خواهد بود. اما کسی سراغ ندارد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه حق کسی را منع کرده یا اینکه بر کسی ستم کرده باشد چه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله یا بعد از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله <sup>۱</sup>

د- این که می گویند: ((حضرت فاطمه رضی الله عنها وصیت کرده بود تا در شب دفت شود و کسی از صحابه در مراسم تدفین و نماز جنازه او حاضر نشود، چنین وصیتی را کسی از حضرت فاطمه نقل نمی کند و کسی از این وصیت به فضایل حضرت فاطمه استدلال نمی کند مگر فرد نادانی که از شان والای حضرت فاطمه آگاه نباشد و نسبهای ناروایی را به او منسوب کند. زیرا نماز خواندن یک مسلمان و شرکت در مراسم تدفین مسلمانی دیگر، در واقع نوعی خیر و معروف است که از یک مسلمان به مسلمانی دیگر می رسد، بهترین انسان، از اینکه بهترین انسانی بر وی نماز خواند و در مراسم تدفین او شرکت کند، ضرر نمی کند. آری، مگر همه انسانها اعم از ابرار، فجار و منافقین برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله درود نمی فرستند. این درود فرستادن فجار و منافقین، اگر سودی ندارد، ضرری هم ندارد. رسول الله صلی الله علیه و آله می دانست که در میان امت او منافقان هم وجود دارند، اما کسی را از درود خواندن منع نکرد، بلکه تمام مردم را حکم کرد تا بر وی درود بفرستند، هر چند که میان آنان مومن و منافق همه وجود دارند. پس چگونه چنین چیزی که به جز افراد نادان، کسی دیگر آن را نقل نمی کند و بدان استدلال نمی کند، در مقام تعریف و استناد به نفع کسی بیان می گردد؟ علاوه بر این اگر شخصی وصیت کند که مسلمانان در تدفین و نماز میت او شرکت نکنند، این گونه وصیت نافذ نمی شود و واجب الاجرا نیست. زیرا نماز خواندن مسلمانان بر او در هر حال برای او موجب اجر و پاداش است. قطعاً اگر ستمکاری بر کسی ستم کند و آن شخص مورد ستم وصیت کند که ستمکار بر او نماز نخواند، این وصیت از جمله حسنات

و اعمال نیکی که موجب مدح برای او باشد، محسوب نمی گردد و نه خدا و رسول، او را به چنین چیزی امر کرده اند. آری، کسی که قصد مدح و تعظیم فاطمه را بکند، چگونه چنین چیزی را به وی نسبت می دهد که در آن مدح و ستایش نباشد بلکه مدح در عکس و ضد آن باشد. همان گونه که کتاب، سنت و اجماع بر این نکته دلالت دارند؟!<sup>۱</sup> بعد از علم و آگاهی از این مطلب، روشن است که حق با کیست و باطل با چه کسی است.

۷- توضیح بعضی نکات را لازم می دانم تا خوانندگان محترم گمان نکنند که فاطمه علیها السلام بخاطر میراث بر ابوبکر رضی الله عنه خشم کرده و رابطه اش را با وی قطع کرده است و او سفارش کرده که در هنگام شب دفت کرده شود. باید عرض شود:

۱- در پرتو مطالبی که در گذشته بیان گردید و با توجه به استدلال و استناد حضرت ابوبکر رضی الله عنه به حدیث ((لأنورث)) ایراد و اعتراض حضرت فاطمه علیها السلام را مبتنی بر این اصل بدانیم که معتقد به تاویل آن حدیث بوده است، یعنی اینکه او حدیث ((لأنورث)) را به معنی و مفهوم عام آن نپذیرفته بلکه به تخصیص آن اعتقاد داشته است و توریث منافع زمین و باغات را از عموم حدیث ((لأنورث)) مستثنا دانسته است و حضرت ابوبکر رضی الله عنه به مفهوم عام آن استناد کرده است. لذا اختلاف این دو شخصیت درباره چیزی بود، که متحمل تاویل بوده است ولی زمانی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر موضع خود مصمم شد، فاطمه علیها السلام نیز از موضع خود منصرف شد.<sup>۲</sup>

---

۱. منهاج السنه ج ۴ ص (۲۴۸-۲۴۷).

۱. فتح الباری ج ۴ ص (۲۳۳) (با تصرف اندک).

ب- ((آری، آنچه که از هجران حضرت زهرا<sup>ؑ</sup> در حدیث آمده است، باید عرض شود که ((هجران)) در حدیث مذکور به معنی انقباض، و عدم نشاط در دیدار و ملاقات با ابوبکر<sup>ؓ</sup> است. این هجران به معنی هجرانی که حرام است، یعنی به معنی ترک سلام و سخن و روگردانی از ملاقات نیست. و معنی ((فلم تکلمه)) این است که فاطمه<sup>ؑ</sup> بعد از اینکه متوجه معنی حدیث ((لأنورث)) شد، در این خصوص دیگر با وی (ابوبکر) صحبت نکرد - یا به خاطر انقباض طبیعت و مزاج - دیگر نیازش را با او مطرح نکرد و نیازی برای ملاقات و صحبت کردن با ابوبکر<sup>ؓ</sup> ندید.<sup>۱</sup> حتی امام بیهقی از طریق شعبی روایت کرده است که حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> به عیادت حضرت فاطمه<sup>ؑ</sup> رفت و حضرت علی خطاب به فاطمه<sup>ؑ</sup> فرمود: ((هذا ابوبکر یستأذن علیک)) این ابوبکر<sup>ؓ</sup> است، می خواهد تو را عیادت کند. قالت: ((اتحب ان آذن له)) فاطمه در جواب گفت: ((تو دوست داری او مرا عیادت کند؟)) حضرت علی<sup>ؑ</sup> گفت: ((آری)). فاطمه<sup>ؑ</sup> او را اجازت داد. حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> نزد فاطمه<sup>ؑ</sup> رفت او را دلجویی کرد و بالاخره حضرت فاطمه<sup>ؑ</sup> نیز از حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> اعلام رضایت کرد. این حدیث هر چند که مرسل است اما اسناد و نسبتش به شعبی صحیح است. و با این حدیث، اشکال دایر بر ادامه هجران فاطمه با حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> زائل می گردد.<sup>۲</sup> سیوطی، مرسلات شعبی را صحیح قرار داده است. عجلی می گوید: مرسلات شعبی حکم حدیث صحیح را دارند، زیرا او مرسل نمی کند مگر حدیثی را که صحیح باشد.<sup>۳</sup> توصیه فاطمه<sup>ؑ</sup> درباره اینکه در شب دفن کرده شود تا ابوبکر و عمر<sup>ؓ</sup> در مراسم تدفین او شرکت نکنند، در این باره توضیحات لازم در صفحات آینده داده خواهد شد.

۲. مسلم مع الشرح ج ۱۲ ص (۱۱۱).

۳. الفتح ج ۶ ص ۳۳۳.

۴. مسند فاطمه زهرا تألیف جلال الدین سیوطی تحقیق فواز احمد زمرلی ص (۶۹).



با این توضیحات واقعیت امر و آنچه که دیدگاه ما بود یعنی اینکه هر کدام از حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت فاطمه رضی الله عنها آنچه را که بر مبنای اجتهاد خود، حق خود می دانست، بر آن عمل می کرد، بسیار واضح و کاملاً روشن شده است.

ث- ((در ارتباط با استشهاد آقای تیجانی از روایتی که به دروغ در کتاب تاریخ الخلفاء به ابن قتیبه نسبت داده شده است، و آن اینکه ابوبکر گفته بود: ای فاطمه من از ناخشنودی تو، پناه خدا را می طلبم و بعد ابوبکر رضی الله عنه به حدی گریه کرد نزدیک بود که نفسش بیرون رود و اینکه ابوبکر رضی الله عنه گفت: من نیازی به بیعت شما ندارم، بیعتتان را فسخ کنید))، باید عرض شود:

حدیث مذکور، هیچ سندی برایش ذکر نشده و هیچ کدام از علمای حدیث آن را در کتب خود بیان نکرده است. بی گمان این حدیث کذب محض است که به حضرت ابوبکر رضی الله عنه نسبت داده شده است. علاوه بر این من از تیجانی کودن می پرسم: چگونه میان این دعوی که ابوبکر انکار کرد از اینکه میراث فاطمه و فدک را به او بدهد و استشهاد حضرت ابوبکر علیه فاطمه رضی الله عنها به حدیث ((لانورث)) و اینکه به فاطمه گفت: لا اغیر شیئاً عمله النبی صلی الله علیه و آله (تغییر نمی دهم آنچه را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدان عمل کرده است چگونه تطبیق می دهد؟ میان این دیدگاه حضرت ابوبکر و دیدگاه آخر او (در همین قضیه) که گریه کرد تا اینکه نزدیک بود که نفسش بیرون رود و پناه خواستن او از ناخشنودی فاطمه رضی الله عنها، بلکه این گفته او که من هیچ نیازی به بیعت شما ندارم بیعتتان را فسخ کنید، میان این گزینه های متضاد چه راه تطبیقی وجود دارد؟؟!!

آری، موضوع بحث در همه این روایات میراث است؟ اگر حضرت ابوبکر رضی الله عنه در ادعای حضرت فاطمه رضی الله عنها، به حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله استدلال می کرد، آنگاه گریه کردن او به حدی که نزدیک بود نفسش بیرون رود، چه معنا دارد؟ و چرا بگوید: من از ناخشنودی تو ای فاطمه رضی الله عنها، پناه خدا را می طلبم؟ آیا ابوبکر رضی الله عنه از اینکه از

حدیث رسول الله ﷺ تبعیت می کرد، مرتکب گناه شده بود؟ یا اینکه شریعت اتباع فاطمه را مانند اتباع پیامبر ﷺ واجب قرار داده است؟! بنابراین، من بر این باور هستم که آقای تیجانی با استدلال به این گونه روایات دروغین، راه مرا بسته و از تحمل زحمت و بیان هر گونه دلیل و پاسخ، مرا بی نیاز کرده است. زیرا روایتی که تیجانی مدعی شده که ابوبکر به حدی گریه کرد که نزدیک بود نفسش بیرون رود و خواستار فسخ بیعت شد، کذب محض است و شرم آور است که به طرف حضرت ابوبکر نسبت داده شده است. تنها غلط بودن متن و مفهوم آن از بیان هر گونه دلیل کفایت می کند حال آنکه این حدیث هم از لحاظ متن و هم از لحاظ سند هر دو، دروغ است. شگفت آور است که آقای تیجانی چگونه جرات می کند و از چنین روایتی استدلال می کند.؟!

۸- درباره این گفته تیجانی ((نتیجه یکی است، با این تفاوت که بخاری آن را به صورت مجمل و ابن قتیبه با مقداری بسط و تفضیل آن را بیان کرده است، و آن اینکه، رسول الله ﷺ به خاطر رنجیدن فاطمه می رنجید و به خاطر خشنودی او خشنود می شود و فاطمه فوت کرد در حالی که از ابوبکر و عمر رنجیده بود.<sup>۱</sup>

باید عرض شود:

الف- ((... بی تردید، رسول اکرم ﷺ از حضرت علی رنجیده بود زیرا حضرت علی، فاطمه را دچار تکلیف کرده بود (در امر خواستگاری دختر ابوجهل) و قطعاً رنجیدن رسول الله ﷺ به خاطر حضرت فاطمه، به حق بود، بلکه یک رنجیدن محض نبود.

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۵-۱۱۴) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۸۷).

ب- ((روایت بخاری قطعاً بر این معنی دلالت ندارد که فاطمه رضی الله عنها وقت وفات از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناراحت بود. اما حضرت عمر، والله نمی دانم چگونه، نام او در این قضیه درج شده است. آیا اگر به جای نام عمر، نام علی را در حدیث ذکر کنم، آیا مرتکب جنایتی شده ام یا خیر؟

۹- در این باره گفته تیجانی . . . (بخاری می گوید: ماتت وهی واجده علی ابی بکر فلم تکلمه حتی توفیت فالمعنی واحد کما لا یخفی)  
(فاطمه فوت کرد در حالی که از ابوبکر ناراحت بود و تا دم موت با وی حرف نزد.)

باید عرض شود:

در روایت بخاری چنین آمده است ((فوجدت فاطمه)) فاطمه خشم کرد. و در روایتی دیگر آمده است، فلم تکلمه فی ذلک حتی ماتت.<sup>۱</sup> یعنی فاطمه رضی الله عنها درباره مطالبه میراث تا دم وفات با حضرت ابوبکر رضی الله عنه حرف نزد. آقای تیجانی حدیث را وارونه کرده چنین از بخاری نقل می کند: ((ماتت وهی واجده)) یعنی ((فوت کرد در حالی که ناراحت و خشمگین بود.)) میان این دو جمله تفاوت زیادی وجود دارد. و معنی این دو جمله از همدیگر بسیار دور هستند. بخاری چنین نگفته بود: که فاطمه فوت کرد و او همواره از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناراحت بود، بلکه بخاری چنین گفته بود: فاطمه خشم کرد موقعی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه او را در امر میراث جواب رد داد و تا وقت وفات در این باره با او حرف نزد. و هجران فاطمه با ابوبکر رضی الله عنه از قبیل هجران حرام و غیر جایز نبود. با توجه به روایت شعبی چنانچه گذشت، این معنی بیشتر روشن می گردد. و در روایت دروغین آقای تیجانی چنین آمده است: ((إنها ساخطة علی ابی بکر رضی الله عنه وسوف تشتکیه لأبیها)) (او از ابوبکر ناراض است و از دست ابی بکر رضی الله عنه پیش پدرش شکایت می کند) ولی روایت

۱. مسند ابی بکر الصدیق لابی بکر المروری برقم (۳۸) ص (۷۴).

بخاری در اصل چنین است ((إن فاطمه غضبت لأن أبا بكر لم يعطها فداك)) (فاطمه خشم کرده بود زیرا ابوبکر ﷺ فدک را به او نداده بود) اما آقای تیجانی سخنان را تحریف نموده مدعی است که معنی هر دو جمله یکی است، حال آنکه میان سخط و غضب تفاوت معنی زیادی وجود دارد. ممکن است یک انسان خشم کرده و در عین حال راضی باشد. اما سخط، همراه با خشم مفید معنی کراهیت و ناپسندیدگی است و ما فاطمه را برتر می دانیم از اینکه چنین سخنی بگوید.

آقای تیجانی می گوید: همه مورخان و بسیاری از علمای ما اعتراف دارند که حضرت فاطمه ﷺ در جریان نخله، ارث و سهم خویشاوندان با حضرت ابوبکر خصومت کرد اما جواب مثبت به دعوی او داده نشد تا اینکه فوت کرد در حالی که از ابوبکر ناراضی شود، اما علمای اهل سنت، از این جریانات و حوادث اغماض نموده به خاطر حفظ حرمت و کرامت ابوبکر ﷺ نمی خواهند روی این موضوعات سخن بگویند. برایم فوق العاده شگفت آور بود، آنچه که در این موضوع بعضیها بعد از ذکر این رویدادها گفته اند و آن اینکه: (برای فاطمه بسیار بعید است که آنچه که حق او نیست، آن را ادعا کند و برای ابوبکر نیز بعید است که از دادن حق فاطمه خودداری کند) و با این سفسطه، آنها گمان می کنند که مشکل حل شده است و پژوهشگران قانع شده اند. این گفته آنان، به منزله این قول قایل است: ((برای قرآن بسیار بعید است که غیر حق را بیان کند، و برای بنی اسرائیل بعید است که گوساله را عبادت کنند)) خداوند ما را با علمایی گرفتار کرده است که نمی دانند چه می گویند و در آن واحد به یک چیز و ضد آن ایمان می آورند، در حالی که واقعیت این است که فاطمه ﷺ مدعی حق خود بود و ابوبکر دعوایش را رد کرده، یا به خاطر اینکه او در دعوایش (العیاذ بالله) کاذب بوده است یا اینکه ابوبکر در حق او ستم کرده است. هیچ شک سومی در این قضیه وجود ندارد، آن طور که علمای ما می گویند.<sup>۱</sup>

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۵) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۸۹).

باید عرض شود:

۱- این گفته آقای تیجانی که ((علمای اهل سنت نسبت به اختلاف فاطمه با ابوبکر اعتراف دارند ولی به خاطر پاسداری از حرمت و کرامت ابوبکر با اغماض و چشم پوشی از کنار این حوادث می گذرند و پیرامون آنها صحبت نمی کنند. همان طور که عادت آنها است.)) این دروغ محض، علیه اهل سنت است و دلایلی که پیرامون این قضیه در مباحث گذشته بیان کردم، برای توضیح این مطلب کافی است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب ارزشمند خود ((منهاج السنه)) بهترین توضیحات را پیرامون این قضیه<sup>۱</sup> بیان کرده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در این کتاب، ابن مطهر حلی را مورد نقد قرار داده، دلایل او را با زمین یکسان کرده است به طوری که تمام تار و پود مستندات او از هم گسیخته است. ابن حجر در شرح بخاری و امام نووی در شرح مسلم و شاه عبدالعزیز در تحفه اثنا عشری و شکری و مبارکفوری در خلاصه آن، حدیث را به گونه ای که من توضیح دادم، توضیح داده اند - هم چنین کتب شهید علامه احسان الهی ظهیر که دهان روافض را لگام کرده است، و به همین خاطر هم آنها او را به شهادت رساندند، علاوه بر این کتب، عده زیادی از علما درباره این قضیه، کتاب نوشته اند و این حدیث را به نحوی که توضیح داده شد، تشریح کرده اند. . . . بنابراین ادعای آقای تیجانی دایر بر اغماض و صحبت نکردن علمای اهل سنت پیرامون این قضیه، دال بر کمبود آگاهی و سطحی بودن معلومات او، در خصوص این قضیه است. قضیه ای که بدون فهم و درایت لازم، خود را در آن گرفتار کرده است.

۲- درباره این گفته تیجانی: ((در شگفت هستم از قول بعضی علما که می گویند: (برای فاطمه بسیار بعید است، ادعا کند آنچه را که حق او نیست و بسیار بعید

است برای ابوبکر رضی الله عنه که او را از حقش منع کند) و فکر می کند با این سفسطه پژوهشگران را قانع کرده است یا قانع شده اند . . . الخ.

باید عرض شود:

در مباحث گذشته بیان کردم که فاطمه رضی الله عنها ادعای ناحق نکرده بود بلکه حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را بر خلاف آنچه که حضرت ابوبکر رضی الله عنه فهمیده بود، تاویل می کرد - ابوبکر رضی الله عنه هر چند که به خواسته او عمل نکرد و آنچه که او از میراث مدعی بود، به وی نداد اما برای همگان به طور قطع معلوم است که او را از حقش محروم نکرد بلکه ابوبکر مطمئن بود که دارد مطابق با خواست و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کند و گر نه، اگر فاطمه رضی الله عنها حقی می داشت، هرگز او را منع نمی کرد و چرا چنین کند؟ برای همگان معلوم بود که حضرت ابوبکر رضی الله عنه حتی حق یک نفر یهودی و نصرانی را منع نکرده است بر مبنای چه دلیلی حق دختر گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله را منع کند؟ به ویژه وقتی که ما می دانیم که او این اموال را به ازواج مطهرات که دخترش نیز از جمله آنها بود، نداد. تاریخ شاهد گویایی است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه دارایی و ثروت خود را در راه الله انفاق می کرد حتی رسول الله صلی الله علیه و آله در این باره فرمود: ((ما نفعی مال مثل مال ابی بکر رضی الله عنه)) (هیچ مال و ثروتی مانند مال حضرت ابوبکر رضی الله عنه به نفع اسلام هزینه نشده است).<sup>۱</sup> آری، بعد از بیان احادیث صحیح مذکور، این سوال مطرح می شود . . . کدام سخن، دیدگاه حق و قرین صواب است؟ سخن و دیدگاه اهل سنت که اکنون توضیح داده شد یا موضع و دیدگاه روافض که کمترین معنی و منطقی همراه ندارد و خلاصه اش این است که ابوبکر رضی الله عنه از دادن حق فاطمه رضی الله عنها خودداری کرد و می خواست از راه جور و ستم حقش را غضب کند؟ و فاطمه به جهت اینکه معصوم است، در مدعایش حق بجانب است و ابوبکر از جمله حکام جور و ستمکاران است. روافض با این حيله سفسطایی فکر می کنند قضیه را حل کرده اند!! و با

۱. سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (۳۶۶۱) و ابن ماجه المقدمه برقم (۹۴) و صحیح ابن ماجه (۷۷).

این شیوه، آتش کینه ای را که در دلهای خود نسبت به ابوبکر رضی الله عنه دارند، تخفیف می دهند.

آری، حق باید گفته شود و حق آن است که شرع عظیم و منطق سلیم آن را بپذیرد، یعنی اینکه ((حاشا لفاطمه أن تدعی ما لیس لها بحق و حاشا لأبی بکر من أن یمنع حقها)) برای، فاطمه رضی الله عنها بسیار بعید است که غیر حق را دعوی کند و برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه بعید است که از دادن حق او سر باز زند، آری آقای تیجانی این قول (حاشا لفاطمه . . . الخ) را تشبیه می دهد با گفته کسی که چنین می گوید: ((حاشا للقرآن أن یقول غیر الحق، و حاشا لبنی اسرائیل أن یعبدوا العجل))؟! (برای قرآن بسیار بعید است که غیر حق را بگوید و برای بنی اسرائیل بعید است که گوساله را عبادت کنند).

قول این مدعی کاذب و دروغین بسیار شگفت آور است . . . چگونه او سخن خداوند را با سخن انسان تشبیه می دهد، آیا سخنان فاطمه رضی الله عنها مو به مو، مانند سخنان الله هستند؟! و سخنان حضرت ابوبکر رضی الله عنه مانند سخنان بنی اسرائیل؟! آری، عقده کور عصبيت تا این حد در تیجانی اثر گذاشته است؟! و او را در شرایطی قرار داده است که میان سخنان خالق و مخلوق تمییز نمی دهد. در این باره چیزی نمی گویم جز اینکه، پروردگارا، از جنون عصمت و عصبيت ما را به پناه خودت حفظ بفرما؟! خلاصه کلام اینکه آقای تیجانی از ما می خواهد تا بپذیریم که (فاطمه رضی الله عنها حق خود را از ابوبکر رضی الله عنه طلب می کرد و ابوبکر در حق او ستم کرد) تا برگ زرین نوینی بر انصاف دروغین خود بیفزاید.

آقای تیجانی در ادامه سخنان خود می گوید: ((از روی دلایل عقلی و نقلی دروغگو بودن حضرت فاطمه زهرا ممتنع است زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: فاطمه پاره تن من است، هر کس فاطمه را برنجاند، او مرا رنجانده است. بدیهی است کسی که کاذب و دروغگو باشد، شایسته چنین تعریف و تمجیدی از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله نخواهد شد. بنابراین، حدیث مذکور، بر عصمت او از دروغ و از سایر

فواحش دلالت دارد، همانطور که آیه تطهیر دلالت دارد، آیه تطهیر درباره فاطمه، شوهر و هر دو پسرش نازل شده است. و این حدیث را خود عایشه روایت کرده است. عقل مندان باید پذیرند که بر وی ظلم شده است و به همین خاطر شما می دانید که فاطمه (س) به ابوبکر و عمر اجازه ورود نداد وقتی که آن دو می خواستند در خانه او بروند. وقتی حضرت علی، ابوبکر و عمر را اجازه داد که وارد خانه بشوند، فاطمه چهره خود را بسوی دیوار برگرداند و نمی خواست بسوی آن دو نگاه کند.

فاطمه فوت کرد و بنا بر وصیتی که کرده بود، در شب دفن شد تا کسی از آنان در تدفین او شرکت نکند! و تا امروز مرقد دختر رسول الله ﷺ مجهول و غیر مشخص است. چرا علمای ما درباره این واقعیت مهر به لب زده و خاموش هستند و در این خصوص صحبت نمی کنند حتی درباره این واقعیت اشاره هم نمی کنند و سایر صحابه رسول الله ﷺ را مانند فرشتگان معصوم و بی گناه برای ما معرفی می کنند.<sup>۱</sup> در پاسخ باید عرض شود:

۱- هیچ یک از اهل سنت نگفته است که فاطمه ﷺ دروغ گفته است بلکه سخن از کذب و دروغ در این قضیه اصلاً مفهومی ندارد. فاطمه ﷺ آنچه را که به گمان خودش، حق خود می دانست، خواستار شد و زمانی که حضرت ابوبکر ﷺ دلایل عدم اعطا میراث را برایش توضیح داد، دیگر پیرامون مساله میراث سخن نگفت و حضرت ابوبکر در جهت خشنودی او از تمام سعی و تلاش خود کار گرفت و او نیز خشنود شد.

۲- این گفته آقای تیجانی: ((فاطمه دروغ می گوید: . . . او از کذب و تمام فواحش پاک است)).

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۶-۱۱۵) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۹۰-۱۸۹).



آری، اگر جریان معصوم بودن چنین ساده و آسان است، من هم می گویم: بنابر دلایل عقلی و نقلی ظالم بودن کسی که در حضر و سفر، در رنج و خوشی حتی در مشکل ترین و حساس ترین لحظه های زندگی همراه پیامبر و صاحب او در غار بوده است، نیز ممتنع است. زیرا خود حضرت رسول ﷺ درباره او فرموده است: ((لو كنت متخذاً خليلاً لاتخذت ابابكر ولكن اخی وصاحبی))<sup>۱</sup>

(اگر قرار بر این می بود که کسی را به عنوان دوست بر گزینم، ابوبکر را بر می گزیدم اما او برادر و همراه من است.

بدیهی است کسی که دروغ گوید یا ظالم باشد، شایسته چنین تعریف و تمجیدی از جانب رسول الله ﷺ نخواهد شد. زیرا حدیث مذکور بر عصمت ابوبکر از ظلم و از سایر فواحش دلالت دارد. هم چنین دلایل عقلی و نقلی دال بر این نکته هستند که عمر بن خطاب و عثمان بن عفان نیز ظالم نبودند، زیرا رسول اکرم ﷺ درباره عمر بن خطاب فرموده است: در خواب دیدم که شیر نوشیدم، به حدی نوشیدم که سیر شدم و سیرابی را از سر انگشتان خود لمس می کردم. بعد ظرف شیر را به عمر دادم، صحابه سوال کردند: این خواب را چگونه تفسیر می فرماید؟ فرمود: منظور آن ((علم)) است.<sup>۲</sup> و درباره ی حضرت عثمان فرموده است: ((من جهز جيش العسره فله الجنة، فجهزه عثمان))<sup>۳</sup> هر کس سپاه عسره (سپاهی که به تبوک اعزام می شد) را مجهز کند، اهل بهشت است. و عثمان آن را تجهیز کرد. علاوه بر این، رسول اکرم ﷺ همراه با حضرت ابوبکر رضی الله عنهما و عمر و عثمان موقع صعود بالای احد فرمود: ((اثبت أحداً فإنها علیک نبی و صدیق و شهیدان))<sup>۴</sup>. ای احد، بر جای خود ثابت و پا بر جا بمان، بالای تو، یک پیامبر، یک صدیق و دو شهید قرار دارد.

۱. صحیح بخاری کتاب فضایل الصحابه ج ۳ برقم (۳۶۵۶).

۲. صحیح بخاری، کتاب فضایل صحابه برقم (۳۴۷۸).

۳. صحیح بخاری، کتاب فضایل الصحابه باب مناقب عثمان.

۴. صحیح البخاری کتاب فضایل الصحابه برقم (۳۴۷۲).

بدیهی است کسی که ظالم و ستمکار باشد، از جانب رسول الله ﷺ شایسته چنین تعریف و تمجید صریح نخواهد بود. زیرا حدیث در واقع دال بر عصمت صحابه از ظلم و سایر فواحش می باشد. اگر فضایل صحابه ﷺ را از زبان رسول الله ﷺ بر شمارم، حسب استدلال آقای تیجانی، همه آنان جزو معصومین قرار خواهند گرفت. اگر آقای تیجانی بگوید: خصوصیت عصمت متعلق به فاطمه است و بس، ارائه دلیل برایش لازم است. اگر دلیل واضح و صریح دارد که فاطمه ﷺ را به عصمت مختص می کند، او حق دارد که مناقشه کند همان طور که مایل باشد. ولی مجرد نسب در هیچ شرایطی نمی تواند، دلیل عصمت باشد. اگر چنین می بود، ابوطالب، پدر حضرت علی از اهل بهشت می بود اما اهل دوزخ بودن او، از دلایل قطعی ثابت شده است. اگر آقای تیجانی، احادیثی را که ذکر کردم، بدلیل اینکه از صحاح اهل سنت بودند، ضعیف بدانند، چون اهل سنت احادیث ضعیف را در فضایل صحابه در کتب خود می آورند، نباید فراموش کند که حدیث فاطمه ﷺ در صحاح اهل سنت روایت شده است، زیرا این حدیث نیز ضعیف تلقی می شود، زیرا ناقلان احادیث فضایل صحابه مجروح اند، هیچ حدیثی از آنان نباید پذیرفته شود ولو اینکه در باب فضایل اهل بیت باشد، پروردگارا، تنها تو می توانی با روشی جدید درباره صحت و سقم احادیث، قضاوت کنی، و آن راه جدید، راه انصاف است.

۳- آقای تیجانی می گوید: ((آیه تطهیر که درباره فاطمه، علی ﷺ و دو فرزندش، (حسن و حسین) نازل شده است، دال بر عصمت آنان است. این حدیث از خود عایشه نقل شده است. . . الخ)).

در جواب عرض می شود:

آیه تطهیر، مختص فاطمه، علی، حسن و حسین نیست بلکه ازواج مطهرات رسول اکرم ﷺ نیز از مصداق آن هستند و این شمول و عموم از سباق آیه ظاهر و روشن است. خداوند سبحان می فرماید:

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا) (الأحزاب: ۳۴-۳۲)

(ای همسران پیامبر، شما مانند سایر زنان نیستند، اگر می خواهید راه تقوا را در پیش بگیرید، صدا را نرم و نازک نکنید تا صاحبان دلهای بیمار به شما چشم طمع دوزند. و سخنان خوب و شایسته بگوئید، و در خانه های خود بمانید و مانند جاهلیت پیشین، خود را به نمایش نگذارید، نماز بر پای دارید، زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید، همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت - پیامبر - دور کند و شما را خوب پاک گرداند، و به یاد آورید آیات خداوند و سخنان حکمت آمیزی را که در خانه های شما تلاوت می شود، همانا خداوند بسیار دقیق و آگاه است).

آیه مبین این مطلب است که مصداق آن، ازواج مطهرات رسول الله ﷺ هستند. هم چنین نوید و وعیدهایی که در آن ذکر شده اند اشاره به اختصاص ازواج دارد. اما ما آیه را منحصر به ازواج نمی دانیم و بر این عقیده هستیم که تمام اهل بیت را در بر می گیرد ولی در عین حال، فاطمه، علی، حسن و حسین رضوان الله علیهم اجمعین از میان اهل بیت، در این امر اختصاص بیشتری دارند چون رسول اکرم ﷺ آنان را به دعا مختص کرده بود. در بخاری از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت شده است، می گوید: از رسول الله ﷺ سوال کردیم: چگونه بر شما اهل بیت درود بخوانیم؟ خداوند سلام گفتن را برای ما نشان داده است. رسول الله ﷺ فرمود: قولوا

اللهم صل على محمد وعلى آل محمد، كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم  
إنك حميد مجيد، اللهم بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على إبراهيم  
و على آل إبراهيم إنك حميد مجيد.<sup>۱</sup>

بی تردید منظور از اهل بیت ازواج و اولاد پیامبر ﷺ می باشند. همان گونه که در  
حدیثی دیگر از امام بخاری به روایت عمرو بن سلیم زرقی آمده است. ابوحمید  
ساعدی می گوید: صحابه عرض کردند: ای پیامبر گرامی، چگونه برای تو درود  
بفرستیم؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: قولوا: اللهم صل على محمد وازواجه وذريته، كما  
صليت على آل إبراهيم و بارك على محمد وازواجه وذريته كما باركت على آل  
إبراهيم إنك حميد مجيد.<sup>۲</sup>

در بخشی از یک حدیث دیگر که امام بخاری آن را نقل کرده است، چنین آمده  
است: حضرت انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به حجره ی حضرت عایشه  
تشریف برد و گفت: ((السلام عليكم اهل البيت)) سلام بر شما ای اهل بیت -  
حضرت عایشه در جواب فرمود: ((وعليكم السلام و رحمه الله)) و به حجره ی  
تمام ازواج رفت و به همه گفت، آنچه را که به حضرت عایشه گفت بود.<sup>۳</sup> از  
لحاظ معنی لغوی نیز ((اهل بیت)) شامل ازواج می شود. فیروز آبادی می گوید:  
((... اهل الأمر: اهل بیت: ساکنان بیت. اهل الدین پیروان دین، اهل الرجل: همسر  
او، اهل النبى: ازواج نبی و دختران نبی و داماد پیامبر یعنی حضرت علی علیه  
السلام)).<sup>۴</sup> ابن منظور می گوید: ((... اهل البيت: ساکنان خانه، و اهل الرجل:  
افراد خاص یک شخص، و اهل النبى: همسران، دختران و داماد پیامبر یعنی علی و  
بعضی گفته اند یعنی همسران پیامبر ﷺ... و قيل نساء النبى ﷺ.<sup>۵</sup>

۱. صحیح بخاری کتاب الأنبياء باب يزفون - النسلا في المشى برقم (۳۱۹۰).

۲. صحیح البخاری کتاب الانبياء برقم (۳۱۸۹).

۳. صحیح بخاری ((کتاب التفسیر)) باب سورة الأحزاب (۴۵۱۵).

۴. القاموس المحيط - باب لأم فصل همزه ص (۱۲۴۵).

۵. لسان العرب لأبن منظور المصرى حرف (اللام) ص (۲۹۰).

آری، بعد از بیان آیه و احادیث و توضیحات لغوی، جای شک و تردید باقی نمی ماند، در اینکه ازواج مطهرات پیامبر ﷺ از جمله مصداق آیه مذکور هستند.

علاوه بر این شواهد و دلایل عقلی و نقلی و لغوی، در آیه های متعدد قرآن کلمه ((اهل)) برای زوجه و همسر بکار برده شده است. در آیه ۷ سوره نمل آمده است (إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ كَلِمَاتُهَا مِنهَا بَخْبِرٍ) - یاد آوری کن - زمانی را که موسی به همسرش گفت: من آتشی می بینم، بزودی خبری از آتش و یا اخگری می آوریم تا خود را با آن گرم کنید) بی تردید، کسی که همراه موسی (ع) بود، همسرش بود. در آیه ۲۵ سوره یوسف آمده است: (قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ) (گفت: سزای کسی که نسبت به همسرت، اراده ی بدی داشته باشد چه می تواند باشد مگر اینکه به زندان برود) به اتفاق همه مفسران گوینده این جمله، زلیخا همسر عزیز مصر بود. در آیه ۵۷ سوره نمل آمده است: (فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ) (ما لوط و خاندانش را نجات دادیم به جز همسرش) در اینجا ((إلا)) حرف استثنا است و به معنی وضعی خودش حکایت از آن دارد که زوجه ی حضرت لوط، از اهل او بود ولی بنابر دلایل مشخصی استثنا شده بود.

ممکن است آقای تیجانی تفاسیر اهل سنت را به عنوان حجت و دلیل نپذیرد، بویژه بعد از اینکه هدایت شده است. لذا لازم می دانم که تفاسیر بزرگان اهل تشیع را برایش ذکر کنم تا برایش ثابت شود که کلمه ((اهل)) نزد آنان نیز به معنی ازواج و همسران می آید. علی قمی در تفسیر، (فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ) می گوید: وقتی سال بر او تمام شد، موسی (ع) همسرش را با خود برد و شعیب خطاب به او گفت: او را با خود ببر، همانا خداوند تو را بر گزیده است. موسی گوسفندان خود را به مقصد مصر بیرون برد. وقتی به بیابانی رسید و همسرش همراه بود، دچار سردی شدید و باد تندی و تاریکی شدند و شب فرا رسید. موسی بسوی آتش نگاه کرد.<sup>۱</sup> . . . الخ.

۱. تفسیر القمی ج ۲ ص (۱۱۷-۱۱۶) سوره القصص.

ابوعلی سبرسی در تفسیر آیه (إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ) می گوید: اذ قال لأهله، یعنی به همسرش و او دختر شعیب بود.<sup>۱</sup> و همین معنی را موقع تفسیر (إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا) تکرار می کند و می گوید: وهی بنت شعیب و كان تزوجها بمدین، یعنی همسرش دختر شعیب بود و در مدین با وی ازدواج کرده بود.<sup>۲</sup>

در پرتو آنچه که گذشت، هر صاحب بصیرت و اهل خرد با وضاحت تمام می داند که مفسران شیعی نیز، ازواج را از جمله مصداق ((اهل)) می دانند. خدا را هزاران هزار سپاس.

ت- ((هیچ دلیلی وجود ندارد دایر بر اینکه آیه تطهیر مختص به پنج تن است و بس، در حدیث عایشه فقط دعای پیامبر ﷺ برای تطهیر و از بین بردن آلودگی ها، از آنان ذکر شده است و هیچ دلیلی برای اختصاص در آن دیده نمی شود. مثال آیه تطهیر، مانند آیه تقوی است. در آیه تقوی چنین آمده است: (لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ) (التوبة: من الآية ۱۰۸) یعنی مسجدی که از روز اول بر اساس تقوا بنیانگذاری شده است. این آیه درباره مسجد قباء نازل شده است ولی در عین حال مسجد النبی ﷺ را نیز شامل است. ترمذی در سنن خود از ابی سعید خدری روایت می کند: ((دو شخص در مورد مسجدی که بر اساس تقوی بنا شده بود، با هم اختلاف داشتند. یکی گفت: منظور از آن، مسجد قباء است و دیگری گفت: مسجد رسول الله ﷺ است. رسول الله ﷺ فرمود: مسجدی که بر اساس تقوی پایه ریزی شده است، همان مسجد من است.<sup>۳</sup> حکم ((پایه ریزی بر اساس تقوای)) شامل هر دو مسجد است. چون هر دو مسجد بر اساس تقوای بنا نهاده شده اند.<sup>۴</sup>

۲. مجمع البیان ج ۵ ص (۱۶۸) سوره ی نمل.

۳. مجمع البیان ج ۴ ص (۸۹) سوره ی طه.

۱. ترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب تفسیر سوره توبه (۳۰۹۹) و صحیح ترمذی (۲۴۷۵).

۲. منهاج ج ۷ ص (۷۴).

آیه، به دلایل متعددی دلالت بر عصمت فاطمه یا کسانی دیگر ندارد.

۱- حدیثی که امام مسلم از حضرت عایشه رضی الله عنها نقل می کند: فخرج النبی صلی الله علیه و آله غداه وعلیه مرط<sup>۱</sup> . . . الخ. یک روز صبح رسول اکرم صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفت در حالی که چادری نقش و نگاردار و بافته شده از موی سیاه پوشیده بود، پس حسن بن علی آمد، او را داخل چادر گرفت، سپس حسین آمد و داخل چادر شد، بعد از آن فاطمه آمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وی را داخل چادر برد سپس حضرت علی آمد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وی را داخل چادر آورد و فرمود: یعنی همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را کاملاً پاک بگرداند)). این حدیث، بی تردید، در واقع دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حق فاطمه رضی الله عنها، علی رضی الله عنه، حسن رضی الله عنه و حسین رضی الله عنه است. رسول الله صلی الله علیه و آله با این دعا می خواست آلودگیها را از آنان بزدايد و آنان را پاک و مطهر کند. اگر آنان معصوم می بودند، چه نیازی برای پاکی آنان وجود داشت؟ وقتی آنان نیاز به پاکی و زدودن آلودگیها داشتند، پس عصمت از کجا و چگونه؟ میان این آیه و آیه (۶) سوره مائده چه تفاوتی وجود دارد که می فرماید: (مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) خداوند نمی خواهد شما را در تگنا قرار دهد ولی می خواهد شما را پاک گرداند و نعمتهایش را بر شما کامل نماید تا اینکه شما سپاسگذاری کنید. خداوند در این آیه می فرماید، او بر اساس رحمت و شفقتی که نسبت به بندگان دارد، می خواهد آنان را تطهیر کند و نعمتهایش را بر آنان به اتمام برساند. منظور از تطهیر این نیست که خداوند آنان را معصوم قرار داده است. لذا آیه اول مانند این آیه است. و هیچ تفاوتی میان این دو دیده نمی شود.

۲- اگر آنان (شیعه) می گویند: آیه، یرید الله لیذهب عنکم الرجس . . . الخ بطور استثنایی عصمت را اثبات می کند، لازم است که دلیل روشن و شفافی را از کتاب و سنت ارائه دهند و گر نه این ادعاها، پنداری بیش نیستند و مشکلی را حل نخواهند کرد.

۳- اگر آیه مذکور دلالت بر عصمت حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین (رضی الله عنهم اجمعین) کند، آنگاه اگر بگوییم: آیه های (۲۱-۱۷) سوره اللیل (وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى وَلَسَوْفَ يَرْضَى) دلالت بر عصمت حضرت ابی بکر<sup>ؓ</sup> می کند، خطا نکرده ام و سخن گزافی نگفته ام. زیرا ابن کثیر و بسیاری از مفسران بر این باورند که این آیه ها در حق حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> نازل شده اند حتی بعضی آقایان اجماع مفسرین را در این باره نقل کرده اند.<sup>۱</sup> خداوند در این آیه ها حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> را به تقوی، تزکیه و تطهیر از گناهان بوسیله بذل مال در راه خداوند یاد فرموده و او را ستوده است. چنانچه معنی آیات چنین است: و پرهیزگارترین، از آتش جهنم بدور داشته خواهد شد، همان کسی که مالش را بذل می نماید تا خودش را پاکیزه نماید، هیچ کس بر او نعمت و احسانی ندارد و تا او را پاداش دهد بلکه صرفاً بخاطر رضای خدا این کار را می کند، وی بزودی خشنود خواهد شد. جناب تیجانی در این باره چه می گوید؟ دقت کن ای خواننده محترم، و سستی و بی پایه ای دلایلی را که آقای تیجانی ارائه می دهد را ملاحظه کن. مسایل مهمی را که نیاز شدید به دلایل قوی از کتاب و سنت دارند، بر دلایل سست و بی پایه استوار کرده است. (آری، شاعر خوب گفته است:

پای استدالیان چوبین بود  
پای چوبین سخت بی تمکین  
بود.



۴- قطعاً آیه تطهیر علاوه بر پنج تن، همه اهل بیت را در بر می گیرد، و آنان عبارت اند از: سایر دختران رسول الله ﷺ - در بخش دیگر حدیث که امام مسلم به روایت یزید بن حیان آن را ذکر کرده است چنین آمده است: رسول الله ﷺ فرمود: من درباره اهل بیت خودم، شما را توصیه می کنم و این کلمه را سه بار تکرار فرمود، حصین از زید پرسید: اهل بیت رسول الله ﷺ چه کسانی هستند؟ آیا همسران پیامبر ﷺ از اهل بیت او نیستند؟ زید گفت: آری، همسران او نیز از اهل بیت او هستند و اهل بیت او کلیه کسانی هستند که بعد از وی صدقه (زکات) برای آنان حرام شده است، گفت: آنان چه کسانی هستند؟ زید گفت: آنان فرزندان علی، فرزندان عقیل، فرزندان عباس و فرزندان جعفر هستند. گفت: برای همه آنان صدقه حرام شده است؟ گفت: آری،<sup>۱</sup> فکر نمی کنم آقای تیجانی عصمت را شامل حال همه اینان بداند و هیچ دلیلی نیز دال بر خارج بودن اینان و مختص بودن پنج تن وجود ندارد. تمام ادله گذشته که بیان گردید، هر گونه اختصاص را نفی می کنند.

۵- باید بدانیم که روافض اثنی عشری خبر واحد را قابل عمل و حجت نمی دانند. نه در باب عبادات و نه در باب عقاید، و حدیثی که آقای تیجانی از آن استدلال می کند، یعنی حدیث عایشه رضی الله عنها که امام مسلم آن را روایت کرده است، متواتر نیست بلکه از اخبار آحاد است. اکنون سوال این است که آقای تیجانی چگونه از حدیثی که خبر واحد است در باب عقیده که همانا ((عصمت)) است استدلال می کند؟!

۶- دلیلی دیگر دایر بر اینکه آیه تطهیر، فقط دعا است برای تطهیر و از اله آلودگی ها، نه آن چنان که شیعه می گوید که خداوند آنان را از گناه پاک کرده، آلودگی

---

۲. صحیح مسلم مع الشرح کتاب فضایل الصحابه - باب فضایل علی برقم (۲۴۰۸).

ها را زدوده است و در نتیجه آنان معصوم شده اند، این است که عقیده شیعه در باب قضا و قدر مخالف با عقیده آنان در باب عصمت است.

آقای تیجانی در کتابی دیگر (مع الصادقین) می گوید: بعد از دقت و بررسی کامل در باب قضا و قدر چنین بر می آید که قول شیعه و دیدگاه آنان در امر قضا و قدر، دیدگاهی است بسیار درست و رایی است فوق العاده صایب و صحیح. زیرا گروهی در این باره دچار تفریط شده بر ((جبر)) صحه گذاشته است و گروه دیگری دچار افراط شده ((تفویض)) را قبول کرده است. ائمه اهل بیت آمده اند تا مفاهیم و معتقدات را تصحیح کنند و راه وسطی میان افراط و تفریط را برگزینند. بنابراین جبر و تفویض را رد کرده و معتقد به امر بین امرین شده اند. و امام جعفر صادق برای این، مثال ساده ای را که برای هر کس قابل درک باشد، بیان کرده است. وقتی سائل از او پرسید: اینکه می گویی نه خبر است نه تفویض، به چه معنا است؟ امام در جواب گفت: ((راه رفتن تو روی زمین مانند افتادن تو روی آن نیست)) یعنی اینکه ما روی زمین به اختیار خود راه می رویم. اما وقتی روی زمین می افتیم، این سقوط و افتادن در اختیار ما نیست. چه کسی از ما دوست دارد که روی زمین بیفتد و بعضی از اعضای جسم او شکسته و برای همیشه ناقص العضو بماند؟ لذا قضا و قدر، نه جبر محض است و نه تفویض محض بلکه میان جبر و تفویض قرار دارد. یعنی بعضی اعمال از طرف ما، به اختیار ما هستند و ما با اراده و اختیار خود آنان را انجام می دهیم. اما بعضی دیگر از اعمال، آنها هستند که از دایره اختیار بیرون هستند و ما در برابر آنها مجبوریم و قادر به دفع و رد آنها نیستیم، در برابر نوع اول مواخذه و محاسبه می شویم و در برابر نوع دوم مورد محاسبه قرار نخواهیم گرفت. انسان در حالت اولی مخیر و در حالت دومی مسیر است.

۱- مخیر است در رفتار و اعمالی که بعد از تفکر و نظر از وی صادر می شوند و آن اعمال را در حالت اختیار میان اقدام و ترک اقدام، انجام می دهد و در نهایت آن اعمال را یا انجام می دهد یا ترک می کند. خداوند در این آیه (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) به همین نکته اشاره فرموده است. بنابراین، آرایش و پالایش نفس هر دو حاصل اراده و اختیار باطن و نفس انسان هستند. همان گونه که فلاح و خسران نتیجه حتمی اراده و اختیار اند.<sup>۱</sup> می گویم:

عقیده شما دایر بر اینکه ((إن الله طهرهم وأذهب عنهم الرجس)) مخالف عقیده شما در باب قضا و قدر است. زیرا عقیده شما در باب قضا و قدر، این است که خداوند کسی را تطهیر نمی کند مگر زمانی که خود او نسبت به تطهیرش تصمیم بگیرد، زیرا هر کس طبق عقیده شما مخیر است، مسیر و مجبور نیست و اراده خداوند به معنی امر او است. پس چرا و به چه دلیل در عقیده خود تناقض گویی می کنید؟! . . . آیا این تناقض دال بر پوشالی بودن عقاید شما نیست و دال بر این نیست که عقاید شما ساخته و پرداخته افکار و اندیشه های فرقه ای شما هستند نه بر گرفته از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ؟

تیجانی می گوید: ((تکذیب فاطمه، کاری سهل و آسان است برای آن کسی که دستور به سوزاندنش و سوزاندن منزلش می دهد در صورتی که اعتراض کنندگان، از خانه اش برای بیعت با آنها، بیرون نیابند)). سپس تاریخ الخلفای ابن قتیبہ را به عنوان مرجع این روایت ذکر می کند.<sup>۲</sup>

در جواب عرض می شود که:

این، ادعایی دروغین است زیرا روایت صحیح به اثبات می رساند که حضرت علی علیه السلام با حضرت ابوبکر رضی الله عنهما بیعت کرد چنانچه ابونضره روایت می کند که:

۱. مع الصادقین للتیجانی ص (۱۴۳) و همراه با راستگویان ص (۲۲۷-۲۲۶).

۱. آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۹۰).

((هنگامی که مردم نزد حضرت ابوبکر اجتماع نمودند، حضرت ابوبکر فرمود: چرا من علی را در جمع نمی بینم؟ راوی می گوید: تعدادی از انصار رفتند و حضرت علی را آوردند. ابوبکر خطاب به وی گفت: ای علی، شما پسر عمو و داماد رسول الله هستید، فکر کردم چرا حضور پیدا نکردید؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: ای خلیفه رسول الله، اشکالی ندارد، دست را دراز کن، وی دستش را دراز کرد و حضرت علی علیه السلام با وی بیعت کرد. . .))<sup>۱</sup>

این روایت صحیحی است که پذیرفته می شود نه روایت مجهولی که در کتابی وارد شده است که نسبت آن به مولفش درست نیست.

گذشته از این، اهل سنت اتفاق نظر دارند که برای شکل گرفتن بیعت، قبول همه مردم شرط نیست بلکه موافقت جمهور و بیشتر خبرگان کافی است. پس اگر فرض کنیم که حضرت علی علیه السلام بیعت ابوبکر رضی الله عنه را نپذیرفت، هیچ اشکالی ندارد. به خصوص که وی سمع و طاعت می کند و اختلاف ایجاد نمی کند، ملاحظه کنید که خود حضرت علی علیه السلام می گوید چنانچه در کتب رافضه آمده است: ((سوگند به خدا اگر امامت منعقد نمی شود مگر با حضور عموم مردم، این کار شدنی نیست. اما مسئله این است که کسانی که حاضر می شوند، فیصله می کنند. بعد از آن، کسی که حضور داشته نمی تواند از سخنش بر گردد و کسی که غائب بوده است حق انتخاب ندارد.))<sup>۲</sup> پس وقتی مسئله این گونه است چرا خانه اش را به آتش بکشند؟

آقای تیجانی می گوید: ((با این همه، شما می بینید که فاطمه رضی الله عنها، ابوبکر و عمر را اجازه ورود به خانه خود نداد. وقتی علی آن دو را به خانه آورد، فاطمه رضی الله عنها به خاطر اینکه بسوی آنان نگاه نکند، چهره را به طرف دیوار بر گرداند.))  
می گویم:

۱. کتاب السنه، احمد بن حنبل رقم (۱۲۹۲) محقق کتاب می گوید: سندش صحیح است.

۲. نهج البلاغه ج ۳ ص (۳۶۸).

در دروغ بودن این سخن جای هیچ گونه تردیدی نیست. این روایت صحت ندارد، فاقد سند است و هیچ محدثی آن را نگفته است. علاوه بر این، این حدیث مخالف با احادیث صحیحی است، که در خلال مباحث گذشته بیان گردید، شیوه آقایان شیعه بسیار شگفت آور است. آیا آنان فکر می کنند با چنین اعمالی دارند از فاطمه دفاع می کنند؟ هرگز! بلکه دامن پاک او را لکه دار می کنند. فاطمه زهرا بسیار والاتر و بالاتر است از این عمل که شیعه آن را بسوی او نسبت می دهد، قهری فاطمه از شیخین به خاطر چه بود؟ به خاطر مال!! خداوند بر فاطمه زهرا ترحم نموده او را از شر این گونه اوباش حفاظت کند، آنان در جهت تخریب شرافت و کرامت زهرا گام بر می دارند و فکر حتی ادعا می کنند که کار خوبی را انجام داده اند. عمر بن خطاب رضی الله عنه در جریان فدک و میراث اصلاً دخالت نکرده نزد فاطمه نرفته است. مگر حضرت ابوبکر رضی الله عنه خلیفه نبود؟ لذا رفتن عمر و خشم کردن فاطمه بر او کاملاً بی اساس است؟ اصلاً صحت ندارد. آقای تیجانی به کدام دلیل استناد کرده حضرت عمر را در جریان میراث دخیل می داند؟ آری، خواننده محترم می بیند و می داند که جناب تیجانی بار بار، می گوید: ابوبکر و عمر، ابوبکر و عمر، اما یک دلیل ارائه نمی دهد تا نقش عمر را در این موضوع تبیین کند. اما با ذکر نام عمر در این جریان، هدفی جز مطعون کردن خلیفه رسول، حضرت عمر بن خطاب ندارد، بسیار متأسفم از این هدایت دروغین.

آقای تیجانی می گوید: ((فاطمه فوت کرد و طبق وصیتش بطور پنهان در شب دفن شد تا ابوبکر و عمر در جنازه او شریک نشوند.))<sup>۱</sup>

بدون هیچ شک و گمان این سخن دروغ محض است و شرم آور است. تیجانی این سخن را به صفحه ۳۹ جلد سوم بخاری نسبت می دهد تا خوانندگان را دچار این وهم و پندار باطل کند که این سخن را بخاری روایت کرده است اما اگر به بخاری مراجعه شود، چنین روایتی در آن دیده نمی شود. اصل حدیث در بخاری چنین

---

۱. آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۹۰).

است: ((فوجدت فاطمه علی ابی بکرؓ فی ذالک فهجرتہ فلم تکلمه حتی توفیت وعاشت بعد النبیؐ سته أشهر، فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلًا ولم یوذن بها أبابکر. .)).

(فاطمه در این باره بر ابوبکر خشم کرد و تا لحظه موت با ابوبکرؓ صحبت نکرد. وی شش ماه بعد از پیامبرؐ زنده ماند وقتی فوت کرد، شوهرش ((علی)) هنگام شب او را دفن کرد و ابوبکر را در جریان خبر موت فاطمه قرار نداد) آقای تیجانی از کجا خبر شد که فاطمه وصیت کرده بود تا در شب به طور پنهانی دفن شود؟ و از کجا خبر شد که فاطمه نمی خواست ابوبکر و عمر در جنازه او شرکت کنند؟ آیا این اطلاعات بطور خصوصی برایش وحی شده اند؟ آری ممکن است چنین وحیی بر او نازل شده باشد، زیرا او از پیروان طریقه تیجانیه است که بر الهامات ربانی ایمان دارد!! این دروغگو سپس کتابی تحت عنوان ((لأکون من الصادقین)) (همراه با راستگویان)، به نگارش در می آورد؟! آری، درست گفته شده است:

((عشٍ رجباً تری عجباً))

آقای تیجانی می گوید: ((چرا علمای ما درباره این واقعیتها سکوت اختیار کرده پیرامون آن حرف نمی زنند حتی یادی از آنها نمی کنند و اصحاب رسول الله ﷺ را مانند فرشتگان معصوم برای ما جلوه می دهند.))  
می گویم:

آقای تیجانی چقدر جاهل هستی؟! این ما نیستیم که اصحاب رسول الله ﷺ را بسان فرشتگان می دانیم. البته، کسی که آنان را، بهترین مردمان معرفی کرده است، پروردگار مردمان است. او در کتاب خود می گوید: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) (آل عمران: من الآية ۱۱۰). شما بهترین مردمان هستید که خلق شده اید تا مردم را به انجام کارهای نیک امر کنید و از کارهای بد باز دارید و به الله ایمان بیاورید.))

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ) . . الخ (الفتح: من الآية ٢٩).

محمد ﷺ فرستاده خداوند است. یاران و اصحاب او در برابر کفار سخت و خشن و در برابر دوستان مهربان اند. تو همواره آنان را در حال عبادت و بندگی می بینی. آنان در صدد بدست آوردن فضل و خشنودی تورات چنین ستوده شده اند. . . الخ. (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) (الأنفال: ٧٤).

آنانی که ایمان آوردند، هجرت کردند و در راه الله با دشمنان دین جنگیدند. آنانی که (مهاجرین) را پناه دادند و دین خدا را یاری کردند، همه اینان مومنان واقعی هستند، برای آنان مغفرت و روزی شرافتمندانه در نظر گرفته شده است.

(لَكِنَّ الرُّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (٨٨-٨٩ التوبه).

اما رسول الله ﷺ و آنانی که دعوت او را پذیرفتند، با جان و مال خود در راه الله جهاد کردند. برای آنان است به خوبیها و آنان هستند برندگان. خداوند برای آنان باغهایی را که زیر درختان آنها، نهرهای آب جاری است، تدارک دیده است. آنها برای همیشه در این باغها هستند. این است رستگاری بزرگ.

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (الأنفال: ٦٤)

ای پیامبر گرامی، خداوند و آن عده از مومنان که از خط و مشی تو تبعیت می کند (در دفاع) تو را کفایت می کنند.

رسول گرامی اسلام فرمود: روزگاری فرا می رسد که گروهی از مردم به جهاد می روند، می گویند: کسی از یاران رسول الله ﷺ در میان شما وجود دارد؟ در جواب گفته می شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می آید. باز روزگاری فرا می

رسد و مردم به جهاد می روند. از آنان سوال می شود: آیا کسی از یاران یاران رسول الله ﷺ در میان شما هست؟ در جواب گفته می شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می آید. باز روزگاری فرا می رسد و مردم به جهاد می روند. از آنان سوال می شود: آیا از یاران یاران، یاران رسول الله ﷺ در میان شما کسی هست؟ در جواب گفته می شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می آید.<sup>۱</sup>

در روایتی دیگر رسول اکرم ﷺ فرمود: به اصحاب و یاران من بد و بیراه نگوئید. به خدا سوگند. اگر از شما کسی به اندازه کوه احد طلاق کند، این انفاق او با یک مثقال از انفاق اصحاب من برابری نمی کند.<sup>۲</sup>

آری، ما از اصحاب رسول الله ﷺ دفاع می کنیم. زیرا بدیهی و روشن است که طعن و تنقیص اصحاب رسول الله ﷺ در واقع طعن و تنقیص شخص پیامبر ﷺ است. چرا چنین نباشد. زیرا خود آن حضرت فرموده است: ((الرجل علی دین خلیله فلینظر أحدکم من یخالل)).<sup>۳</sup>

هر کس از کیش و آیین دوست و همراه خود تبعیت می کند، لذا هر کس مواظب باشد و ببیند که با چه کسانی دوستی دارد. مگر خود آن حضرت ﷺ فرموده است: (اگر قرار بر این می بود که کسی را به عنوان دوست بر گزینم، حضرت ابوبکر ﷺ را بر می گزیدم ولی او برادر و رفیق من است)

صحابی که تمام زندگی اش را با پیامبر ﷺ سپری می کند و باز پیامبر ﷺ را در قول و عمل مخالفت می کند؟! چنین اندیشه و تفکری مترادف با نقص و عیب در قرآن و ادعای عبث در حق خداوند است. تعالی الله عما یقول الراضه علواً کبیراً.

---

۱. صحیح بخاری کتاب فضایل الصحابه برقم (۳۴۴۹).

۱. صحیح بخاری کتاب فضایل الصحابه برقم (۳۴۷۰).

۲. ابی داود کتاب الادب و ترمذی کتاب الزهد.



خداوند چگونه در کتاب خود اصحاب رسول الله ﷺ را ستوده است. (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ  
عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ  
وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا) . . . الخ (الفتح: ١٨)

خداوند از مومنان راضی و خشنود گردید هنگامی که زیر درخت با تو بیعت  
کردند. خداوند دانست آنچه را که در دلهایشان نهفته است لذا سکینه و آرامش بر  
آنها نازل کرد و فتوحی زودرس نصیب آنان کرد.

(وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ  
عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ  
الْعَظِيمُ) (التوبة: ١٠٠)

پیشکسوتان از مهاجرین و انصار، آنانی که با بهترین شیوه از پیامبر ﷺ تبعیت  
کردند، خداوند از آنان خشنود است و آنان از خداوند راضی، خداوند برای آنان  
باغهایی را که زیر درختان آنها نهرهای آب جاری هستند تدارک دیده است. آنان  
برای همیشه در آنجا زندگی می کنند، این است یک پیروزی بس عظیم. آری،  
چنین است تصویر صحابه در قرآن و حدیث. آنگاه صحابه چگونه آن طور که  
روافض می گویند، بار می آیند؟! مگر می شود خدا و پیامبر ﷺ (العیاذ بالله) دروغ  
بگویند؟! آری، ما از اصحاب دفاع می کنیم. زیرا آنان بودند که دین خدا را  
حفاظت کردند و در دفاع از حریم قرآن و سنت رسول الله ﷺ جان و مال را نثار  
کردند. طعن به حاملان و مدافعان دین، در واقع طعن به قرآن و سنت رسول الله ﷺ  
است. و مرام اصلی اهل رفض نیز همین است.

آری، امیر محسن المللك، سید محمد مهدی علی، شیعی دوازده امامی که در پی  
تحقیقات و مطالعات عمیق خود، سلک اهل سنت را آن چنان که حق است، حق  
تشخیص داده از کیش شیعی تبری جسته است، چنین می گوید: ((واقعیات این  
است که عقیده شیعه درباره اصحاب گرامی رسول الله ﷺ، موجب توجیه تهمتهای  
ناروا در حق خود پیامبر ﷺ می شود و باعث می شود که معتقدان به چنین عقیده

ای درباره حقانیت اسلام دچار نابسامانی و شبهات گوناگونی شوند. زیرا هر کس درباره کسانی که بر پیامبر ﷺ ایمان آورده اند، معتقد باشد که آنان در ظاهر، در ایمان خود صادق بودند و در باطن (العیاذ بالله) کافر بودند و حتی بعد از وفات رسول الله ﷺ مرتد شدند، او نمی تواند نبوت نبی گرامی ﷺ را بپذیرد و آن را تصدیق کند، بلکه او چنین می اندیشد که: اگر پیامبر ﷺ، پیامبر به حق و راستین می بود، قطعاً تعلیمات او موثر واقع می شد و پیروانش با صدق و اخلاص به او ایمان می آوردند و از میان انبوه عظیمی که بوی ایمان آورده و به دعوت او گراییده بودند، حداقل صد نفر از میان آنان پیدا می شد که بر ایمان ثابت و پا بر جا می ماندند (البته این عقیده شیعه است) چه کسانی هستند آنانی که در نتیجه هدایت رسول الله ﷺ متاثر شدند و آمار و ارقام کسانی که از نبوت او استفاده می کردند به کجا می رسد؟ اگر اصحاب پیامبر ﷺ به جز چند تن، بقیه همه مرتد و منافق می بودند (آن طور که شیعه معتقد است) پس چه کسی از اسلام تبعیت کرده است؟ و چه کسی از تعلیم و تربیت رسول اکرم ﷺ بهره برده است؟!.

آری، دقت کنید و ببینید که فطرت سالم چگونه با امور غیر فطری در تضاد است تا برای شما روشن شود که اعتقادات شیعه تا چه میزان با عقل، منطق و فطرت سالم، سر ناسازگاری دارد! بعد از علم و آگاهی از دسیسه روافض، هر مسلمانی باید در امور دین خود محتاط بوده و خودش حفاظت خود را به عهده بگیرد.

در پایان قبل از خاتمه این بحث می خواهم عرض کنم که یک سوال هنوز در این خصوص باقی است و آن اینکه آیا کتاب ((الإمامه والسیاسه)) از ابن قتیبه یا خیر؟ در پاسخ به این سوال عرض می شود: خیر، کتاب ((الإمامه والسیاسه)) به او نسبت داده شده است و در واقع از تالیفات او نیست و برای اثبات این مدعا دلایلی متعددی وجود دارد:

۱- کسانی که زندگی ابن قتیبه را نوشته اند حتی یک نفر از آنان نگفته است که ابن قتیبه، کتابی در فن تاریخ به نام ((الإمامه والسیاسه)) تالیف کرده است و ما از تالیفات او در تاریخ، کتابی به جز ((المعارف)) را سراغ نداریم و کتابی که مولف کشف الظنون از آن نام برده است ((تاریخ ابن قتیبه)) است که یک نسخه آن، در ((الخزانه الظاهریه)) در دمشق شماره (۸۰) وجود دارد.<sup>۱</sup>

۲- کتاب ((الإمامه والسیاسه)) به این مطلب اشاره دارد که ابن قتیبه در دمشق و مغرب (مراکش) زندگی کرده است، حال آنکه او از بغداد، به جز برای ((دینور)) برای هیچ جای دیگر بیرون نرفته است.<sup>۲</sup>

۳- در کتاب ((الإمامه والسیاسه)) خلاف آنچه که متفق علیه است ذکر شده است. مثلاً تحت عنوان ((إبایه علی کرم الله وجهه بیعه ابی بکر<sup>ؓ</sup>)) می گوید: بعد، علی کرم الله وجهه نزد حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> آورده شد در حالی که می گفت: من عبدالله و برادر رسول الله هستم - به وی گفته شد: با ابوبکر<sup>ؓ</sup> بیعت کن. علی<sup>ؓ</sup> گفت: من برای خلافت از شما شایسته تر هستم. بیعت نمی کنم، بهتر این است که شما بدست من بیعت کنید.

۴- سبک و روشی که در ((الإمامه والسیاسه)) به کار گرفته شده است، به طور کلی مخالف است با سبک و روشی که ابن قتیبه در کتب خود از آن استفاده نموده است، و ما این کتابها را در پیش روی خود داریم. از خصوصیات بارز ابن قتیبه، این است که مقدمه بسیار مفصلی را که مبین اسلوب، سبک تحریر و غرض تالیف است، برای تالیفات خودش می نویسد و در آغاز کتاب آن را می گنجاند - اما

---

۱. کتاب ((الإمامه والسیاسه فی میزان التحقیق العلمی)) دکتور عبدالله عسیلان ص (۲۳).

۲. همان کتاب ص (۲۳).

مؤلف ((الإمامه والسياسه)) خلاف این عمل کرده مقدمه بسیار کوتاهی در حد ۳ سطر نوشته است، علاوه بر این، اسلوب و سبک تحریر آن نیز متفاوت است و چنین اسلوبی را ما در کتب ابن قتیبه سراغ نداریم.

۵- مؤلف کتاب ((الإمامه والسياسه)) از ابن ابی لیلی طوری روایت می کند که گویی مستقیماً از وی استفاده کرده است و ابن ابی لیلی همان محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی فقیه و قاضی کوفه است و در سال ۱۴۸ هجری فوت کرده است و حال آنکه معروف است که ابن قتیبه در سال ۲۱۳ هجری متولد شده است، یعنی ۶۵ سال بعد از ابن ابی لیلی<sup>۱</sup>.

۶- مستشرقین نیز تحقیق درباره ((الإمامه والسياسه)) را مورد توجه خود قرار داده اند. نخستین مستشرقی که پیرامون کتاب مذکور تحقیق کرده است، ((دی جاینجوس)) است. این تحقیق در کتاب. (تاریخ الحكم الاسلامی فی أسبانيا) صورت گرفته است. دکتور (ر. دوزی) در کتاب خود، ((التاریخ السیاسی و الأدبی لأسبانيا)) این تحقیق را مورد تایید قرار داده است. بروکلمان در ((تاریخ الأدب العربی)) و بارون دی سیلان در فهرست ((مخطوطات العربیه)) در مکتبه باریس این کتاب را بنام، ((احادیث الإمامه والسياسه)) ذکر کرده اند همچنین مارگولیوس در کتاب ((دراسات عن المورخین العرب)) نام این کتاب را آورده است. و همه این مستشرقان اعتراف کرده اند دایر بر اینکه، این کتاب منسوب به ابن قتیبه است و ممکن نیست که از تالیفات او باشد.<sup>۲</sup>

---

۳. الإمامه والسياسه فی میزان التحقيق العلمی (ص ۲۴).

۱. کتاب الإمامه والسياسه فی میزان التحقيق العلمی دکتور عبدالله عسیلان (ص ۲۳-۲۲).

۷- راویان و اساتیدی که ابن قتیبہ در کتب خود معمولاً از آنان روایت می کند، کمترین یادی از آنان در این کتاب نشده است.<sup>۱</sup>

۸- عبارات و تعبیرهای کتاب، مبین این نکته است که مولف جریان ها و رویدادهای فتح اندلس را به طور مستقیم از کسانی نقل می کند که شخصاً شاهد این جریانها بوده اند. مثلاً (حدثنی مولاة لعبدالله بن موسی حاصر حصنها التي كانت من اهله) یعنی مولای عبدالله بن موسی می گوید: عبدالله بن موسی قلعه ای را محاصره کرد که من از اهل آن بودم. حال آنکه فتح اندلس در سال ۹۲ هجری قمری، ۱۲۱ سال قبل از ولادت ابن قتیبہ انجام گرفته است.<sup>۲</sup>

۹- کتاب ((الإمامه والسیاسه)) مشتمل بر اشتباهات واضح و روشن تاریخی است. مثلاً ابوالعباس و سفاح را دو شخصیت مستقل معرفی می کند و در آن آمده است که هارون الرشید نخست پسرش مامون و سپس ((امین)) را به ولایت عهدی خود برگزید. ولی وقتی ما به کتاب ابن قتیبہ یعنی ((المعارف)) رجوع می کنیم، اطلاعات موثق و صحیحی را در آن می بینیم که با آنچه که مولف ((الإمامه والسیاسه)) نقل کرده است کاملاً در تضاد است.<sup>۳</sup>

۱۰- در کتاب ((الإمامه والسیاسه)) ذکر راویانی به میان آمده است که ابن قتیبہ در کتب خود حتی یک روایت از آنان نقل نکرده است، مانند ابی مریم و ابن عفیر.<sup>۴</sup>

---

۲. همان مرجع.

۳. همان مرجع

۴. همان مرجع.

۵- همان مرجع.

۱۱- در کتاب ((الإمامه والسیاسه)) تعبیرهایی بکار رفته است که در کتب ابن قتیبه اصلاً استعمال نشده است، مانند: (قال ثم ان) (وذكروا عن بعض المشيخه) (حدثنا بعض المشيخه) این گونه تعبیرها با سبک و اسلوب ابن قتیبه، کمترین مناسبتی ندارند و در هیچ یک از کتب او چنین عباراتی ذکر نشده است.

۱۲- مولف ((الإمامه والسیاسه)) به ارتباط کلام و پیوند آن با سیاق و سباق و مرتبط بودن مطالب توجه نمی کند. یک مطلب را ذکر می کند، هنوز این را به اتمام نرسانده به مطلب دیگری منتقل می شود و بعد به مطلب اول بر می گردد تا آن را به پایان برساند، این از هم گسیختگی در سخن، مناسبتی با اسلوب و سبک ابن قتیبه ندارد، ابن قتیبه نظم در کلام و حفظ ارتباط ما قبل با ما بعد را از هدفهای اسلوب و سبک سخن خود می داند.<sup>۱</sup>

۱۳- مولف ((الإمامه والسیاسه)) از دو تن از علمای بزرگ مصر روایت می کند. حال آن که ابن قتیبه وارد مصر نشده و از آن دو عالم بزرگوار استفاده علمی ننموده است.

۱۴- ابن قتیبه نزد علما از جایگاه بسیار ارزشمندی برخوردار است. او از دیدگاه علما، جزو علما ثقه و معتبر به لحاظ علمی و دینی می باشد - سلفی درباره او می گوید: (كان ابن قتیبه من الثقات و اهل السنه) یعنی ابن قتیبه از علمای معتبر و ثقه اهل سنت می باشد. ابن حزم می گوید: (كان ثقه فی دینه و علمه) در علم و دین خود از پایه بلندی برخوردار بود. خطیب بغدادی نیز دیدگاه ابن حزم را درباره ابن قتیبه ستوده است. علامه ابن تیمیه درباره او می گوید: ((ابن قتیبه با احمد و اسحاق نسبتی دارد و او موید مذاهب معروف اهل سنت است)) ابن قتیبه، خطیب

و سخنور معروف و مشهور اهل سنت است. همان گونه که جاحظ خطیب معتزله است. شخصی که نزد علماء و محققین از چنین جایگاه علمی والایی بهره مند باشد، آیا عقلانی است که کتابی مانند الامامه والسیاسه مملو از اشتباهات را تالیف کند که تاریخ را لکه دار کرده و به صحابه کرام رسول الله ﷺ نسبتهای ناروایی منسوب کرده است؟!<sup>۱</sup>

در پایان - بالاخره، در کتابی که درباره انتسابش بسوی ابن قتیبه اتفاق نظر وجود دارد، یعنی کتاب ((الأختلاف فی اللفظ والرّد علی الجهمیه والمشبّهه)) در آن، این مطلب به ثبت رسیده است که ابن قتیبه روافض را بدلیل طعن به صحابه کرام متهم به کفر کرده است. آنگاه چگونه کتابی که مملو از طعن نسبت به صحابه کرام است به او نسبت داده می شود.<sup>۲</sup>

آقای تیجانی، تحت عنوان ((اسباب الاستبصار)) (علت شیعه شدن) به موضوع اختلاف فاطمه با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر می گردد و آن را با اسلوب نوینی مطرح کرده، می نویسد: . . . ((این مطلب نزد فریقین متفق علیه است. لذا شخص عاقل و با انصاف باید بپذیرد که ابوبکر در این جریان اشتباه کرده است هر چند که ستم او را نسبت به سیده النساء فاطمه زهراء قبول نداشته باشد. زیرا هر کس علل و اسباب این فاجعه را بررسی کند و از کلیه ابعاد آن کسب اطلاع کند قطعاً برای او روشن می شود که ابوبکر قصد آزار، اذیت و تکذیب حضرت زهرا را کرده است تا حضرت زهرا نتواند علیه او پیرامون خلافت شوهرش ((علی)) از دلایل و نصوص غدیر استدلال کند و برای اثبات این مدعا، دلایل متعددی وجود دارد، یکی از جمله آن دلایل این است که مورخان چنین نقل کرده اند:

فاطمه زهرا در محافل و مجالس انصار می رفت و از آنان می خواست تا پسر عمویش را یاری کرده و با او بیعت کنند. اما انصار در جواب می گفتند: ای دختر

---

۲. همان مرجع.

۳. الأختلاف فی اللفظ لابن قتیبه ص ۴۱۰.

رسول الله ﷺ، ما قبلاً با ابوبکر بیعت کرده ایم. اگر شوهر و پسر عمومی تو جلوتر نزد ما می آمد، ما کسی را با وی برابر نمی کردیم یعنی کسی را در برابر او ترجیح نمی دادیم. حضرت علی کرم الله وجهه می فرمود: آیا رسول الله ﷺ را در خانه اش رها می کردم و او را دفن نمی کردم و بیرون رفته درباره حکومت و قدرت با مردم می جنگیدم؟ و حضرت زهرا می گفت: ابوالحسن (حضرت علی) آنچه را که مناسب و شایسته بود انجام داد و دیگران انجام دادند، آنچه را که باید پیش خداوند جوابگو باشند و او آنان را مورد محاسبه قرار خواهد داد.<sup>۱</sup>

بشنو ای تیجانی هدایت یافته:

۱- این موضوع هرگز میان شیعه و اهل سنت متفق علیه نبوده و نیست بلکه تنها نزد شیعه صحبت دارد و در مباحث گذشته درباره آن توضیحات لازم داده شده است.

۲- درباره این گفته آقای تیجانی: ((شخص عاقل و با انصاف باید پذیرد که ابوبکر اشتباه کرده است هر چند که ستم او را در حق فاطمه قبول نکند.)) باید عرض شود:

در مباحث گذشته بیان گردید که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه وصیت رسول الله ﷺ را به اجرا در آورد که عبارت بود از این که ((لا نورث ما ترکناه صدقه)) کسی از ما میراث نمی برد، ترکه ما صدقه است، بنابراین اجرا وصیت رسول الله ﷺ ظلم و حیف به جای خود، اشتباه هم محسوب نمی شود. اگر خطا کار یا ستمکاری در این جریان باشد، کسی است که امر به این وصیت کرده است. ای تیجانی هدایت شده تو می توانی بگویی که خطا و ستم از طرف رسول الله ﷺ بوده است؟! رسول مکرم اسلام از چنین نسبتی بسیار بالاتر و الاثر است. آقای تیجانی به جز اینکه

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۳۸) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۲۸-۲۲۷).



فاطمه، سرور و سالار زنان بهشت است و معصوم است، دیگر هیچ دلیلی را دایر بر مخفی بودن حضرت ابوبکر رضی الله عنه ارائه نداده است و بطلان این ادعای محض او را که هیچ دلیلی همراه ندارد، در مباحث گذشته به اثبات رساندم. دلایل واهی که او ذکر کرده بود چنان مضحکه و خنده آور است که کودکان قبل از بزرگتران از سستی آن دلایل در شگفت وی افتند! او این دلایل واهی را صرفاً به خاطر مطعون کردن صحابی بزرگ رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است. می خواهم این نکته را برای تیجانی یادآور شوم: کسی که در حق فاطمه اجحاف کرده و او را رنجاند و قصد داشت که با دختر ابوجهل ازدواج کند و رسول الله صلی الله علیه و آله او را منع کرد، او امام علی بن ابی طالب بود ای تیجانی، موقف و دیدگاه تو درباره ی این فاجعه چیست؟!

۳- آقای تیجانی در ادامه یاوه گویی هایش می گوید: هر کس این حوادث و رویدادها را استقراء نماید و از تمام ابعاد آنها اطلاع پیدا کند، قطعاً می داند که ابوبکر قصد اذیت، آزار و تکذیب فاطمه رضی الله عنها را داشته است تا فاطمه از نصوص غدیر نتواند علیه او پیرامون خلافت پسر عمو و شوهرش، ((علی)) استدلال کند.)) باید عرض شود:

به به و آفرین بر این عقل و دانش، آقای تیجانی دروغی را که خود می گوید، بعد از اندکی آن را تصدیق می کند و غافل است از اینکه او ماهیت خود را توسط خودش آشکار می کند و عقلش را در معرض علم همگان قرار می دهد. من این جریان را از جمیع جهات بررسی و ارزیابی کردم و برای من روشن شد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه آنچه را که انجام داده است، به حق انجام داده است چون او از امر رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت کرده است و تمام صحابه به اتفاق حضرت علی رضی الله عنه صحت این اقدام را پذیرفته اند لکن آقای تیجانی صد و هشتاد درجه از این معامله انحراف کرده و از بزرگترین مبدا ورودی، وارد جریان خلافت شده، می گوید:

ابوبکر قصد اذیت و تکذیب فاطمه را کرده است، چرا؟ تا فاطمه علیه او از نصوص غدیر و غیره نتواند استدلال کند!!؟

به خدا سوگند، اگر جهل و نادانی بره ای می بود، من آن را ذبح می کردم. سبحان الله! وقتی آقای تیجانی مدعی است که کسی که درباره خلافت او نص (حدیث غدیر) وارده شده است و تعداد زیادی از اصحاب و بنی هاشم و سعد بن عباده بیعت با ابوبکر رضی الله عنه را ترک کرده اند حتی اهل مدینه قهراً با او بیعت کردند،<sup>۱</sup> آنگاه قصد اذیت کردن فاطمه چه دلیلی دارد و چرا؟ به خاطر اینکه فاطمه نتواند از حدیث غدیر، علیه او استدلال کند (یا للهول)؟! به خدا سوگند، نمی دانم وقت نوشتن، عقل این انسان کجا می رود؟ آیا وقت نوشتن، عقلش را از خود دور می دارد تا بر وی سنگینی نکند؟! . . . وقتی صحابه مخالفت می کردند و علیه او استدلال می کردند و او به جبر و اکرام مردم را برای بیعت وامی داشت، در چنین حالتی آیا احتجاج فاطمه زهراء (خداوند او را از شر شما نجات دهد) با حدیث غدیر، تاثیری بر وی می گذاشت؟! آقای تیجانی باید پاسخ بدهد، ابوبکر رضی الله عنه چگونه فاطمه را اذیت و آزار می دهد و او را تکذیب می کند تا او با حدیث غدیر نتواند علیه ابوبکر استدلال کند و حال آنکه عیناً در همین جریان خطاب به فاطمه می گوید: ((أنا عايد بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمه؟؟)) (ای فاطمه من از ناخشنودی خداوند و ناخشنودی تو به خدا پناه می برم) و فاطمه می گوید: ((لأ دعون عليك في كل صلاة أصلية)) در هر نماز علیه تو دعا می کنم . . . نمی دانم چرا؟ آیا بخاطر مال یا بخاطر بیعت؟! بعد حضرت ابوبکر بیرون رفته گریه می کند و می گوید: بیعتتان را فسخ کنید!!! تعجب است از این تناقض و تضاد؟! برای شما روشن شد که این شخص در حال نوشتن چقدر از عقل فاصله می گیرد! آیا قول شاعر کاملاً در حق او صدق نمی کند:

---

۱. آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۲۴).

اثبات ضدین معاً فی حال

أقبح ما یاتی من

المحال

گفتن دو مطلب متضاد در آن واحد از بدترین دروغهاست که شخص مرتکب آن می شود.

اگر من موفق شوم که شرح و تعلیقی درباره کتاب تیجانی بنویسم، خواهم گفت: این کتاب صد در صد متضاد و متناقض است و برای علمای بزرگ اهل سنت مقدور نیست که این تضادها و تناقض ها را توجیه کنند!! این تضادها وقتی برای ما روشن می شوند که این رویدادها را استقراء کرده از جمیع ابعاد آن اطلاع داشته باشیم. و کتاب او، برای اینکه ما اطمینان پیدا کنیم که حضرت زهرا از سفسطه های این بدخواه و امثال آن پاک است، برای ما کافی است. او و امثالش به دروغهای خود ادامه می دهند و استمرار می بخشند تا اینکه، این دروغها به جای سود به ضرر و زیان آنها می انجامد. والله لمستعان وعلیه التکلان.

۴- آری، درباره ادعای آقای تیجانی دایر بر وجود دلایل و قراین متعدده در خصوص این مطلب که ابوبکر قصداً و عمدتاً فاطمه را مورد اذیت و آزار قرار می داد تا او بوسیله حدیث غدیر علیه ابوبکر نتواند استدلال کند. بعد آقای تیجانی یک جریان تاریخی را به عنوان دلیل ذکر کرده و آن را به ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن قتیبه در تاریخ الخلفا نسبت می دهد.

باید عرض شود:

این یک داستان دروغین و ساخته پرداخته است. اصلاً صحت ندارد. تنها نسبت دادن آن به شرح نهج البلاغه یا به تاریخ الخلفاء، برای حجت بودن آن کافی نیست، این داستان علاوه بر اینکه هیچ سندی برای آن ذکر نشده است، متن آن با ادله صحیح مغایرت دارد و تاریخ الخلفا علاوه بر روایات باطله در آن که بعضی مغایر با بعضی دیگر است، نسبت دادن آن به ابن قتیبه نیز صحیح نیست و بطلان

این نسبت را در مباحث گذشته به اثبات رساندیم. اما شرح نهج البلاغه به هیچ عنوان علیه ما نمی تواند حجت باشد. زیرا شارع آن، از اهل سنت نیست بلکه شیعه معتزلی است و او در شرح آن روایات صحیح و غیر صحیح را جمع کرده است و بر خلاف آن، اهل سنت اسناد را جزو دین می دانند، زیرا اگر صحت و سقم اسناد معتبر نمی بود، هر کس هر چه می خواست، می گفت. همان طور که شیوه عمل شیعه است. علاوه بر این، ابن ابی الحدید، آن طور که تیجانی می گوید و او را جزو مورخان می داند، مورخ نیست بلکه شارح محض است. علاوه بر این، آنچه که در شرح نهج البلاغه هست، مغایر با این قصه هست. ابن ابی الحدید می گوید: ((واعلم أن الناس يظنون أن نزاع فاطمه بأببكر كان في أمرين، في الميراث و النحلة و قد وجدت في الحديث أنها نازعت في أمر ثالث و منعها أبوبكر إياه أيضاً و هو سهم ذوی القربی)).<sup>۱</sup>

مردم گمان می کنند که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو چیز بود، یعنی در میراث و نحله ولی من نزاع فاطمه با ابوبکر را در یک امر سوم می دانم که ابوبکر او را از آن منع کرد و آن سهم خویشاوندان است. بعد ابن بی الحدید، حدیث را ذکر می کند حتی عقیده کسانی را که می گویند: ابوبکر بخاطر خلافت قصد اذیت و رنجاندن فاطمه را کرده بود رد می کند و می گوید . . .

یک شخص به نام علی بن مهنا که تیز هوش و صاحب فضل بود، از من سوال کرد: ((به گمان تو ابوبکر و عمر از ندادن فدک به فاطمه چه قصد کرده بودند؟)) گفتم: ((قصدی نداشتند.)) گفت: آن دو که حق علی را در امر خلافت غصب کرده بودند، می خواستند، علی مطلع نشود. ابن ابی الحدید می گوید: یکی از متکلمان شیعه دوازده امامی که به علی بن تقی معروف بود و در بلده نیل زندگی می کرد، به او گفتم: ((فدک چیزی به جز تعدادی نخل و تعدادی کمی زمین، بیشتر نبود و این قدر مهم نبود.)) او به من گفت: بسیار مهم بود، در آن به

---

۱. شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۸۶. فصل فیما اختلف فيه سیده مع ابی بکر فی امور ثلاثه.

اندازه نخلهای کوفه، نخل هست. ابوبکر و عمر آن را از فاطمه منع نکردند مگر بخاطر اینکه احتمال می دادند، اگر به فاطمه داده شود، علی از محصول و درآمد آن تقویت شده در امر خلافت با آنان ادعا می کند و روی همین اصل، جلوی حق فاطمه، علی و سایر بنی هاشم را از خمس نیز گرفتند. زیرا انسان تنگدست که مال و ثروتی نداشته باشد، اراده اش ضعیف شده و خود را در برابر دیگران حقیر و خوار می پندارد و به جای طلب حکومت و ریاست به کسب معاش می پردازد. بین اینان چه چیزی را در دلهایشان جای داده اند. این بیماری است که علاج ندارد، اخلاق و خصلتها زایل می شوند، اما اعتقادات راسخ هرگز زایل شدنی نیستند.<sup>۱</sup>

علاوه بر این، ابن ابی الحدید مطالب بیشتری یادآوری کرده است، آری، وی به شبهات پاسخ می دهد و از صحابه دفاع می کند که نخستین آنان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند. او (ابن ابی الحدید) چنین می گوید: ((بدان ما در این فصل روایاتی را ذکر می کنیم که رجال حدیث و راویان ثقه آنها را روایت کرده اند. و آنچه را که احمد بن عبدالعزیز جوهری، که راوی ثقه و امین است در کتاب خود، ذکر کرده آنها را بیان می کنیم، اما آنچه را که رجال شیعه و اخباریون از آنها در کتب خود ذکر کرده اند، بدان توجه نمی کنیم. سپس او یکی از روایات شیعه را به عنوان نمونه بیان کرده و از صحابه دفاع می کند. چنانچه می گوید: شیعه چنین می گویند: ابوبکر و عمر به فاطمه اهانت کرده، حرف های تند و تیزی به او گفته اند. ((ابوبکر در غیاب عمر بر وی ترحم کرده، نامه ای دایر بر واگذاری فدک به وی، نوشته به او تحویل داد هنگامی که فاطمه می خواست خارج شود، عمر وی را دید، نامه را قهراً از وی ستاند. فاطمه او را منع کرد، عمر سینه فاطمه را مورد ضرب قرار داده و نامه را از وی گرفت و بعد از اینکه روی آن نامه، آب دهان انداخت آن را سوزاند و از بین برد. فاطمه علیه عمر دعا کرد و گفت: خدا شکم

تو را پاره کند همان گونه که نامه مرا پاره کردی.) این تهمت است که علمای حدیث آن را روایت نکرده اند و منزلت صحابه از این بالاتر است و عمر خدا ترس بود و حق خدا را بیش از این می شناخت و رعایت می کرد. شیعه، بخشی از این داستان را به صورت نظم و شعر در آورده است. ابی الحدید سپس شعر را نقل کرده و آن را ارزیابی می کند و می گوید: این فاجعه را که از جانب شیعه بر سادات و سردار مسلمانان (ابوبکر و عمر) و به بزرگان مهاجر و انصار وارد می شود به دقت نگاه کنید. این گونه حرکات شیعه، منزلت و جایگاه والای آنان را نمی کاهد، همان گونه که کینه توزان، حاسدان و کسانی علیه شریعت پیامبران گذشته مطالب توهین آمیزی نوشتند اما از انبیا چیزی کم نشد به خاطر این حرکت های نازیبای دشمنان بود که دین انبیا گذشته گسترده تر می شد و با سرعت در دل های خردمندان و صاحبان عقل محبوبیت خود را بر جای گذاشت.<sup>۱</sup>

آری، این بود دیدگاه ابن ابی الحدید شیعی و معتزلی درباره اصحاب کرام رسول الله ﷺ. تیجانی دیدگاه او را برای مطعون کردن صحابه مستمسکی برای خود قرار داده می پندارد که او صحابه را طعن کرده است. ولی من می گویم: ای خردمندان! بعد از حق بجز گمراهی، چیزی دیگر وجود ندارد؟!

نقدی بر گفتگوی تیجانی با یک دانشمند

درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه

آقای تیجانی مدعی است که با یک عالم اهل سنت گفتگویی انجام داده است. این گفتگو در کتاب او بسیار طولانی است ولی نکات مهم آن را در نظر گرفته، به طعنه های او در حق حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پاسخ می دهم. او در این گفتگو از یک حدیث که امام مالک آن را در موطا آورده است، علیه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما استدلال می کند و می گوید: ((من بلا فاصله به خانه رفته و کتاب موطای امام مالک و بخاری را برای او آوردم و عرض کردم: جناب! کسی که مرا به این شک

و داشته است، خود رسول اکرم ﷺ است و کتاب موطا را برایش باز کردم، و در آن چنین روایت شده است: رسول اکرم ﷺ درباره ی شهدای احد فرمود: ((اینان، در حقشان گواهی خواهم داد)) ابوبکر ﷺ گفت: ای رسول خدا، مگر ما برادران آنان نیستیم؟ ما، مانند اسلام آنان، اسلام آورده ایم و مانند جهاد آنان، جهاد کرده ایم. رسول اکرم ﷺ فرمود: آری، ولی من نمی دانم که بعد از من شما چه خواهید کرد؟! حضرت ابوبکر گریه کرد و گریه کرد. و بعد گفت: ((ما بعد از تو زنده خواهیم ماند؟)) تیجانی می گوید: بعد از اینکه آن عالم و حاضرین در جلسه حدیث را قرائت کردند، چهره هایشان متغیر شده بسوی یکدیگر نگاه کردند، منتظر بودند که آن عالم پاسخ بدهد ولی او جز اینکه ابروهایش را تکان داد و تعجب کرد، دیگر هیچ عکس العملی از خود نشان نداد و گفت: (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا)!!<sup>۱</sup>

عرض می شود:

۱- این حدیث نزد تمام راویان موطا مرسل و منقطع است، و حدیث مرسل نزد جمهود علما حدیث و فقهای مردود است. زیرا راوی آن مجهول، و شرایط صحت مفقود است. ولی نزد ابوحنیفه، مالک و احمد در قول معروف و راجح اش حجت است.

۲- شرح و تفسیر حدیث، غیر آن است که آقای تیجانی طبق فهم و درک وارونه خود بیان کرده است. زیرا معنی قول رسول الله ﷺ ((هولاء أشهد علیهم)) این است که رسول الله ﷺ می گوید: من به ایمان، و انفاق آنان در راه الله گواهی می دهم - وقتی رسول الله ﷺ این مطلب را فرمود، حضرت ابوبکر ﷺ گفت: ((ای رسول خدا مگر ما برادران آنان نیستیم، مانند اسلام آنان اسلام آوردیم و مانند جهاد آنان جهاد کردیم؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: آری، شما مانند آنان مسلمان و مجاهد هستید و لکن

۱. ثم اهدیت ص (۱۲۹-۱۲۸) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۱۱).

لا آدری ما تحدثون، یعنی من نمی دانم که بعد از من چه خواهید کرد؟ حضرت ابوبکر رضی الله عنه در مورد خود سوال نکرد بلکه با صیغه جمع از وی سوال کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با صیغه جمع جواب داد و فرمود: نمی داند که بعد از وی چه اتفاقاتی رخ خواهد داد. چون مشخص است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم غیب نداشت و نمی دانست که بعد از وفات او چه حوادثی پیش خواهد آمد. قرآن در این باره می گوید: (قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ . . .) (لأعراف: من الآية ۱۸۸) (ای پیامبر صلی الله علیه و آله بگو: من مالک نفع و ضرر خود نیستم مگر آنچه را که خداوند خواسته باشد. اگر غیب می دانستم، همه خیر و خوبی ها را برای خودم جمع می کردم و هیچ زیانی متوجه من نمی شد). حضرت ابوبکر رضی الله عنه به گریه افتاد زیرا می دانست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آینده ی نزدیک به ملکوت اعلی پیوسته و از آنان جدا خواهد شد این بود دلیل گریه ابوبکر رضی الله عنه. همان گونه که از جمله ای که ابوبکر گفته بود بر می آید (أثنا لكائون بعدك؟) یعنی: اینکه، ای رسول خدا ما بعد از تو زنده خواهیم ماند؟ آری، او به خاطر این گریه نکرد که می دانسته بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله چه حوادثی پیش خواهد آمد!!

۳- اگر فهم نصوص و تفسیر آیات مبتنی بر گرایشات، خواسته ها و دروغهای بی ارزش می بود، استدلال و استناد مستشرقین به مراتب قویتر از استدلال آقای تیجانی است و در این حالت طعن به کتاب الله و سنت رسول الله برای ابلهی مانند تیجانی حجت به شمار می رفت. شگفت آور اینکه او در کتاب خود، می گوید: ((کتاب الله خاموش و محتمل چند وجه است. در آن محکم و متشابه وجود دارد و



برای فهم صحیح آن، رجوع، به راسخین در علم طبق تعبیر قرآن و به اهل بیت طبق تفسیر نبوی ضروری است.)<sup>۱</sup>

آقای تیجانی، آیا تو در تفسیر این حدیث به اهل بیت مراجعه کردی؟ و بر فرض ایمان ضعیف، به راسخین در علم مراجعه کردی؟ تا معنی حدیث را درست درک کرده باشی. اگر می گویی: این حدیث از طرق اهل سنت روایت شده است، من می گویم: یا آن را ترک کن و یا در تفسیر آن به آراء و نظریات اهل سنت مراجعت کن و شروح اهل سنت از این قراراند:

۴- تعداد زیادی از علمای موطا امام مالک را شرح و تفسیر کرده اند. لازم می دانم دیدگاه و شروح آنان را پیرامون این حدیث برای خوانندگان محترم شرح دهم.

(الف) زرقانی می گوید: ((... هولاء أشهد علیهم)) یعنی گواهی می دهم که آنان تن و جان خود را در راه خدا نثار کرده و فرزندان خود را رها کرده اند (ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا مگر ما برادران آنان نیستیم. مانند اسلام آنان اسلام آوردیم و مانند آنان جهاد کردیم؟) گواهی تو بنابر چه دلیلی مختص آنها است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری، شما برادران آنان هستید (ولی من نمی دانم که بعد از من چه خواهید کرد لذا من گواهی خودم را مختص آنان کردم. حضرت ابوبکر رضی الله عنه بسیار گریه کرد. به خاطر اینکه از فراق رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آینده ی نزدیک، رنج می برد. بعد گفت: (أثنا لكائون بعدك؟) یعنی ما موجود خواهیم بود، بعد از تو؟ این استفهام، برای تاسف بود. زیرا استفهام به معنی حقیقی برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه بعد از اینکه رسول الله خبر داده بود. معنی و مفهومی نداشت.<sup>۲</sup>

۱. بدون تردید این جمله باطل است ولی من بدان جهت استدلال کرده ام تا نهایت تناقض گویی آقای تیجانی را آشکار کنم.

۱. شرح الزرقانی علی موطا امام مالک ج ۳ ص (۵۰-۴۹).

(ب) ابن عبدالبر می گوید: . . . و معنی قوله: ((أشهد عليهم)). یعنی درباره ایمان صحیح و سالم آنان از گناهان خطرناک و بزرگ، و سالم از هر گونه تغییر و تبدیل گواهی می دهم و درباره اینکه ایمان آنان سالم از تنافس در امور دنیا است، گواهی می دهم. این حدیث اشاره دارد به اینکه، شهداء أحد و کلیه کسانی از اصحاب وی که قبل از وی زیسته اند - والله اعلم - اما در میان اصحاب رسول الله ﷺ که بعد از رسول الله ﷺ زیسته اند، افضل ترین آنان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند - اکثریت قریب به اتفاق علمای اسلام بر این باورند. عده کثیری از علما بر این باورند که افضل ترین صحابه به طور مطلق و بدون استثنا آنانی هستند که قبل از رسول الله ﷺ فوت کرده اند اما بعد از آنها، ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنهما هستند.<sup>۱</sup>

بعد می گوید: ((أنا أشهد وأنا شهيد لهؤلاء)) این روایت به طرق متعدد روایت شده است. بعد، چند روایات را ذکر کرده که یکی از آنها چنین است: حکم بن نافع، ابوالیمان، از شعیب از زهری، از ایوب بن بشیر الانصاری از بعضی از اصحاب رسول الله ﷺ روایت می کند که: رسول اکرم ﷺ روزی از خانه بیرون آمد و بالای منبر تشریف برد. نخستین سخنی که به زبان آورد، این بود که برای شهداء احد طلب آمرزش کرد. بعد فرمود: بنده ای از بندگان الله، اختیار داده شد میان دنیا و میان آنچه که نزد پروردگارش بود، او آنچه را که نزد پروردگارش بود، اختیار نمود. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه درک کرد که آن بنده، خود رسول اکرم ﷺ است. لذا حضرت ابوبکر رضی الله عنه به گریه افتاد. رسول اکرم ﷺ فرمود: شتاب نکن. و گفت: تمام درهایی که از بیرون به مسجد باز می شوند، بسته شوند به جز دروازه حضرت ابوبکر رضی الله عنه زیرا من کسی را سراغ ندارم که در رفاقت و صحبت از ابوبکر رضی الله عنه بر من بیشتر منت گذاشته باشد.<sup>۲</sup>

۲. التمهيد لما في الموطا من المعاني و الاسانيد لابن عبدالبر ج ۲۱ ص (۲۲۸).

۳. همان منبع ج ۲۱ ص (۲۳۰).

بعد آقای تیجانی پس خورده خود را بیرون آورده می گوید: ((ابوبکر درباره گفته رسول اکرم ﷺ شک داشت؟ و ای شگفتی!

(ج) امام باجی می گوید: ((. . . این گفته حضرت ابوبکر ﷺ: ((ای رسول خدا، ما برادران شهداء احد نیستیم، جهاد و اسلام ما مانند جهاد و اسلام آنان نیست؟)) از جهت اشفاق و ترحم بود. زیرا دید که شهداء احد مختص به حکمی شدند که سهم خود را بیشتر از سهم آنان می دانست و فکر می کرد سهم کلیه ی کسانی که در صحبت او (پیامبر ﷺ) بودند، مساوی باشد. لذا گفت: عمل ما در ایمان که اساس و پایه است و در جهاد که آخرین عمل است مانند ایمان و جهاد آنان بود، آیا شما برای ما گواهی می دهید آن طور که برای آنان گواهی می دهید؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: آری، اما نمی دانم که بعد از من چه رخ خواهد داد. برخی بر این باورند که مخاطب هر چند که حضرت ابوبکر ﷺ است ولی منظور از آن دیگران اند. آنانی که رسول اکرم ﷺ نمی دانست که سرنوشت آنان چه خواهد شد و در چه حالتی خواهند مرد. درباره ابوبکر ﷺ، خود رسول اکرم ﷺ اعلام کرده بود که او از اهل بهشت است و رسول اکرم ﷺ برای بهشتی بودن او گواهی می دهد و رسول الله ﷺ می دانست که خداوند رضایت خود را از وی اعلام کرده است. ولی وقتی که حضرت ابوبکر ﷺ با تعبیر عام سوال کرد، و سوال را به خود مختص نکرد، جواب رسول الله ﷺ نیز به صیغه عام بیان شد و پیامبر ﷺ با توجه به اعمال وی در گذشته و بعد از آن جریان، او را از کسانی که بعد از پیامبر ﷺ احداث فی الدین می کنند، استثنا نموده او را به پاداش بزرگ نزد پروردگارش خبر داده است.

قاضی ابو الولید، می گوید: از دیدگاه من یک توجیه دیگر نیز وجود دارد و آن اینکه: ((هولاء أشهد علیهم)) یعنی آنچه از اعمال جهاد آنان که منجر به قتل آنان برای خدا و در راه او گردید، را مشاهده کردم و به همین دلیل برای کسانی که در روز احد حاضر بودند، قتال کردند و جان سالم بدر بردند و برای کسانی که از

کشته شدگان در آن روز افضل بودند، فرمود ((انا شهید لهم)) (من برای آنان گواهی می دهم) مانند: علی، طلحه و ابی طلحه و غیره بلکه این حکم را اختصاص داد به کسانی که جهاد کرده و به شهادت رسیده اند. و قول رسول الله ﷺ برای حضرت ابوبکر: ((بلی ولكن لا ادری ما تحدثون بعدی)) محمول بر همین معنی است، منظور از آن پدیده و حدوثی که متضاد با شریعت باشد، نیست بلکه تمام اعمال موافق و مخالف شریعت مقصود اند. لذا معنی ((لا ادری ما تحدثون بعدی)) (ای لا اعلم ما تعملون بعدی) یعنی اعمالی را که بعد از من انجام می دهید، من شاهد آن نخواهم بود. لذا من بدان عمل نمی توانم گواهی بدهم. هر چند که من می دانم که شما با اعمال نیک و شایسته از دنیا می روید ولی برای من بطور مشخص گفته نشده که فلانی در فلان منطقه جهاد می کند و فلانی زید را می کشد یا بوسیله عمر کشته می شود، آنطور که کشته شدگان احد را مشاهده کردم. لذا درباره اعمال و جزئیات اعمال شما نمی توانم گواهی بدهم به گونه ای که در مورد جزئیات اعمال شهداء احد گواهی می دهم. اگر چه در مورد اعمال اجمالی شما بنابر وحی و اعلام خداوند، می توانم گواهی بدهم. بنابراین توجیه، تمام صحابه مخاطب این قول رسول الله ﷺ ((لا ادری ما تحدثون بعدی)) قرار خواهند گرفت و این جمله ((فبکی ابوبکر ثم بکی ثم قال: أئنا لکائنون بعدک)). معنی اش این است که حضرت ابوبکرؓ تا دیر گریه کرد و گریه اش را تکرار کرد و معنی گریه کردنش را با این جمله ظاهر کرد، ((أئنا لکائنون بعدک)) (آیا بعد از تو ما زنده خواهیم ماند؟) یعنی حضرت ابوبکرؓ می ترسید از فراق رسول الله ﷺ و از تنها ماندن خود بدون رسول الله ﷺ و از فقدان خیر و برکات وجود آن حضرت و از فقدان نعمتهای حضرت حق بر امت که به خاطر وجود رسول اکرم ﷺ به امت عنایت می شد.

آری، این بود دیدگاه علمای درباره این حدیث که حکایت از نهایت جهل آقای تیجانی نسبت به حدیث و برداشت بد او در حق اصحاب گرامی رسول الله ﷺ دارد.

اما درباره این گفته تیجانی: ((چون رسول اکرم ﷺ نخستین کسی بود که در حق او شک داشت و برای او گواه نشد. زیرا رسول الله ﷺ نمی دانست که ابوبکر در آینده نزدیک دست به چه اعمالی خواهد زد.))<sup>۱</sup> باید عرض شود:

۱- در اثنا صحبت های گذشته کاملاً روشن گردید که منظور رسول الله ﷺ از ((لا ادری ما تحدثون بعدی)) حضرت ابوبکر ﷺ نبوده است، پیامبر ﷺ با این کلمات تمام صحابه را مخاطب قرار داده است.

۲- از مسلمات است که یقین بوسیله شک زایل نمی شود، و قطعاً معلوم است که رسول اکرم ﷺ در چندین روایت، به بهشتی بودن حضرت ابوبکر ﷺ گواهی داده است. یکی از آن روایات این است که امام ترمذی و طبرانی در الکبیر از حضرت عایشه نقل کرده اند. قالت: إن ابابکر ﷺ دخل علی رسول الله ﷺ فقال: ((أنت عتیق الله من النار))<sup>۲</sup> (حضرت ابوبکر ﷺ نزد رسول الله حضور به هم رساند، رسول اکرم ﷺ خطاب به وی فرمود: ((تو آزاد شده ی خداوند از دوزخ هستی.)) در بخشی از یک حدیث که امام بخاری از حضرت ابوموسی اشعری روایت کرده است، چنین آمده است، ((فجاء ابوبکر ﷺ فدفع الباب، فقلت من هذا؟ فقال: ابوبکر، فقلت علی رسلک، ثو ذهبت فقلت: یا رسول الله هذا ابوبکر یستاذن، فقال: ائذن و بشره بالجنه، فاقبلت، حتی قلت لابی بکر ﷺ: ادخل و رسول الله یشکر بالجنه)):  
((حضرت ابوبکر ﷺ آمد و در را زد. پرسیدم: شما؟ گفت: ((ابوبکر))، گفتم: عجله نکن، بعد نزد رسول الله ﷺ رفتم و عرض کردم: ابوبکر منتظر ورود است، از شما اجازت می خواهد. رسول اکرم فرمود: ((او را درباره ی بهشتی بودنش بشارت بده

۱. ثم اهدیت ص (۱۲۹). آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۱۲).

۲. سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (۳۶۷۹) و الطبرانی فی الکبیر ج ۱ برقم (۷-۱۰) و صحیح ترمذی (۲۹۰۵).

و بگذار تا وارد شود. رفتیم و به ابوبکر رضی الله عنه گفتم: رسول اکرم صلی الله علیه و آله با وارد شدن تو موافقت کرده و در عین حال، تو را به بهشتی بودند بشارت می دهد.<sup>۱</sup>

ترمذی از عبدالرحمن بن عوف نقل کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ((ابوبکر رضی الله عنه در بهشت است... الخ در روایت دیگر امام ترمذی از حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه چنین نقل کرده است: ((همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودم، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از جلو می آمدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به من (علی) فرمود؟ آن دو (ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه) سرداران مردان میانه سن به استثنا پیامبران در بهشت هستند. اما، ای علی تو این مطلب را به آنان اطلاع نده.<sup>۲</sup>

خداوند متعال صحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برای ابوبکر ثابت کرده است در آیه ۴۰ سوره توبه می فرماید: (إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) یعنی اگر شما وی را کمک نکنید، خداوند وی را کمک کرد آن هنگامی که کفار وی را بیرون کردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله، دومین دو نفر بود وقتی که داخل غار شدند و به یار غارش - حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه - گفت: غمگین مباش، خدا با ماست. حکایت از فضیلت و برتری حضرت ابوبکر رضی الله عنه دارد. حضرت ابوبکر رضی الله عنه در این فضل و برتری منفرد است. زیرا تنها او در این سفر رسول الله صلی الله علیه و آله را همراهی کرده و از وی پاسداری کرده است.<sup>۳</sup>

سفیان بن عیینه با استدلال به این آیه، فرموده است: خداوند درباره پیامبر خود به جز حضرت ابوبکر رضی الله عنه تمام بندگانش را مورد عتاب قرار داده است. ابن عیینه و هم دیگران بر این باور هستند، هر کس صحابی بودن حضرت ابوبکر رضی الله عنه را منکر شود، او کافر است. زیرا او قرآن را تکذیب کرده است.<sup>۴</sup>

۳. صحیح بخاری کتاب فضایل الصحابه برقم (۳۴۷۱) ج ۳.

۱. سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (۳۶۶۵).

۲. فتح الباری ج ۷ ص ۱۲.

۳. منهاج السنه ج ۸ ص (۳۸۱).

بعد از همه این فضایل که از زبان رسول اکرم ﷺ و نصوص قرآن برای حضرت ابوبکر ؓ آمده است، آقای تیجانی مدعی است که رسول اکرم ﷺ درباره ی ابوبکر ؓ شک داشت ولی هر طالب حق قطعاً و بدون تردید، از خلال دلایل گذشته از کتاب و سنت، می داند که رسول اکرم ﷺ به بهشتی بودن حضرت ابوبکر ؓ گواهی داده است و درباره وی هیچ گونه شک و تردید نداشته است و گر نه، شک و تردید درباره حضرت ابوبکر ؓ منجر به تناقض در اقوال رسول الله ﷺ می شود و رسول الله ﷺ از چنین تضاد و تناقضی مبرا و پاک است.

آقای تیجانی می گوید: ((... حق با من است درباره اینکه تا حقیقت برای من روشن نشده کسی را برتر و بهتر معرفی نکنم و بدیهی است که این دو حدیث متناقض با تمام احادیث وارده در باب فضیلت ابوبکر و عمر هستند، و آنها را باطل می کنند. زیرا این دو حدیث با واقعیت نزدیکترند و عقلانی تر به نظر می رسند تا احادیث فضایل و دروغین. حاضرین سوال کردند: چگونه؟ گفتم: رسول اکرم ﷺ برای حضرت ابوبکر گواهی نداد و گفت: (إننی لا ادری ماذا تحدثون بعدی)! این جور گفتن عقلانی است و قرآن این را به اثبات رسانده است و تاریخ گواهی می دهد که صحابه بعد از رسول الله ﷺ تبدیل شدند. ابوبکر به همین خاطر گریه کرده زیرا تبدیل شده و فاطمه را به خشم در آورده بود و چنان عوض شده بود که قبل از وفات، پشیمان بود و آرزو می کرد، ای کاش، بشری نمی بودم، حدیثی که در باب فضیلت ابوبکر روایت می کنند و می گویند: پیامبر ﷺ فرموده است: ((لو وزن إیمان أمتی بإیمان ابی بکر لرجح إیمان ابی بکر)) (اگر ایمان امت من با ایمان ابوبکر مقایسه شود، ایمان ابوبکر می چربد) باطل و غیر عقلانی است. ممکن نیست شخصی که چهل سال از عمرش را در شرک سپری کرده است و بتها را عبادت کرده است. از لحاظ ایمان از تمام امت بالاتر باشد. در حالی که در میان امت، اولیا، صالحان، شهداء، و امامان که تمام عمر را در جهاد سپری کرده اند. وجود دارند. ابوبکر با این حدیث چه مناسبتی دارد؟ اگر این حدیث صحت می

داشت، او در پایان عمر خود آرزوی بشر نبودن را نمی کرد. اگر ایمان او، برتر از ایمان تمام امت می بود، فاطمه رضی الله عنها، سردار بانوان بر وی خشم نمی کرد و در هر نماز علیه او دعا نمی کرد.<sup>۱</sup>

۱- این گفته تیجانی که: ((این دو حدیث تمام احادیث وارده در باب فضیلت ابوبکر و عمر را نفی کرده متضاد و مبطل آنها هستند)) از شگفت آورترین و مضحکه ترین گفته های او است! اصلاً معلوم نیست که در ابطال احادیث صحیحیه به چه مبدا و منبعی استناد کرده است؟ و همان طور که قبلاً گفته بودم، حدیثی که خود تیجانی آن را مستند و مستدل خود قرار داده است، مرسل است. در عین حال که او حدیث مرسل را ضعیف می داند، چنانچه وی در جای دیگر از کتابش علیه اهل سنت از حدیث زیر استدلال می کند: (یا أيها الناس إني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي) و در آنجا حدیث ((کتاب الله و سنتی)) را به دلیل مرسل بودن، حدیثی ضعیف می داند و ((کتاب الله و عترتی)) را در برابر آن ترجیح می دهد. او در حاشیه کتاب ((آنگاه . . . هدایت شدم)) ص (۲۵۴-۲۵۳) اضافه می کند و می گوید: مسلم، نسائی، ترمذی، و ابن ماجه، حدیث مذکور را به لفظ، ((کتاب الله و عترتی)) آورده اند ولی لفظ ((سنتی)) در هیچ یک از صحاح سته وارد نشده است و تنها مالک بن انس در موطا آن را به لفظ ((سنتی)) آورده است و به صورت ((مرسل)) آن را نقل کرده است (!!!) و بعد از آن بعضیها مانند طبری، ابن هشام، به صورت مرسل آن را از مالک نقل کرده اند.<sup>۲</sup>

آقای تیجانی، تو که حدیث ((کتاب الله و سنتی)) را به دلیل مرسل بودن نفی می کنی، اکنون در رد احادیث صحیحیه چگونه از حدیث مرسل استدلال می کنی؟!

۱. ثم اهتديت ص (۱۳۰-۱۲۹). آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۱۳).

۲. بزودی درباره صحت این حدیث صحبت خواهیم کرد.



دلیل ساده است، او می خواهد ماهیت انصاف دروغین و بازی گناه آمیز خود را برای خوانندگان محترم آشکار کند. آفرین بر این هدایت!

۲-... چنین بر می آید که آقای تیجانی برای اثبات احادیثی که مطابق با میل او هستند، از شجاعت علمی چشمگیری بهره مند است ولی احادیثی که فضایل صحابه رضی الله عنهم را ثابت می کنند، او این شجاعت علمی را ندارد که از لحاظ متن و سند آنها را مورد نقد و بررسی قرار دهد، لذا بدون هیچ گونه مقدمه، بر می گردیم به احادیثی باطله هر چند که آنها صحیحترین سند را داشته باشند. آری، اگر تمام احادیث که در باب فضیلت حضرت ابوبکر رضی الله عنه هستند، باطل اند، ولی گمانم بر این است که شهادت خداوند درباره فضیلت، تقوای حضرت ابوبکر رضی الله عنه و صحبت او با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، باطل نباشد؟! و شهادت خداوند نسبت به فضل، تقوا و صحبت ابوبکر رضی الله عنه مستلزم این است که احادیث وارده در باب فضیلت حضرت ابوبکر رضی الله عنه کاملا صحیح و عقلانی باشند، زیرا کسی که خداوند درباره ی تقوا و پاکی او سخن گفته است، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صد در صد به تقوا و پاکی او نیز سخن گفته است.

۳- این گفته ی تیجانی که: ((رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای ابوبکر شهادت نداد و گفت: ((أنی لا أدری ماذا تحدثون بعدی؟)) من نمی دانم شما بعد از من چه کارهایی انجام خواهید داد؟

عرض می شود:

چنین نیست، بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه گواهی داد وقتی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه از وی پرسید: ای رسول خدا، مگر ما برادران شهداء رضی الله عنهم أحد نیستیم؟ ... الخ

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، این شهادت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه. ولی بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به صورت استدراک فرمود: حوادث آینده را علی سبیل

الرویه به طور مشخص نمی داند، علاوه بر این سیاق، جمله از لحاظ بلاغت، گواهی ندادن رسول الله ﷺ برای حضرت ابوبکر ﷺ را تایید نمی کند. آقای تیجانی بنابر چه دلیل و چگونه می گوید: ((رسول الله ﷺ در حق حضرت ابوبکر ﷺ گواهی نداد)) و چگونه وی را به صیغه جمع مخاطب قرار داد؟ خطاب رسول الله ﷺ برای حضرت ابوبکر ﷺ به صیغه جمع به خاطر این بود که خود حضرت ابوبکر ﷺ نیز رسول الله ﷺ را به صیغه جمع مورد خطاب قرار داده بود و به صیغه عام سوال را مطرح کرده بود و تنها از حال خود سوال نکرده بود. لذا جواب نیز به صیغه عموم و شمول بود. حداکثر این است که حضرت ابوبکر ﷺ نیز جزو مخاطبین بوده است و همه ما قطعاً می دانیم که حضرت علی ﷺ نیز در سپاه احد شریک بود و شهید نشده بود بنابراین، خطاب، او را نیز شامل است. زیرا رسول الله ﷺ درباره او نیز نمی دانست که بعد از وی، برایش چه پیش می آید، او نیز مانند سایر مخاطبین بود. لذا هر طعن و ایرادی که آقای تیجانی به وسیله این حدیث متوجه ابوبکر و عمر کرده است. متوجه حضرت علی نیز می شود!! آیا این معقول است؟ این گفته تیجانی که: (قد قرر ذلك القرآن الکریم و التاریخ یشهد أنهم بدلوا بعده). . . !!! این از بدترین دروغها است. چگونه و کجا قرآن گفته است که صحابه بعد از رسول الله ﷺ عوض شدند؟! کجا هستند آیه هایی که بر این مطلب دلالت می کنند؟ اگر تیجانی دلیلی می داشت آن را ذکر می کرد. آیا منظورش مصحف فاطمه است؟! اگر تیجانی مدعی است که این دروغ را، تحت عنوان ((رأی القرآن فی الصحابه)) بیان کرده است، به لطف و کرم حضرت حق، از دروغ پردازی هایش پرده طوری برداشته شد که هر جویای حق قانع شده به پاکی صحابه اطمینان پیدا کرده است. اما آنچه که در قرآن درباره صحابه به ثبت رسیده است، این است: ((. . . لَکِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَّكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأَوْلِيَّكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (التوبة: ۸۹))

(رسول الله و آنانی که همراه او ایمان آورده اند، با مال و جان در راه الله جهاد کردند، آنانند رستگار، و برای آنان است خوبیها. خداوند برای آنان باغهای پر از درخت که آب در نهادهای آن جریان دارد تدارک دیده است و آنان جاودانه در آن باغها می مانند. و این است، رستگاری بزرگ.

از تیجانی هدایت شده! می پرسم: آیا کسانی که در دو آیه مذکور از آنان صحبت شده است، علی و فرزندان او، حسن و حسین هستند که تا هنگام نزول این آیه ها به سن بلوغ نرسیده بودند؟ یا همراه با علی، حسن و حسین (رضی الله عنهم) سه ۳ یا هفت ۷ نفر دیگر هستند که شیعه صحابی بودن آنان را قبول دارند و بس. و شامل سایر اصحاب که در صف اول آنان، ابوبکر، و عمر، عثمان، طلحه، و زبیر قرار دارند، نمی شوند؟! آیا رسول اکرم ﷺ که با هزار نفر از مشرکین در بدر و سه ۳ هزار نفر کافر و مشرک در احد و در سایر غزوات جهاد کرد، سپاه او تنها همین ده نفر بودند که شیعه آنان را قبول دارد و بس؟! پاسخ بده آقای تیجانی هدایت شده؟! آیا مصداق آیه زیر فقط همین ده یا هفت نفر هستند که تو آنان را قبول داری، (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

(پیشکسوتان مهاجرین و انصار و کسانی که از آنان بخوبی پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گردید و آنها از خداوند خشنود گردیدند و برای آنها باغهایی که در آنها نهرها جاری است فراهم ساخت، آنها برای همیشه و جاودان در آنها خواهند ماند، این رستگاری بزرگی است.)

آقای تیجانی، مصداق ((سابقین اولین)) چه کسانی هستند؟! آیا مصداق آیه، تنها حضرت علی و هفت تن دیگری که شما آنان را قبول دارید، هستند؟! سبحان الله، بسیار شگفت آور است. چگونه بعضیها به خاطر داشتن ایده و عقیده ای که خلاف

نقل و اهانت به عقل است، خود را هدایت یافته می دانند؟! خداوند ما را و همه مسلمانان عالم را از شر این عقب افتادگان از هدایت، نجات دهد، آمین.

۴- خداوند در سوره ی حشر آیه ی ۹ می فرماید: (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸) وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) همچنان غنایم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده اند، آنها فضل و خشنودی خداوند را می خواهند و خدا و پیامبرش را یاری می دهند، اینها راستگو هستند و کسانی که قبل از - هجرت - آنان خانه را آماده کردند و ایمان را - در دلهایشان جای دادند - آنها مهاجرین را دوست دارند و در درون خود، احساس رغبت نمی کنند نسبت به آنچه که به مهاجرین داده شده است و آنها را بر خود ترجیح می دهند هر چند خودشان نیاز شدید داشته باشند، کسانی که از بخل نفس خویشتن، مصون و محفوظ گردند. ایشان رستگارند) من از آقای تیجانی درباره اینکه چه کسانی مصداق این آیه هستند پاسخ نمی خواهم، بلکه پاسخ این سوال را به امام زین العابدین، علی بن حسین علیه السلام امام چهارم شیعیان اثنی عشری موکول می کنم. امام زین العابدین درباره مصداق آیه مذکور چنین می گوید:

علی بن ابی الفتح الاربلی در کتاب ((كشف الغمه فی معرفه الأئمه)) چنین روایت می کند: تنی چند از اهل عراق نزد امام علی بن حسین آمدند و درباره ابوبکر، عمر و عثمان سخنانی گفتند. وقتی این آقایان از سخنان خود فارغ شدند. امام علی بن حسین علیه السلام پرسید: شما مصداق (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ) هستید؟ آنان گفتند: خیر، باز امام پرسید، شما مصداق (وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا

الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ) هستید؟ آنان گفتند: خیر، آنگاه امام فرمود: شما دوری جستید از اینکه، از یکی از این دو گروه باشید و من گواهی می‌دهم که شما از آن گروه نیز نیستید که خداوند درباره آنان چنین فرموده است: (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) (آنانی که بعد از صحابه، مهاجرین و انصار آمدند. می‌گویند پروردگارا، ما را و برادران ما را که در ایمان از ما پیشی گرفتند مورد مغفرت قرار بده، و در دلهای ما اندک کدورتی در حق مومنان مگذار، پروردگارا، تو بخشنده و مهربانی هستی.) بعد امام خطاب به آنان گفت: از نزد من بیرون بروید. خدا به کیفر کردار شما می‌رسد.<sup>۱</sup> این است دیدگاه امام چهارم، زین العابدین درباره اینکه این آیه‌ها درباره چه کسانی نازل شده‌اند. اما رد می‌کند کسانی را که بر عقل هایشان قفل زده و چشم هایشان را بسته بر ابوبکر، عمر و عثمان طعن وارد می‌کنند. و امام چهارم توسط این آیه‌ها لگام بر دهان آنان گذاشته است. از آقای تیجانی می‌پرسم: آیا هنوز تو بر این باور هستی که هدایت شده‌ای؟؟!

۵- این گفته آقای تیجانی که حدیث (لو وزن ایمان امتی بایمان ابی بکر. . .) فهو باطل و غیر معقول ولا یمکن أن یكون رجل قضی اربعین سنه فی عمره یشرك بالله و یعبد الأصنام أرجح ایماناً من أمه محمد باسرها. . الخ. (این حدیث باطل و غیر عقلانی است و امکان ندارد کسی که چهل سال از عمرش را در شرک و بت پرستی سپری کرده است، ایمان او از ایمان قاطبه امت بهتر باشد.)

در پاسخ به این گفته باید عرض کنم:

۱. كشف الغمه ج ۲ ص (۳۹۱) تحت عنوان فضایل الإمام زین العابدین.

(الف) . . . خوانندگان محترم مشاهده می فرمایید، آقای تیجانی حدیثی را فقط به دلیل اینکه، در عقل او نمی گنجد، باطل قرار می دهد. معنی این رد و ابطال حدیث، این است که علم جرح و تعدیل ارزشی ندارد. زیرا که حاکم بر صحت و سقم، قبول ورد احادیث عقل است. آیا اگر بعضی دروغ پردازان احادیثی را وضع کنند، و آنها را به رسول الله ﷺ نسبت بدهند و عقل بعضی انسانها آنها را بپذیرد، آنگاه آن احادیث باید صحیح باشند؟! این دیدگاه باب طعن را برای خاور شناسان و جوجه هایشان کاملاً باز می کند دایر بر اینکه آنان توسط دانش جدید، سنت رسول الله ﷺ را که عقل ناقص آنان نمی تواند توجیه گر آن باشد، رد کنند. اگر این اندیشه درست باشد، آنگاه بر چه مبنایی بر صحت دینت اعتماد می کنی، ای خواننده ی محترم.

(ب) اما حدیث (لو وزن. . .) حدیث موقوف است. از حضرت عمرؓ روایت شده است. اسحاق بن راهویه و امام بیهقی در شعب به سند صحیح آن را روایت کرده اند. و هذیل بن شرحبیل از عمر آن را روایت کرده است. این روایت نزد ابن المبارک در ((الزهد)) و معاذ بن المثنی در زیادات به صورت مرفوع ذکر شده است. همچنین ابن عدی در شرح حال عیسی بن عبدالله و در مسند فردوس از حضرت عبدالله بن عمر به صورت مرفوع و با این الفاظ ذکر شده است (لو وضع ایمان ابی بکر علی ایمان هذه الامه لرجح بها) و در سند آن عبدالله بن سلیمان ذکر شده است. هر چند که عبدالله بن سلمان ضعیف است ولی در نقل این حدیث، منفرد و تنها نیست زیرا ابن عدی نیز از طریق دیگری با این الفاظ آن را نقل کرده است (لو وزن ایمان ابی بکر بایمان اهل الأرض لرجحهم) و این حدیث شاهی نیز دارد که در سنن آمده است و آن چنین است. از ابی بکره روایت است که:

---

۱. دانش جدیدی که آقای تیجانی درباره رد و قبول حدیث آن را ایجاد کرده است.

شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ترازویی را دیدم که از آسمان پایین آمد، تو و ابوبکر توسط آن وزن کرده شدید، وزن تو از وزن ابوبکر بیشتر بود. بعد ابوبکر همراه با دیگران وزن کرده شد، و ابوبکر ﷺ بر سایرین چربید. الحدیث.<sup>۱</sup> این روایت اگر در مرفوع بودن آن ضعف وجود دارد ولی حدیث ابی داود، صحت آن را تایید می کند و بهر حال حضرت ابوبکر ﷺ از لحاظ ایمان، تقوا و صلاح از دیگران مقدم است.

(ت) این گفته آقای تیجانی که: ممکن نیست، شخصی که چهل سال از عمرش را در شرک و بت پرستی سپری کرده است، از لحاظ ایمان از تمام امت برتر و بهتر باشد... الخ  
به چند وجه می توان این دیدگاه تیجانی را جواب داد:

۱- آقای تیجانی چطور می دانست که ابوبکر ﷺ چهل سال از عمرش را در شرک و بت پرستی سپری کرده است؟ در عوض اینکه این شربت دروغ را که نوش جان کرده است باید آن را استفراغ کند. آیا دلیلی دارد و دلیلی را ارائه داده است؟ اگر آقای تیجانی بر صحت مدعایش چنین استدلال می کند که قبل از بعثت رسول الله ﷺ هیچ کس مسلمان نبوده است و همه بتها را پرستش کرده اند و بدون تردید ابوبکر نیز از جمله آنان بوده است. در رد و نفی این استدلال عرض می شود: کودکانی مانند علی ﷺ نیز قبل از بعثت بتها را پرستش می کردند. زیرا کودک که در حضانت پدر و مادر کافر باشد، به اتفاق همه مسلمانان، حکم کفر بر وی اجرا می شود. و در حدیث رسول اکرم ﷺ چنین فرموده است: ((کل مولود یولد علی

فطره الإسلام، فأبواه يهودانه، أو ينصرانه، أو يمجسانه كما تنتج البهيمة، بهيمه جمعاً، هل تسحون فيها من جدعاً)).<sup>۱</sup>

هر نوزاد هم سو و هماهنگ با فطرت پیدا می شود ولی والدین او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی بار می آورند. همان گونه که چهار پا سالم متولد می شود، آیا شما در آن عیب و نقصی مشاهده می کنید؟

اگر آقای تیجانی می گوید: کفر کودک مانند کفر بالغ نیست، من می گویم: ایمان کودک نیز مانند ایمان بالغ نیست. اسلام ابوبکر رضی الله عنه به اتفاق همه مذاهب او را از کفر بیرون می آورد، اما درباره اسلام علی که در وقت بعثت نابالغ بود، دو قول وجود دارد. مذهب امام شافعی رحمه الله این است که اسلام کودک نمی تواند کودک را از کفر خارج کند.<sup>۲</sup> علاوه بر این، حضرت ابوبکر موقع اسلام آوردنش اصلاً چون و چرا نکرده است. از محمد بن ابی بکر رضی الله عنه مروی است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام را برای هر کس که عرضه می کردم، در پذیرفتن آن شک و تردید نشان می داد، به جز حضرت ابوبکر رضی الله عنه، او هیچ گونه تردیدی نشان نداده بلافاصله آن را پذیرفته است. شگفت آور اینکه شیعیان معتقداند که حضرت علی رضی الله عنه در قبول اسلام تردید نشان داده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواستار مهلت شده است و گفته است: ((. . . اسلام با دین پدری من مخالف است، و من در این مورد فکر می کنم؟!))<sup>۳</sup>

۲- درباره اینکه ابوبکر رضی الله عنه عمرش را در بت پرستی گذرانده است، در هیچ جا ثابت نشده است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه بتی را سجده کرده باشد. ((. . . حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جمعی متشکل از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ((ما سجدت لصنم قط))، هرگز بتی را سجده نکرده ام. سپس می گوید: وقتی به سن بلوغ رسیدم، ابوقحافه دست مرا گرفته مرا به محل بتها برد و به من گفت: این خدا و معبود تو ((شم العوالی))

۱. صحیح البخاری کتاب الجنائز برقم (۱۲۹۳).

۲. منهاج السنه ج ۸ ص (۲۸۶).

۳. سعد السعود لأبی القاسم علی بن موسی معروف به ابن طاووس. ص (۲۱۶) مکتبه الرضی چاپ قم.



است و مرا در آنجا رها کرد و رفت. من به نزد آن بت رفته، گفتم: گرسنه هستم به من نان بده، به من پاسخ نداد. گفتم: من لخت و عریان هستم مرا بپوشان، به من پاسخ نداد. سنگ بزرگی بر سر آن زدم و آن به زمین افتاد.<sup>۱</sup> با توجه به این روایت، تیجانی نادان و احمق چگونه ادعا می کند و می گوید: ابوبکر چهل سال از عمرش را در بت پرستی گذرانده است؟ ولی این سخن که حضرت علی بت را سجده کرده است یا خیر، هیچ نصی در این باره وجود ندارد. لذا ما در این باره که او بتی را سجده نکرده است، به یقین نمی توانیم چیزی بگوییم زیرا قریش، زن و مرد، کوچک و بزرگ بتها را سجده می کردند!

۳- بالفرض اگر بپذیریم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه مدت چهل سال را در شرک و بت پرستی گذرانده اند، هیچ شک و تردیدی در این وجود ندارد که هرگاه مشرک مسلمان شود، خداوند تمام گناهان گذشته او را مورد آمرزش قرار می دهد. همان طور که در قرآن آمده است: (قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ)<sup>۲</sup> ای رسول، به کفار بگو: اگر آنان از کفر خود باز بیایند، گناهان گذشته آنان بخشوده خواهد شد. و در یک حدیث آمده است: عمرو بن عاص برای مسلمان شدن نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد، قصد داشت مسلمان شود ولی پذیرفتن اسلام را مشروط کرد به اینکه تمام گناهان او بخشوده شوند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ((اما علمت أن الأسلام يهدم ما كان قبله)) مگر نمی دانی، اسلام تمام گناهان گذشته را محو می کند و از بین می برد<sup>۳</sup>. . . لذا اسلام تمام گناهان و خطاهای گذشته انسان را از بین می برد.

---

۱. تاریخ اسلامی، محمود شاکر ج ۳ ص (۲۱) و مختصر المحاسن المجتمعه عبدالرحمن صفوری ص (۳۸).

۲. انفال: ۳۸.

۳. صحیح مسلم مع الشرح: محمود شاکر ج ۳ ص ۳۱.

۴- این واقعیت را شیعه اثنا عشری نیز می پذیرد - کلینی در اصول کافی تحت عنوان ((لا یؤخذ المسلم بما عمل فی الجاهلیه)) (مسلمان به خاطر اعمالی که قبل از مسلمان شدنش انجام داده است، مورد مواخذه قرار نمی گیرد) از ابی جعفر روایت می کند: ((إن ناساً أتو رسول الله ﷺ بعد ما أسلموا فقالوا: یا رسول الله أیؤخذ الرجل منا بما کان عمل فی الجاهلیه بعد إسلامه؟ فقال لهم رسول الله ﷺ: من حسن إسلامه و صح یقین ایمانه لم یواخذه الله تبارک و تعالی بما عمل فی الجاهلیه و من سخط إسلامه ولم یصح یقین ایمانه أخذه الله تبارک و تعالی بالأول و الآخر))<sup>۱</sup>.

عده ای بعد از اینکه مسلمان شده بودند، نزد رسول اکرم ﷺ آمدند و سوال کردند: آیا شخص بعد از مسلمان شدن در برابر اعمال قبل از اسلام مواخذه می شود؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: هر کس اسلامش را خوب کند (یعنی ظاهر و باطنش مسلمان باشد) و باور ایمانش صحیح باشد. خداوند در برابر اعمال جاهلیت (یعنی قبل از اسلام) او را مواخذه نمی کند و در غیر این صورت، در برابر اعمال اول و آخر مواخذه می شود - حتی خود آقای تیجانی به این حقیقت اعتراف دارد و می گوید: ((من هیچ عداوت و دشمنی با ابوبکر، عمر، عثمان و علی حتی با وحشی قاتل حضرت حمزه ندارم. بعد از اینکه او مسلمان شده است. زیرا اسلام گناهان گذشته را قطع می کند و خود رسول الله ﷺ او را (قاتل وحشی را) مورد عفو قرار داده است؟!<sup>۲</sup>. با توجه به این روایات، حضرت ابوبکر رضی الله عنه چرا و چگونه در برابر اعمال قبل از اسلام مواخذه می شود، حال آنکه اسلام گناهان گذشته را از بین می برد؟ جواب روشن است و آن اینکه آقای تیجانی با ابوبکر هیچ گونه دشمنی ندارد؟؟؟!

---

۴. اصول کافی ج ۲ ص (۳۳۳).

۱. ثم اهدیت ص ۸۰.

۵- چنین نیست، هر کس که در حالت اسلام به دنیا آمده است بهتر است از آنانی که بعد از ولادت خود مسلمان شده اند، مانند حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما بلکه از نصوص صحیح ثابت شده است که بهترین مسلمانان، مسلمانان قرن اول هستند و اکثریت مسلمانان قرن اول کسانی بودند که بعد از کفر، مسلمان شده بودند ولی آنان به شهادت نصوص بهترند از مسلمانان قرن دوم که در حالت اسلام متولد شده اند.<sup>۱</sup>

ج\_ درباره ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه، ((ابوبکر نمی تواند از لحاظ ایمان از تمام امت محمد برتر باشد، حال آنکه میان امت اولیاء، صالحان شهداء، ائمه که تمام عمر را در جهاد گذرانده اند، وجود دارند))، باید عرض کنم: که هیچ انسان عادل و انصاف دوست انکار نمی کند از اینکه حضرت ابوبکر رضی الله عنه از بزرگان اولیاء، صالحان و ائمه مهتدین که تمام عمر را در جهاد گذرانده اند، بوده است. حضرت ابوبکر رضی الله عنه به اندازه ای نزد سید الاولیاء، والصالحین، حضرت محمد صلی الله علیه و آله محبوب بوده است که او خشم کرده است بر کسانی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه را اذیت کرده اند و اذیت حضرت ابوبکر رضی الله عنه موجب ناراحتی او بوده است. امام بخاری در صحیح خود از ابوالدرداء روایت می کند: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در حالی که ازارش را بالا زده بود حتی که زانوهایش طاهر بود، آمد و سلام کرد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله میان من و عمر بن خطاب اختلافی پیش آمده بود، من با شتاب بسوی او رفتم و بعد پشیمان شدم، و از وی خواستم تا مرا عفو کند ولی نپذیرفت، اکنون نزد تو آمده ام، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ((یغفر الله لک یا ابابکر)) (خداوند تو را عفو می کند) بعد حضرت عمر رضی الله عنه پشیمان شده به خانه حضرت ابوبکر رفت و پرسید، اثم ابوبکر؟ آیا ابوبکر اینجا است؟ گفتند: ((خیر))، حضرت عمر رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، چهره پیامبر صلی الله علیه و آله متغیر شده بود. ابوبکر رضی الله عنه به حال رسول الله

ترحم کرد و با دو زانو بر زمین نشسته و گفت: ای رسول خدا به خدا سوگند من مورد ستم قرار گرفته ام. رسول الله ﷺ فرمود: خداوند مرا به طرف شما فرستاد و شما مرا تکذیب کردید و ابوبکر مرا تصدیق کرد و با جان و مال مرا یاری کرد، آیا شما از این دوست من دست بر می دارید یا نه؟ از آن به بعد حضرت ابوبکر ﷺ مورد اذیت قرار نگرفت.<sup>۱</sup>

ابوعثمان از عمرو بن عاص ﷺ روایت می کند و می گوید: رسول اکرم ﷺ مرا به جیش ((ذات سلاسل)) فرستاد، من وقتی نزد رسول الله ﷺ برگشتم، پرسیدم: چه کسی نزد تو محبوبتر است؟ فرمود عایشه ﷺ. گفتم از میان مردان؟ فرمود: پدر عایشه. گفتم: بعد از وی؟ فرمود: عمر بن خطاب ﷺ و چند تن دیگر را نیز نام برد.<sup>۲</sup> حضرت علی ﷺ نیز چنین اعتقاد دارد. محمد بن حنیفیه، پسر حضرت علی می گوید: از پدرم، حضرت علی پرسیدم: چه کسی بعد از رسول الله ﷺ بهتر است؟ فرمود: ابوبکر، پرسیدم بعد از او چه کسی؟ فرمود: عمر، محمد حنیفیه می گوید: دیگر از او نپرسیدم. چون فکر می کردم این دفعه بگوید، عثمان، گفتم: بعد از عمر شما بهتر هستی؟ فرمود: نیستم من جز یک مسلمان.<sup>۳</sup>

حضرت ابوبکر ﷺ در عمل کردن به معروفات و نیکی ها از دیگران سبقت می گرفت. امام مسلم در صحیح خود از حضرت ابوهیره ﷺ نقل می کند: روزی رسول اکرم ﷺ پرسید: ((امروز چه کسی از شما روزه است؟ حضرت ابوبکر ﷺ گفت: من. رسول الله ﷺ پرسید: چه کسی از شما امروز جنازه تشییع کرده است؟ حضرت ابوبکر ﷺ گفت: من، رسول الله ﷺ پرسید: چه کسی از شما امروز به مساکین طعام داده است؟ حضرت ابوبکر ﷺ گفت: من، رسول اکرم ﷺ پرسید: چه کسی از شما امروز بیماری را عیادت کرده است؟ حضرت ابوبکر ﷺ گفت: من،

۱. صحیح البخاری کتاب فضایل الصحابه برقم (۳۴۲۱).

۲. صحیح البخاری کتاب فضایل الصحابه برقم (۳۴۴۲).

۳. همان مرجع برقم (۳۴۶۸).

آنگاه رسول اکرم ﷺ فرمود: ما اجتمعن فی امری إلا دخل الجنة.<sup>۱</sup> پاداش این خصلتها به جز بهشت چیزی دیگر نیست. علاوه بر این، حضرت ابوبکر رضی الله عنه در تمام غزوات نیز حضور داشته است و در تمام شرایط حساس و خطرناک از آغاز اسلام تا پایان با رسول الله ﷺ همراه بوده است و هیچ گونه، احساس ترس، حرج و سستی به خود راه نداده است و در مواقع خطر اقدام نموده و تا پای جان از رسول الله ﷺ پاسداری نموده است. گاهی با دست، گاهی با زبان و گاهی با مال علیه مشرکان مبارزه کرده است و در تمام این صحنه ها پیشرو بوده است.<sup>۲</sup> از حضرت علی رضی الله عنه روایت است که می گوید: روز بدر رسول الله ﷺ به من و ابی بکر رضی الله عنهما فرمود: با یکی از شما میکائیل و با دیگری جبرائیل همراه است. و اسرافیل فرشته بزرگی است و در معرکه ها حضور پیدا می کند.<sup>۳</sup> بعد از ذکر این همه دلایل روشن، هر جویای حق بطور قطع و یقین می داند که حضرت ابوبکر رضی الله عنه از بزرگان اولیاء، نیکان و جهاد گران در راه خداوند بوده است. ممکن است جناب تیجانی با این حقایق روشن قانع نشود، لازم می دانم دیدگاه یکی از امامان شیعه اثنا عشری را ذکر کنم تا حقایق واضح گردیده، علیه زورگویان و معاندان حجت قاطع و برای قانعان و هدایت یافتگان شراب سلسبیل گردد.

ابوالحسن اربلی از مراجع بزرگ شیعه، در کتابش ((کشف الغمه)) از عروه بن عبدالله روایت می کند و می گوید: از ابوجعفر، محمد بن علی (امام محمد باقر علیه السلام) درباره تزئین کردن شمشیر سوال کردم، فرمود: اشکالی ندارد. ابوبکر صدیق، شمشیرش را مزین کرده است. گفتم: تو او را صدیق می دانی؟ بلافاصله از جایش پرید و رو به قبله کرد و گفت: آری، صدیق، آری، صدیق، آری، صدیق،

۴. مسلم مع الشرح باب فضایل برقم (۱۰۲۸).

۵- المنهاج ج ۸ ص ۷۹.

۶- مسند ابی یعلی ج ۱ برقم (۳۴۰) مسند علی بن ابی طالب و محقق آن فرموده است: سند آن صحیح است.

هر کس او را صدیق نگوید، خداوند هیچ حرف و سخن وی را باور نمی کند، نه در دنیا و نه در آخرت.<sup>۱</sup>

آیا تیجانی توبه می کند و ما را از بیان دلایل علیه هدایت دروغین خودش مستغنی می کند یا خیر؟؟! پاسخ بقیه سخنان او، پیرامون این مبحث، در مطالب گذشته به طور کامل بیان گردید.

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره حضرت ابوبکر تحت

عنوان ((علل و اسباب هدایت و استبصار))

نص پیرامون خلافت:

آقای تیجانی درباره علل و عواملی که او را به راه حق هدایت کردند، چنین سخن می گوید: ((علل و عواملی که مرا به سوی حق دعوت کردند، خیلی زیادند، و برای من ذکر همه آنها در این میدان تنگ مقدور نیست، لذا به ذکر بعضی از آنها بسنده می کنم.

۱- نص درباره خلافت: در مبدا ورود به این مباحث با خود عهد کردم که آنچه که نزد فریقین متفق علیه است، فقط آن را محو و ملاک گفته هایم قرار بدهم و به متفردات هیچ فریقی تعرض نکنم. و با همین اندیشه درباره تفضیل میان ابوبکر و علی بن ابی طالب و درباره اینکه حق خلافت از روی نص از آن علی بود همان طور که شیعه مدعی است، یا موکول به شوری بود، آن طور که اهل سنت می گوید، می خواهم سخن بگویم.

پژوهشگران در این خصوص اگر خود را از تعصب های فرقه ای، گروهی و گرایشها بدور نگاه دارد، بدون تردید و به روشنی می داند که نص درباره خلافت حضرت علی بن ابی طالب وارد شده است. مانند: ((من كنت مولاه فهذا علي مولاه)) هر کس که من مولای او هستم، علی نیز مولای او است. پیامبر ﷺ این

مطلب را بعد از برگشتن از حجه الوداع بیان فرمود و زمینه تبریک و تهنیت برای حضرت علی فراهم شد حتی ابوبکر و عمر نیز از جمله کسانی بودند که امام را تبریک گفتند: و گفتند: (بخ، بخ ای پسر ابی طالب، تو مولای هر مومن و مومنه شدی) تیجانی می گوید: این حدیث میان شیعه و سنی متفق علیه است. من در این موضوع فقط به ذکر منابع والجماعت بسنده می کنم و حتی تمام منابع را ذکر نمی کنم. زیرا منابع بسیار زیادند. برای اطلاع بیشتر، خوانندگان به کتاب ((الغدیر))، نوشته علامه امینی مراجعه کنند. مولف، راویان این حدیث را از طرق اهل سنت در آنجا ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

در پاسخ، عرض می شود:

۱- این گفته آقای تیجانی که: خلافت نزد اهل سنت موقوف به انتخاب و شوری است، صحت ندارد. زیرا اهل سنت درباره خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه اختلاف نظر دارند. عده ای بر این باورند که خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه بوسیله نص جلی یا خفی ثابت شده است و عده ای دیگر بر این باورند که خلافت او به توافق اهل حل و عقد منعقد گردیده است. فریق اول برای وجود نص دایر بر خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه به دلایل روشن و بسیار قوی استدلال کرده است.<sup>۲</sup> بهر حال، باید بدانیم، که این گفته تیجانی که نزد اهل سنت خلافت موقوف به شوری و انتخاب است، قول مجمع علیه نیست. اگر این دیدگاه حق هم باشد، دیدگاه یک گروه از اهل سنت است. اگر حق این است که خلافت حضرت ابوبکر از نص جلی با خفی ثابت است، این دیدگاه گروه دیگری است. در هر صورت، حق خارج از دیدگاه اهل سنت نیست.

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۳۶-۱۳۵). آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۲۴-۲۲۳).

۲. به صفحه ۱۱۱ تا ۱۱۴ مراجعه کنید.

۲- این گفته تیجانی که خلافت حضرت علی ابن ابی طالب نزد شیعه از نص ثابت است و در این باره از چند حدیث استدلال می کنند، این یک ادعای فاسد و بی اساس است. زیرا آنان به دلایل بسیار ضعیف و واهی تکیه کرده از الفاظی استدلال می کنند که هیچ گونه دلالتی بر مدعای آنان ندارند، بحث مفصل در این خصوص در مباحث آینده خواهد آمد - علاوه بر این، اگر بپذیریم که قول خلافت بالنص ثابت و حق است، باز هم مدعای شیعه ثابت نمی شود. زیرا ((راوندیون)) که معتقد به امامت حضرت عباس بن عبدالمطلب هستند، نص را درباره خلافت و امامت او می دانند، همان طور که شیعه نص را درباره امامت حضرت علی می داند. قاضی ابویعلی می گوید: راوندیون اختلاف دارند. گروهی بر این عقیده اند که رسول الله ﷺ با ذکر شخص و نام عباس، به امامت وی تصریح کرده است و این مطلب را آشکار به مردم اعلام کرده است و امت بدلیل انکار این نص صریح و مخالفت با امر رسول الله ﷺ مرتد شده است. برخی از آنان بر این عقیده اند که نص درباره امامت عباس و بعد از وی برای اولاد او است تا قیامت.<sup>۱</sup> این ادعای راوندیه مانند ادعای شیعه و مشابه آن است و هیچ کدام از این دو دیدگاه، (دیدگاه راوندیه و شیعه) دلیلی برای اثبات وجود ندارد. هیچ یک از اهل علم در تایید آن سخن نگفته است. ولی نص پیرامون خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه مورد تایید اهل علم است.

۳- این گفته تیجانی که: ((پژوهشگر اگر در صدد حقیقت بوده و از گرایشها خود را دور نگاه دارد، در می یابد که درباره خلافت حضرت علی، نص صریح و روشن وجود دارد.)) تیجانی برای اثبات این مدعای خود حدیث ((من کنت مولاه فهذا علی مولاه)) را ذکر می کند. درباره جواب این مدعا عرض می شود:



۱- علمای حدیث در صحت و سقم این حدیث اختلاف نظر دارند. بعضی آن را ضعیف و برخی آن را حسن قرار داده اند. اما از دیدگاه من (مولف) حدیث صحیح و از رسول الله ﷺ ثابت است. من نمی توانم فقط بخاطر گرایشهای شخصی، مسلکی و سلیقه ای، این حدیث را ضعیف قرار بدهم همان گونه که شیوه تیجانی است. او احادیث صحیح را به دلیل اینکه با گرایش های او موافقت ندارند یا مخالف با خزعبلات او هستند، ضعیف تلقی می کند. آری، کسانی که از هوا و هوس و گرایشها تبعیت می کنند، کارشان بسیار ساده و آسان است و اما اهل سنت در برابر نصوص حدیث توقف نموده زمانی آنها را ملاک عمل و عقیده قرار می دهند که از لحاظ متن و سند صحت آنها به ثبوت رسیده باشد.

۲- آقای تیجانی مدعی است که حدیث (من كنت مولاه . . الخ)) نص واضح و روشنی است برای اثبات خلافت علی بن ابی طالب. آری، چنین بر می آید که سخن گفتن نیاز به زحمت و مشقت زیادی ندارد، و برای هر شخص آسان است و هر کس به راحتی می تواند، آنچه که خواسته باشد، بگوید زیرا حرف و سخن در برابر مال و سرمایه خرید و فروش نمی شود. لذا هیچ حرف و سخنی در حد ذات خود نمی تواند دلیل باشد و هیچ فرد عاقلی سخن محض را به عنوان دلیل نمی پذیرد. آقای تیجانی مدعی است که حدیث مذکور، دلیل واضح و روشنی است اما قبول زحمت نکرده و درباره واضح و روشن بودن آن دلیلی را ارائه نداده است. یقیناً شاعر بسیار بجا فرموده است:

والدعاوی ما لم تقم علیها  
بینات فأصحابها  
أدعیاء

یعنی دعوا مادام که همراه با دلیل نباشد، دعوی محض است. متأسفانه حدیثی که آقای تیجانی و شیعیان از آن استدلال می کنند، بجای واضح و روشن بودن، دلیل ابهام و عدم وضوح را با خود همراه دارد. همان طور که خود تیجانی نیز اعتراف

دارد، رسول اکرم ﷺ این حدیث را در ((غدیر خم)) بعد از برگشتن از حجه الوداع بیان فرموده است. همه می دانند که تمام مسلمانان بعد از حجه الوداع با پیامبر ﷺ به مدینه برگشتند بلکه اهل مکه به مکه و اهل طایف به طایف و اهل یمن به یمن رفته بودند و با پیامبر ﷺ به جز اهل مدینه کسی دیگر نبود، اگر آنچه که پیامبر ﷺ در ((غدیر خم)) بیان فرمود، از جمله مطالب مهمی که به تمام مردم بایستی ابلاغ می شد، می بود، آن را در عرفه یا منی، که همه مسلمانان حاضر بودند، ابلاغ می فرمود. رسول الله ﷺ در آن سفر ((سفر حجه الوداع)) اصلاً بحثی از امامت یا از حضرت علی نفرموده است. لذا واضح و روشن است که امامت حضرت علی ﷺ وحی منزل یا مخصوص در دین خداوند نبوده است و نه از آن مطالبی بوده است که پیامبر ﷺ مامور ابلاغ آن باشد. لذا حدیث ((من کنت مولاه . . .)) به روشنی تمام، کمترین دلالتی بر خلافت حضرت علی ﷺ ندارد!

۳- معنی ((مولاه)) به هیچ صورت خلیفه نیست و منظورش رسول اکرم ﷺ از آن، خلافت نبوده است و نه لفظ ((مولی)) بدلیل معانی متعددی که دارد، دال بر خلیفه است. رازی در مختار الصحاح می گوید، (المولی) بمعنی، غلام آزاد شده، آزاد کننده، پسر عم، مددکار، همسایه و هم پیمان است. و ((موالاه)) ضد معادات است و رازی می گوید: ولایت به کسر واو بمعنی سلطان است و ولایت به فتح و کسر واو به معنی نصرت (یاری کردن)<sup>۱</sup> است. فیروز آبادی می گوید الولی: یعنی القرب والدنو (نزدیکی) است والولی اسم است از مصدر ولی - و معنی آن، محب (دوست) الصدیق. (دوست) النصر (یاری دهند) ماخوذ است از ولی الشی، علیه ولایت و ولایت - و ولایت به کسر واو بمعنی خطه امارت و سلطان است. و مولی، به معنی، مالک، عبد، معتق (آزاد کننده) معتق (آزاد شده) و صاحب و ابن (پسر) و عم (عمو) و نزیل (مهمان) و شریک و خواهر زاده، و سرپرست و رب و ناصر و

منعم (کسی بر دیگران انعام می کند) و منعم (کسی که بر او انعام می شود) و دوستدار، و تابع و داماد، است.<sup>۱</sup> و از این تحقیق لغوی معلوم است که ((مولی)) به معنی نصرت (یاری کردن) و غیر نصرت و برای تمام معانی که بیان گردید، آمده است. لذا آن را حمل کردن بر معنی سلطان و خلیفه نیاز به دلایل دارد، علاوه بر این، آن را حمل کردن بر معنی والی و حاکم متعذر است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: ((... در این حدیث هیچ گونه دلالت روشنی دایر بر اینکه منظور از مولی خلیفه است، وجود ندارد. زیرا ((مولی)) به معنی ((ولی)) است. خداوند می فرماید: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) (همانا ولی شما خدا، رسول خدا و مومنان هستند). و فرموده است: (وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ). از این آیه ثابت می شود که رسول الله ﷺ ولی مومنان است و آنان نیز ولی رسول الله ﷺ هستند همان طور که ثابت می شود که خداوند ولی مومنان است و مومنان نیز ولی همدیگر هستند. پس روشن شد که ((موالاه)) ضد معادات است و ((موالاه)) باید از طرفین باشد هر چند که یک طرف به اعتبار منزلت و جایگاه والاتر از دیگری است. ولایه طرف بزرگتر تفضیل و احسان است و ولایه طرف کوچکتر طاعت و عبادت است. همان طور که خداوند مومنان را دوست دارد، مومنان نیز او را دوست دارند. چون ((موالاه)) ضد معادات، محاربه و مخادعه است و کفار خدا و رسول را دوست ندارند بلکه با الله و رسول الله محادات و معاودت دارند. خداوند فرموده است: (لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ) (دشمنان من و دشمنانتان را دوست خود قرار ندهید). اگر کسی یا کسانی چنین کنند، خداوند آنان را مجازات می کند. چنانچه می فرماید: (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ) و جایی دیگر فرموده است: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) آری، با توجه به معنی و مفهوم این آیه ها که لفظ ولی و مولی در آنها بکار رفته است، بخوبی روشن است که

معنی اینکه، الله ولی و مولی مومنان است و اینکه رسول الله ولی و مولای مومنان است یا اینکه علی مولای مومنان است و اینکه رسول الله ولی و مولای مومنان است، ((موالاه)) است و ((موالاه)) ضد معادات (عداوت و دشمنی) است. مومنان دوستی و موالات دارند با الله و رسول الله ﷺ، موالاتی که ضد معادات است. این حکم یعنی ((ولی و موالاه)) با الله و رسول و مومنان برای هر مومن ثابت است. حضرت علیؑ نیز کی از مومنان است که سایر مومنان را دوست دارد و مومنان نیز او را دوست دارند. حدیث درباره اثبات موالات با علی است و در واقع گواهی رسول الله ﷺ است دایر بر اینکه حضرت علی مستحق و لایق موالات است ظاهراً و باطناً. این حدیث در واقع رد و نفی می کند آنچه را که دشمنان او یعنی خوارج و نواصب درباره او می گفتند و هرگز به این معنی نیست که مومنان غیر از حضرت علی دیگر مولایی ندارند و چگونه ممکن است که مومنین، مولایی دیگر نداشته و حال آنکه رسول الله ﷺ موالی زیادی داشت یعنی تمام مومنان صالح. و حضرت علیؑ نیز موالی زیادی دارد و مولای او تمام مومنان هستند که او را دوست دارند. رسول الله ﷺ فرموده است: ((همانا قبایل اسلم، غفار مزینه، جهینه، قریش و انصار مولایی سوای خدا و رسول الله ﷺ ندارند.))<sup>۱</sup> قبایل مذکور در این حدیث ((مولای)) رسول الله ﷺ قرار داده شده اند همان طور که مومنین صالح در قرآن مجید مولای رسول الله ﷺ قرار داده شده اند. خداوند و پیامبر ﷺ مولای مومنین هستند. خلاصه کلام این است، که میان ((ولی)) ((مولا)) و ((والی)) تفاوت وجود دارد. ولایه به معنی ضد عداوت مغایر است با ولایه به معنی امارت. وولایت که در حدیث غدیر آمده است از باب اول، یعنی به معنی ضد عداوت است نه به معنی امارت و سلطان. رسول الله ﷺ فرموده است: هر کس که من ((والی)) او هستم علی نیز ((والی)) اوست، بلکه فرموده است: هر کس که من ((مولای)) او هستم علی نیز مولای او است. یعنی هر کس مرا دوست دارد با علی

۱. بخاری، کتاب المناقب باب ذکر اسلم و غفار و مزینه رقم (۳۳۲۱).

نیز باید دوست باشد. ((مولا)) به معنی ((والی)) و امیر قطعاً باطل است. زیرا ولایت از هر دو طرف است. مثلاً مومنان اولیاء الله هستند و الله ولی مومنان است و اینکه پیامبر اسلام ﷺ ((أولی بهم من انفسهم)) فقط از جانب رسول الله ﷺ است. و اینکه ولایت رسول الله ﷺ بر هر مومن از خود او بیشتر است، این از خصوصیات نبوت پیامبر ﷺ است. اگر فرض شود که حدیث ((من کنت مولاه)) نص است بر خلاف کسانی که بعد از پیامبر هستند، باز هم این حدیث موجب این نمی شود که او (خلیفه بعده) ولایتش بر هر مومن، از خود مومن بیشتر باشد. اگر منظورش این می بود، چنین می گفت: ((من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به می نفسه)) و چنین چیزی از هیچ کسی نقل نشده و کسی این را نگفته است. لذا حدیث ((من کنت مولاه... الخ)) را حمل کردن بر خلیفه ی بعد، قطعاً باطل است. زیرا اولی بودن پیامبر ﷺ بر هر مومن از خود مومن، در حیات و هم در ممات پیامبر ﷺ ثابت است و صحت خلافت حضرت علی ؑ اگر از حدیث غدیر فرض شود، فقط مربوط به دوران بعد از وفات رسول الله ﷺ می شود نه دوران حیات و زندگی آن حضرت ﷺ و خلافت حضرت علی در حیات رسول الله ﷺ تحت هیچ شرایطی صدق پیدا نمی کند. لذا ولایت حضرت علی بر هر مومن بیشتر از خود مومن نمی شود حتی اگر منظور از ((مولا)) خلافت باشد، علی ؑ نمی تواند مولای هیچ یک از مومنان باشد. اینها شواهد و قراین زنده و گویایی هستند مبنی بر اینکه رسول الله ﷺ منظورش از ((مولا)) خلیفه نبوده است. زیرا ولایت<sup>۱</sup> حضرت علی برای هر مومن مختص به دوران حیات رسول الله ﷺ است اما خلافت وصفی است که قبل از موت تحقق پیدا نمی کند. لذا روشن است که ((مولا)) در حدیث غدیر به معنی خلافت نیست. چون پیامبر ﷺ ولایتش بر مومنان از خود مومنان بیشتر است چه در زندگی یا بعد از موت و تا روز قیامت، اگر او کسی را در بعضی امور جانشین و خلیفه خود قرار دهد یا فرض شود که او در حیات خود کسی را خلیفه کرده است

۱. ولایت به معنی ضد عداوت.

یا بعد از وفات کسی را خلیفه کرده است و او بوسیله نص یا اجماع خلیفه شده است، او برای این خلافت او بر مومنان از خود آنان اولی تر است. غیر او، هرگز بر هیچ مومنی از خود مومن اولویت ندارد، خصوصاً در زندگی او. اما اینکه علی مولای هر مومن است، وصفی است برای علی در حیات رسول الله و بعد از وفات وی و بعد از وفات علی. لذا علی امروز مولای هر مومن است حال آنکه او امروز حاکم بر همه مردم نیست. و هم چنین تمام مومنان مولای یکدیگر هستند، چه در حال حیات یا بعد از وفات.<sup>۱</sup>

۴- اما استدلال سبط ابن الجوزی در کتابش ((تذکره الخواص)) (که یکی از آن منابع است که این حدیث بدان نسبت داده شده است.) دایر بر اینکه لفظ ((الولی)) در لغت عربی معانی متعددی دارد و ده معنی را ذکر کرده (این خودش اعتراف است به تعدد معنی ((المولی)) و معنی دهم که ((اولی)). یعنی اولی المومنین به خلافت است، را ترجیح داده است. بدلیل اینکه سایر معانی آن در حق علی بن ابی طالب منتفی هستند و این را نص صریحی در مورد اثبات امامت حضرت علی قرار داده است.<sup>۲</sup> متأسفانه یا خوشبختانه، این سخن به جای اینکه دلیلی برای او باشد، دلیلی علیه او است زیرا آقای تیجانی حتی یک دلیل روشن بیان نکرده است دال بر اینکه ((مولا)) به معنی اولی است. حال آنکه ((مولی)) را منحصر و محدود کردن به معنی ((اولی)) نیاز به دلیل روشن و واضح و نص ثابت دارد. و دلیل روشن و نص ثابت دال بر این معنی ارائه نشده است لذا استدلالش باطل است.

این توضیحات به روشنی نشان می دهند که: حدیثی که آقای تیجانی از آن بر امامت علی استدلال می کند، ادعایش را از بین می برد. بنابراین با دلایل مغلوب و محجوج و حجت های مدحوض نمی توان خلافت را ثابت نمود بلکه برای اثبات

۲. منهاج ج ۷ ص ۳۲۵-۳۲۲.

۳. تذکره الخواص ص ۴۰-۳۵.

خلافت نیاز به دلایل واضح و روشنی دارد که هر گونه شبهات و احتمالات را از بین برده باشد.

۵- آقای تیجانی می گوید: رسول اکرم ﷺ در برگشتن از حجه الوداع حدیث ((من كنت مولاه... الخ)) را بیان فرمود و بعد از آن محفل و مراسمی برای تبریک گفتن به حضرت علی برگزار گردید، و ابوبکر و عمر (ما) هر دو به حضرت علی تبریک و تهنیت گفتند. یقولاً بخ، بخ لک یا ابن ابی طالب اصحبت او امسیت مولی علی کل مومن و مومنه.<sup>۱</sup>

(مبارک باد بر تو ای فرزند ابوطالب، همانا تو مولای هر مومن و مومنه شدی).  
عرض کنم: سبحان الله، آقای تیجانی چقدر در دروغ گفتن مهارت دارد؟ و برای دروغ پردازی چقدر به خود جرات می دهد؟ می گوید: محفل و مجلسی برای تبریک گفتن به حضرت علی برگزار گردید و ابوبکر و عمر از جمله کسانی بودند که قبل از دیگران به حضرت تهنیت و تبریک گفتند و بعد از این روایت دروغین را به چند منبع نسبت می دهد. وقتی به جزء ششم مسند احمد مراجعه می کنیم، می بینیم در آن چنین آمده است: ((فلقیه عمر بعد ذلک، فقال له هنیأ یا ابن ابی طالب اصحبت و امسیت مولی کل مومن و مومنه)) عمر بعد از آن او را ملاقات کرد و به او

گفت: (ای فرزند ابی طالب تو را تبریک می گویم، تو مولای هر مرد و زن مومن شدی) در این منبع، ذکری از حضرت ابوبکر ﷺ اصلاً نشده است. و در صفحه ۳۶ تذکره الخواص که این موضوع در آنجا مطرح شده، بطور کلی بحثی از محفل و مراسم و تبریک گفتن برای حضرت علی عنوان نشده است. نه از طرف عمر و نه از طرف حضرت ابوبکر ﷺ. علامه سیوطی در ((الحاوی للفتاوی)) نیز این موضوع را چنین آورده است که حضرت عمر ﷺ حضرت علی را تبریک می گوید ولی

۱. ثم اهدیت ص (۱۳۵). آنگاه... هدایت شدم ص (۲۲۴).

یادی از حضرت ابوبکر در آن دیده نمی شود.<sup>۱</sup> این موضوع در کتاب کنز العمال، باب فضایل علی بن ابی طالب، در احادیث شماره (۳۶۳۴۴، ۳۶۳۴۳، ۳۶۳۴۲، ۳۶۳۴۱، ۳۶۳۴۰، و در جلد (۱۱) به شماره ۳۲۹۰۴، ۳۲۹۰۵، ۳۲۹۰، ۳۲۹۱۶، آمده است ولی محفل و مراسم تبریک بجای خود، اصلاً یادی از حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> در این روایت دیده نمی شود. ابن کثیر در کتاب ((البدایه والنهایه)) طرق متعدد این حدیث را آورده است ولی حتی در یک حدیث بحثی و سخنی از مراسم تبریک و حضرت ابوبکر در آن دیده نمی شود؟! از ذکر سایر منابع اعراض می کنم به امید اینکه آنچه که ذکر کنید، از ذکر سایر منابع کفایت می کند، و بخاطر اینکه روایات حدیث نزدیک به هم و شبیه یکدیگراند و در هیچ کدام ذکر محفل تبریک و نه ذکر ابوبکر<sup>ؓ</sup> دیده نمی شود. فکر می کنم پرده از دروغهای آقای تیجانی برداشته شده است و خوانندگان و بویژه آگاهان امور و کسانی که توفیق مطالعه منابع را دارند، بخوبی می دانند که نام حضرت ابوبکر بخاطر این گنجانده شده است تا معامله برای خوانندگان ساده اندیش و کم سواد که توان استفاده از منابع زیاد و بزرگ را ندارند، مشتبه شود و آنان گمان کنند که حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> علم به حقانیت علی و اولی بودن او به خلافت را داشته است ولی حق خلافت وی را غضب کرده است. اما فکر می کنم حق از باطل متمایز شده است و دروغگویان و تهمت زندگان از میان راستگویان و امانتداران مشخص شده اند. روایتی که در آن این الفاظ: (أن عمر قال لعلی بخ، بخ لک یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مومن و مومنه) بطور اضافه آمده اند یعنی در بقیه روایات این الفاظ وارد نشده است، این قسمت حدیث بدلیل متفرد بودن (علی بن زید بن جدعان) غیر صحیح و ضعیف است. زیرا راوی مذکور نزد علمای حدیث راوی ضعیفی است.<sup>۲</sup> آری، با

۲. الحاوی للفتاوی ج ۱ ص (۷۹) چاپ دار الکتب العلمیه.

۱. تقریب التهذیب ج ۱ رقم (۴۷۵۰) و تهذیب الکمال فی أسماء الرجال ج ۲۱ شماره (۴۰۷۰) ص (۴۳۴) و به سلسله

احادیث صحیحه ج ۴ ص (۳۴۴) مراجعه کنید.



این دلایل روشن است که حق با حضرت صدیق و یاران او است هیچ دلیلی در این حدیث برای فریق مخالف وجود ندارد. والحمدلله رب العالمین.

جناب تیجانی می گوید: اجماع بر انتخاب ابوبکر<sup>ؓ</sup> به عنوان خلیفه در سقیفه بنی ساعده و سپس بیعت گرفتن او در مسجد، دعوی بدون دلیل است. چگونه دعوی اجماع صحیح است، حال آنکه علی، عباس و تمام بنی هاشم در بیعت شریک نبودند. علاوه بر این، این آقایان که اسامیشان ذیلاً درج می گردد، نیز شریک بیعت نبودند: اسامه بن زید، زبیر، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، خذیمه بن ثابت، ابوبریده اسلمی، براء بن عازب، ابی بن کعب، سهل بن حنیف، سعد بن عباده، قیس بن سعد، ابویوب انصاری، جابر بن عبدالله، خالد بن سعید و عده زیادی دیگر. با این تفصیل چگونه ادعای اجماع صحیح است؟ علاوه بر این اگر تنها علی بن ابی طالب از بیعت تخلف می کرد، تخلف او برای نقض اجماع کافی بود. زیرا او از طرف پیامبر<sup>ﷺ</sup> تنها کاندید خلافت بود، بر فرض اینکه نقل دایر بر خلافت وی را قبول نداشته باشیم.<sup>۱</sup>

بعد آقای تیجانی عدم شرکت آقایان نامبرده را به این منابع نسبت می دهد. طبری، تاریخ ابن الاثیر، تاریخ الخلفاء، تاریخ الخمیس، الاستیعاب و به تمام مورخان و نویسندگانی که پیرامون بیعت حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> سخن گفته اند!<sup>۲</sup> اما جلد و صفحه منابع مذکور را اصلاً یادآور نشده است.؟!؟

عرض می شود:

۱- به خدایی که آسمان را سقف و زمین را فرش قرار داده است، سوگند یاد می کنم. اگر دروغ زبان می داشت و حرف می زد، از این دروغ تبری می جست. خداوند او را رسوا کرده و مطابق با درونش مجازات کند. اگر به منابع یاد شده

۲. ثم اهتدیت ص (۱۳۴). آنگاه... هدایت شدم ص (۲۲۵-۲۲۴).

۱. آنگاه... هدایت شدم ص (۲۲۴) حاشیه ی شماره ی (۲).

مراجعه شود، در هیچ کدام از آنها مدعای جناب تیجانی دایر بر اینکه آقایان با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت نکرده اند، دیده نمی شود. منبع اول که همان تاریخ طبری است. مولف آن در جلد دوم تحت عنوان ((حدیث السقیفه)) روایات متعددی را که برخی از آنها صحیح و برخی دیگر غیر صحیح هستند، آورده است. از میان آنها حدیث ابن عباس است و امام بخاری آن را نقل کرده است. این حدیث بسیار طولانی است و در قسمتی از آن چنین آمده است: (. . . عمر بن خطاب رضی الله عنه بالای منبر رفت تا برای مردم سخن گوید و دیدگاه کسانی را که می گفتند: (اگر امیرالمومنین فوت شود با فلانی بیعت می کنم) رد کند. حضرت عمر رضی الله عنه در جریان سخنان خود به قصه ی سقیفه اشاره کرد و گفت: ((موقع در گذشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جمله رویدادها یکی این بود که حضرت علی رضی الله عنه و زبیر رضی الله عنه و کسانی دیگر که با آن دو بزرگوار بودند، در بیت حضرت فاطمه نشسته و به جمع ما نپیوستند و تمام انصار نیز در جمع ما حاضر نبودند. مهاجرین در محضر حضرت ابوبکر رضی الله عنه جمع شده بودند. من (عمر) به ابوبکر رضی الله عنه گفتم: باید نزد برادران انصار برویم. به قصد ملاقات با آنان به راه افتادیم. با دو تن از مردانشان که در بدر شرکت کرده بودند، ملاقات کردیم. آن دو خطاب به ما، گفتند: ای گروه مهاجرین، کجا تشریف می برید؟ گفتم: می خواهیم نزد برادران انصار برویم. آن دو گفتند: بر گردید معامله تان را میان خودتان حل و فصل کنید. گفتیم: به خدا سوگند، باید نزد آنان برویم. حضرت عمر رضی الله عنه می گوید: نزد انصار آمدیم. آنان در یک محل گرد آمده بودند. یعنی در سقیفه بنی ساعده. حضرت عمر رضی الله عنه می گوید: میان آنان شخصی را دیدم که لحافی یا چادری روی خود انداخته بود. گفتم: این کیست؟ گفتند: سعد بن عباد. گفتم: او را چه شده است؟ گفتند: بیمار است. شخصی از میان آنان بلند شد. بعد از حمد خدا گفت: اما بعد: ما انصار و لشکر اسلام هستیم و شما ای مردم قریش، قوم نبی ما هستید و عده ای از شما نزد ما آمده است. حضرت عمر رضی الله عنه می گوید: وقتی حس کردم که انصار تعداد ما را کم جلوه داده و خلافت را از ما

غضب می کنند و من از قبل مقاله بسیار زیبایی را در نظر گرفته بودم. می خواستم در محضر حضرت ابوبکر رضی الله عنه آن را قرائت کنم و بعضی ایرادها را که متوجه ابوبکر بودند، پاسخ می دادم و از وی دفاع می کردم. ابوبکر از لحاظ علم و حلم و متانت و وقار از من برتر بود. وقتی من قصد سخن کردم، گفت: ((عجله نکن.)) من نمی خواستم از حکم او سرپیچی کنم. خود او بلند شد. خدا را حمد و ثنا گفت، سخنرانی جامعی ایراد کرد. تمام مطالبی را که من در نظر داشته بودم، در صحبت های خود، بهتر از من بیان کرد و گفت: ای گروه انصار! تنها برتری و فضلی که شما برای خود قایل هستید، این است که شما خود را شایسته خلافت می دانید. اما تمام مردم عرب تنها قریش را شایسته خلافت می دانند، و قریش از هر جهت بهترین مردم عرب هستند. من این دو نفر، (عمر و ابوعبیده بن جراح) را برای شما می پسندم. با هر کدام که بیعت کردید، اختیار دارید. حضرت عمر رضی الله عنه می گوید: از میان تمام سخنان ابوبکر رضی الله عنه، این سخن ((رضیت لکم أحد هذین الرجلین)) (برای شما این دو نفر را پسند کردم) مرا بسیار ناپسند آمد حتی اگر گردن من در غیر گناه زده می شد، برای من بهتر بود از اینکه من امارت قومی را بر عهده بگیرم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در میان آنها باشد. وقتی حضرت ابوبکر رضی الله عنه به سخنان خود خاتمه داد، شخصی از انصار بلند شد و گفت: آخرین سخن را در این باره من می گویم و آن اینکه ((یک امیر از ما انصار و یک امیر از شما مردم قریش.)) سر و صدا بلند شد و اختلاف شدت گرفت. وقتی احساس کردم که اختلاف دامنه دار می شود، به ابوبکر رضی الله عنه گفتم: دستت را بده تا با تو بیعت کنم. او دستش را دراز کرد، من بدست او بیعت کردم سپس مهاجرین و انصار بیعت کردند.

طبری بعد از نقل حدیث مرفوع، اثر موقوف را از ولید بن جمیع الزهیری، چنین نقل می کند: عمرو بن حریث خطاب به سعید بن زید گفت: ((در موقع وفات رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر بودی؟)) سعد گفت آری، عمرو گفت: چه زمانی مردم با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند؟ سعید گفت: روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله در گذشت، مردم

دوست نداشتند که چند ساعت بگذرد و آنان در یک گروه و جماعت نباشند: عمرو گفت: کسی مخالف بیعت با ابوبکر<sup>ؓ</sup> بود؟ سعید گفت: خیر، مگر کسی که مرتد شده بود یا نزدیک بود که مرتد شود از انصار، البته اگر خداوند او را نجات نمی داد. عمرو گفت: آیا از مهاجرین بود کسی که از بیعت خودداری کند؟ سعید گفت: خیر، مهاجرین بدون اینکه به بیعت دعوت شوند، همه آنان یکی بعد از دیگری بیعت کردند.<sup>۱</sup>

بعد طبری روایت حبیب بن ثابت را چنین نقل می کند: حضرت علی<sup>ؓ</sup> در خانه خود بود. به او خبر داده شد که ابوبکر نشسته و مردم دارند با او بیعت می کنند. علی در حالی که تنها یک قمیص بر تن داشت و ازار و چادری نداشت با شتاب از خانه بیرون رفت. دلیل ستایش این بود که در بیعت با ابوبکر<sup>ؓ</sup> تاخیر نشود. بیعت کرد و در کنار او نشست و کسی را فرستاد تا پارچه (ازارش) را بیاورد. آن شخص ازار را آورد و علی آن را پوشید و مجلس ابوبکر<sup>ؓ</sup> را ترک نکرد.<sup>۲</sup> طبری بعد از این حدیث بخاری را، همان حدیثی که در مبحث میراث فاطمه و بیعت علی با ابوبکر بعد از وفات فاطمه آن را ذکر کرده ام، ذکر کرده است.<sup>۳</sup> در پایان

---

۱. طبری ج ۲ ص ۲۳۶ سنه ۱۱ هجری.

۲. طبری ج ۲ ص ۲۳۶.

۱. البته طبری این مطلب را اضافه کرده است: ((... آیا علی با ابوبکر تا شش ماه بیعت نکرد؟ گفت: نه، و هیچ یک از بنی هاشم بیعت نکردند تا اینکه حضرت علی<sup>ؓ</sup> بیعت کرد.)) باید گفت: این روایت را بیهقی ضعیف قرار داده است زیرا زهری سند آن را ذکر نکرده است و روایتی که با سند از ابوسعید نقل شده است صحیحتر است و بعضی میان روایات چنین جمع نموده اند که بیعت بعد از شش ماه، تأکیدی بر بیعت اول بود تا اینکه آنچه در جریان مسئله میراث اتفاق افتاده بود، برطرف گردد بنابراین کسانی که گفته اند در آن روزها بیعت نکرد، دلیلش این بود که همیشه در جلسات حضور نداشت و عدم حضور وی برای کسانی که حقیقت را نمی دانستند به این نکته دامن می زد که شاید وی از این خلافت راضی نیست، به همین خاطر حضرت علی<sup>ؓ</sup> بعد از درگذشت حضرت فاطمه زهرا<sup>ؓ</sup> برای از بین بردن این شبهه، بیعتش را آشکار نمود ((فتح الباری ج ۷ ص ۵۶۶)) و جمع بین این دو روایت، به طریقی دیگر نیز ممکن است، و آن اینکه حضرت علی<sup>ؓ</sup> دو بار بیعت کرد یک بار در همان ابتدا بیعت کرد و بیعت دوم بعد از شش ماه در جلوی عامه مردم بیعت کرد و جالب اینجا است که روایت صحیحی که عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب ((السنه)) نقل کرده است این مطلب را تأیید می کند، در آن روایت چنین آمده است: ((ابونضره می گوید: هنگامی که مردم نزد حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> اجتماع نمودند، حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> فرمود: چرا من علی را در این جمع نمی بینم؟ راوی می گوید:

طبری، این مورخ بزرگ، حدیث انس بن مالک را تحت عنوان بیعت عامه، بعد از بیعت ((السقیفه)) ذکر کرده و بحث را در این خصوص پایان داده است.

در کتاب ((تاریخ ابن الاثیر)) هیچ بحثی و ذکری از ادعای آقای تیجانی دایر بر تخلف افراد مذکور در ابتدا بحث، از بیعت با حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> دیده نمی شود. تاریخ طبری تحت عنوان (حدیث السقیفه و خلافة ابی بکر<sup>ؓ</sup>) حدیث سقیفه و روایت بیعت حضرت علی با حضرت ابوبکر، در آغاز بیعت، ذکر کرده و بعد از آن می گوید: ((قول صحیحترین است که حضرت امیرالمومنین بعد از شش ماه با ابوبکر<sup>ؓ</sup> بیعت کرده است)) بعد حدیث ابن عباس<sup>ؓ</sup> درباره خلافت عمر بن خطاب و بالا رفتن او بر منبر را ذکر کرده است و بعد از آن حدیث بسیار طولانی ابی عمره الانصاری را درباره ((اجتماع السقیفه)) که خلاصه آن اجتماع مردم بر بیعت ابوبکر است، نقل کرده است و بیعت علی و بنی هاشم را بعد از شش ماه از وفات فاطمه ثابت کرده است. ضعف این روایت و مخالف بودن آن با روایات صحیح قبلاً بیان گردید. این بود آنچه که ابن اثیر در تاریخ خود نقل کرده است. و آنچه را که جناب تیجانی مدعی است هرگز در آن نقل نشده است.

کتاب ((تاریخ الخلفاء)) منسوب به ابن قتیبه، بهتر این است که درباره آن صحبت نشود. زیرا نسبت آن به ابن قتیبه غیر یقینی است. علاوه بر این جناب تیجانی صفحه کتاب را ذکر نکرده است تا موقع ضرورت بدان مراجعه شود. اما ((تاریخ الخمیس)) با تأسف بسیار باید عرض کنم که من این کتاب را ندیده ام، ممکن است این کتاب از آن شیعه باشد. اما کتاب ((الاستیعاب فی معرفه الاصحاب))

---

تعدادی از انصار رفتند و حضرت علی را آوردند، ابوبکر به وی گفت: گفتم پسر عمو و داماد پیامبر<sup>ؐ</sup>؟ حضرت علی<sup>ؓ</sup> گفت: اشکالی ندارد ای خلیفه رسول الله، دست را دراز کن. حضرت ابوبکر دستش را دراز کرد و این گونه حضرت علی با وی بیعت کرد. سپس حضرت ابوبکر گفت: چرا زبیر را در این جمع نمی بینم؟ راوی می گوید: تعدادی از انصار رفتند و وی را آوردند. ابوبکر گفت: گفتم پسر عمه و حواری رسول خدا چرا حاضر نیست؟ زبیر گفت: ای خلیفه رسول الله، اشکالی ندارد. . . دست را دراز کن. ابوبکر دستش را دراز کرد و زبیر با وی بیعت کرد. (کتاب السنه ج ۲ شماره ۱۲۹۲). محقق کتاب می گوید: سند آن صحیح است.

نوشته ابن عبدالبر، باید عرض کنم که در این کتاب مولف محترم بیش از هر کتاب دیگر، دلایل خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه را بیان کرده است.<sup>۱</sup> روایت نزال بن سبره از علی را چنین نقل کرده است: خیر هذه الامه بعد نبيها ابوبكر ثم عمر)) بهترین این امت بعد از پیامبران، ابوبکر رضی الله عنه است و بعد از آن عمر رضی الله عنه است همچنین محمد بن حنیفه، عبدخیر و ابو جحیفه از حضرت علی رضی الله عنه نیز همین روایت را نقل کرده اند. ((و علی رضی الله عنه می فرمود: ((رسول الله صلی الله علیه و آله از همه ما سبقت گرفت یعنی جلوتر فوت کرد بعد از وی ابوبکر فوت کرد و بعد از وی عمر فوت کرد، و بعد از آن فتنه ها و بلاها ما را احاطه کردند. در این گناهان هر کسی را که خدا خواسته باشد، نجات می دهد. و از عبدخیر روایت است، می گوید: از علی بن ابی طالب شنیدم که می فرمود: ((رحم الله ابابكر، كان اول من جمع بين اللوحين)) یعنی خدا بر حضرت ابوبکر رحم کند، او اولین کسی بود که قرآن را جمع آوری کرد. عبدالله بن جعفر بن ابی طالب از طرق متعدد روایت کرده است که: ((ابوبكر والي ما شد و بهترین خلیفه بود، بر ما بسیار مهربان و دلسوز بود. و مسروق می گفت: ((محبت ابوبكر و عمر و آگاهی از بزرگی آنان از جمله کارهای مطلوب و مستحسن است)) و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را مبنی بر اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه قاصد فرستاد تا مردم را امامت کند، را ذکر کرده است. حدیث حذیفه را نیز آورده است: حذیفه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ((كسانی که بعد از من هستند، یعنی ابوبکر و عمر به آنان اقتدا کنید و راهی که عمار رفته است بروید. ابن عبدالبر در ادامه می گوید: . . . روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله فوت کرد، بیعت خلافت برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه در سقیفه بنی ساعده صورت گرفت و روز بعد که روز سه ۳ شنبه بود. بیعت عامه انجام گرفت. سعد بن عباد و تنی چند از خزرج در مراسم بیعت حاضر نبودند و گروهی از مردم قریش نیز حاضر نبود - بعد همه بیعت کردند، غیر از حضرت

۱. در میان این روایات، روایات ضعیف و باطل دیده می شود اما من بدلیل اینکه خوانندگان محترم نهایت دروغهای تیجانی را بدانند، آنها را ذکر می کنم.

سعد. در بعضی روایات آمده است که در آن روز احدی از قریش از بیعت تخلف نکرده است. در بعضی روایات آمده است که از قریش، علی، زبیر، طلحه و خالد بن سعید بن العاص. از بیعت تخلف کرده و بعد با وی بیعت کردند. در بعضی روایات آمده است که حضرت علی بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه از وفات فاطمه علیها السلام و بعد از آن همواره حرف ابوبکر را گوش می کرد و بدان عمل می کرد و وی را ستوده و از دیگران وی را بهتر می دانست و ترجیح می داد. ابن عبدالبر از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به روایت خود چنین ادامه می دهد: ((در سقیفه بنی ساعده انصار بخاطر حدیثی که عمر بن خطاب گفته بود، از موضع خود منصرف شدند، عمر بن خطاب چنین فرموده بود: ((شما را به خدا سوگند می دهم، آیا شما می دانید که رسول الله صلی الله علیه و آله در حیات خود به ابوبکر ماموریت داده بود تا برای مردم اقامه نماز کند؟ آنان گفتند: پروردگارا، آری، آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: چه کسی از شما دوست دارد، ابوبکر رضی الله عنه را از جایی که رسول الله صلی الله علیه و آله برایش تعیین کرده بود، برطرف کند؟ آنان جواب دادند: هیچ کدام از ما چنین چیزی را دوست ندارد. حسن بصری از قیس بن عباد چنین روایت می کند: علی بن ابی طالب به من گفت: ((رسول الله صلی الله علیه و آله چند شبانه روز بیمار شد و برای نماز اذان گفته می شد، فرمود: به ابوبکر رضی الله عنه بگویند تا برای مردم نماز بخواند)) وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله فوت کرد، دیدم که نماز مانند کوهی استوار اقامه می شود و چون ستونی دین را زنده نگاه داشته است. ما برای دنیای خود پسندیدیم شخصی را که رسول الله صلی الله علیه و آله برای دین ما پسند فرموده بود. پس با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردیم.<sup>۱</sup>

آری این بود آنچه را که ابن عبدالبر در کتاب خود آورده است. به تمام جویندگان و پویندگان راه راست می گویم: آیا بعد از حق به جز گمراهی چیزی دیگر وجود دارد؟ این بود منابعی که آقای تیجانی با حواله به آنها می خواهد تخلف آن عده از اصحاب را که اسامیشان در آغاز بحث ذکر شد از بیعت با ابوبکر ثابت کند، همان

---

۱. روایات سابقه در کتاب استیعاب فی معرفه الاصحاب لابن عبدالبر ج ۳ (۹۷۷-۹۷۰).

بیعتی که همه مسلمانان بر آن اتفاق کردند. نخست بیعت سقیفه و بعد بیعت عامه - آقای تیجانی به این حد اکتفا نکرده در حاشیه: بعد از ذکر منابع مذکور می گوید. . کلیه کسانی که درباره بیعت حضرت ابوبکر صحبت کردند، تخلف این آقایان را بیان کردند؟! ولی من با ادعا می گویم: هیچ کتابی یافت نمی شود که درباره بیعت صحبت کرده، و صحت بیعت حضرت علی و تمام صحابه را ذکر نکرده باشد حتی کتب شیعه اثناعشری نیز صحت بیعت حضرت علی و بنی هاشم با حضرت ابوبکر رضی الله عنه را تایید کرده اند.

۲- اگر ادعای دروغین جناب تیجانی دایر بر بیعت نکردن این تعداد از صحابه را بپذیریم، باز هم هیچ گونه نقصی بر بیعت خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه متوجه نمی شود. زیرا صحت بیعت و انعقاد خلافت نیازی به تایید قاطبه مردم ندارد بلکه موافقت و تایید ارباب حل و عقد و اکثریت آنانی که خلافت توسط آنان اداره می شود کفایت می کند و این مطلب مورد تایید همه علما و دانشمندان است. امام نووی می گوید: درباره بیعت، همه علما اتفاق دارند که برای صحت آن، تایید همه مردم ضروری نیست حتی تایید تمام ارباب حل و عقد نیز لازم نیست، البته تایید کلیه کسانی که اجماع آنان براحتی مقدور باشد، از علما، و روسا و اشراف و معتمدین ضروری است.<sup>۱</sup>

مازری می گوید: هر چند حضرت علی رضی الله عنه در تخلف از بیعت معذور بود، و عذر خواهی هم نمود، برای صحت بیعت امام، حضور ارباب حل و عقد و تایید آنان کافی است، تایید تمام مردم لازم نیست. برای تک تک افراد لازم نیست که نزد امام حضور یافته دست در دست او بگذارند بلکه لازم کردن طاعت امام بر خود و مخالفت نکردن با وی کفایت می کند و چنین بود وضعیت حضرت علی رضی الله عنه. او



فقط حضورش نزد حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> به تاخیر افتاده بود و دلیل این تاخیر نیز در مباحث گذشته بیان گردید.<sup>۱</sup>

شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: ((در بیعت تنها اتفاق اهل شوکت که همان اهل حل و عقد هستند. کافی است و هم چنین اتفاق آن عده از توده ی مردم که حکومت امور خلافت توسط آنان اداره می شود بطوری که اداره امور امامت توسط آنان ممکن باشد.<sup>۲</sup>

حتی خود حضرت علی<sup>ؓ</sup> بر اساس آنچه که شریف رضی در کتاب ((نهج البلاغه)) آورده است. چنین می گوید: ((به جان خود سوگند یاد می کنم، اگر امامت بدون حضور تمام مردم منعقد نمی گردد، پس بدانید که این کار مقدور نیست!!)) لیکن کسانی که اهلیت امامت را دارند، درباره کسانی که غایب هستند تصمیم می گیرند، حاضران حق انصراف و غایبان حق اختیار ندارند.<sup>۳</sup>

ای خواننده محترم، خودت دقت کن. حق روشن و واضح را از دروغ شرور آور جناب تیجانی تشخیص بده! دلیل اینکه تمام علمای اتفاق دارند که حضور و تایید تک تک افراد برای انعقاد امامت و خلافت لازم نیست، زیرا اگر تخلف یک یا دو نفر یا گروه کوچکی از مردم به عنوان نقص در اجماع تلقی شود، هرگز اجماعی شکل نخواهد گرفت. زیرا بسیاری از مردم گاهی بدلیل گرایشهای شخصی، عوامل ناملایم یا به هر دلیلی دیگر از حضور، تخلف می کنند. در صورت امکان چنین حالتی، چگونه بر یک امام مشخص اجماع فراگیر ممکن است. این نکته را نیز بخاطر داشته باشیم که اجماع امت بر خلاف حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> بزرگتر از اجماع امت بر خلاف حضرت علی بود. زیرا یک سوم امت یا بیشتر و یا کمتر از یک سوم با حضرت علی بیعت نکردند بلکه با وی در حال قتال و مبارزه بودند. ثلث دوم هر چند که با وی در جنگ نبود ولی در میان آنان بودند کسانی که با وی

---

۱. الفتح ج ۷ ص ۵۶۵ کتاب المغازی.

۲. المنهاج ج ۸ ص (۳۳۶).

۳. نهج البلاغه ج ۲ ص (۳۸۶).

بیعت نکردند. و کسانی که با او بیعت نکردند، عده ای با وی قتال کردند و عده دیگر قتال نکردند. اگر به دلیل بیعت نکردن تعدادی، امامت مخدوش می گردد، این نقص به مراتب بیشتر باید متوجه امامت حضرت علی شود. اگر گفته شود که جمهور مردم با وی قتال نکردند یا اینکه ارباب حل و عقد و اکثریت بدست او بیعت کرد، می گوئیم، این مطلب در حق حضرت ابوبکر بیشتر صحت دارد.<sup>۱</sup> اگر آقای تیجانی مدعی شود که درباره خلافت حضرت علی علیه السلام نص واضح و ظاهر است، می گوئیم: عدم حجیت دلایل شما را به اثبات رسانده ام علاوه بر این، دلایل خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه صحیحتر، قویتر و برتر از این هستند که کسی آنها را منکر شود. لذا بیهوده بودن دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه اگر تنها علی از بیعت با ابوبکر تخلف می کرد، نقض اجماع به عمل می آمد، برای ما به اثبات رسیده است. خداوند بر این اجماع تیجانی و اهل آن رحم بفرماید!؟

جناب تیجانی در ادامه سخنان خود می گوید: ((بیعت ابوبکر بدون شور و مشورت بوده است حتی در ساعاتی که مردم بویژه ارباب حل و عقد غافل و بی خبر بودند، انجام گرفته است. زیرا ارباب حل و عقد در آن وقت مشغول غسل و تدفین رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. مردم ناگهان از خبر موت رسول الله صلی الله علیه و آله مطلع شدند و بعد از پخش این خبر، مردم قهراً برای بیعت دعوت شدند. همان طور که از تهدید خانه فاطمه به حرق (آتش زده شدن)، در صورت بیرون نیامدن متخلفین از آن، بر می آید. بعد از چنین وضعیتی چگونه برای ما ممکن است، بگوئیم که بیعت ابوبکر با شوری انجام گرفته و اجماع بر آن منعقد شده است.))<sup>۲</sup>؟

یا توسل به توفیق حضرت حق، عرض می شود:

۴. المنهاج ج ۸ ص (۳۳۸-۳۳۹).

۱. ثم اهدیت ص (۱۳۶) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۲۵).

۱- اگر بیعت ابوبکر بدون شور و در زمان غفلت و بی خبری مردم انجام گرفته باشد. آنگاه جناب تیجانی، این دیدگاه خود را با دیدگاهی که قبلاً بیان گردید، مبنی بر اینکه بعضی از صحابه رضی الله عنہم از بیعت با ابوبکر رضی الله عنہ تخلف کردند، چگونه تطبیق می دهد؟! آیا مسلمانان همه عبارت از همین گروه کوچک بودند که تخلف کردند؟! تیجانی می گوید: ((بیعت با ابوبکر بدون مشوره بوده است)) این ادعای وی چگونه صحت دارد؟ در بیانات، ما از مصادر و منابع خود تیجانی ثابت کردیم که بیعت ابوبکر در سقیفه بنی ساعده و در جریان بیعت عامه با مشورت انجام گرفته است؟!

۲- تیجانی می گوید: (مردم مدینه به صورت ناگهانی از خبر وفات رسول الله صلی الله علیه و آله مطلع شدند و بعد از این خبر، مردم قهراً برای بیعت دعوت شدند؟) سبحان الله... چه کسی اهل مدینه را قهراً برای بیعت دعوت کرد؟ ابوبکر؟ عمر؟ مردم چگونه مجبور به بیعت شدند؟ آیا فرشتگان در حمایت با ابوبکر و عمر قتال می کردند؟ کمیته های انقلاب مردم مدینه را مجبور کردند؟ دسته های نظامی که مسئول دفاع بودند چنین کردند؟ یا پاسداران انقلاب؟! یا خدای علی بن ابی طالب که بر خلافتش نص صریح و روشن وجود دارد و ارباب حل و عقد و معتمدین؟ و اهالی مدینه نمی توانستند جلوی بیعت ابوبکر را که گروه کوچکی او را حمایت می کرد، بگیرند و ابوبکر رضی الله عنہ بر خلاف خواست امت که با بیعت او مخالف بود، به خلافت رسید؟ به خدا سوگند، جهالت و جهل اگر گربه ای می بود، سگی را به سراغش می فرستادم!! این چه حرفهای چرند و پوچی هستند که از نوک قلم این نابغه!! بیرون می آیند که هیچ گونه دلیل عقلی بر صحت آنها وجود ندارد چه رسد به دلیل نقلی. قطعاً بیعت امت با حضرت ابوبکر رضی الله عنہ بزرگتر از این است که کسی منکر آن شود.

فهل يصح فى الأذهان شىء

إذا احتاج النهار إلى

دلیل؟

اگر روز نیاز به دلیل داشته باشد آیا می توانیم چیزی را اثبات کنیم و صحت آنرا برای ذهنها روشن کنیم.

آری، بیعت امت با حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> واقعیتی است که شیعه اثناعشریه نیز نمی تواند صحت آن را منکر شود. مرجع بزرگ شیعه، حسن بن موسی نوبختی در کتابش بنام ((فرق الشیعه)) روی این مطلب تاکید نموده، می گوید: . . . (فصار مع ابی بکر السواد الأعظم والجمهور الأكثر فلبثوا معه عمر مجتمعین علیها راضین معهما).<sup>۱</sup> یعنی سواد اعظم و اکثریت توده مردم با ابوبکر<sup>ؓ</sup> بودند، آنها در حالی که از ابوبکر و عمر راضی بودند، با آنان تجمع کرده و همراه آنان بودند. ابراهیم تقفی از مراجع بزرگ شیعه در نامه ای که برای مقلدین خود نوشته است، قول حضرت علی بن ابی طالب را چنین نقل می کند: ((. . . فما راعنی إلا انثیال الناس علی ابی ابکر واجفالههم إلیه لیبایعوه.<sup>۲</sup> خوف زده نکرد مرا مگر توجه مردم به ابوبکر و شتافتن آنان بسوی او تا با وی بیعت کنند. انثیال، یعنی توجه نمودن با تمام وجود. اجفال یعنی اسراع و شتافتن.

اما ابن مطهر حلی بالاخره نتوانست این واقعیت را منکر شود، ناچار دست به یاوه گویی زده، می گوید: ((اکثریت مردم بخاطر بدست آورده مال و ثروت دنیا، با ابوبکر بیعت کردند!!<sup>۳</sup> آری، بعد از همه این اعترافات دوستان و دشمنان، این یاروی هدایت شده!!! می خواهد ظاهر کند آنچه را که هنوز برای شیعه و سنی پنهان بوده است، و آن این است که ابوبکر و عمر مردم را قهراً و جبراً به بیعت دعوت کرده اند؟! او این حرکت نازیبا را به خاطر این انجام می دهد تا دلایل هدایت خود را پی در پی بیان کند و بیفزاید. امید بر آن است که او از این حرکت

۱. فرق الشیعه نوبختی - ص (۴) چاپ دار الأضواء.

۲. الغارات للثقفی ص (۳۰۵-۳۰۶) باب رساله علی إلى أصحابه.

۳. المنهاج ج ۲ ص ۱۶.

خود باز بیابد، فإني أخشى أن أروع بائثال الناس وإجفالههم إليه ليبياعوه على الهدايه!!!؟ بيم آن می رود که خوف زده شوم بخاطر توجه نمودن مردم و شتافتن آنان بسوی او تا با وی برای هدایت شدن!!! بیعت کنند!!!

۳- ادعای آقای تیجانی درباره سوختن بیت فاطمه، قبلاً در این باره پاسخ قانع کننده داده شده است.

۴- تیجانی می گوید: ((خود عمر گواهی می دهد که بیعت با حضرت ابوبکر بدون مشوره بوده است و خداوند مسلمانان را از شر آن نجات داده است. عمر گفته است: هر کس دوباره چنین بیعتی بگیرد او را بکشید و اگر کسی برای چنین بیعتی مردم را دعوت کند این بیعت در حق بیعت کنندگان و بیعت شوندهگان اعتباری ندارد.))<sup>۱</sup>

می گویم:

روایتی با این سیاق و سباق از حضرت عمر رضی الله عنه نقل نشده است، نه در بخاری و نه در غیر بخاری. بلکه در یک حدیث طولانی از ابن عباس رضی الله عنه چنین آمده است که روزی عمر بن خطاب بالای منبر رفته پیرامون رد شبهات بیعت با مردم سخن گفت و در فرازی از سخنانش چنین فرمود: . . . به من خبر رسیده است که بعضی از شما چنین می گوید: سوگند به خدا، اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می کنم، نباید کسی از فریب خورده چنین بگوید: ((همانا بیعت ابوبکر رضی الله عنه ناگهانی<sup>۲</sup> بود و به پایان رسید. بی گمان چنین بود ولی خداوند ابوبکر را از آثار نافرجام آن نجات داد. کسی از شما به فضل و جایگاه ابوبکر نمی رسد. هر کس بدون مشورت مسلمانان با کسی بیعت کند، آن بیعت اعتباری ندارد، نه در حق بیعت کننده و نه در حق

۱. ثم اهدیت ص (۱۳۷-۱۳۶) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۲۵).

۲. یعنی بدون آمادگی قبلی.

بیعت شونده، چون احتمال کشته شدن آن هر دو وجود دارد.<sup>۱</sup> معنی قول حضرت عمر، ((إنها كانت فلتة)) این است که این بیعت ناگهانی و بدون آمادگی قبلی انجام گرفته بود. و در واقع بیعت حضرت ابوبکر<sup>رضی الله عنه</sup> بدون آمادگی و به صورت ناگهانی صورت گرفته بود. و خداوند، ابوبکر<sup>رضی الله عنه</sup> را از شر یعنی از فتنه آن نجات داد. و خود حضرت عمر<sup>رضی الله عنه</sup> دلیل و علت ناگهانی و بدون آمادگی بودن آن را چنین بیان کرده است (ولیس فیکم من تقطع الأعناق إلیه مثل ابی بکر) یعنی: در میان شما کسی دیده نمی شود که به لحاظ فضیلت و منزلت همتای ابوبکر<sup>رضی الله عنه</sup> باشد. دلیل این بزرگی و منزلت روشن است و چنین اجماعی در حق کسی دیگر منعقد نشده بود.

خطابی می گوید: (لیس فیکم من تقطع الأعناق إلیه مثل ابی بکر) معنی اش این است که بهترین شما در فضل و کرامت به منزلت و جایگاه حضرت ابوبکر<sup>رضی الله عنه</sup> نمی رسد. لذا هیچ کس این توقع را نداشته باشد که بیعتی مانند بیعت ابوبکر<sup>رضی الله عنه</sup> برایش انجام گیرد، نخست در یک جمع کوچک و سپس اجتماع همه مردم و اختلاف نکردن در امارت او، چون او را شایسته خلافت می دانستند. بنابراین درباره خلافت او نیازی به تامل و نظر و مشورت ندیدند و کسی دیگر این شایستگی را در امر خلافت نداشت.<sup>۲</sup>

طبعاً دلیل قول عمر<sup>رضی الله عنه</sup> همین بود. زیرا او می دانست که بعضی چنین می گویند: (لو مات عمر لبایعت فلاناً) اگر عمر بمیرد بدست فلانی بیعت خواهم کرد. منظورش این بود، همان طور که برای حضرت ابوبکر<sup>رضی الله عنه</sup> بیعت انجام گرفته است، برای فردی دیگر نیز انجام گیرد. و این امر مشکل بلکه محال بود که مردم بگونه ای که برای حضرت ابوبکر<sup>رضی الله عنه</sup> اتفاق کردند، برای کسی دیگر اتفاق کنند. لذا هر کس می خواهد به صورت انفرادی، در غیر جمع مسلمانان بیعت کند، معنی اش

۳. صحیح بخاری کتاب المحاربین شماره (۶۴۴۲).

۴. الفتح جلد ۱۲ ص (۱۵۵).

این است که خود را به کشتن می دهد، و منظور حضرت عمر رضی الله عنه از ((ثغره أن یقتلاً)) همین بود. یعنی هر کس چنین کند، خودش و همراهش را فریب داده است و خودش و او را برای کشتن تقدیم کرده است.<sup>۱</sup>

آری، اکنون روشن شد که منظور حضرت عمر در این قضیه چه بوده است، و تیجانی معنی گنگی را از حضرت عمر رضی الله عنه نقل کرده است. زیرا دلیل قول عمر رضی الله عنه را نقل نکرده است. وقتی علت مشخص شد، حجیت دلیل که تیجانی بدان استناد کرده بود، باطل گردید بلکه جریان به ضرر او متحول شد، زیرا حضرت عمر منظورش از ذکر این جریان اظهار فضیلت و تقدم حضرت ابوبکر رضی الله عنه بود و آن عبارت بود از اتفاق مردم در حق وی و گرایش آنان بسوی او. و این عین همان چیزی بود که پیش آمد و تاریخ بر صحت آن گواهی می دهد. لذا هر کس گمان کند که قول عمر رضی الله عنه ناقض فضیلت حضرت ابوبکر است، باید بداند که این تصور جز نقصان درک و عقل او چیزی دیگر نیست.

جناب تیجانی به دروغ می گوید: علی درباره خلافت چنین گفته است: آگاه باشید، به خدا سوگند پسر ابی قحافه خلافت را تصاحب کرده است و او می داند که جایگاه و موقعیت من در خلافت مانند جایگاه قطب و محور است در آسیا که علم و فضیلت از سرچشمه من مانند سیل سرازیر می شود و پرندگان هوا به اوج مقام من نمی رسند.<sup>۲</sup>

می گویم:

۱- ما حضرت علی رضی الله عنه را برتر از این می دانیم که درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین سخنی بگوید یا در حق خود مدعی خلافت شود، زیرا ابوبکر رضی الله عنه آنچه را که حق او

---

۱. منبع مذکور.

۲. ثم اهدیت ص (۱۳۷) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۲۶-۲۲۵).

نیست، تصاحب نمی کند، هر چند که جایگاه علی مانند جایگاه محور است در آسیاب. زیرا علی به اتفاق شیعه و سنی بدست او بیعت کرده است.

۲- فرضاً اگر بپذیریم که علی علیه السلام چنین گفته است، باز هم هیچ گونه نقص و عیبی متوجه ابوبکر نمی شود بلکه این گفته برای علی بیشتر موجب نقص و عیب می گردد تا برای ابوبکر رضی الله عنه. زیرا قبلاً ثابت کردیم که برای بیعت با ابوبکر و صحت خلافت او بدون هیچ گونه اکراه و اجبار، اجماع شده است، انصار، و مهاجرین به اتفاق بنی هاشم با رضا و رغبت و بدون اکراه با او بیعت کردند، این هرگز غصب یا تصاحبی از جانب ابوبکر رضی الله عنه محسوب نمی گردد. اما ادعای تیجانی دایر بر اینکه، علی می گفت: ((همانا ابوبکر می دانست که جایگاه من در خلافت مانند جایگاه قطب و محور است در آسیا))، من می گویم: بسیار بعید است برای ابوبکر رضی الله عنه اینکه خود را مقدم کند از کسی که برای خلافت او نص صریح وارد شده است. اگر خلافت حق علی می بود، قبل از همه مردم، ابوبکر رضی الله عنه با وی بیعت می کرد. بعد از علم و آگاهی از این همه مسایل، برای همگان روشن است کسی که جایگاهش در خلافت مانند جایگاه قطب و محور در آسیا است، او ابوبکر است و در واقع چنان بود. اما دلایلی که درباره آنها گفته می شود که موید و مثبت خلافت علی هستند، ضعیفتر از تار عنکبوت اند.

۳. بیعت علی بن ابی طالب با حضرت ابوبکر در امر خلافت بوسیله دلایل روشن ثابت است، چه در آغاز بیعت یا بعد از شش ماه، با این وصف چگونه صحت دارد که حضرت علی خطبه شقشقیه را در این باره ایراد فرموده است؟ اگر بگوییم که علی بن ابی طالب بیعت کرده است و نسبت دادن سخنان شقشقیه بسوی آن بی اساس است و کذب محض است، این گفته ما حق است. اگر شیعه بگوید: ((علی بن ابی طالب با ((تقیه)) بیعت کرده است. می گویم: بسیار بعید است برای



حضرت علی، اینکه نص جلی یا خفی، حق را از آن او قرار داده باشد و او از مقتضای نص عقب نشینی کرده تظاهر به موافقت با بیعت ابوبکر رضی الله عنه نکند. بدون تردید چنین رفتاری عین نفاق و بزدلی است و پناه بر خدا از اینکه علی بت ابی طالب مرتکب چنین رفتاری شود.

۴- نهج البلاغه برای اهل سنت حجت نیست. حدیث عایشه رضی الله عنها که بخاری و مسلم آن را در صحیح خود تخریب کرده اند، با آنچه که در نهج البلاغه آمده است، تعارض دارد. زیرا حدیث مذکور بیعت علی با ابوبکر و اعتراف علی دایر بر فضل و شایستگی ابوبکر رضی الله عنه را ثابت می کند.

۵- جناب تیجانی (هدایت یافته) و با انصاف تمام نهج البلاغه را مطالعه کرده یا اینکه گزیده های معینی را برای اثبات ادعای خود نقل کرده است؟ اگر به نامه های حضرت علی در نهج البلاغه مراجعه شود، در آنها مطالبی ضد آنچه که تیجانی گفته است یافته می شود.<sup>۱</sup> وی در یکی از نامه های خود، خطاب به معاویه دایر بر حق بودن خود برای خلافت و بیعت می گوید: ((إِنَّه بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر، عمر، عثمان و علی ما بایعوهم علیه. فلم یکن لشاهد أن یختار و لا للنایب أن یرد، وإنما الشوری للمهاجرین والانصار. فإن اجتمعوا علی رجل و سموه إماماً کان ذلک لله رضی فإن خرج من أمرهم، خارج بطعن أو بدعه ردوه إلی ما خرج منه. فإن أبی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المومنین، وولاه الله ما تولى)) نهج البلاغه ص (۵۳۰).

ترجمه: کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، به همان طریق با من بیعت کرده و عهد و پیمان بستند، بنابراین آن را که حاضر بوده، نمی رسد که نپذیرد. و مشورت در امر خلافت حق مهاجرین و انصار می باشد و چون ایشان

---

۱. مانند قول او . . . دعونی والتمسو غیری. (مرا بگذارید و به سراغ دیگری بروید) نهج البلاغه ج ۱ ص (۲۱۶).

گرد آمده مردی را خلیفه و پیشوا نامیدند، رضا و خشنودی خدا در این کار است. اگر کسی به سبب عیبجویی یا بر اثر بدعتی از فرمان ایشان سرپیچید، او را به اطاعت و اداری نمایند و اگر فرمان آنها را نپذیرفت با او می‌جنگند به جهت آن که غیر راه مومنین را پیروی نموده و خداوند او را واگذار به آنچه که به آن رو آورده است.<sup>۱</sup>

بسیار شگفت آور است، این گفته ((جامه خلافت را ابوبکر بر تن کرد) یعنی بدون اینکه حقی داشته باشد آن را تصاحب کرد. چگونه تطبیق دارد با این گفته او ((لقد بايعنى القوم الذين بايعوا ابابكر، عمر و عثمان)) یعنی همان افراد قوم که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، با من نیز بیعت کرده اند، ابوبکر چگونه غاصب خلافت به حاسب می‌آید، حال آنکه خود علی برای صحت خلافت خودش، از صحت خلافت ابوبکر ﷺ استدلال می‌کند؟ چه تطبیق و توافقی میان این گفته علی (إنه لا يعلم محلی منها محل القطب من الریح). جایگاه من نسبت به خلافت مانند جایگاه محور است در سنگ آسیا - و میان این گفته او (فلم یکن للشاهد أن یختار ولا للغایب أن یرد). آن را که حاضر نبوده نمی‌رسد که نپذیرد و آن را که حاضر بوده نمی‌رسد که جز او را اختیار کند - وجود دارد؟! علاوه بر این علی بن ابی طالب چنین نیز گفته بوده. ((. . . إنما الشوری للمهاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل، و سموه اماماً کان ذلک لله رضی فإن خرج من امرهم خارج بطعن او بدعه، ردوه إلی ما خرج منه، فإن أبی فقاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المومنین))!!!

مشورت در امر خلافت، حق مهاجرین و انصار می‌باشد و چون ایشان گرد آمده مدی را خلیفه و پیشوا نامیدند، رضا و خشنودی خدا در این کار است. اگر کسی در اثر عیبجویی یا در اثر بدعتی از فرمان ایشان سرپیچید، او را به اطاعت و اداری نمایند و اگر فرمان آنها را نپذیرفت با او می‌جنگند به جهت آن که غیر راه مومنان را پیروی نموده است.

---

۱. ترجمه بر گرفته از نهج البلاغه فیض الاسلام ص (۸۴۱).

از صاحبان عقل و خرد، سوال می شود، آیا تضاد و تناقضی مضحکه خیزتر از این دیده می شود؟! آیا این خودش بزرگترین دلیل نیست مبنی بر اینکه، تمام نهج البلاغه از سخنان حضرت علی علیه السلام نیست بلکه قسمت عمده و اکثر آن منسوب به حضرت علی است.

علی علیه السلام به عدم تناقض تاکید دارد، او چگونه مرتکب چنین تناقض و تضاد گویی شرم آور می شود؟! بخوبی روشن است که واضع و بنیانگزار این سخنان بی سر و ته که به حضرت علی علیه السلام به دروغ نسبت داده شده اند، جمع کننده نهج البلاغه، شریف رضی است. از نامه حضرت علی علیه السلام به معاویه که قبلاً درباره آن بحث مفصل به عمل آمد، روشن است که بیعت خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه قهرا و با اجبار نبوده است بلکه مهاجرین و انصار با شور و مشورت با وی بیعت کردند. ای خواننده، بعد از آگاهی، تنها راه سلامت در این است که از حق پیروی شود.

تیجانی می گوید: سعد بن عبادہ بر ابوبکر و عمر هجوم برده و قصد داشت آنان را از خلافت منع کند و اگر او بیمار نبود در برابر آنان مقاومت می کرد و به جنگ با آنان بر می خاست.)<sup>۱</sup>

در جواب عرض می شود:

۱- این روایت در صورت صحیح بودنش به جای تعریف و کرامت، به نقص و عیب سعد بن عبادہ می انجامد. اما این رفتار و این قول و عمل در حق صحابی بزرگواری مانند سعد بن عبادہ، سید انصار به دور است.

۲- محض نقل روایت از تاریخ الخلفاء که منسوب به ابن قتیبہ است، نمی تواند دلیل صحت آن روایت باشد.

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۳۷)، آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۲۶).

۳. من در صدد این نیستم که توسط دلایل روشن، این روایت دروغین را رد کنم بلکه می خواهم دفاع کنم از آنچه که شیعیان بدان استناد می کنند و آن استدلال امیرالمومنین، علی بن ابی طالب است در برابر معاویه که قبلاً نیز بدان اشاره شده است و نهج البلاغه آن را ذکر کرده است: علی بن ابی طالب می گوید: ((همانا با ابوبکر، مهاجرین و انصار بیعت کرده، و شوری نیز نظر مثبت داده است. هر کس در اثر عیبجویی یا بدعتی از فرمان او، سرباز زند، او را به اطاعت وادار نماید. بر فرض صحت ادعای تیجانی دایر بر مخالفت و تهاجم سعد بن عباده بر ابوبکر و عمر، چه تعریف و چه دلیلی در این مخالفت برای سعد بن عباده وجود دارد؟ مهاجرین و انصار با ابوبکر بیعت کرده بودند و در چنین حالتی، آیا مخالفت سعد می تواند تصمیم شورای مهاجرین و انصار را لغو نماید؟! اگر سعد بن عباده در اثر عیبجویی از فرمان آنان خارج می شد و قصد جنگ با آنان را می داشت، آیا این عمل او کار درستی بود؟ یا اینکه واجب بود که با وی مخالفت شود و به جهت پیروی او از راه غیر مومنان لازم بود که با وی مبارزه شود!!

جناب تیجانی اگر این دلایل معارض و ضد یکدیگراند، آنگاه بر تو واجب است که مهمترین کتابی را که شما شیعیان علیه دشمنانتان بدان استناد می کنید، رد کنی، (یعنی نهج البلاغه را) و این رد به سود ما است. زیرا شما ثابت می کنید که این کتاب دروغ است که به علی و اهل بیت نسبت داده شده است و اگر شما صحت قول علی علیه السلام را می پذیرید، باید بپذیرید که قول و عمل سعد بن عباده مخالف حق و مخالف تصمیم شورای مومنان است، در این صورت تو دیدگاه خود را درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه نفی می کنی و یا اینکه بپذیری که: حدیثی که از سعد مروی است، دروغ است و منسوب به او، و سعد آن را روایت نکرده است. این اعتراف، بهترین دلیل خواهد بود مبنی بر اینکه تمام روایات تاریخ الخلفاء باطل هستند و از لحاظ متن و سند در حدی نیستند که حجت باشند و این اعتراف، مستلزم این است که روایاتی که به دروغ به طرف حضرت فاطمه نسبت داده شده اند، و او در این

روایت علیه حضرت ابوبکر رضی الله عنه سخن گفته است، را رد کنی. به عقیده من، این به خودی خود یک اعتراف غیر مستقیم است از طرف آقای تیجانی دایر بر اینکه، کتاب تاریخ الخلفاء یا ((الامامه والسیاسه)) به دروغ منسوب به ابن قتیبه است و در پایان از جناب تیجانی می پرسم که کدام دیدگاه و قول را نزدیک با انصاف ارزیابی می کنی، ای منصف!!؟ اکنون بعد از اینکه دلایل تیجانی را نقش بر آب ثابت کردم، حق با من است که درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین اظهار نظر کنم:

۱- گفته حضرت عمر رضی الله عنه دایر بر اینکه بیعت حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناگهانی و بدون آمادگی قبلی انجام گرفته است، مدح است برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه نه ذم.

۲- وقتی برای ما روشن شد که حضرت علی رضی الله عنه اعتراف کرده است درباره اینکه، انصار و مهاجرین با اتفاق و همدستی با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرده اند، پس این بیعت با اراده و رضایت خداوند انجام گرفته است.

۳- وقتی مشخص شد که بیعت حضرت ابوبکر رضی الله عنه به حق بوده و انصار و مهاجرین درباره آن اتفاق نظر داشته اند، معلوم می شود که سخنان منسوب به سعد بن عباده درباره حضرت ابوبکر رضی الله عنه باطل و کذب محض هستند.

۴. وقتی روشن شد که بیعت خلافت در حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه به اجماع صحابه به اتفاق حضرت علی و سایر بنی هاشم بوده است، همان طور که در تاریخ طبری، ابن الاثیر و استیعاب آمده و کلیه کسانی که درباره بیعت حضرت ابوبکر رضی الله عنه سخن گفته اند به حقانیت آن اعتراف کرده اند حتی مولف نهج البلاغه، پس معلوم می شود که دلایل قوی و روشن، نوید صحت خلافت حضرت ابوبکر هستند و اکنون جواب دادن به سوال آقای تیجانی مبنی بر اینکه چه دلیلی بر صحت خلافت

ابوبکر رضی الله عنه وجود دارد؟ برای من بسیار ساده و آسان است. پس باید بگویم که دلیل نزد اهل سنت و جماعت بر صحت خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه بسیار قوی، روشن و واضح است.

((نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اولی بودن علی از ابوبکر رضی الله عنه))

آقای تیجانی تحت عنوان ((علی سزاوارتر به پیروی است)) می گوید: از جمله عواملی که موجب شد تا من بیشتر دقت کرده و سنت آباء و اجداد را ترک کنم، مقایسه و ارزیابی عقلی و نقلی بود میان علی بن ابی طالب و ابوبکر. همان طور که در مباحث گذشته بیان کرده بودم که تنها روایات متفق علیه میان شیعه و سنی در این خصوص ملاک و معیار قضاوت من هستند، کتب و منابع شیعه و سنی را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده ام، تنها اجماعی که دیده می شود، اجماع در حق امامت علی بن ابی طالب است. شیعه و سنی به امامت او اتفاق نظر دارند، حال آنکه امامت ابوبکر دیدگاه یک فریق است و آنچه را که عمر درباره بیعت ابوبکر رضی الله عنه گفته بود، قبلاً بیان کردم.<sup>۱</sup>

عرض می شود:

۱- آری، چنین بر می آید که جهالت و غباوت بیش از حد بر عقل و احساسات آقای تیجانی حاکم است! وقتی به گمان آقای تیجانی، شیعه و سنی بر امامت علی بن ابی طالب اجماع کرده اند، پس چرا این همه صفحات را برای اثبات امامت حضرت علی رضی الله عنه سیاه کرده است؟ اجماع چگونه درباره بیعت علی تحقق پیدا می کند، حال آن که تاریخ، شاهد و گواه زنده ای است دایر بر اینکه اجماع درباره بیعت ابوبکر رضی الله عنه بوده است. حتی درباره امامت علی اصلاً اجماعی وجود ندارد، نه

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۴۱-۱۴۰)، آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۳۲-۲۳۱).

در منابع اهل سنت و نه در منابع شیعه.<sup>۱</sup> من از آقای تیجانی می‌پرسم: اگر تو حتی یک منبع از منابع اهل سنت را سراغ داری که در آن اجماعی درباره بیعت حضرت علی (علیه السلام نقل شده است))؟ آن را ارائه بده و اگر نتوانستی چنین کنی، پس مطمئن باش که تو از دروغگویان بی ارزش هستی.

۲- تیجانی می‌گوید: ((حال آنکه تنها یک فریق از مسلمانان به امامت ابوبکر اعتراف دارد.)) می‌گوید: با این وجود، ابوبکر خلیفه اول شد و قاطبه مسلمانان از وی تبعیت کردند، امامت و خلافت او را پسندیدند و از وی تبعیت کردند؟ و درباره دیدگاه عمر درباره خلافت و بیعت ابوبکر مطالب مفصلی در مباحث قبلی در این خصوص بیان گردید.

جناب تیجانی می‌گوید: ((بسیاری از فضایل و مناقب علی بن ابی طالب که شیعه بدان قایل است، در کتب معتبر اهل سنت با سند صحیح و درست آمده اند و چنان با طرق کثیر وارد شده اند، که شک و تردید، در آنها راه پیدا نمی‌کند.<sup>۲</sup> عرض می‌شود:

۱- بزودی خواهیم دید و خواننده نیز خواهد دید، روایاتی که آقای تیجانی بدان استناد کرده است، دارای چه موقعیتی از لحاظ سند هستند و روایات صحیح و ثابت از میان روایات ضعیف و باطل مشخص خواهند شد.

۲- تیجانی می‌گوید: احادیث مرویه در فضایل علی بن ابی طالب در کتب معتبر اهل سنت چنان از طرق متعدد روایت شده اند که شک و تردید در آنها راه پیدا می‌کند. این یک سخن بسیار شگفت‌آوری است. زیرا تیجانی منظورش این است

---

۲. مراجعه شود به نصوصی که درباره تعظیم حضرت ابوبکر (علیه السلام) در کتب روافض و از زبان ائمه دوازده گانه آنها گفته شده است.

۳. ثم اهدیت ص (۱۴۱)، آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۲).

که این احادیث، متواتر هستند.<sup>۱</sup> آیا تمام احادیثی که درباره حضرت علی روایت شده اند، همه اش متواتر هستند؟ پاسخ این سوال بزودی روشن خواهد شد. ولی من می گویم، اگر من میان رکن و حجر اسود، سوگند بخورم که آقای تیجانی خودش هم نمی داند چه می گوید و از ابجدیات (الفبای) علم حدیث آگاهی ندارد، حانث نمی شوم.

آقای تیجانی در ادامه سخنان خود می گوید: تعداد بسیار زیادی از صحابه روایات فضیلت علی را بیان کردند حتی امام احمد بن حنبل گفته است: ((در فضیلت هیچ کدام از اصحاب رسول الله ﷺ این قدر روایت نیامده است که در فضیلت علی بن ابی طالب آمده است)) قاضی اسماعیل، نسایی و ابوعلی نیشابوری می گویند: ((اسانید، حسان، یعنی روایات با سند صحیح آن چنان که در حق علی وارد شده است، در حق هیچ کسی دیگر وارد نشده است.))<sup>۲</sup>

می گویم:

۱- آری، منظور اقوال این بزرگان زیادت روایات و احادیث نیست. بلکه زیادت روایت کنندگان است و در نتیجه زیادت طرق و اسناد است. به این معنی که راویان در مناقب علی یک روایت را به طرق متعدد روایت کرده اند که بعضی از این طرق صحیح و بعضی دیگر دروغ محض بوده اند، در نتیجه، یک روایت از طرق و با سندهای متعدد روایت شده است. مانند: حدیث ((من كنت مولاه فعلي مولاه)) بی تردید، این روایت یکی است اما طرق متعدد دارد، و دلیل کثرت طرق نیز این است که حضرت علی ﷺ تا دیر زنده بودند: یعنی از میان خلفاء، آخرین خلیفه بود و فاصله میان شهادت او و رحلت رسول اکرم ﷺ، از فاصله میان درگذشت و شهادت خلفاء قبل از وی و رسول الله ﷺ بیشتر بود و علاوه بر این، در

---

۱. متواتر به حدیثی می گویند که راویان آن به حدی زیاد باشند که توافق آنان بر کذب عاداتا محال باشد.

۲. ثم اهدیت ص (۱۴۱) آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۲).



دوران خلافت او حوادث، فتنه ها بیشتر بود و ایرادهای بیشتری متوجه دستگاه خلافت شد. اینجا است که ابن حجر می گوید: احمد، اسماعیل، نسایی و ابوعلی می گویند: ((اسانید جیاد (سندهای صحیح) به قدری که درباره حضرت علی علیه السلام وارد شده است، درباره سایر اصحاب وارد نشده است و دلیلش نیز این است که حضرت علی علیه السلام تا دیر در قید حیات بود و در دوران وی، اختلافات زیاد بود و عده ای علیه او خروج کردند، این همه رویدادها موجب شد تا اخبار و احادیث فضایل و مناقب وی گسترش یابد زیرا صحابه موجود در دوران وی، در برابر مخالفین از وی دفاع می کردند.<sup>۱</sup>

۲- علاوه بر توجیحات مذکور، چنین نیست که تمام روایات پیرامون فضایل علی بن ابی طالب صحیح هستند، ذهبی در تلخیص الموضوعات می گوید: در فضایل هیچ یک از صحابه به اندازه فضایل حضرت علی علیه السلام احادیث وارد نشده است و احادیث وارده در باب فضیلت علی بن ابی طالب به سه دسته تقسیم می شوند: ۱- احادیث صحیح و حسن ۲- احادیث ضعیف و تعداد آنها زیاد است. و نوع سوم موضوعات هستند. اینها بی نهایت زیادند. شاید بعضی از اینها موجب ضلال و زندقه باشد.<sup>۲</sup> لذا تمام روایات وارده در فضیلت حضرت علی علیه السلام صحیح نیستند - بلکه دروغگویان در باب فضیلت او احادیث زیادی را وضع کردند - این مطلب مورد تایید خود امامیه نیز می باشد.

ابن ابی الحدید شیعی می گوید: ((إن أصل الأكاذیب فی أحادیث الفضایل کان من جهة الشیعه (!) فإنهم وضعوا فی مبدأ الأمر أحادیث مختلفه فی صاحبهم حملهم علی وضعها عداوه خصومهم))<sup>۳</sup> (ریشه دروغ در احادیث فضایل از طرف شیعیان شکل گرفته است. آنان احادیث زیادی در آغاز درباره صاحب (امام خود) وضع کردند و دشمنی اعداء آنان را بر وضع احادیث گمارده است) و جناب (الکشی)

۳. فتح الباری ج ۷ ص (۸۹).

۱. هامش کتاب الصواعق المحرقة ص (۱۶۸).

۲. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۷ چاپ دار الفکر.

در کتاب خود ((الرجال الکشی)) این واقعیت را پذیرفته است. می گوید: ((عن ابی عبدالله قال سمعته یقول: لعن الله المغیره بن سعید إنه کان یکذب علی ابی فأذاقه الله حر الحدید)). خداوند مغیره بن سعید را لعنت کند. او درباره پدرم دروغ می گفت. خداوند او را به گرمی حدید (زنجیر) عذاب داد. کشی به نقل از یونس می گوید: ((وافیت العراق فوجدت بها قطعه من أصحاب ابی جعفر (ع) ووجدت اصحاب ابی عبدالله متوافرین، فسمعت منهم وأخذت کتبهم فعرضتها من بعد علی ابی الحسن الرضا فأنکر منها أحادیث کثیره أن یکون من أحادیث ابی عبدالله (ع) (در عراق رفتم - گروهی از یاران ابی جعفر را دیدم - یاران ابی عبدالله را زیاد یافتم. از آنان شنیدم و کتب آنان را برداشته به ابی الحسن الرضا تقدیم کردم - احادیث بسیاری زیادی را رد کرده فرمود: اینها احادیث ابوعبدالله نیستند. و به من گفت: خداوند، ابوخطاب را لعنت کند. او بر ابو عبدالله سخنان دروغین زیادی گفته است و یاران ابو خطاب تا امروز این گونه احادیث را در کتب یاران و اصحاب ابو عبدالله درج و پخش می کنند.<sup>۱</sup> آیا بعد از این همه دلایل، در این باره کسی شک دارد که بسیاری از احادیث فضایل علی بن ابی طالب دروغ محض هستند؟! و کسانی آنها را افتراء کردند که خود را طرفدار و شیعه آن حضرت می دانند! آقای تیجانی اینک ما از منابع و کتب خود شما، علیه شما دلایل آورده ایم.

۳- آقای تیجانی می خواهد خواننده را دچار این وهم و گمان کند که امام احمد بن حنبل، علی بن ابی طالب را از ابوبکر و عمر بهتر و افضل می داند لکن واقعیت این است که امام احمد معتقد بود که بهترین این امت بعد از پیامبر ﷺ، ابوبکر و عمر ﷺ هستند. امام عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: از پدرم شنیدم که می فرمود: فضیلت خلفای به این ترتیب است. نخست ابوبکر، بعد عمر، بعد عثمان و

بعد علی<sup>۱</sup>. او می گوید: از پدرم درباره تفضیل ابوبکر، عمر، عثمان و علی<sup>علیه السلام</sup> سوال کردم. فرمود: ((ابوبکر، عمر، عثمان و علی خلیفه چهارم)) از پدرم سوال کردم: عده ای می گویند: او (ابوبکر<sup>علیه السلام</sup>) خلیفه نیست. پدرم گفت: این قول، ارزش و اعتباری ندارد.<sup>۲</sup> در ((مسائل ابن هانی)) چنین آمده است: ((از ابا عبدالله شنیدم، فرمود: ((افضل ابوبکر بعد عمر، بعد عثمان و بعد علی است اگر کسی بگوید که افضل در درجه اول علی است من این قول را قبول ندارم.)) بعد پسرش درباره خلافت سوال می کند می گوید: درباره امامت از وی سوال کردم. فرمود: ابوبکر، ثم عمر، ثم عثمان ثم علی یعنی نخست ابوبکر، بعد عمر، بعد عثمان، بعد علی رضی الله عنهم اجمعین.<sup>۳</sup> این است دیدگاه امام احمد درباره تفضیل و خلافت. جناب تیجانی می گوید: ((درباره ابوبکر کتب شیعه و اهل سنت را مورد تحقیق و مطالعه قرار داده ام، در کتب اهل سنت و جماعت که معتقد به تفضیل ابوبکر هستند، چیزی که موازی و برابر با فضایل امام علی باشد، دیده نشده است.)) می گویم: تحقیق تیجانی اعتباری ندارد. زیرا غیر منصف بودن او اظهر من الشمس است و او میان حدیث متواتر و حدیث ساختگی تفاوتی قائل نیست!! من نمی دانم، آقای (دکتر) تیجانی، چرا به کرات سخنان ضد و نقیض می گوید: او اندکی جلوتر، گفته بود: ((طبق نصوص که در منابع طرفین ذکر شده است امامت علی<sup>علیه السلام</sup> متفق علیه است)) (خواننده محترم، خوب دقت کن (حال آنکه جز یک فریق از مسلمانان کسی دیگر معتقد به امامت ابوبکر نیست) خواننده عزیز متوجه هستی که در گذشته نزدیک چه گفته است؟! اکنون بین که چه می گوید: (درباره ابوبکر، کتب فریقین را مورد بحث و بررسی قرار داده ام، در کتب اهل سنت و جماعت که معتقد به تفضیل (یعنی امامت) او هستند، چیزی را که برابر و موازی با فضیلت امام علی باشد، برای او (ابوبکر) ندیدم) آقای تیجانی، منظور تو کدام

۱. السنه للإمام عبدالله بن احمد بن حنبل رقم (۱۳۴۷) ج ۲ ص (۵۷۴).

۲. السنه للإمام عبدالله بن احمد بن حنبل رقم (۱۳۴۹) ج ۲ ص (۵۷۴).

۳. مسائل ابن هانی ج ۲ ص (۱۶۹).

فریق است، اهل سنت که به خلافت علی اتفاق کردند؟! یا اهل سنت که معتقد به تفضیل ابوبکر هستند؟؟، آقای تیجانی دوست دارم که قبل از همه یک پند و اندرز بسیار ارزشمندی برای بگویم و آن اینکه در چاپ بعدی این کتاب، تخصص خود را تصحیح کرده، روی جلد آن بعد از دکتر محمد تیجانی سماوی... این کلمات را اضافه کنی ((دکتر در علم تناقض و تضاد))؟!!

جناب تیجانی می گوید: ابوبکر با وجود اینکه خلیفه اول بود، از قدرت زیادی بهره مند بود، و با وجود اینکه دستگاه حکومت اموی برای کسانی که در حق ابوبکر، عمر و عثمان حدیثی را نقل کنند، جوایز چشمگیری اعلام کرده بود و با وجود اینکه برای ابوبکر فضایل و مناقب بسیار زیادی در کتب قطور وضع و تراشیده شده بود، اما او یک صدم درجه امام علی و فضایل او را کسب نکرده است.<sup>۱</sup>

می گویم:

لعنت و نفرین خداوند بر دروغگویان، این کینه توز و دروغگو از کجا و بنابر چه دلیلی می داند که دولت اموی برای کسانی که در مدح ابوبکر، عمر، عثمان حدیث بگویند، جایزه تعیین کرده است؟! چرا این دروغها را این دفعه به طبری، تاریخ کامل و سایر کتب تاریخ نسبت نداده است تا صحت گفته هایش معلوم شود؟ آیا می خواهد حقد، کینه و خباثتش را علیه این بزرگان بوسیله دروغ پردازی، موجه جلوه دهد؟ دروغهایی که برای کودکان باور کردنی نیستند چه رسد به افراد عاقل و بالغ. آیا او نمی داند، آنانی که در فضایل علی حدیث را روایت کرده اند، نیز از صحابه بوده اند؟ این دیدگاه او در باطن موجب نقص و عیب است برای بزرگان صحابه و روایت کنندگان احادیث دایر بر اینکه آنان روایت احادیث دروغین را بر رسول الله ﷺ جایز می دانند یا جایز دانسته اند، آیا قرآن که بوسیله صحابه ﷺ به ما رسیده است، نیز دروغ است؟! و قرآنی که بوسیله فرزندان ابن سبا یهودی آمده

۱. ثم اهدیت ص (۱۴۳-۱۴۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۳۵).

است، محفوظ و صحیح است؟ خداوند روافض و کلیه کسانی را که در طعن به خیر القرون همگام با آنان راه می روند، مورد لعن و نفرین خود قرار دهد، خیر القرونی که در صحبت و معیت رسول الله ﷺ بودند. آیا طعن و تنقیصی بزرگتر از این در حق پیامبر ما ﷺ وجود دارد؟ آیا شاگردان مکتب حضرت محمد ﷺ ستمکار، غاصب، منافق، بزذل، دروغگو و رشوت خوار بودند؟ بخاطر هدایا و رشوت علیه پیامبر ﷺ دروغ گفته اند!! آفرین و آفرین بر امام مالک رحمه الله چقدر زیبا فرموده است: ((آنان که اصحاب رسول الله ﷺ را مورد طعن قرار داده اند، فقط بخاطر این اصحاب را مطعون کرده اند، تا گویندگان بگویند که: محمد ﷺ (نعوذ بالله) آدم بدی بود و شاگردان بدی داشت. اگر او فرمود صالح و شایسته ای بود، یاران و شاگردانش نیز صالح و شایسته می بودند))<sup>۱</sup>

پویندگان حق باید مشاهده کنند که روافض آنان را بسوی چه چیز دعوت می کنند تا به واقعیت آنان پی ببرند و به یقین بدانند که روافض همان فرزندان عبدالله بن سبا یهودی هستند که بجز انهدام اسلام و مسلمانان هدفی دیگر را دنبال نمی کنند. آنان به دروغ مدعی محبت اهل بیت رسول الله ﷺ هستند و حال آن که آنان از محبت اهل بیت چنان بری و عاری هستند که گرگ از خون یوسف بری بود.

این کمینه در ادامه سخنهای خود می گوید: علاوه بر این (اشاره به آنچه که علیه حضرت ابوبکر گفته است) اگر احادیث مرویه در باب فضیلت ابوبکر را تجزیه و تحلیل کنی، اصلاً با آنچه که تاریخ برای او ثبت کرده است، هماهنگی ندارند و برای عقل و شرع نیز قابل قبول نیستند!!<sup>۲</sup>

برادر خواننده، خوب دقت کن و نگاه کن به کسی که نه عقل دارد و نه بینش، با اصول مشخص مخالفت می کند. . . می خواهد احادیث روایت شده در باب فضیلت ابوبکر را تحلیل کند، درباره متن یا سند آنها بحث نمی کند، چرا آنها را

۲. الفتاوی العراقیه لابن تیمیه ص (۱۵۷).

۱. ثم اهدیت ص (۱۴۳). آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۳۵).

تحلیل می کند؟ او لفظ و کلمه ((الاحادیث)) را بکار می برد نه کلمه ((حدیث)) را. ((ال)) الف و لام مفید استغراق است، یعنی تمام احادیث وارده در باب فضیلت ابوبکر رضی الله عنه اکنون از وی می پرسم، آیا می خواهد این احادیث را در خاک حاصلخیز بکارد تا معلوم کند آیا رشد می کنند یا خیر تا نهایت صحت آنها روشن شود. یا می خواهد آنها را در محلول کذب قرار بدهد و اکسید دجل و فریب را روی آنها اضافه کند؟! تا ببیند چه چیزی را کشف می کند.

آقای تیجانی می گوید: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله می دانست که ابوبکر افضل است، پشت سر او علی بن ابی طالب را برای تحویل گرفتن سوره ی براءت نمی فرستاد و او را از تبلیغ آن منع نمی کرد.<sup>۱</sup>  
می گویم:

این دروغ، بی اساس است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت ابوبکر رضی الله عنه را از تبلیغ آن منع نکرده بود، آن طور که تیجانی می گوید. و در هیچ روایتی نیامده است که رسول الله صلی الله علیه و آله او را منع کرده باشد. و بع تواتر معلوم است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سال نهم هجری حضرت ابوبکر رضی الله عنه را امیر حجاج تعیین فرمود. طبری، اسحاق، در مسندش، نسایی و دارمی، ابن خزیمه از طریق ابن جریر با سند صحیح چنین روایت کرده اند: عبدالله بن عثمان بن خثیم از ابی الزبیر، از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله موقع مراجعت از عمره جعرانه، حضرت ابوبکر رضی الله عنه را امیر حجاج قرار داد. ما با ابوبکر رفتیم تا به نزدیک ((عروج)) رسیدیم، فجر طلوع کرد. صدای ناقه رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده شد. علی رضی الله عنه روی آن سوار بود. ابوبکر از وی پرسید: تو امیر هستی یا رسول؟ علی گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا فرستاده تا سوره براءت را برای مردم قرائت کنم. وارد مکه شدیم، یک روز قبل از روز ترویبه یعنی هشتم ذیحجه، حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جمع مردم آمد و مناسک حج را به آنان تعلیم داد وقتی او به

سخنانش خاتمه داد، حضرت علی علیه السلام بلند شد و سوره براءت را برای مردم قرائت کرد. روز دهم و دوازدهم نیز سوره براءت توسط حضرت علی قرائت گردید.<sup>۱</sup>

بعد از آن، حضرت ابوبکر رضی الله عنه اعلام فرمود: هیچ مشرکی بعد از این، اجازه حج کردن را ندارد و هیچ کسی در حالت لخت و عریانی نمی تواند بیت را طواف کند و اصحاب خود را نیز دستور داد تا چنین اعلام کنند. روایت بخاری از حضرت ابوهیره رضی الله عنه موید این روایت است. ابوهیره رضی الله عنه می گوید: ابوبکر رضی الله عنه مرا با اعلام کنندگان در حج فرستاد. روز دهم ذیحجه آنان را به ((منی)) فرستاد تا اعلام کنند که در سالهای بعد مشرک اجازه حج ندارد و هیچ کس در حالت لختی و عریانی بیت را طواف نکند. حمید می گوید: بعد از اعلام حضرت ابوبکر رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت علی بن ابی طالب را فرستاد تا سوره براءت را برای مردم قرائت کند - اعلام براءت کند ابوهیره رضی الله عنه می گوید: حضرت علی رضی الله عنه همراه با ما روز عید در منی اعلام براءت می کرد و می فرمود: در سالهای آینده مشرکان اجازه حج ندارند و طواف بیت در حالت لختی و عریانی ممنوع است.<sup>۲</sup>

مامور کردن علی برای اعلام براءت بعد از اعلام حضرت ابوبکر رضی الله عنه بخاطر این بود که چنین اعلام بایستی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و یا از طرف فردی از اهل بیت او می شد. زیرا طبرانی از ابو رافع در یک حدیث که در بخشی از آن چنین آمده است، نقل می کند: حضرت ابوبکر با ابو رافع نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: این اعلام بوسیله شخص شما یا توسط فردی از اهل بیت شما باید صورت گیرد.<sup>۳</sup> ماموریت دادن حضرت علی به همین خاطر بود نه بخاطر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت ابوبکر را که خودش امیر حاج مقرر فرموده بود و حضرت علی نیز از جمله حجاج و تحت فرماندهی او بود، از تبلیغ منع کرده بود.

۳. الفتح ج ۸ ص (۱۷۱).

۱. صحیح بخاری کتاب التفسیر رقم ج ۴ (۴۳۷۸).

۲. الفتح ج ۸ ص (۱۶۹).

جناب تیجانی می گوید: اگر ابوبکر از علی بهتر بود، رسول الله ﷺ در جریان جنگ خیبر چنین نمی گفت: فردا پرچم را بدست کسی می دهم که خدا و رسول الله را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. او مرد جنگ است نه مرد فرار، خداوند قلب او را درباره ایمان آزموده است. آنگاه پرچم را به علی داد و آن را به ابوبکر نداد.<sup>۱</sup> تیجانی این روایت را به صحیح مسلم نسبت می دهد. می گویم:

این حدیث با این الفاظ در مسلم وجود ندارد. حدیثی که در مسلم آمده است، راوی آن حضرت ابوهریره است و حدیث چنین نقل شده است: رسول الله ﷺ روز خیبر چنین فرمود: این پرچم را به کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد. خداوند بوسیله او فتح و پیروزی نصیب مسلمانان خواهد کرد. عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: من هرگز علاقه به حکومت و فرماندهی نداشتم مگر در آن لحظه، و به امید اینکه پرچم به من داده شود، خوشحال بودم. رسول الله ﷺ علی بن ابی طالب را نزد خود خواند و پرچم را به او سپرد و فرمود: برو و به عقب نگاه نکن تا خداوند بوسیله تو پیروزی بیاورد. عمر می گوید: علی رفت بعد توقف کرد و به عقب نگاه نکرد و با صدای بلند گفت: تا کی با مردم به جنگم؟ رسول الله ﷺ فرمود: با مردم بجنگ تا گواهی دهند ((أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ))، هرگاه این کلمه را گفتند، تو حق تعرض بر جان و مال آنان نداری، مگر با مجوز شرعی و معامله باطن آنان با خداوند است.<sup>۲</sup>

این حدیث در باب فضیلت علی بن ابی طالب است و بطور قطع و یقین در آن صحبتی دایر بر تنقیص حضرت ابوبکر به میان نیامده است. پرچم در دست حضرت ابوبکر رضی الله عنه نبوده است و چنین نیست که رسول الله ﷺ آن را از ابوبکر گرفته به علی داده است. این فرموده رسول الله ﷺ که ((پرچم را بدست کسی می دهم که

۳. ثم اهدیت ص (۱۴۳). و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۳۶).

۱. صحیح مسلم مع الشرح، کتاب فضایل الصحابه برقم (۲۴۰۵).



خدا و رسولش را دوست دارد)) بی تردید حکایت از فضیلت حضرت علی دارد. اما هیچ شخص عاقلی نمی گوید که این مختص علی است. یعنی تنها علی خدا و رسولش را دوست دارد و سایر صحابه در این محبت با وی شریک نیستند، بلکه به سند صحیح ثابت است که رسول الله ﷺ در حق عبدالله بن حمار چنین گواهی داده است. عبدالله بن حمار نزد رسول الله ﷺ آمد تا پیامبر ﷺ او را بخاطر نوشیدن شراب مجازات کند و حد بزند. و چندین بار برای این منظور آمده بود - شخصی از حاضران گفت: ((ای رسول خدا او را لعن و نفرین کن چقدر مرتکب شراب خواری شده است، رسول الله ﷺ فرمود: او را لعنت نکنید. به خدا سوگند، من نمی دانم که او خدا و رسولش را دوست دارد.))<sup>۱</sup>

جناب تیجانی می گوید: اگر خداوند می دانست که ابوبکر ایمان بسیار قوی دارد و ایمان او از ایمان امت فایق است، خداوند او را تهدید به حبس اعمال نمی کرد، موقعی که او صدایش را از صدای رسول الله ﷺ بلندتر کرد.<sup>۲</sup>

می گویم: این آیه برای تادیب تمام مسلمانان بطور عام و برای تادیب صحابه بطور خاص نازل شده است. تا به آنان بیاموزد که با رسول الله ﷺ چگونه رفتار کنند و چگونه او را مورد تعظیم و تجلیل قرار دهند. الفاظ آیه عام هستند، یعنی مخاطب آن همه مسلمانان اند، مگر اینکه قرائن و شواهد بخصوص آن را مختص به افراد خاصی کند. با توجه به این نکته، جناب تیجانی بنا بر چه دلیلی می گوید: خداوند ابوبکر را به حبس اعمال تهدید کرده است؟! و قبلاً بیان گردیده است که نزول این آیه دلایل متعددی دارد که از جمله آنها یکی این بود که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مرافعه کردند در نتیجه آیه نازل شد و با این تعبیر ((یا ایها الذین آمنوا)) یعنی: ((ای مومنان)) نازل شد. از اینجا به وضوح می دانیم که نزول آیه مذکور بخاطر تربیت و تعلیم و توجیه آنان نسبت به این امر مهم بوده است تا آنان به برکت صحبت و

۲. صحیح بخاری - کتاب الحدود باب ما یکره من لعن شارب الخمر . . . شماره (۶۳۹۸).

۳. ثم اهدیت ص (۱۴۳). آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۳۶).

رفاقت با رسول الله از بهترین مردم باشند، آیه به هیچ عنوان مختص به ابوبکر نیست. امام مسلم در صحیح خود نقل کرده است که این آیه درباره ثابت قیس نازل شده است. از حضرت انس بن مالک مروی است، می گوید: وقتی این آیه (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ... الخ) نازل شد، ثابت قیس در خانه نشسته و گفت: ((من از اهل دوزخ هستم)) و نزد رسول الله ﷺ نیامد - رسول اکرم ﷺ از حضرت سعد بن معاذ درباره او پرسید و فرمود: ای ابو عمر، (کنیه سعد بن معاذ) ثابت چه حال دارد؟ آیا او بیمار است؟ سعد بن معاذ نزد ثابت بن قیس آمد و قول رسول الله ﷺ را به او رساند. ثابت گفت: آیه مذکور نازل شد و همه شما می دانید که صدای من از صدای همه شما بلندتر است. لذا من خود را به موجب آیه مذکور از اهل دوزخ می دانم. سعد این قول قیس بن ثابت را به رسول الله ﷺ رساند. رسول اکرم ﷺ فرمود: ((بل هو من اهل الجنة))، خیر، او از اهل بهشت است.

آری، اگر قیس بن ثابت از اهل بهشت است و رسول الله بهشتی بودن او را تایید می کند، آنگاه گمان در حق ابوبکر ﷺ چیست؟ ابوبکری که از نخستین صدیق کنندگان بود و نهایت ادب را در حق رسول الله ﷺ رعایت می کرد و رسول الله ﷺ بارها او را بشارت بهشت داده است. حاکم در مستدرک به سند متصل و ابن مردویه از طریق ابن شهاب از حضرت ابی بکر ﷺ نقل می کند. ابوبکر ﷺ فرمود: زمانی که آیه (لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ... الخ) نازل شد. نزد رسول الله ﷺ رفته عرض کردم: ای پیامبر خدا ﷺ، سوگند یاد کردم که در محضر شما حرف نزنم مگر بسیار آهسته و یواش.<sup>۱</sup>

خلاصه کلام اینکه ابوبکر صدیق معصوم نبود بلکه جایز الخطا بود، درست عمل می کرد و خطا از وی نیز سر می زد، ولی بعد از خطا متوجه می شد، قرآن او را ادب می آموخت و رسول الله ﷺ او را تربیت می کرد. و این به مدح و ستایش وی

می انجامد نه به ذم و عیب - البته کسی که از خرد بهره دارد، او می داند که تادیب قرآن و تربیت قرآن و تربیت رسول الله ﷺ در حق ابوبکر ﷺ موجب ستایش او است نه موجب نقص و عیب.

آقای تیجانی می گوید: ((آیا ابوبکر فجاء سلمی را در آتش نسوزانده است))؟<sup>۱</sup> می گویم: این بزدلها بسیار شگفت آور هستند، استدلال می کنند به چیزهایی که بجای سود، به ضرر و زیان آنان است اینکه حضرت علی ﷺ عده ای را در آتش سوزانده است، بیشتر صحت دارد و مشهورتر است تا ابوبکر ﷺ، در روایات صحیح آمده است که حضرت علی ﷺ عده ای از زندیقان را که از غلات شیعه بودند، و نزد وی آورده شدند آنان را در آتش سوزاند. این خبر به ابن عباس رسید، گفت: اگر من می بودم، آنان را در آتش نمی سوزاندم، زیرا رسول الله ﷺ منع کرده از اینکه انسانی، انسانی را در آتش بسوزاند، چون عذاب دادن بوسیله ی آتش مختص خداوند است و من گردن آنان را قطع می کردم چرا که پیامبر ﷺ فرموده است: ((هر کس از دین خود خارج شود یا دینش را تغییر دهد او را بکشید)) این خبر به علی ﷺ رسید، فرمود: افسوس بر فرزند ام الفضل چه سخنها ی بیهوده ای می گوید. آری، از این حدیث روشن است که علی ﷺ گروهی را در آتش سوزانده است. اگر عمل ابوبکر، عمل منکری بوده است، عمل علی موجب انتقاد برای علی و ائمه نیست. پس ابوبکر ﷺ شایسته تر است که عیب و تنقیدی متوجه وی نشود.<sup>۲</sup> جناب تیجانی می گوید: ابوبکر در روز جریان سقیفه، امر خلافت را به گردن دو مرد، عمر و ابی عبیده انداخت.<sup>۳</sup>

می گویم:

حافظ بن حجر مکی در کتابش فتح الباری، این اشکال را به نحوی پاسخ داده است که از هر پاسخی دیگر انسان را مستغنی و بی نیاز می کند. او می گوید: ((با

۲. ثم اهدیت ص (۱۴۳). و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۷).

۱. منهاج ج ۵ (۴۹۵-۴۹۶).

۲. ثم اهدیت ص (۱۴۳). و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۷).

وجود اینکه ابوبکر می دانست که به دلیل اینکه پیامبر ﷺ در حیات خود به وی امامت نماز را سپرده است، احق به خلافت است، که جوابش چنین است: ۱- حیات ایمانی مانع بود از اینکه او خودش را ستوده بگوید: خودم را برای خلیفه بودن و حکومت کردن بر شما انتخاب نموده ام. علاوه بر این، او مطمئناً می دانست که هیچ کدام از عمر و ابوعبیده این پیشنهاد را نمی پذیرد، حضرت عمر ﷺ در جریان سقیفه صراحتاً از پذیرفتن مسئولیت خلافت خودداری کرده بود، ابوعبیده هر چند که صراحتاً چنین چیزی از وی ثابت نیست ولی او نیز برای این کار آمادگی نداشت زیرا شایستگی و توان او از عمر کمتر بود. اینکه حضرت ابوبکر ﷺ اختیار و کنترل جریان بر عهده گرفته بود، دال بر کفایت و حسن تدبیر او بود و کسی از صحابه بر وی معترض نبود. این خودش حکایت از آن دارد که او از هر کسی دیگر شایسته تر بود - آری، او در سخنان خود هیچ گونه تصریحی دایر بر رد مسئولیت خلافت نکرده است و چنین چیزی در سخنان او دیده نمی شود.<sup>۱</sup> ابن حجر در جایی دیگر می گوید: بعضی از شیعیان با استدلال به پیشنهاد ابوبکر (قد رضیت لکم أحد هذین الرجلین) - یکی از این دو نفر را برای شما پسند کردم - می گویند: ((ابوبکر معتقد به وجوب امامت و خلافت خود نبوده است، این اشکال را به چند وجه می توان پاسخ داد: ۱- حضرت ابوبکر ﷺ این سخن را به جهت تواضع و فروتنی گفته است. ۲- تا معلوم شود که امامت مفضول با بودن فاضل جایز است، حق هر چند که از آن او بود ولی او در حق دیگران تبرع کرد. ۳- او می دانست که هیچ کدام از آن دو، با بودن او اقدام به قبول خلافت نمی کند. این پیشنهاد در واقع اشاره بود به اینکه اگر او می توانست خود را از این مسئولیت رها کند و داخل آن نشود، دیگران بدانند که بعد از وی، خلافت متعلق به یکی از این دو نفر است، به همین خاطر او در معرض موت، عمر را خلیفه خود قرار داد چنانچه ابوعبیده در شام مشغول جهاد بود و در مدینه حضور نداشت. ای قول

حضرت عمر رضی اللہ عنہ (لأن أقدام فتضرب عنقي... الخ) احتمال مذکور را تایید می کند.<sup>۱</sup>

جناب تیجانی می گوید: ((او که ایمانش در چنین درجه بالایی قرار گرفته است و ایمانش قویتر از ایمان تمام امت است، در پایان لحظات زندگی اش، در برابر آنچه که با فاطمه انجام داده و در برابر سوزاندن فجائیه سلمی و در برابر پذیرفتن خلافت، نادم و پشیمان نمی شود در آن حد که آرزوی بشر بودن را نکند یا آرزو کند که کاش یک تار مو یا سرگین شتر می بودم. آیا ایمان چنین کسی معادل و حتی برتر از ایمان تمام امت اسلامی می شود.<sup>۲</sup>

بنابر عقیده بنده پاسخ همه این اشکالات گفته شده است اما شگفت آور اینکه جناب تیجانی چرا به کرات این گونه مطالب را تکرار می کند. بی تردید این کثرت تکرار، حکایت از آن دارد که نویسنده و مولف به سخنان خودش عقیده ندارد یا اینکه او گمان می کند که خوانندگان انسانهای کند ذهن هستند تا مطلب تکرار نشود در فهم آنان نمی گنجد.

آقای تیجانی به یاوه گویی خود ادامه داده، می گوید:

حدیث ((لو كنت متخذاً خليلاً لاتخذت ابابكر خليلاً)) را در نظر بگیریم، باز هم او (ابوبکر) همان طور است که قبلاً او را معرفی کردیم. ابوبکر (روز پیمان اخوت صغری) که قبل از هجرت در مکه صورت گرفت، حاضر نبود. در روز پیمان اخوت (کبری) که بعد از هجرت در مدینه انجام گرفت حاضر نبود - در هر دو پیمان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم علی را برای اخوت و برادری خود برگزید و به او گفت: ((تو در دنیا و آخرت برادر من هستی)) و به طرف ابوبکر توجه نکرد. او را از اخوت و برادری در آخرت محروم کرد همان گونه که او را از نعمت خلت و دوستی محروم کرده بود. تیجانی می گوید: من قصد إطاعه کلام را ندارم. فقط به این دو

۴. الفتح ج ۱۲ ص ۱۶۲ کتاب الحدود.

۱. ثم اهدیت ص (۱۴۳). و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۳۷).

مثال که از کتب اهل سنت آنها را نقل کرده ام کفایت می کنم و شیعه اصلاً این احادیث را قبول ندارد. زیرا آنان دلیل روشن دارند مبنی بر اینکه این احادیث بعد از دوران ابوبکر وضع شده اند.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- از باب بحث و مناظره اگر صحت قول تیجانی را دایر بر عدم حضور ابوبکر در مواخات (صغری) و (کبری) را بپذیریم و اینکه رسول الله ﷺ حضرت علی ﷺ برای اخوت و برادری بر گزید، آیا این موجب قدح و ضعف حدیث پیامبر ﷺ می شود، آیا لازم است که رسول الله ﷺ تمام فضایل را برای یک نفر از صحابه بیان کند مانند حضرت ابوبکر، و بس و اگر پیامبر ﷺ فضایل غیر ابی بکر، یعنی فضایل علی را بیان کند، این منجر به ضعف احادیث فضایل ابوبکر ﷺ می شود؟!

۲- راه شناخت حدیث صحیح از میان احادیث دروغین، مراجعت به سند و متن حدیث است. درباره صحت متن و سند حدیث (لو كنت متخذاً خليلاً . . الخ) باید عرض شود که این حدیث از لحاظ متن اندک نقص و عیبی ندارد. زیرا حضرت ابوبکر ﷺ از روز بعثت تا روز وفات همراه رسول الله ﷺ بوده است. رسول الله ﷺ به اندازه ای که با حضرت ابوبکر ﷺ هم مجلس و هم محفل بوده است با هیچ یک از سایر صحابه نبوده است.<sup>۲</sup> زیرا ابوبکر شایسته است که چنین منزلت و جایگاهی نزد رسول الله ﷺ داشته باشد. از لحاظ سند نیز در صحت آن تردیدی وجود ندارد.

---

۲. ثم اهتدیت ص (۱۴۴). و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۳۸-۲۳۷).

۱. در بخشی از حدیثی که ابن عباس از علی بن ابی طالب روایت کرده است چنین آمده است: من بسیار می شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: من و ابوبکر و عمر وارد شدیم، من و ابوبکر و عمر خارج شدیم، من و ابوبکر و عمر آمدیم و غیره - و در حدیث حضرت عایشه چنین آمده است: از روزی که من بخاطر دارم پدر و مادرم مسلمان اند و هیچ روزی نبود که رسول الله ﷺ صبح و شب نزد ما نیاید.)) (بخاری: ۳۶۹۲).

عده ی کثیری از صحابه، در صحاح و مسانید با سند متصل و ثقه و بدور از هر گونه علل و جرح آن را روایت کرده اند.

۳- ولی احادیث مواخاه صغری و کبری، دروغ محض هستند حدیثی که جناب تیجانی از آن استناد کرده است، یعنی حدیث (انت اخی فی الدنیا و الآخرة)، حدیث ساختگی است. ترمذی، ابن عدی و حاکم، از طریق حکیم بن جبیر عن جمیع بن عمیر آن را نقل کرده اند. حکیم بن جبیر، راوی ضعیفی است و جمیع ابن عمیر راوی دروغویان است. ابن حبان درباره او می گوید: رافضی است و حدیث را وضع می کند ابن نمیر درباره او می گوید: ((از همه بیشتر دروغ می گوید))<sup>۱</sup> علامه ابن تیمیه می گوید: کلیه احادیث مواخات با علی، موضوع یعنی احادیثی ساختگی هستند.<sup>۲</sup>

آقای تیجانی حدیث صحیح ابوبکر را چگونه ضعیف قرار می دهد، و علیه آن از یک حدیث موضوع استدلال می کند؟!

تیجانی می گوید: اما اهل تشیع این گونه احادیث را مطلقاً رد می کنند و آنان دلیل روشن دارند مبنی بر اینکه، این احادیث بعد از دوران زندگی ابوبکر وضع شده اند. (ثم اهتدیت ص ۱۴۴ و آنگاه . . . هدایت شدم ص ۲۳۸).

می گویم: کاملاً صحیح است. در این سخن هیچ گونه ابهامی وجود ندارد. زیرا دروغگویان چگونه سخنان راستین را باور می کنند و می پذیرند، ضرب المثل معروفی است (البعره تدل علی البعیر) سرگین شتر دال بر وجود شتر است؟! اما این ادعا که این گونه احادیث بعد از زمان ابوبکر وضع شده اند و نزد شیعه برای اثبات این دعوی دلیل روشن وجود دارد، ما امید واثق داریم که آقای تیجانی این

---

۲. میزان الاعتدال للذهبی ج ۱ ص (۴۲۱) رقم (۱۵۵۲).

۳. منهاج ج ۷ ص (۳۶۱) سلسله احادیث موضوعه آلبنانی ج ۱ ص (۳۵۵).

دلایل روشن را به ما ارائه بدهد و ما را ساکت و قانع کند. بسیار درست گفته شده است (رمتنی بدائها وانسلت) مرا متهم به عیبی کرد که خود او بدان مبتلا است. جناب تیجانی می گوید: تاریخ در این راستا برای ما به ثبت رسانده است که امام علی مطلقاً از تمام صحابه عالم تر است و صحابه در مسایل بسیار مهم به او رجوع می کردند ولی ما سراغ نداریم که او حتی برای یک بار به صحابه رجوع کرده باشد. آری، این ابوبکر است که می گوید: خداوند برای مشکلی که ابوالحسن ندارد، مرا نگاه ندارد.<sup>۱</sup>

می گویم: این دروغ صریح است، هیچ حدیث صحیحی در این باره وجود ندارد. اهل سنت اتفاق دارند که عالم تر بعد از رسول الله ﷺ ابوبکر و بعد از وی عمرؓ است. بیش از یک نفر، در این باره اجماع را نقل کردند. هرگز و در هیچ حدیثی نیامده است که ابوبکر علم را از علی آموخته باشد بلکه آنچه که ثابت است، این است که علی از ابوبکر علم را فرا گرفته است. در کتب سنن از اسماء بن حکم فزاری آمده است، می گوید: ((از حضرت علیؓ شنیدم که می فرمود:

هرگاه حدیثی را از رسول اکرم ﷺ می شنیدم، از آن بهره می بردم به اندازه ای که خواست خداوند بود. هرگاه یکی از اصحاب رسول الله ﷺ برای من حدیث بیان می کرد (درباره صحت و سقم آن حدیث) او را قسم می دادم، اگر سوگند می خورد، سخنش را باور می کردم، می گوید: ابوبکر برای من حدیث بیان کرد - و ابوبکر راست می گفت - وی فرمود: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که می فرمود: ((هر بنده که مرتکب گناه شود و بعد وضوء بگیرد و دو رکعت نماز خواند و از خداوند آمرزش طلب کند، خداوند او را مورد مغفرت قرار می دهد)) بعد رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: (وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ) <sup>۲</sup> علاوه بر این، حضرت علی در جریان قتال حضرت ابوبکر با مانعین زکات دوشادوش

۱. ثم اهتدیت ص (۱۴۶-۱۴۵) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۴۰).

۱. سنن ابی داود. باب تفریع ابواب الوتر برقم (۱۵۲۱) صحیح ابی داود رقم (۱۳۴۶).



حضرت ابوبکر می جنگید. امام مسلم در صحیح خود و امام احمد در مسند قول رسول الله ﷺ را چنین نقل کرده اند: ((... فَإِنْ يَطِيعُوا إِبْرَاهِيمَ وَ عُمَرَ يَرْشِدُوا))<sup>۱</sup> (یعنی مردم و صحابه اگر از ابوبکر و عمر اطاعت کنند، راه راست را در می یابند).

درباره ابن عباس به سند صحیح ثابت است که او طبق کتاب الله فتوا می داد. اگر در کتاب الله حکمی را ندید، طبق سنت رسول الله ﷺ فتوا می داد و اگر در سنت رسول الله حکمی را نیافت مطابق با قول ابوبکر و عمر فتوا صادر می کرد ولی درباره عثمان و علی رضی الله عنهما چنین نمی کرد و ابن عباس رضی الله عنه به جبر (عالم بسیار بلند پایه) امت شهرت داشت و در زمان خود از عالمترین صحابه بود. او مطابق با قول ابوبکر و عمر فتوا می داد و معتقد بود که قول این دو بزرگوار از قول سایر صحابه از حجیت برخوردار است. و در حدیث صحیح آمده است که رسول الله ﷺ درباره ابن عباس چنین دعا کرد: ((خداوندا او را بینش دین و معنی و مفهوم صحیح قرآن عنایت بفرما)).<sup>۲</sup>

همه این دلایل حکایت از بینش عمیق حضرت ابوبکر صدیق دارند. و او حتی برای یک بار هم مخالف نصوص عمل نکرده است اما حضرت عمر و حضرت علی در بیش از یک مورد بدلیل نرسیدن و عدم اطلاع از نص، خلاف آن عمل کرده اند. کسانی که درباره مسائل علمی و اقوال علمای اندک اطلاعاتی دارند، این حقیقت را می دانند. در صحیح بخاری و مسلم از ابوسعید خدری، در بخشی از یک حدیث طولانی آمده است ((... كَانِ ابُوْبَكْرٍ اَعْلَمُنَا (یعنی حضرت ابوبکر رضی الله عنه نسبت به رسول الله ﷺ از ما بهتر می دانست)).<sup>۳</sup> ابن حزم در کتاب ارزشمند خود (الفصل فی الملل والاهواء والنحل) می گوید: سخن بسیار زیبایی در این قضیه وجود دارد، هر چند که طولانی است ولی بدلیل اهمیت و ارزشی که دارد، ناچارم

۲. صحیح مسلم مع الشرح کتاب المساجد و مواضع الصلاه برقم (۶۸۱)

۳. منهاج ج ۷ ص (۵۰۳).

۴. صحیح بخاری کتاب الصلاه - باب الخوخه والممر فی المسجد (۴۵۴).

آن را نقل کنم. ((ابوب محمد می گوید: (شیعه) استدلال کرده است که علی از همه صحابه عالمتر بوده است. ابو محمد می گوید: این گوینده، دروغ گفته است، علم صحابی در پرتو دو چیز، روشن و شناخته می شود هیچ راه و روش سومی وجود ندارد. اول این است که روایت و فتاوی او زیاد باشند، - دوم، اینکه رسول الله ﷺ او را به کثرت و به کرات با خود همراه کرده و از وی کار بگیرد - زیرا باطل و محال است اینکه رسول اکرم ﷺ از کسی کار بگیرد که علم نداشته باشد. این دو روش، که بیان گردید، بزرگترین دلیل برای عالم بودن و وسعت و گستردگی علم یک صحابی است. با توجه به این دو روش اکنون می بینیم که رسول الله ﷺ در طول بیماری خود حضرت ابوبکر ﷺ را مأمور اقامه نماز کرده است. در حالی که تمام صحابه مانند، علی، عمر، ابن مسعود، ابی بن معب و غیرهم حاضر بودند. اما رسول الله ﷺ، ابوبکر ﷺ را در برابر همه این بزرگان ترجیح داده است ولی رسول الله ﷺ موقعی که به جهاد رفته است چنین نکرده است، یعنی ابوبکر ﷺ را در مدینه جانشین خود تعیین نکرده است. زیرا جانشین رسول الله ﷺ در مدینه موقعی که رسول الله ﷺ برای جهاد تشریف برده است، مسئولیتی به جز سرپرستی زنان و معذورین نداشته است. قطعاً چنین معلوم می شود که حضرت ابوبکر ﷺ درباره نماز و احکام نماز داناتر از سایرین بوده است. و می بینیم که رسول الله ﷺ ابوبکر ﷺ را درباره جمع آوری و نگهداری صدقات و اموال بیت المال مأموریت داده است. این امر نیز حکایت از آن دارد که او در باب صدقات و اموال بیت المال حداقل مانند سایر صحابه عالم بود و حتی بسا اوقات بیش از دیگران به این امور رسیدگی می کرد و اگر اکثر صحیح نیست ولی رسول الله ﷺ مانند دیگران از وی کار می گرفت. و رسول الله ﷺ کار نمی گرفت مگر از کسی که نسبت به صحت علم و فقه او اعتماد کامل می داشت. دلیل آنچه که گفتیم دایر بر اینکه علم حضرت ابوبکر ﷺ در باب صدقات، علم کامل و بینش صحیحی است، این است که صحیحترین حدیث در باب زکات که عمل کردن بر آن واجب و تخلف از آن

غیر مجاز است، حدیث ابوبکر رضی الله عنه است که از طریق عمر رضی الله عنه نقل شده است اما حدیثی که در باب زکات از طریق علی رضی الله عنه نقل شده است، مضطرب است و در آن حدیث مسائلی ذکر شده که فقها یکسره آنها را ترک کرده اند و از جمله آنها یک این است (فی خمس وعشرین من ابل خمس شياه) یعنی زکات ۲۵ شتر، ۵ گوسفند است. هم چنین می بینیم که رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت ابوبکر رضی الله عنه را در جریان حج ماموریت داده و به عنوان امیر حجاج تعیین فرموده است، این ماموریت نشانگر این مطلب است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در امور حج عالمتر از سایر صحابه بوده است. بدون تردید، حج، زکات و نماز از ارکان مهم اسلام هستند. باز می بینیم که رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت ابوبکر رضی الله عنه را در امور نظامی و جهاد و فرماندهی سپاه اسلام ماموریت داده است، این ماموریت حکایت از آن دارد که ابوبکر مانند سایر فرماندهان از صحابه در باب جهاد و احکام آن نیز علم داشته است. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ کس را در کاری که علم آن را نداشته است، مامور نکرده است. لذا ابوبکر رضی الله عنه در باب جهاد همان قدر علم داشته است که علی رضی الله عنه و سایر فرماندهان لشکر داشته اند، نه کم و نه زیاد. آری، وقتی که تقدم حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر حضرت علی رضی الله عنه، در باب نماز، زکات و حج پذیرفته و مسلم است و در باب جهاد نیز تساوی میان این دو بزرگوار برقرار است، پس عالم بودن حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیش از حضرت علی رضی الله عنه، واقعیتی است انکار ناپذیر. اگر بیشتر بررسی شود، می بینیم که رسول الله صلی الله علیه و آله در مجالست، مسافرت، حضر و گذراندن ساعات ابتدایی شب بر خود لازم کرده بود که با ابوبکر رضی الله عنه باشد. بنابراین حضرت ابوبکر رضی الله عنه با احکام و فتاوی صادره از رسول الله صلی الله علیه و آله، بیشتر آشنایی داشته است تا حضرت علی رضی الله عنه. آری، هیچ گوشه ای از علم باقی نمانده است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در آن از دیگران مقدم نباشد)). لذا بطلان دعوی تیجانی و شیعیان درباره اعلم بودن علی رضی الله عنه از ابوبکر رضی الله عنه در تاریخ به ثبت رسیده است.

علامه ابن حزم در ادامه سخنان خود می گوید: ما هیچ یک از صحابه را متهم به نقص از رتبه خودش نمی کنیم، همان طور که بخاطر تعصبات بی مورد هیچ کدام از آنان را از رتبه واقعی اش برتر نمی دانیم. زیرا ما اگر از حضرت علی علیه السلام (نعوذ بالله) کناره گیری کنیم، مذهب خوارج را اختیار کرده ایم، حال آنکه خداوند ما را از این گمراهی و تعصب بی مورد، پاک کرده است، اگر درباره او غلو کنیم، معنی اش این است که مذهب شیعه را اختیار کرده ایم، حال آنکه خداوند ما را از چنین تهمت و تعصبی پناه داده است. بنابراین غیر از ما (یعنی غیر از اهل السنه والجماعه) دیگران درباره حضرت علی علیه السلام یا دچار افراط و غلو شده اند یا دچار تفریط و انحراف، آنان درباره آن حضرت متهم هستند یا به نفع او علیه او - بالاخره کسی که خود را به اسلام نسبت می دهد، نمی تواند منکر شود مبنی بر اینکه کسانی را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، مامور به انجام کارهای بسیار مهم مانند امامت در نماز، عامل جمع آوری زکات و مسئول امور حجاج کرده است، از علم و بینش عمیق و صحیح برخوردار بوده اند.

اگر شیعیان بگویند: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به فرماندهی دسته های قریش یا برای حل و فصل اختلافات در یمن ماموریت داده است؟ در جواب، به آنان می گوئیم: آری، اما اینکه حضرت ابوبکر رضی الله عنه فتاوی، احکام و قضایای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده کرده و شخصاً در این جریانات حضور داشته است، این امر موجب آن می شود که علم او از علم حضرت علی که در یمن به حل این مسائل پرداخته است و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور بوده است، قویتر باشد، علاوه بر این، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضرت ابوبکر رضی الله عنه را نیز به فرماندهی سربازانی مامور کرده است که اخماس (قریشی ها) در میان آنان بوده اند. لذا قطعاً می توانیم بگوئیم که علم حضرت ابوبکر رضی الله عنه با علم حضرت علی علیه السلام در امور نظامی برابر است. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسی را برای کاری مامور نمی کند تا او علم آن را نداشته باشد. از روایات صحیح ثابت است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فتوا صادر کرده اند و

رسول الله ﷺ از فتوا دادن آنان مطلع بوده است و اگر آنان در فتوا و صدور حکم از دیگران عالمتر نمی بودند، ممکن نبود که رسول الله ﷺ به آنان اجازه چنین کاری را بدهد. رسول الله ﷺ در حل و فصل مشکلات مردم یمن در کنار با حضرت علی، معاذ بن جبل و ابو موسی اشعری را نیز ماموریت داده بود. لذا حضرت علی ﷺ در این کار همکاران زیادی داشته است که از جمله آنان ابوبکر و عمر نیز هستند. ولی ابوبکر در اغلب مسائل علمی که در سطور بالا بدان اشاره شد، منفرد بوده است. ابن حزم در ادامه بحث می گوید: این گوینده رافضی می گوید: ((همانا علی ﷺ در علم قرائت از سایر صحابه عالمتر بود.)) ابو محمد می گوید: بنابر دلایل متعدد این یک عیبجویی و بهتان محض است. اولاً بخاطر اینکه در این تردید و نفی قول رسول الله ﷺ است. زیرا رسول اکرم ﷺ فرموده است: ((یوم القوم أقرءهم فان استووا فأفقههم، فان استووا فأقدمهم هجره)). (کسی باید در نماز امامت کند که از نظر قرائت از دیگران قاری تر باشد. اگر همه در قرائت برابرند، آنگاه حق امامت با کسی است که در مسایل و احکام نماز مهارت بیشتری دارد. و اگر در این باره همه یکسان هستند، آنگاه حق امامت با کسی است که از نظر هجرت از دیگران مقدم باشد) ولی ما می بینیم و همگان می دانند که رسول اکرم ﷺ در طول مدت بیماری، حضرت ابوبکر ﷺ را برای نماز و امامت امر کرد، حال آنکه حضرت علی حاضر بود و رسول الله ﷺ صبح و شام را می دید. لیکن رسول الله ﷺ کسی دیگر را برای امامت و اقامه نماز شایسته ندانست. بنابراین ثابت شد که حضرت ابوبکر ﷺ در قرائت، فقه و احکام نماز و در هجرت از سایر صحابه مقدم بود، و به کثرت چنین می شود، کسانی که تمام قرآن را حفظ نکرده اند اما از نظر قرائت و تجوید در مرتبه بالاتری هستند از کسانی که حافظ جمیع قرآن هستند. غیر حافظان ممکن است قرآن را با ترتیل و تجوید بهتر از حافظان بخوانند. هر چند که هیچ کدام از علی، ابوبکر و عمر حافظ جمیع قرآن نبود ولی با توجه به امر رسول الله ﷺ به ابوبکر برای اقامه نماز، بطور قطع و یقین چنین بر می آید که ابوبکر از علی در

علم قرائت بیشتر مهارت داشت. زیرا رسول الله ﷺ با بودن کسی که در قرائت عالمتر از دیگران است، دیگری را برای امامت امر نمی کند. هم چنین با بودن کسی که در احکام و مسائل نماز عالمتر از دیگران است، دیگری را برای اقامه نماز دستور نمی دهد. بنابراین سر و صدای آنان در این خصوص نیز پایه و اساسی ندارد. الحمد لله رب العالمین - از این بحث، هر صاحب عقل و خرد به وضوح می داند که ابوبکر در برابر علی در علم و فقه از مقام و مرتبه والاتری برخوردار بوده است.<sup>۱</sup>

تیجانی می گوید: ((وقتی از ابوبکر درباره ((أب)) که در قرآن آمده است (وفاکهه وأباً متاعاً لكم ولأنعامكم) سوال شد، او گفت: زیر کدام آسمان و روی کدام زمین زندگی کنم، اگر بدون علم درباره کتاب خداوند سخن گویم. (ثم اهتدیت ص (۱۶۶) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۴۱)).

می گویم:

۱- این روایت که ابن کثیر آن را ذکر کرده و ابراهیم التیمی از ابوبکر آن را روایت کرده است، روایت ضعیفی است، زیرا سند آن میان ابراهیم و ابوبکر منقطع است.

۲- به فرض اینکه حدیث صحیح باشد، این معنی از آن مستفاد نمی شود که حضرت ابوبکر رضی الله عنه معنی ((أب)) را نمی دانست. زیرا معنی ساده و روشن است و آن اینکه نوعی گیاه است. همانطور که خداوند فرموده است (فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَرَيْثُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) لیکن ماهیت ((أبا)) بدان گونه مشخص نشده است که شکل، جنس و یا مصداق آن شناخته شود، منظور حضرت ابوبکر رضی الله عنه از اظهار بی علمی نیز همین بوده است. حضرت انس رضی الله عنه شبیه این جریان را از حضرت عمر رضی الله عنه نقل کرده است. حضرت انس می گوید: حضرت عمر رضی الله عنه بالای منبر (فَاكِهَةً وَأَبًّا) را قرائت کرد و فرمود: فَاكِهَةً را می دانیم ولی ابا چیست؟

۱. الفصل فی الملل والنحل ابن حزم ج ۴ ص (۲۱۵-۲۱۲).

بخاطر عدم تعیین ماهیت آن، مفسرین نیز آن را گیاهی از گیاهان زمین تفسیر کرده اند. مجاهد، سعید و ابن جبیر می گویند: الاب، الکلاء (یعنی ((أب)) به معنی گیاه است) مجاهد، حسن، قتاده و ابن زید می گویند: ((أبا)) برای حیوانها مانند میوه است برای انسانها، عطاء می گوید: ((هر چیز که بر روی زمین سبز شود، ((أب)) گفته می شود)).<sup>۱</sup>

روشن است که معنی ((اب)) هر آنچه که بر روی زمین سبز شود، است ولی صحابه، کیفیت، جنس و مصداق آن را معین نکرده اند، و این دلالت بر عدم علم ندارد. اگر رسول الله ﷺ، نوع و مصداق آن را مشخص می کرد، صحابه فرد و مصداق آن را می شناختند ولی چون در تعیین مصداق آن ابهام وجود دارد، به هر آنچه که از زمین روید، گفته می شود.

آقای تیجانی به وجود اختلاف میان فاطمه و ابوبکر رضی الله عنهما اشاره کرده، دوباره می گوید: نخستین حادثه ای که بعد از وفات رسول الله ﷺ به وقوع پیوست و مورخین و منابع اهل سنت آن را نیز نقل کرده اند، اختلاف فاطمه زهراء با ابوبکر است. ابوبکر در این اختلاف به حدیث ((نحن معشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقه)) (ما گروه پیامبران به کسی میراث نمی گذاریم، ترکه ما صدقه است) استناد کرده بود. فاطمه زهراء این حدیث را تکذیب نموده و بوسیله آیه قرآن آن را باطل اعلام کرد و علیه ابوبکر استدلال کرد مبنی بر اینکه پدرم، حضرت رسول الله ﷺ، ممکن نیست که قرآن را نقض کند. خداوند در قرآن می فرماید: (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ) فاطمه می گفت: آیه جنبه عمومیت دارد، شامل پیامبران و غیر پیامبران است و نیز علیه ابوبکر از این آیه (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) یعنی سلیمان وارث داود شد. استناد کرد و گفت: داود و سلیمان هر دو پیامبر بودند و هم چنین این آیه (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ

---

۱. بیهقی در شعب ایمان - باب فی تعظیم القرآن - ص (۴۲۴) مستدرک حاکم ج ۲ ص (۵۱۴) حدیث مطابق شرط شیخین است.

وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا) (خداوند به من فرزندی عطا فرما که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد و پروردگارا، او را پسندیده ساز) نیز مورد استناد فاطمه زهرا بود.<sup>۱</sup>  
می گویم:

۱- نکته بسیار حیرت زا و شگفت آور درباره تیجانی این است که او جریان را به کرات تکرار می کند. طوری معلوم می شود که او نوشته های خود را باور ندارد. مثل اینکه بر مغزش فشار می آورد و آنچه که از آن بیرون می آید، صفحات قرطاس را بدان سیاه می کند. این اسلوب مبین این واقعیت است که جریان فاطمه حامل برداشتنی که او از آن دارد، هرگز نیست اما جناب تیجانی در هر حال می خواهد از یک سنگ کوچک کوهی بسازد و گاه را کوهی جلوه دهد. این تز و روال کار روافض است. درباره این گفته او که فاطمه زهرا حدیث رسول الله را تکذیب نموده، آن را باطل اعلام کرده است. و علیه حضرت ابوبکر استدلال کرده است دایر بر اینکه پدرش حکم قرآن را که بر وی نازل شده است، نقض نمی کند. . الخ باید عرض شود: هر کس که از اندک عقل و خرد بهره ای دارد، می داند که این دروغ محض است. در چه منبعی تاریخی و روایی آمده است که فاطمه حدیث ((لا نورث. . الخ)) را تکذیب کرده است؟! آری، هر کس که به طور مداوم دروغ گوید، دروغ او را به گفتن چیزهای بسیار عجیب و نادر وامی دارد.

۲- آقای تیجانی چند صفحه قبل علیه حضرت ابوبکر<sup>ؓ</sup> چنین استدلال کرده بود که: فاطمه بدلیل معصوم بودنش ممکن نیست که دروغ گفته باشد، لذا عقل و منطق حکم می کند که ابوبکر بر وی ستم کرده است و به همین خاطر فاطمه بر وی خشم کرده و علیه او دعا کرده است. . الخ، در فرازی دیگر از سخنانش می گوید: ابوبکر عمداً با تصمیم قبلی فاطمه را مورد اذیت قرار داده و وی را تکذیب کرده است تا او نتواند بوسیله نصوص غدیر، علیه ابوبکر درباره خلافت شوهرش

۲. ثم اهدیت ص (۱۵۳). آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۵۵-۲۵۴).



استدلال کند. اما تیجانی اکنون می گوید: ((ابوبکر از حدیث ((نحن معشر الانبياء لانورث... الخ)) استدلال کرده است و فاطمه با استناد به آیه قرآن او را تکذیب کرده است؟! شما را به خدا سوگند، این همه تضاد و تناقض چگونه با هم درست در می آیند؟! آیا جریان یکی است یا روایات متعدد بلکه دروغها متعدداند؟! خداوند حضرت ابوبکر رضی الله عنه را مورد رحمت قرار داده و او را از شر این جنایتکاران رهایی بخشید، تیجانی گاهی می گوید: ابوبکر خطاکار است بدلیل اینکه فاطمه معصوم است و گاهی برای ناراض شدن حضرت فاطمه اشک تمساح می ریزد و گهگاهی می گوید ابوبکر قصد آزار و اذیت فاطمه را کرده و وی را تکذیب نموده است و در اینجا می گوید: ابوبکر علیه فاطمه از حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله استناد کرده است، همه اینها را در یک جریان به ابوبکر رضی الله عنه نسبت می دهد. خواننده محترم چه قضاوت می کند، جز اذعان کردن به حق که احتمال باطل در آن اصلاً نباشد و آن همان است که ما اثبات کردیم. اگر فاطمه رضی الله عنها معصوم می بود. هرگز به تکذیب حدیث رسول الله استناد نمی کرد بدلیل اینکه او دروغ نمی گوید و ابوبکر خطاکار است ولی حقیقت این است که فاطمه معصوم نیست و سخنان گذشته بهترین ضامن و دلیل بر این ادعا هستند اما استدلال فاطمه به قرآن علیه موضع حضرت علی رضی الله عنه کاملاً استدلالی بی پایه است و بطلان این استدلال از مباحث بعدی روشن تر خواهد شد.

۳- درباره ادعای تیجانی دایر بر استناد فاطمه از آیه میراث: (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ... الخ) باید عرض شود که الفاظ آیت اصلاً مقتضی این نیستند که پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی ارث می دهد و چنین معنایی از عموم الفاظ ثابت نمی شود. زیرا خداوند فرموده است: (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَتْهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ) (خداوند درباره فرزندان شما را چنین توصیه می

کند، هر فرزند پسر دو برابر فرزند دختر از میراث والدین سهم می برد. اگر فرزندان همه دختر و بیش از دو باشند دو سوم مال مترو که از آن آنها است. اگر فرزند دختر یکی است (بدون برادر) نصف مترو که از آن اوست. اگر میت فرزند دارد، سهم هر یک از پدر و مادر میت یک ششم کل ترکه است. اگر میت فرزند ندارد و تنها وارث او والدین هستند، سهم مادر یک سوم است. اگر میت برادر دارد (فرزند ندارد) آنگاه سهم مادر یک ششم است.

حکم مذکور متوجه کسانی است که مقصود خطاب و مورد خطاب هستند و در آیه چنین چیزی نیست که مخاطب بودن رسول الله ﷺ را ثابت کند. و (کاف) خطاب شامل کسی می شود که متکلم قصد خطاب او را کرده باشد. اگر معلوم نشود که فرد معینی مقصود خطاب است، آنگاه الفاظ او را شامل نمی شود حتی بعضیها بر این باور هستند که ضمائر مطلقاً تخصیص را نمی پذیرند چه برسد به ضمیر مخاطب؟ زیرا ضمیر مخاطب شامل نمی شود مگر کسی را که قصد خطاب او شده باشد. اگر فرض شود که ضمیر مخاطب عام است و تخصیص را می پذیرد، باز هم عام است برای کسانی که مقصود به خطاب باشند و در آیه چنین دلیلی نیست تا ثابت کند که شخص رسول الله ﷺ نیز از مخاطبین است.<sup>۱</sup> زیرا کاف جمع ((کُمْ)) در قرآن آمده و در بعضی موارد پیامبر ﷺ را شامل خطاب قرار می دهد و در بعضی موارد فقط شامل مومنین از افراد امت است و پیامبر را شامل نمی شود. مانند این آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ)<sup>۲</sup>. ای مومنان از خدا اطاعت کنید، از رسول اطاعت کنید و اعمالتان را به هدر ندهید. در جای دیگر قرآن آمده است (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ)<sup>۳</sup> ( بگو: اگر شما خدا را دوست دارید، از من

۱. المنهاج ج ۸ ص (۱۹۹).

۲. محمد: ۳۲.

۳. آل عمران: ۳۱.

پیروی کنید، خداوند شما را دوست می‌دارد و گناهان شما را می‌بخشد) کاف خطاب ((کم)) در این آیه رسول الله ﷺ شامل نمی‌شود بلکه سیاق آیه دال بر این است که مصداق آن فقط مخاطبین هستند - هم چنین در این آیه نیز خطاب شامل پیامبر ﷺ نیست، می‌فرماید: (وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنَّىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا وَأَتُوا النِّسَاءَ صِدْقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا) (النساء: ۴-۳) (اگر می‌ترسید که در حق ایتام، عدالت را رعایت نمی‌کنید پس با زنانی که می‌پسندید، با دو تا، سه تا و چهار تا ازدواج کنید. اگر می‌ترسید که - در حق زنان - عدالت را رعایت نمی‌کنید، در این صورت به یکی اکتفا یا با کنیزان خود ازدواج نمایید. این کار باعث می‌شود که کمتر دچار ستم و کج روی شوید. و مهریه ی زنان را به عنوان یک فرضیه با طیب خاطر پرداخت نمایید، پس اگر آنها، چیزی از مهریه ی خویش را با طیب خاطر به شما بخشیدند، آنرا حلال و گوارا مصرف کنید) این دو آیه نیز شامل مخاطبینی غیر پیامبر ﷺ هستند. زیرا برای پیامبر ﷺ جایز است که بیش از چهار همسر داشته باشد و پیامبر ﷺ می‌تواند بدون مهریه ازدواج کند، همان گونه که از نصوص صحیح و صریح بر می‌آید<sup>۱</sup>

۴- درباره ادعای تیجانی دایر بر استدلال فاطمه از آیه (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) و سلیمان میراث برد از پدرش داود. و هر دو تای آنان پیامبر بودند، باید عرض کنم:

(الف) بکار بردن کلمه ارث مستلزم این نیست که آن ارث از قبیل اموال باشد. زیرا کلمه ارث برای معانی متعددی بکار می‌رود. مثلاً در قرآن آمده است. (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) (فاطر ۳۲) (سپس بندگان بر گزیده مان را

۱. منهاج السنه ج ۸ ص (۲۰۱-۲۰۰).

صاحب و وارث قرآن دادیم) در سوره احزاب آمده است. (وَأَوْزَرَٰكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَّأَوْهَا) (الأحزاب: من الآية ۲۷) (و شما را وارث زمین، خانه ها و دارایی آنها گرداند و همچنین وارث زمین گرداند که آنها به آن گام نگذاشته بودند). در سوره انبیاء آمده است. (. . . وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (انبیاء ۱۰۵) (ما علاوه بر قرآن، در زبور هم نوشته ایم که زمین را بندگان صالح ما به ارث می برند). در تمام این آیه ها منظور از وراثت، تنها وراثت اموال نیست، بلکه معانی متعددی را در بر دارد.

(ب) منظور از (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) وراثت علم و نبوت است، نه وراثت مال، زیرا حضرت داود عليه السلام فرزندان دیگری غیر از حضرت سلیمان داشت و همه آنان شریک میراث مالی بودند، اختصاص سلیمان به ارث مالی چه توجیه شرعی دارد؟ و علاوه بر این، این آیه در مقام مدح داود و سلیمان آمده است میراث بردن سلیمان از پدرش داود در باب مال هیچ گونه مدحی را همراه ندارد، نه برای سلیمان و نه برای داود. زیرا هر یهودی و مسیحی از پدرش مال را به ارث می برد. مال را به ارث بردن از امور عادی و معمولی است که همه مردم در آن شریک هستند مانند خوردن، نوشیدن و دفن اموات و غیره. و چنین چیزی به عنوان تعریف و ستایش برای پیامبران بیان نمی شود. زیرا سودی ندارد چیزی از انبیاء نقل می شود که مایه عبرت برای دیگران باشد و بهره ای از آن مستفاد شود. ورنه این سخن که فلانی فوت شد و فرزندش مال وی را به ارث برد، مانند این است که فلانی فوت کرد و فرزندش او را دفن کرد، و مثل این است که گفته شود: خوردند، نوشیدند و خوابیدند. امثال این حرفها و سخنها، شایسته نیست که از قصه های قرآن قرار داده شوند و به عنوان قصص انبیاء نقل شوند.<sup>۱</sup>

(ت) درباره این آیه (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ) (مریم: ۴-۵) (پس از طرف خودت به من ولیعهد و جانشینی عطا کن تا از من و فرزندان یعقوب ارث ببرد.) عرض شود که بدون شک و تردید این سخن حضرت زکریا است و او از آل یعقوب مالی را به ارث نبرده است بلکه فرزندان آل یعقوب و دیگر وارثان وی از حضرت یعقوب ارث بردند. لذا به ادعا می توان گفت که منظور از ارث در آیه مذکور، ارث مالی نیست، علاوه بر این، حضرت زکریا شغل نجاری داشت و ثروتمندی نبود که ثروتش را به عنوان ارث به یحیی بدهد. و علاوه بر این، اگر در ابتدا آیه مذکور، که آقای تیجانی آن را کتمان کرده است، دقت کنیم. یعنی در این بخش از آیه (وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي) (من از بستگانم هراس دارم) بخوبی روشن می شود که زکریا خوف آن را نداشت که بعد از مردنش، مالش به ارث برده می شود، زیرا این نمی تواند موجب ترس و خوف باشد. این نکته این مطلب را کاملاً برای ما روشن می سازد که منظور زکریا از وراثت، وراثت علم و نبوت بوده است.

(ج) مفسرین شیعه نیز این مطلب را پذیرفته اند که منظور از وراثت در آیه مذکور، وراثت علم است.

مؤلف ((التفسیر المبین))، محمد جواد مغنیه، از علمای بزرگ و معاصر در تفسیر آیه (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) می گوید: ((فی الملک والنبوت)) یعنی سلیمان وارث داود شد در نبوت و حکومت<sup>۱</sup> مؤلف تفسیر مبین در تفسیر آیه (وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي) می گوید: موالی به معنی عمو و فرزندان عمو است بعد از وی، زکریا از آن می ترسید که در صورت وارث شدن آنان، آنان در حق مردم بد رفتاری کنند، دین و دنیا مردم را به فساد سوق بدهند مؤلف مذکور درباره (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا) می گوید: ((ولی)) به معنی وارث است. (يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ

يَعْقُوبَ) می گوید: العلم والنبوه؟!<sup>۱</sup> یعنی منظور از وراثت، وراثت علم و نبوت است. علاوه بر این آقای کافی حدیث ((إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يورثُوا دِينَاراً وَلَا ذَرهماً وَإِنما ورثوا العلم)) را نقل می کند و امام موخر شیعیان، خمینی حدیث را صحیح قرار می دهد.<sup>۲</sup>

((نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه ابوبکر رضی الله عنه در قتال با مانعین زکات مرتکب خلافت سنت شده است))

آقای تیجانی می گوید: حادثه ای که در روزهای آغازین خلافت ابوبکر پیش آمد و مورخین اهل سنت آن را نقل کرده اند و دوستان نزدیک ابوبکر، مانند عمر بن خطاب در این جریان با وی مخالفت کرده اند، حادثه قتال و مبارزه با مانعین زکات است. عمر بن خطاب در جریان قتال با مانعین زکات با وی مخالفت کرده، می گوید: ای ابوبکر با آنان قتال نکن، زیرا من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرموده است: به من امر شده که با مردم قتال کنم تا زمانی که آنان کلمه لا إله إلا الله محمد رسول الله را نگفته اند. هر کس این کلمه را بگوید، جان و مالش از جانب من در امان است و حساب باطن و معامله درونی او با خداوند است. این حدیث نص صریح است. در صحیح مسلم به این صورت وارد شده است: ((رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوه خیبر پرچم را به دست علی داد و علی گفت: ای رسول خدا چرا با اهل خیبر بجنگم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: با آنان قتال کن مادام که کلمه لا إله إلا الله را نگفته اند. هرگاه کلمه را بگویند: جان و مال خود را از هر گونه تعرض در امان قرار داده اند مگر مجوز شرعی پیدا شود و معامله باطن آنان با خداوند است. ولی ابوبکر به این حدیث قناعت نکرد و گفت: سوگند به ذات حضرت حق، هر کس بین زکات و نماز تفاوتی قایل باشد. با وی قتال خواهد شد. زیرا زکات حق مال است و گفت: به خدا سوگند. اگر ریسمان یا بزغاله ای را که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله

۳. التفسیر المبین - محمد جواد مغنیه - ص (۳۹۶).

۴. ((الحکومه الإسلامیه)) تالیف خمینی ص (۹۳).

پرداخت کرده اند، پرداخت نکنند، با آنان قتال خواهد شد. بعد از این عمر بن خطاب قانع شده و گفت: وقتی دیدم که ابوبکر در برابر موضع خودش مصمم بود، خداوند، مرا شرح صدر عنایت کرد ولی من نمی دانم خداوند چگونه در برابر مخالفت با سنت رسول الله ﷺ ملتی را شرح صدر عنایت می کند.<sup>۱</sup>

۱- عهد و پیمان حضرت ابوبکر رضی الله عنه دایر بر جهاد با مانعین زکات کاملاً بجا و موافق با موازین کتاب و سنت و مورد اتفاق امت بوده است. خداوند متعال در همین خصوص می فرماید: (فَإِذَا أَسْلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَخْصِرُواهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (التوبة: ۵)

(پس از گذشت ماههای حرام، هر جا مشرکین را دیدید، با آنان بجنگید، آنان را اسیر کنید، تمام گلوگاه های رفت و آمد آنان را کنترل کرده آنان را در محاصره ی کامل قرار دهید. پس اگر با اقامه نماز و پرداخت زکات توبه کردند، آنگاه جلوی آنها را نگیرید (یعنی تعرض نکنید) همانا خداوند بخشنده و مهربان است.) در آیه یازده ۱۱ سوره توبه می فرماید: (فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَتُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) (التوبة: ۱۱) (اگر آنان با اقامه نماز و پرداخت زکات توبه کردند، برادران دینی شما هستند - ما مسایل و احکام را به تفصیل و بدون ابهام برای کسانی که علم دارند، بیان می کنیم.) این دو آیه، حکایت از آن دارند که اقامه نماز و پرداخت زکات و تفریق نکردن میان زکات و نماز، از شرایط توبه و دخول در اسلام هستند. اینجا است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: شما مامور به اقامه نماز و پرداخت زکات هستید، هر کس زکات ندهد، نماز او پذیرفته نمی شود. ابن عباس می گوید: آیه ی (فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ) جان

۱. ثم اهدیت (۱۵۴-۱۵۳). و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۵۶-۲۵۵).

اهل قبله را در امان قرار داده است.<sup>۱</sup> تفسیر ابن عباس مقتضی است که هرگاه کسی یا کسانی در اداء نماز یا پرداخت زکات اعتقاداً چون و چرا کنند قتال و جنگیدن با آنان مباح است. این عیناً همان چیزی است که خلیفه اول، حضرت ابوبکر رضی الله عنه با مانعین زکات انجام داد. علامه ابن کثیر نیز در شرح این آیه، دیدگاه ابن عباس را تایید کرده است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز بر اساس همین دلایل که قتال با مشرکین را به صورت مشروط و انجام مقتضیات دخول در اسلام که همانا اقامه نماز و پرداخت زکات و اداء سایر واجبات دینی است حرام قرار داده اند، قتال کرده است. مهمترین رکن اسلام بعد از شهادتین، نماز و بعد از آن زکات است. نماز حق خداوند است و زکات سود و بهره مادی است برای نیازمندان و فقرا. و لذا از بهترین اعمال متعلق به بندگان محسوب می گردد. و روی همین اهمیت، خداوند در بسیاری موارد، زکات را در کنار نماز ذکر کرده است.<sup>۲</sup> عبدالرحمن بن زید می گوید: ((نماز و زکات همزمان فرض شده اند و میان آن دو تفاوتی وجود ندارد. بعد این آیه: (فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ) را خوانده و بدان استدلال می کند و می گوید: ممکن نیست که نماز بدون زکات مورد قبول حضرت حق قرار گیرد. و می گوید: ((خداوند ابوبکر رضی الله عنه را مورد مرحمت قرار دهد، او چقدر بیش عمیق داشت.))<sup>۳</sup>

۲- حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله در این باره چنین می گوید: ((رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به من امر شده که با مردم (کفار) بجنگم تا اینکه آنان بگویند: أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً عبده و رسوله، نماز را اقامه کنند و زکات اموالشان را پردازند. هرگاه این اعمال را انجام دادند، جان و مال خود را از ناحیه من در امان قرار داده اند، مگر

۱. تفسیر طبری ج ۶ ص ۳۲۸.

۲. تفسیر ابن کثیر ج ۲ (ص ۳۴۹).

۳. تفسیر طبری ج ۶ ص ۳۴۹.



به حق اسلام و معامله باطنی آنان با خداوند است.<sup>۱</sup> این حدیث صحیح، آشکارا اعلام می‌دارد. که عصمت جان و مال بدون ایمان تحقق پیدا نمی‌کند و ایمان واقعی بدون اقامه نماز و پرداخت زکات تحقق پیدا نمی‌کند و وقتی که مردم از دادن زکات خودداری کنند، قتال با آنان واجب می‌شود.

۳-... چنین بر می‌آید که آقای تیجانی اندک اطلاعاتی درباره مذهب اثنا عشری که بدان هدایت شده است، ندارد و سوای اسم آن، چیزی دیگر درباره آن نمی‌داند. شیعه اثنا عشری بالاتفاق باور دارند که زکات مانند نماز است و تفاوتی با آن ندارد و بدیهی است که تارک نماز مجازاتش قتل و اعدام است و همه مذاهب بر این نساله اتفاق دارند. یکی بودن زکات با نماز مبین این مطلب است که حکم آن دو نیز یکی است و این همان چیزی است که شیعه نیز بدان اعتراف دارد. امام شیعه محمد حرالعاملی در ((وسایل الشیعه)) از ابی جعفر علیه السلام روایت می‌فرمود: کند: ((فرض الله الزکاه مع الصلاه))<sup>۲</sup> از ابی جعفر علیه السلام روایت است می‌فرمود: خداوند زکات را همراه با نماز فرض کرده است و فرموده است: اقيموا الصلوه وآتوا الزکات (نماز را بر پا دارید و زکات اموالتان را بپردازید) هر کس اقامه نماز کند و زکات ندهد، نمازش اعتباری ندارد (فروع کافی کلینی باب منع زکات ج ۳ ص ۵۰۳) آقای تیجانی بیش از این می‌خواهد، مانعی ندارد گوش کن آقای تیجانی هدایت شده!!! مولف ((من لایحضره الفقیه)) که از کتب مرجع شیعه در اصول و فروع است، می‌نویسد:

((از ابی عبدالله علیه السلام مروی است: هر کس اندازه قیراطی از زکات را منع کند، او نه مومن است و نه مسلمان. و به همین معنی است قول خداوند (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ) هرگاه موت یکی از آنان

۴. صحیح بخاری کتاب الایمان. باب (فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ) مسلم مع الشرح کتاب الایمان برقم ۲۲.

۱. وسایل الشیعه، تحصیل مسایل الشریعه ج ۶ ص ۱۱-۵ کتاب الزکات.

فرا رسد، می گوید، پروردگارا مرا برگردان تا عمل نیک انجام دهم - در روایتی دیگر آمده است، ((لا تقبل له صلاه))<sup>۱</sup> یعنی هر کس نماز بخواند و زکات ندهد، نماز وی پذیرفته نخواهد شد. و از ابی جعفر علیه السلام روایت است: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد فرمود: فلانی، فلانی و فلانی بیرون بروند. پنج نفر از آنان را نام برد و بعد فرمود: از مسجد ما بیرون بروید و در آن نماز نخوانید چون شما زکات نمی دهید.<sup>۲</sup> ابوبصیر از ابی عبدالله روایت می کند که فرمود: ((هر کس به اندازه یک قیراط از دادن زکات خودداری کند او اختیار دارد که یهودی بمیرد یا نصرانی<sup>۳</sup> - حتی مولف ((من لا یحضره)) به این تهدید قناعت نکرده کشتن او را نیز مباح می داند از ابان بن تغلب به نقل از ابی عبدالله روایت می کند و می گوید: دو خون در اسلام مباح هستند و خدا آنها را حلال قرار داده است. هیچ کس درباره ی آن دو قضاوت نمی کند تا اینکه خداوند قائم اهل بیت را مبعوث نمی کند - هرگاه خداوند قائم اهل بیت را مبعوث می کند، او درباره این دو خون حکم مطابق دستور الله صادر می کند. یکی از آن دو، زانی محصن است که او را سنگباران می کند، دومی مانع زکات است که او را گردن می زند.<sup>۴</sup> - با این همه تفاسیل و دیدگاه تمام فرق اسلامی حتی شیعه دایر بر مباح الدم بودن کسانی که زکات نمی پردازند، جناب تیجانی هدایت شده!!! چگونه حضرت ابوبکر رضی الله عنه را مورد اعتراض و اتهام قرار می دهد و در جریان قتال با مانعین زکات او را مرتکب خلاف کتاب الله و سنت می داند؟! و اگر مولف ((من لا یحضره الفقیه)) فتوا به زدن گردن مانعین زکات صادر کند و در این راستا به قول ((قائم خیالی)) استناد کند، آقای تیجانی خم به ابرو نمی آورد؟! آری، آقای تیجانی به مناسبت هدایت خودت باید چهار بار الله اکبر بگویی!!

۲. من لا یحضره الفقیه - ابن بابویه قمی ج ۲ ص ۱۳-۱۲.

۳. من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۳.

۴. فروع کافی ج ۳ ص (۵۰۲).

۵. من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۲. و فروع کافی ج ۳ ص ۵۰۰.

۴- اما اینکه حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه در بدایت امر نسبت به تصمیم حضرت ابوبکر دایر بر قتال با مانعین زکات معترض بود، باید عرض شود، که نخست مساله برای سیدنا عمر بن خطاب مشتبه بود و گفت: چگونه با مردم قتال می کنی حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: دستور کشتن تا زمانی است که آنان به لا اله الا الله اعتراف نکرده باشند و هرگاه به لا اله الا الله اعتراف کنند، جان و مال خود را از هر گونه تعرض از ناحیه من در امان قرار داده اند مگر در صورت مجوز شرعی، و معامله باطن آنان با خداوند است - حضرت عمر بن خطاب از عموم و ظاهر سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله استناد کرده بود و به الفاظ آخر حدیث و هو بحقه (مگر در صورت مجوز) توجه نکرده بود. لذا حضرت ابوبکر رضی الله عنه با استناد به اینکه هر کس تفاوتی میان نماز و زکات قایل باشد، موضع حضرت عمر بن خطاب را رد کرد و فرمود: هر کس از دادن زکات خودداری کند با وی قتال خواهد شد - زیرا زکات حق مال است. زکات را مانند نماز قرار داد و روشن است که قتال تارک نماز به اتفاق تمام صحابه مباح است. وقتی این مساله برای حضرت عمر رضی الله عنه روشن شد و حقانیت موضع حضرت ابوبکر رضی الله عنه برایش ظاهر شد، موافقت خود را درباره قتال با مانعین زکات اعلام کرد و گفت: به خدا سوگند وقتی دیدم که خداوند حضرت ابوبکر رضی الله عنه را درباره قتال مانعین زکات شرح صدر عطا کرده بود، حقانیت دیدگاه او برای من روشن گردید.<sup>۱</sup>

۵- اما حدیث حضرت علی رضی الله عنه و جریان روز خیبر، عیناً پاسخی که به حدیث حضرت عمر رضی الله عنه داده شد، به آن داده می شود علاوه بر این، در پاسخ آن می توان گفت که قتال با تارک نماز از جمله مسائلی است که صحابه بر آن اتفاق داشتند. حدیث علی رضی الله عنه در جریان خیبر عام است و احادیثی دیگر برای تخصیص آن وارد

۱. صحیح بخاری کتاب الاعتصام بالکتاب والسنه شماره (۶۸۵۴).

شده است و اگر خوب دقت شود، رسول اکرم ﷺ در آن حدیث فرموده بود (إلا بحقها) و اقامه نماز و پرداخت زکات از جمله حقوقی هستند که در صورت انجام ندادن آنها عصمت از بین می رود.

جناب تیجانی می گوید: این تاویل محض است برای مباح قرار دادن قتال مسلمانان، آنانی که خداوند قتل آنان را حرام قرار داده چنین می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا) (النساء: ۹۴) (ای کسانی که خود را مومن می دانید، هرگاه به جهاد رفتید، بسیار مواظب باشید، به کسانی که برای شما سلام می گویند، کافر نگویند، شما در صدد بدست آوردن متاع زندگی دنیا هستید. نزد خداوند غنیمت‌های زیادی وجود دارد. شما قبل از مسلمان شدن نیز در چنین شرایطی بودید، خداوند بر شما منت نهاد - خوب دقت کنید خداوند نسبت به اعمال شما آگاه است.)<sup>۱</sup>

می گویم: آقای تیجانی در صدد است که دلایل جهل و حماقت خود را یکی بعد از دیگری بیان کند و کمتر از این، به هیچ چیز دیگر قناعت نمی کند، او به سبب نزول آیه یا به موضع و دیدگاه های مفسرین توجه ندارد، بلکه در صدد است که جهل و نادانی اش را که مانند سایه وی را دنبال می کند، به اثبات برساند.

آری، درباره ی شأن نزول آیه ی مذکور امام بخاری در صحیح خود، از ابن عباس چنین نقل می کند: (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا) شخصی با تعدادی گوسفند در صحرا زندگی می کرد. مسلمانان او را دیدند و آن مرد به مسلمانان ((السلام علیکم)) گفت. مسلمانان او را به قتل رسانده گوسفندهای او را بردند. آنگاه خداوند در این خصوص آیه مذکور را تا اینجا (تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ

۱. ثم اهدیت ص (۱۵۴). و آنگاه ... هدایت شدم ص (۲۵۷-۲۵۶).

الدُّنْيَا) نازل کرد<sup>۱</sup> - جریان حضرت ابوبکر و عمرؓ کوچکترین ربطی به این آیه ندارد. آنان درباره تکفیر مانع الزکات اختلاف نداشتند. اختلاف آنان درباره جواز قتال با مانعین زکات بود و ظاهر است که قتال جدا از قتل است و مانعین زکات یاغی هستند و گرفتن زکات قهراً از آنان واجب است. ابوبکرؓ معتقد به قتال با آنان بود نه معتقد به قتل و کشتن آنان. او آنان را مانند مسیلمه کذاب و اسود عنسی کافر نمی دانست. حضرت ابوبکرؓ با کافرانی مانند مسیلمه و اسود عنسی قتال کرد و معتقد به کافر بودن آنان بود. فرزندان و زنان آنان را به اسارت گرفت و اغلب صحابه در این مهم او را یاری کردند حضرت علی بن ابی طالب یکی از اسیران زن طایفه بنی حنیفه را ام ولد خود کرد و از بطن او فرزندی بنام محمد بن الحنفیه بدنیا آمد. حضرت ابوبکر معتقد به جواز قتال با مانعین زکات بود، نه بخاطر اینکه آنان کافر بودند بلکه بخاطر اینکه آنان حقی از حقوق اسلام را ضایع کرده بودند. ما سراغ نداریم که ابوبکر کسی را که مسلمان، تسلیم حکم خدا و معتقد به حق بوده باشد، بکشد و با او قتال کند. حضرت ابوبکرؓ بخاطر بدست آوردن متاع و کالای دنیا با مانعین زکات قتال نکرده بود بلکه بخاطر حفظ ارکان و پایه های دین با آنان قتال کرده بود. آقای تیجانی چگونه از این آیه علیه اقدام حضرت ابوبکر در برابر مانعین زکات استدلال می کند؟!

سپس آقای تیجانی در یاوه گویی های خود قدم فراتر گذاشته، می گوید: ((مانعین پرداخت زکات به ابوبکر، منکر وجوب آن نبودند بلکه در پرداخت تاخیر کردند تا جریان برای آنان روشن شود. شیعیان می گویند: مانعین زکات بطور ناگهانی از خلافت ابوبکر مطلع شدند و در میان آنان کسانی نیز بودند که در حجه الوداع پیامبرﷺ را همراهی می کردند و نص صریح دایر بر خلافت علی بن ابی طالب را از رسول اللهﷺ شنیده بودند، لذا منتظر بودند تا واقعیت امر آشکار شود اما ابوبکر می خواست آنان را در برابر این جریان ساکت کند و من از گفته های شیعیان

استدلال نمی‌کنم (!!) بلکه این جریان را به کسانی که به این مباحث علاقه دارند، و بدان اهمیت می‌دهند می‌سپارم.<sup>۱</sup>

از آقای تیجانی می‌پرسم: آیا این موضوع برای تو اهمیت ندارد و تو بدان علاقه نداری؟ پس چرا روی این موضوع حرف می‌زنی و بحث می‌کنی؟! و تو چرا این بحث را در کتاب خود به عنوان دلیل ذکر کردی؟ و تو بر اساس چه مدرک و دلیلی مدعی هستی که مانعین زکات، پرداخت زکات را به تاخیر انداختند تا جریان برای آنان روشن شود و آنان ناگهانی از خلیفه شدن ابوبکر مطلع شدند و . . . تا آخرین این دروغ - من مطمئن هستم که تو این روایت را از کتاب (اکذب ثم اکذب حتی یصدقک الناس) (بار بار و به کرات دروغ بگو تا مردم تو را باور کنند) نقل کرده‌ای.

تیجانی ادامه می‌دهد و می‌گوید: من هرگز فراموش نمی‌کنم جریانی را که در زندگی رسول اکرم ﷺ پیش آمد و آن جریان ثعلبه بود. ثعلبه از رسول اکرم ﷺ خواست تا برای وی دعا کند و ثروتمند شود و با خدا عهد کرد که ثروتش را در راه او صدقه و انفاق کند. پیامبر ﷺ برای او دعا کرد، مال و ثروت او چنان زیاد شد که شهر مدینه برای او تنگ شد. او از شهر کوچ کرد و در روستاهای دور از شهر رفت و در آنجا زندگی کرد و حتی در نماز جمعه نتوانست شرکت کند. وقتی رسول اکرم ﷺ ماموران جمع آوری زکات را نزد او فرستاد، او با گفتن این سخن که زکات جزیه (مالیاتی که از کفار وصول می‌شود) یا شبیه به جزیه است، از دادن زکات خودداری کرد. ولی رسول الله ﷺ نه با وی قتال کرد و نه کسی را امر کرد که با وی قتال کند و خداوند درباره ثعلبه این آیه را نازل کرد (وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ) (توبه: ۷۵-۷۶). (و از میان آنان کسانی هستند که با خداوند عهد کردند که اگر خداوند به لطف خویش، مال و دنیا به ما عطا کند،

۱. ثم اهدیت ص (۱۵۴). و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۵۷).

بطور قطع ما صدقه و زکات خواهیم داد و از نیکوکاران خواهیم شد اما وقتی که خداوند از لطف و کرمش به آنها عطا کرد، بخل ورزیدن و اعراض و روی گردانی نمودند).

ثعلبه بعد از نازل شدن این آیه، گریان نزد رسول الله ﷺ آمد و از وی خواست تا زکات اموالش را بپذیرد. طبق آنچه که در روایت آمده است، رسول اکرم ﷺ از پذیرفتن زکات و اموال ثعلبه خودداری کرد. اگر ابوبکر و عمر از سنت رسول الله ﷺ تبعیت می کردند، در جریان مانعین زکات چرا با این سنت رسول الله ﷺ مخالفت کرده و خون مسلمانان معصوم را بخاطر ندادن زکات مباح دانستند. کسانی که اقدام ابوبکر را موجه می دانند و می گویند که زکات حق مال است، بعد از جریان ثعلبه کوچکترین عذر و دلیلی برای آنان باقی نمی ماند. زیرا ثعلبه منکر زکات شد و آن را جزیه ای تلقی می کرد. تیجانی می گوید: ممکن است ابوبکر، دوستش عمر را درباره وجوب قتل مانعین زکات بخاطر این متقاعد کرده بود تا دعوت مانعین زکات دایر بر احیا و اجراء نصوص غدیر که علی در آن خلیفه تعیین شده بود، در بلاد اسلامی گسترش پیدا نکند. روی همین اساس عمر درباره قتل با مانعین زکات اطمینان پیدا کرد. عمر همان کسی بود که متخلفین بیعت ابوبکر را که در بیت فاطمه گرد هم آمده بودند تهدید به قتل و سوزاندن در آتش کرد. تا با دوستش ابوبکر بیعت کنند.<sup>۱</sup>

می گویم:

این روایت که آقای تیجانی از آن استدلال کرده است ناقص است. تیجانی با انصاف، بخشی از روایت مذکور را بخاطر تعصب کتمان کرده است. زیر در ادامه روایت مذکور آمده است، ثعلبه بعد از به خلافت رسیدن حضرت ابوبکر ﷺ نزد او آمد و گفت تو از منزلت و جایگاه من در نظر رسول الله ﷺ و از موضع من در قبال انصار خبر داری، آمده ام تا صدقه (زکات) مرا بپذیری، ابوبکر ﷺ فرمود: چون

---

۱. ثم اهدیت (ص ۱۵۵-۱۵۴). و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۵۹-۲۵۷).

رسول الله ﷺ زکات تو را رد کرده است من آن را نمی پذیرم. ابوبکرؓ از دنیا رفت و زکات ثعلبه را نپذیرفت. وقتی که عمر بن خطاب به خلافت رسید، ثعلبه نزد او آمد و گفت: ای امیرالمومنین صدقه مرا بپذیر - عمرؓ گفت: چون رسول الله ﷺ و ابوبکرؓ صدقه تو را نپذیرفته اند، من نیز آن را نمی پذیرم. عمرؓ از دنیا رفت و صدقه ثعلبه را قبول نکرد. وقتی عثمانؓ به خلافت رسید ثعلبه نزد او آمد و گفت صدقه (زکات) مرا بپذیر، عثمان گفت: رسول الله ﷺ، ابوبکرؓ و عمرؓ آن را نپذیرفته اند، من چگونه آن را بپذیرم؟ ثعلبه در دوران خلافت عثمانؓ به هلاکت رسید.<sup>۱</sup>

برای من روشن نیست که آقای تیجانی چرا این قسمت از حدیث را کتمان کرده است. شاید او چنین گمان کرده است که این بخش، مشتمل بر مدح و ستایش خلفای ثلاثه است بدین خاطر آن را کتمان کرده است اما من به او بشارت می دهم که این روایت از لحاظ متن و سند ساقط الاعتبار است. شایستگی استدلال را ندارد، از لحاظ سند، بخاطر اینکه ملاک این روایت بر علی بن یزید الهابی و عمر بن عبید، ابی عثمان بصری است، هر دو این راوی مجروح اند. علامه ابن حجر درباره علی بن یزید می گوید: ((ضعیف))<sup>۲</sup> بخاری می گوید: منکر الحدیث - احادیث او پسندیده نیستند. نسایی می گوید: لیس بثقه. ثقه نیست. ابو زرعه می گوید: لیس بقوی. دارقطنی می گوید: متروک<sup>۳</sup>، عمرو بن عبید نیز ضعیف است. ابن معین درباره او می گوید: ((لایکتب حدیثه)) احادیث او نوشته نشوند. نسایی می گوید: ((متروک الحدیث)) احادیث او متروک هستند. ایوب و یونس می گویند: ((یکذب))<sup>۴</sup> یعنی دروغ می گوید. احمد بن حنبل می گوید: ((لیس بأهل أن یحدث عنه)) یعنی صلاحیت آن را ندارد که احادیث از وی نقل شود. یحیی بن

۲. المعجم الكبير طبرانی ج ۸ شماره (۷۸۷۳) ص (۲۱۸).

۳. تقریب التهذیب ابن حجر ج ۱ رقم (۴۸۸۳).

۴. میزان الاعتدال للذهبی رقم (۵۹۶۶) ج ۳ ص (۲۷۳).

۵. میزان الاعتدال ص ۲۷۳ برقم (۶۴۰۴) ج ۳



معین می گوید: ((لیس بشیء)) یعنی قابل اعتماد نیست. عمرو بن علی می گوید: ((متروک الحدیث صاحب بدعه)) اهل بدعت و متروک الحدیث است. حاتم می گوید: متروک الحدیث.<sup>۱</sup> آری، این است جایگاه این حدیث از لحاظ روایت و سند. ضعف سند آن روشتر است از اینکه تعلیق و توضیحی درباره آن نوشته شود. علاوه بر این، علمای این حدیث را تضعیف کرده اند. ابن حزم، بیهقی، ابن اثیر، قرطبی، ذهبی، هیشمی، ابن حجر و سیوطی و غیره ضعف آن را به صراحت بیان کرده اند.

ما از لحاظ متن، به دلایل متعدد ضعیف است:

۱- . . . داستان ثعلبه مخالف قرآن است. زیرا در قرآن و حدیث اصول شریعت چنین آمده است که توبه کننده هر چند که گناهانش زیاد باشند حتی به افق آسمان رسیده باشند، خداوند توبه اش را می پذیرد و او را مورد عفو و بخشش قرار می دهد - خداوند می فرماید: (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا \* وَكَانَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) (النساء ۱۸-۱۷).

۲. (همانا خداوند توبه کسانی را که به نادانی مرتکب اعمال بد می شوند و به زودی توبه می کنند، می پذیرد - خداوند دانا و حکیم است. توبه کسانی که همواره اعمال بد انجام می دهند و موقع فرا رسیدن موت می گویند: توبه کرده ایم یا می میرند در حالی که کافر هستند، پذیرفته نمی شود. برای چنین کسانی عذاب درد آمیز تدارک دیده شده است) علاوه بر این، حدیث رسول الله ﷺ نیز دال بر پذیرفتن توبه است. رسول الله ﷺ فرمود: خداوند توبه بنده را می پذیرد مادام که

روح او به حلقوم نرسیده باشد.<sup>۱</sup> این حدیث در واقع تفسیر و بیان آیه قرآن است که می فرماید: ((و لیست التوبه . . . إذا حضر أحدهم الموت قال إني تبت الآن)) آیه تنها حالت غرغره موت، (یعنی حالتی که نفس به گلو و حلقوم رسیده است) را استثناء کرده است. و در غیر این حالت، توبه هر گناه کار نزد خداوند پذیرفته می شود. داستان ثعلبه حکایت از آن دارد که او توبه نصوص و خالص کرده بود. زیرا او نزد رسول الله ﷺ آمده تا صدقه را به وی تقدیم کند و به کرات توبه اش را مورد تاکید قرار داد بعد نزد ابوبکر، عمر و عثمان آمد اما آنان قبول توبه او را رد کردند و به او خبر دادند که خداوند توبه اش را نپذیرفته است. چنین چیزی در واقع مخالف با نصوص قطعی است، نصوصی که باطل هرگز در آن راه پیدا نمی کند، نصوصی که پذیرفتن و قبول توبه در آن مورد تاکید قرار گرفته است. خداوند می فرماید: (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ)<sup>۲</sup> (او است ذاتی که توبه بندگانش را می پذیرد و از بدیها در گذر می کند) - اگر اعتراض شود که ثعلبه منافق بوده است. می گویم: ولو اینکه منافق باشد زیرا خداوند دروازه توبه را برای منافقین نیز باز کرده است، می فرماید: (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَكُنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا \* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا \* مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا) (النساء: ۱۴۷-۱۴۵)

(همانا منافقان در پایین ترین طبقه دوزخ قرار دارند و هیچ یاری دهنده ای را برای آنان نمی یابید - مگر آنانی که توبه کرده اند و عمل صالح انجام داده اند و خالصاً از خداوند اطاعت کردند. این گروه همراه مومنان خواهند بود و خداوند به مومنان پاداش بزرگ خواهد داد. عذاب دادن شما معنایی برای خداوند ندارد، اگر شما بنده ی شاکر مومن باشید. خداوند قدر شناس و دانا است.) در جای دیگر خداوند

۲. ترمذی کتاب الدعوات رقم (۳۵۳۷). و صحیح ترمذی شماره (۲۸۰۴).

۱. شوری: ۲۵.

در مقام تذکره از حال منافقین می فرماید: (فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ) (التوبة: من الآية ٧٤) اگر منافقان توبه کنند، برایشان بهتر خواهد بود. این داستان، (داستان ثعلبه) بذریعہ یاس و ناامیدی از رحمت الهی را در دل‌های نافرمانان، معصیت کاران که در اثر جهالت مرتکب خطا و عصیان شده اند، می‌کارد. خداوند و رسولش چنین وصفی را دوست ندارند. زیرا خود پیامبر ﷺ فرموده است: اگر بندگان به اندازه پری زمین گناهان همراه خود بیاورند و از بارگاه خداوند آمرزش طلب کنند، خداوند آنان را مورد مغفرت قرار می‌دهد. اگر آنان طلب آمرزش نکنند، خداوند در عوض کسانی را می‌آورد که خطا می‌کنند و بعد آمرزش می‌طلبند و آمرزیده می‌شوند. رسول الله ﷺ فرمود: خداوند می‌فرماید: (ای فرزند آدم، مادام که تو از من بخواهی و از من توقع داشته باشی، تو را در برابر تمام گناهات مورد عفو قرار می‌دهم و هیچ‌گونه ممانعتی برای من وجود ندارد. ای فرزند آدم، اگر گناهات برابر با آسمانها باشند و تو از من طلب مغفرت کنی، تو را مورد مغفرت قرار می‌دهم. ای فرزند آدم، اگر به اندازه زمین از گناهات را نزد من بیاوری و مرا در حالی ملاقات کنی که شرک نکرده باشی من به اندازه گناهان تو مغفرت و آمرزش به تو می‌دهم)<sup>۱</sup>

(ب) نکته دیگری که قصه ثعلبه را بی اعتبار کرده آن را رد می‌کند و موجب استبعاد آن می‌شود و از عرض و دین ثعلبه ﷺ دفاع می‌کند، این است که تاریخ وفات حضرت ثعلبه ﷺ در واقع مشخص نیست. در تاریخ و سال وفات او اقوال مختلفی وجود دارد. ناقلان و راویان این داستان تاریخ وفات او را دوران خلافت حضرت عثمان ﷺ می‌دانند. اما این قول از لحاظ سند مردود است زیرا داستان ثعلبه با یک طریق و آن هم بسیار ضعیف وارد شده است. یک قول این است که ثعلبه در غزوه ی احد به شهادت رسیده است. و یک قول دیگر این است که او در

۲. سنن ترمذی کتاب الدعوات برقم (۳۵۴۰) و صحیح ترمذی شماره (۲۸۰۵).

غزوه خیبر شهید شده است. قول دوم مورد تایید ابی عبدالمبر و ابن حجر می باشد. او چه در غزوه احد شهید شده باشد یا در غزوه خیبر، به هر حال او نزد بعضی از علمای در حیات مبارک رسول الله ﷺ در گذشته است. و این معارض با داستان ثعلبه است. داستان ثعلبه در گذشت او را در دوران خلافت عثمان می داند. لذا تا زمانی که احتمال در داستان وجود دارد و در عین حال که داستان ضعیف نیز است، هیچ گونه ارزش استدلالی ندارد. زیرا ضعیف بودن داستان، احتمال دوم یا سوم را تقویت می کند و احتمال دیگر ذکر نشده است و این دو احتمال بطور کلی تار و پود داستان ثعلبه را از هم می گسلد. یا اینکه در این باره توقف کنیم زیرا هیچ گونه خبر صحیحی درباره این اقوال نیامده است.

(ت) ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم نمی توانند کسی را از عبادتی که قصد انجام آن را کرده باشد، منع کنند و گرنه، آنان مصداق ((تصدون عن سبیل الله)) قرار می گیرند. و حاشاهم، یعنی آنان از چنین چیزی بدور هستند. بلکه این امر مایه شگفتی است. چگونه ابوبکر رضی الله عنه با مانعین زکات قتال کرده است و گفته است: اگر آنان طناب یا بزغاله ای را که در زمان رسول الله ﷺ به عنوان زکات پرداخت کرده اند، منع کنند با آنان قتال خواهد شد، قتال او با مانعین زکات چه توجیهی دارد، اگر او زکات دهندگان را از دادن زکات منع کند و زکات آنان را نپذیرد؟ علاوه بر این اگر این آقایان زکات ثعلبه را نمی پذیرفتند، آیا برای ثعلبه ممکن نبود که زکات اموالش را میان فقرا و مساکین محل سکونت خود توزیع کند؟! ((شاید همین نکته راز کتمان کردن بخش باقی حدیث است که آقای تیجانی آن را حذف کرده است چون این قسمت حدیث، معارض با مدعای او است.))

(ث) قانون معروف اسلام این است که طبق ظاهر حال با مردم رفتار می کند، همان طور که رسول الله ﷺ مطابق با احوال ظاهر منافقان با آنان رفتار کرد، در عین

حال که از نفاق آنان آگاه بود. حتی رسول الله ﷺ بر جنازه عبدالله بن ابی نماز خواند و لباس اش را داد تا آن را به عنوان کفن بر تن عبدالله بن ابی بپوشانند، همه این رفتار بخاطر این بود که عبدالله بن ابی ظاهر خود را مسلمان معرفی کرده بود. و رسول الله ﷺ می دانست که جای او در قیامت، درک اسفل آتش است. اکنون دقت کنید داستان ثعلبه چقدر از صحت بدور است؟!

(ج) داستان ثعلبه مخالف با اسلوب پیامبر ﷺ و اسلوب صحابه، در معامله با مانعین زکات است. زیرا همانطور که قبلاً بیان گردید، زکات حق مال است و متعلق به فقرا و مساکین و سایر کسانی که شرعاً مصرف زکات هستند، می باشد. هرگاه ثروتمندان از دادن آن خودداری کنند، حاکم و رهبر مسئول جمع آوری آن است و قبلاً بیان کردیم که صحابه با مانعین زکات چگونه قتال کردند. و رسول اکرم ﷺ فرمود: (هر کس به نیت اجر و ثواب زکات اموالش را پردازد به او اجر می رسد و هر کس از دادن زکات خودداری کند ما (مسئولین حکومتی) مقدار زکات و بخشی دیگر از اموال او را قهراً از او می گیریم. این خواست پروردگار است و آل رسول از مال زکات سهمی ندارند) بنابراین درست نیست که با ثروتمندان بخیل و ضعیف الایمان طبق خواست و گرایشهای بخیل مآبانه آنان رفتار کرد بلکه حق و صحیح این است که با آنان و تمایلات نامشروع آنان مبارزه شود و این مبارزه به نفع آنان و به صلاح نفوس آنان و به نفع مجتمع اسلامی است که با چنین ثروتمندان پول پرستی و دنیا طلب مواجه هستند.<sup>۱</sup> آری، این بود چند و چون و کیف و کم روایتی که آقای تیجانی از آن استدلال کرده است.

---

۱. ثعلبه بن حاطب المقتری علیه لعذاب المحش ص ۸۳-۷۸.

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره خالد بن ولیدؓ

تیجانی می گوید: رویداد سومی که در ابتدای خلافت ابوبکر رخ داد و با عمر بن خطاب اختلاف نظر پیدا کرد و نصوص قرآنی و نبوی را تاویل کرد، رویداد خالد بن ولید است. خالد بن ولید مالک بن نویره را از راه ظلم کشته و در همان شب با همسرش زنای به عنف کرد. عمر بن خطاب به خالد بن ولید گفت: ((مرد مسلمانی را به قتل رساندی و با همسرش زنا کردی، به خدا سوگند تو را سنگسار می کنم. اما ابوبکر به دفاع از خالد بن ولید برخاست و گفت: ((دست از خالد بردار، ای عمر، او تاویل کرده و تاویلش خطا رفته است. علیه او سخنی بر زبان میاور)) تیجانی می گوید: این جریان رسوایی دیگری است که تاریخ علیه صحابی بزرگ ثبت کرده است!! هرگاه از وی یاد می کنیم با احترام کامل از وی یاد می کنیم، بلکه او را شمشیر بران و برهنه خدا می دانیم!! من چه بگویم درباره صحابی که دست به چنین عملی می زند، مالک بن نویره صحابی بزرگ، سردار بنو تمیم و یربوع، مرد نمونه در جوانمردی، سخاوت و شجاعت را می کشد. مورخان درباره خالد بن ولید نوشته اند که او در حق مالک بن نویره و اصحابش مرتکب عذر شده است. مالک بن نویره و همراهانش بعد از اینکه تسلیم شده و سلاح بر زمین گذاشتند، خالد بن ولید آنان را دستگیر کرده، دست و پاهایشان را بسته و او را به قتل رساند. لیلی دختر منهال، همسر مالک بن نویره زیباترین زن در جهان عرب نیز دستگیر می شود. او به قدری زیبا بوده است که می گویند: زیباتر از او دیده نشده است. بهر حال خالد بن ولید عاشق او می شود. مالک بن نویره به خالد می گوید: ای خالد ما را نزد ابوبکر بفرست تا او در حق ما قضاوت کند. عبدالله بن عمر و ابو قتاده انصاری دخالت کرده اصرار می کنند مبنی بر اینکه خالد آنان را نزد ابوبکرؓ بفرستد ولی خالد قبول نمی کند: مالک بن نویره به همسرش لیلی نگاه می کند و به خالد می گوید: آری، تو بخاطر این زن زیبا مرا به قتل می رسانی.

خالد دستور می دهد تا گردن مالک زده شود، همسرش لیلی را در تصرف خود درآورده و در همان شب با وی جماع می کند.<sup>۱</sup>

به توفیق حضرت حق می گویم:

۱- قبل از شروع به بیان کردن و خواندن پاسخ اگر خوانندگان محترم اندکی دقت کنند که این بدخواه و دروغگو چگونه مدعی عدالت و انصاف شده است، حال آنکه عدل و انصاف فرسخها از وی بدور هستند، بزودی نهایت حقد و بد اندیشی او را در حق صحابه خواهند دید. هم چنین نهایت بغض و کج فکری او در حق حضرت خالد بن ولید، در هم شکننده اثر مجوس که پوزه آنان را به خاک مالید، آشکار خواهد شد. آری، این دشمن قسم خورده اصحاب رسول الله ﷺ فقط همان روایت دروغین را می بیند و آن را ذکر می کند که کسی جز هم پالکی های رافضی او آن را ذکر نکرده و از آن استدلال نکرده است. روایات صحیحی که در سایر کتب نقل شده است، خود را از آنها بی اطلاع جلوه می دهد. و آن همان روایاتی هستند که گاهی به گمان اینکه دیدگاه او با ذکر آنها تقویت و مستند می شود، آنها را ذکر می کند و گاهی که نتواند از لابلاهای آنها علیه اهل سنت چیزی در بیاورد، خود را از آنها بی خبر و بی اطلاع جلوه می دهد. ولی این پندار او هرگز بجایی نمی رسد.

۲- دو روایتی که مورخین آنها را ذکر کرده اند و آقای تیجانی آنها را کتمان کرده است و جریان قتل مالک بن نویره در آنها آمده است از این قرار اند:

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۵۶-۱۵۵). و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۶۰-۲۵۹).

۱- وقتی خالد به بطاح رسید، لشکریان را اعزام کرد و آنان را به رعایت قوانین اسلام توصیه کرد و امر کرد که مردم را بسوی اسلام دعوت کنند و هر کس که جواب ندهد حکم او را به محضر وی بیاورند و از هر گونه تعرض و قتل . کشتار خودداری کنند. و حضرت ابوبکر آنان را امر کرده بود، هرگاه در هر جا که منزل گرفتند، اذان بگویند. اگر مردم آنجا اذان گفتند، یا اذان را اجابت کردند، دستور بود که از کشتن آنان خودداری شود و اگر اذان نگفتند، با آنان قتال شده و اموال آنان به غارت برده شوند. اگر دعوت اسلام را پذیرفتند، درباره ی زکات از آنان سوال شود، اگر وجوب و فرضیت زکات را اعتراف کردند، زکات از آنان پذیرفته شود و اگر وجوب زکات را منکر شدند، حکم بود که با آنان قتال شود. راوی می گوید: سپاه اسب سوار نزد نالک بن نویره که تنی چند از بن ثعلبه همراه او بود، آمد. این دسته ی نظامی درباره آنان اختلاف کرد. ابوقتاده انصاری جزو کسانی بود که به اذان، اقامه و نماز آنان گواهی داد. وقتی اختلاف شدت گرفت، خالد امر کرد تا اسیران زندانی شوند. شب فوق العاده سرد بود. خالد کسی را امر کرد تا ندا دهد (دافئو أسراکم)) و دافئو (که به معنی گرم نگاه داشتن است) در لغت بنی کنانه به معنی کشتن است. مردم گمان کردند که خالد قصد کشتن آنان را کرده است، حال آنکه منظور او فقط گرم نگاه داشتن بود. سپاهان خالد، آنان را به قتل رساندند و مالک بن نویره توسط ضرار بن ازور به قتل رسید، خالد وقتی خبر قتل آنان را شنید، بلافاصله از مقر خود بیرون آمد ولی متأسفانه همه آنان به قتل رسیده بودند. آنگاه حضرت خالد گفت: هرگاه خداوند اراده ی کاری را کند آن کار درست انجام خواهد گرفت.<sup>۱</sup>

---

۱. تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۷۲ سنه ۱۱ تاریخ ابن الاثیر ج ۲ ص ۲۱۷ البدایه و النهایه ج ۶ ص ۳۲۶ تاریخ ابن خلدون ج



روایت دوم چنین است: خالد مالک بن نویره را دعوت کرد و او را درباره تبعیت از سجاح (مدعی دروغین نبوت) و ندادن زکات، منع کرد و در این خصوص وی را پند و اندرز می داد و گفت: مگر نمی دانی که زکات هم مانند نماز است؟ مالک گفت: آری شنیده ام که پیامبر شما چنین گفته است. خالد گفت: آیا او پیامبر ما است و پیامبر شما نیست؟ ای ضراب، سر او را از تن جدا کن بلافاصله گردن او زده شد.<sup>۱</sup>

۳- البته روایتی که آقای تیجانی از آن استدلال کرده است و مدعی شده است که خالد بخاطر، لیلی بنت منهال، همسر مالک بن نویره، شوهرش مالک را به قتل رسانده است. بدلیل شاذ و منکر بودن آن، مورد نقد و بررسی قرار نگرفته و بدان توجه نشده است. مراجعی که در حاشیه آقای تیجانی به آنها حواله داده است، عبارت اند از: (تاریخ ابی الفداء، تاریخ الیعقوبی، تاریخ ابن السحنه و وفیات الأعیان) با مراجعه به یکی از این منابع برای هر انسان حق جو، خیانت آقای تیجانی، در نقل این روایت آشکار و روشن خواهد شد. اگر به ((وفیات الاعیان)) نوشته ابن خلکان مراجعه کنیم، جریان کشته شدن مالک بن نویره را متضاد با آنچه که تیجانی گفته است، می بینیم. ابن خلکان جریان کشتن مالک بن نویره را چنین نقل می کند . . . وقتی خالد بن ولید، در دوران خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه به قصد قتال و جهاد با بنی ثعلبه از مدینه بیرون رفت، نزد مالک بن نویره که سردار طایفه یربوع بود، آمد - مالک بن نویره زکات طایفه خود را وصول کرده و در آن تصرف کرده بود. حضرت خالد رضی الله عنه درباره زکات با او صحبت کرد. مالک گفت: من نماز را قبول دارم زکات را نمی پذیرم. خالد گفت: مگر نمی دانی که نماز و زکات با هم هستند. هر کدام از آن دو، بدون دیگری پذیرفته نمی شود؟ مالک گفت: آری، پیامبر شما چنین گفته است. خالد، گفت: مگر تو او را صاحب و پیامبر خود نمی

۲. طبری ج ۳ ص ۲۷۴-۲۷۳ تاریخ ابن الاثیر ج ۲ (۲۱۸-۲۱۷) البدایه و النهایه ج ۶ (۳۲۷-۳۲۶).

دانی؟ به خدا سوگند (اگر چنین است) قصد کردم سرت را از تن جدا کنم. بعد نزاع لفظی میان آنان در گرفت. خالد گفت: من می خواهم تو را به قتل برسانم. مالک گفت: آیا به تو چنین حکم شده است؟ خالد گفت: و هذه بعد تلک؟ یعنی اراده کشتن تو بعد از این گرفته شد که تو منکر زکات شدی. به خدا سوگند، تو را خواهم کشت. عبدالله بن عمر و ابوقتاده انصاری در آنجا حاضر بودند. درباره مالک بن نویره با حضرت خالد صحبت کردند. خالد حرفهای آن دو را رد کرد. مالک گفت: ای خالد ما را نزد ابوبکر بفرست تا او درباره ی ما قضاوت کند. تو کسانی را که گناهشان از گناه ما بزرگتر بوده، نزد ابوبکر فرستاده ای. خالد گفت: اگر از تو بگذرم، خدا از من نمی گذرد. ضرار بن ازور اسدی جلو رفت تا گردن او را بزند. مالک به طرف همسرش ام متمم نگاه کرد و خطاب به خالد گفت: ((تو بخاطر این مرا کشتی)) همسر مالک فوق العاده زیبا بود. حضرت خالد در جواب گفت: خیر، حکم قتل تو را خداوند صادر کرده است بخاطر اینکه تو از اسلام برگشته ای، مرتد شده ای. مالک گفت: من مسلمان هستم. خالد گفت: ای ضرار، سر او را از تن جدا کن، ضرار سرش را از تن جدا کرد.<sup>۱</sup>

خواننده محترم، این روایت را با آنچه که آقای تیجانی نقل کرده است، موازنه و مقایسه کن تا نهایت تدلیس و تلبیس که تیجانی هدایت شده!! از آن استفاده می کند، برای تو روشن شود. آقای تیجانی درباره ازدواج خالد با لیلی همسر مالک می گوید: (خالد لیلی همسر مالک را به تصرف خود در آورد و در همان شب با وی زفاف کرد) تیجانی این مطلب را به وفیات الاعیان نسبت می دهد. اما وقتی به خود وفیات الاعیان مراجعه شود، در آن چنین آمده است: خالد همسر مالک را در اختیار خود در آورد. بعضیها می گفتند خالد او را از مال غنیمت خریده است و

---

۱. وفیات الاعیان و ابناء الزمان لابن خلکان ص ۱۴ ج ۶ چاپ بیروت.

بعضیها می گفتند: خالد بعد از گذشت سه ۳ حیض و اتمام عدت برای او پیغام نکاج فرستاده بود و او اجابت کرده بود؟!<sup>۱</sup>

آیا دروغ و دجلی بزرگتر از این دیده می شود؟ بازارها و مراکز علمی پر از کتاب هستند. حق جویان ببینند که کذب، دجل، تدلیس به حدی آسان و ارزان شده است که کتب زیادی از اول تا آخر مملو از دروغ و دجل هستند و نویسندگان آنها از اینکه این گونه کتابها را، با تقوی، هدایت و مع الصادقین عنوان می کنند، اندکی احساس شرم هم نمی کنند؟ ابن خلکان در پایان داستان قتل مالک بن نویره می گوید: ((واقدی و وشیمه این داستان را به گونه ای که نقل شد، در تصانیف خود ذکر کرده اند و آنان مسئول صحت و سقم آن هستند.<sup>۲</sup> من به مسئولیت خود آن را نقل نمی کنم بلکه همان طور که در کتب آنان آمده است، از من نقل شده است. هر گونه جرح و طعن باید متوجه آنان باشد.

اما در تاریخ یعقوبی، این داستان با اسلوب بسیار موهن و هتک آمیزی نقل شده است. در آن آمده است: ((به خالد ابن ولید نوشته شده است تا نزد مالک بن نویره، یربوعی رود، خالد بن ولید نزد مالک رفت. در بعضی روایات آمده است که خالد او را برای مناظره طلبیده بود، مالک نزد خالد بن ولید آمد تا با وی مناظره کند، همسرش به دنبال او راه افتاد. وقتی خالد نگاهش به همسر مالک افتاد، عاشق او شد و گفت: به خدا سوگند تا تو را نکشم آنچه که تو داری بدان دست نخواهم یافت. به طرف مالک نگاه کرد. گردن او را زد و همسرش را به عقد خود در آورد.<sup>۳</sup>

با توجه به کتمان حق و دروغ پردازی هایی که همواره مورد استفاده روافض بوده است. و با عنایت به تلفیق و آثار تحریفی که در این روایت مشاهده می شود و با التفات به معارض بودن این روایت با روایات دیگری که در این خصوص نقل

---

۲. همان منبع و همان صفحات.

۳. همان منبع ص ۱۵.

۱. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص (۱۳۱).

شده اند و با دقت نظر به متعارض بودن این روایت با تاریخ و زندگی این قهرمان مسلمان، حق و حقانیت روشن می شود و به خاطر اینکه شگفتی و تعجب خوانندگان محترم نسبت به این روایت دروغین و مخالف با سایر روایات منتفی شود، لازم می دانم که هویت یعقوبی را برای آنان آشکار کنم تا آنان بدانند که یعقوبی کیست؟ یعقوبی از لحاظ تفکر و اندیشه برادر تیجانی است. او رافضی و شیعه دوازده امامی است. او در این کتاب خود (تاریخ یعقوبی) تاریخ دولت اسلامی را بر اساس دیدگاه و اندیشه شیعه مطرح می کند. او خلافت را در علی بن ابی طالب منحصر می کند و آن را فقط حق او فرزندان او می داند، به گونه ای که شیعه در باب امامت بدان اعتقاد دارد. او علی بن ابی طالب را ((وصی)) رسول الله ﷺ می داند و وقتی تاریخ خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را مطرح می کند، واژه خلافت را برای آنان بکار نمی برد و بجای آن چنین می گوید: ((تولی الامر فلان)). فلانی حکومت را بدست گرفت - و بعد هر کدام از خلفاء ثلاثه را مورد جرح و طعن خود قرار می دهد و هم چنین سایر بزرگان صحابه را متهم می کند. درباره ی ام المومنین، حضرت عایشه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص و معاویه سخنان ناروایی را نسبت می دهد. رویداد سقیفه را بد عنوان کرده و مدعی شده است که در جریان سقیفه، علیه حضرت علی (که او، وی را ((وصی)) می داند) و غضب خلافت توطئه شده است. در حق حضرت علی ﷺ غلو کرده می گوید: آیه ( أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) در روز کوچ از عرفه، درباره امیرالمومنین علی بن ابی طالب نازل شده است روش و اسلوب او در متهم ساختن اصحاب رسول الله و بزرگان دین، همان روش و اسلوب هم کیشان تشیع او است و آن عبارت است از اختراع و وضع حدیث مطلقاً یا حذف اثبات روایات صحیحه و یا بیان اخبار و احادیث در غیر محل خود به گونه ای که موجب تحریف معنی می شود.<sup>۱</sup> کاملاً روشن است که خالد بن ولید، مالک بن

۲. منهج کتاب التاریخ الاسلامی - محمد بن صامل السلمی ص (۴۳۱-۴۳۰).

نویسه را به خاطر این به قتل رسانده است که او را مرتد و منکر و جوب زکات دانسته است، همان طور که در سایر روایات که در کتب تاریخ نقل شده اند، آمده است. حتی در بعضی منابع که آقای تیجانی بدان اعتقاد دارد، اگر به آثار وضع و تحریف توجه نشود، نیز براءت حضرت خالد ثابت شده، تار و پود اتهامات تیجانی از هم گسیخته می شود.

۴- ادعای تیجانی دایر بر اینکه حضرت عمر رضی الله عنه به خالد گفته بود: ((ای دشمن خدا، مرد مسلمانی را کشته و همسرش را به تصرف خود درآوردی، به خدا سوگند تو را سنگسار می کنم)) تیجانی این سخنان را به تاریخ طبری، ابی الفدا، یعقوبی و اصابه نسبت می دهد. در این خصوص باید عرض شود:

این یک دروغ بسیار روشن و واضح است. در تاریخ یعقوبی و اصابه، کوچکترین اثری از این روایت دیده نمی شود. تاریخ طبری هم ضمن روایت ضعیف و غیر قابل استدلال، این سخنان را نقل کرده است. ولی آن روایت بدلیل اینکه در سندش علی بن حمید، معروف به محمد بن حمید بن حیان رازی وجود دارد و او راوی ضعیفی است، رد شده است. یعقوب سدوسی درباره او می گوید: کثیر المناکیر - روایات منکر او زیاد هستند. بخاری می گوید: احادیث او محل اشکال هستند - نسایی می گوید: لیس بثقه، راوی معتبری نیست. جوزجانی می گوید: ردی الحدیث و ردی المذهب غیر ثقه. احادیث او نا کاره هستند<sup>۱</sup>. ابن حجر در تقریب نیز او را ضعیف معرفی کرده است.<sup>۲</sup> بنابراین، روایت طبری از لحاظ سند ضعیف و غیر قابل استدلال است روایت مذکور از لحاظ متن نیز باطل است. زیرا در این روایت آمده است. ((ابوبکر خالد را طلب کرد. خالد وقتی وارد مدینه شد به عنوان یک فرمانده ظفرمند در مسجد رفت. عمر بلند شد، تیرهایش را بیرون آورد و این کلمات تهدید آمیز را به او گفت (قتلت مسلماً. . الخ تو مرد مسلمانی

۱. تهذیب ج ۳۵ ص ۱۰۲ رقم (۱۶۷).

۲. تقریب التهذیب ج ۲ ص ۴۹ رقم (۵۸۵۲).

را کشته و همسرش را در تصرف خود در اوری، به خدا سوگند تو را سنگسار خواهم کرد.) قهرمان اسلام، خالد بن ولید ساکت بود، حرف نمی زد. گمان می کرد ابوبکر نیز همین دیدگاه را دارد. سوال این است، اگر عمر بن خطاب از موضع ابوبکر قبل از آمدن خالد نزد آنان مطلع بود. همان گونه که در روایت آمده است. ((میان خالد و عمر نزاع لفظی در گرفت. عمر علیه حضرت خالد خشمگین شد، ابوبکر جانب خالد را گرفته به عمر گفت: ((ارفع لسانک عن خالد)) - علیه خالد حرف نزن و از خالد دفاع کرد و پاکی او را به گونه ای که رسول اکرم بیان کرده بود، بیان کرد و گفت: خالد شمشیر خداوند است علیه کافران. با این همه عمر چگونه به خود اجازت می داد که با خالد چنین رفتار کند و خلاف رای خلیفه علیه او اقدامی انجام دهد؟

فرضاً اگر بپذیریم که عمر به کشتن خالد اشاره کرده است، نهایت امر، این است که این یک مساله اجتهادی بوده است و اجتهاد حضرت ابوبکر این بوده است که حضرت خالد در این جریان کشته نشود و رای عمر این بوده است که خالد کشته شود، شیعه و سنی می پذیرند که عمر عالمتر از حضرت ابوبکر نبوده است. بر ابوبکر واجب نبوده که دیدگاه خود را به خاطر مخالفت با دیدگاه حضرت عمر ترک کند. و از هیچ دلیل شرعی ثابت نشده است که دیدگاه حضرت عمر در این خصوص در برابر دیدگاه حضرت ابوبکر راجح باشد. اکنون این داستان و امثال آن چگونه موجب نقض و عیب برای حضرت ابوبکر محسوب شود و چه کسی آن را عیب می داند بجز آنانی که از لحاظ علم و دین از همه مردم در مرتبه ی پایین تری قرار گرفته باشند.)<sup>۱</sup>

۵- آقای تیجانی می گوید: ((این یک رسوایی دیگری است که تاریخ آن را برای یکی از بزرگان صحابه ثبت کرده است، صحابی که هرگاه ما نام او را ذکر می

کنیم، با احترام و قداست کامل از وی نام می‌بریم حتی او را (به شمشیر برهنه خدا) یاد می‌کنیم؟

می‌گوییم:

هر کس سخنان با انصاف دروغین را بشنود، اذعان می‌کند که او به عنوان یک منافق حرف می‌زند و این سخنان از زبان فرد منافق بیرون می‌آیند و سخنان او حکایت از این دارند که او بسیار خوشحال است، زیرا او به گمان خودش درباره ی یک صحابی از اصحاب رسول الله ﷺ اشتباه و عیبی را کشف کرده است حتی او دیگران را مورد عتاب قرار می‌دهد که چرا با قداست و احترام از وی (صحابه) یاد می‌کنند!! او با زبان حال خود می‌گوید: اصحاب رسول الله ﷺ هیچ گونه قداست و احترامی ندارند و از آنان با احترام یاد نشود. او باید بداند، کسی که خالد را سیف الله المسلول (شمشیر برهنه خدا) نام گذاشته است، او سرور و سالار بشریت، محمد رسول الله ﷺ است. در صحیح بخاری از حضرت انس رضی الله عنه آمده است. که رسول اکرم ﷺ خبر شهادت زید، جعفر و ابن رواحه را قبل از اینکه این خبر بوسیله ی مردم به پیامبر ﷺ برسد، برای مردم اعلام کرد و فرمود: پرچم در دست زید بود، مورد اصابت تیرهای دشمن قرار گرفت بعد جعفر آن را در دست گرفت، او نیز مورد اصابت قرار گرفت سپس پرچم بدست ابن رواحه افتاد او نیز به شهادت رسید (چشم‌های رسول الله ﷺ اشکبار بودند) تا اینکه پرچم بدست شمشیری از شمشیران خدا افتاد (خالد بن ولید) خداوند فتح را نصیب آنان کرد.<sup>۱</sup> اما ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایتی را چنین نقل کرده است: ابوهریره می‌گوید: با رسول اکرم ﷺ در جایی نشسته بودیم. مردم از آنجا می‌گذشتند. رسول اکرم ﷺ از من پرسید: او کیست؟ در جواب عرض کردم: فلانی است. پیامبر ﷺ فرمود: فلانی بنده خوبی است، کسی دیگر از آنجا می‌گذشت. باز رسول اکرم ﷺ پرسید: ای اباهریره، او کیست؟ عرض کردم: فلانی است. فرمود: این بنده ی خوبی نیست، تا

اینکه حضرت خالد بن ولید از کنار ما گذر نمود. عرض کردم: ای رسول خدا، این خالد بن ولید است. رسول الله ﷺ فرمود: آری، او بنده ی الله، خالد، ((سیف من سیوف الله)) است.<sup>۱</sup> آقای تیجانی برای این احادیث چه پاسخی دارد؟ بدون تردید او این احادیث را حسب عادت خود بی ارزش و فاقد اعتبار می داند. چون با عقل و منطق جور در نمی آیند و با مسرت کامل آنها را حدیث صد در صد باطل تلقی نموده از کنار آنها رد می شود!!

۶- تیجانی می گوید: مالک بن نویره از اصحاب بلند پایه است. واقعیت و تاریخ این را نمی پذیرد. مورخین ثابت کردند که مالک بن نویره بعد از وفات رسول الله ﷺ مرتد شده است. او زکات نمی پرداخت و صدقات را میان افراد قوم خود تقسیم می کرد - وقتی او نزد خالد بن ولید آورده شد و خالد درباره ی زکات با وی به بحث پرداخت، او خطاب به حضرت خالد گفت: آری صاحب شما چنین می گفت؟! (قد کان صاحبکم یزعم ذالک) این دیدگاه و سخن حکایت از آن دارد که او زکات را قبول نداشت و ثانیاً درباره رسول اکرم ﷺ فرمود: ((صاحبکم)) و این واژه را مشرکین که منکر نبوت رسول الله ﷺ بودند، بکار می بردند. تنها منکر زکات بودن او، مجوز قتل او را شرعاً فراهم می کرد، حال آنکه او در کنار انکار زکات منکر نبوت حضرت محمد ﷺ نیز بود - این روایت را تمام مورخین از جمله اصفهانی در اغانی و ابن خلکان ذکر کرده اند، به جز یعقوبی رافضی که در دروغگویی شهرت دارد - بعد از این احادیث، چگونه می توان گفت که مالک از اصحاب بلند پایه بوده است؟ . . . حتی مورخین دلیل دیگری مبنی بر اینکه مالک در حال ردت فوت کرده است، ذکر کرده اند و آن عبارت است از اینکه: حضرت عمر بن خطاب، متمم، برادر مالک را دید و به او گفت: مرثیه ای را که برای

---

۳. سنن ترمذی رقم (۴۱۱۷) باب مناقب خالد بن ولید.



برادرت مالک گفته ای، چند بیت از آن را برای ما بخوان. متمم قصیده اش را که  
مشمول بر این ابیات بود، خواند.

و کنا کندمانی جذیمه حقبه  
من الدهر حتی قیل لن یتصدعا  
فلما تفرقنا کانی و مالکاً  
لطول اجتماع لم نبت ليله معاً  
ترجمه: ما دو برادر مانند  
دو هم نشین جذیمه بودیم  
در مدت بسیار طولانی  
حتی گفته می شد که این  
دو تا از هم جدا نشدنی  
نیستند. وقتی من و مالک

از هم جدا شدیم، چنین محسوس می شد که یک شب با هم نبوده ایم وقتی  
عمرؓ این را شنید، قال هذا والله التائبین، آری، این است اصل تعزیت و تسلیت و.

..

و فرمود: بسیار دوست دارم که شعر خواندن و سرودن را می دانستم آنگاه برای  
برادرم، زید، مرثیه می گفتم، بگونه ای که تو برای برادرت مرثیه گفته ای، متمم  
گفت: اگر برادر من در حالتی از دنیا می رفت که برادر تو رفته بود، من هرگز برای  
او رثا نمی گفتم. حضرت عمرؓ از پاسخ متمم بسیار خوشحال شده فرمود: هیچ  
کس درباره ی برادرم مانند متمم مرا تعریف نگفته است.<sup>۱</sup> در فرازی دیگر قول  
متمم با صراحت بیشتر چنین آمده است: متمم گفت: ای امیرالمومنین، همانا برادر  
تو در حال ایمان از دنیا رفته است و برادر من در حال ردت و ارتداد، مرده است.  
عمرؓ فرمود: تعزیتی بهتر از تعزیت تو در موت برادرم به من گفته نشده است.<sup>۲</sup>

آیا دلیلی روشن تر از دال بر مرتد بودن مالک بن نویره وجود دارد؟!

۷- تیجانی می گوید: خالد بن ولید لیلی بنت منهال، همسر مالک را در همان شب  
ازدواج کرده و در همان شب عمل مقاربت جنسی را با وی انجام داده است. این

۱. جوله تاریخیه فی عصر الخلفاء الراشدین ص ۴۲ محمد سید الوکیل فتوح البدان بلاذری ص (۱۰۸) الکامل ج ۲  
ص (۲۱۸).

۱. کتاب الامالی لابی عبدالله الیزیدی (ص ۲۶-۲۵) چاپ عالم الکتب.

سخن قطعاً خلاف حق و واقعیت است ابن کثیر می گوید: ((خالد همسر مالک را انتخاب کرد (از میان اسیران جنگی) وقتی عدتش به پایان رسید با وی زفاف کرد.)) مورخ طبری درباره ازدواج حضرت خالد چنین می گوید: . . . خالد با ام تمیم بنت منهال ازدواج کرد نزد او نرفت تا عدتش به پایان رسید.<sup>۱</sup> — در تاریخ کامل چنین آمده است: خالد با ام تمیم همسر مالک ازدواج کرد. آنچه که تیجانی می گوید دایر بر اینکه خالد در همان شب با وی مجامعت کرد، اصلاً یادی از این در ((الکامل)) نیامده است. بلکه حضرت خالد بعد از گذشت عدت و حلال شدن با وی زفاف کرد. اگر دخول در همان شب انجام گرفته بود، ابن اثیر حتماً آن را یادآوری می کرد. ابن خلکان که تیجانی از سخنانش استدلال کرده است، چنین می گوید: (خالد همسر مالک را تصرف کرد، بعضیها گفته اند که خالد او را از مال غنیمت خریده است و با وی ازدواج کرده است و بعضی می گویند: بعد از گذشتن سه ۳ حیض که مدت عدت است، خالد برای او پیغام نکاح فرستاده است و او با این پیغام موافقت خود را اعلام کرده است و بعد ازدواج انجام گرفته است.<sup>۲</sup>؟! با توجه به این روایات صحیح و صریح، آقای تیجانی! تو از کجا می دانی که خالد در همان شب با وی زفاف کرده است؟! این سوالی است که از طرف من و سایر خوانندگان متوجه شما است. باید پاسخ بدهی — ای تیجانی هدایت شده!!! آیا جوابی داری؟! وقتی مسلم است که حضرت خالد بعد از استبراء کامل و بعد از گذشت عده با همسر مالک ازدواج کرده است، آیا این ازدواج عیب و نقصی را متوجه خالد می کند.؟!)

آقای تیجانی به مکابره خود ادامه داده می گوید: ((درباره ی این گونه صحابه که حرام خدا را مباح می دانند و انسانهای معصوم و مسلمان را بخاطر هوسهای نفسانی به قتل می رسانند و شرمگاهی را که خداوند حرام کرده حلال می دانند

---

۲. تاریخ طبری ج ۲ ص (۲۷۳) وقایع سنه ۱۱.

۳. ص ۲۷۷ تاریخ ابن خلکان.

چه بگویم؟ نکاح با همسر کسی که مرده است در اسلام قبل از گذشت عدت جایز نیست. اما خالد هواهای نفسانی اش را معبود خود قرار داده و بدین ترتیب به هلاکت رسیده است))<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- لعنت و نفرین خداوند بر منافقان و بدطینتان، آنانی که پاکان را مورد طعن قرار می دهند و دلیلی جز حقد و کینه توزی ندارند. یاران پیامبر ﷺ را که حاملان دین و حافظان سنت و مدافعان شریعت هستند، متهم به تهمت‌های ناروا می کنند. یارانی که رهبری مجاهدین فی سبیل الله را بر عهده داشتند. جرح و قدح پاکان و مدافعان واقعی دین برای این منظور است تا بتوانند به آسانی دین را بدنام کرده و آثار آن را از میان مسلمانان از بین ببرند و نابود کنند ولی آقای تیجانی مطمئن باشد که این جادوی او کار آمد نخواهد بود.

۲- بدون تردید، اصحاب رسول الله ﷺ هرگز محرمات خداوند را مباح نمی دانند و جانهای معصوم را به خاطر هوسهای نفسانی از بین نمی برند و به قتل نمی رسانند. این یک ادعای محض است که نیاز به دلیل و برهان دارد. در بحث قبل اقدام حضرت خالد بن ولید را توجیه کردم و نیازی به اعاده آن نمی بینم. اما این سخن که یاران رسول الله ﷺ شرمگاههای حرام را بر خود مباح کرده اند، هیچ کس چنین ادعایی نمی کند، مگر او که قلبش متعفن و آلوده و وجدانش مرده باشد. از منابع شیعه و از کتبی که آقای تیجانی صحت آنها را قبول دارد، روشن کردم که خالد از راه حلال و شرعی با همسر مالک ازدواج و زفاف کرده بود و لیلی بنت منهال برای ازدواج با حضرت خالد موافقت کرده بود ولی تیجانی تشیع خود را معبود خود قرار داده و بدین ترتیب خود را در گرداب هلاکت غرق کرده است.

---

۴. ثم اهدیت ص (۱۶۵). و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۶۰).

آقای تیجانی در ادامه گمراهی خود می گوید: عدت نزد او (خالد بن ولید) چه اهمیت و ارزشی دارد؟ بعد از اینکه شوهرش را به ظلم و ستم به قتل رسانده و افراد قومش را که مسلمان بودند از پا در آورده است. عبدالله بن عمر و قتاده که از اقدام او سخت ناراضی بودند و ابو قتاده سوگند خورد که هرگز در لشکری که خالد فرمانده آن باشد شرکت نخواهد کرد، این دو درباره مسلمان بودن قوم مالک گواهی می دهند. آقای تیجانی این سخنان را به تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، تاریخ ابی الفداء و الأصابه نسبت می دهد.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- این روایت که آقای تیجانی آن را به طبری نسبت می دهد، عیناً همان روایت است که او در آن مدعی شده بود که عمر رضی الله عنه خالد را تهدید به رجم کرده است و درباره آن ثابت کردم که ضعیف است و استدلال بدان صحیح نمی باشد.

۲- این روایت که در آن آمده است که ابو قتاده در حق خالد خشم کرده و سوگند یاد کرده است که در لشکر او هرگز شرکت نمی کند، در ((الإصابة)) اصلاً وجود ندارد اما چنین بر می آید که ذکر منابع زیاد ممکن است از این جهت حائز اهمیت باشد که سخن دروغ را راست جلوه دهد.

۳- بر فرض صحت حدیث دایر بر خشم کردن حضرت قتاده، می توان گفت که این رای ابو قتاده است و اجتهاد خالد درباره مالک بن نویره خلاف رای قتاده بوده است و خالد رضی الله عنه از اینکه ابو قتاده در غزوات او را همراهی نمی کند، متضرر نمی شود زیرا معتقد است که کار درستی را انجام داده است. اگر اقدام و خشم ابو قتاده کار درستی می بود، چرا ابن عمر چنین نکرد و فقط به اظهار رای خود

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۵۶). و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۶۱-۲۶۰).

قناعت کرد و بعد با لشکر حضرت خالد همراه شد؟! مساعدت و همکاری حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما حکایت از آن دارد که فقه و بینش او بر این بود که اقدام خالد و همراهانش دایر بر قتل مالک بن نویره از هوس نفسانی نشات نمی گرفت حتی اگر اشتباه بوده است ولی اشتباه، اشتباه اجتهادی است. من از آقای تیجانی (هدایت شده و با انصاف!!) می پرسم: چرا او موضع ابی قتاده را علیه حضرت خالد تایید کرد و حکم بطلان اقدام حضرت خالد را صادر کرده است؟! حال آنکه هر کدام از آنان طبق گمان و اجتهاد خود به تاویل مساله پرداخته بود، تیجانی چرا از ضرار بن ازور که مالک را به گمان اینکه مرتد شده است، به قتل رسانده بود، حمایت نمی کند؟

آقای تیجانی از کتاب ((الصدیق ابوبکر رضی الله عنه)) نوشته حسین هیکل که بدون توجه به صحت و سقم روایات، نوشته شده است، استناد کرده می گوید:

آیا می توانیم سوال کنیم که ابوبکر چرا خالد را قصاص نکرد و حد شرعی را در حق او اجراء نکرد؟ و اگر عمر، آن طور که حسین هیکل می گوید، الگوی عدل و عدالت بود، چرا به عزل خالد از فرماندهی لشکر اکتفا کرد و حد شرعی را در حق او به اجرا در نیاورد؟ تا ضرب المثل بدی برای مسلمانان در رابطه با احترام کتاب الله بیان نمی شد. می گویند: آیا آنها برای کتاب خداوند احترام قایل شدند، حد شرعی را اقامه کردند؟ هرگز، اینها همه زد و بند سیاست است، می دانید که سیاست چیست؟! شگفتی می آفریند، حقایق را وارونه می کند و نصوص قرآنی را به دیوار می زند.<sup>۱</sup>

می گویم:

در مباحث گذشته بطور روشن و شفاف بیان کردم که خالد مالک بن نویره را بخاطر این به قتل رساند که وی مرتد می دانست و علل و اسباب آن را که چرا خالد به مرتد بودن مالک معتقد بود، نیز بیان کردم. از دیدگاه من مرتد بودن مالک

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۵۷). و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۶۱).

محل شک نبود. حداکثر آنچه که در این خصوص گفته شد: این است که خالد در قتل مالک دچار اشتباه شده است. اما این خطا، خطای تاویلی بوده است. و خطای تاویلی نمی تواند جوازی برای قتل حضرت خالد باشد. داستان حضرت خالد، عیناً مانند داستان اسامه بن زید است. وقتی اسامه، شخصی را که کلمه لا إله إلا الله)) را به زبان آورد، به قتل رساند، رسول اکرم ﷺ فرمود: ای اسامه، او را کشتی، بعد از اینکه کلمه ((لا إله إلا الله)) گفته بود؟ رسول الله ﷺ سه بار این جمله را تکرار فرمود. مشاهده می کنیم که رسول الله ﷺ اقدام اسامه مبنی بر قتل آن مرد را، رد کرد اما قصاص، دیه و کفاره، هیچ کدام را بر اسامه واجب نکرد - محمد بن جریر طبری و غیره از ابن عباس و قتاده روایت کرده اند که آیه (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا) درباره شخصی بنام مرداس از قبیله غطفان نازل شده است. رسول الله ﷺ لشکری را به فرماندهی، غالب لیشی به طرف طایفه مرداس اعزام کرد. همراهان او فرار کردند و خود او فرار نکرد. لشکر وقت صبح بر او غارت برد و او بر لشکر سلام گفت. او بوسیله لشکر کشته شد و گوسفندانش به غنیمت برده شدند. خداوند آیه مذکور را نازل کرد و به پیامبر ﷺ امر کرد تا اموالش بر گردانده شوند و دیه او نیز به وارثان او داده شود و مومنان را از تکرار چنین اقدامی منع کرد. خالد بن ولید نیز در جریان مشابهی افراد بنی جذیمه را به قتل رساند. رسول اکرم ﷺ، دستها را به سوی آسمان بلند کرده فرمود: ((پروردگارا، از آنچه که خالد انجام داده است من از آن اظهارات برائت می کنم)) ولی با این وجود رسول اکرم ﷺ خالد را قصاص نکرد. زیرا اقدام حضرت خالد بر اساس تاویل و اجتهاد انجام گرفته بود. وقتی رسول اکرم ﷺ بخاطر کشته شدن چند تن بر اساس تاویل و اجتهاد بوسیله خالد بن ولید، او را قصاص نکرد، قصاص نکردن حضرت ابوبکرؓ وی را بخاطر کشتن مالک بن نویره، اقدامی بسیار مناسب، شایسته و مطابق با شیوه عمل رسول الله ﷺ بوده است.<sup>۱</sup>

شگفت آور این است که آقای تیجانی اقدام حضرت خالد درباره کشتن چند تن از بنی خذیمه را ذکر کرده و آن را دلیل و مستندی علیه حضرت ابوبکر رضی الله عنه تلقی می کند، در حالی که او می داند که رسول الله صلی الله علیه و آله خالد را قصاص نکرده بود. او چرا شیوه عمل رسول الله صلی الله علیه و آله را دلیلی در جهت تایید حضرت ابوبکر تلقی نمی کند؟! بدون تردید، هر کس از هوسها پیروی کند، از پیروی کردن از حق بی بهره خواهد شد.<sup>۱</sup> جناب دکتر تیجانی اجازه می دهد از وی سوال شود که: چرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت خالد قصاص نگرفت و از سمت فرماندهی او را معزول نکرد بلکه تا حیات خود او را بر پست اش ابقا نمود؟ آیا این اقدام و شیوه عمل رسول الله صلی الله علیه و آله به عنوان یک بدترین ضرب المثل برای مسلمانان درباره احترام قرآن تلقی می گردد؟! آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله نصوص قرآنی را بر دیوار زده است؟! البته این یک دروغ واضح و رسوایی آشکار است که تیجانی بر آن تاکید دارد.

آقای تیجانی در حالی که غرق در گمراهی های خود است، می گوید: ((آیا ممکن است از علما سوال شود علمایی که در کتب خود روایت می کنند که وقتی اسامه نزد رسول الله آمد تا درباره ی زن شریفی که مرتکب سرقت شده بود، سفارش کند، رسول الله صلی الله علیه و آله بر وی خشم کرده فرمود: هلاک شوی، تو درباره ی ساقط شدن حدی از حدود الله سفارش می کنی، اگر فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله دزدی می کرد، من دست او را قطع می کردم. پیشینیان بخاطر این هلاک شدند که هرگاه شخص امیر و ثروتمندی از آنان سرقت می کرد، مجازات نمی شد و اگر مستضعفی سرقت می کرد، قانون را بر او اجرا می کردند، چگونه آنان (علمای) در برابر کشتن مسلمانان معصوم الدم، سکوت کرده و در همان شب که همسران آنان غرق در رنج و ماتم هستند با آنان مقاربت می کنند، ای کاش که به سکوت کفایت می کردند! ولی آنان با دروغ پردازی و خلق فضایل و محاسن، اقدام خالد را توجیه کرده وی را به شمشیر برهنه خداوند لقب می دهند. یکی از دوستان که به شوخی و وارونه کردن

معانی شهرت داشت، مرا به تعجب واداشت من در روزگار جهالت و نادانی خودم، درباره مزایا و محاسن خالد سخن می گفتم و درباره او گفتم: ((سیف الله المسلول)) دوست من در جواب من گفت: ((سیف الشیطان المسلول)) آن روزگار از دوستم رنجیده و از وی کناره گیری کردم. لکن بعد از بحث و گفتگو، خداوند چشم بصیرت مرا باز کرد و مرا از منزلت و جایگاه کسانی که خلافت را متصرف شده، احکام خدا را تبدیل کردند، آنها را تعطیل کردند و از حدود خدا تجاوز کرده و آنها را از بین بردند، آگاه کرد.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- بخاری حدیث مذکور را با این تعبیر و الفاظ آورده است: عایشه رضی الله عنها می گوید: جریان سرقت زن مخزومیه برای قریش بسیار مهم بود. با خود می گفتند: چه کسی در این باره با رسول الله صلی الله علیه و آله صحبت می کند؟ کسی غیر از اسامه جرات سخن گفتن با رسول الله صلی الله علیه و آله را ندارد. اسامه مورد محبت رسول الله صلی الله علیه و آله است. اسامه با رسول الله صلی الله علیه و آله صحبت کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ((آیا درباره حدود خداوند سفارش می کنی؟ بعد رسول الله صلی الله علیه و آله بلند شد و به ایراد سخن پرداخت و فرمود: (ای مردم، گذشتگان بخاطر این گمراه شدند که اگر شخص شریفی از میا آنان دزدی می کرد، مواخذه اش نمی کردند ولی اگر مستضعفی دزدی می کرد، قانون خدا را بر وی اجرا می کردند. سوگند به ذات الله، اگر فاطمه دختر محمد سرقت می کرد، محمد صلی الله علیه و آله دست او را قطع می کرد.<sup>۲</sup>

این حدیث از روشن ترین دلایل است علیه آقای تیجانی زیرا حدیث به وضوح گویای این مطلب است که اسامه می خواست درباره ی زنی که سرقت کرده بود، بدون تاویل و هیچ گونه شبهه ای سفارش کند و معلوم است که حدود با وجود

۱. ثم اهدیت ص (۱۵۷) و آنگاه ... هدایت شدم ص (۲۶۳).

۲. صحیح بخاری ج ۴ کتاب الحدود رقم (۶۴۰۶).



شبهه ساقط می شوند. اگر در این سرقت شبهه وجود داشت، نیازی نبود که برای زن مخزومیه سفارش شود. این مطلب یعنی عدم وجود شبهه از قول رسول اکرم ﷺ که فرمود: ((أُتِشَفَعُ فِي حَدِّ مَنْ حَدَّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ))؟! نیز واضح است به خلاف اقدام حضرت خالد. زیرا حضرت خالد معتقد بود که مالک بن نویره مرتد است و با این اعتقاد حضرت خالد، مالک را کشت. فوqش این است که حضرت خالد تاویل کرده و تاویلش خطا رفته است. وقتی مرتد شدن مالک با دلایل و شواهد روشن ثابت شده است، چرا آقای تیجانی این دو جریان را یکسان تلقی می کند؟!

۲- . . . خوانندگان محترم، ملاحظه کنید که آقای تیجانی هدایت شده!!! اهل سنت را به دروغ پردازی و اختراع فضایل برای فرماندهی، مجاهدین، حضرت خالد بن ولید متهم می کند و همچنین متهم می کند که اهل سنت برای خالد لقب تراشیده و او را به ((سيف الله المسلول)) ملقب کرده اند. از روایات صحیح ثابت شده است که رسول الله ﷺ او را به ((سيف الله المسلول)) ملقب کرده بود. چرا خالد ((سيف الله المسلول)) نباشد. مگر خالد نبود که مسلمانان را قیادت می کرد و حماسه می آفرید و پیروزی های پی در پی به ارمغان آورد و در جهاد بزرگترین و سختترین مصیبتها را متحمل می شد حتی در غزوه ی موته ۹ شمشیر در دستش شکست و در نهایت یک شمشیر یمنی در دستش باقی ماند.<sup>۱</sup> از روایات صحیح ثابت است که گفته بود: ((بارها کثرت جهاد در راه خدا مرا از خواندن قرآن منع می کرد)) (سیر اعلام النبلاء ج ۱ ص ۳۷۶-۷۵) حضرت خالد در موقع موت سخنی به زبان آورد که تاریخ آن را برای قهرمان امت به ثبت رسانده است ((شبی که در صبح آن قرار است بر خصم زبون بتازم، به مراتب بهتر است برای من از آن شبی که عروس زیبایی برایم هدیه شود، پس جهاد را بر خود لازم کنید)) (الاصابه لابن حجر ج ۲ ص ۲۵۴) ابن عبدالبر در استيعاد آورده است: وقتی لحظات

۱. صحیح بخاری کتاب المغازی - غزوه موته - ج ۴ رقم (۴۰۱۸-۴۰۱۷).

موت حضرت خالد بن ولید فرا رسید، گفت: نزدیک به صد معرکه حضور پیدا کردم و در بدنم به اندازه ی یک وجب یافت نمی شود مگر اینکه ضربه ی شمشیر، نیزه و یا تیری در آن مشاهده می شود، با این وجود اینک من بر روی رختخواب دارم مثل شتر جان می دهم. چشم بزدلان خواب راحت نبیند.

حتی علمای شیعه نیز به رشادت و شجاعت این فرمانده بزرگوار اعتراف دارند و نمی توانند توان رزمی او را انکار کنند - علامه ی آنها، عباس قمی، در کتابش ((الکنی واللقاب)) می گوید: او قهرمان کشنده دشمن است تاریخ رویدادهای بسیار مهمی را درباره ی او به ثبت رسانده است، عباس قمی به نقل از او در شرح حال او می گوید: در بسیاری از معرکه ها حاضر شدم. در بدن من اندازه یک وجب نیست که مورد اصابت شمشیر و تیرهای دشمن قرار نگرفته باشد، و امروز من دارم در رختخواب جان می دهم. لا نامت عین الجبناء.

آقای تیجانی در دوران جهالت خود، درباره حضرت خالد بن ولید، با یکی از دوستانش می گوید: او (خالد) ((سیف الله مسلول)) است. این همان لقبی است که رسول الله ﷺ به وی داده است. بعد دوست کمیده و پست او می گوید: او (خالد) ((سیف الشیطان المشلول))!! (شمشیر بی جان شیطان) است.

آقای تیجانی دیدگاه خودش را رد کرده می گوید: بعد از گفتگو و مباحثه خداوند راه بصیرت را بر من گشود!!؟ برادر خواننده، دقت کن و ببین که آقای تیجانی به کدام سمت هدایت شده است؟ از خداوند سلامت را طلب کن.

آقای تیجانی در ادامه سکر و مستی خود می گوید: مورخان نوشته اند که ابوبکر خالد بن ولید را بعد از آن جریان شرم آور به یمامه فرستاد. خالد بعد از پیروزی در این جنگ، با دختری ازدواج کرد به گونه ای که با لیلی همسر مالک بن نویره ازدواج کرده بود و هنوز خون مسلمانان و خون پیروان مسیلمه خشک نشده بود که با این دختر ازدواج کرد!!! ابوبکر او را بخاطر این ازدواج نکوهش کرد، بیش از آن چه که به خاطر ازدواج با لیلی او را نکوهش کرده بود. بی تردید این

زن نیز دارای شوهر بوده و خالد شوهر وی را کشته و همان عملی را که با لیلی، همسر مالک مرتکب شده بود با این زن انجام داده است. اگر چنین نمی بود، ابوبکر وی را مورد نکوهش قرار نمی داد، حتی مورخان عین نامه ای را که ابوبکر برای خالد نوشته بود، نقل کرده اند و ابوبکر در آن نامه چنین گفته است: (سوگند به جانم، ای پسر مادر خالد، تو آرام و راحت با دختران ازدواج می کنی و خون هزار و دویست شهید در کنار خانه تو هنوز خشک نشده است) وقتی خالد این نامه را قرائت کرد، گفت: این همان شیوه انسان سختگیر، یعنی عمر بن خطاب است.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- این اثر به دلیل اینکه در سندش حمید بن حیان رازی وجود دارد، ضعیف است. عقیلی او را جزو ضعفا قرار داده است و هم چنین ابن حجر در تقریب این اثر را ضعیف قرار داده است. حاصل سخن اینکه این اثر ضعیف است و استناد بدان اعتباری ندارد.

۲- . . . اگر بپذیریم که این روایت صحیح است، باز هم چیزی که حضرت خالد معیوب شود، در آن وجود ندارد. زیرا خالد ازدواجش را با دختر مجاعه بن مراره، به پدرش مجاعه پیشنهاد کرد و او موافقت خود را اعلام داشت و ازدواج انجام گرفت. این ازدواج به هیچ وجه خالد را معیوب نمی کند و نه ازدواج با بیش از یک همسر موجب عیب و نقص است. اما اینکه حضرت ابوبکر رضی الله عنه وی را مورد نکوهش قرار داده است. باید عرض شود که حضرت خالد دلایل و دفاعیه خود را طی نامه ای به حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین بیان داشته است: ((اما بعد، سوگند به جان خودم، من ازدواج نکرده ام تا مسرت من کامل شود و خانه من خوشحال شود.

---

۱. آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۶۶-۲۶۵).

پیغام نکاح به کسی فرستادم که اگر در مدینه این خواستگاری انجام می گرفت، به چنین مصیبتی مواجه نمی شدم، بگذار، من خواستگاری خودم را در میدان جنگ آشکار کردم. اگر تو به خاطر دین یا دنیا این را ناگوار می دانی، من تو را نکوهش می کنم. اما درباره ی تعزیت نیکوی من نسبت به کشته شدگان مسلمان، باید بگویم: به خدا سوگند، اگر حزن و اندوه و زنده ای را ابقاء می کرد و یا مرده ای را حیات دوباره می بخشید، هیچ زنده ای نمی مرد و تمام مردگان زنده می شدند، من به قدری وارد معرکه ها و مهالک شده ام که از زندگی مایوس نگشته و به مردنم اذعان پیدا کردم. اما اینکه مجامعه مرا فریب داده است. خیر، من فکر می کنم، دیدگاه و رای من در آن روز اشتباه نبوده است. خیر، من فکر می کنم، دیدگاه و رای من در آن روز اشتباه نبوده است. و من عالم غیب نیستم، و شما می دانید که خداوند خیر و خوبی را نصیب مسلمانان کرده است آنان را وارث زمین گرداند و سرانجام را به پرهیزگاران اختصاص داده.<sup>۱</sup> نامه ی حضرت خالد چنان گویا و واضح است که نیازی به تفسیر و توضیح ندارد.

۳- چنین بر می آید که آقای تیجانی نمی تواند خود را از خصوصیات ذاتی و از صفاتی محبوب خود که همان کذب و دروغ پردازی است رها سازد! او با این گفته خودش (لا شک أن هذه البنت هي الأخرى ذات بعل فقتله خالد و نزا علیها كما فعل بلیلی زوجه مالک) حق را وارونه می کند!! باور نمی کنم، آقای تیجانی که این جریان را ذکر کرده و آن را به منابع که در حاشیه کتابش ذکر کرده است، ارجاع داده، نمی داند که خالد ازدواج با این دختر را به پدرش پیشنهاد کرده است، و بعد از اعلام موافقت از جانب پدر دختر، ازدواج صورت گرفته است.<sup>۲</sup>

---

۱. خالد بن ولید تالیف صادق عرجون ص (۲۰۱).

۲. طبری ج ۲ ص ۲۸۴ سنه ۱۱.

آری، چقدر جای شگفت است که آقای تیجانی مدعی است که به راه راست هدایت شده است. ولی هنگامی که بداند که گمراه شده است، حال او چگونه خواهد شد؟! خداوند، از تو عافیت می جویم.

بعد از توضیحاتی که داده شد فکر می کنم حق برای حق جویان روشن شده است. در پایان هم خدا را سپاس می گویم.

## باب هفتم

ایرادهای تیجانی بر خلیفه دوم حضرت عمر

بن خطاب رضی الله عنه و پاسخ آن

بر آگاهان مذهب روافض پنهان نیست که سب و شتم صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و مطعون کردن آنان یک اصل اساسی در مذهب شیعه می باشد و خلیفه دوم حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه در این نسبت‌های ناروا و تهمت‌های بی مورد، بیش از دیگران مورد نظر است. عامل بسیار مهم این کینه توزی و بدبینی، این است که او کشور فارس را فتح کرد و قدرت را از دست آنان گرفت. مستشرق معروف انگلیسی، دکتر براون به صراحت لهجه می گوید: مهمترین عامل عداوت و دشمنی اهل ایران با خلیفه راشد، حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه، این است که او عجم، یعنی سرزمین فارس را فتح کرد و قدرت آنان را از بین برد ولی آنها این دشمنیشان را رنگ دینی و مذهبی دادند در حالی که این دشمنی در واقع، یک دشمنی دینی نیست.<sup>۱</sup> ((دکتر براون)) در ادامه سخنان خود می گوید: دشمنی مردم ایران با خلیفه راشد، عمر بن خطاب به خاطر این نیست که او حق علی و فاطمه را غصب کرده است بلکه به خاطر این است که او سرزمین ایران را فتح کرده و به حکومت خاندان ساسانی خاتمه داده است. بعد اشعاری از یک شاعر فارسی زبان نقل می کند که شعر از این قرار است:

---

۱. تاریخ ادبیات ایران. تالیف براون ج ۱ ص ۲۱۷.

بشکست عمر پشت دلیران عجم را  
بر باد فنا داد رگ و ریشه ی جم  
را

این عربده بر غضب خلافت زعلی نیست  
با آل عمر کین قدیم است عجم  
را

و در پایان به نتیجه ای که خود رسیده است، ما را بدان جا می رساند و می گوید:  
بحث در این نیست که او خلافت را از علی غضب کرده است، بلکه اصل مساله،  
جریان فتح ایران بدست توانمند خلیفه راشد است.<sup>۱</sup>

آقای تیجانی در کتاب خود، شدیدترین حملات خود را متوجه خلیفه راشد،  
صحابی جلیل القدر، حضرت عمر بن خطاب کرده است. من به خاطر تجلیل و  
تقدیر از این صحابی بزرگوار که رسول اکرم ﷺ درباره او فرموده بود: (( در  
گذشته، در میان بنی اسرائیل، مردانی بودند که بدون اینکه نبی و رسول باشند مورد  
خطاب قرار گرفته اند، اگر در امت من چنین شخصیتی وجود داشته باشد، او عمر  
است))<sup>۲</sup> می خواهم ایرادهای جناب تیجانی را ذکر نموده و یک بیک آنها را پاسخ  
بدهم.

به توفیق حضرت حق می گویم:

آقای تیجانی، حمله خود را نخست بر عمر بن خطاب، تحت عنوان ((نقش صحابه  
در صلح حدیبیه)) شروع کرده بود. تیجانی عمر بن خطاب ﷺ را متهم کرده بود که  
او از دستور رسول الله ﷺ تبعیت نکرده و از فیصله رسول الله ﷺ در صلح حدیبیه  
احساس نگرانی کرده است حتی سایر صحابه را برای تخلف از دستور رسول الله ﷺ  
واداشته است. در مباحث گذشته، به این ایراد بی اساس به نحوی مدلل و شفاف  
پاسخ گفته شد که نیازی به اعاده آن نیست، برای تجدید آگاهی به مباحث گذشته  
در همین کتاب مراجعه شود.

۲. تاریخ ادبیات ایران ج ۱ ص ۲۱۵ الشیعه و السنه احسان الهی ظهیر ص (۵۷-۵۶).

۳. صحیح بخاری، کتاب فضایل صحابه، شماره (۶۸۴۳).

آقای تیجانی در مبحث ((اصحاب و مصیبت روز پنجشنبه)) حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه را مورد طعن قرار داده و او را متهم کرده است که پیامبر را به هذیان و یاوه گویی نسبت داده است و او خود را از رسول الله صلی الله علیه و آله عالمتر دانسته و به وی احترام قایل نبوده است بلکه او و عده ی دیگری از صحابه برنامه ریزی کردند تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از نوشتن نامه منع کنند؟! . . . به همه این یاوه گوییها در مباحث گذشته به نحوی پاسخ داده شده است که هیچ جای شبهه ای در پاکی و طهارت باطن و ظاهر این صحابی بزرگوار برای کسی باقی نمانده است و حسن نیت و اخلاص او در حق رسول الله صلی الله علیه و آله مانند روشنائی آفتاب برای همگان هویدا است و از دروغ پردازی های آقای تیجانی و جهالت او درباره سیرت نبوت پرده برداشته شد برای اطلاعات به مباحث همین کتاب مراجعه شود. حمد و ستایش از اول و آخر از آن خداوند است.

در مبحث (صحابه در سپاه اسامه) نیز، تیجانی حضرت عمر رضی الله عنه را متهم کرده است که او به فرماندهی اسامه اعتراض کرده و تهمتهای دیگری نیز به وی نسبت داده بود که به آنها در جای خودش پاسخ دادم.

نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه عمر رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است.

تیجانی می گوید: ((هر کس در این گونه روایات دقت کند، خواهد دید که صحابه خود را برتر از رسول الله صلی الله علیه و آله می دانستند و معتقد بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله خطا می کند ولی خود آنان خطا نمی کنند، در نتیجه بعضی از مورخان اقدامات صحابه را صحیح قرار داده اند هر چند که اقدامات آنان مخالف با اقدامات رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند. یا اینکه مورخین بعضی از صحابه را در علم و تقوی بالاتر از رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته اند. بطور مثال در جریان زندانیان و اسیر شدگان جنگ بدر گفته شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطا کرده و عمر بن خطاب درست گفته است و در این باره روایات دروغینی را نقل کرده می گویند: رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده است: ((اگر

خداوند ما را به مصیبتی گرفتار می کرد، غیر از عمر بن خطاب کسی دیگر نجات حاصل نمی کرد.<sup>(۱)</sup>

می گویم:

۱- در روایات صحیح به سند صحیح آمده است که پروردگار عالم در بیش از یک جریان با عمر بن خطاب موافقت کرده است. بخاری در صحیح خود از حضرت انس چنین روایت می کند: عمر رضی الله عنه گفت: در سه ۳ مساله زاویه نگرش و دید من مورد تایید حضرت حق قرار گرفته است. یک: از رسول الله صلی الله علیه و آله خواستم اگر مقام ابراهیم را محل نماز قرار می دادیم، چقدر خوب بود؟ به دنبال این خواست و مشوره من، این آیه (وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّیً) مقام ابراهیم را محل نماز خود قرار دهید - نازل شد-

دو: عرض کردم، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چقدر خوب بود اگر شما به همسرانت امر می کردی تا حجاب کنند زیرا هر انسان خوب و خراب با آنان حرف می زند؟ بدنبال این مشوره، آیه حجاب نازل شد.

سه ۳: همسران اکرم رضی الله عنهم علیه رسول الله صلی الله علیه و آله اتفاق کرده بودند، خطاب به آنان گفتم: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله شما را طلاق دهد، پروردگار همسران بهتری از شما به پیامبر خواهد داد. بدنبال آن، این آیه (عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ) نازل شد.<sup>۲</sup> امام بخاری حدیث مذکور را با این الفاظ در جای دیگر آورده است: عمر رضی الله عنه گفت: در سه ۳ مساله دیدگاه من موافق با خواست پروردگار بود یا پروردگار در سه ۳ مساله با من موافقت فرمود: یک: عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، انسانهای

۱. ثم اهدیت ص ۹۲ و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۴۹).

۲. صحیح بخاری کتاب ابواب القبلة رقم (۳۹۳).



خوب و خراب در محضر شما می آیند، بهتر است شما مادران مومنان را امر کنید تا حجاب کنند. خداوند آیه حجاب را نازل کرد.

دو: حضرت عمر رضی الله عنه می گوید: به من خبر رسیده بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حق بعضی از ازواج مطهرات خشم کرده است، نزد آنان رفته، گفتم: اگر باز نیامدید، خداوند پیامبرش را همسرانی بهتر از شما خواهد داد. عمر رضی الله عنه می گوید: نزد یکی از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله آمدم، او گفت: ای عمر، رسول الله خودش به همسران چیزی نمی گوید تو آنان را نصیحت می کنی؟ به دنبال آن، خداوند آیه (عَسَى رَبُّهُ إِن طَلَّقَنَّ . . الخ) را نازل کرد و همین روایت در صحیح مسلم نیز با اندک تفاوتی در الفاظ آمده است. برای اطلاعات بیشتر به این منابع مراجعه شود.

۱- صحیح بخاری کتاب التفسیر سوره بقره برقم (۳۲۱۳).

۲- صحیح مسلم مع الشرح کتاب فضایل الصحابه، باب فی فضایل عمر، برقم (۲۳۹۹).

همچنین در حدیث طولانی دیگری به نقل از عمر رضی الله عنه چنین آمده است: . . . ابن عباس می گوید: بعد از اینکه - در جنگ بدر - اسیر گرفتند، رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوبکر و عمر گفت: رای شما در مورد این اسیران چیست؟ ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، آنها پسر عموها و خویشاوندان ما هستند، به نظر من از آنها فدیة بگیرد تا باعث تقویت ما در برابر کفار شود. چه بسا خداوند آنها را به اسلام هدایت نماید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای پسر خطاب، رای تو چیست؟ گفتم: نه، ای رسول الله، سوگند به خدا، رای من مثل رای ابوبکر نیست، به نظر من اجازه دهید تا گردنهایشان را بزنیم، به علی اجازه دهید تا گردن عقیل را بزند و به من اجازه دهید تا گردن فلانی (یکی از خویشاوندان عمر) را بزنم زیرا اینها بزرگان و ائمه کفر هستند. رسول

ﷺ به رای ابوبکر تمایل پیدا کرد و به رای من علاقه ای نشان نداد، فردای آن روز آمدم، دیدم رسول الله ﷺ و ابوبکر نشسته اند و گریه می کنند. گفتم: ای رسول خدا، به من بگو شما و رفیقت چرا گریه می کنید؟ اگر گریه ام آمد، گریه می کنم و اگر گریه ام نیامد بخاطر گریه شما، تظاهر به گریه می کنم. رسول الله ﷺ فرمود: پیشنهاد فدیة گرفتن از طرف دوستانت باعث گریه من شده است زیرا عذاب آنها نزدیکتر از این درخت (اشاره به درختی نزدیک رسول الله ﷺ) به من عرضه شد و خداوند این آیه را نازل کرد: (مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ - تَا - فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا) پس خداوند غنیمت را برای آنها حلال کرد.

۳- صحیح مسلم مع الشرح کتاب الجهاد و السیر باب الامداد بالملائکه غزوه بدر و اباحه الغنائم - رقم (۱۷۶۳).

خواننده محترم، همه این روایات همان طور که مشاهده می کنی ثابت و از لحاظ روایت و درایت صحیح هستند، اگر آقای تیجانی آنها را روایات دروغین می گوید، باید با دلیل روشن نه با جهالت شرم آور و رسوا کننده، و عقل فاسدش مدعایش را ثابت کند. این روایات هرگز به این معنی نیستند که بعضی صحابه از لحاظ علم و تقوی از رسول اکرم ﷺ فایق و برتر بودند - رسول اکرم ﷺ در بعضی موارد اجتهاد می کرد، در مسائلی که وحی درباره ی آنها نازل نشده بود. هر آنچه که از پیامبر انجام می گیرد، لازم نیست که همه اش وحی باشد بلکه پیامبر بر اساس مصلحت در غیر مورد وحی اجتهاد نیز می کند - مثلاً رسول الله ﷺ نماز میت رئیس منافقین، عبدالله بن ابی را خواند، حضرت عمر رضی الله عنه به وی گفت: یا رسول خدا، تو بر او نماز می خوانی و خداوند تو را از این نماز منع کرده است؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: خداوند به من اختیار داده فرموده است: (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً) ای پیامبر شما خواه برای منافقین طلب

آمزش کنی یا نکنی خداوند آنان را نمی بخشد حتی اگر شما هفتاد بار برای آنان طلب آمزش کنی، خداوند آنان را مورد مغفرت قرار نخواهد داد. حضرت عمر رضی الله عنه عرض کرد: او منافق است، رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر وی نماز خواند، خداوند این آیه: (وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ) را نازل فرمود. ترجمه آیه چنین است: اگر از منافقان کسی بمیرد هرگز بر او نماز مخوان و بر قبر وی (برای دعا) توقف نکن.<sup>۱</sup>

و این امر که رسول الله صلی الله علیه و آله اجتهاد کرده است، از کتاب الله ثابت است و ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره سوق هدی، در حجه الوداع فرمود: ((لو استقبلت من امری ما استدبرت ما اهدیت، ولولا أن معی الهدی لأحلت)) اگر از قبل می دانستم آنچه را که بعداً برایش پیش آمد، هدی را با خود نمی بردم، اگر هدی با من همراه نبود، از احرام بیرون می آمد. (صحیح بخاری کتاب الحج برقم (۱۵۶۸)) همچنین در جریان تحریم عسل، وقتی از خانه همسرش، زینب بنت جحش نزد دو همسر دیگرش، عایشه و حفصه تشریف آورد، سوگند یاد کرد که دیگر در خانه زینب بنت جحش عسل نمی خورد، خداوند این آیه (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)<sup>۲</sup> را نازل کرد - ای پیامبر صلی الله علیه و آله چرا حلال خدا را بر خود حرام می کنی، شما در صدد ارضاء همسران خود هستی، خداوند بخشنده و مهربان است، اگر همه آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله می گفت و انجام می داد، وحی می بود یا از طریق وحی می بود، خداوند در قرآن، این امور را برای او بیان نمی کرد. موافقت خداوند با صحابه در یک جریان یا بیش از یک جریان، نقضی برای پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب نمی شود، و به این معنی نیست که صحابه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم بیشتری دارند. هیچ کسی چنین نمی اندیشد به جز کسی که درباره ی اعمال و اقوال رسول الله صلی الله علیه و آله اصلاً آگاهی نداشته باشد. از روایات مستند و معتبر

۱. صحیح بخاری کتاب التفسیر سوره التوبه برقم (۴۳۹۳).

۲. سوره تحریم آیه ۱

ثابت است که رسول اکرم ﷺ در مواردی که وحی نازل نشده بود به اصحابی مشوره می کرد. مانند جریان اسیران جنگی در غزوه بدر.

اگر این روایات باطل و دروغ هستند، چرا برادران شیعی تو (تیجانی) از آنها استدلال می کنند. دکتر علاءالدین قزوینی در کتاب خود ((الشیعه و التصحیح)) علیه دکتر موسی موسوی با استناد به روایت حضرت انس استناد کرده می گوید: از انس بن مالک روایت شده است. و این همان روایت است که حضرت عمرؓ در آن می گوید: در سه ۳ مساله با پروردگارم موافقت شده است - که عمر فرمود: ((به من خبر رسیده بود که بعضی از همسران رسول الله ﷺ، رسول الله ﷺ را اذیت کردند، نزد آنان رفته، آنان را پند و نصیحت کردم و در ضمن به آنان گفتم: از این حرکتها باز بیاوید و گر نه خداوند در عوض بهتر از شما به پیامبر ﷺ خواهد داد. حتی نزد زینب آمدم، زینب گفت: ای عمر، درباره رسول الله ﷺ چنین مساله ای پیش نیامده است که او همسرانش را نصیحت کند. تو آمده ای ما را نصیحت می کنی، خداوند این آیه (عَسَى رَبُّهُ إِن طَلَّقَنَّ . . .) را نازل کرد.<sup>۱</sup> بعد چند روایت دیگر را از حضرت عمرؓ نقل کرده می گوید: ((اینها مجموعه ای از روایات صحیحه هستند.))<sup>۲</sup>

آنچه که از این روافض مایه حیرت و شگفتی است این است که این آقایان هرگاه از روایاتی، علیه اهل سنت استدلال می کنند بر سیاست یک بام و دو هوا عمل می کنند. یک حدیث در عین حال که به صحت آن اعتراف دارند، در همان لحظه آن را ضعیف نیز تلقی می کنند، اگر بدانند که فلان حدیث مشتمل بر مدح و تعریف یک صحابی است، بلافاصله به ضعیف بودن آن حکم می کنند. شاید همین روش، سیاست یک بام دو هوای آقای تیجانی را توجیه می کند، آقای تیجانی از حدیثی که در منابع اهل سنت وارد شده، اگر بداند که در آن نقص و عیبی متوجه یکی از

۱. مع الدكتور موسی موسوی در کتاب الشیعه و التصحیح لعلاءالدین قزوینی ص (۱۵۱).

۲. همان مصدر ص (۱۵۲).

اصحاب رسول الله ﷺ است، بلافاصله به صحت آن فتوا می دهد و در غیر این صورت همین حدیث را ضعیف تلقی نموده، موضع اهل سنت را بخاطر همین حدیث مورد نقص و عیب قرار می دهد - هر حدیثی را که در آن مدح و ستایشی در حق صحابه مشاهده کند، آن را کذب و از لحاظ عقل و شرع غیر مقبول تلقی می کند! طبق تجربه خودم این گونه تلون و تغییر پذیری را مرهون کارگاه تحلیل گری حدیث که تابع تحلیل گر آقای تیجانی می باشد می پندارم.

چنین بر می آید که آقای تیجانی بسیار مضطرب و پریشان است از گمراهی که اهل سنت آن را میان مردم رواج می دهند! به عقیده تیجانی، اهل سنت بعضی از اعمال و اقدامات صحابه را بهتر از اعمال و اقدامات رسول الله ﷺ می دانند و اینکه بعضی از اصحاب در علم و تقوی از رسول الله ﷺ مقدم هستند. تیجانی در این ادعا از حدیثی استدلال می کند، هیچ معلوم نیست که او این حدیث را از کجا آورده است؟ و آن حدیث، این است که رسول اکرم ﷺ فرمود: ((لو أصابنا الله بمصيبة لو يكن ينج منها إلا ابن الخطاب)) اگر خداوند آفتی را برای ما می آورد به جز عمر بن خطاب دیگر هیچ کسی از آن نجات پیدا نمی کرد؟! چون این حدیث پیامبر ﷺ نیست، طبیعتاً او آن را به هیچ منبعی ارجاع نداده و حواله ای برایش ذکر نکرده است. این حدیث چون از لحاظ درایت و متن باطل است، نیازی نیست که سند آن مورد ارزیابی قرار گیرد چگونه ممکن است که خداوند پیامبر ﷺ و اصحابش را در مصیبتی گرفتار کند که تنها عمر از آن نجات پیدا کند؟! لا حول و لا قوة إلا بالله. بعد آقای تیجانی می گوید: (العیاذ بالله) اهل سنت با زبان حال خود می گویند: اگر عمر نمی بود، پیامبر هلاک می شد (اعاذنا الله) - خداوند از این اعتقاد فاسد و معیوب که عیبی بالاتر از آن نیست ما را نجات دهد - سوگند به جان خودم او که چنین اعتقادی دارد، به اندازه ی فاصله ی مشرق و مغرب از اسلام بدور است و بر وی واجب است که به عقل خود برگردد و شیطانی که در دل او کمین کرده است آن را از خود براند. خداوند می فرماید: (کسی که هوایش را معبود خود قرار داده

و خداوند با وجود عالم بودنش او را گمراه کرده بر گوش و قلب او مهر غفلت زده است و در جلو چشمهای او پرده انداخته است، به جز خدا چه کسی می تواند او را به راه راست هدایت کند.<sup>۱</sup>

می گویم:

فتوای آقای تیجانی درباره کسی که چنین اعتقادی دارد، (یعنی بعضی صحابه را در علم و تقوی و صحت اعمال و کردار بهتر از رسول الله ﷺ بداند) برایتان روشن شد - بخاطر اینکه جناب تیجانی بهره بیشتری از هدایت برده باشد، ناچارم پرده از چهره کسانی که بعضی صحابه را بهتر از رسول الله ﷺ می دانند و در علم و تقوی مرتبه ی والاتری از مرتبه رسول الله ﷺ برای آنان قایل هستند، بردارم. گوش کن آقای تیجانی، کلینی که از مراجع بزرگ روافض است، در کتابش ((الأصول من الکافی)) که در دیدگاه شیعه همان منزلت را دارد که صحیح بخاری در دیدگاه اهل سنت دارد. می نویسد: علی بن ابی طالب بارها گفته است: من میان بهشت و دوزخ قسیم خداوند هستم، من فاروق اکبر هستم، من صاحب عصا و میسم هستم - تمام فرشتگان، جبرئیل و رسولان برای من اقرار کردند، تمام آنچه را که برای محمد ﷺ اقرار کرده اند. و حمل کردم آنچه را که محمد ﷺ حمل کرده است و آن محموله پروردگار است. خصلتهایی به من عطا شده که قبل از من به هیچ کس عطا نشده است. علم منایا - (موت و مرگ) بلایا (آفتها)، انساب (نسب نامه و شجره) و خطاب فامیل میان حق و باطل به من داده شده است. از دست نمی دهم آنچه را که گذشته است. آنچه که پنهان است، از من پنهان نیست. همه اینها از جانب الله است. خداوند مرا بر علم خود تمکین کرده است.<sup>۲</sup>

شیعه در این حد اکتفا نکرده بلکه فرزندان و اولاد حضرت علی ﷺ را بزرگتر از پیامبران می دانند؟! اما شیعه محمد فروخ الصفار در کتاب خود بنام ((فضایل اهل

۱. ثو اهتدیت ص (۹۳-۹۲) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۵۰-۱۴۹).

۲. الأصول من الکافی ج ۱ ص ۱۵۲ کتاب الحجج باب أن الائمه هم أركان الارض.

البيت)) از عبدالله بن ولید چنین روایت می کند: ((ابی عبدالله از من پرسید: شیعه درباره عیسی، موسی و امیرالمومنین، چه می گوید؟ گفتم: می گویند که عیسی و موسی از امیرالمومنین بهتر هستند. ابی عبدالله (ع) گفت: آیا شیعه می گویند، آنچه را که رسول الله ﷺ دانسته، امیرالمومنین می داند، گفتم: آری، ولی آنان هیچ کس را از پیامبران اولوالعزم، بهتر نمی دانند. ابو عبدالله فرمود: بوسیله قرآن با آنان (شیعه) خصومت کن. عرض کردم: بوسیله کدام آیه های قرآن با آنان خصومت و بحث کنم؟ ابو عبدالله (ع) فرمود: خداوند، درباره حضرت موسی می فرماید: (وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا) و علم هر چیز در الواح برای موسی نوشته نبود. درباره حضرت عیسی خداوند می فرماید: (وَلَأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ) و خداوند درباره حضرت محمد ﷺ فرموده است (وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ)<sup>۱</sup>

روایت دیگری از ابی عبدالله، جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، را چنین نقل می کند: (خداوند پیامبران اولوالعزم را آفرید و آنان را بوسیله علم، فضیلت داد. و ما را وارث علم و فضل آنان قرار داد. و در علم آنان، ما را بر آنان فضیلت داد. و در علم رسول الله ﷺ نیز ما را فضیلت داد - علم رسول الله و علم سایر پیامبران اولوالعزم را به ما داد، آنچه که به آنان نداده بود.)<sup>۲</sup> بعد از این دلایل، ناچارم که گرم ترین تعزیت و تسلیت را به دکتر تیجانی به خاطر راه یافتن او بسوی باطل، تقدیم دارم.

آقای تیجانی عدالت حضرت عمر رضی الله عنه را زیر سوال برده می گوید: ((هر چند که عمر به عدالت شهرت دارد، لیکن تاریخ حکایت از آن دارد که او در تقسیم عطاء و مستمری قصد تبعیت از سنت رسول الله ﷺ را نداشته و پای بند آن نبوده است. زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله مساوات و برابری را در تقسیم عطا و مستمری میان تمام

۱. فضایل اهل البيت مسمی به بصائر الدرجات محمد صفار ص (۲۲۲-۲۲۱).

۲. همان منبع صفحه ۲۲۴.

مسلمانان رعایت فرموده است. تبعیضی میان آنان قایل نبوده است. ابوبکر در تمام مدت خلافتش نیز از این سنت رسول الله ﷺ تبعیت کرده است. اما عمر بن خطاب شیوه نوینی را اختراع نموده. سابقین را در برابر غیر سابقین ترجیح داده است. مهاجرین قریش را در برابر مهاجرین غیر قریش و کلاً مهاجرین را در برابر انصار و اعراب را در برابر غیر اعراب ترجیح داده است. هم چنین مضر، را در برابر ربیعہ ترجیح داده است. به گونه ای که برای مضر سیصد و برای ربیعہ دویست درهم در نظر گرفته است. اوس را در برابر خزرج ترجیح داده است. این تبعیض و ترجیح چه نسبتی با عدل و عدالت دارد، ای عاقلان اندکی بیندیشید؟<sup>۱</sup>

۱- آری، عمرؓ در تقسیم عطایا و مستمری بیت المال بعضی را در برابر بعضی ترجیح می داد و این ترجیح به هیچ وجه قابل نکوهش نیست زیرا هیچ دلیلی بر وجوب برابری وجود ندارد. و هیچ یک از علمای معتقد به وجوب برابری نبوده و نیست و از روایات مستند ثابت است که رسول اکرم ﷺ در برخی موارد، بعضی را در برابر بعضی ترجیح داده است. بخاری در صحیح خود از نافع از ابن عمر چنین روایت می کند: رسول اکرم ﷺ روز خیبر اموال غنیمت را تقسیم کرده به مجاهدینی که سوار بودند، یعنی اسب جنگی همراه داشتند دو سهم و به مجاهدینی که پیاده نظام بودند یک سهم می داد. نافع در تفسیر این حدیث می گوید: کسی که اسب همراه داشت و به او سه سهم و به کسی که اسب همراه نداشت، یک سهم می داد.<sup>۲</sup>

۲- . . . معتقدین به جواز تفضیل و ترجیح می گویند: اصل همان تسویه و برابری است ولی رسول اکرم ﷺ گهگاهی به تفضیل و ترجیح عمل می کرد، این روش رسول الله ﷺ دال بر جواز تفضیل است. این قول و دیدگاه که اصل همان تسویه

۳. ثم اهدیت (۹۵-۹۴) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۵۳).

۱. صحیح بخاری کتاب المغازی - باب غزوه خیبر برقم (۳۹۸۸).



است ولی تفضیل و ترجیح نیز بخاطر مصلحت جایز است، صحیح ترین دیدگاه تلقی شده است. واضح است که عمر رضی الله عنه بر اساس هوسهای نفسانی و منافع شخصی به تبعیض و ترجیح عمل نکرده است بلکه عامل اساسی در این ترجیح همان فضایل دینی بوده اند. مثلاً سابقین اولین از مهاجرین را در برابر غیر سابقین مقدم کرده است. و بعد به همین ترتیب عمل کرده است و سهم خود و خویشاوندان را از سهم دیگران کمتر کرده است. البته کسی که اساس ترجیح اش هوسهای نفسانی باشد مستحق نکوهش است. لیکن کسی که هدفش خشنودی خداوند، تبعیت از رسول الله صلی الله علیه و آله و تعظیم کسی که خداوند او را معظم کرده است، باشد، هیچ اشکالی متوجه او نمی شود. بلکه چنین اقدامی شایان مدح و ستایش است، نه نکوهش و مذمت. روی همین اصل حضرت عمر رضی الله عنه به علی، حسن و حسین، بیش از دیگران می داد. هم چنین به سایر خویشاوندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیش از دیگران می داد. اگر او به تسویه عمل می کرد، به خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله کمتر از آنچه که می داد، می رسید.<sup>۱</sup>

۳- حضرت عمر رضی الله عنه مستمری بگیران از بیت المال را به دسته های متعددی تقسیم کرده بود. دسته اول عبارت بود از مهاجرینی که در غزوه بدر شریک بودند - دسته دوم انصار که در غزوه بدر شرکت داشتند. دسته سوم مهاجرینی که توفیق شرکت در غزوه بدر را نداشتند، دسته چهارم انصار که این توفیق را نیافته بودند ولی در بقیه غزوات شرکت جسته بودند - بعد یعنی دسته پنجم، کسانی بودند که توفیق شرکت در غزوه واحد و فتح مکه را داشتند. دسته ششم آن عده از صحابه که در قادسیه و یرموک حضور داشتند. بعد برای افراد بخصوص مستمری خاصی در نظر گرفته بود، مانند حضرت حسن و حضرت حسین. حضرت عمر رضی الله عنه میان عرب و غیر عرب تبعیضی قایل نبود، گفته آقای تیجانی دایر بر اعمال تبعیض میان

اعراب و غیر اعراب صحت ندارد. به تمام اهل بدر چه عرب و غیر عرب یکسان می داد. حتی به فرماندهان لشکر دستور کتبی می داد و می فرمود: هر کدام از موالی را که آزاد کردید، آنان را در حکم اعراب و آزاد شدگان قرار دهید و مانند آزادگان با آنان رفتار شود. و اگر مایل هستید که آنان را یک قبیله مستقل قرار دهید، آنگاه در بخش مزایا و مستمری و احسان با آنان مانند افراد خودتان رفتار نموده، هیچ گونه تبعیضی علیه آنان اعمال نکنید.<sup>۱</sup> تقسیماتی که آقای تیجانی از کتب شیعه نقل کرده است، هیچ سند معتبری برای آنها ذکر نشده لذا فاقد اعتبارند.

نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر جاهل بودن عمر بن خطاب رضی الله عنه

تیجانی می گوید: در مورد علم عمر بن خطاب زیاد شنیده ام حتی گفته شده او عالم تر از تمام صحابه است. و او در آراء و دیدگاه های خودش در بسیاری موارد، مورد تایید پروردگار قرار گرفته و آیه هایی مطابق با دیدگاه او نازل شده است. اما تاریخ صحیح به ما نشان می دهد که عمر حتی بعد از نزول قرآن نیز با قرآن موافقت نداشته است. زیرا یکی از صحابه در دوران خلافت او از وی سوال کرد و گفت: ای امیرالمومنین، غسل بر من واجب شده و من فاقد آب هستم. عمر گفت: نماز را ترک کن، عمار بن یاسر ناچار شد، جریان تیمم را به وی یادآور شود ولی عمر قانع نشد و به عمار گفت: مسئولیت فتوای تو را به گردن تو می اندازیم: علم عمر چه مناسبتی دارد با آیه تیمم که در قرآن نازل شده است؟ علم عمر چه مناسبتی دارد با سنت رسول الله صلی الله علیه و آله که چگونه تیمم را به صحابه مانند وضو یاد می داد.<sup>۲</sup>

می گویم:

۱. موسوعه فقه عمر بن الخطاب - دکتر محمد رواس قلعه جی ص (۵۴۱).

۲. ثم اهدیت ص (۹۵) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۵۴).

۱- حدیث مذکور در بخاری با این الفاظ نیامده است. بلکه بخاری این حدیث را از سعید بن عبدالرحمن بن ابزی چنین نقل کرده است: شخصی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: غسل بر من واجب شده و من آب پیدا نکردم. عمار بن یاسر به عمر بن خطاب گفت: به یاد نداری که من و شما در مسافرتی با هم بودیم. شما نماز را به تاخیر انداختی و من بدنم را در خاک غلطانیده و نماز خواندم. این جریان را به رسول اکرم ﷺ رساندم. حضرت دستها را بر زمین زده و بعد در آنها فوت کرده و با آنها چهره و دستها را مسح کرد و فرمود: این قدر برایت کافی بود.<sup>۱</sup>

۲- واضح است که حضرت عمر بن خطاب ﷺ، با استناد به این دو آیه: (وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا) (وَلَا جُنْبًا إِلَّا غَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا) تیمم را برای جنب جایز نمی دانست و او بر همین باور خود بود تا اینکه حضرت عمار حادثه ای را که میان او و عمر بن خطاب پیش آمده بود، یادآور شد ولی آن جریان در خاطره اش نمانده بود و هر چه فکر کرد، یاد آن در خاطره تجدید نشد و به همین خاطر، آن طور که در مسلم آمده است، به حضرت عمار گفت: اتق الله یا عمار. ای عمار از خدا بترس. امام نووی در شرح قول عمر: ((اتق الله)) می گوید: بترس، درباره روایت این حدیث و در آن دقت کن تا خلاف واقعه گفته نشود. شاید تو فراموش کرده ای یا دچار اشتباه شده ای، زیرا من نیز با تو بودم اما چنین چیزی به خاطر من نمی آید.<sup>۲</sup> وقتی حضرت عمار گفت: اگر تو مایل نیستی من این حدیث را دیگر بیان نمی کنم. حضرت عمر ﷺ فرمود: (نولیک ما تولیت) یعنی مستولیت آن به عهده ی شما است و اگر من آن جریان را یاد ندارم، لازم نیست که آن حق نباشد، لذا من به خود اجازه نمی دهم که تو را از بیان منع کنم. کل آنچه که در این

۱. صحیح بخاری کتاب التیمم برقم (۳۳۱).

۲. الفتح ج ۱ ص (۵۴۵-۵۴۴).

حدیث هست، این است که حضرت عمر رضی الله عنه به یاد آن حادثه نیفتاد و او معصوم نبود که این نسیان موجب عیب و نکوهش او باشد.

۳- . . . این گفته ی تیجانی که (علم عمر چه نسبتی دارد با آیه نازل شده در کتاب الله و با سنت رسول الله که کیفیت تیمم را مانند وضو به آنان یاد می داد) بحق الانصاف، این گفته او دال بر زیادت جهل و خفت عقل او است. حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه به خوبی این آیه را می دانست و از چگونگی تیمم نیز کاملاً مطلع بود، ولی شکل عمده در این بود که آیا حکم تیمم شامل کسی که غسل بر وی واجب است نیز هست یا خیر؟ خداوند در قرآن، می فرماید: (وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا) (و اگر مریض یا مسافر بودید، یا دستشویی رفتید، یا زنان را دست زدید و آبی نیافتند با خاک پاک تیمم کنید). حضرت معتقد بود که آیه شامل جنب نیست و ملامسه مذکور در آیه را به معنی دست زدن (لمس) بوسیله دست حمل می کرد، نه به معنی جماع و بر اساس همین تفسیر، مس مرأه، یعنی دست زدن به زن را موجب وضو می دانست.

آقای تیجانی می گوید: عمر در برابر کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله جرات نموده، در دوران خلافت خود بر خلاف نصوص قرآن و سنت رسول الله فتوا می داده است.<sup>۱</sup> تیجانی در جایی دیگر می گوید: عمر بن خطاب اجتهاد می کرد و در برابر نص صریح حدیث حتی در برابر نص صریح قرآن، تاویل می کرد و به رای خود عمل می کرد، مانند اینکه گفت: ((متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و أنا أنهی عنهما وأعاقب علیهما))<sup>۲</sup>.

به توفیق حضرت حق می گویم:

۳. ثم اهدیت ص (۹۶) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۵۶).

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۰-۱۰۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۷۸).

۱- . . . واقعیت امر این است که حضرت عمر رضی الله عنه متعه حج را حرام قرار نداده و نهی او از متعه ی حج، نهی تحریم نبوده است بلکه او قصد داشت تا مردم را به آنچه که افضل است هدایت کند. این نهی، نهی اولویت بود، منظورش این بود، که تمتع در ضمن حج انجام نگیرد بهتر است، زیرا در صورت انجام عمره، در ایام حج، خانه خدا در بقیه ی ایام سال از معتمرین و عمره کنندگان ممکن است خالی باشد. لذا مردم را به صورت اختیاری از ضم کردن عمره با حج منع می کرد، نه به صورت تحریم - در روایات صحیحه اباحت عمره از حضرت عمر رضی الله عنه ثابت است. حضرت ابن عباس از حضرت عمر رضی الله عنه روایت می کند، فرمود: سوگند به الله، من شما را چگونه از تمتع منع می کنم؟ حال آنکه تمتع در قرآن آمده و رسول الله صلی الله علیه و آله آن را انجام داده است. یعنی (عمره فی الحج)<sup>۱</sup> ضبی بن معبد می گوید: از حضرت عمر پرسیدم: من برای حج و عمره احرام بسته ام؟ فرمود: به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله راه یافته و بدان عمل کرده ای،<sup>۲</sup> و بدون تردید، عمره در غیر ایام حج از تمتع، به اتفاق جمعی از فقهاء افضل است.

۲- . . . از روایات صحیح ثابت است که حضرت ابوذر حج تمتع را مطلقاً حرام می دانست. در صحیح مسلم عن ابراهیم التیمی عن ایبه عن ابی ذر رضی الله عنه، قال: ((كانت المتعه فی الحج لأصحاب محمد خاصه)) یعنی حج تمتع مخصوص اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بود و برای بعدها جایز نیست. حضرت ابوذر نزد شیعه از صحابه مقبولین و منتخبین است اگر خطا در یک مساله مقتضی قدح و عیب است باید شامل ابوذر نیز بشود، مگر در صورتی که هدف مهم فقط و فقط عیب جویی از عمر باشد؟!)

۲. سنن نسایی مع شرح الحافظ و حاشیه سندی کتاب الحج باب القرآن (رقم ۲۷۱۹).

۳. سنن نسایی مع الشرح کتاب الحج باب تمتع برقم (۲۷۳۹).

۳- خوانندگان محترم باید دقت کنند، آقای تیجانی حدیثی را که اهل سنت در منابع خود آن را ذکر کرده اند، را بدلیل اینکه او فکر می کند این حدیث عیبی را متوجه عمر می کند، صحیح می داند و از آن استدلال می کند و بوسیله آثار متعدد دیگری از خود عمر ثابت کردم آنچه را که مخالف این روایت است و بدون تردید آقای تیجانی آن آثار را بدلیل اینکه در مدح عمر هستند عقلاً و شرعاً باطل می داند!؟

۴- . . . درباره متعه نساء باید عرض شود که حضرت عمر رضی الله عنه از جانب خود آن را حرام قرار نداده است بلکه شخص رسول الله صلی الله علیه و آله حکم حرمت آن را صادر کرده است. امام مسلم در صحیح خود از ربیع ابن سبره جهنی و او از پدرش روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم من در گذشته متعه نساء را برای شما جایز می دانستم و خداوند اکنون آن را برای همیشه حرام قرار داده است هر کس زنی را به عنوان متعه همراه خود دارد، باید او را رها کند، و آنچه که در عوض متعه داده اید، پس نگیرید.<sup>۱</sup> بخاری و مسلم در صحیح خود، از زهری، از حسن بن محمد بن علی و از برادر زاده اش عبدالله و آن دو از پدر خود، چنین روایت می کنند که: حضرت علی رضی الله عنه به ابن عباس فرمود: إن النبی صلی الله علیه و آله نهی عن المتعه و عن لحوم الحمر الأهلیه، زمن خیبر.<sup>۲</sup> حضرت می فرماید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمان غزوه خیبر از متعه نساء و از گوشت خرا اهل منع کرده است.<sup>۳</sup>

نکاح متعه در واقع در سال فتح مکه حرام قرار داده شده است و روایت دوم که در آن گفته شده که متعه در فتح خیبر حرام شده است، با روایت فتح مکه منافاتی ندارد. صحیح این است که متعه در فتح خیبر حرام نشده بود بلکه در آن سال

۱. صحیح مسلم مع الشرح کتاب النکاح باب نکاح المتعه رقم (۱۴۰۶)

۲. بخاری کتاب نکاح رقم (۴۸۲۵).

۳. مسلم مع الشرح کتاب النکاح رقم (۱۴۰۷).

گوشت خر اهلی حرام شده بود. ابن عباس متعه و هم گوشت الاغ اهلی را حلال می دانست، حضرت علی علیه السلام در این عقیده با وی مخالف بود و در استدلال علیه او گفت: ((إن رسول الله حرم المتعه و حرم لحوم الحمر يوم خيبر)) (همانا رسول الله صلی الله علیه و آله متعه و گوشت الاغ را روز خیبر حرام کرد) حضرت علی حرمت متعه و حرمت حمر اهلی را یکجا ذکر کرده است. زیرا ابن عباس به حلت هر دو معتقد بود و حضرت علی می خواست او را قانع کند. و رجوع حضرت ابن عباس از فتوای خود نیز ثابت است. وقتی حدیث نهی از متعه و گوشت الاغ اهلی به وی رسید او از موضع قبلی خود رجوع کرد.<sup>۱</sup> روی همین اصل حضرت سفیان بن عیینه، لفظ (یوم خیبر) را تنها متعلق به گوشت حمر الاهلیه می دانست و با متعه آن را مرتبط نمی کرد.<sup>۲</sup> ابو عوانه در صحیح خود گفته است که، معنی حدیث: ((إنه نهی یوم خیبر عن لحوم الحمر))، یعنی مفهوم حدیث این است که رسول الله صلی الله علیه و آله روز خیبر از گوشت الاغ اهلی منع کرده است. و درباره متعه در آن روز چیزی نفرموده است بلکه در روز فتح، حکم منع آن را صادر کرده است.<sup>۳</sup> بعضیها بر این باورند که متعه روز خیبر حرام شده و سپس مباح شده است و روز فتح برای بار دوم حرام گردیده است. در هر حال حرمت متعه و گوشت الاغ اهلی به اتفاق تمام صحابه و تابعین در روز فتح از زبان مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده شده است.

۵- . . . یکی از علمای شیعه که خداوند به وی نور بصیرت عنایت فرموده است، به این واقعیت اعتراف دارد. این عالم شیعی به سوی حق رجوع کرده و به صراحت بیان کرده است که متعه نساء در عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله حرام شده بود و عمر از جانب خود فتوای حرمت آن را صادر نکرده است و حضرت علی بن ابی طالب نیز موضع حضرت عمر را تایید کرده است. این عالم شیعی می گوید: ((این دیدگاه فقهی دایر بر اینکه متعه توسط خلیفه دوم، عمر بن خطاب حرام شده است،

۴. المنهاج ج ۴ ص (۱۹۰).

۵. الفتح ج ۵ ص ۷۳.

۶. الفتح ص ۷۴.

عمل امام علی متضاد و مخالف آن است. زیرا امام علی در دوران خلافت خویش حرمت متعه را ابقا نمود و به جواز آن فتوا نداد. و عمل امام در عرف شیعه و نزد فقهاء ما حجت است. بویژه در زمانی که امام مختار و آزاد باشد و توان اظهار رای و بیان امر و نهی خدا را داشته باشد. همه ی ما می دانیم که امام علی از پذیرفتن خلافت خودداری کرد و قبول آن را منوط به آزادی رای و اجتهاد خود، در اداره دولت و حکومت دانست. در چنین حالتی اعتراف امام به حرمت متعه حکایت از آن دارد که امام معتقد به حرمت آن از دوران رسول اکرم ﷺ بوده است. اگر چنین نمی بود. امام با حرمت آن مخالفت می کرد. و حکم خدا را در این خصوص آشکار اعلام می کرد. و عمل امام برای ما شیعیان حجت است و من نمی دانم که فقهای ما روی چه دلیلی به این عمل امام توجه ندارند.<sup>۱</sup> از اینجا برای ما روشن است که اهل سنت از حضرت علی و بقیه خلفای راشدین تبعیت کرده اند. و شیعه اثناعشری، با حضرت علی از آنچه که از رسول الله ﷺ نقل کرده است مخالفت کرده و از کسانی که مخالف امام علی بودند، پیروی کرده اند.<sup>۲</sup>

۶- بدلیل اینکه بسیاری از مردم از تحریم متعه مطلع نبودند، حضرت عمرؓ می خواست مردم را در جریان امر قرار بدهد. لذا حرمت متعه را اعلام کرد. از ابن عمر روایت است: ((وقتی عمر به خلافت رسید، برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: ((رسول اکرم ﷺ، سه ۳ بار متعه را برای ما جایز قرار داد و در آخر آن را برای همیشه حرام گردانید - به خدا سوگند هر کس که محصن باشد و متعه کند، من او را سنگسار می کنم، مگر اینکه او چهار گواه بیاورد مبنی بر اینکه رسول الله ﷺ بعد از حرمت، آن را حلال کرده باشد.<sup>۳</sup> و به همین خاطر سعید بن مسیب می گفت: خداوند عمر را مورد مرحمت قرار بدهد، اگر او از متعه منع نمی کرد، زنا علنی

۱. الشیعه و التصحیح للموسوی ص (۱۰۹).

۲. منهاج ج ۴ ص (۱۹۱-۱۹۰).

۳. سنن ابن ماجه کتاب النکاح باب نهی عن نکاح المتعه رقم (۱۹۶۳).



انجام می گرفت<sup>۱</sup> آقای تیجانی، اکنون برای روشن شدن که چه کسی با نصوص قرآنی و سنت نبوی مخالفت می کند. همانا مخالفین نصوص قرآنی و سنت نبوی شیعیان تو هستند که به سوی آنان هدایت شده ای، این هدایت تو را مبارک باد! آقای تیجانی می گوید: آری، این است، خود عمر می گوید: اگر علی نمی بود، عمر هلاک می شد.<sup>۲</sup>

می گویم:

۱- این جمله یک عامل خاص دارد و آن این است که حضرت عمر رضی الله عنه می خواست زنی را رجم کند. حضرت علی رضی الله عنه که از دیوانه بودن آن زن مطلع بود، به حضرت عمر گفت: این دیوانه است، حضرت عمر رضی الله عنه از اقامه حد منصرف شد. و این جمله را فرمود. در حدیثی دیگر آمده است که آن زن حامله بود. حضرت علی حضرت عمر را از حامله بودن او مطلع کرد و او جمله مذکور را بیان کرد. ابن عبدالبر در استیعاب و حجت طبری در ریاض النضره، به این روایت اشاره کرده اند. ابن مطهر هر دو روایت را با همین سیاق ذکر کرده است. روایت اول را احمد در باب فضایل چنین آورده است: ابن ظبیان می گوید: زنی که مرتکب زنا شده بود نزد عمر بن خطاب آورده شد. حضرت عمر رضی الله عنه دستور داد تا رجم شود. می خواستند او را رجم کنند، حضرت علی رضی الله عنه ماموران رجم و آن زن مزنیه را دید، فرمود: این زن چه کاره است و او را به کجا می برید؟ عرض شد: این زن زنا کرده است و عمر دستور رجم او را داده است. علی او را از دست ماموران رجم آزاد کرد و آنان را بر گرداند. ماموران نزد حضرت عمر بر گشتند، عمر پرسید: چرا بر گشته اید؟ آنان گفتند: علی ما را بر گردانده است. عمر گفت: این اقدام علی حتماً دلیلی دارد. عمر نزد علی قاصد فرستاد. علی تشریف آورد و مقداری

---

۴. مصنف ابن شبیه کتاب النکاح ج ۳ ص (۳۹۰).

۱. ثم اهدیت ص (۱۴۶) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۵۴).

خشمناک بود. عمر گفت: آنان را چرا بر گردانده ای؟ علی گفت: مگر از رسول خدا ﷺ نشنیده ای که فرمود: سه گروه هستند که مواخذه نمی شوند. ۱- کسانی که در حالت خواب مرتکب گناهی شوند. ۲- نابالغان تا اینکه به سن بلوغ برسند. ۳- دیوانگان تا اینکه به هوش بیایند؟ عمر گفت: آری. علی ﷺ فرمود: این دیوانه ی فلان طایفه است. ممکن است در حالت دیوانگی مرتکب این جرم شده باشد. عمر گفت: برای من روشن نیست. آنگاه از رجم او منصرف شد.<sup>۱</sup> این روایت را در بسیاری از منابع جستجو کردم. در هیچ کدام از آنها این قول عمر (لولا علی لهلك عمر) را ندیدم.

۲- خود این مقوله موید این مطلب است که جمله (لولا علی لهلك عمر) را حضرت عمر نگفته است. بدلیل اینکه او از دیوانه بودن زن خبر نداشت، چون گفته بود: ((لا أدري)) بدون تردید عمر در شرایط عدم علم به دیوانه بودن زن، عذر موجه داشت زیرا وضعیت زن برای او مشخص نبود و او اگر حد را اجرا می کرد، باز هم گناهی متوجه او نمی شد. در چنین حالتی چه نیازی بود که بگوید: (لولا علی لهلك عمر)؟ و عمر برای چه هلاک شود؟! اگر عمر تواضعاً و از راه فروتنی این را گفته است، آیا این گناهی محسوب می شود؟

روایت دوم که در آن آمده است که عمر می خواست زن حامله ای را رجم کند، این را بسیار تتبع کردم. ابن ابی شیبیه از ابی سفیان و او از اساتید خود، چنین روایت می کند: زنی که شوهرش مفقود شده بود، بعد از مدتی شوهرش آمد و همسرش را حامله یافت. نزد حضرت شکایت برد: عمر دستور رجم او را صادر کرد. حضرت معاذ گفت: اگر تو برای کشتن زن مجوز شرعی داری ولی برای از بین بردن جنینی که در شکم او است، هیچ دلیلی وجود ندارد. عمر گفت: پس این زن را زندان کنید تا وضع حمل شود. زن مذکور پسری به دنیا آورد که که دو

دندان قسمت جلوی دهان وی سبز شده بود، وقتی شوهر، این نوزاد را دید. گفت این پسر من است، این خبر به عمر رضی الله عنه رسید، فرمود: زنان از زاییدن فرزندی مانند معاذ عاجزند، اگر معاذ نمی بود، عمر به هلاکت می رسید.<sup>۱</sup> بعد ابن ابی شیبیه می گوید: حدثنا خالد الاحمر، عن حجاج، عن القاسم عن ابيه مثله.<sup>۲</sup> در سند این روایت حجاج بن ارطاه وجود دارد و او ضعیف است، به کثرت تدلیس می کند، ذهبی می گوید: ((حجاج بن ارطاه قابل استدلال نیست.))<sup>۳</sup> این روایت ضعیف است و صلاحیت حجت بودن را ندارد. روایتی که محب طبری آن را ذکر کرده و در آن آمده است: عمر می خواست زنی را رجم کند که کمتر از مدت شش ماه فرزندی زاییده بود، حضرت علی به وی گفت: خداوند می فرماید: حمله و فاصله ثلاثون شهراً)) ((وفاصله فی عامین)) پس حمل مدت شش ماه و فصال دو سال است. آنگاه عمر از رجم کردن آن زن منصرف شد و فرمود: ((لولا علی لهلك عمر)) عقیلی و ابن السمان عن ابی حزم بن ابی الاسود.<sup>۴</sup> ابو حزم اشتباه است. اصل ابو حرب بن الاسود است. در سند این روایت عثمان بن مطر الشیبانی وجود دارد. یحیی بن معین درباره او می گوید: ((ضعیف لا یکتب حدیثه)) ضعیف است حدیث او نوشته نشود. علی بن مدینی می گوید: عثمان بن مطر خیلی ضعیف است. ابو زرعه می گوید: ضعیف الحدیث - ابو حاتم می گوید: ضعیف الحدیث، منکر الحدیث. صالح بغدادی می گوید: حدیث او نوشته نشود. ابو داود می گوید: ضعیف است. نسایی می گوید: ثقہ نیست.<sup>۵</sup> بخاری می گوید: منکر الحدیث - ابن حبان می گوید: عثمان بن مطر حدیث موضوع یعنی ساختگی را نقل می کرد.<sup>۶</sup>

۱. المنصف لابن ابی شیبیه ج ۴ کتاب الحدود ص (۵۵۸).

۲. همان منبع.

۳. تهذیب الکمال ج ۵ ص (۴۳۲) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۵۸.

۴. ریاض النضره ج ۲ ص (۱۶۱).

۵. تهذیب الکمال ج ۱۹ ص ۴۹۴.

۶. میزان الاعتدال ج ۳ ص ۵۳۰.

۲- اگر بپذیریم که این روایات صحت دارند، هیچ گونه نقص و عیبی متوجه فضل و علم حضرت عمر رضی الله عنه نمی شود. و او از انجام خطا و لغزش معصوم نیست که این جریان نقصی در علم و شخصیت او وارد کرده باشد و نه چنین است که خداوند حق را در زبان او گذاشته باشد، بلکه حکم خداوند در پیش از یک موضوع موافق با خواست او بوده است. اگر از صد هزار موضوع یکی را فراموش کند یا یکی از وی پنهان بماند و بعد به یادش بیفتد، در این چه عیبی متوجه او می شود؟<sup>۱</sup> آنچه که دال بر علم و بینش او است، این است که او حق را پذیرفته و متمسک به رای خود نبوده است، آیا این امر باعث نکوهش و عیب است؟

آقای تیجانی می گوید: آری، این است عمر بن خطاب می گوید: ((تمام مردم از عمر داناتر و فقیه ترند حتی زنان پرده نشین)) از عمر درباره یک آیه سوال می شود، سائل را مورد خشم قرار می دهد و او را تا آنجا شلاق می زند تا خون آلود شود و می گوید: از بعضی چیزها سوال نکنید، اگر واقعیت امر برای شما روشن شود، ناراحت خواهید شد.<sup>۲</sup>

۱- این روایت با این الفاظ نیامده است. بلکه چنین نقل شده است. (کل أحد أفقه من عمر) بی گمان این گفته او دلیلی و سببی دارد که آقای تیجانی آن را پنهان کرده است تا نشان دهد که عمر بدون سبب آن را گفته است. روایت کامل را سعید بن منصور در سنن خود از شعبی چنین نقل کرده است: ((عمر بن خطاب برای مردم سخنرانی کرد - بعد از مدح و ستایش پروردگار فرمود: ای مردم مواظب باشید، مهریه دخترانتان را سنگین نکنید. هر کس بیش از آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است، مهریه تعیین کند، ما زاد را به بیت المال بر می گردانم. بعد از

۱. منهاج السنه ج ۶ ص ۴۲.

۲. ثم اهدیت ص (۹۵) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۴۵۱)، (۲۴۱).

منبر پایین آمده، زنی از قریش نزد او رفت و گفت: ای امیرالمومنین، آیا کتاب الله شایسته تر است که از آن تبعیت شود یا سخنان تو؟ عمر گفت: کتاب الله عزوجل، جریان چیست؟ آن زن گفت: تو الان مردم را از اینکه مهریه دختران را سنگین کنند منع کردی، و خداوند در کلام خود می فرماید: (وَأَتَيْتُمُ إِخْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا) اگر به زنانتان مهریه بسیار زیاد پرداخت کرده اید، اندکی از آن را پس نگیرید. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: (كل أحد أفقه من عمر) دو یا سه مرتبه این جمله را فرمود. بعد به سوی منبر برگشت و فرمود: ای مردم من شما را از اخذ مهریه زیاد منع کرده بودم، اکنون اعلام می دارم. هر کس در مال خودش اختیار دارد، می تواند مهریه کم بدهد یا زیاد.<sup>۱</sup>

روایت مذکور از لحاظ روایت و درایت باطل است. از لحاظ سند و روایت دو دلیل برای بطلان آن وجود دارد. دلیل اول منقطع بودن آن است. اما بیهقی بعد از نقل آن می گوید: (هذا منقطع) این سند منقطع است. زیرا شعبی حضرت عمر رضی الله عنه را ندیده است. ابن ابی الرازی، در کتاب ((مراسیل)) می گوید: از پدرم و از ابا زرعه شنیده ام که می فرمودند: (شعبی عن عمر، مرسل)<sup>۲</sup> است)). دلیل دوم برای بطلان سند آن، وجود مجالد بن سعید است. امام بخاری درباره او می گوید: ابن قطان و ابن مهدی روایت، ((مجالد عن الشعبی)) را قبول نداشتند.<sup>۳</sup> امام نسایی می گوید: (مجالد کوفی ضعیف)).<sup>۴</sup> جوزجانی می گوید: احادیث مجالد بن سعید، ضعیف معرفی شده اند - (الشجره فی أحوال الرجال و آیات النبوه للجوزجانی ص ۱۴۴). ابن عدی می گوید: از امام احمد بن حنبل درباره مجالد بن سعید سوال کردم، فرمود: ((لیس بشيء)) یعنی آدم مقبولی نیست - حدیث منکر را به عنوان حدیث مرفوع بیان می کند که سایرین آن را مرفوع نمی دانند. ابن عدی می گوید: اکثر

۳. سنن سعید بن منصور ج ۱ باب ما جاء فی الصداق برقم (۵۷۹-۵۴۹-۵۹۵).

۴. القول المعترف فی تحقیق روایه كل أحد أفقه من عمر ص ۲۰

۱. الضعفاء الصغیر للبخاری (ص ۱۱۴).

۲. الضعفاء و المتروکین للنسائی ص (۳۳۶).

روایات او محفوظ نیستند - ابن معین می گوید: احادیث او قابل حجت نیستند - او ضعیف و واهی الحدیث است.<sup>۱</sup> ابن حجر می گوید: راوی قوی نیست، در آخر عمر متغیر شده بود - (تقریب التهذیب ج ۲ ص ۱۵۹) از لحاظ متن و درایت، به دلایل زیر منکر شناخته شده است:

۱- . . . به سند صحیح از حضرت عمر رضی الله عنه درباره سنگین کردن مهر زنان نهی وارد شده است. ابو داود از ابی عجماء السلمی چنین روایت می کند، می گوید: عمر بن خطاب برای ما سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم. آگاه باشید، مهریه زنان را سنگین نکنید. اگر زیادی مهریه کرامتی در دنیا یا موجب تقوی در آخرت می بود، شایسته تر از من و شما برای این کار رسول الله صلی الله علیه و آله بود. او برای هیچ کدام از دخترانش بیش از دوازده ((اوقیه)) مهریه مقرر نکرده بود.<sup>۲</sup> این حدیث صحیح، حکایت از منع کردن حضرت عمر از مهریه سنگین دارد و این حدیث دلیل بر بطلان روایت مذکور است.

(ب) روایت مخالف با نصوص صریحه و صحیحه ای است که در آنها به عدم مغالات مهریه و آسانی در باب مهریه سفارش شده است. از جمله آن نصوص حدیثی است که امام ابو داود در سنن خود از حضرت عمر رضی الله عنه چنین نقل کرده است: ((خیر النکاح ایسره)) بهترین نکاح آن است که مهریه در آن کمتر باشد.<sup>۳</sup> حاکم و ابن حبان در موارد الظمان از حضرت عایشه رضی الله عنها چنین روایت کرده اند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به من (عایشه) فرمود: ((از سعادت زن است اینکه معامله ازدواجش به آسانی صورت گیرد و مهریه اش کم باشد.)) (موارد الظمان کتاب النکاح رقم (۱۲۲۲۵)) امام مسلم در صحیح خود از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت

۳. تهذیب الکمال للمزی ج ۲۷ ص (۲۲۲) رقم (۵۷۸۰).

۴. سنن ابی داود باب الصداق برقم (۲۱۰۶).

۵. سنن ابی داود کتاب النکاح رقم (۲۱۱۷) و صحیح ابو داود (۱۸۵۹).

می کند: ((مردی نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: با زنی از انصار ازدواج کردم. رسول الله ﷺ فرمود: آیا قبل از ازدواج بسوی او نگاه کردی؟ زیرا چشمهای انصار اندکی اشکال دارند. آن مرد گفت: آری، او را دیده ام - رسول الله ﷺ فرمود: در برابر چقدر مهریه با وی ازدواج کردی؟ گفت: در برابر چهار اوقیه، رسول اکرم ﷺ فرمود: چهار اوقیه؟ چنین معلوم می شود که شما نقره را از دامن این کوه بیرون می آورید، ما چیزی نداریم که برایت بدهیم، البته ممکن است تو را برای جهاد بفرستم و مال غنیمتی نصیب تو شود.<sup>۱</sup> علاوه بر این، روایات دیگری نیز هست که در آنها به تقلیل مهریه سفارش شده است.

(ت) این آیه (وَآتَيْتُمْ إِخْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا) که آن زن بدان استناد کرده و قول حضرت عمر را نقد کرده است، با توجیه و تاویل حضرت عمر رضی الله عنه منافات ندارد. فوقش این است که شخصی که قادر به پرداخت مهریه سنگین که در آیه به قنطار از آن یاد شده است. باشد، برایش جایز است که مهریه سنگین بپردازد ولی او که عاجز و فاقد توان مالی باشد مکلف به چنین اقدامی نیست. زیرا رسول اکرم ﷺ نکوهش کرد شخصی را که در برابر چهار اوقیه ازدواج کرده بود. بدلیل اینکه این مقدار از مهریه مناسب حال آنان نبود یا اینکه زیاد بود. این توجیحات همگی درست است بر فرض اینکه آیه مذکور دال بر جواز مغالات مهوور باشد.

فرض دیگر این است که آیه بر مباح بودن کثرت مهریه دلالت ندارد - بلکه این تمثیل و تشبیه کثرت است به صورت مبالغه، امام قرطبی بعد از نقل دیدگاه کسانی که معتقد به جواز کثرت مهریه هستند، می گوید: ((عده ای بر این عقیده هستند که آیه دال بر مباح بودن کثرت مهریه نمی باشد. زیرا تشبیه به قنطار بر سبیل مبالغه است، آیه به منزله این است که گفته شود: ((این تعداد زیاد از مهریه را داده اید

۱. مسلم مع الشرح کتاب النکاح باب ندب النظر إلی وجه المرأه و کفیها برقم (۱۴۲۴).

که کسی برای مهریه چنین مبلغ زیادی را نمی دهد)) این آیه مانند قول رسول اکرم ﷺ است که فرمود: (هر کس به خاطر خشنودی الله مسجدی ولو به اندازه ی قفس یک پرنده بسازد، خداوند خانه ای در بهشت برای او خواهد ساخت) و مسلم است که هیچ مسجدی به اندازه ی قفس پرنده ساخته نمی شود. این از این جهت است اما از جهتی دیگر، ابن حبان به نقل از فخر رازی می گوید: این آیه اصلاً دلالتی دایر بر مغالات (سنگینی) مهریه ندارد. زیرا واژه (آتیم) دال بر جواز اعطاء قنطار ندارد. اینکه یک چیز برای چیزی دیگر شرط قرار گیرد، مستلزم این نیست که آن شرط در واقع جایز الوقوع باشد. مثلاً رسول اکرم ﷺ فرمود: ((من قتل له قتیل فاهله بین خیرین)).<sup>۱</sup> اگر یکی از بستگان کسی کشته شد، وارثان وی حق انتخاب میان دو چیز دارند - یا قصاص کنند و یا دیه بگیرند.

از مباحث گذشته به این نتیجه می رسیم که آیه کریمه هیچ ارتباطی با مباح بودن سنگینی مهریه ندارد. بلکه آیه مذکور با نص و مفهوم خود، دال بر این مطلب است که شخص دارا و ثروتمند، اگر دوست دارد که به همسرش مازاد بر مقدار مهریه فرض و شرعی، چیزی بدهد می تواند به اندازه یک قنطار یا قناطر به او بدهد و این تفضیل و احسان برایش جایز است. عیناً همین مطلب را شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله فرموده است: او می گوید: ومن كان له يسار و وجد فأحب أن يعطي امرأته صداقاً كثيراً فلا بأس بذلك. هر کس توانمند است و ثروت دارد و می خواند به همسرش مهریه زیاد بدهد، اشکالی ندارد، همان طور که در آیه آمده است: (وَأَتَيْتُمْ إِخْدَاهُنَّ قِنطَاراً فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً) در پایان به این نتیجه می رسیم که حدیث مذکور از لحاظ متن و سند باطل است و میزان علم و بینش حضرت عمر رضی الله عنه بیش از آن است که تیجانی و شیعه می پندارند.



۲- این گفته تیجانی که عمر شخصی را که درباره یک آیه از وی سوال کرد، مورد ضرب شلاق قرار داد به حدی که خون از جسدش جاری شد، و گفت: (لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَكُمْ تَسْؤُكُمْ) و تیجانی این روایت را به سنن دارمی، تفسیر ابن کثیر و در منثور ارجاع داده است، در تمام این منابع درباره این حدیث تحقیق و تتبع نمودم، اصلاً نشانی از این روایت پیدا نکردم. خدا را سپاس که این منابع در هر جا وجود دارند و در دسترس اهل تحقیق هستند و مانند کتب روافض پنهان نیستند. هر کس می خواهد بداند، کتبی که  $\frac{3}{4}$  سه چهارم آنها دروغ است چگونه تالیف شده اند، باید تحقیق کند. تا این امر برایش روشن شود!؟؟

آقای تیجانی می گوید: از عمر درباره مفهوم کلاله سوال شد ولی او معنی آن را ندانست. طبری در تفسیر خود از عمر نقل کرده است که گفت: اگر معنی کلاله را می دانستم بهتر بود برای من از اینکه قصرهای شام از آن من می بودند. و ابن ماجه در سنن خود از عمر بن خطاب چنین روایت می کند: اگر رسول اکرم ﷺ، سه چیز را واضح و روشن بیان می کرد، از دنیا و ما فیها برای من بهتر می بود: کلاله، ربا و خلافت<sup>۱</sup> می گویم:

۱- . . . این تدلیس و مشتبه کردن موضوع برای خوانندگان است، برای توضیح بیشتر این مطلب، آنچه را که امام مسلم در صحیح خود از معدان بن ابی طلحه روایت کرده است، نقل می کنم و آن چنین است: (روز جمعه عمر بن خطاب به ایراد خطبه پرداخت و در آن از رسول اکرم ﷺ و از حضرت ابوبکر ﷺ سخن به میان آورد. بعد فرمود: من بعد از خودم چیزی مهمتر از ((کلاله)) را باقی نمی گذارم، درباره هیچ چیزی به اندازه ((کلاله)) از رسول اکرم ﷺ سوال نکرده ام. رسول الله ﷺ درباره هیچ چیزی بر من خشم نکرده است که درباره ((کلاله)) خشم کرده است

۱. ثم اهدیت ص (۱۴۰) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۴۲-۲۴۱).

حتی انگشت های مبارکش را بر سینه من زد و فرمود: ((الا تكفيك آية الصيف التي في آخر سورة النساء))؟ آیا آیه صیف که در آخر سوره نساء است تو را قانع نمی کند؟ حضرت فرمود: اگر من زنده بمانم در این باره چنان قضاوت خواهم کرد که مسلمانان و غیر مسلمانان از آن خشنود باشند.<sup>۱</sup>

از این حدیث به روشنی معلوم است که دلیل عدم آگاهی حضرت عمر رضی الله عنه از معنی ((کلاله)) فقدان یا قصور علم نبوده است. بلکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خواست او و سایر صحابه به استنباط از نصوص توجه کنند. به همین خاطر در مورد ((کلاله)) تصریح نفرمود و مساله را مبهم گذاشت و به راهنمایی بسوی آیه ای که برای رسیدن به مفهوم ((کلاله)) کفایت می کرد اکتفا نمود - مثلاً فرمود: ألا يكفيك آية الصيف... الخ) و آیه صیف این است (يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ) امام نووی می فرماید: ممکن است دلیل خشم کردن رسول الله صلی الله علیه و آله این بوده باشد که چرا او (عمر بن خطاب) و دیگران، به معنی نصوص اتکال کرده و استخراج و استنباط را ترک کرده اند. زیرا خداوند می فرماید: (وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) توجه نمودن به استنباط از اهم واجبات مطلوبه است. زیرا نصوص صریحه فقط جوابگوی بخشی کوچک از مسائل و احکام هستند. اگر استنباط ترک شود، قضاوت در بخش بسیار عظیمی از مسایل مستحده باید رها شود.<sup>۲</sup>

حضرت عمر رضی الله عنه مانند حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر این باور بود که ((کلاله)) به آن ((میت)) می گویند که نه پدرش زنده باشد و نه فرزندانش. این مفهوم از کلاله مورد اتفاق جمهور علماء است. حضرت علی نیز بر همین باور بود. این اتفاق به ذات خود دال بر علم و بینش عمیق حضرت عمر است، چرا چنین نباشد، مگر

۲. صحیح مسلم کتاب الفرائض باب فی میراث الکلاله برقم (۱۶۱۷).

۱. همان منبع ص ۸۲ ج ۱۱

رسول اکرم ﷺ نفرموده بود (إن الله وضع الحق لسان عمر يقوله به)<sup>۱</sup> - خداوند حق را بر زبان عمر نهاده و او حق را می گوید.

۲- . . . طبری در تفسیر خود پانزده اثر پیرامون ((کلاله)) از حضرت عمر بن خطاب نقل کرده است. یکی از آنها حدیث مسلم بود که بیان گردید اما آقای تیجانی چنان گرفتار تعصب شده است که از میان همه این آثار فقط این قول عمر ﷺ که فرمود: (لئن أعلم الكلاله أحب إلي من أن يكون لي مثل جزیه قصور الروم) را می بیند. عبارت حدیث نیز به گونه ای که تیجانی نقل کرده است، نیست در حدیث ((قصور الروم)) آمده نه ((قصور الشام)). بسیار شگفت آور است، آقای تیجانی در نقل محض نیز تصرف می کند، این چه انصاف است؟! البته این اثر بر فرض صحت آن، فوqش این است که حضرت عمر ﷺ می خواست معنی کلاله را از قول رسول اکرم ﷺ بداند تا قضاوت او در این باره موافق با حق و حقانیت باشد. این نشانگر ولع و علاقه عمیق او درباره فراگرفتن حق و رسیدن به آنچه که صحیح است، می باشد، آیا این انگیزه، چیز بدی است که مورد نکوهش قرار گیرد؟!

۳- حدیثی را که ابن ماجه در سنن خود از عمر روایت کرده است که می گوید: (ثلاث لئن يكون رسول الله بينهن . . . الخ) این حدیث منقطع است. به دلیل اینکه مره بن شراحیل همدانی با حضرت عمر ﷺ ملاقات نکرده است و آلبانی در ضعیف سنن ابن ماجه آن را ضعیف قرار داده است. لذا آن حدیث به دلیل ضعیف بودن قابل استدلال نمی باشد.<sup>۲</sup>

۲. سنن ابی داود - کتاب الخراج والامارات والفاء باب فی تدوین العطاء رقم (۲۹۴۲) و صحیح سنن ابی داود (۲۵۶۶).

۱. ضعیف سنن ابن ماجه کتاب الفرائض باب الكلاله برقم (۵۹۷) ص ۲۱۹.

آقای تیجانی به هدیانش ادامه داده، می گوید: نخستین صحابی که این در را به تمام معنی باز کرد، خلیفه دوم است. او بود که در برابر نص قرآن، بعد از وفات رسول الله ﷺ به رای خود عمل کرد و سهم مولفه القلوب را از مال زکات که قرآن برای آنان فرض کرده بود، حذف کرد. و گفت: ((لا حاجه لنا فیکم))<sup>۱</sup> (ما به شما نیازی نداریم).

می گویم:

۱- . . . اجتهاد و عمل کردن به رای از سایر صحابه ثابت است. از جمله از ابوبکر، عمر، عثمان، علی و ابن مسعود و غیره. و رسول اکرم ﷺ در همین خصوص فرموده بود: ((وقتی حاکم بر اساس اجتهاد صحیح قضاوت کند. او دو اجر دارد و اگر اجتهادش صحیح نباشد، یک اجر به وی می رسد.<sup>۲</sup> (صحیح مسلم مع الشرح باب الاقضیه برقم ۱۷۱۶) اجتهاد صحابه و حتی سایر مجتهدین هرگز در برابر نصوص نبوده و نیست و چنین تفکری نشانه و دلیل روشنی بر جهالت تیجانی است، بلکه اجتهاد آنان درباره ی درک و فهم نصوص قرآنی و نبوی است. یا درباره امور و مسایل مستحدثه است. زیرا که صحابی شاهد نزول قرآن است و درباره حکمت تشریح و اسباب نزول آگاهی کامل دارد و صحبت طولانی او با رسول الله ﷺ موجب شده است که او شریعت را خوب بفهمد.<sup>۳</sup> علاوه بر این، بعضی از صحابه بر خلاف نصوص نیز اجتهاد کرده اند ولی دلیلش این بوده که نصوص به آنان نرسیده اند و وقتی که حق برای آنان روشن شده بلافاصله از آن پیروی کرده اند.

---

۲. ثم اهدیت ص (۱۶۵) و آنگاه. . . هدایت شدم ص (۲۸۰).

۳. صحیح بخاری باب الاعتصام بالکتاب و السنه برقم ۶۹۱۹.

۴. الوجیز فی أصول الفقهه - دکتور عبدالکریم زیدان ص (۲۶۱).

۲- . . . البته در ارتباط با شخص حضرت عمر رضی الله عنه باید عرض شود که او به خوبی واقف و آگاه بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مولفه القلوب را به دلیل اینکه مسلمانان ضعیف بودند و به خاطر بدست آوردن دل‌هایشان و جلوگیری از خطر احتمالی که از طرف آنان متوقع بود، سهم می داد. ولی در شرایطی که مسلمانان مقتدر و قوی بودند و هیچ نیرویی توان تعرض به آنان را نداشت دلیلی وجود نداشت که مال زکات به آنان داده شود. بدون تردید این اجتهاد او بود در این مساله، و تمام صحابه با این رای او موافقت کردند و بر حذف مولفه القلوب از مصرف زکات در آن وقت اجماع منعقد گردید. بی تردید، این اجماع، اجتهاد در برابر نص قرآنی نبود بلکه عین مقصود و هدف نص بود. اما این بچه رافضی که نه معنی نص را می داند، نه مدلول آن را می فهمد و نه از اجتهاد و شرایط آن خبر دارد، در قرن بیستم عرض اندام نموده، خود را از صحابی که در کنار رسول الله بزرگ شده و با وی عمری را سپری کرده است، نصوص قرآنی و حدیثی را تر و تازه از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده است، عالمترو آگاه تر پنداشته، صحابی جلیل القدر رسول الله صلی الله علیه و آله را متهم به اجتهاد در برابر نص می کند و به خود اجازه می دهد که از اول تا آخر کتابش آیه های قرآن و احادیث نبوی را طبق دجل، فریب، و تدلیس و دروغی که همواره از آنها استفاده می کند، بی گمان این یک آفت بزرگی است.

۳- حضرت علی بن ابی طالب نیز در جریان جنگ جمل و صفین اجتهاد کرده بود، اجتهادی که به کشتن هزارها مسلمان انجامید و او به مقصد و هدفش هم نرسید و هیچ نصی را که موجب تقویت و تایید موضعش در قتال باشد، ارائه نداد و بدان متمسک نشد، همه این قتال بر اساس رای و اجتهاد او بود و اکثریت صحابه نیز با وی موافق نبودند. اگر این اجتهاد برای صاحبش قابل عفو و اغماض است، پس اجتهاد عمر چرا چنین نباشد؟!

آقای تیجانی می گوید: حادثه ی دیگری که حکایت از خود رایی عمر دارد، و او در آن حادثه با حضرت رسول الله ﷺ مخالفت کرده و خلاف امر او عمل کرده است، برای عمر پیش آمده است و آن همان حادثه بشارت دادن مردم به بهشت است. رسول اکرم ﷺ ابو هریره را فرستاد و به او فرمود: هر کسی را دیدی که با صدق دل و اخلاص کلمه لا اله الا الله را می گوید، خوش خبری بهشتی بودنش را برایش اعلام کن. ابو هریره بیرون رفت تا این بشارت را برای مردم اعلام کند، در راه عمر او را می بیند و او را از این اعلام منع می کند و چنان سیلی به او می زند که ابو هریره پشت سر بز زمین می افتد: ابو هریره گریان نزد رسول اکرم ﷺ بر می گردد و او را از ماجرا آگاه می کند. رسول اکرم ﷺ از عمر می پرسد: چه چیز باعث شد که چنین حرکتی از تو انجام گیرد؟ عمر پرسید: یا رسول الله ﷺ شما او را برای اعلام چنین بشارتی امر کرده بودی؟ رسول اکرم فرمود: آری، عمر گفت: چنین نکن زیرا من احتمال می دهم که در آن صورت مردم به ((لا اله الا الله)) اتکال کرده، عمل را ترک می کنند.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- خواننده ی محترم، دقت کن جناب تیجانی این حدیث را ذکر نموده و به صحت آن اعتراف دارد ولی نه به خاطر اینکه رجال سند وی مردان عادل هستند بلکه فقط به خاطر اینکه به زعم باطل او، این حدیث نقص و عیبی را متوجه عمر می کند اما . . . !

۲- . . . این حدیث در واقع بزرگترین سند دال بر بینش و فقه حضرت عمر رضی الله عنه به حساب می آید و حکایت از آن دارد که سخن حق همواره از زبان او بیرون می

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۶۶-۱۶۵) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۸۱-۲۸۰).

آید. این حدیث در واقع مظهر و مصداق گفته رسول اکرم ﷺ است که فرمود: ((إن الله وضع الحق على لسان عمر بقول به))<sup>۱</sup> از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: رأيت كأني أتيت بقدرح لبن فشربت منه فأعطيت فضلى عمر بن الخطاب، قالوا فما اولته يا رسول الله؟ قال: العلم.

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: در خواب، ظرفی پر از شیر به من داده شد، من از آن سیر نوشیده و باقیمانده را به عمر دادم. صحابه عرض کردند: یا رسول الله، تعبیر آن چیست؟ فرمود: علم است.<sup>۲</sup>

امام مسلم همین حدیث حضرت ابو هریره رضی الله عنه را که حدیثی است طولانی نقل کرده است و در بخشی از آن چنین آمده است: رسول اکرم ﷺ نعلین خود را به من (ابوهریره) داد و فرمود: این دو لنگ کفش مرا بردار و هر کس را که پشت این دیوار دیدی و او به ((لا اله الا الله)) با اخلاص و صدق دل اعتراف می کند، او را به بهشت بشارت بده. نخستین کسی که با وی ملاقات کردم، عمر بود، از من پرسید: این کفش ها چگونه؟ عرض کردم: این کفشها از آن رسول اکرم ﷺ هستند، آنها را به من داده تا از طرف او به مردم اعلام کنم: هر کس که با صدق و اخلاص کلمه ی ((لا اله الا الله)) را بگوید، او را بشارت به بهشت بدهم. عمر چنان به سینه من زد که من پشت سر افتادم و به من گفت: برگرد، ای ابا هریره، من نزد رسول اکرم ﷺ برگشتم و حالت گریه به من دست داد. عمر پشت سر من راه افتاد. رسول اکرم ﷺ فرمود: ((تو را چه شده ابو هریره؟ عرض کردم: من عمر را ملاقات کردم و ماموریتی که شما به من داده بودی، او را از آن آگاه ساختم. او چنان به سینه ی من زد که پشت سر افتادم و به من گفت: برگرد. رسول اکرم ﷺ خطاب به عمر فرمود: بر اساس چه انگیزه ای، تو چنین اقدامی کردی؟ عمر گفت: ای پیامبر خدا پدر و مادرم، فدای تو بشود، تو ابا هریره را با کفشهایت فرستادی که اعلام کند:

۱. این حدیث با ترجمه اش در مباحث گذشته آمده است.

۲. منبع این حدیث در مباحث گذشته بیان گردیده است.

هر کس کلمه ی ((لا اله الا الله)) را از صدق دل و اخلاص بگوید، او اهل بهشت است؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: آری، عمر گفت: این گونه اعلام نشود، زیرا من احتمال می دهم که در آن صورت مردم به گفتن کلمه اتکال کرده، عمل را ترک می کنند. آنان را بگذار تا عمل کنند، رسول اکرم ﷺ فرمود: ((بگذار تا عمل کنند.))<sup>۱</sup>

این حدیث با صراحت لهجه اعلام می دارد که حضرت عمرؓ از بابت این نگران بود که مبادا مردم با شنیدن این مطلب بدان اتکال نموده و عمل را ترک کنند، این نگرانی خود را به رسول اکرم ﷺ ابلاغ کرد. این رای عمرؓ مورد موافقت رسول اکرم ﷺ قرار گرفت. قاضی عیاض و عده کثیری از علما می گویند: این اقدام حضرت عمرؓ رد امر پیامبر ﷺ و اعتراض بر وی نبود. زیرا منظور از فرستادن ابو هریره جز تطیب خاطر مسلمانان چیزی دیگر نبود. لذا حضرت عمرؓ فکر می کرد که کتمان این مطلب بیشتر به صلاح مردم است و خیر بیشتری را برای مردم در بر دارد تا این بشارت شتاب زده، و وقتی حضرت عمرؓ رسول اکرم ﷺ را در جریان دیدگاه خود قرار داد، رسول الله ﷺ دیدگاه وی را تصویب کرد.<sup>۲</sup> اما اینکه حضرت عمرؓ، ابو هریره را زده یا او را هول داد، بی گمان هدف حضرت عمرؓ، اذیت و آزار و انداختن وی روی زمین نبوده است بلکه منظور فقط، رد موضع و موقف او بوده است. زدن بر سینه چون در بازداشتن و جلوگیری کردن تاثیر بیشتری دارد و شخص را زودتر متوجه خطا می کند، لذا این اقدام از طرف حضرت عمرؓ انجام گرفته است.<sup>۳</sup>

آقای تیجانی به دروغ پردازی خود، ادامه داده می گوید: ((موضع گیریهای عمر حکایت از آن دارد که او به عصمت رسول الله ﷺ معتقد نبوده و وی را مانند سایر انسانها که هم مرتکب خطای می شوند و هم درست عمل می کنند، گمان کرده

۳. صحیح مسلم مع الشرح کتاب الایمان شماره (۳۱).

۱. صحیح مسلم مع الشرح ص ۳۲۶-۳۲۵.

۲. صحیح مسلم مع الشرح ص (۳۲۵).



است. و این زاویه دید اهل سنت که رسول الله ﷺ فقط در تبلیغ قرآن معصوم است و در بقیه موارد مانند سایر انسانها دچار خطا می شود، زائیده همین تفکر عمر است و استدلال اهل سنت این است که عمر در جریانات متعددی رای پیامبر را تصحیح کرده است.<sup>۱</sup>

در پاسخ این اشکال عرض می شود:

۱- لعن و نفرین خداوند بر جنایتکارانی که اندک اثری از دین و دیانت ندارند. آنانی که عقلهای سطحی نگر و دلهای بیمار خود را مبدا طعن بر رسول اکرم ﷺ قرار داده و اعمال صحابه رضی الله عنهم و یاران نزدیک وی را در این خصوص به عنوان سند و مدرک ارائه می دهند. در آغاز کتاب متذکر شده بودم که ایرادها و طعن این دروغ پرداز و هم کیشان رافضی اش در واقع حجابی است که در پس آن می تواند، بهترین انسان، یعنی حضرت رسول الله ﷺ را مورد طعن و عیبجویی قرار بدهند و چه طعنی بزرگتر از این می تواند باشد که نزدیکترین یاران وی را متهم کنند دایر بر اینکه آنان معتقد به عصمت رسول الله ﷺ نبوده اند. آیا این طعن آشکاری در حق رسول الله ﷺ (پدر و مادرم فدایش باد) نیست؟

۲- امام بخاری در صحیح خود از زهری چنین روایت می کند: علی بن حسین می گوید که حسین بن علی بن ابی طالب نقل کرده است که رسول اکرم ﷺ در یکی از شبها بدون اطلاع قبلی نزد او و فاطمه آمد و گفت: آیا شما دو نفر نماز نمی خوانید؟ حضرت علی رضی الله عنه می گوید: در جواب عرض کردم: ای پیامبر گرامی خداوند، ما در اختیار خداوند هستیم، هرگاه او بخواهد، بیدار شویم، بیدار می شویم. علی می گوید: رسول اکرم ﷺ با شنیدن این جواب از پیش ما تشریف برد

---

۳. ثم اهدیت ص (۱۶۶) و آنگاه... هدایت شدم ص (۲۸۱).

بدون اینکه سخنی بگوید - او می رفت و به سبب تاسف دستها را بر پاهای خود می زد و فرمود: انسان از هر موجودی دیگر جنجالی تر است.<sup>۱</sup>

آیا این موضع حضرت علی علیه السلام در برابر خواست رسول اکرم صلی الله علیه و آله و به خشم آوردن او حکایت از آن دارد که حضرت علی معتقد بر این بوده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فقط در تبلیغ قرآن معصوم است، و در بقیه موارد مانند سایر انسانها دچار اشتباه می شود و به همین خاطر حضرت علی به خواست رسول الله صلی الله علیه و آله توجه نفرمود؟ آقای تیجانی هدایت شده!!! چه پاسخی دارد؟!

۳- آقای تیجانی مدعی است که علمای اهل سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تنها در تبلیغ قرآن معصوم می دانند و در بقیه امور او را معصوم نمی دانند. من از آقای تیجانی تنها این را می خواهم که حداقل یک ماخذ و منبع را معرفی کند که اهل سنت در آن چنین گفته باشند. او این موضع اهل سنت را از کجا و از چه منبعی آورده است؟ خنده آور این است که آقای تیجانی متوجه نیست که اهل سنت خود را فقط به این خاطر مسمی به اهل سنت کرده اند که از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله تبعیت می کنند و خط مشی آن حضرت را ادامه می دهند.

آقای تیجانی می گوید: نزد بعضی از جهال مشهور است که زنان در خانه دف می زدند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خانه تشریف داشت، شیطان در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله بازی می کرد و به این سو و آن سو می دوید وقتی عمر بن خطاب وارد خانه شد شیطان فرار کرد و زنان دفها را زیر خود پنهان کردند و رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به عمر گفت: هرگاه تو از راهی بگذری و شیطان تو را در آن ببیند، سیر خود را تغییر می دهد. در چنین حالتی دریغ نیست اینکه عمر خود را در دین ذی رای پنداشته و به خود

اجازه دهد که در امور سیاسی حتی دینی در برابر رسول الله ﷺ موضع گیری کند، همان طور که در جریان بشارت دادن مومنان به بهشت موضع گیری کرده است.<sup>۱</sup>

۱- آقای تیجانی در تمام کتب اهل سنت حتی حدیث با این الفاظ دیده نشده است. والحمدلله کتب حدیث اهل سنت در بازارها به کثرت یافت می شوند، مانند کتب شیعه مدفون و محدود نیستند. هر پژوهشگر می تواند درباره این حدیث دروغین تحقیق کند. اگر در این کتب دیده نشد، مطمئن باشد که این حدیث را در صحیح المهدی تالیف آقای تیجانی خواهد دید!!

۲- بی تردید، آقای تیجانی بعضی احادیث صحیحه را نیز مطرح می کند ولی گره انصاف خواهی او نمی پذیرد جز اینکه سنت رسول الله ﷺ را ملعبه قرار داده، خواسته خود را با آن در آمیزد تا دروغی را به ما ارائه داده و آن را به اهل سنت نسبت دهد؟! اکنون دو روایت را که آقای تیجانی میان آن دو خلط مبحث کرده و آن را روایت اهل سنت نامیده است، نقل می کنم - روایت اول که امام بخاری آن را در صحیح خود نقل کرده است، چنین است:

حضرت ام المومنین عایشه رضی الله عنها می فرماید: ابوبکر در خانه من آمد و دو دختر از قبیله انصار که ترانه معروف انصار را که در جنگ بعات سروده بودند، می سرودند، حضرت عایشه می گوید: این دو دختر ترانه خوان رسمی نبودند. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: آیا صدای شیطان در خانه ی رسول اکرم ﷺ؟ آن روز، روز عید بود. رسول اکرم ﷺ فرمود: ای ابوبکر، هر قوم و ملت عیدی دارد و امروز عید ما مسلمانان است))<sup>۲</sup> حدیث دوم را امام ترمذی در سنن خود از بریده رضی الله عنه چنین نقل کرده است: ((رسول اکرم ﷺ در یکی از غزوه ها رفته بود، موقع برگشتن دختر سیاه

۱. ثم اهتدیت ص (۱۶۶) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۸۲-۲۸۱).

۲. صحیح بخاری کتاب العید - باب سنه العیدین لاهل الاسلام رقم (۹۰۹).

فامی به استقبال رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا من نذر کردم، اگر خداوند تو را صحیح و سالم برگرداند، در جلوی تو دف زده و ترانه بخوانم. رسول اکرم ﷺ فرمود: اگر نذر کردی، پس بزن. (یعنی دف بزن) و اگر نذر نکردی، ضرورتی ندارد. آن دختر شروع به زدن دف کرد، در همین اثنا ابوبکر ﷺ وارد خانه شد، بعد علی وارد خانه شد و بعد عثمان وارد و در آخر عمر وارد شد. آن دختر با ورود هیچ کدام از این بزرگان دف زدن را ترک نکرد ولی به محض اینکه عمر وارد شد. دف را زیر مقعد خود انداخت و روی آن نشست. آن گاه رسول اکرم ﷺ فرمود: ای عمر، همانا شیطان از تو می هراسد من نشسته بودم و این دختر مشغول دف زدن بود. ابوبکر وارد خانه شد، علی وارد خانه شد بعد عثمان وارد خانه شد ولی او دف زدن را ترک نکرد اما وقتی تو وارد شدی ای عمر، او دف را انداخت.<sup>۱</sup>

در این دو حدیث جرم و گناهی ذکر نشده است. و هر دوی آن، جزو احادیث صحیح هستند. دو دختر که در این دو حدیث عنوان شده اند از لحاظ سنی نابالغ بودند و در روز عید ترانه می خواندند و طبعاً این گونه ترانه ها، ساز و موسیقی نبودند که خاموش را به حرکت در آورد، پنهان را آشکار کنند و غریزه ای جنسی را تحریک کنند. این مطلب از قول حضرت عایشه ﷺ که می فرماید ((ولیستا بمغنیته)) آن دو دختر ترانه خوان حرفه ای نبودند - کاملاً واضح است. حضرت ابوبکر ﷺ آن دو را به خاطر این مورد نکوهش و سرزنش قرار داد و دف را به آهنگ شیطان تشبیه داد که این عمل نوعی بازی است که قلب را از ذکر خدا باز می دارد. اما رسول الله ﷺ فرمود: ای ابوبکر جلوی آنان را بگیر و علت را نیز چنین بیان فرمود: (هر قوم و ملت عیدی دارد و این، عید ما مسلمانان است).

در حدیث دوم آمده بود که دختر سیاه فامی نذر کرده بود که اگر رسول اکرم ﷺ سالم و پیروزمندانه از جهاد بر گردد، او دف می زند، رسول اکرم ﷺ به او گفت: اگر نذر کردی دف بزن و در غیر این صورت خیر. رسول اکرم ﷺ برای ایفای وعده

به وی اجازه داده بود تا دف زند. بعد ابوبکر، علی و عثمان داخل شدند و وقتی که عمر رضی الله عنه داخل شد، دختر دف را انداخته و روی آن نشست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخنی را که برای تیجانی گران تمام شد، فرمود و آن این بود: (همانا شیطان از تو می هراسد ای عمر) آیا بعد از این ستایش رسول الله صلی الله علیه و آله، ستایشی بهتر برای حضرت عمر رضی الله عنه وجود دارد؟

آقای تیجانی می گوید: عمر وقتی زمام امور را در دست گرفت، به تک روی اش اضافه نمود، حلال خدا و رسول را حرام، و حرام خدا و رسول را حلال کرد. تیجانی در حاشیه این مطلب می گوید: مانند تنفیذ طلاق ثلاث، و تحریم متعه حج و متعه النساء.<sup>۱</sup>  
می گویم:

۱- پیرامون پاسخ این اشکال که عمر رضی الله عنه متعه حج و متعه النساء را حرام کرده است. سخنان مفصل و مبسوطی در مباحث گذشته بیان گردید، نیازی به اعاده آنها نیست.

۲- درباره تنفیذ طلاق و ثلاث، روایت از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما چنین است: در دوران رسول الله صلی الله علیه و آله، ابوبکر و دو سال از دوران خلافت حضرت عمر رضی الله عنه طلاق ثلاث، یک طلاق محسوب می شد. عمر رضی الله عنه گفت: مردم، در معامله ای که بایستی در آن با صبر و حوصله رفتار می کردند، از خود شتاب نشان دادند، کاش ما خواست مردم را امضاء می کردیم، در نتیجه عمر آن را تنفیذ کرد.<sup>۲</sup>  
حدیث مذکور حکایت از آن دارد که اگر شخص همسرش را (در یک مجلس یا با یک لفظ) سه طلاق بدهد، یک طلاق واقع می شود. مساله همین بود تا دوران

۱. ثم اهدیت ص (۱۶۷) و آنگاه ... هدایت شدم ص (۲۸۲).

۲. صحیح مسلم به شرح نووی کتاب الطلاق رقم (۱۴۷۲).

خلافت عمر رضی الله عنه و او نیز در دو سال اول خلافت خود به همین فتوا عمل می کرد ولی وقتی مشاهده کرد که آنان در امر طلاق تهاون و سستی به خرج داده آن را ملعبه ای قرار دادند، به منظور تادیب و جلوگیری از این ملعبه تشدد بیشتری را اعمال کرد و سه طلاق در یک مجلس با یک لفظ را مغلظه قرار داد. این تغییر فتوا نشانگر دانش، فقه و بینش او در مسایل اجتهادی است. اکثر صحابه که حضرت علی رضی الله عنه نیز از جمله آنان بود، در آن زمان با وی موافقت کردند. این تحلیل حرام شریعت نبود و نیست، زیرا او حکم را منسوخ نکرد بلکه حکم را مرتبط به علتش کرد و او منظور رسول الله صلی الله علیه و آله را بهتر می دانست و درک می کرد علاوه بر این، او رهبر و در برابر رعیت و مردم مسئول بود و با توجه به مسئولیت عظیمی که داشت بر وی واجب و لازم بود که مصالح مردم را رعایت نموده و در جهت حفظ مصالح آنان گام بردارد و به دلایل متعدد ثابت شده است که او یکی از بزرگان صحابه و عالم و آگاه ترین آنان در امور دین بوده است و این اجتهاد او، اجتهاد صحیح و درستی می باشد و به فرض اینکه او در این فتوا خطا کرده است، خطای او خطای اجتهادی محسوب می شود و خطای اجتهادی نه اینکه گناه ندارد، بلکه واجب اجراست و نخبگان و خبرگان صحابه به فضل و کرامت او اعتراف کردند. شعبی از حضرت علی روایت کرده است: اینکه سکون و آرامش از زبان عمر سخن گوید، برای ما مستبعد نیست.<sup>۱</sup> ابن مسعود رضی الله عنه می فرمود: ((عمر از همه ی ما کتاب خدا را بیشتر می دانست و بینش دینی اش افزون بود و خدا را از همه ی ما بهتر می شناخت.<sup>۲</sup> و می فرمود: اگر علم عمر در یک کفه ی ترازو و عمل سایر اهل ارض در کفه دیگر آن گذاشته می شد، علم عمر بر تمام علوم می چربید - و می فرمود: به گمان من با رفتن عمر ۱۰/۹ (نه دهم) علم رفته است (مجمع الزوائد ج ۹ ص ۷۲ هیشمی) و می گوید: ((رواه الطبرانی باسانید و رجال،

۱. الفضایل لاحمد ج ۱ ص ۳۴۹.

۲. مجمع الزوائد للهِشمی ج ۹ ص (۸۲ و ۷۲).

وهذا رجال الصحيح غير اسد بن موسى وهو ثقه)) مجاهد می گوید: هرگاه مردم درباره موضوعی اختلاف نظر پیدا کنند، ببینید، موضع عمر چیست؟ آن را اختیار کنید.<sup>۱</sup> ابوعثمان النهدی می گوید: ((عمر میزان بود، چنین و چنان نمی گفت.))<sup>۲</sup> ممکن است آقای تیجانی به این دلایل قانع نباشد ناچارم دیدگاه اهل بیت را درباره حضرت عمر از کتب خود شیعه نقل کنم. حضرت علی بن ابی طالب، وصی شیعیان در مقام تعریف از زمان حکومت حضرت عمر رضی الله عنه می گوید: ((الله بلاد فلان فقد قوم الاود و داوی العمد خلف الفتنة و اقام السنه، ذهب نقی الثوب قليل العيب أصاب خیرها و سبق شرها، أدى الى الله طاعته و انقاه بحقه، رحل و ترکهم فی طرق متشعبه لایهتدی فیها الضال ولا یستیقن المهتدی.<sup>۳</sup> وقال عنه ایضاً وولیهم وال فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجزانه.<sup>۴</sup>

ترجمه: خدا شهرهای فلان (عمر بن خطاب) را برکت دهد و نگاه دارد او کجی را راست کرد و بیماری را معالجه کرد. (مردم شهرهایی را به دین اسلام گروانند) و سنت را بر پا داشت. تباہکاری ها را پشت سر انداخت (در زمان او فتنه ای رخ نداد) پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت به نیکویی خلافت را دریافت و از شر آن پیش گرفت (تا بود امر خلافت منظم بود و اختلال در آن راه نیافت) طاعت خدا را به جا آورد و از نافرمانی او پرهیز کرد و حش را ادا نمود. از دنیا رفت در حالی که مردم را در راههای گوناگون انداخت به طوری که گمراه در آنها راه نمی یابد و راه یافته بر یقین و باور نمی ماند.

امام قوم (شیعه) ابراهیم الثقفی در کتاب ((الغارات)) می نویسد که حضرت علی ولایت عمر را چنین می ستود: ((و تولى عمر الامر و كان مرضى السيره ميمون

۳. الفضایل لاحمد ج ۱ ص ۳۶۴.

۴. الفضایل لاحمد ج ۱ ص ۳۵۹.

۵. نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۰۹. مکتبه الالفین.

۶. نهج البلاغه ج ۴ ص ۷۹۴.

النقيه))<sup>۱</sup> (عمر زمام حکومت را در دست گرفت. او مردی نیک سیرت و مبارک خصلت بود. و وقتی که عمر درباره رفتن و جهاد کردن با رومیها از علی نظر خواهی کرد، علی فرمود: (إنک متی تسیر إلى هذا العدو بنفسک فتلقهم بشخصک فتنکب، لا تکن للمسلمین کائفه دون اقصی بلادهم، لیس بعدک مرجع یرجعون إليه، فابعث إلیهم رجلاً مجریاً واحفز کعه اهل البلاء والنصیحه، فإن أظهرک الله فذاک ما تحب، وإن تکن الأخری کنت رداء للناس و مثابه للمسلمین)<sup>۲</sup>

ترجمه: تو خود اگر بسوی این دشمن (قیصر روم و لشکریانش) روانه شوی و در ملاقات با ایشان (زد و خورد) مغلوب گردی برای مسلمانان شهرهای دور دست و مرزنشین پناهی نمی ماند بعد از تو مرجعی نیست که (برای جلوگیری از فتنه و فساد) به آنجا مراجعه نمایند، پس (مصلحت در این است که تو در اینجا بمانی.) و به جای خود مرد جنگ دیده و دلیری بسوی رومیها بفرستی و به همراهی او روانه کن کسانی را که تاب و توان تحمل سختی جنگ داشته و پند و اندرز را بپذیرند. اگر خداوند او را غالب گردانید، این همان چیزی است که میل داری و اگر واقعه دیگری پیش آمد تو یاور و پناه مسلمانان خواهی بود. (می توانی تجدید قوا کرده به جنگ رومیها بفرستی.)

و امام دیگر شیعیان، محمد آل کاشف الغطا در کتاب (اصل الشیعه و اصولها) می گوید: وقتی علی بن ابی طالب اذعان کرد که دو خلیفه، ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) در نشر کلمه ی توحید، تجهیز سپاه اسلام و گسترانیدن فتوحات، نهایت سعی و تلاش را به خرج دادند، تبعیض نکردند و ستم روا نداشتند، بیعت کرد و برای صلح و آشتی آماده شد، و به همین خاطر علی دخترش، ام الکلتوم را به عقد عمر درآورد.<sup>۳</sup>

۷. الغارات للثقفی ج ۱ ص (۳۰۷) (رساله علی إلى أصحابه).

۱. الغارات للثقفی ج ۱ ص (۳۰۷) (رساله علی إلى أصحابه).

۲. فروع کافی کتاب النکاح باب تزویج ام الکلتوم ج ۵ ص (۳۴۶).



قضیه فقط به اینجا و این حد خاتمه نمی یابد بلکه بر اساس اعتراف اربلی، علی علیه السلام یکی از فرزندان خود را به اسم ((عمر)) مسمی کرد (کشف الغمه للاربلی ج ۶ ص ۷۸) این نام گذاری به خاطر محبت . احترامی بود که حضرت علی علیه السلام نسبت به خلیفه دوم، عمر بن خطاب رضی الله عنه قایل بود، آیا بعد از این برای احدی جای شک می ماند درباره اینکه خداوند، حق را در زبان و قلب عمر قرار داده است؟!

((نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه عمر

علیه خود گواهی داده است))

آقای تیجانی می گوید: بخاری در صحیح خود در باب مناقب عمر بن خطاب چنین نقل می کند: وقتی عمر مورد ضربت قرار گرفت، شدیداً احساس درد و الم می کرد، ابن عباس که وی را توصیه به صبر می کرد و خطاب به وی گفت: ای امیرالمومنین، تو در صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله بودی، نیک با وی رفتار کردی و بعد از وی جدا شدی در حالی که او از شما خرسند و راضی بود. بعد در صحبت و معیت ابوبکر رضی الله عنه بودی و به خوبی با وی رفتار کردی و بعد از او جدا شدی در حالی که او از شما راضی بود. بعد تو با مردم بودی و با مردم نیکو رفتار کردی و در حالی از آنان جدا می شوی که آنان از تو رضایت دارند. عمر گفت: معیت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جلب رضایت و خشنودی او، متنی بود که خداوند بر من نهاده است. صحبت با ابوبکر و جلب رضایت ایشان نیز منت و احسان الهی است که بر من شده است. البته آنچه از بی صبری که تو در من مشاهده می کنی از ناحیه تو و یاران تو است. اگر من به اندازه ی زمین طلا می داشتم همه آنها را در برابر نجات از عذاب الهی فدیة می دادم. تیجانی می گوید، علاوه بر این، تاریخ این گفته ی او را به ثبت رسانده است: ((ای کاش من یک قوچ اهلی می بودن، تا مدتی که می خواستند مرا فربه می کردند و بعد برای دوستان و مهمانانشان مرا ذبح می کردند،

کباب می کردند، خشک می کردند و می خوردند و به صورت مدفوع خارج می کردند و ای کاش بشر نمی بودم.<sup>۱</sup>

می گویم:

بی گمان گفته حضرت عمر در هنگام وفات دال بر شدت و ازدیاد خوف او از خداوند متعال است و این حکایت از قوت ایمان او به پروردگار دارد. به دلیل اینکه از شداد بن اوس روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: خداوند می فرماید: سوگند به عظمت و جلال خودم دو امن و دو خوف در بنده ی من یک جا جمع نمی شوند. اگر او در دنیا از عذاب من خود را مامون بدانند، او را روز قیامت که تمام بندگانم را حشر می کنم، دچار خوف و وحشت خواهم کرد. اگر او در دنیا از من بترسد، روزی که بندگانم را حشر می کنم وی را در امان خواهم داشت.<sup>۲</sup> علاوه بر این حدیث مذکور (مستدل تیجانی) صحابی بودن عمر ﷺ را ثابت می کند و موید این مطلب است که رسول الله ﷺ در حالی از دنیا رفته است که از عمر بن خطاب ﷺ خشنود و راضی بوده است. لذا خوف عمر ﷺ از خداوند نشانی کثرت و شدت تقوای او است. علاوه بر این، قاتل او از مسلمانان نبود بلکه فردی مجوس و آتش پرست بود و این خودش نوعی اعزاز و افتخار است برای او. مسلم در صحیح خود از عوف بن مالک از رسول الله ﷺ چنین روایت می کند: (بهترین امامان و رهبران شما کسانی هستند که شما آنان را دوست دارید و آنان نیز با شما محبت می ورزند، آنان برای شما دعا می کنند و شما برای آنان دعا می کنید و بدترین امامان و رهبران شما کسانی هستند که در حق شما لعن و نفرین می کنند و شما آنان را نفرین می کنید.<sup>۳</sup>

عمر ﷺ فرمانروا و خلیفه عادل و با انصافی بود که مردم او را دوست می داشتند و از او خشنود بودند. امام بخاری از عمرو بن میمون حدیث مفصلی را نقل کرده و

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۱) و آنگاه ... هدایت شدم (۱۸۱-۱۸۰).

۲. حلیه لابی نعیم ج ۶ ص (۹۸) و الزهد لابن المبارک ص (۱۵۷) نگاه سلسله صحیح ج ۲ شماره (۷۴۲).

۳. صحیح مسلم کتاب الامارت - باب خیار الامه و شرارهم شماره (۱۸۵۵).

در بخشی از آن چنین آمده است: او به سوی خانه اش حمل گردید، ما همراه او رفتیم - قبل از آن روز مردم به چنین مصیبتی گرفتار نشده بودند. بعضیها می گفتند. اشکالی ندارد، بعضیها می گفتند احتمال دارد اتفاقی بیفتد، مقداری شربت آورده شد. او از آن نوشید. شربت‌ها از شکمش بیرون آمدند. مقداری شیر تقدیم او گردید. از آن نوشید، از شکمش<sup>۱</sup> بیرون آمدند. آنگاه مردم اذعان کردند که او در گذشته است یعنی ماندنی نیست. ما وارد خانه شدیم. مردم آمدند و وی را ستودند. مرد جوانی آمد و گفت: خوشا به حال تو ای امیرالمومنین. بشارت خداوند به خاطر همراهی تو با رسول الله ﷺ بر تو باد، روزگاری از اسلام سپری شده بود و بعد تو زمام امور را در دست گرفتی و با عدالت رفتار کردی. (صحیح بخاری کتاب فضایل الصحابه - باب قصه الیبعه ۳۴۹۷).

علاوه بر این، خود حضرت علی رضی الله عنه، بعد از وفات وی، او را ستوده است. ابی ملیکه می گوید، از ابن عباس شنیدم که می فرمود: ((عمر رضی الله عنه روی تخت گذاشته شد؟، مردم او را احاطه کردند، بر او دعا و درود گفتند، قبل از اینکه جسد او حمل گردد، و من (ابن عباس) نیز در میان مردم بودم. ناگهانی شخصی دست را روی شانه من گذاشت وقتی متوجه شدم، دیدم که او علی بن ابی طالب است. در حق عمر، ترحم کرده گفت: بعد از خودت هیچ کس را بهتر از خودت، پشت سر نگذاشتی که من دوست داشته باشم با عملی مانند عمل او به ملاقات خدا بروم. سوگند به الله من یقین داشتم که خداوند تو را با دو رفیقت همراه خواهد کرد. من به کثرت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده ام که می فرمود: ((من و ابوبکر و عمر رفتیم، من و ابوبکر و عمر بیرون رفتیم، من و ابوبکر و عمر وارد شدیم.))<sup>۲</sup>

بقیه ایرادهایی که در این مبحث عنوان شده اند، جواب قانع کننده، در مبحث (گواهی ابوبکر علیه خودش) بیان گردیده است، مراجعه شود.

۲. از همان جایی که ضرب خورده بود و پاره شده بود.

۳. صحیح بخاری - کتاب فضایل الصحابه - باب مناقب عمر برقم (۳۴۸۲).

نقدی بر دیدگاه آقای تیجانی درباره عمر بن خطاب، تحت عنوان ((گفتگو با یک عالم))

آقای تیجانی می گوید: صحیح بخاری را باز کردم و در آن چنین نوشته بود: عمر بن خطاب به خانه ی حفصه داخل شد. اسماء دختر عمیس در آنجا بود. وقتی عمر نگاهش به اسماء بنت عمیس افتاد، گفت: این کیست؟ حفصه گفت: ((اسماء بنت عمیس)). عمر گفت: همان حبشی، همان دریایی - (یعنی همان اسماء که از راه دریا به حبشه هجرت کرده است) اسماء گفت: ((آری))، عمر گفت: ما قبل از شما هجرت کرده ایم، لذا نسبت به رسول الله ﷺ، ما از شما حق بیشتری داریم. اسماء خشم کرد و گفت: به خدا سوگند، هرگز چنین نیست. شما با پیامبر ﷺ همراه بودید. گرسنگان شما اطعام می شد، و جاهلان شما راهنمایی می شدند، و ما در سرزمین بسیار دوری زندگی می کردیم، سرزمینی نامطلوب در دیار حبشه و همه این گرفتاری ها به خاطر الله و رسول الله بوده است و سوگند به الله، که من با یاد رسول الله می خوردم و می نوشیدم. و ما (در دیار هجرت) مورد اذیت و آزار دشمنان قرار گرفته ایم - این جریان را به رسول الله ﷺ بدون اندک کم و کاستی گزارش خواهم کرد. وقتی رسول اکرم ﷺ در خانه تشریف آورد، اسماء گفت: ای پیامبر خدا ﷺ، عمر بن خطاب چنین و چنان می گوید. رسول اکرم ﷺ فرمود: تو در جواب چه گفتی؟ اسماء گفت: چنین و چنان گفتم. رسول اکرم ﷺ فرمود: حق او نسبت به من از حق شما بیشتر نیست (یعنی عمر استحقاق بیشتری نسبت به من از شما ندارد) او و همراهانش یک بار هجرت کردند و شما صاحبان سفینه (کسانی که با کشتی به حبشه هجرت کرده اید) دو بار هجرت کرده اید. اسماء می گوید: ابوموسی اشعری و سایر کسانی که بوسیله کشتی به حبشه هجرت کرده بودند، همواره نزد من آمده درباره حدیث از من سوال می کردند. هیچ چیزی در دنیا برای آنان بیش از این حدیث مایه مسرت و خوشحالی نبود. آقای تیجانی می گوید: ((من گفتم: وقتی رسول اکرم ﷺ از نخستین کسانی بود که درباره ی ابوبکر شک

داشت و برای او گواهی نداد، زیرا رسول الله ﷺ نمی دانست که او در آینده چه می کند؟ و وقتی رسول اکرم ﷺ به برتر بودن عمر بن خطاب در برابر اسماء بنت عمیس اعتراف نکرد بلکه اسماء را در برابر عمر برتر و افضل می دانست، پس من حق به جانب هستم که شکاک باشم و کسی را برتر ندانم تا اینکه تحقیق نموده و به واقعیت برسم و واضح و روشن است که این دو حدیث با تمام احادیثی که درباره فضیلت ابوبکر و عمر وارد شده اند، متعارض و متضاد اند - و همه آن فضایل وارده را نفی می کنند. زیرا این دو حدیث با واقعیت عقلانی نزدیکتر هستند تا فضایل دروغین.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- به خدا سوگند، برای من روشن نیست که آقای تیجانی چگونه فکر می کند و چه می نویسد و از چه لحاظ این حدیث را سبب طعن برای عمر رضی الله عنه می داند؟! نهایت امر در این حدیث، این است که رسول اکرم ﷺ، درباره فضیلت اهل سفینه سخن گفته است. اهل سفینه کسانی بودند که نخست به حبشه و سپس به مدینه منوره هجرت کردند. رسول اکرم ﷺ به خاطر دو هجرت که آنان انجام داده بودند، در برابر آن عده از اصحاب و یاران که یک دفعه (از مکه به مدینه) هجرت کرده بودند، تفضلی در حقشان قایل شد. تفضیل اصحاب سفینه علی الاطلاق نبود بلکه فقط از جهت هجرت بود.

۲- درباره این گفته آقای تیجانی که رسول الله ﷺ به افضل بودن عمر در برابر اسماء بنت عمیس اعتراف نفرمود بلکه اسماء را در برابر عمر برتر و افضل معرفی کرد، باید عرض شود که این گونه برداشت از حدیث حکایت از جهل مرکب تیجانی دارد. زیرا رسول الله ﷺ در جواب اسماء فرمود: او (عمر بن خطاب) و اصحابش که یک دفعه هجرت کرده اند، نسبت به من استحقاق بیشتری از شما

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۲۹) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۱۳-۲۱۱).

ندارند و شما صاحبان سفینه دو بار هجرت کرده اید. مسلماً رسول اکرم ﷺ عمر بن خطاب را همراه با سایر اصحاب خود که یک بار هجرت کرده بودند، عنوان کرد و تنها عمر را ذکر نکرد. بنابراین کلیه کسانی از اصحاب رسول الله ﷺ که یک بار به مدینه هجرت کرده اند، طبق برداشت آقای تیجانی از اسماء بنت عمیس یا اصحاب سفینه بهترند و بدون تردید این تعمیم و شمول، شامل علی بن ابی طالب که یک بار به مدینه هجرت کرده بود نیز می شود، اما برداشت و قرائت صحیح از این حدیث همان است که جمهور علمای مذاهب از آن دارند، یعنی اینکه این تفضیل علی الاطلاق نیست، بلکه فقط از لحاظ هجرت است.

۳- . . . آقای تیجانی می گوید: (روشن است که این حدیث متضاد و متعارض با تمام احادیثی است که در باب فضیلت عمر بن خطاب وارد شده اند) آری، طبیعتاً باید چنین باشد، چرا چنین نباشد و چرا احادیث وارد شده در فضیلت عمر باطل نباشند، زیرا آقای تیجانی در کارخانه ی تحلیل حدیث خود آنها را تخریب کرده است!!؟

آقای تیجانی می گوید: آنچه که بعضی از علمای ما ادعا می کنند دایر بر اینکه شیعه همان اهل فارس مجوس هستند که عمر در جنگ قادسیه غرور، مجد و عظمت آنها را شکسته و پوزه ی آنها را به خاک مالیده است و به همین خاطر شیعیان او را مبعوض و ناپسند می دانند، نیست و صحت ندارد، من به این جاهلان چنین پاسخ داده ام که شیعه بودن اهل بیت رسول الله ﷺ اختصاصی به فارسها ندارد بلکه شیعه در عراق، حجاز، سوریه، لبنان که همه اهالی این بلاد، عرب هستند، وجود دارد، همان گونه که در هندوستان، پاکستان و سایر کشورهای آفریقایی که اهالی آنها نیز فارس نیستند وجود دارد. اگر شیعیان اهل بیت تنها ایرانی و فارس زبان می بودند، دلیل آقایان دلیلی معقول و محکم بود ولی فارسها معتقد به امامت دوازده امام هستند که همگی آنان از عرب، از قریش و از بنی

هاشم اند که خاندان رسول الله ﷺ می باشند. اگر فارسها متعصب می بودند و از اعراب نفرت می کردند، آن طور که بعضیها می گویند سلمان فارسی را امام خود قرار می دادند. زیرا او از نژاد فارسی بود، و جایگاه و منزلت او از دیدگاه شیعه و سنی بطور یک نواخت پذیرفته شده است. از طرفی دیگر تمام اهل سنت و جماعت به امامت فارسی نژادها مانند، ابوحنیفه، نسایی، ترمذی، بخاری، مسلم، ابن ماجه، رازی، غزالی، ابن سینا، فارابی و غیرهم، اعتقاد دارند و امامت آنان را پذیرفته اند. اگر شیعیان فارسی نژاد بخاطر اینکه، عمر بن خطاب غرور، مجد و عظمت آنان را در هم کوبیده و پوزه آنان را به خاک مالیده است، با وی مخالف هستند و او را نفرین می کنند، آنگاه مخالفت و نفرین شیعیان عرب و غیر فارس را در حق عمر بن خطاب چگونه توجیه می کنیم؟ لذا این دعوی محض و بلاد دلیل است و مخالف و نفرین شیعیان عرب و عجم با عمر بن خطاب به خاطر نقشی بود که او در دور نگاه داشتن امیرالمومنین، سید اوصیاء، علی بن ابی طالب از رسیدن به خلافت بازی کرده بود و به خاطر عواملی که زمینه ی فتنه، اضطراب و انحلال و از هم پاشیدگی این امت را فراهم نمود. و کافی است که پرده ها برداشته شوند و واقعیتها ظاهر کرده شوند، تا هر جویای حق بدون سابقه عداوت و دشمنی با وی، او را رها کند و از وی به پرهیزد.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- برای نخستین بار رفض توسط عبدالله بن سبا یهودی ظاهر شد. او نخستین کسی بود که بدعت امامت علی بن ابی طالب را بعد از رسول اکرم ﷺ، بنا نهاد. تمام روافض اثناعشری به این حقیقت اعتراف دارند. و نمی توانند منکر آن شوند. امام و متکلم شیعیان جناب حسن بن موسی نوبختی در کتاب خود<sup>۲</sup> می نویسد:

۱. ثم اهتدیت ص (۱۳۳-۱۳۲) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۱۷-۲۱۶).

۲. فرق الشیعه.

((گروهی از یاران علی بن ابی طالب بر این باورند که عبدالله بن سبا، یهودی بود و بعد از مسلمان شدن با علی علیه السلام موالات و پیمان دوستی برقرار نمود و در زمانی که بر دین یهود بود، بعد از وفات حضرت موسی عیناً همین مطلب را که بعد از رسول الله ﷺ درباره حضرت علی می گفت، درباره یوشع بن نون گفته بود. او نخستین کسی بود که عقیده واجب بودن امامت علی بن ابی طالب بعد از رسول الله ﷺ را تشهیر کرد و آن را رواج داد و از دشمنان علی بن ابی طالب اظهار براءت نمود و مخالفین او را بر ملا کرد و به همین خاطر مخالفین شیعه می گویند: که اصل رفض بر گرفته از یهودیت است)).<sup>۱</sup>

و به دلیل اینکه عمر بن خطاب به وسیله ی سپاه خود غرور فارسها را شکست و کشور آنان را تصرف کرد، آنان در صدد انتقام از وی برآمدند و برای حيله و دسيسه عليه اسلام اتفاق کردند و مناسبترین شیوه برای آنان در این مقطع، که قدرت و شوکت خود را از دست داده بودند، این بود که به حربه ای متوسل شوند که نزد مسلمانان قداست داشته باشد. هیچ تز و شیوه ای جز شیوه عبدالله بن سبا را که اهل بیت رسول الله ﷺ را مستمسکی برای مطعون کردن خداوند عزوجل قرار داده بود، نیافتند. در نتیجه دشمنان عمر بن خطاب به همان تز ابن سبا یهودی (تز محبت با اهل بیت رسول الله ﷺ) متوسل شدند و آن را برای پخش و گسترانیدن انحرافات خود در میان مسلمانان بهانه قرار دادند. آری، این بود مبدا نشات و ظهور رفض آن طور که خود آنان اعتراف دارند.

۲- آری، این بود ادعای آقای تیجانی که تشیع تنها منحصر در فارسها نیست بلکه در عرب و غیر عرب نیز وجود دارد، نمی تواند واقعیت امر را تغییر دهد، زیرا آنچه که پیرامون آن باید بحث و بررسی شود، ماهیت و کیان رفض و تشیع است و ثابت کردم که منشا اصلی آن، فارسها هستند و این مطلب که این بیماری در



عرب و غیر عرب سرایت کرده است، یک جریان سنتی است، زیرا هیچ دعوتی و حرکتی در این دنیا شروع به کار نکرده مگر اینکه گروهی از مومنان با اندیشه خاص آن، گرد آن جمع نشده باشند و این به هیچ وجه نمی تواند حقانیت باشد، مگر شما نمی دانید که ایده و جریان مارکسیسم در دوران قدرت خود بسیار از اعراب، فارس و غیره را تحت تاثیر قرار داده است، آیا این اثر پذیری از مارکسیسم می تواند دلیل حقانیت آن باشد؟! وقتی ایده انکار وجود خداوند میان عده ای از مردم اعراب رواج پیدا کرده است و گروهی بدان ایمان آورده اند و حتی دولت‌ها و حکومت‌هایی بر اساس همین عقیده در بلاد عربی شکل گرفته است، پس پذیرفته عقیده ی رفض و تحت تاثیر قرار گرفتن از آن برای بعضی اعراب و غیر اعراب به مراتب آسانتر است، به ویژه وقتی آنان شعار محبت اهل بیت رسول الله ﷺ و حمایت از آنان را سر می دهند! حاصل سخن اینکه، این به هیچ وجه نمی تواند دلیلی برای تیجانی دایر بر صحت مذهب رافضی باشد.

۳-... اینکه اعراب و غیر اعراب، علاوه بر فارسها عمر بن خطاب را دوست ندارند و او را نکوهش می کنند، جریان عادی و طبیعی است. زیرا ساختار و زیر بنای مذهب روافض بر طعن بر ابوبکر و عمر پی ریزی شده است. هر کس که این عقیده را بپذیرد، تمام تبعات و احکام جنبی آن را باید پذیرفته باشد. روی همین اساس می بینیم که بسیاری از فارسها با حضرت عمر بن خطاب محبت دارند. چون آنان معتقد به عقیده حقه، (عقیده اهل سنت و جماعت) هستند. این نیز یک جریان طبیعی است. آری، این است توجیه عداوت بعضی اعراب و غیر فارسها با حضرت عمر بن خطاب ﷺ.

۴-... آقای تیجانی می گوید: اهل سنت و جماعت را می بینیم که فارسها را به عنوان امام پذیرفته اند. این دیدگاه او حکایت از جهل او دارد. زیرا واقعیت این

است که تمام علمای عرب و غیر عرب به لحاظ عقیده از منهج و روش اهل سنت تبعیت می کنند. زیرا هیچ عرب یا فارسی از منهج و مسلک اهل سنت نمایندگی نمی کند. مسلک اهل سنت، مسلک جدید و مزخرفی نیست که اشخاص آن را نمایندگی بکنند به گونه ای که در مسلک رفض و تشیع مروج است، بلکه مسلک اهل سنت با تکیه بر کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ از حقیقت و کیان اسلام نمایندگی می کند، و هر کس که این مسلک را بپذیرد، او اهل سنت است، خواه عرب باشد یا عجم.

۵-... آقای تیجانی می گوید: ((اگر فارسها متعصب می بودند و از اعراب نفرت می کردند، آن طور که بعضیها می گویند، سلمان فارسی را به عنوان امام برای خود بر می گزیدند. زیرا سلمان، فارسی نژاد و از اصحاب رسول الله ﷺ بود و همه عرب و عجم، شیعه و سنی از منزلت و جایگاه او مطلع بودند و بر آن اتفاق نظر داشتند.))  
می گویم:

آقای تیجانی، اگر تو تا این حد ساده لوح هستی و ساده اندیشی، باور ندارم که روافض در این مساله مثل تو ساده باشند. زیرا سلمان هر چند که از اصحاب جلیل القدر بود ولی صحابیت افتخاری است که سایر صحابه از آن بهره مند بودند حتی بعضی از آنان به لحاظ منزلت و صحبت از سلمان نیز بهره بیشتری داشتند و علاوه بر این، سلمان، فارسی نژاد بود، اگر شیعه دوازده امامی او را به عنوان امام می پذیرفتند و او را امام خود قرار می دادند، بازی به رسوایی می انجامید و شکوک و شبهات زیادی به وجود می آمد، زیرا زیرکی و هوشیاری مقتضی بود که شیعه دوازده امامی، اهل بیت رسول الله ﷺ را به عنوان پناه گواهی برای خود بر گزینند. اما سلمان را به خاطر فارسی نژاد بودنش جزو صحابه مرضیین قرار دادند تا بازی کامل شده و موضع مستحکم شود.

۶- . . . من مدعی نیستم که تمام روافض و دوازده امامی از این مطلب مطلع هستند بلکه اکثریت قریب به اتفاق عامه شیعه اصل واقعیت را نمی دانند و معتقد هستند که از حق تبعیت می کنند و صراط مستقیم را می پیمایند و بسیاری از آنان با آشکار شدن حق و حقیقت، از آن پیروی می کنند و بدان پناه می برند و عملاً بسیاری را دیده ایم که به مذهب حقه ی اهل سنت گراییده و حتی از فعالترین دعوت گران آن شده اند. حتی بعضی از علمای شیعه نیز بعد از روشن شدن موضع انحرافی خود، بسوی حق رجوع کرده اند، مانند دکتور موسی موسوی، احمد کسروی.<sup>۱</sup> از خداوند کریم، آفریدگار عرش عظیم خواستارم تا عموم شیعیان را بسوی حق راهنمایی نموده و از انحرافهای گمراه کنندگان آنان را رها سازد. آمین.

((نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره ی حضرت عمر در امر خلافت))

تیجانی می گوید: خلافت عثمان نوعی بازی و مسخره ی تاریخی بود. زیرا عمر شش نفر را نامزد کرد و آنان را ملزم ساخت تا از میان خود یکی را به عنوان خلیفه بر گزینند و گفت: اگر از میان شش نفر، چهار تن اتفاق کردند و دو نفر مخالفت کرد، آن دو باید کشته شوند و اگر شش نفر در دو گروه سه سه نفری تقسیم شدند، به رای گروهی عمل شود که عبدالرحمن بن عوف جزو آنان است. اگر مدتی سپری شد و شش نفر نتوانستند اتفاق کنند، همه ی آنان کشته شوند. داستان بسیار طولانی و شگفت آور است. اما قابل توجه این است که عبدالرحمن بن عوف، علی بن ابی طالب را بر گزید و از وی تعهد گرفت تا مطابق کتاب الله، سنت رسول الله و سنت شیخین، ابوبکر و عمر، میان مردم قضاوت کند، علی بن ابی طالب این شرط را رد کرد و عثمان آن را پذیرفت و خلیفه شد. علی بن ابی

---

۱. به کتاب تشیع و شیعه مراجعه شود.

طالب که از قبل نسبت به نتیجه اطلاع داشت، بیعت نکرد و در این خصوص در خطبه‌ی معروف خود، به نام خطبه‌ی ششقیه سخن گفت.<sup>۱</sup> می‌گوییم:

۱- آقای تیجانی چقدر دروغگو است و چرا او به ماخذ و منبع این حدیث اشاره نمی‌کند؟! قطعاً این حدیث کمتر از این است که بسوی آن توجه شود، زیرا راویان آن کاذب و محتوای آن بسیار سطحی است اما درباره این نوع بشر (روافض) چگونه قضاوت کنیم؟ آنان ((بدلیل کثرت جهالت و هوس پرستی، در معقول و منقول حقایق را وارونه می‌کنند، مسائلی را مطرح می‌کنند که انجام گرفته‌اند و می‌دانند که انجام گرفته‌اند اما می‌گویند که انجام نگرفته‌اند و اموری را مطرح می‌کنند که انجام نگرفته‌اند، و معلوم است که انجام نگرفته، اما می‌گویند: انجام گرفته‌اند، اموری که خیر و صلاح هستند، می‌گویند: اینها فتنه و فسادند و بر عکس. آنان نه از عقل بهره‌دارند و نه از نقل. تنها بهره‌شان این سخن قرآن است (وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ)<sup>۲</sup> (اگر گوش شنوا می‌داشتیم یا از عقل برخوردار بودیم، هرگز جزو جهنمیان نبودیم).

۲- . . . واقعیت امر در این خصوص همان است که امام بخاری آن را در صحیح خود نقل کرده است. در بخشی از یک حدیث بزرگ که عمرو بن میمون آن را روایت می‌کند، چنین آمده است: . . . ای امیرالمومنین وصیت کن و جانشینی را انتخاب کن. حضرت عمر فرمود: کسی را شایسته‌تر از این افراد یا از این گروه کوچک که رسول اکرم ﷺ از آنان خرسند بود، نمی‌دانم، آنگاه علی، عثمان، زبیر، طلحه، و سعد و عبدالرحمن بن عوف را نام برد و فرمود: عبدالله بن عمر شاهد و گواه شما است، یا میان شما حضور دارد ولی او هیچ‌گونه ارتباطی با خلافت

۱. ثم اهتدیت ص (۱۴۵-۱۴۴) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۳۹-۲۳۸).

۲. منهاج السنه ج ۶ ص (۱۲۱).

ندارد. اگر امارت اسلامی به سعد رسید، او برای این کار شایسته است و در غیر این صورت هر کدام از شما مادام که خلیفه باشد، باید از وی یاری و کمک جوید. زیرا من به خاطر بی کفایتی یا خیانت او را معزل نکرده ام. و بعد فرمود: کسی که بعد از من زمام امور را در دست می گیرد، توصیه می کنم که هوای مهاجرین اولین را داشته باشد، حقوق آنان را رعایت کند و از حرمت آنان پاسداری کند و درباره ی انصار که موجب تقویت اسلام و کشور اسلامی بودند، نیز توصیه می کنم، از نیکان و نیکوکاران آنان پذیرفته شود و از خطاکاران آنان عفو و در گذر شود. درباره اهالی سایر بلاد اسلامی نیز توصیه می شود. زیرا آنان، اسلام را تقویت کردند و اموال را جمع آوری کردند و عامل خشم و ناراحتی دشمنان هستند، آنچه که مازاد بر نیاز آنان است. با طیب خاطر از آنان گرفته شود. درباره ی تمام اعراب نیز توصیه می شود. زیرا آنان اصل عرب و شالوده ی اسلام هستند. اموال فاضل آنان گرفته شود و میان فقراء آنان توزیع شود و درباره ی خدا و رسول الله ﷺ نیز او را (خلیفه را) توصیه می کنم دایر بر اینکه عهد و پیمان خدا و رسول را ایفا کند و به خاطر خدا و رسول (با دشمنان دین). بجنگد و مردم را بیش از توان آنان مکلف نکند.<sup>۱</sup>

آری، حدیث مذکور به صراحت لهجه می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه معامله را به شش نفری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در طول حیات مبارک خودش از آنان راضی و خرسند بود، موکول کرده بود. اما این سخن که او دستور قتل آنان یا بعضی از آنان را داده است، در حدیث یافته نمی شود. بهتر است که این سخن به افسانه های هزار و یک شب نسبت داده شود تا به حدیث.

۳- . . . فرضاً اگر بپذیریم که عمر رضی الله عنه دستور قتل آنان را داده است، بی تردید این دستور او به خاطر جلوگیری از فتنه و فساد بوده است، اکنون سوال این است: آیا

---

۱. صحیح بخاری، کتاب فضایل الصحابه برقم (۳۴۹۷).

چنین دستوری جلوی فتنه را می گیرد یا آن را شعله ور می کند؟! آیا قتل شش نفر از نخبگان و فرهیختگان امت به سادگی و سلامتی می گذرد؟! آیا مسلمانان چنین چیزی را خواهند پذیرفت؟! باز هم اگر عمرؓ دستور قتل آنان را صادر می کرد، آن طور که تیجانی مدعی است، حتماً کسی را برای احراز خلافت مامور می کرد، آیا چنین حکمی از ناحیه او صورت گرفته است؟! آری، بسیار روشن است که به این گونه روایت استدلال نمی کند و آن را نمی نویسد و آنرا باور نمی کند، مگر کسی که از همه ی مردم کودن تر باشد!!

۴-... این گفته ی آقای تیجانی ، که عمر گفته بود: ((اگر آنان به دو گروه سه نفری تقسیم شدند به راس گروهی عمل شود که عبدالرحمن بن عوف میان آن باشد)) دروغ محض و افتراء در حق حضرت عمرؓ - زیرا او معامله را به این شش نفر موکول کرده بود تا آنان یکی را از میان خود انتخاب کنند و درباره ی عمل کردن به رای گروهی که عبدالرحمن بن عوف جزو آن باشد، اصلاً دستوری نداده بود. ولی واقعیت این است که آن شش نفر عبدالرحمن بن عوف را انتخاب کردند. در خود حدیثی که امام بخاری آن را نقل کرده است، چنین آمده است. ((وقتی از امر تدفین فارغ شدند، آن گروه شش نفری تجمع کرد و عبدالرحمن گفت: اختیار را به سه نفر موکول کنید. زبیرؓ گفت: من اختیارم را به علی سپردم. طلحه گفت: اختیارم را به عثمان سپردم. سعد گفت: اختیارم را به عبدالرحمن بن عوف سپردم. آنگاه عبدالرحمن بن عوف خطاب به علی و عثمان گفت: هر کدام از شما که از پذیرفتن خلافت دوری کند، خلافت را به او می سپارم. علی و عثمان سکوت اختیار کردند. عبدالرحمن گفت: شما اختیارتان را به من بسپارید، خدا را گواه می گیرم که در انتخاب اصلح از میان شما کوتاهی نکنم؟ علی و عثمان گفتند: آری، دست یکی (علی) را گرفت و گفت، تو با رسول الله ﷺ خویشاوندی داری و قدمت و سابقه دینی تو نیز بیشتر است، همان طور که خودت می دانی،

اگر من تو را به امارت بر گزیدم تو خدا را گواه می گیری که با عدالت رفتار کنی و اگر عثمان را بر گزیدم و از وی گوش می کنی و اطاعت می کنی. بعد همین سخنان را در تنهایی با آن دیگری (عثمان) تکرار کرد. وقتی از هر دو نفر تعهد گرفت، گفت: ای عثمان دستت را بده، عبدالرحمن و علی با وی بیعت کردند. اهل مدینه نیز آمده با وی بیعت کردند.<sup>۱</sup>

آری، این مباحث حکایت از آن دارد که امیرالمومنین، عمر رضی الله عنه از یاوه گویی هایی که تیجانی به او نسبت داده است کاملاً پاک و مبرا است.

### باب هشتم

نقدی بر اتهامات آقای تیجانی بر خلیفه ی سوم. عثمان بن عفان رضی الله عنه  
عثمان بن عفان ذو النورین است. دو همسرش، رقیه و ام الكلثوم دختران رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند. او باجناب علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود. در جود و سخا و شهرت فراوانی داشت. سپاه عسره (سپاهی که در زمان قحط سالی اعزام گردید) مجهز کرد. چاه رومه (چاه آبی بود در مدینه) خرید و آن را برای استفاده عموم مسلمانان وقف نمود. با این همه کرامت و بزرگواری که داشت اما از زبان آقای تیجانی که می خواهد حقایق تاریخی را به وسیله طعن بر این صحابی تحریف کند، نجات پیدا نکرد. آری، اکنون قصد دارم اتهامات وارده پیرامون خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و شخصیت تاریخی و اسلامی را بیان نموده با بی اساس ثابت کردن آنها از این صحابی جلیل القدر و محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله که در زندگی بشارت بهشت به او داده شده، دفاع کنم.

با توسل به توفیق حضرت حق می گویم:

---

۱. بخاری کتاب فضایل الصحابه (۳۴۹۷).

۱- آقای تیجانی تحت عنوان (حدیث رقابت بر سر دنیا) می گوید: ((عثمان بعد از وفات خود یکصد و پنجاه هزار درهم، تعداد زیادی دام، زمین و دیگر کالاهای منقول در ترکه باقی گذاشت.)) به این اشکال پاسخ قانع کننده داده ام و تحت همین عنوان بی اساس بودن گفته ی او را ثابت کرده ام. برای اطلاعات بیشتر به آن مباحث مراجعه شود.

۲- ... آقای تیجانی مدعی شده است که، نخستین کسی که نماز سنت رسول اکرم ﷺ را تغییر داده است، عثمان است. به این شبهه نیز پاسخ قانع کننده داده شده است به نحوی که سائل، قانع و متقاعد شود. برای اطلاع بیشتر به صحیح بخاری. جلد اول، کتاب مواقیت الصلاه باب تضييع الصلاه عن وقتها مراجعه شود.

۳- رد دیدگاه و ادعای تیجانی دایر بر اینکه صحابه برای قتل عثمان اتفاق نظر داشتند.

آقای تیجانی می گوید: ((اگر از کسی سوال شود که خلیفه مسلمین، سیدنا عثمان چرا و چگونه کشته شد؟ جواب می دهد، که کفار مصر به مدینه آمده و او را به قتل رساندند، با این ترتیب کل قضیه با دو جمله به اتمام می رسد، اما هرگاه فرصت تحقیق و کنکاش سیر شود و به مطالعه تاریخ موفق شوی، برایت روشن می شود که قاتلان عثمان در درجه ی اول خود صحابه بودند و ام المومنین عایشه در راس آنان قرار داشت. عایشه بود که برای کشتن عثمان و مباح بودن ریختن خون او آشکارا اعلام می کرد و ندا می داد. عایشه می گفت (اقتلوا نعثلا فقد كفر) پیر نادان را بکشید که کافر شده است)) و هم چنین طلحه، زبیر و محمد بن ابی بکر کرده از صحابه معروف نیز در قتل عثمان نقش داشتند. این آقایان او را محاصره کرده بودند و از رسیدن آذوقه و آب در خانه او جلوگیری کردند. مورخان می گویند: خود صحابه از دفن کردن جنازه ی او در مقبره ی مسلمانان



مانع شدند، لذا او در (حش کوکب) بدون غسل و کفن دفن گردید. آری، بسیار شگفت آور است، اینکه می گویند: عثمان مظلوم کشته شده است و قاتلان او مسلمانان نبوده اند. این جریان دیگری است مانند جریان فاطمه و ابوبکر، اگر عثمان مظلوم باشد. پس سزاوار است آن عده ای از صحابه که او را کشته اند یا در قتل او مشارکت داشته اند، مجرم تلقی شوند چرا که آنان خلیفه مسلمانان را از راه ستم و عدوان به قتل رسانده و جنازه او را سنگ باران کرده و او را در زندگی و بعد از مرگ توهین کرده اند. یا اینکه این صحابه قتل عثمان را بدلیل اینکه او اعمال منافی با اسلام انجام داده است، مباح دانسته اند همان طور که در کتب تاریخ آمده است، به جز این دو احتمال، احتمال سومی وجود ندارد مگر اینکه تاریخ تکذیب شود یا اینکه راه باطل را گرفته و بگوییم که اهالی مصر کافر بودند و آنان عثمان را به کشتن دادند(!!) و هر کدام از این دو نظر متضاد و منافی با عادل بودن صحابه می باشد و عدالت آنان را قطعاً و بدون استثنا نفی می کند. یا عثمان عادل نبوده یا قاتلانش عادل نبوده اند، و تمام قاتلانش از اصحاب بودند. و بدین ترتیب دعوی ما دایر بر عادل بودن صحابه باطل می شود و دعوی شیعیان اهل بیت دایر بر اینکه بعضی از آنان عادل و بقیه غیر عادل بودند، ثابت می شود.<sup>۱</sup> در جواب دروغ های تیجانی می گویم:

۱- . . . در دروغ بودن این گفته ی آقای تیجانی که قاتلان عثمان صحابه بودند، هیچ انسان عاقلی تردید ندارد. صحابه نه در قتل عثمان شریک بودند و نه راضی بودند. بلکه قضیه عکس این بود. صحابه از کشتن عثمان ممانعت کردند و از وی دفاع کردند اما حضرت عثمان رضی الله عنه از بر پا شدن فتنه هراس داشت و صحابه را از دفاع و حمایت از خود منع کرد. عثمان می دانست که او در حالت مظلومی کشته می شود. همان طور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در گذشته برای او اعلام کرده بود. از

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۷-۱۱۶) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۹۲-۱۹۰).

عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم در جریان ذکر و بحث از فتنه ها فرموده بود ((یقتل هذا مظلوماً)) یعنی به سوی عثمان اشاره کرده، فرمود: ((عثمان مظلوم کشته می شود.))<sup>۱</sup>

امام بخاری در صحیح خود از حضرت ابوموسی اشعری حدیث طولانی را ذکر کرده است که در بخشی از آن چنین آمده است. . . بعد یکی دیگر آمد و اجازه ی ورود خواست. رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم اندکی سکوت کرد و بعد فرمود: او را اجازه دهید و بشارت بهشتی بودنش را نیز به وی اعلام کنید، بلافاصله حضرت عثمان رضی اللہ عنہ وارد شد.<sup>۲</sup>

من با دعا می توانم بگویم که بهترین صحابه از حضرت عثمان رضی اللہ عنہ دفاع می کردند و نفرت و انزجار خود را در حق قاتلان اعلام می کردند آری، حضرت علی رضی اللہ عنہ دستها را برای دعا بلند کرده و علیه قاتلان عثمان دعا کرد. عبدالرحمن بن ابی لیلی می گوید: حضرت علی رضی اللہ عنہ را دیدم در حالی که دستهایش را بسیار بلند کرده، می فرمود: پروردگارا، من از آلوده شدن به خون عثمان به درگاه تو برائت می جویم.<sup>۳</sup>

عمیره بن سعد می گوید: در ساحل فرات همراه علی بودم کشتی که چادرش را بر افراشته بود، از کنار ما عبور کرد، علی فرمود: خداوند چنین می فرماید: (وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ) سوگند به همان خدایی که کشتی را در دریایی از دریاها روان کرده است، من نه عثمان را کشته ام و نه برای کشتن او دیگران را یاری کرده ام.<sup>۴</sup>

جابر بن عبیدالله می گوید: علی شخصی نزد عثمان فرستاد و فرمود: همانا من پانصد بازو دارم. اگر اجازه دهی تو را در برابر دشمنان حمایت کنم، تو سخنانی

۲. سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (۳۷۰۸) و نگا صحیح ترمذی (۲۹۲۴).

۱. صحیح بخاری کتاب فضایل الصحابه - باب مناقب عثمان بن عفان (۳۴۹۲).

۲. فضایل الصحابه ج ۱ ص (۴۵۲) و سند آن حسن است.

۳. فضایل صحابه ج ۱ ص ۴۵۸ محقق سند این را حسن گفته است.

می گویی که مردم خون تو را حلال می پندارند. عثمان در جواب گفت: خداوند به تو جزای خیر عنایت کند، من دوست ندارم که به خاطر من یک قطره خون از بینی کسی بیرون بیاید.

(تاریخ دمشق - ۲۰۳ و تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه محمد آمحزون ج ۱ ص ۴۵۸). حتی فرزندان حضرت و سایر صحابه در دفاع از حضرت عثمان رضی الله عنه شرکت داشتند. محمد بن سیرین می گوید: حسن، حسین، ابن عمر، ابن الزبیر و مروان در حالی که مسلح بودند وارد خانه عثمان شدند و می خواستند از وی دفاع کنند. حضرت عثمان رضی الله عنه خطاب به آنان فرمود: دوست دارم به خانه هایتان برگشته سلاحها را بر زمین بگذارید و در خانه هایتان بنشینید.<sup>۱</sup>

کنانه مولی صفیه می گوید: ((در صحنه ی قتل عثمان حاضر بودم. چهار تن از جوانان قریش که در خون آغشته بودند، در جلوی چشمهای من از خانه بیرون کرده شدند. این چهار تن کسانی بودند که از حضرت عثمان دفاع می کردند، و آنان عبارت بودند از: حسن بن علی، عبدالله بن الزبیر، محمد بن حاطب و مروان بن حکم.<sup>۲</sup>

از سلمه بن عبدالرحمن روایت است که ابا قتاده انصاری و مردی دیگر از انصار وارد خانه شدند، عثمان محصور بود. این دو نفر درباره ی حج از امیرالمومنین اجازه خواستند. خلیفه موافقت کرد. بعد آن دو نفر از خلیفه پرسیدند: اگر این قوم پیروز شود، شما با کدام گروه خواهی بود؟ حضرت عثمان فرمود: شما همراه اکثریت باشید. آنان دوباره سوال کردند: اگر این قوم به تو گزندی برساند و اکثریت نیز با آنان باشد، آنگاه چه؟ حضرت عثمان فرمود: اکثریت با هر گروهی که باشد، شما با آنان باشید.

---

۴. تاریخ خلیفه الخیاط ص (۱۷۳) تحقیق مواقف الصحابه ج ۱ ص (۴۶۸).

۵. عصر الخلافه الراشده لأکرم ضیاء العمری ص (۳۹۰).

ابو قتاده می گوید: ما از نزد او بیرون آمدیم وقتی به درب منزل رسیدیم با حسن بن علی که داشت داخل منزل می آمد، ملاقات کردیم. برگشته به دنبال حسن بن علی راه افتادیم تا ببینیم او برای چه منظوری آمده است. وقتی حسن وارد خانه عثمان شد، گفت: من مطیع فرمان هستم. دستور بده تا اجرا شود. حضرت عثمان در جواب فرمود: ای برادر زاده ی من، برگرد و در خانه ی خود بنشین تا ببینیم خداوند چه می خواهد. من نیازی به ریختن خون مردم ندارم.<sup>۱</sup>

ابن ابی شیبه در مصنف از عبدالله بن زبیر چنین روایت می کند: یوم الدار، روزی که عثمان در خانه محاصره بود، به او گفتم: بیا بیرون و با دشمنان بجنگ، تو کسانی را همراه داری که کمتر از آنان را خداوند به پیروزی رسانیده است، به خدا سوگند، کشتن آنان حلال است. عثمان رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند هرگز با آنان قتال نمی کنم. (طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۷۰) ابن عمر روز محاصره ی عثمان دو بار لباس زرهی خود را بر تن کرد و شمشیرش را بر دوش گرفت اما حضرت عثمان رضی الله عنه به خاطر اینکه کشته نشود او را از خانه بیرون کرد.<sup>۲</sup> ابن ابی شیبه از ابن سیرین روایت می کند: زید بن ثابت نزد عثمان آمد و گفت: گروه کمک در درب منزل در انتظار فرمان هستند. و می گویند: آیا تو می خواهی که ما انصار خدا باشیم؟ عثمان گفت: جنگ و قتال، خیر (المصنف ج ۸ ص ۶۸۲ کتاب الفتن).

خالد بن ربیع عبسی می گوید: از بیماری حذیفه با خبر شدیم، به اتفاق ابی مسعود انصاری و چند تن برای عیادت او به مدائن رفتیم. بعد ابی مسعود انصاری پیرامون قتل عثمان صحبت کرد و فرمود: پروردگارا، من نه حاضر بودم و نه کشتم و نه راضی بودم.<sup>۳</sup> جندب بن عبدالله که شرف صحابی بودن را نیز دارد، حذیفه را ملاقات کرده و درباره امیرالمومنین حضرت عثمان با وی صحبت کرد. حذیفه گفت: البته او را (عثمان) خواهند کشت. جندب گفت: او کجا خواهد بود؟ حذیفه

۱. الفضایل لاحمد ج ۱ رقم ۷۵۳ ص ۴۶۵-۴۶۴) محقق کتاب می گوید: سندش صحیح است.

۲. طبقات ابن سعد، مؤلف عصر خلافت ص (۳۹۱) اسنادش را صحیح قرار داده است.

۳. منبع گذشته ج ۸ ص ۶۸۳.

گفت: در بهشت، حذیفه می گوید: پرسیدم: قاتلان او کجا خواهند بود؟ گفت: در دوزخ.<sup>۱</sup> ابن عثمان نهدی که راوی معتبری است از ابوموسی اشعری چنین نقل می کند: اگر کشتن عثمان هدایت است، امت با کشتن او شیر می نوشید اما قتل عثمان گمراهی بود، لذا امت با کشتن او خون دوشید (تاریخ دمشق ۴۹۰ و تحقیق مواقف الصحابه ج ۲ ص ۳۲).

کلثوم بن عامر (تابعی و ثقه است) از ابن مسعود چنین روایت می کند: اگر در عوض انداختن یک تیر بسوی عثمان به اندازه کوه احد طلا به زمین می رسید، نمی پسندیدم. آن تیر چه به هدف رسیده باشد یا اشتباه رفته باشد.<sup>۲</sup> ابن شیبه از ریطه، کنیز اسامه بن زید روایت می کند: ریطه می گوید: اسامه مرا نزد عثمان فرستاد که به وی بگویم: اگر تو راضی باشی دیوار خانه را سوراخ کرده و تو را از آن به محل امنی منتقل می کنیم و پیروان تو با مخالفان می جنگند.<sup>۳</sup> بخاری از حارثه بن نعمان چنین روایت می کند: حارثه بن نعمان به عثمان گفت: اگر اجازه بدهی به دفاع از تو خواهیم جنگید.<sup>۴</sup> امام احمد در فضایل الصحابه از عبدالله بن سلام چنین نقل کرده است: ((عثمان را نکشید. اگر مرتکب قتل عثمان شدید تا ابد نمازهایتان اعتباری نخواهد داشت.))<sup>۵</sup> ابن عساکر در تاریخ خود نقل کرده است که سمره بن جندب گفت: ((همانا اسلام در یک قلعه محکمی بود و آنان با کشتن عثمان شکافی در آن ایجاد کردند و نمی توانستند تا آن شکاف را اصلاح کنند و خلافت در مردم مدینه بود و آن را از مردم مدینه گرفتند و باز پس گردانده نشد. (تاریخ دمشق ص ۲۱۲ مواقف الصحابه ج ۲ ص ۳۷)).

---

۴. تاریخ دمشق ص (۳۸۸) تحقیق مواقف الصحابه ج ۲ ص ۲۸۰.

۱. مجمع الزوائد للہیثمی ج ۹ ص ۹۳.

۲. تاریخ مدینه ج ۱ ص ۷۶ مواقف الصحابه ج ۲ ص ۳۲.

۳. تاریخ الصغیر بخاری ج ۱ ص ۷۶.

۴. الفضایل احمد ج ۱ ص ۴۷۴.

نافع مولای بن عمر، از ابن عمر چنین روایت می کند: ابن عباس را که در موسم حج، جانشین عثمان بود، ملاقات کردم و درباره ی قتل عثمان با وی سخن گفتم، جریان را بسیار سنگین توصیف کرده، فرمود: به خدا سوگند، عثمان از جمله کسانی بود که به عدل و انصاف امر می کرد، من آرزو کردم، ای کاش من در آن روز کشته می شدم.<sup>۱</sup>

بعد از بیان دیدگاه صحابه پیرامون قتل عثمان رضی الله عنه به طور کامل روشن است که آنان نه شریک قتل بودند و نه به کشتن وی راضی بودند و هم چنین حسن امانتی که جناب تیجانی از آن بهره مند است و می گوید: تاریخ را خوانده و کشف کرده است که قاتلین حضرت عثمان در درجه ی اول صحابه بودند، نیز برای ما روشن می شود. آری، لعنت و نفرین خداوند بر دروغگویان. به خاطر اینکه این مدعی دلیلی نداشته باشد، بعضی از روایات شیعه را که در آنها ثابت شده است که صحابه از عثمان دفاع می کرده اند و در راس آنان علی بن ابی طالب و حسن و حسین بوده اند به خوانندگان گرامی تقدیم می دارم. مسعودی شیعه در کتابش ((مروج الذهب)) می گوید: وقتی علی مطلع شد که آنان قصد کشتن عثمان را کرده اند، فرزندانش، حسن و حسین را همراه با غلامان خود در حالی که همه مسلح بودند، برای یاری رساندن به عثمان، به خانه ی او فرستاد و دستور داد که از عثمان دفاع کنند. زبیر پسرش، عبدالله و طلحه پسرش محمد و اکثر صحابه فرزندانشان را فرستادند تا از عثمان دفاع کنند.<sup>۲</sup> شیخ الطایفه، جعفر طوسی نیز در کتاب خود ((امالی)) این مطلب را پذیرفته است. عبدالله بن عباس از علی بن ابی طالب چنین روایت می کند: (اگر مردم بخواهند، من آماده ام که در مقام ابراهیم سوگند یاد کنم، که من نه عثمان را کشته و نه برای کشتن او امر کرده ام. همانا من مردم را از کشتن منع کرده ام ولی آنان از من اطاعت نکردند.<sup>۳</sup>

۵. عصر الخلفه الراشده ص ۳۹۷.

۶. مروج الذهب للمسعودی ج ۲ ص (۳۴۵-۳۴۴).

۱. امالی شیخ الطوسی ص ۲۷۵ موسسه الوفاء.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید: . . . در کوفه افرادی بلند شدند و مردم را برای حمایت از عثمان تشویق می کردند. و اهالی مدینه نیز عثمان را یاری کردند. از جمله آنان عقبه بن عمرو، عبد بن ابی اوفی و حنظله ی کاتب از میان صحابه بودند. از تابعین، مسروق الاسود و شریح و دیگران بودند. و در بصره، عمران بن حصین و انس بن مالک و صحابه نیز او را یاری کردند. و از تابعین در بصره، کعب بن شوره و هرم بن حیان و تعدادی دیگر بودند. در مصر و شام گروهی از صحابه و تابعین به دفاع و یاری از عثمان برخاستند. عثمان روز جمعه بیرون آمد و نماز را برای مردم اقامه کرد، بالای منبر رفت و گفت: ای مردم، از خدا بترسید، از خدا بترسید! به خدا سوگند مردم مدینه می دانند که شما ملعون هستید و خطا و گناه را با درستی و درستکاری از بین بپزید. محمد بن مسلمه انصاری بلند شد و گفت: آری، من نیز این را می دانم. حکیم بن جبله او را ساکت کرد و سر جایش نشانند. زید بن ثابت برای حمایت از عثمان بلند شد، قتیبه بن وهب او را ساکت کرد و سر جایش نشانند. مردم بلند شدند و مخالفین را با پرتاب سنگ از مسجد بیرون کردند. به طرف عثمان سنگ زدند. او در اثر اصابت سنگها بیهوش شده بر زمین افتاد و بعد به خانه اش منتقل گردید. عده ای از مردم مدینه از جمله سعد بن ابی وقاص، حسن بن علی، زید بن ثابت و ابوهریره با عثمان همراه بودند. عثمان به این آقایان قاصد فرستاد و گفت: من می خواهم که شما برگردید، آنان برگشتند.<sup>۱</sup>

۲- . . . آری، کسانی که علیه عثمان قیام کردند و او را به شهادت رساندند، به دو دسته تقسیم می شوند. دسته ی اول پیروان عبدالله بن سبا یهودی بودند. همان عبدالله بن سبا که در صدد بود تا مسلمانان را به انحراف بکشد برای همین منظور به حجاز، بصره، کوفه و شام رفت و از آنجا رانده شد، سپس به مصر رفت و در

---

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۲۶ تحت عنوان فی خروج اهل مصر و الکوفه و البصره علی عثمان.

آنجا ساکن شد و عقیده ((رجعه)) را تراشید و مدعی شد که وصی بعد از رسول الله ﷺ علی بن ابی طالب است. عده زیادی از اهالی مصر در دام فتنه او گرفتار شدند. بعد دعوتگران خود را بسیج کرد و به کلیه کسانی که در بلاد اسلامی منحرف شده بودند، نامه فرستاد و با آنان مکاتبه داشت و توافق کردند که هدف خود را پنهان کنند و این گروه، گروه دومی بودند که علیه حضرت عثمان توافق کردند. اینها اعراب و اوباش عرب بودند و ریشه آنان از مرتدان دوران خلیفه اول بود. آری، این است علی بن ابی طالب که به طلحه و زبیر، زمانی که آن دو خواستار اقامه حدود برای قاتلان عثمان شدند، می گوید: ((ای برادران از آنچه که شما می دانید، من بی خبر نیستم ولی چگونه رفتار کنم با قومی که بر ما مسلط هستند و ما بر آنان سلطه نداریم! آنان، اینها هستند، غلامان شما و اعراب شما به حمایت از آنان برخاسته اند...<sup>۱</sup>

مطلبی که ذکر شد مورد تایید امام شیعیان دوازده امامی، جناب آقای نوبختی است. آقای نوبختی می گوید: گروهی مرتد شده از اسلام برگشتند و بنوحیفه را برای پذیرفتن نبوت مسیلمه دعوت کردند. مسیلمه در حیات رسول الله ﷺ مدعی نبوت شده بود. ابوبکر سپاهی را به فرماندهی خالد بن ولید بن المغیره مخزومی برای جنگیدن علیه او فرستاد. خالد با مسیلمه قتال کرد و مسیلمه را به قتل رساند. عده ای از پیروان مسیلمه کشته شدند و عده ای دیگر نزد ابوبکر آمدند و به ((اهل الرده)) نامگذاری شدند. اهل الرده همواره با هم متحد و منسجم بودند تا اینکه از عثمان در برابر بعضی اعمالش انتقام گرفتند و عثمان توسط آنان کشته شد.<sup>۲</sup>

آنچه که معروف است، این است که مصریها در راس کسانی بودند که بر عثمان ﷺ شورش کردند و ریاست آنها را غافقی بن حرب کعبی به عهده داشت. اما جناب تیجانی، این را نمی پذیرد. زیرا او بر حسب ادعای خودش تاریخ را خوانده است

۱. تاریخ الطبری ج ۲ ص ۷۰۲ سنه ۳۵.

۲. فرق الشیعه للنوبختی ص (۴).



اما بهتر این است، بگوییم: او تاریخ را نوشته و آن را تغییر داده است. همه مورخان و علمای اجماع دارند بر اینکه قاتلان عثمان مصری بودند. به تاریخ طبری<sup>۱</sup>، ابن الاثیر<sup>۲</sup>، التمهید و البیان<sup>۳</sup>، مروج الذهب<sup>۴</sup>، البدایه و النهایه<sup>۵</sup>، طبقات ابن سعد<sup>۶</sup>، شرح نهج البلاغه<sup>۷</sup>، الاستیعاب ابن عبدالبر<sup>۸</sup>، التاریخ الاسلامی<sup>۹</sup>، و الفتوح تالیف ابن اعثم<sup>۱۰</sup>، مراجعه شود.

آری، اکنون برای من و خوانندگان این سوال مطرح است که آقای تیجانی کدام تاریخ را خوانده است؟ مطمئناً، او به حق تاریخ را خوانده است اما نه هر تاریخی، بلکه تاریخ جهال و نابخردان را خوانده است!!

آقای تیجانی می گوید: عایشه، ام المومنین در راس قاتلان عثمان بوده است و او درباره کشتن عثمان و مباح بودن خونس مردم را ندا می داد و می گفت: ((اقتلوا نعتلاً فقد كفر)) یعنی پیر نادان زابکشید که کافر شده است. و در حاشیه، این قول را به طبری، ابن الاثیر، عقد الفرید، لسان العرب و تاج العروس نسبت می دهد. می گویم:

(الف) روایتی که در آن، این قول از عایشه رضی الله عنها نقل شده است، روایش نصر بن مزاحم است. عقیلی درباره او می گوید: ((او گرایش شیعی داشت و در حدیث او

---

۳. تاریخ طبری ج ۳ ص ۳۶).

۴. حوادث سال (۳۵) ج ۳ ص ۴۶).

۵. ص (۱۰۹-۱۱۸).

۶. مروج الذهب تالیف مسعودی شیعه مذهب ج (۲) خلافت عثمان بن عفان ص (۳۴۳).

۷. حوادث سال (۳۶) هـ ج ۷ ص (۱۷۷).

۸. ج ۳ ص (۶۴).

۹. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید تحت عنوان ((فی خروج اهل مصر و الکوفه و البصره علی عثمان)) نا ((منع عثمان الماء و کیفه قتله)) ج ۱ ص (۱۶۷-۱۶۲). دار الفکر بیروت.

۱۰. الاستیعاب - ذکر عثمان بن عفان ج ۳ ص (۱۰۵۳-۱۰۳۷).

۱۱. التاریخ الإسلامی تالیف محمود شاکر ج ۳ باب سوم عثمان بن عفان.

۱۲. الفتوح ج ۱ ص (۴۴) تحت عنوان (ذکر وصول المصرین إلى المدینه).

اضطراب و خطا زیاد وجود دارد.<sup>۱</sup> ذهبی درباره او می گوید: رافضی و زیرک است، متروک است، ابو خیثمه می گوید: دروغگو بوده است. ابو حاتم می گوید: احادیش ضعیف اند. متروک است. دارقطنی می گوید: ضعیف است.<sup>۲</sup> جوزجانی می گوید: نصر از حق منحرف بود. صالح بن محمد می گوید: نصر بن مزاحم روایات منکر را از ضعفاء نقل می کند. حافظ ابی الفتح محمد بن الحسین می گوید: نصر بن مزاحم در مذهب خود غلو می کند (تاریخ بغداد للبغدادی. ج ۱۳ ص ۲۸۳).

بنابراین، روایت مذکور غیر معتبر است و قابل توجه نیست علاوه بر این، با روایات صحیح مخالف است.

(ب) از روایات صحیح و ثابت چنین بر می آید که عایشه رضی الله عنها از جریان قتل عثمان رضی الله عنه فوق العاده ناراحت شده و علیه قاتلان او دعای بد کردند. مسروق تابعی می گوید: عایشه رضی الله عنها فرمود: شما وی را مانند پارچه ی صاف و پاک از هر گونه آلودگی پاک کردید بعد او را نزدیک آورده بسان کبش (قوچ) ذبح کردید. مسروق می گوید: خطاب به عایشه گفتم: این کار شما بود، شما برای مردم نامه نوشتی و آنان را به قیام علیه او امر کردی. عایشه فرمود: سوگند به همان موجودی که مومنان بدان ایمان آورده و کافران بدان کفر می ورزیدند، تا این زمان که تو در مجلس من هستی یک سطر هم در این باره برای مردم ننوشته ام. احمد در فضایل از عایشه رضی الله عنها نقل کرده است: عایشه می گفت: (یعنی در جریان قتل عثمان) ((ای کاش از مادر به دنیا نمی آمدم. به خدا سوگند من هرگز مایل نبودم که چیزی از عثمان کم شود حتی اگر من دوست داشتم که او کشته شود، خدا مرا بکشد<sup>۳</sup> ابن شیبه از طلق بن حشان روایت می کند که وی می گوید: از ام المومنین عایشه رضی الله عنها

۱. الضعفاء للعقيلي ج ۴ ص ۳۰۰ رقم (۱۸۹۹).

۲. الميزان للذهبي ج ۴ ص ۲۵۳ رقم (۹۰۴۶).

۳. فضایل الصحابه لاحمد ج ۱ ص (۴۶۲) محقق کتاب می گوید: سند آن صحیح است.

پرسیدم: عثمان به خاطر چه کشته شد؟ فرمود: مظلوم کشته شد، لعنت و نفرین خداوند بر قاتلان او - (تاریخ کبیر بخاری ج ۴ ص ۳۵۸) و نگا عصر الخلاقه (۳۹۷).

امام احمد در فضایل از سالم بن ابی الجعد روایت می کند: ((در شعب با ابن حنیفه بودم. ابن حنیفه شنید که یک شخص از عثمان بدگویی می کند. ابن عباس در آنجا بود. ابن حنیفه خطاب به ابن عباس گفت: ای ابن عباس خبرداری که امیرالمومنین امروز در ناحیه مربرد (محل نگاه داری گوسفندان با جمع کردن و خشک کردن خرماها) صدایی شنیده بود و فلان بن فلان را فرستاد تا معلوم کند که جریان چیست؟ قاصد آمد و گفت: ((او عایشه بود علیه قاتلان عثمان دعا می کرد و مردم آمین می گفتند. علی گفت: من نیز قاتلان عثمان را لعنت می کنم هر جا که باشند، در زمین هموار یا در کوه. بعد فرمود: خداوند قاتلان عثمان را چه در میدان باشند یا در کوه مورد لعن و نفرین قرار دهد. بعد ابن الحنیفه متوجه ما شد و گفت: آیا من و ابن عباس از دیدگاه شما گواهان عادل هستیم؟ عرض شد: آری، گفت: چنین شده است<sup>۱</sup> (یعنی قاتلان عثمان مورد لعن و نفرین خداوند قرار گرفته اند)).

(ت) . . . تمام مورخان می دانند که عایشه رضی الله عنها از جمله کسانی بود که به شدت خواستار قصاص و انتقام خون حضرت عثمان بود و در چنین حالتی چه توجیهی میان این موقف او و میان این گفته اش ((اقتلوا نعتلاً فقد کفر)) وجود دارد؟! با توجه به همه ابعاد و جوانب قضیه، تنها توجیه این است که ((اقتلوا نعتلاً فقد کفر)) کذب محض و منسوب به او است.

---

۱. المصنف لابن ابی شیبه ج ۸ کتاب الجمل ص ۷۱۲.

۴- . . . تیجانی می گوید: ((هم چنین می بینیم دیدگاه طلحه، زبیر، محمد بن ابی بکر و عده دیگری از مشاهیر صحابه را (!!!) همه آنان او را محاصره کرده از نوشیدن آب مانع شدند تا بدین صورت او را وادار به استعفا کنند.))  
می گویم:

(الف). . . در دروغ بودن، اینکه محمد بن ابی بکر از مشاهیر صحابه است، جای شک و تردیدی وجود ندارد. زیرا محمد بن ابی بکر فقط چهار ماهه بود که رسول اکرم ﷺ از این دنیا رحلت کرد. با این ترتیب او بنا بر چه دلیلی از مشاهیر صحابه می باشد؟!!!

(ب). . . اینکه طلحه و زبیر عثمان را محاصره کرده و او را از نوشیدن آب مانع شدند؟! چنان دروغ واضح و آشکاری است که هیچ نیازی به پاسخ ندارد، آقای تیجانی از کجا آن را آورده است، چرا او ماخذ و منبع این سخنش را ذکر نمی کند؟ من او را به مبارزه می طلبم دایر بر اینکه دو حتی یک ماخذ را برای اثبات این سخنان بی سر و پایش ارائه دهد، ولی او هرگز قادر به چنین امری نیست!

(ت). . . روایات و احادیث صحیح و ثابت حکایت از آن دارند که طلحه و زبیر از قتل عثمان به شدت ناراحت شده اند و به دفاع از وی برخاستند. ابی حبیبه می گوید: ((در زمانی که عثمان محاصره بود، زبیر مرا نزد او فرستاد. من در روزی که هوا بسیار گرم بود نزد او رفتم. او روی کرسی (صندلی) نشسته بود. حسن بن علی، ابوهریره، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر نزد او بودند. عرض کردم، من از جانب زبیر بن عوام آمدم. زبیر برایت سلام می گوید و بعد می گوید: ((من بر طاعت خود هستم، هیچ گونه تبدیلی و نقض عهد در من پیدا نشده است. اگر تو اجازه بدهی وارد خانه شده در کنار تو خواهم بود. و اگر میخواهی در همین جا

می مانم. زیرا بنی عمرو بن عوف با من وعده کردند که صبح زود در خانه ی من بیایند و بعد طبق دستور من عمل کنند. وقتی عثمان این پیغام را شنید، تکبیر گفت و فرمود: سپاس شایسته ی خداوند است که برادرم را از فتنه حفاظت کرده است بعد خطاب به ابی حبیبه فرمود: زبیر را سلام برسان و به او بگو: اگر وارد منزل شود، یکی از اهل آنجا می شود و من دوست دارم که او (زبیر) در محل اقامت خود بماند. ممکن است خداوند به وسیله ی تو از من دفاع کند. وقتی ابوهریره این پیغام را شنید بلافاصله گفت: آیا آنچه را که از رسول الله ﷺ شنیده ام برایتان بازگو نکنم؟ همه گفتند: بلی، گفت: خدا را گواه گرفته و می گویم: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: بعد از من حوادث و فتنه ها خواهند بود. عرض کردیم: یا رسول الله ﷺ، راه نجات از آنها چیست؟ فرمود: ((امین و جماعت او است)). (اشاره اش به عثمان بن عفان بود.) مردم گفتند: ما به خوبی می دانیم، به ما اجازه ی جهاد بده؟ عثمان گفت: ((هر کس از من اطاعت می کند، دست به کشتار و جنگ نزد)).<sup>۱</sup>

دارقطنی در فضایل صحابه چنین روایت می کند: عثمان نزدیک مسجد آمد. طلحه در گوشه ی شرقی مسجد نشسته بود. عثمان گفت: ای طلحه، طلحه گفت: حاضرم، ای امیرالمومنین. عثمان گفت: تو را به خدا سوگند، آیا می دانی که رسول اکرم ﷺ فرمود: چه کسی حاضر است قطعه زمینی را خرید کرده، آن را برای توسعه مسجد، ملحق به مسجد کند؟ این قطعه را از مال خودم خرید کردم، طلحه گفت: آری. بعد عثمان گفت: ای طلحه، می دانی که من ((جیش عسره را مجهز کردم و صد شتر را دادم؟ طلحه گفت: آری. بعد طلحه گفت: پروردگارا، فقط همین را می دانم که عثمان مظلوم است.<sup>۲</sup>

---

۱. الفضایل لاحمد ج ۱ ص (۵۱۲-۵۱۱) محقق کتاب می گوید: سندش صحیح است.

۲. تحقیق نواقف الصحابه فی الفتنه ج ۲ ص ۲۴.

(ج) هیچ اختلافی در این وجود ندارد که طلحه و زبیر از نخستین کسانی هستند که خواستار قصاص از قاتلان عثمان بودند و قیام آنان صرفاً به خاطر انتقام از خون عثمان بود. چگونه می توان آنان را از تشویق کنندگان قتل عثمان و از شرکت کنندگان در محاصره کردن او به حساب آورد؟ اگر آنان شریک قتل می بودند، چگونه و چرا خواستار قصاص از قاتلان او شدند؟!

۵-... تیجانی می گوید: ((صحابه کسانی بودند که نگذاشتند تا جنازه ی عثمان در گورستان مسلمانان دفن شود، لذا بدون غسل و کفن در (حش کوکب) دفن گردید. در جای دیگر می گوید: آنچه که مورخان گفته اند دایر بر اینکه عثمان در حش کوکب زمینی که متعلق به یهودها است، دفن شده، نزد من به اثبات رسیده است.))  
می گویم:

(الف)... آقای تیجانی می خواهد، صحابه را گروهی از چوپانان و ولگردان معرفی کند که دارند یکدیگر را می کشند و حتی بهترین صحابه را نمی گذارند که مانند سایر مسلمانان دفن شود و او ناگزیر بدون غسل و کفن دفن می شود!! و من چنین تهمتی را در حق صحابه از این هدایت یافته بعید نمی دانم زیرا دل او حتی برای یک روز هم محبت صحابه را حس نکرده است. دوست دارم به اطلاع آنان برسانم، که این تهمتها که آقای تیجانی آنها را به صحابه رسول الله ﷺ می چسباند، با روش و منش خود آنان مناسبت کامل دارد. چرا چنین نباشد، مگر آنان (روافض) فرزندان عبدالله بن سبا یهودی نیستند؟ همان ابن سبا که نخستین بذر فتنه را کاشته بود.

(ب) این ادعای آقای تیجانی که صحابه از دفن او در گورستان مسلمانان مانع شدند لذا او در حش کوكب دفن گردید و حش کوكب جزو اراضی یهود بود، دال بر جهل و حماقت نامه او است. زیرا حش کوكب از اراضی یهود نبود. همانا حش، به معنی باغ است و کوكب نام مالک آن باغ بود و او مردی از انصار بود.<sup>۱</sup> و عثمان این باغ را از وی خرید و بعد از وفات در همان باغی که خریده بود دفن گردید. این با زمین یهود چه مناسبتی دارد؟

آقای تیجانی در ادامه سخنانش می گوید: ((آنچه که مورخین گفته اند دایر بر اینکه عثمان در حش کوكب دفن شده است و حش کوكب از آن یهود بود و مسلمانان اجازه ندادند که عثمان در بقیع رسول الله ﷺ دفن شود. بعدها وقتی معاویه بن ابی سفیان خلافت را در دست گرفت، آن زمین را از یهود خرید و جزو بقیع گردانید تا قبر پسر عمویش عثمان را داخل بقیع کند. زائران بقیع امروز نیز این واقعیت را می دانند.))<sup>۲</sup>

می گویم:

اگر از کودکی سوال شود، آیا در زمان خلفای راشدین هم یهودی در مدینه الرسول ﷺ وجود داشت؟ به راحتی تمام و اطمینان کامل جواب می دهد، ((خیر)) زیرا رسول اکرم ﷺ یهود را از مدینه تبعید کرد و بعد عمر ﷺ آنان را از تمام جزیره العرب بیرون راند، لذا در دوران خلفا نه یهودی در مدینه وجود داشت و نه آنان در آنجا زمینی داشتند!؟

آقای تیجانی می گوید: ((به مناسبت موضوع، داستان شیرینی که مورخان آن را ذکر کرده اند و با مبحث ارث مناسبت دارد، برایتان ارائه می دهم. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می گوید: ((عایشه و حفصه در دوران خلافت عثمان

---

۱. تهذیب الأسماء واللغات تالیف نووی ج ۱ ص (۳۲۳) و ((المعالم الأثری فی السنه و السیره)) تالیف حسن محمد شراب

۲. ثم اهدیت ص (۱۳۹) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۲۹).

نزد وی آمده و خواستار میراث رسول الله ﷺ شدند، عثمان بر مسندی تکیه داده بود، نشست و خطاب به عایشه گفت: تو و این زن که در کنار تو نشسته است اعرابی را که وضو گرفتن و طهارت را نمی دانند آورده اید و گواهی می دهید که رسول اکرم ﷺ فرموده است: ((ما گروه پیامبران به کسی میراث نمی دهیم، اگر رسول الله ﷺ به کسی ارث نمی دهد، پس شما برای چه آمده اید و اگر پیامبر به کسی ارث می دهد، چرا جلوی حق فاطمه را گرفتند؟ بعد از این سخن، عایشه خشم کرد و از نزد عثمان بیرون رفت و گفت: ((اقتلوا نعتلاً فقد كفر)). گفتار پیر را بکشید که کافر شده است.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- ... طبق حواله ذکر شده در حاشیه، صفحه (۲۲۳-۲۲۰) جزء دهم نهج البلاغه را باز کردم. کمترین نشانی از این روایت دروغین در آن ندیدم! اما این روایت را به روایات مالک عن الزهري عن عروه عن عایشه، چنین یافتیم: همسران رسول الله ﷺ عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و سهم میراث خود را خواستار شدند. در بعضی روایات به جاری میراث لفظ ثمن یعنی یک هشتم آمده است، عایشه می گوید: به ازواج رسول الله ﷺ گفتم: مگر نمی دانید که رسول اکرم ﷺ فرموده است: ((لا نورث ما ترکناه صدقه)) ما پیامبران به کسی میراث نمی دهیم، ترکه ی ما صدقه است.<sup>۲</sup> شبیه این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است، و همه می دانند که این روایات با داستانی که تیجانی ذکر کرده است متعارض اند.

۱. ثم اهدیت ص (۱۴۰) و آنگاه ... هدایت شدم ص (۲۳۱).

۲. شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۸۲ تحت (فی الأخبار الواردة فی فدک و ما صنع فیها. . .) قابل یادآوری است که چاپی که تیجانی به آن اشاره کرده است غیر از آن چاپی از نهج البلاغه است که بنده حواله داده ام اما من به همان نهج البلاغه چاپ مورد نظر تیجانی هم مراجعه کردم و همان جزو و صفحه را نگاه کردم اما هیچ اثری از این روایت ندیدم.



۲- . . . فقط منسوب کردن آقای تیجانی مطلب را به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، دلیل بر صحت آن نیست. زیرا ابن ابی الحدید از کارشناسان احادیث نیست، او در کتاب خود حدیث صحیح و سقیم را می آورد و علاوه بر این، من در باب و صفحاتی که تیجانی داستان را بدان نسبت داده است، هیچ اثر و نشانی از این داستان نیافتم. احتمال می دهیم که این داستان تراشیده ی ذهن و فکر کج اندیش او است. و به طور کلی احادیث صحیح و سیره ی حضرت عایشه رضی الله عنها این داستان را تکذیب می کند.

آقای تیجانی می گوید: ((وقتی عثمان بعد از عمر زمام امور را در دست گرفت، اجتهاد گامی فراتر نهاد و از گذشتگان پیشی گرفت حتی اجتهاد او در حیات سیاسی و دین اش در سطح گسترده ای اثر گذاشت، انقلاب و شورش فزونی گرفت و به قیمت جان او تمام شد.))<sup>۱</sup>  
می گویم:

این مطلب دروغی آشکار علیه عثمان است. شورشیان صرفاً به خاطر بیماری قلبی و فساد نیت علیه او قیام کردند و در ادعای خود حق به جانب نبودند. علاوه بر این، نقش اساسی را در این شورشها عبدالله بن سبا یهودی بازی می کرد. او و پیروانش عامل اصلی فتنه ها بودند، نه عثمان. دلیلش نیز این است که تمام صحابه در این شورش جانب عثمان را گرفتند و از وی حمایت کردند و من بیان دلایلی را که حکایت از حق به جانب بودن عثمان را دارند و نشانگر این مطلب هستند که قیام کنندگان علیه او اهل فتنه و فساد بودند، فراموش نمی کنم.

حاکم در مستدرک و احمد در فضایل از موسی بن عقبه چنین روایت کرده اند: عقبه می گوید: پدر مادرم، ابو حبیبه می گوید: زمانی که عثمان در محاصره ی شورشیان بود، داخل منزل او شدم، از ابوهریره شنیدم که از عثمان اجازه ی سخن می خواست. عثمان به وی اجازه داد. سپس او بلند شد و بعد از حمد و ثنا گفت:

---

۳. ثم اهدیت ص (۱۶۸) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۸۳).

((از رسول الله ﷺ شنیده ام که فرمود: شما بعد از من شاهد اختلاف و فتنه های زیادی خواهید بود. یکی از حاضرین در جلسه گفت: ای رسول خدا، ما آنگاه چه کار کنیم؟ و تکلیف ما چه خواهد بود؟ فرمود: شما صد در صد با امین و یارانش باشید، یعنی با عثمان<sup>۱</sup>، در صحیح مسلم در بخشی از یک حدیث که ابوموسی اشعری آن را روایت می کند چنین آمده است: وقتی عثمان می خواست وارد خانه ی رسول الله شود. رسول الله ﷺ، خطاب به ابوموسی فرمود: در را برای عثمان باز کن و او را بشارت به بهشت بده البته این بشارت همراه با اختلاف و فتنه هایی است که در دوران او ظهور خواهند کرد. ابوموسی می گوید: رفتم تا در را باز کنم، دیدم آن شخص عثمان است. در را برایش باز کرده و بشارت بهشت را برایش اعلام کردم و جریان اختلاف و فتنه ها را که رسول الله ﷺ پیش بینی کرده بود، نیز به او خبر دادم، عثمان گفت: ((اللهم صبراً و الله المستعان))<sup>۲</sup>. ابن عمر می گوید: رسول اکرم ﷺ فتنه ها را یادآور شده و فرمود: ((عثمان در این فتنه ها مظلوم کشته خواهد شد.<sup>۳</sup>)). امام احمد در فضایل از کعب بن عجره چنین روایت می کند: رسول اکرم ﷺ فتنه ها را یادآور شد و آنها را نزدیک و عظیم معرفی کرد و بعد شخصی که در چادر خود پوشیده بود، از آنجا عبور کرد. رسول الله ﷺ با اشاره به سوی وی فرمود: ((او در آن روز جانب حق را خواهد گرفت)) با شتاب به سوی او دویدم و دو بازوی او را گرفته عرض کردم: ای رسول خدا، ((این))؟ رسول الله ﷺ فرمود: آری، همین. دیدم او عثمان بن عفان بود.<sup>۴</sup>

آیا بعد از این، آقای تیجانی همواره گمان می کند که اجتهادات باطله عثمان موجب فتنه علیه او بودند؟ این همکاری و همدلی آقای تیجانی با اهل فتنه و ضد اهل سنت را به او و هم کیشانانش تبریک می گویم!

۱. فضایل الصحابه لاحمد ج ۱ ص (۴۵۱) محقق کتاب می گوید: سندش صحیح است.

۲. صحیح مسلم (۲۴۰۳) و ترمذی (۳۷۱۰) و نگا صحیح بخاری (۳۴۹۲).

۳. سنن الترمذی (۳۷۰۸) و نگاه صحیح ترمذی (۲۹۲۴).

۴. فضایل الصحابه تالیف امام احمد ج ۱ ص (۴۵۰) و محقق کتاب می گوید: سندش صحیح است.

آری، این است عثمان بن عفان که از لحاظ قدر و منزلت در اصحاب رسول الله ﷺ، در ردیف سوم قرار دارد. رسول الله ﷺ به بهشتی بودن او بشارت داده است. او در حیاء و ایمان و سخاوت زبان زد خاص و عام است و به عنوان الگو در این خصوص پذیرفته شده است. او با اموال شخصی خود مسجد النبی را توسعه داده و چاه رومه را برای منفعت عمومی خریداری کرد. و جیش عسره را مجهز کرد. در روایت آمده است که عثمان مبلغ یکهزار دینار را برای تجهیز جیش العسره به رسول الله ﷺ تقدیم کرد و رسول الله ﷺ آنها را زیر و رو می کرد و فرمود: عثمان بعد از عمل امروز متضرر نمی شود.<sup>۱</sup>

این واقعیتی است که هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند حتی هدایت گران آقای تیجانی. آری، این است، ابوالفتح اربیلی از علمای امامیه در کتاب ((کشف الغمه)) در جریان ازدواج علی با فاطمه می گوید: عثمان به علی کمک کرده است. . . علی گفت: رسول اکرم ﷺ جلو آمد و خطاب به علی فرمود: ((ابوالحسن، اکنون بلند شو و زره خود را بفروش تا برای تو و دخترم، چیزی آماده کنم، رفتم، زرهم را به چهارصد درهم سیاه به عثمان فروختم. وقتی دراهم را از او تحویل گرفتم و او زره را از من گرفت، گفت: ای ابوالحسن، من شایسته ی زره و تو شایسته دراهم نیستی؟ در جواب گفتم: ((چرا)) گفت: زره از طرف من به تو هدیه است، زره و دراهم را برداشتم و نزد رسول اکرم ﷺ آمدم. زره و دراهم را جلوی رسول الله ﷺ گذاشتم و وی را در جریان امر قرار دادم. رسول الله ﷺ برای عثمان دعای خیر کرد.<sup>۲</sup>

علاوه بر این، ابوالفتح اربیلی ثابت کرده است که ائمه اهل بیت با عثمان محبت داشته و او را تجلیل کرده اند. مولف ((کشف الغمه)) از زین العابدین علی بن حسن چنین روایت می کند: ((تنی چند از مردم عراق نزد امام زین العابدین آمده

۱. سنن ترمذی کتاب المناقب برقم (۳۷۰۱) و نکا صحیح ترمذی (۲۹۲۰).

۲. کشف الغمه للاربعی ج ۱ ص (۳۶۹-۳۶۸) تحت عنوان (فی تزویجه فاطمه علیها السلام).

درباره ی ابوبکر، عمر و عثمان، سخنانی گفتند. وقتی آنان سخنان خود را به اتمام رساندند. امام فرمود: آیا شما از مصداق آیه (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ) هستید؟ گفتند: ((خیر)). امام فرمود. پس شما، از مصداق آیه: (وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ) هستید؟ در جواب گفتند: ((خیر)). امام فرمود: شما از این هر دو گروه تبری کردید و من گواهی می دهم که شما از آنان نیستید که درباره ی آنان چنین گفته شده است: (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا) اخراجوا عنى فعل الله بكم.

ترجمه: ((آنان که بعد از آنان آمدند. می گویند پروردگارا ما را و برادران مومن ما را که قبل از ما ایمان آورده اند، مورد مغفرت قرار بده و در دلهای ما کدورتی نسبت به مومنان قرار نده)). بعد امام فرمود: از نزد من بیرون بروید. خداوند با شما معامله مناسب انجام خواهد داد؟!'

آیا بعد از اعتراف شیعه و سنی نسبت به فضایل عثمان رضی الله عنه، آقای تیجانی ادعا می کند که خداوند او را با مطعون کردن عثمان و سایر صحابه کرام، به راه راست هدایت نموده است!!!

بعد از ذکر عیوب و نقایصی که آقای تیجانی در رابطه با ابوبکر، عمر و عثمان بیان کرده است، برای من بسیار عجیب و شگفت آور است آنچه که او اخیراً در یکی از کتب خود، بنام ((کل الحلول عند آل الرسول)) آورده است. او در این کتاب تمام گفته های خود را که در کتب گذشته ی خود در صحابه آورده است، نقص کرده است و میان این دو دیدگاه خود تضاد بسیار شگفت انگیزی را مرتکب شده است. او در این کتاب می گوید: ((یکی از دانشگاهیان مصری به عنوان اعتراض خطاب

۱. کشف الغمه للاربعی ج ۲ ص ۲۹۱ تحت عنوان ((فضایل زین العابدین)).

به من گفت: . . . باور و اعتقادات شیعه چگونه می تواند نمایانگر اسلام واقعی باشد. زیرا آنچه که میان مردم معروف و متداول است، عکس این است و این اهل سنت و جماعت هستند که همزمان به کتاب الهی و سنت رسول الله ﷺ عمل می کنند و آنان فرقه ناجیه هستند و سایر فرقه ها در گمراهی و ضلال به سر می برند. من با نهایت خون سردی و آرامش به اشکال او پاسخ گفته، عرض نمودم: ای برادران، من با صدق نیت سوگند یاد می کنم، اگر من گروهی از اهل سنت و جماعت را ببینم که خود را پای بند مذهب و دین و آیینی می داند که منسوب به ابوبکر است، می گویم مبارک است این. و شما شایسته تبریک هستید. زیرا ابوبکر صدیق، صحابی بزرگوار و از سابقین اولین است. اگر او از نخستینان نباشد (!) ولی ثانی اثنین در غار و رفیق هجرت رسول الله ﷺ و نخستین خلیفه از خلفای راشدین است. من خود را به همین مقدار متقاعد کرده و خود را جزو این گروه قرار می دادم. (!) اگر گروهی از اهل سنت و جماعت را می دیدم که خود را پای بند و مقلد، دین و آیینی می دانست که به عمر بن خطاب منسوب است. به آنان تبریک می گفتم. زیرا سیدنا عمر صحابی است، فاروق است که میان حق و باطل تمیز می دهد و او کسی است که خداوند به وسیله ی او اسلام را سر بلندی عنایت کرده است او از سابقین اول و دومین خلیفه راشد است. من خود را به همین فضایل متقاعد کرده و خود را جزو آن گروه قرار می دادم. اگر می دیدم، گروهی از اهل سنت و جماعت و یا از غیر آنان خود را پای بند دین و آیینی می داند که منسوب به عثمان بن عفان است و در اصول و فروع از وی تقلید می شود، به آنان تبریک می گفتم. زیرا عثمان ذو نورین است، او کسی است که فرشتگان از وی حیا می کنند. او سومین خلیفه راشد است. او جامع قرآن است. به همین فضایل خود را متقاعد نموده و از پیروان او می شدم. اما من حتی یک گروه را از

اهل سنت و جماعت ندیدم که از دین و آیین خلفای ثلاثه و یا از سایر اصحاب پیروی کند.<sup>۱</sup>

من هیچ گونه تفسیر و توضیحی درباره این سخنان ارائه نمی دهم بلکه قضاوت را به خوانندگان آگاه و شعور بیدار آنان می سپارم تا خود آنان میزان اضطراب آقای تیجانی را در وارونه جلوه دادن حوادث و محو نمودن حقایق تخمین بزنند اما خداوند به کمتر از آشکار کردن نقایص و عریان کردن باطل راضی نیست.

### باب نهم

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره ی ام المومنین حضرت عایشه رضی الله عنها

خداوند ام المومنین حضرت عایشه رضی الله عنها را به شرف همسری بهترین خلق خدا، حضرت ختمی مرتبت، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم مشرف نموده است. او با این همه کرامت و فضیلت از زخمهای نیش قلم آقای تیجانی گستاخ و دروغگو نجات پیدا نکرده است. اینک به منظور پاسخ دادن به تیجانی و دفاع از بزرگ بانوی روی زمین (بانویی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی او چنین فرموده است: برتری عایشه در برابر تمام زنان، مانند برتری ثرید در برابر سایر طعام و خوردنی ها است.<sup>۲</sup> و رسول خطاب به وی گفته بود: چون تو در بهشت همسر من هستی، موت برایم بسیار آسان است).<sup>۳</sup> این مطاعن و تهمتها را یکی بعد از دیگری تقدیم خوانندگان گرامی خواهم کرد.

((نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه عایشه آتش

فتنه را بر افروخته است.))

تیجانی می گوید: مساله جنگ جمل را عنوان می کنم. جنگی که ام المومنین آتش آن را بر افروخت. زیرا او بود که شخصاً قیادت و رهبری جنگ را بر عهده داشت.

۱. كل الحلول عند آل الرسول ص (۲۲-۲۱).

۱. ثرید به نانی گفته می شود که در آبگوشت حل شده باشد.

۲. زواید الزهد ج ۲ ص (۲۰۷) تالیف حسین مروزی و امام احمد در مسند ج ۹ شماره (۲۵۱۳۰) ص (۴۶۷) و به سلسله صحیح ج ۶ شماره (۲۸۶۷) مراجعه کنید.

سوال این است زنی که خداوند بوسیله ی این فرمان: (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) (و در خانه بمانید و مانند جاهلیت نخستین خود نمایی نکنید) او را امر کرده است که در خانه بنشیند، چگونه و بنا بر چه مجوز شرعی او از خانه بیرون می آید؟ او بنا بر چه دلیلی جنگ با خلیفه مسلمانان، علی بن ابی طالب را مباح قرار داده است، حال آنکه علی ولی مرد و زن مسلمان بود. علمای ما به طور عادی و به راحتی جواب می دهند که عایشه امام علی را دوست نداشت. زیرا علی در جریان اِفک، رسول الله ﷺ را به جدا کردند و طلاق دادن عایشه مشورت داده است و این عالمان قصد دارند ما را متقاعد کنند دایر بر اینکه، حادثه اِفک و مشورت دادن علی رسول الله ﷺ را برای طلاق دادن عایشه (بر فرض صحت آن) کافی است که او از امر پروردگار تخطی کند، ستر و حجابی را که رسول الله ﷺ برایش لازم قرار داده بود، رعایت نکند، شتری را سوار شود که رسول الله ﷺ او را منع کرده بود و دست به اعمالی بزند که رسول الله ﷺ او را از انجام آن بر حذر داشته بود. (یعنی سگان حواب را به صدا در نیاورد.) و مسافات دور و دراز، مدینه به مکه و از آنجا به بصره را طی کند. کشتن انسانهای معصوم را مباح بداند، با امیرالمومنین و یاران او بجنگد و بر حسب بیان مورخان عامل قتل هزارها مسلمان شود. همه ی اینها به خاطر اینکه او امام علی را دوست نداشت چون امام علی رسول الله ﷺ را به طلاق دادن او مشورت داده بود.)<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- . . . اهل سنت در این زمینه و در سایر موارد به خاطر خشنودی الله پای بند عدل و انصاف هستند. موقف آنان حق و بر پایه های عدل استوار است و هیچ گونه تضاد و تناقض در آن وجود ندارد به گونه ای که در اقوال و مواضع شیعیان وجود دارد. موارد بسیار زیادی از این گونه تضاد و تناقضها را از کتاب خود آقای

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۷) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۹۳-۱۹۲).

تیجانی در مباحث گذشته به اثبات رساندم. واقعیت این است که اهل بدر همه اهل بهشت اند. هم چنین ام المومنین و سایر ازواج مطهرات، ابوبکر، علی، عثمان، عمر، طلحه و زبیر، همه این آقایان بعد از انبیاء سادات و سرداران اهل بهشت اند. اهل سنت می گویند: برای رفتن به بهشت معصوم بودن شرط نیست حتی صاحبان گناهان صغیره و کبیره بعد از توبه نیز به بهشت می روند. این مساله مورد اتفاق همه ی مسلمانان است. با توجه به این اصل و قانون می گویند: گناهان و سیئاتی که به صحابه نسبت داده می شود، بسیاری از آنها دروغ اند و بسیاری دیگر اجتهادی هستند ولی بسیاری از مردم دلیل اجتهاد آنان را شناختند و آنچه که در حق آنان به عنوان گناه شناخته می شود، بدلیل توبه یا به خاطر اعمال نیکی که موجب محو بدیها هستند و یا به خاطر مصائب و مشکلاتی که مکفر گناهان هستند، مورد عفو قرار خواهد گرفت. زیرا دلایل زیادی که به موجب آن بهشتی بودن آنان محرز است وجود دارد و لذا اعمالی که دوزخی بودن آنان را واجب کند، به دیده شک و تردید بنگریم. زیرا اگر چنین قضاوتی در حق عامه اهل ایمان که بهشتی بودن آنان معلوم نیست، صحیح نمی باشد، و بنابر دلایل متعددی ما نمی توانیم در حق عامه مومنان بگوییم که آنان اهل دوزخ اند، آنگاه در حق بهترین مومنان چگونه می توان چنین حکم کرد؟ آگاهی به جزئیات و تفصیل احوال تک تک صحابه، در ظاهر و باطن و تمام خطاها و اجتهادات آنان، در واقع برای ما کار بسیار مشکل و دشواری است؟! لذا سخن گفتن در این خصوص به مثابه سخن گفتن در اموری است که ما علم آنها را نداریم و سخن گفتن بدون علم حرام است. لذا سکوت درباره ی مشاجرات صحابه بهتر است از سخن گفتن پیرامون آن بدون اطلاع و آگاهی از واقعیات امور. زیرا تمام یا اکثر سخنان در این زمینه، سخنان بدون علم هستند و سخن گفتن پیرامون یک موضوع بدون علم به آن، حرام است، اگر در آن گرایشهای شخصی و معارضه با حق نباشد و اگر سخن گفتن به خاطر گرایشهای شخصی و معارضه با حق باشد، مسلم است که حرمت و



ممنوعیت آن مضاعف می گردد. بنابراین هر کس در خصوص مشاجرات صحابه، بر اساس جهل و یا خلاف حق سخن گوید، او مستحق وعید است. اگر سخن گفتن به خاطر پیروی از گرایشهای شخصی نه به خاطر خشنودی الله یا به خاطر معارضه و نابود کردن حق باشد. باز هم موجب ذم و عقاب است. هر کس از تعریف و ستایشی که در قرآن و حدیث در حق آنان آمده، از اعلام رضایتی که از جانب خداوند در حق آنان شده، از استحقاق بهشتی بودن و از بهترین افراد امت بودن آنان، آشنایی دارد، به خاطر دلایل ظنی و حدس و گمان هرگز با این گونه تقوی و مخالفت و معارضه نمی کند. دلایلی که بخشی از آنها صحت ندارد یا صحت آنها مشکوک است و بخش دیگر، آنهایی که کذب بودن آنها روشن است و بخشی از آنها ایند که تحقق و کیفیت وقوع آنها مشخص نیست و بخشی دیگر دلایلی هستند که از موجه بودن صحابه و معذور بودن آنان حکایت دارند و قسمتی از آنها از جمله دلایل و گناهایی هستند که توسط حسنات قابل عفو و اغماض هستند لذا، هر کس شیوه و خط مشی اهل سنت را انتخاب کند و راه آنان را سیر کند، از اهل حق، استقامت و اعتدال خواهد بود و در غیر این صورت گرفتار دروغ، نادانی و تناقض گویی خواهد شد، به گونه ای که این گمراهان گرفتار اند.<sup>۱</sup>

۲- ... آقای تیجانی می گوید: ((عایشه آتش جنگ جمل را بر افروخته است))، این یک سخن و ادعای پوچ و کاملاً کذب و بی اساس است. زیرا عایشه رضی الله عنها هرگز برای جنگیدن و قتال از خانه و مدینه بیرون نرفت بلکه به قصد اصلاح میان مسلمانان خارج شده و بر این باور بود که این اقدام او شایسته و مصلحت است وقتی برایش روشن شد که نرفتن بهتر بوده، اظهار ندامت کرد و حسرت خورد و در روایت آمده است که چنین فرمود: ((بهتر است و دوست دارم که شاخ درختی

۱. منهاج السنه ج ۴ ص (۳۱۳-۳۰۹) با اندکی تصرف.

می بودم و این راه را اختیار نمی کردم)).<sup>۱</sup> بر فرض اینکه عایشه رضی الله عنها با معیت طلحه و زبیر علیه علی رضی الله عنه قتال کرده است، می توان گفت که این قتال مشمول این آیه است (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا... إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) الحجرات (۱۰-۹) (یعنی: اگر دو گروه از مومنان با یکدیگر جنگیدند، میان آنها صلح و آشتی برقرار کنید اگر یکی بر دیگری به غاوت کرد...).

آیه مذکور ایمان را برای دو گروه اثبات می کند ولو اینکه آنان علیه یکدیگر قتال کرده باشند. وقتی عامه مومنان مصداق این آیه هستند، مومنان از صحابه به نحو احسن و به طریق قطع و یقین مصداق آن می باشند.

۳-... آقای تیجانی می گوید: عایشه بنا بر چه دلیلی از خانه بیرون می رود، حال آنکه خداوند به موجب آیه: (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) او را حکم کرده است که از خانه بیرون نرود)).  
می گویم:

(الف) عایشه رضی الله عنها برای به نمایش گذاشتن تجمل جاهلیت از خانه بیرون نرفته بود.

(ب)... دستور استقرار در خانه با خروج از خانه به خاطر انجام ماموریت و حفظ مصلحت منافاتی ندارد. مانند خارج شدن به منظور اداء حج و عمره یا خارج شدن همراه با شوهر برای مسافرت، زیرا که آیه مذکور در دوران حیات رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده بود و رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از نزول آن، ازواج مطهرات را با خود به مسافرتها می برد. مثلاً در حجه الوداع حضرت عایشه رضی الله عنها را با خود به سفر حج برد و در همان سفر او را برای انجام عمره با برادرش عبدالرحمن به تنعیم فرستاد و

۲. مصنف ابن ابی شیبہ ج ۸ کتاب الجمل فی سیر عایشه ص (۷۱۸).

حجه الوداع بعد از نزول این آیه و اندکی کمتر از سه ۳ ماه قبل از وفات رسول الله ﷺ صورت گرفته است و به همین خاطر همسران رسول الله ﷺ در دوران خلافت حضرت عمرؓ به سفر حج می رفتند همان گونه که با خود رسول الله ﷺ به حج رفتند. اگر مسافرت همسران رسول الله ﷺ و سایر زنان به منظور تحقق مصالح جایز است، عایشهؓ نیز معتقد بود که این بیرون رفتن و مسافرت به منظور حفظ و رعایت مصلحت مسلمانان است.<sup>۱</sup>

۴- . . . آقای تیجانی مدعی است که عایشه بدلیل عدم محبت با علی بن ابی طالب، قتال با وی را مباح و حلال دانسته است و دلیل عدم محبت او با علی بن ابی طالب این بوده است که علی در جریان افک، پیامبر ﷺ را به طلاق دادن عایشه مشورت داده بود. و این تنها پاسخ علمای اهل سنت است.))  
می گویم:

(الف) . . . اگر جواب علمای اهل سنت همین است، پس چرا قول حداقل یکی از علمای اهل سنت را ذکر نکرده ای؟ یا اینکه تو از مرز نهایی دروغ نیز قدم را فراتر گذاشته و هیچ جریان را بدون آمیزش با باطل و بهتان بیان نمی کنی.

(ب) آری، جریان افک که خداوند ام المومنین را از آن سوی هفت آسمان از آن تبرئه کرده است، در بخشی از آن رسول اکرم ﷺ درباره ی فراق عایشه از بعضی از اصحاب، نظر خواهی کرده بود و موضع علی بن ابی طالب چنین بود: ((خداوند تو را در مضیقه قرار نداده است، زن تنها عایشه نیست و از کنیز سوال کن واقعیت را برای تو می گوید.))<sup>۲</sup>

۱. المنهاج ج ۴ ص (۳۱۷-۳۱۸).

۱. بخشی از حدیثی که امام بخاری آن را در تفسیر سوره ی نور روایت کرده است.

حضرت علی علیه السلام با بیان این موضع به طلاق و تفریق عایشه اصلاً اشاره نکرده بود لکن او وقتی اضطراب و ناراحتی رسول الله صلی الله علیه و آله را دید، بسیار مایل شد که هر چه زودتر این ناراحتی را بزدايد و لذا به این مطلب اشاره کرد و به خوبی می دانست که در صورت فراق، جبران آن در صورت براءت یا سوال کردن از کنیز با رجوع کردن ممکن است، علی بن ابی طالب مصمم نبود که رسول الله صلی الله علیه و آله او را طلاق دهد و این مطلب از سخنان علی علیه السلام روشن است، به همین خاطر ابن حجر می گوید: ((انگیزه این سخن علی، رعایت و ترجیح جانب رسول الله صلی الله علیه و آله بود. زیرا پریشانی رسول الله صلی الله علیه و آله برای حضرت علی ناراحت کننده بوده است و بدلیل غیرت شدید رسول الله صلی الله علیه و آله، علی بر این باور بود که اگر رسول الله صلی الله علیه و آله همسرش را طلاق دهد ناراحتی و غم و اندوه ناشی از جانب او، زایل می شود و در صورت تحقق براءت، نگرانی ناشی از فراق، با رجوع جبران می شود.<sup>۱</sup> امام نووی می فرماید: مناسب و شایسته در حق علی همین بود. زیرا او موضعش را به صلاح رسول الله صلی الله علیه و آله می دانست و آن را نصیحت و خیر خواهی در حق او می پنداشت و رفع نگرانی خاطر رسول الله صلی الله علیه و آله برای او از هر چیز بیشتر حایز اهمیت بود.<sup>۲</sup> شیخ ابو محمد بی ابی همزه می گوید: ((علی در مشوره طلاق مصمم نبود. زیرا او بعد از اشاره به فراق گفت: ((سل الجاریه تصدقک)) از کنیز سوال کن تا واقعیت امر را برای تو بیان کند. او در واقع معامله را به رای خود رسول الله صلی الله علیه و آله موکول کرد. می توان گفت که با توجه به سیاق و سباق قضیه، حاصل و نتیجه مشورت حضرت علی چنین بوده است: ((إن أدرت تعجیل الراحه ففارقها)) (اگر مایل هستی که اضطراب و ناراحتی به سرعت برطرف شود، او را از خود جدا کن. ((وإن أردت خلاف ذالک فابحث عن حقیقه الأمر)) - اگر چنین تمایلی نداری، آنگاه درباره ی واقعیت تحقیق کن تا قضیه روشن شود - زیرا علی یقین داشت که بریره خلاف آنچه که می داند به

۲. فتح الباری ج ۸ ص (۳۲۴) کتاب التفسیر.

۳. مسلم کتاب التوبه ص (۱۶۳-۱۶۲).

پیامبر ﷺ نمی گوید و او (بریره) درباره عایشه جز عفت و پاکدامنی چیزی دیگر نمی دانست.<sup>۱</sup>

۵-... تیجانی می گوید: علمای اهل سنت می خواهند ما را متقاعد کنند که مشورت دادن علی به پیامبر درباره طلاق دادن عایشه، ((بر فرض صحت آن)) دلیلی است شرعی برای اینکه عایشه از امر پروردگارش تخطی کند، حجابی را که خداوند بر وی لازم کرده بود رعایت نکند، سوار شتری شود که رسول الله ﷺ او را از سوار شدن بر آن منع کرده بود. . . الخ آقای تیجانی در پاورقی کتابش طبری، ابن اثیر مدائنی و غیره را که حوادث سال ۳۶ هجری را ذکر کرده اند، به عنوان ماخذ و منبع قول مذکور ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

در پاسخ به این سخن او می گویم:

۱-... اگر به تاریخ طبری و به ویژه به آن بخش از آن، که حوادث سال ۳۶ هجری را بیان می کند، نگاه شود، کمترین اشاره ای به این رویدادها به گونه ای که تیجانی می گوید، نشده است. اگر چه طبری روایات زیادی را پیرامون جنگ جمل در آن نقل کرده است. اتفاقاً روایتی که در خصوص جنگ جمل در آن نقل شده است، علیه دیدگاه تیجانی در آنها سخن به میان آمده است. این روایات مبین این مطلب هستند که عایشه ﷺ همراه با طلحه و زبیر به قصد اصلاح وارد صحنه شده بودند. طبری نقل کرده است که علی ﷺ قعقاع بن عمرو را نزد مردم بصره فرستاد تا دلیل خروج و قیام آنان را معلوم کند. . . قعقاع وارد بصره شد و نخست نزد ام المومنین حضرت عایشه ﷺ رفت و سلام کرد و بعد پرسید: ای مادر، تو چرا به بصره آمده ای، چه عاملی موجب شده که تو به اینجا مسافرت کنی؟ عایشه ﷺ در جواب فرمود: ((فرزندم، تنها عامل، ((اصلاح بین الناس)) است. قعقاع گفت:

۴. الفتح ج ۸ ص (۳۲۴).

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۷) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۹۳-۱۹۲).

طلحه و زبیر را اینجا بیاور و آنان را در مجلس خود طلب کن تا تو از سخنان من و از سخنان آن دو با خبر شوی - عایشه بدنبال آنان قاصد فرستاد و آنان آمدند. قعقاع گفت: من از ام المومنین پرسیدم: چه عاملی باعث شده است که او به بصره بیاید؟ ام المومنین فرمود: ((اصلاح بین الناس)) نظر شما در این مورد چیست؟ آیا شما از ام المومنین پیروی می کنید یا با وی مخالفت می کنید؟ آن دو گفتند: نحن متبعان<sup>۱</sup>. یعنی از ام المومنین پیروی می کنیم.

مورخ طبری ثابت کرده است که مسببان و عاملان قتل هزاران مسلمان، همانا قاتلان عثمان رضی الله عنه هستند، او می گوید: وقتی مردم با اطمینان در جاهای مورد نظر خود منزل گرفتند، علی، طلحه و زبیر، وارد مذاکره شدند و در مسایل اختلافی به توافق رسیدند، صلح و پایان دادن به جنگ را مناسبترین راه تشخیص دادند. و آن هم هنگامی که دیدند امور پراکنده می شود و بعدها قابل تدارک نیست و با همین موقف علی به طرف سپاه خود رفت. طلحه و زبیر نیز به طرف سپاه خود رفتند. وقت شام، علی عبدالله بن عباس را نزد طلحه و زبیر فرستاد و آن دو، محمد بن طلحه را نزد علی فرستادند. هدف این بود که هر کدام از فریقین با افراد خود مشورت بکنند. در نزدیکی غروب، در ماه جمادی الآخر طلحه و زبیر نزد سران سپاهیان خود و علی نیز نزد سران سپاهیان قاصد فرستاده و آنان را در محل استقرار خود طلبیدند. از همراهان علی تنها کسانی از فرمان علی اطاعت نکردند نیامدند که طرفداران قاتلان عثمان بودند. فریقین شب را در نهایت آرامش در حال صلح سپری کردند. آنانی که طرفدار و حامیان قتل عثمان بودند و تن به مصالحت ندادند، بدترین شب را گذراندند. و تمام شب را در مشورت و نظر خواهی سپری کردند و به روشن کردن آتش جنگ به صورت پنهانی اتفاق کردند و به خاطر اینکه دیگران از این تصمیم آنان اطلاع پیدا نکنند، سعی در پنهان کردن این توافق نمودند. صبح زود در حالت تاریکی هوا به صورت پنهانی هر کدام از آنان نزد

---

۲. تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۹ سنه ۳۶. ابن الاثیر ج ۳ ص ۱۲۳-۱۲۲ سنه ۳۶هـ.

طایفه خود رفته، آنان را مسلح کردند و فریقین جنگ و درگیر را علیه یکدیگر شوراندند و با شعله ور کردن آتش جنگ زمینه ی قتل هزاران مسلمان را فراهم ساختند.<sup>۱</sup>

در روایتی دیگر در طبری آمده است: عایشه رضی الله عنها خطاب به کعب فرمود: ای کعب، از شتر پایین بیا و آنان را به طرف کتاب خداوند دعوت کن و یک نسخه قرآن نیز به وی داد. لشکریان علی آمدند و در مقدم آنان پیروان عبدالله بن سبا یهودی قرار داشتند. آنان از بر قراری صلح در هراس بودند. کعب با قرآن به استقبال آنان رفت و علی رضی الله عنه پشت سر آنان بود، آنان را به صلح و آشتی دعوت داد ولی آنان به جز اقدام به جنگ به هیچ چیزی دیگر راضی نبودند. وقتی کعب آنان را به صلح و به سوی قرآن دعوت کرد، او را مورد اصابت تیرها قرار داده، از پا در آوردند. عایشه رضی الله عنها در حالی که در هودج بود، تیرها را به سوی وی پرتاب کردند. عایشه از داخل هودج آنان را به آرامش دعوت کرد و با صدای بلند الله الله را ورد زبان خود قرار داده بود. ولی شورشیان به کمتر از روشن کردن آتش جنگ راضی نبودند. عایشه رضی الله عنها وقتی اطمینان پیدا کرد که شورشیان آماده ی مصالحت نیستند، نخستین اقدامی که انجام داد، فرمود: بر قاتلان عثمان و حامیان آنان لعنت بفرستید و شروع به دعای بد علیه آنان کرد. مردم بصره نیز زمزمه ی دعا را همزمان با حضرت عایشه، سر دادند. علی بن ابی طالب دعای دعا کنندگان را شنید و بلافاصله فرمود: این شور و زمزمه چیست؟ عایشه علیه قاتلان عثمان دعای می کند و مردم نیز همراه او در حال دعا هستند. علی جلو آمد و مشغول دعا شد و فرمود: پروردگارا، قاتلان عثمان و حامیان آنان را مورد لعن و نفرین خود قرار بده.<sup>۲</sup>

ابن اثیر نیز در تاریخ خود همین سخنان را نقل کرده است، البته کتاب ((مدائن)) به نظر من نرسیده است و روایات صحیحه نیز موید همین مطلب هستند. در حدیث

۱. الطبری ج ۳ سنه ۳۶ ص ۳۹.

۲. طبری ج ۳ سنه ۳۶ هـ ص (۴۳).

آمده است که عایشه، طلحه، و زبیر و علی رضی الله عنهم اجمعین قصد کشتن یکدیگر را نداشتند و به همین خاطر ام المومنین حضرت عایشه از بیرون رفتن خود اظهار ندامت کرده، فرمود: دوست دارم که شاخ تر یک درختی می بودم ولی این راه را انتخاب نمی کردم. و می فرمود: ای کاش من ده تن امثال حارث بن هشام را گم و از دست می دادم ولی با سیاست ابن زبیر موافق نمی بودم.<sup>۱</sup> اگر قصد عایشه اصلاح نمی بود و به دنبال قتال می بود، آنگاه این ندامت و پشیمانی از کجا؟ و چرا؟

آقای تیجانی می گوید: این همه کدورت چرا؟ مورخین ثابت کرده اند که عایشه با علی موضع خصمانه ای داشته است. وقتی عایشه از مکه داشت بر می گشت، در مسیر راه از خبر کشته شدن عثمان آگاه شد و فوق العاده اظهار خوشحالی کرد. اما وقتی خبر شد که مردم با علی بیعت کرده اند، بسیار ناراحت شد و فرمود: ((دوست داشتم که آسمان بر زمین می آمد ولی علی زمام امور را در دست نمی گرفت. و گفت: مرا بر گردانید و شروع به روشن کردن آتش فتنه و شورانیدن مردم علیه علی کرد، همان علی که عایشه نمی خواست نام او را بر زبان بیاورد. آیا ام المومنین نشنیده بود که رسول اکرم ﷺ فرمود: (دوستی با علی نشانی ایمان و بغض با وی نشانی نفاق است)؟ حتی بعضی از صحابه گفته بودند: (ما منافقان را نمی شناختیم مگر بوسیله ی بغض آنان با علی) آیا ام المومنین، قول رسول الله ﷺ (هر کس که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست) را نشنیده بود؟ بدون تردید او از همه ی اینها خبر داشت لیکن او علی را دوست نداشت و نمی خواست نام او را بر زبان بیاورد حتی وقتی خبر موت علی را شنید، سجده ی شکر بجا آورد.<sup>۲</sup>

می گویم:

---

۳. مصنف ابن ابی شیبہ ج ۸ کتاب الجمل ص (۷۱۶).

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۸-۱۱۷) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۹۴-۱۹۳).



۱- . . . این گفته تیجانی که عایشه از کشته شدن عثمان فوق العاده خوشحال شد، نشان بسیار واضحی بر دروغگو بودن او است. هیچ یکی از مورخان این را نگفته اند بلکه مورخان، ثابت کرده اند که عایشه فقط به خاطر انتقام از خون عثمان و به قصد قصاص قاتلان او از خانه بیرون آمده بود. من می پرسم: اگر عایشه از کشتن عثمان راضی بود، برای چه هدفی از خانه بیرون آمد؟ آیا او به خاطر منع کردن علی از احراز خلافت بیرون آمده بود؟! آقای تیجانی لابد می گوید: ((آری))! و اگر از آقای تیجانی سوال شود: بنابر چه دلیلی؟ می گوید: بخاطر اینکه علی رسول الله ﷺ را به طلاق دادن عایشه مشورت داده بود؟! از آقای تیجانی می پرسم: اگر عایشه به این دلیل علی را دوست نداشت و مخالف او بود. بیرون آمدن هزاران تن از مسلمانان و حمایت آنان از عایشه را چگونه توجیه می کنی؟! آیا جناب تیجانی دلیل عقلانی، دایر بر حمایت این مسلمانان از عایشه ﷺ دارد؟ یا اینکه این جمع کثیر از مسلمانان نیز علی را دوست نداشتند؟ اگر بگوید: آری، از وی می پرسم: آیا این کراهیت و عدم محبت دلیلی دارد؟ اگر جوابی دارد، آن را ارائه دهد. و اگر جوابی ندارد، به او بشارت می دهم که او از گمراه ترین مردمان است!!

۲- . . . آقای تیجانی می گوید: ((مورخین ثابت کرده اند که عایشه نمی خواست نام علی را بر زبان بیاورد)). می پرسم: این مورخان چه کسانی هستند؟ آیا تو می توانی آنان را برای ما معرفی کنی تا ما نیز راستگویان را از میان دروغگویان بشناسیم؟ و تو از چه ماخذ و منابعی سخن می گویی؟ واقعیت این است که عایشه ﷺ با طیب خاطر و انشراح صدر نام علی را بر زبان آورده است. شریح ابن هانی می گوید: ((درباره ی مسخ از عایشه ﷺ سوال کردم. فرمود: نزد علی برو و این سوال را از او پرس، او از من عالمتر است. شریح می گوید: نزد علی رفتم،

درباره ی مدت مسح خفین از او پرسیدم، گفت: رسول اکرم ﷺ به ما امر کرد و فرمود: مقیم به مدت یک شبانه روز و مسافر به مدت سه شبانه روز مسح کند.<sup>۱</sup> امام مسلم نیز این روایت را با سند صحیح از شریح بن هانی نقل کرده است، می گوید: نزد عایشه آمدم و درباره ی مسح از وی پرسیدم، فرمود: نزد علی بن ابی طالب برو. (مسلم - کتاب الطهارت - باب التوقیب فی المسح علی الخفین شماره ۲۷۶).

۳- آقای تیجانی در این راستا، دو حدیث درباره ی فضیلت علی ذکر می کند. (من کنت مولاة فعلى مولاة) و می گوید: آیا ام المومنین، عایشه این سخن رسول الله ﷺ را نشنیده بود؟ بدون تردید، او این سخنان را شنیده بود ولی او علی را دوست نداشت و نام او را بر زبان نیاورد حتی وقتی خیر موت او را شنید، سجده ی شکر بجا آورد!!  
می گویم:

(الف) در مباحث گذشته ثابت کردم که علی نزد عایشه مبعوض نبود بلکه صرفاً به منظور اجراء حکم قصاص و انتقام خون عثمان با علی ﷺ اختلاف نظر داشت و به قصد قتال با علی از خانه بیرون نرفت بلکه به منظور برقرار کردن صلح و آشتی میان مردم، بیرون رفت. به همین خاطر او برای تامین خواست مردم دایر بر ایجاد صلح و آشتی دست به این اقدام زد. ابن العماد در ((شذرات الذهب)) می نویسد: وقتی علی وارد بصره شد، نزد عایشه رفت و گفت: خدا تو را پیامرزد. عایشه فرمود: تو را نیز، من جز اصلاح قصد دیگری نداشتم.<sup>۲</sup> ابن العربی پیرامون توضیح این سخن می گوید: ((بیرون رفتن عایشه بسوی جنگ جمل به قصد جنگ نبود

۱. فضایل الصحابه لاحمد ج ۲ رقم (۱۱۹۹) ص (۷۰۲).

۲. شذرات الذهب ج ۱ ص ۴۲ و تحقیق مواقف الصحابه ج ۲ ص (۱۱۵).

بلکه مردم نزد او رفتند و درباره ی ناملايمات و فتنه ها به او شکایت بردند و فکر می کردند اگر او وارد صحنه شود، فتنه ها اصلاح و مشکلات حل خواهند شد. و خود او نیز چنین نی اندیشید. لذا به خاطر تحقق بخشیدن به فرموده خداوند: (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ) (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا)<sup>۱</sup> وارد صحنه شد. ابن حبان می گوید: عایشه به ابوموسی که از جانب علی فرماندار کوفه بود، نوشت: تو از جریان عثمان آگاه هستی و من به قصد اصلاح و ایجاد صلح و آشتی میان مردم، وارد صحنه شده ام، لذا مردم کوفه را امر کن تا در خانه ها بمانند و به امن و عافیت خشنود شوند و انتظار کنند تا صلح و آشتی که مورد پسند آنان است میان مردم برقرار شود.<sup>۲</sup>

آری، عایشه رضی الله عنها به خاطر دلایلی که ارائه گردید، وارد صحنه شده بود نه بخاطر عدم محبت و بغض با علی رضی الله عنه به گونه ای که آقای تیجانی وانمود می کند. آنچه که آقای تیجانی می گوید، دروغ آشکار است و هیچ گونه دلیل صحیحی بر اثبات مدعایش وجود ندارد. اینکه عایشه رضی الله عنها در نظر علی رضی الله عنه دارای چه منزلت و جایگاهی بود، بویژه بعد از بروز اختلاف و حوادث ناگواری که میان آن دو بزرگوار رخ داد، ابن بابویه قمی در کتاب ((علل الشرايع)) از جعفر بن محمد، او از پدرش علیهم السلام، چنین می گوید: ((مروان بن حکم گفت: وقتی ما در بصره از دست علی علیه السلام با شکست مواجه شدیم علی اموال مردم را به صاحبانش مسترد می کرد. هر کس گواه ارائه داد، مالش را به وی پس داد و هر کس نتوانست اقامه ی بینه کند، او را سوگند می داد. یکی از حاضران گفت: ای امیرالمومنین، اموال غنیمت و اسیران جنگی همه را میان ما تقسیم کن، وقتی روی این موضوع پافشاری شد، علی فرمود: چه کسی از شما آماده است که ام المومنین عایشه را به

۳. احکام القرآن لابن العربی ج ۳ ص (۱۵۳۶) و تحقیق مواقف الصحابه ج ۲ ص (۱۱۶).

۴. کتاب التقات لابن حبان ج ۲ ص (۳۸۲) و تحقیق مواقف الصحابه ج ۲ ص (۱۱۵).

عنوان اسیر جنگی بپذیرد؟ مردم سکوت اختیار کردند.<sup>۱</sup> آیا دلیلی روشنتر و بزرگتر از این دایر بر منزلت و جایگاه ام المومنین از دیدگاه علی بن ابی طالب، وجود دارد؟

(ب) تیجانی می گوید: . . . ((عایشه وقتی خبر موت علی را شنید، سجده ی شکر بجا آورد. در پاورقی، این سخن را به منابع زیر نسبت می دهد: طبری، ابن الاثیر، فتنه الکبری و به تمام مورخان که حوادث و رویدادهای سال چهارم هجری را نقل کرده اند.)) (ثم اهتدیت ص ۱۱۸) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۹۴).

طبری، ابن اثیر و سایر کتب تاریخ را که حوادث سال چهارم هجری را آورده اند، مورد تحقیق و مطالعه قرار داده ام، کوچکترین اثری از این دعوای تیجانی را نیافتم، خدا پدرش را بیامرزد، حقاً که در دروغگویی دومی ندارد!

تیجانی به یاهو گویی اش ادامه داده، می گوید: ((این سوال همواره در ذهن تکرار می شود، کدام فریق حق و کدام فریق باطل است؟ یا علی و همراهانش ستمکار بودند و یا عایشه، طلحه، زبیر و همراهانش؟ احتمال سومی وجود ندارد، فکر نمی کنم پژوهشگران انصاف جو جز این بیندیشد که حق با علی و همراهانش بوده است (زیرا حق با علی دور می زند، ((الحق یدور مع علی حیث دار)) یعنی علی هر جا که برود حق با وی است) و عایشه که آتش فتنه را روشن کرده است بر باطل است. فتنه ای که مانند آتش در جنگل خشک و تر همه را سوزانده و آثار نامطلوبش هنوز از بین نرفته است. برای اطلاعات بیشتر و به خاطر اطمینان قلب خودم، آنچه را بخاری در کتاب الفتن، تحت عنوان (فتنه هایی که مانند امواج متلاطم دریا هستند) آورده است، بیان می کنم. امام بخاری می گوید: وقتی طلحه، زبیر و عایشه به بصره رفتند، علی و عمار بن یاسر و حسن بن علی را به بصره فرستاد. حسن و عمار وارد بصره شدند و بالای منبر رفتند، حسن در طبقه ی بالای

---

۱. علل الشرایع لابن بابویه قمی ج ۲ ص (۳۲۸-۳۲۹).

منبر رفت و عمار در طبقه پایین بود. مردم تجمع کردند. عمار گفت: به خدا سوگند، او در دنیا و آخرت همسر پیامبر شما است اما خداوند دارد از شما امتحان می گیرد، تا معلوم کند که شما از خداوند اطاعت می کنید یا از عایشه.<sup>۱</sup> می گویم:

(الف) خیر، آقای تیجانی، چنین نیست که تو می گویی بلکه احتمال سومی نیز وجود دارد. و آن اینکه، فریقین برای رسیدن به حق اجتهاد کردند و هیچ یک از فریقین ستمکار نبود. زیرا فتنه ی قتل عثمان، تمام امت را به دو فریق تقسیم کرده بود. یک فریق معتقد بود که قاتلان عثمان فوراً و بدون تاخیر باید قصاص شوند که در راس آنان، عایشه، طلحه و زبیر رضی الله عنهم اجمعین قرار داشتند. فریق دیگر نیز قصاص قاتلان عثمان را واجب و لازم می دانست ولی در عین حال معتقد بود که در این باره مقداری زمان و فرصت لازم است تا رسیدن به این هدف ممکن باشد. زیرا قاتلان وابسته به طوایف و قبایل متعددی بودند و از آنان دفاع می کردند و برای تشخیص صحیح عاملان و آمران ترور عثمان زمان بیشتری در کار است. حضرت علی و اصحابش از این موقف حمایت می کردند. و اتفاقاً عاملان و آمران ترور عثمان، عاملان اصلی حادثه جمل بودند، هیچ کدام از این دو فریق دخالتی در شعله ور کردن آتش جنگ نداشت. همان گونه که در مباحث گذشته به این مطلب اشاره شده است.

(ب) اما روایت بخاری که قلب تیجانی را سکون و آرامش بخشیده است، در واقع از بزرگترین دلایل بر فضیلت عایشه است ولی چه بگوییم درباره ی انسان جاهل و نادانی که از روایات و دلایلی علیه اهل سنت استدلال می کند که در واقع علیه خود او و هم کیشانش هستند. من باب مثال در حدیث مذکور، عمار گواهی می

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۲۰-۱۱۹) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۹۵-۱۹۴).

دهد که ام المومنین، عایشه در دنیا و آخرت همسر رسول الله ﷺ است! همسر بودن رسول الله ﷺ در آخرت، معنی اش این است که عایشه در بهشت همسر رسول الله است و از بانوان بهشتی است؟! آیا مزیت و کرامتی برتر از این برای عایشه هست؟ آیا بدون اینکه خدا و رسول خدا از وی خشنود باشند، او استحقاق چنین منزلت و جایگاهی را دارد؟ اما درباره ی قول عمار باید عرض کنم که، عمار از حامیان حضرت علی بود و می خواست مردم را در جهت حمایت از علی بن ابی طالب ﷺ تشویق کند اما مردم بخاطر اینکه، طرف مقابل حضرت علی، ام المومنین عایشه بود، در حمایت همه جانبه از حضرت علی تردید داشتند. عمار سعی می کرد نشان دهد که حق با علی است. زیرا او خلیفه ی مسلمانان است و اطاعت از وی واجب است همان گونه که خداوند امر کرده است. البته این جریان قبل از این بود که عایشه، طلحه و زبیر خواستار قصاص از قاتلان عثمان شوند. بی تردید، عایشه، طلحه و زبیر بر این باور بودند که مطالبه ی قصاص خون عثمان از قاتلان او قبل از تسلیم شدن در برابر خلافت علی، حکم خداوند است. همان طور که خود حضرت عایشه این مطلب را باعثمان بن حنیف، زمانی که عثمان ابن حنیف درباره ی دلیل خروجش از وی سوال می کرد، در میان گذاشت و فرمود: ((به خدا سوگند، شخصی مانند من هرگز پنهان کاری نمی کند و فرزندان را در ابهام قرار نمی دهد همانا شورش از اهالی شهرها و جنگجویان قبایل است. آنان در حرم رسول خدا دست به جنگ و شرارت زدند. و در آنجا حوادث آفریدند و حادثه آفرینان و اهل بدعت را در آنجا پناه دادند و خود را در حرم رسول الله ﷺ مستحق لعن و نفرین الهی قرار داده و بدلیل کشتن امام مسلمانان بدون هیچ مجوزی خود را گرفتار قهر و عذاب خداوند کردند. خونهای حرام را مباح دانسته بر زمین ریختند، اموال مردم را به غارت بردند. حرمت بلد حرام و ماه حرام را رعایت نکردند. در جایی اقامت کردند که اقامت در آنجا را دوست نداشتند، به خود و دیگران ضرر رساندند، نه تقوی داشتند و نه برای مردم آنجا مفید بودند. در میان

مسلمانان آمده ام تا آنان را از اعمال این گروه آگاه سازم و نشان بدهم که مردم بعد از ما در چه حالتی هستند و برای اصلاح این اوضاع باید چه بکنند و این آیه را قرائت کرد: (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ) (بسیاری از مشورت‌های پنهانی سودی ندارند مگر آنانی که مشورتشان پیرامون صدقه، انجام کار نیک و ایجاد صلح و آشتی میان مردم باشد). بزرگ و کوچک، زن و مرد، همه ما باید به امر الله و رسولش برای اصلاح بلند بشویم، این است رسالت ما که شما را به کار نیک امر کنیم، از کارهای بد منع کنیم و برای تغییر دادن بدیها تشویق کنیم.<sup>۱</sup>

تیجانی در ادامه سخنان بی سر و ته خود می گوید: ((بخاری در کتاب شروط، تحت عنوان (ما جاء فی بیوت أزواج النبی) آورده است. رسول اکرم ﷺ در حال ایراد سخن به طرف منزل عایشه اشاره کرده فرمود: ههنا الفتن، اینجا مرکز فتنه است، اینجا مرکز فتنه است، اینجا مرکز فتنه است. فتنه ها از آنجا هستند. از آن سمت که دو شاخ شیطان قرار دارند (یعنی از طرفی که آفتاب طلوع می کند).<sup>۲</sup> می گویم:

۱-... کتاب شروط بخاری را باز کردم، عنوان مذکور را در آن کتاب نیافتم، بلکه این در بابی دیگر تحت عنوان ((باب الخمس)) آمده است. آری، این اشتباه در بیان ماخذ و منبع حدیث، از آقای تیجانی حکایت از آن دارد که این اشکال را کسانی دیگر برای او دیکته کرده اند و خود او ماخذ را مطالعه نکرده است.

۲-... آقای تیجانی، درباره ی اینکه عایشه مصدر فتنه ها بوده است، از این حدیث استدلال می کند؟! بطلان این استدلال او مانند آفتاب روشن است. زیرا

---

۱. تاریخ طبری ج ۳ ص (۱۴) سنه ۳۶ هـ

۲. ثم اهدیت ص (۱۱۹) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۹۶-۱۹۵).

منظور رسول اکرم ﷺ جهت مشرق بوده است، اگر منظورش بیت یا منزل عایشه می بود، راوی بجای کلمه ی ((نحو مسکن)) (إلی مسکن) می گفت: در صحیح مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما چنین آمده است: رسول الله ﷺ از خانه ی عایشه بیرون آمد و فرمود: اساس کفر از اینجا است، از طرفی که دو شاخ شیطان طلوع می کنند (یعنی از طرفی که آفتاب طلوع می کند)<sup>۱</sup> در روایتی دیگر از ابن عمر چنین نیز آمده است: ((از رسول الله ﷺ در حالی که رو به مشرق بود، شنیدم فرمود: ای مردم هوشیار باشید فتنه ها از این طرف (مشرق) هستند، از آن طرف که دو شاخ قرار دارند. یعنی از طرفی که آفتاب طلوع می کند.

(مسلم مع الشرح رقم (۳۹۰۵) بخاری کتاب الفتن رقم (۶۶۸۰).

و به خاطر اینکه شک صد در صد زایل شود، می خواهم روایتی دیگر از صحیح مسلم را نقل کنم: ((ابن عمر می گوید: رسول اکرم ﷺ در کنار درب خانه ی حفصه و در روایت عبیدالله بن سعید، در کنار درب خانه ی عایشه ایستاده، با دست خود به طرف مشرق اشاره می کند، ظاهر می شوند. این مطلب را دو تا سه بار تکرار کرد.<sup>۲</sup> (فکر می کنم حق آشکار گشته و دوستان شیطان به رسوایی کشیده شده اند).

توضیح از مترجم: آفتاب پرستان، موقع طلوع آفتاب آن را عبادت می کردند و معتقد بودند که آفتاب از میان دو شاخ شیطان طلوع می کند. به همین خاطر مطلع خورشید به محل طلوع شاخ شیطان (حيث يطلع قرنا الشيطان) تعبیر شده است.

تیجانی می گوید: بخاری در صحیح خود مسایل بسیار شگفت آوری را پیرامون بی ادبی عایشه نسبت به رسول الله ﷺ آورده است. این مسایل به حدی توأم با سوء ادب بوده اند، حتی پدر عایشه، ابوبکر او را چنان زد که خون از بدنش جاری شد و خداوند درباره ی گو بگوی او با رسول الله ﷺ، او را تهدید به طلاق و بحث

۱. مسلم مع الشرح (۲۹۰۵) کتاب الفتن، باب الفتنه من المشرق.

۲. همان ماخذ گذشته.



جایگزین کردن همسری بهتر از او برای رسول الله ﷺ را به میان آورده است. این داستان دیگری است که شرح آن به طول می انجامد.  
می گویم:

۱-... این گفته ی آقای تیجانی که ((عایشه در حق رسول الله ﷺ چنان مرتکب سوء ادب شده است حتی پدرش ابوبکر او را به حدی مورد ضرب قرار داده است که خون از بدنش جاری شده است)). آقای تیجانی صحیح بخاری را ماخذ و منبع این خبر قرار داده است. این دروغ محض است. اگر نمی پذیرد، باید این روایت را در صحیح بخاری ارائه بدهد و ثابت کند و بعد حقد و کینه ای را که در دل دارد، بیرون بیاورد.

۲-... اینکه عایشه با رسول الله ﷺ گو بگو کرده حتی که خداوند او را تهدید به طلاق کرده است و صحبت از دادن همسری بهتر از او به رسول الله ﷺ را به میان آورده است، باید عرض کنم:

(الف) بارها عرض کردم که در واقع تمام انسانها از گناهان معصوم نیستند بلکه جایز الخطا هستند و مرتکب گناهان صغیره و کبیره می شوند به جز پیامبران. اگر فردی مرتکب گناه شود، خواه عایشه باشد یا دیگری این یک جریان خارق العاده و شگفت آوری نباید محسوب شود، زیرا (بجز پیامبران) کسی معصوم نیست. لذا پسندیده و عقلانی نیست اینکه خطا و گناهی را که عایشه مرتکب شده و از آن توبه کرده است، آقای تیجانی آن را از بدیهای عایشه بشمارد، آن را موجب طعن و عیب قرار بدهد، و چنان بیندیشد که عایشه مرتکب مکروهی شده است. در عین حال آقای تیجانی و هم کیشانانش فراموش نکنند، وقتی علی ابن ابی طالب ﷺ می خواست در کنار فاطمه با دختر ابوجهل ازدواج کند، رسول الله ﷺ ناراحت شد،

خشم کرد حتی فرمود: ((همانا بنی هاشم بن مغیره می خواستند دخترشان را در عقد علی ابن ابی طالب در بیاورند، من اجازه نمی دهم، اجازه نمی دهم، اجازه نمی دهم، مگر این که علی بن ابی طالب دختر مرا طلاق دهد، آنگاه با دختر بنی هاشم بن مغیره ازدواج کند.<sup>۱</sup>

آری، خواننده ی محترم، مشاهده می کنی که رسول الله ﷺ علی را به طلاق دادن فاطمه تهدید می کند، اگر علی درباره ی نکاح دختر ابی جهل تصمیمش را عملی می کرد. آیا پسندیده و معقول است، این تصمیم حضرت علی را موجب طعن و عیب برای او تصور نموده و آن را در عداد گناهان او به حساب بیاوریم؟! آیا کسی چنین می اندیشد، به جز کسی که نادان تر از همه ی انسانها باشد؟!)

(ب) تیجانی می گوید: ((خداوند عایشه را تهدید به طلاق کرده است و خواسته است به حضرت محمد ﷺ، همسری بهتر از عایشه بدهد.)) این سخنان تیجانی صحت ندارند. امام بخاری از خلیفه المسلمین، عمر بن خطاب روایت کرده است: همسران پیامبر ﷺ درباره ی غیرت در حق او، تجمع کرده بودند. عمر بن خطاب ﷺ می گوید: به آنان گفتم: اگر پیامبر ﷺ شما را طلاق بدهد، ممکن است خداوند همسران بهتری از شما به پیامبر ﷺ بدهد، آنگاه آیه نازل شد. همان طور که روشن است، آیه در واقع تهدید طلاق نیست بلکه نوعی اختیار است که خداوند به پیامبرش داده است و به همین خاطر، این آیه، آیه ی تطهیر نام دارد. علاوه بر این، این آیه مخصوص عایشه نیست بلکه تمام همسران رسول الله ﷺ در عموم آن داخل هستند. بر فرض اینکه آیه مخصوص عایشه است و خداوند او را تهدید به طلاق کرده است، می پرسم: آیا تهدید کردن رسول الله ﷺ علی بن ابی طالب درباره طلاق دادن فاطمه، عیب و نقصی را متوجه علی بن ابی طالب می کند؟! اگر چنین است، هر عیب و نقصی که متوجه عایشه هست متوجه علی نیز می شود، اگر چنین تصور

۱. بخاری کتاب النکاح باب ذب الرجل عن ابنته فی الغیره شماره ی (۴۹۳۲).

شود که علی مرتکب خطای محض شده و از خطا رجوع کرده است و در این خطا هیچ نقص و عیبی متوجه او نمی شود، پس عایشه نیز در جمیع جوانب قضیه مانند علی است، ای تیجانی، تو کدام موضع را اختیار می کنی؟! آقای تیجانی در ادامه ی یاوه گویی هایش می گوید: ((بعد از همه ی این سخنان اکنون این سوال برای من مطرح است که عایشه بنابر چه دلیلی، از ناحیه ی اهل سنت مستحق این همه عزت، کرامت و احترام است، آیا بخاطر اینکه او همسر رسول الله ﷺ است، همسران رسول الله ﷺ زیادند، از میان آنان بهتر از عایشه نیز وجود دارد (برتری بعضی از آنان در برابر عایشه از خود رسول الله ﷺ نیز ثابت است.)) تیجانی در حاشیه ترمذی، الاستیعاب و اصابه را به عنوان ماخذ برای این مدعا ذکر کرده است).

... یا بخاطر اینکه او دختر ابی بکر است و یا بخاطر اینکه او بزرگترین نقش را در ممانعت از اجراء وصیت رسول الله ﷺ دایر بر خلافت بلافاصله علی بن ابی طالب بازی کرده است. حتی وقتی به او گفته شد که رسول الله ﷺ علی را به عنوان وصی برگزیده است، گفت: ((چه کسی چنین می گوید، من رسول الله ﷺ را دیده ام، سر مبارک او در سینه ی من بود، طشت را طلب کرد و خم شد و فوت کرد من حتی متوجه مرگش هم نشدم. چگونه او برای علی وصیت کرده است.<sup>۱</sup> به این بدخواه می گویم:

۱-... عایشه در واقع شایسته ی همه ی این احترام، تقدیر و تجلیل حتی شایسته ی بیش از این است. زیرا او همسر رسول الله ﷺ است. همان رسول که خودش پاکیزه بود و عایشه را به عنوان همسر انتخاب نمود که او نیز پاکیزه بود. خداوند می فرماید: ((زنان ناپاک برای مردان ناپاک و زنان عفیف و پاکدامن برای مردان عفیف و پاکدامن هستند. این پاکان، از تهمتهایی که به آنان می چسبانند پاک

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۲۰-۱۱۹) و آنگاه... هدایت شدم ص (۱۹۶).

هستند. برای آنان مغفرت و روزی نیک موجود است)) (نور ۶۲). مجاهد، عطا، سعید بن جبیر، شعبی، حسن بصری، حبیب ابن ابی ثابت و ضحاک بر این باورند که این آیه درباره ی ام المومنین، عایشه و اهل افک نازل شده است. ابن جریر طبری نیز این را تایید کرده است.<sup>۱</sup> (أُولَئِكَ مُبَرَّأُونَ مِمَّا يَقُولُونَ) (یعنی آنان از تهمتهای اهل افک و دشمنان خیلی دور هستند).<sup>۲</sup> آقای تیجانی هرگاه قصد کند که عایشه را ناپاک ثابت کند، آیا این بزرگترین عیبی برای رسول الله ﷺ به حساب نمی آید؟ چگونه بگوییم ((خیر)) حال آنکه خداوند می گوید: (الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ) (زنان ناپاک برای مردان ناپاک هستند)!!؟ ما اهل سنت از عایشه تجلیل می کنیم زیرا او مادر معنوی و ایمانی اهل ایمان است. خداوند می فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) پیامبر ﷺ در حق اهل ایمان از خود آنان نزدیکتر است و همسران پیامبر مادران (معنوی) مومنان هستند. (احزاب: ۶)

۲-... تیجانی می گوید: ((محبت اهل سنت با عایشه اگر به خاطر این است که عایشه همسر رسول الله است، پس رسول الله ﷺ همسران دیگری به تصریح خود پیامبر بهتر از عایشه را نیز داشت. چرا با آنان این گونه محبت نمی شود))؟ آقای تیجانی ترمذی، الاستیعاب و اصابه را مآخذ این مدعای خود معرفی می کند. می گویم:

سنن ترمذی، ابواب فضایل، باب فضیلت ام المومنین، عایشه ﷺ را باز کردم. این حدیث را که راوی آن خود عایشه است دیدم. ((مردم برای دادن هدیه به رسول اکرم ﷺ، در انتظار نوبت حضرت عایشه بودند. عایشه می گوید: سایر همسران رسول الله ﷺ در خانه ی ام سلمه گرد هم آمدند و خطاب به ام سلمه گفتند: ای ام سلمه، مردم برای دادن هدایای خود به رسول اکرم ﷺ، روزی را که رسول الله ﷺ در

۲. تفسیر ابن کثیر ج ۳ سوره نور ص (۲۸۸).

۳. تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص (۲۸۹).

خانه عایشه باشد، انتظار می کنند. و ما مانند عایشه قصد خیر را داریم، شما به رسول الله ﷺ بگویید، تا مردم را امر کند هر جا که او باشد، هدایا را به آنجا بفرستند. ام سلمه این مطلب را به رسول الله ﷺ یادآور شد، رسول الله توجه نکرد. بار سوم وقتی او سلمه با تاکید بیشتر یادآور شد، رسول اکرم ﷺ فرمود: ((ای ام سلمه درباره ی عایشه مرا اذیت نکن. زیرا من در رختخواب هیچ کسی از شما نبودم که بر من وی نازل شود، به جز رختخواب عایشه.<sup>۱</sup> عمرو بن عاص می گوید: رسول الله ﷺ در غزوه ی ذات سلاسل مرا ماموریت داد. وقتی از ماموریت برگشتم، پرسیدم: ای رسول خدا ﷺ چه کسی نزد تو محبوبتر است؟ فرمود: عایشه. عرض کردم: از مردان چه کسی نزد تو محبوبتر است؟ فرمود: ((ابوها)) پدر عایشه.<sup>۲</sup> از انس روایت است، از رسول اکرم ﷺ سوال شد: ((محبوبترین مردم نزد شما چه کسی است))؟ فرمود عایشه. سوال شد: از مردان چه کسی؟ فرمود: پدرش. عبدالله بن زیاد الاسدی می گوید: از عمار بن یاسر شنیدم که فرمود: او (عایشه) در دنیا و آخرت همسر رسول اکرم ﷺ است.<sup>۳</sup> از انس بن مالک روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: فضیلت عایشه در برابر سایر زنان مانند فضیلت ثرید (نان که در خورش آغشته شود) است در برابر سایر خوراکیها. ترمذی برقم (۳۸۸۷). خود حضرت عایشه رضی الله عنها می گوید: ((رسول اکرم ﷺ خطاب به من فرمود: ((ای عایشه، جبرائیل به تو سلام می گوید)). من در جواب گفتم: و علیه السلام و رحمه الله.<sup>۴</sup> ابی موسی اشعری می گوید: ((ما یاران رسول الله ﷺ هرگاه در یک حدیث دچار مشکل می شدیم، نزد عایشه می رفتیم او مشکل ما را حل می کرد.<sup>۵</sup> موسی بن طلحه می گوید: ((کسی را سخن ورترا از عایشه ندیده ام)). ترمذی رقم

۱. سنن ترمذی جلد ۵ کتاب المناقب باب فضل شماره (۳۸۷۹).

۲. سنن ترمذی (۳۸۸۶) بخاری (۳۴۶۲).

۳. سنن ترمذی برقم (۳۸۸۹).

۴. ترمذی برقم (۳۸۸۲).

۵. ترمذی رقم (۳۸۸۳) و صحیح ترمذی (۳۰۴۴).

(۳۸۸۳). سپس باب ((فضیلت ازواج النبی ﷺ)) را باز کردم، حدیث ذیل را به روایت صفیه بنت حیی یافتیم. صفیه می گوید: وقتی من در خانه ی رسول الله ﷺ رفتم و به ازدواج او در آمدم، سخنانی از عایشه و حفصه به من رسیده بود. من این سخنان را به عرض رسول الله رساندم. رسول الله ﷺ به من فرمود: (تو از آنان نپرسیدی که چگونه از تو بهتر هستند؟ می گفتم: شوهر من محمد و پدر من هارون و عموی من موسی است) آنچه که به صفیه از ناحیه عایشه و حفصه رسیده بود، این بود که آنان گفته بودند: ما نزد رسول الله ﷺ از صفیه محبوبتر هستیم، زیرا ما همسران رسول الله و دختر عموی او هستیم. اینها روایاتی هستند که درباره ی فضیلت عایشه و صفیه آمده اند.

آری، می گویم:

(الف) بدون تردید عایشه بنابر انبوه دلایل صحیح و صریح که در منابع صحیح مانند بخاری و مسلم وارد شده اند، از افضل ترین زنان و همسران رسول الله ﷺ بوده است.

(ب) در حدیث صفیه چنین چیزی ذکر نشده که دال بر افضل بودن او در برابر عایشه باشد. زیرا آنچه را که رسول الله ﷺ فرموده بود، منظورش خاطر جویی صفیه بود در برابر آنچه که عایشه و حفصه به او گفته بودند و او را رنجانیده بودند. علاوه بر این، در احادیث صریحه با بیان روشن، افضل بودن عایشه در برابر سایر ازواج از زبان خود رسول الله ﷺ آمده است.

(ت) آنچه که در بند (ب) گفته شد در صورت صحت حدیث صفیه است. اما حدیث از لحاظ سند ضعیف است. (البانی تحت عنوان ((ضعیف سنن ترمذی رقم

۸۱۶)) می گوید: (حدیث غریب لا نعرفه إلا من حدیث هاشم الکوفی، و لیس  
إسناده بذالک). حدیث غریبی است، تنها از طریق هاشم شناخته شده است و  
سندش چندان قوی نیست.

درباره ی فضایل عایشه روایات زیادی وارد شده است. اما از تمام همسران رسول  
الله ﷺ داناتر بوده است. از زهری چنین نقل شده است: ((اگر علم عایشه در کنار  
علم تمام همسران رسول الله ﷺ و در کنار علم تمام زنان گذاشته شود، علم عایشه  
بیشتر و بهتر خواهد بود))<sup>۱</sup> امام زهری در ادامه ی این بحث، حدیث عمرو بن  
عاص و حدیث انس رضی الله عنهما را دایر بر اینکه عایشه از تمام همسران رسول الله ﷺ بهتر و  
نزد رسول الله ﷺ از همه محبوبتر بوده است، آورده است. درباره ((الإصابة)) باید  
عرض شود، تمام احادیثی که در آن ذکر شده اند قطع نظر از صحت و سقم، حتی  
یک حدیث که در آن، بحثی از تفضیل صفیه بر عایشه به میان آمده باشد، دیده  
نشده است مگر حدیثی که گذشت.<sup>۲</sup>

۳- . . . آقای تیجانی می گوید: محبت اهل سنت با عایشه به خاطر این است که  
عایشه در رد وصیت رسول الله ﷺ دایر بر خلافت علی، نقش بسیار موثری را باز  
کرده است. . . الخ.  
می گویم:

(الف) عایشه در رد وصیت رسول الله ﷺ دایر بر خلافت علی هیچ گونه نقشی را  
بازی نکرده است. اگر رسول الله ﷺ چنین وصیتی کرده بود، عایشه در برابر تمام  
امت قادر به انکار و رد آن نبود. کل کارنامه عایشه رضی الله عنها در این باره این بود که او  
چنین فرمود: ((من چنین وصیتی را نشنیده ام، هر چند که رسول اکرم ﷺ در مرض

۳. الاستیعاب ج ۴ حرف العین ص (۱۸۸۳).

۱. به الإصابة ج ۷ ص (۷۴۲-۷۳۹) مراجعه کنید.

وفات نزد من و در خانه ی من بوده است و آخرین سخنان را با من در میان گذاشته است.))

(ب) اگر رسول اکرم ﷺ می خواست چنین وصیتی بکند، لابد در جمع مردم آن را مطرح می کرد، تنها با ذکر آن در خانه و یا نزد همسرش اکتفا نمی کرد. آقای تیجانی مدعی است که دلایل درباره ی وصیت رسول الله ﷺ دایر بر خلافت بلافصل علی بسیار زیاد است و بعضی از آنها را در کتاب خودش ذکر کرده، مدعی شده است که این دلایل به صراحت لهجه دال بر استخلاف علی هستند، با این همه، او چگونه می گوید که عایشه در رد وصیت رسول الله ﷺ دایر بر خلافت علی نقش بزرگی را ایفا کرده است؟! اگر همه ی این دلایل که طبق گمان او به صورت ظاهر و آشکار دال بر امامت علی هستند، ولی نزد اهل سنت حجت نیستند، لابد قول عایشه شایسته تر است که حق باشد.

(ت) عایشه ؓ که بدلیل صداقتش معروف به صدیقه و دختر ابوبکر صدیق است، امکان ندارد که منکر وصیت رسول الله ﷺ باشد، اگر واقعاً چنین وصیتی انجام گرفته است. بی تردید او پاکیزه در دنیا و آخرت همسر شخصیتی پاک و پاکیزه است. او بهترین، افضل ترین و محبوبترین همسر رسول الله ﷺ است. او مستحق و شایسته ی چنین منزلت و جایگاهی نشده است مگر بخاطر اینکه او بهترین زنان روی زمین است. با این منزلت و جایگاهی که ام المومنین عایشه ؓ دارد، چگونه سخنان آقای تیجانی را که در دروغگویی، مهارت کامل دارد و احادیث صحیح و درست را کاذب جلوه می دهد، باور کنیم؟ او بهترین مردم را، بدترین معرفی می کند، گمراه ترین آدم را، راه یافته معرفی می کند، کسی که چنین حالتی را دارد، می شود که ما سخنان او را باور کرده و بهترین زنان روی زمین و مادر مومنان را دروغگو قرار بدهیم؟!)



آقای تیجانی می گوید: یکی از دلایل محبت اهل سنت با عایشه این است که او با علی و اولادش به جنگ برخاست حتی درباره ی دفن جنازه ی حسن بن علی در کنار جدش معترض شد و گفت: ((در خانه ی من داخل نکنید کسی را که من او را دوست ندارم)) و قول رسول الله ﷺ را درباره ی حسن و برادرش حسی فراموش کرده بود و یا بدان توجه نکرده بود، رسول الله ﷺ درباره ی حسن و حسین چنین فرموده بود: (حسن و حسین سرداران جوانان بهشت هستند) یا (دوست دارد خدا را کسی که با حسن و حسین دوست باشد و هر کس که با آن دو بغض ورزد، نزد خدا مبعوض خواهد بود) یا اینکه (هر کس که با حسن و حسین بجنگد من نیز با او می جنگم، هر کس با آن دو صلح کند من نیز با وی صلح خواهم کرد) علاوه بر این چند روایت، روایات دیگر در این زمینه نیز زیاد است و من نمی خواهم در مورد همه ی آنها سخن به میان بیاورم. چرا چنین نباشد. حسن و حسین مگر دو تا ریحانه و گل سر سبد اهل بهشت نیستند. <sup>۱</sup> آقای تیجانی در جایی دیگر می گوید: فاطمه زهراء که وصیت کرده بود تا در شب دفن شود، در کنار قبر پدرش دفن نشد، پس چه به سر جسد پدرش حسن آمد که در کنار قبر جدش دفن نگردید؟! همین (کلمه تحقیر) ام المومنین بود زمانی که امام حسین جسد برادرش حسن را آورد تا در کنار جدش دفن کند، نگذاشت و مانع از دفن شد. حتی سوار قاطر شده از خانه بیرون آمد و با صدای بلند می گفت: ((در خانه ی من دفن نکنید کسی را که من او را دوست ندارم)). بنوامیه و بنو هاشم برای جنگ و قتال علیه یکدیگر صف آرایی کردند، امام حسین گفت: من جسد برادرم را دور قبر جدش رسول الله ﷺ طواف داده در بقیع آن را دفن می کنم، زیرا امام حسن وصیت کرده بود که به خاطر من حتی یک قطره خون هم ریخته نشود، ابن عباس رضی الله عنه درباره ی عایشه اشعار بسیار خوبی را سروده است:

۱. ثم اهدیت ص (۱۲۰) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۹۷-۱۹۶).

تجملت تبغلت ولو عشت تفيلت

لك التسع من الثمن و بالكل

تصرفت

ترجمه: روزی سوار بر شتر شدی و اینک سوار بر استر می شوی، و اگر زنده بمانی بر پیل هم سوار می شوی. تو تنها یک نهم از یک هشتم را داری ولی در تمام میراث تصرف کردی.<sup>۱</sup>  
می گویم:

۱- ... منبع و ماخذ این دروغها چیست؟ و نهایت صحت آنها در چه حد و میزانی است؟ اگر آقای تیجانی عرضه ای دارد به ما ارائه دهد این سخنان بی سر و ته را از کجا آورده است؟ و گر نه هر کودن می تواند علیه بهترین فرزند آدم، هر چه که دلش می خواهد بگوید!

۲- کوچکترین شک و تردید در کاذب بودن این روایت و اینکه این سخنان افتراء محض علیه ام المومنین هستند، وجود ندارد حتی به ادعا می توان گفت: آنچه که در این باب در خصوص ام المومنین روایت می شود، همه اش دروغ هستند کمترین نشانی در کتب و منابع اهل سنت از این روایت دیده نشده است بلکه عکس و ضد این روایات در آنها دیده شده است. ابن اثیر درباره ی خبر وفات حسن بن علی علیه السلام آورده است: ((حضرت حسین درباره ی دفن برادرش، حسن از عایشه اجازه خواست، عایشه رضی الله عنها موافقت فرمود.<sup>۲</sup> و در ((استیعاب)) آمده است: ((وقتی حسن فوت کرد، حسین نزد عایشه رفت و از وی اجازه ی دفن برادرش را در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله خواستار شد. عایشه فرمود: ((نعم و کرامه))<sup>۳</sup> در بدایه آمده است: ((حسین نزد عایشه قاصد فرستاد و خواستار دفن برادرش در کنار رسول

۲. ثم اهدیت ص (۱۴۰-۱۳۹) و آنگاه ... هدایت شدم ص (۲۳۰-۲۲۹).

۱. الكامل لابن الاثیر ج ۳ ص ۳۱۵ سنه ۴۹.

۲. الاستیعاب ج ۱ حرف ح الحسن بن علی (ص ۳۹۲).

الله ﷺ شد، عایشه موافقت کرد.<sup>۱</sup> (البدایه لابن کثیر ج ۸ ص ۴۶ سنه ۴۹) خواننده محترم، یک نگاه کوتاه به حق و واقعیت بینداز و قضاوت کن. آقای تیجانی چقدر از حق منحرف شده و باز ادعای عقلانیت و انصاف را دارد؟ لا حول و لا قوه إلا بالله.

۳- دشمنان واقعی حسن بن علی در واقع خود را دوستان و هواداران و شیعیان او جا زدند. آنان بر اساس اعتراف خود شیعیان دوازده امامی از پست ترین و فاسدترین مردمان هستند. ابومنصور طبرسی که از امامان شیعه است. از حسن بن علی روایت می کند، امام حسن می گوید: ((به خدا سوگند معاویه را برای خود بهتر می دانم از آنانی که مدعی شیعه بودن و هواداری از من را دارند و در پشت پرده در صدد سر به نیست کردن من هستند!! اموال من را به غارت بردند و تمام متاع مرا چاپیدند، به خدا سوگند، اگر از معاویه تعهد می گرفتم و بوسیله او جانم را حفاظت می کردم و درباره ی اهل و عیالم در امان می بودم(!؟) بهتر بود از اینکه مرا بکشند و خانه و کاشانه ام را به یغما ببرند.<sup>۲</sup> آری، آقای تیجانی اینها دشمنان حسن بودند نه عایشه، این سخن از کتاب راهنمایان و رهبران خود تو نقل می شود.

۴- . . . درباره ی ادعای آقای تیجانی دایر بر دو بیتی که ابن عباس در حق ام المومنین سروده است. باید عرض شود: علاوه بر اینکه این دو بیت نهایت خفت و رکاکت معنی را در بر دارند، متضاد و متعارض اند با آنچه که ابن عباس در حق ام المومنین در موقع وفات او گفته است. امام احمد در ((فضایل)) از ذکوان، غلام عایشه نقل کرده است: ((ذکوان برای ابن عباس از عایشه اجازه ی ورود خواست.

---

۳. آن کسی که نگذاشت حضرت حسن در کنار رسول اکرم ﷺ دفن گردد، مروان بن حکم بود چنانچه در ((الکامل)) ابن اثیر و ((البدایه و النهایه)) ابن کثیر در حوادث سال ۴۹ هـ آمده است. ((مترجم)).

۴. الاحتجاج للطبرسی ج ۲ (ص ۲۹۰).

عایشه رضی الله عنہا در بیماری موت به سر می برد و برادر زاده اش، عبدالله بن عبدالرحمن نزد او بود. ذکوان گفت: عبدالله بن عباس که از بهترین فرزندان تو هست، خواستار ملاقات و دیدار با شما است. عایشه فرمود: از پاکی و خوبی عبدالله بن عباس برای من سخن مگو. عبدالله بن عبدالرحمن به ام المومنین گفت: ((او قاری کتاب خدا و فقیه و دانشمندان دین الله است، بگذار تا وارد شود و بر تو سلام گوید)) و تو را خداحافظی و تودیع کند. عایشه فرمود: ((اگر تو مایل هستی که او بیاید، مانعی ندارد. ابن عباس وارد خانه شد، سلام گفت و نشست و گفت: ((خوشا به حال تو ای ام المومنین، به خدا سوگند چند لحظه پیش که روح تو از جسد تو جدا شود و اذیت و آزار دنیا را پشت سر بگذاری، باقی نمانده است و تو با دوستان، محمد صلی الله علیه و آله و یارانش بزودی دیدار خواهی کرد. عایشه گفت: تو همچنین. ابن عباس گفت: ((تو محبوبترین همسران رسول الله صلی الله علیه و آله بودی و رسول الله صلی الله علیه و آله دوست نمی داشت مگر پاکان را. خداوند برائت و پاکی تو را از فراز هفت آسمان نازل کرده است. در روی زمین هیچ مسجدی وجود ندارد که آیه های برائت و پاکی تو صبح و شام در آن تلاوت نگردد. در شب ابواء گردن بند تو افتاد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در منزل توقف فرمود و مردم همراه با رسول الله صلی الله علیه و آله برای پیدا کردن آن به راه افتادند تا اینکه موقع صبح مردم برای وضو گرفتن آب نداشتند، (یعنی آبها تمام شده بود) خداوند آیه ی تیمم: (فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا) را نازل کرد. مردم به خاطر تو و به برکت تو از رخصت تیمم بهره مند شدند. به خدا سوگند، تو بسیار مبارک هستی، عایشه فرمود: ((ای ابن عباس این سخنان را بگذار، به خدا سوگند دوست دارم، ای کاش مادر مرا نمی زاید)).<sup>۱</sup>

ابن عباس در بحث و مجادله با خوارج (آنانی که حضرت علی رضی الله عنہ با آنان قتال کرد) و استدلال علیه آنان گفت: ((شما می گوئید: علی قتال کرد ولی غنیمت نگرفت و کسی را اسیر نکرد، آیا شما مادران عایشه را به اسارت می گیرید، در

۱. فضایل الصحابه لاحمد. ج ۲ رقم ۱۶۳۹. و سند آن صحیح است.

حق وی حلال می دانید آنچه را که در حق دیگران حلال می دانید، حال آنکه او مادر شما است؟ اگر می گوید: آری، مرتکب کفر شده اید!! اگر می گوید: ((عایشه مادر ما نیست، باز هم مرتکب کفر شده اید، زیرا خداوند می فرماید: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) شما (خوارج) میان دو گمراهی قرار گرفته اید. راه نجاتی برای خودتان پیدا کنید. این روایت صریح و صحیح کلیه روایت مجهوله ای را که بدون ذکر مآخذ و منبع ذکر شده اند، نفی می کند، ممکن است این گونه روایات از خزعبلات آقای تیجانی باشند.

آقای تیجانی در ادامه ی توهمات و خیالات خود می گوید: ((موقف عایشه دختر ابی بکر را در برابر امام علی شناختیم، او سعی دارد با تمام وجود پدرش را حمایت کند حتی با نقل احادیث موضوعه یعنی ساختگی!))<sup>۱</sup>

۱- ... از آقای تیجانی محدث!!! می پرسم، آیا تو معنی و مفهوم حدیث موضوع را می دانی؟ حدیث موضوع، به حدیثی گفته می شود که راوی آن متهم به کذب و دروغ پردازی باشد. در صورتی که راوی از رسول اکرم ﷺ، عایشه باشد، آیا عایشه کسی است که متهم به کذب شده است؟! اگر تو معتقد به این هستی، باید موضعت را با دلیل ارائه بدهی. زیرا تمام دلایل قرآنی و روایی پیرامون سیره ی عایشه ﷺ حکایت از صدق و راستگویی او دارند، و امکان ندارد که عایشه در حق شوهرش دروغ گوید و احادیث دروغین را در باب فضایل پدرش به رسول الله ﷺ نسبت دهد. با این وصف چاره ای نمانده به جز اینکه به دروغگو بودن آقای تیجانی قضاوت شود، و بدون تردید این قضاوت هرگز به ضرر او نمی انجامد. زیرا او می داند که بزرگترین وجه امتیاز و ویژگی که او و شیعیانش را از سایر فرق، جدا می سازد، خصلت دروغگویی و خیال پردازی آنها است!

---

۱. ثم اهدیت (ص ۱۴۱) و آنگاه ... هدایت شدم ص (۲۳۳).

۲- . . . اگر عایشه احادیث موضوع را روایت می کند، چگونه تو از روایات عایشه استدلال می کنی، آیا استدلال تو از روایات عایشه با این دیدگاه تو متعارض نیست؟ آیا تو از حدیث عایشه درباره ی اینکه آیه تطهیر در حق علی، فاطمه و فرزندان فاطمه نازل شده است، استدلال نکردی؟<sup>۱</sup> آیا تو از حدیث مطالبه فاطمه حق خود را از میراث رسول الله ﷺ که عایشه آن را روایت کرده است، استدلال نکردی؟<sup>۲</sup> آیا تو از حدیث عایشه، دایر بر رد عایشه وصیت رسول الله ﷺ را درباره ی خلافت علی، استدلال نکردی؟<sup>۳</sup> تمام این احادیثی که تو از آنها استدلال می کنی توسط عایشه روایت شده اند، باز هم تو مدعی هستی که عایشه احادیث موضوعه را روایت می کند؟! و شیخ و امام امامیه، ابن بابویه قمی در کتاب ((الخصال)) چگونه از این روایات استدلال می کند و صحت آنها را تایید می کند.<sup>۴</sup> سبحان الله، ای خواننده ی محترم، ببین خداوند چگونه حق را از زبان آنها بیرون می آورد؟! آنها بیرون می آورد؟!!

آقای تیجانی در خاتمه ی سخنان دروغین خود می گوید:

((هر پژوهشگر در این مساله مشاهده می کند که به وی وصیت برای علی از لابلای این جریانات، بر خلاف خواست و کتمان کردن عایشه به مشام می رسد. بخاری در صحیح خود در کتاب وصایا و مسلم نیز تحت همان عنوان روایت کرده اند که نزد عایشه این مساله مطرح شده است که رسول اکرم ﷺ در حق علی وصیت کرده است . . . ببین خداوند چگونه نور و روشنی خودش را ظاهر می کند هر چند که ستمگران در صدد کتمان آن بر آیند . . . باز آقای تیجانی می گوید: وقتی عایشه ام المومنین بر زبان آوردن نام علی را تحمل نمی کند و شخص او را نمی پسندد، همان طور که ابن سعد در طبقات و بخاری در صحیح تحت عنوان

۲. ثم اهدیت ص (۱۱۵) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۹۰-۱۸۹).

۳. ثم اهدیت ص (۱۱۴) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۸۷).

۴. ثم اهدیت ص (۱۶۴) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۷۴).

۵. ((الخصال)) للقمی ص (۷۱-۷۰-۶۹).

(مرض النبی ووفاته) نقل کرده اند و وقتی عایشه با شنیدن خبر موت علی سجده شکر به جا می آورد، چگونه می توان از وی توقع داشت که او وصیت در حق علی را کتمان نکند، او کسی بود که عداوت و کینه اش با علی، فرزندانش و اهل بیت نزد همه مردم به درجه ی شهرت رسیده بود.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- . . . به حق و انصاف به وی دروغ که آقای تیجانی زحمت آن را متحمل شده است، به مشام رسیده و کتابش را مملو ساخته و ادعای هدایتش را فرا گرفته است.

۲- . . . حدیثی که بخاری و مسلم آن را روایت کرده اند و آقای تیجانی از آن، دایر بر وصیت نمودن رسول الله ﷺ استدلال می کند، این است که عایشه رضی الله عنها می گوید: ((وقتی نزد من مطرح شد که رسول الله ﷺ برای حضرت علی وصیت کرده است، با استدلال به اینکه رسول الله ﷺ در بیماری موت و در آخرین روزهای زندگی اش نزد من بوده است، منکر این وصیت شدم.)) بدون تردید عایشه در این انکار راست می گوید و انکارش مبنی بر صحت است. شگفت آور این است که آقای تیجانی این حدیث را به جای اینکه علیه خود بداند. آن را به نفع خود تلقی می کند. به خدا سوگند، نوعیت حجت و دلیل در این حدیث برای من روشن نیست، آیا ادعای کسی که بدون دلیل بگوید: رسول الله ﷺ برای علی وصیت کرده است، این به منزله ی قول صریح و مرفوع پیامبر است و به عنوان حجت پذیرفته می شود؟! چگونه؟ دلیل و حجت روشنتر از آفتاب در قول عایشه رضی الله عنها متبلور است که می گوید: من از چنین وصیتی خبر ندارم. . دقت کن خداوند چگونه نور و روشنی اش را بر ملا می سازد. هر چند که ستمکاران در صدد پنهان کردن آن بر آیند.؟!)

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۶۴) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۲۷۵-۲۷۴).

۳- . . . ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه عایشه تحمل شنیدن نام علی را نداشت، در مباحث گذشته بدان پاسخ داده شد. در طبقات سعد چنین چیزی که عایشه تحمل شنیدن اسم علی را نداشت، آن طور که تیجانی مدعی است، اصلاً وجود ندارد. اما اینکه تیجانی حدیثی را نقل کرده و در آن اشاره شده است که رسول اکرم ﷺ صراحتاً و با ذکر نام برای حضرت علی وصیت کرده است، باید به کتاب خود آقای تیجانی که حدیث مذکور در آن بیان گردیده است، مراجعه شود.

باب دهم

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره ی طلحه و زبیر

طلحه و زبیر از جمله اصحاب و یارانی هستند که رسول اکرم ﷺ بهشتی بودن آنان را تایید کرده است<sup>۱</sup>، و برای تیجانی لازم است که گاهی بوسیله ی طعن زدن و گاهی بوسیله تحریف در سیره، آنان را معیوب معرفی کند. زیرا آن دو از جمله کسانی بودند که خواستار قصاص از قاتلان عثمان بودند و در صفحات آینده ایرادهای آقای تیجانی را نقل نموده و با نوک قلم و سر انگشتان از آنان دفاع خواهم کرد.

۱- . . . آقای تیجانی تحت عنوان ((حدیث رقابت بر سر دنیا)) آورده است که آن دو از جمله کسانی بودند که برای بدست آوردن مال و متاع دنیا رقابت کردند و شروع به ذخیره کردن طلا و نقره نمودند. به این ایراد آقای تیجانی با ذکر دلایل قانع کننده در مباحث گذشته در همین کتاب پاسخ داده شده است. مراجعه شود.

---

۱. ترمذی کتاب المناقب برقم (۳۷۴۷).



۲- . . . آقای تیجانی طلحه و زبیر را به خروج و به غاوت علیه عثمان متهم کرده و آنان را شریک شورشیان که عثمان را محاصره کرده و آب را بر روی او بسته بودند، معرفی کرده است. به همه ی این دروغها در باب گذشته در جریان دفاع از حضرت ام المومنین عایشه رضی الله عنها پاسخ دندان شکن داده شده است برای یادآوری بدان جا مراجعه شود.

آقای تیجانی می گوید: ((از همه ی اینها بگذریم، من درباره ی تاریخ ام المومنین صحبت نمی کنم بلکه می خواهم بگویم بسیاری از صحابه با مبادی اسلام مخالفت کرده و فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله را پشت سر گذاشته اند و درباره ی فتنه ام المومنین، یک دلیل که مورخان بر آن اجماع دارند کافی است. مورخان می گویند وقتی عایشه از آب ((حواب)) عبور می کرد، و سگهای آنجا به صدا درآمدند، عایشه به یاد تذکر شوهرش افتاد و منع کردن رسول الله صلی الله علیه و آله وی را از اینکه او صاحب جمل شود، در خاطره اش تکرار شد، بلافاصله شروع به گریه کرد و گفت: ((مرا بر گردانید، مرا بر گردانید، اما طلحه و زبیر پنجاه نفر آوردند و به آنان چیزی دادند آنها هم سوگند خوردند که این ((ماء الحواب)) نیست. بدین گونه عایشه به سفرش ادامه داد تا به بصره رسید. مورخین می گویند: این نخستین شهادت دروغین بود.)) او این خبر را به طبری، ابن الاثیر و مدائنی و به سایر مورخین که حوادث سال سی و شش را نوشته اند نسبت می دهد و بعد می گوید: ((ای مسلمانان! ای خردمندان! ای روشنفکران! ما را در حل این مشکل راهنمایی کنید. آیا اینها هستند صحابه بزرگ، و بزرگان صحابه که ما به عدالت آنان گواهی می دهیم و آنان را بهترین افراد بشر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می دانیم؟! بزرگان صحابه همین ها هستند که مرتکب گناهیانی مانند گواهی دروغین، می شوند، گواهی که

پیامبر ﷺ آن را گناه کبیره معرفی نموده است که انسان را بسوی جهنم سوق می دهد؟<sup>۱</sup>  
می گویم:

۱- . . . حل این مشکل بسیار ساده است. اگر کتاب طبری و ابن الاثیر را مطالعه کنیم، کمترین نشانی از این خبر دیده نمی شود، به جز این روایت: ((زهری می گوید: وقتی طلحه و زبیر ﷺ مطلع شدند که حضرت علی بن ابی طالب در ((ذی قار)) منزل گرفته است، به طرف بصره برگشتند، عایشه ﷺ صدای سگها را شنیده، پرسید: این کدام چشمه ی آب است؟ گفتند: ماء الحواب، عایشه ی استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) گفت و فرمود: ((روزی که همسران رسول اکرم ﷺ نزد او بودند، از او شنیدم فرمود: ای کاش شما می دانستید که سگهای حواب برای چه کسی از شما به صدا در می آیند. آنگاه عایشه می خواست برگردد، عبدالله بن زبیر آمد و به عایشه گفت: ((به تو اشتباه رسانده اند، این محل، ((ماء الحواب)) نیست. عبدالله بن زبیر همچنان اصرار کرد تا اینکه ام المومنین، عایشه ﷺ به راهش ادامه داد.<sup>۲</sup> به لطف و فضل الهی این دو کتاب هر جا وجود دارند و در دسترس مسلمانان هستند. خواننده ای که دنبال حق و جویای حقیقت است و به این دو کتاب مراجعه کند تا برایش روشن شود که آقای تیجانی هدایت یافته!! به چه درجه ای از جرات دروغگویی نایل شده است. در روایت طبری و ابن الاثیر بطور کلی ذکری از طلحه و زبیر به میان نیامده است بلکه بجای آنان، عبدالله بن زبیر است.

این جریان که آقای تیجانی آن را به طلحه و زبیر نسبت می دهد، به دو دلیل باطل است:

۱. ثم اهدیت ص (۱۱۸) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۹۴).

۲. الطبری ج ۳ ص ۱۸ سنه ۳۶ و ابن الاثیر ج ۲ ص ۱۰۴ سال ۳۶.

(الف) بدون تردید، طلحه و زبیر به شهادت رسول الله ﷺ از اهل بهشت هستند و از لحاظ اخلاقی از منزلت و جایگاه والایی برخوردارند، و بزرگتر از این هستند که در چنین جریانی شهادت دروغین بدهند!!

(ب) روایت صحیح درباره ی ((حواب)) متعارض با این خبر هستند. قیس بن ابی حازم بجلی می گوید: ((وقتی عایشه وارد سرزمین بنی عامر شد، سگهای آنجا به صدا در آمدند، عایشه گفت: این کدام چشمه آب است؟ گفتند: ((حواب)) عایشه فرمود: باید برگردم. زبیر گفت: خیر، به سفر ادامه بده ممکن است با بودن شما مردم وادار به صلح و آشتی شوند. عایشه ﷺ گفت: باید برگردم. زیرا از رسول اکرم ﷺ شنیدم، که فرمود: حال، آن یکی از شما چه خواهد شد وقتی سگهای ((حواب)) برای او به صدا در می آیند.<sup>۱</sup>

آری، با وجود این روایات صحیح، این هدایت یافته!! خجالت نمی کشد از اینکه بگوید: ((برای فتنه انگیز بودن ام المومنین همین یک دلیل که مورد اتفاق مورخان است برای من کافی است؟! آقای تیجانی خواستار اثبات این اجماع تخیلاتی از تو نیستم؟! بلکه خواستار آن هستم که حداقل یک منبع و ماخذ را برای ما ارائه دهی که این خبر دروغین در آن آمده باشد؟ فکر می کنم آقای تیجانی را برای حل این مشکل راهنمایی کرده ام. سپاس از آن خدای متعال است.

## باب یازدهم

### نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره معاویه بن ابی سفیان

---

۱. روایت حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۱۲۰ و ابو یعلی در مسندش رقم (۴۸۶۸) ص (۲۸۲) و محقق این کتاب می گوید: سندش صحیح است و در موارد الظمان رقم (۱۸۳۱) آمده است و ابن کثیر در ((البدایه و النهایه)) ج ۶ ص (۲۱۷) می گوید: این حدیث دارای شرایط بخاری و مسلم است اما آنها روایت نکرده اند و آلبانی در سلسله احادیث صحیح شماره (۴۷۴) ص (۷۶۸) می گوید: ((سند این حدیث بسیار صحیح است راویان آن، افرادی ثقه و مورد اعتماد و از راویان کتب شش گانه (بخاری و مسلم و سنن اربعه) هستند.

بی تردید معاویه بن ابی سفیان در جنگ صفین، در قصاص خواهی از قاتلان عثمان از بارزترین کسانی بود که علیه علی بن ابی طالب می جنگید. آقای تیجانی چاره نداشت جز اینکه جام خشم و غضب خود را بر او خالی کند، وی را متهم به ستم و گمراهی کند. اینک ضمن بیان ادعاهای آقای تیجانی علیه این صحابی جلیل القدر و کاتب وحی الهی که رسول الله ﷺ در حق او چنین فرموده بود: ((پروردگارا او را هدایتگر، هدایت یافته و وسیله هدایت قرار بده.))<sup>۱</sup> به دفاع از او و به پاسخ گویی به ایرادهای آقای تیجانی می پردازم.

جناب تیجانی می گوید: ((عمر بن خطاب که به مجرد دیدن یک اشتباه کوچک در برابر والیان و مسئولان حکومتی و فرمانداران به سختگیری و محاسبه شهرت داشت، می بینیم که در حق معاویه نهایت نرمش را از خود نشان می دهد و وی را حتی برای یک بار نیز محاسبه نمی کند. ابوبکر او (معاویه) را به حکومت گمارد. عمر او را تایید کرد و در طول زندگی خود حتی یک بار به او معترض نشد و او را عتاب یا نکوهش نکرد، هر چند که شاکیان علیه او زیاد بودند و به اطلاع عمر بن خطاب رسانیده بودند که معاویه از طلا و پارچه ی ابریشمی که خداوند آنها را برای مردان حرام گردانیده است، استفاده می کند. عمر همواره به شاکیان می گفت: ((او را رها کنید زیرا او کسری و شاه عرب است)) معاویه بیش از بیست سال بر مسند قدرت بود. کسی به او معترض نشد و مورد انتقاد قرار نگرفت و نه صحبت از غزل او به میان آمد. وقتی عثمان زمام امور را در دست گرفت، بر اختیارات او افزود، تسلط او را بر بیت المال و بسیج کردن سپاه و اوباش عرب به قصد شورش و پیا کردن انقلاب علیه علی، امام امت تقویت کرد. در نتیجه معاویه قدرت استیلاء، غضب و تحکم خود را بر گردن مسلمانان افزایش داد و با توسل به قوه ی قهریه مردم را برای بیعت با فرزندش یزید که فاسق و شرابخوار بود وادار کرد.

---

۱. سنن ترمذی، کتاب المناقب باب مناقب معاویه (۳۸۴۲) و آنکا. صحیح ترمذی (۳۰۱۸).

این خودش یک داستان بسیار طولانی است که در این کتاب در صدد جزئیات آن  
نیستم.<sup>۱</sup>  
می گویم:

۱- . . . چنین بر می آید که آقای تیجانی در تمام گفته ها و نوشته های خود نمی  
تواند از برخی خصلتها که همواره مورد استفاده ی او هستند کناره گیری کند. از  
جمله، یکی از آنها ((جهل)) است! تیجانی می گوید: ابوبکر معاویه را روی کار  
آورد و عمر در طول زندگی خود او را مورد تایید و حمایت خود قرار داد! اما هر  
کس که اندکی آشنایی با سیرت خلفای دارد، می داند که ابوبکر رضی الله عنه یزید بن ابی  
سفیان را در شام روی کار آورد و او همواره والی منطقه شام بود و تا دوران  
خلافت عمر بن خطاب فرمانداری و ولایت یزید بن ابی سفیان را ابقاء نمود. وقتی  
یزید فوت کرد، عمر رضی الله عنه برادرش، معاویه بن ابی سفیان را در منطقه ی شام روی  
کار آورد.

۲- . . . این ادعای آقای تیجانی که عمر رضی الله عنه در برابر معاویه نرمش نشان می داد و  
هرگز او را محاسبه نمی کرد. نیاز به دلیل دارد، دلیل او کدام است؟ و او این ادعا  
را از چه منبع و ماخذی اخذ کرده است؟ آیا ماخذ و منبعی وجود دارد و می تواند  
ما را بدان راهنمایی کند و در غیر صورت این گفته ی شاعر را برایش بسیار  
مناسب می دانم.

والدعاوی مالم تقیموا علیها  
بینات أصحابها  
أدعیاء

مدعیان اگر ادعاهای خود را با دلیل ذکر نکنند، ادعاهای آنان فاقد هر گونه ارزش  
هستند.

---

۲. ثم اهدیت (ص ۹۴-۹۳) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱۵۲-۱۵۱).

اما آنچه که ثابت است عکس این است. ابن کثیر در ((البدایه و النهایه)) آورده است که: ((معاویه نزد عمر آمد و لباس سبز پوشیده بود. صحابه بسوی او نگاه کردند. وقتی عمر این صحنه را دید بلافاصله، شروع به شلاق زدن او کرد. معاویه می گفت: ای امیرالمومنین، درباره ی من از خدا بترس. عمر به جایی که نشسته بود برگشت. حاضرین از عمر رضی الله عنه پرسیدند: چرا او را می زنی ای امیرالمومنین، در میان رعیت تو چنین فرد صالحی وجود ندارد؟ عمر گفت: ((به خدا سوگند من به جز خوبی ندیده ام، و به جز خوبی، چیزی دیگر به من نرسیده است. اگر غیر از این به من رسیده بود، شما نیز از من غیر آنچه را که مشاهده کردید، می دیدید. لیکن من او را (با اشاره دست بسوی او) دیدم. دوست داشتم که غرور او را اندکی پایین بیاورم.))<sup>۱</sup>

۳- . . . تیجانی می گوید: ((علی رغم کثرت شکایت کنندگان علیه معاویه دایر بر اینکه او از طلا و پارچه ی ابریشمی که خداوند آنها را حرام گردانیده است، استفاده می کند، عمر به آنان گفت: ((او را رها کنید همانا او کسری و شاه عرب است)).  
می گویم:

(الف) این گفته ی او، ((علی رغم کثرت شکایت کنندگان)) . . . الخ مخالف با واقعیت و علیه جریانات تاریخی است. زیرا معاویه درست به مدت چهل سال بر اهل شام حکومت می کرد. مردم در طول این مدت با وی محبت می کردند، و حکومت او را در حدی قبول داشتند که در مطالبه ی قصاص عثمان او را حمایت می کردند و همراه با او راه می رفتند.

(ب) تیجانی می گوید: وقتی عمر اطلاع پیدا کرد که معاویه از طلا و پارچه ی ابریشمی استفاده می کند، گفت: ((او را رها کنید او کسری و شاه عرب است)) از آقای تیجانی می خواهیم محبت فرموده ما را به ماخذ و منبعی که این دروغ را از آنجا گرفته است، راهنمایی کند. شگفت آور این است که عمر معاویه را در برابر استفاده از یک جفت لباس سبز رنگ و مباح مورد ضرب شلاق قرار می دهد ولی وقتی او طلا و پارچه ی ابریشمی را می پوشد، سکوت اختیار می کند!؟

(ت) روایت از عمر این است. ابن ابی الدنيا از ابی عبدالرحمن مدنی روایت می کند: ((هرگاه عمر بن خطاب رضی الله عنه معاویه را می دید، می فرمود: ((او کسری و شاه عرب است)).

۴- . . . تیجانی می گوید: معاویه بیش از بیست سال زمام امور را در دست داشت. اما احدی به او معترض نشد. نه کسی او را مورد انتقاد قرار داد و نه صحبت از عزل او به میان آمد. وقتی عثمان خلیفه شد بر قدرت و سلطه ی او افزود . . . الخ. می گویم:

(الف) ولایت و حکومت معاویه در شام را به هیچ عنوانی نمی توان جز اسباب و عوامل طعن علیه عمر و عثمان تلقی نمود، زیرا خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابوسفیان پدر معاویه را به عنوان والی و حاکم نجران منسوب کرد. ابوسفیان تا لحظه مرگ والی نجران بود و بسیاری از فرمانداران و والیان رسول الله صلی الله علیه و آله از بنی امیه بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله عتاب بن اسید بن ابی العاص بن امیه را حاکم مکه قرار داد و خالد بن سعید بن العاص بن امیه را برای جمع کردن صدقات به مدحج و صنعاء ماموریت داد. خالد بن سعید تا زمان وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله مامور جمع آوری صدقات بود. عمرو را در تیماء، خیبر و روستاهای عربینه، به عنوان حاکم منسوب کرد، تمام منطقه ی

بحرین را به فرماندهی سعید به عاص در آورد. سعید بن عاص بعد از معزول شدن علاء بن حضرمی تا وفات رسول الله ﷺ حاکم آن دیار بود و قبل از آن رسول اکرم ﷺ او را به عنوان فرمانده دسته ای نظامی تعیین فرمود. از جمله این دسته ها، یک دسته بسوی نجد فرستاده شد.<sup>۱</sup>

(ب) وقتی معاویه حاکم شام شد، رفتار و منش او با مردم بسیار مطلوب و پسندیده بود. مردم او را دوست داشتند، و در کنار او بودند و او نیز با مردم محبت می کرد، قبیصه بن جابر می گوید: ((هیچ کسی را مانند معاویه بردبار، شکیباء، فروتن و با سخا ندیده ام.)) در بعضی روایات آمده است، (( شخصی به معاویه بسیار بد بیراه گفت. به معاویه گفته شد: ((چقدر خوب بود اگر تو او را مجازات می کردی)) معاویه در جواب گفت: من از پروردگارم خجالت می کشم از اینکه دامن صبر و تحمل مرا چنان تنگ کند که نتوانم از خطاهای رعیت درگذر کنم. در بعضی روایات آمده است: شخصی از وی پرسید: ای امیر المومنین، چه چیز باعث شده که تو تا این حد بردبار و شکیباء هستی؟ گفت: من خجالت می کشم از اینکه گناه و خطای کسی بزرگتر از حلم من باشد.<sup>۲</sup> بخاطر همین خصوصیات اخلاقی بود که وقتی او خواستار قصاص خون عثمان شد، مردم در کنار او بودند، به دست او بیعت کردند و چنان بر وی اعتماد داشتند که جان و اموال را به گفته ی او فدا می کردند و می گفتند: یا قصاص خون عثمان گرفته شود یا خداوند قبل از آن، جانهای ما را بگیرد.<sup>۳</sup>

(ت) ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه ((معاویه انقلاب اسلامی را تصاحب نمود، سپاهیان و اوباش اعراب را برای مقابله با انقلاب امام علی شورانید و بوسیله ی

۱. منهاج السنه ج ۴ ص (۴۶۰).

۱. البدایه و النهایه ج ۸ ص ۱۳۸.

۲. ماخذ سابق ج ۸ ص ۱۳۱.



قوه قهریه و غضب بر مسند قدرت نشست و با چوب و چماق بر گرده ی مسلمانان حکومت کرد)). این یکی از بزرگترین دروغهای آقای تیجانی علیه معاویه است، زیرا قصد معاویه هرگز حکومت نبود و بر ولایت و حکومت علی بن ابی طالب ایرادی نداشت بلکه معاویه خواستار این بود که علی علیه السلام قاتلان عثمان را تحویل دهد و بعد او از علی اطاعت کند. ذهبی در ((سیر)) از یعلی بن عبید و او از پدرش چنین روایت کرده است: ((ابو مسلم خولانی به اتفاق تنی چند نزد معاویه آمدند و به او گفتند: تو با علی در جنگ و نزاع هستی و با وی مبارزه می کنی، آیا تو مانند او هستی؟ معاویه گفت: خیر، هرگز به خدا سوگند، من می دانم که او از من بهتر است و او برای خلافت از من شایسته تر است، ولی شما نمی دانید که عثمان مظلوم کشته شده است و من پسر عموی او هستم و می خواهم انتقام خون عثمان را بگیرم، نزد علی بروید و به او بگویید که قاتلان عثمان را به من بسپارد، آنگاه من تسلیم او خواهم شد. نزد علی رفتند و پیام معاویه را رساندند اما علی علیه السلام قاتلان را در اختیار او نگذاشت.<sup>۱</sup>

معاویه علیه السلام بارها در تایید مطلب فوق چنین گفته است: ((ما قاتلت علیاً إلا فی امر عثمان)) یعنی دعوی من با علی علیه السلام فقط بخاطر مطالبه ی خون عثمان بوده است. حضرت علی علیه السلام نیز بنابر منابع روایی شیعیان، این مطلب را تایید نموده و مورد تاکید قرار داده است. شریف رضی در کتاب نهج البلاغه آورده است: ((جریان ما از آنجا آغاز گردید که اهالی شام خواستار انتقام خون عثمان شدند و ما در کشتن او نقشی نداشتیم، ظاهر قضیه این است که پروردگار ما یکی و پیامبر ما یکی و دعوت همه ی ما دعوت به اسلام بود. در ایمان به الله و تصدیق به رسول الله، ما و آنان برابر هستیم تنها اختلاف ما درباره ی خون عثمان بود و دامن ما از آن پاک است.<sup>۲</sup> آری، این است امام علی علیه السلام، تاکید دارد که اختلاف میان او و معاویه صرفاً

۳. سیر اعلام النبلاء ج ۳ ص (۱۴۰) محقق می گوید: راویان، افرادی ثقه هستند.

۴. نهج البلاغه ج ۳ ص (۶۴۸).

به خاطر کشته شدن عثمان بوده است، نه بخاطر خلافت و مسلط شدن بر گرده ی مسلمانان. آن طور که آقای تیجانی می گوید.

(ج) ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه معاویه با توسل به قوه قهریه مسلمانان را مجبور کرد تا برای فرزند فاسق و شراب خوارش آماده ی بیعت شوند، این نیز از دروغهای واضح و روشن است. زیرا معاویه مردم را برای بیعت کردن با یزید اصلاً اجبار نکرده است. البته او تصمیم داشت درباره ی ولایت عهدی پسرش، یزید از مردم تعهد بگیرد و این هدف تامین گردید. زیرا مردم یزید را به عنوان ولیعهد پذیرفتند و به جز حسین بن علی و عبدالله بن زبیر کسی دیگر مخالفت نکرد. معاویه درگذشت و حتی یک نفر را نیز برای بیعت مجبور نکرد. اما اینکه یزید فاسق و شراب خوار بوده است، این نیز به ظاهر دروغ است. بگذریم محمد بن علی بن ابی طالب در این خصوص پاسخ گوید چون محمد نزد یزید بوده و او را بهتر می داند. ابن کثیر در ((بدایه)) می گوید: ((وقتی مردم مدینه از نزد یزید به مدینه برگشتند، عبدالله بن مطیع و اصحابش نزد محمد بن حنفیه رفتند و خواستار عزل یزید شدند، محمد بن حنفیه نپذیرفت، ابن مطیع گفت: یزید شراب می خورد، نمازش را ترک می کند و از حکم کتاب الله تجاوز می کند. محمد بن حنفیه گفت: ((من نزد او و همراه او بوده ام، آنچه که شما می گوئید من در او ندیده ام، بلکه او را پایبند نماز و قاصد کارهای نیک و معروف دیده ام، همواره در صدد مسایل فقهی بوده و پایبند سنت بوده است. مردم گفتند: او نزد تو تظاهر به این اعمال کرده است و بدان معتقد نبوده است. محمد بن حنفیه گفت: ((نزد من چه هست که او بخاطر خوف یا رجا از آن، تظاهر به چنین اعمالی کند؟ آیا جریان شراب خوردن او را برای شما بگویم؟ اگر جریان را به اطلاع شما برسانم، شما شریک او خواهید بود و اگر شما را خبر نکنم، برای شما جایز نیست که بدون علم، گواهی بدهید. مردم گفتند: هر چند که ما او را ندیده ایم که چنین کند ولی این مطلب نزد

ما به اثبات رسیده است. محمد بن حنفیه گفت: خداوند چنین چیزی را از گواهان نمی پذیرد. و این آیه را تلاوت کرد: (إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) و گفت من دیدگاه شما را تایید نمی کنم. مردم گفتند: تو شاید نمی پذیری که کسی دیگر به جز تو مسئولیت امر را بر عهده بگیرد، پس ما معامله ی خود را به تو می سپاریم. او گفت: من قتال را برای هدفی که مورد نظر شما است، نمی پذیرم، نه به عنوان تابع و نه به عنوان متبوع. مردم گفتند: تو در معیت پدرت قتال کردی. گفت شخصیتی مانند پدر مرا بیاورید، آنگاه می جنگم برای هدفی که او می جنگد. مردم گفتند: دو پسر را امر کن تا همراه با ما قتال کنند. گفت: اگر آنان را امر می کردم، خودم وارد صحنه می شدم. مردم گفتند: بلند شو بجایی برویم که از آنجا مردم را برای قتال تشویق کنیم. گفت: سبحان الله!! مردم را به کاری امر کنم که خودم آن را انجام نمی دهم و بدان رضایت ندارم. اگر چنین کنم، در حق بندگان الله، الله را خیر خواهی نکردم. مردم گفتند: پس تو را دوست نداریم. گفت: آنگاه مردم را به خدا ترسی امر می کنم. آنان خشنودی الله را در برابر خشنودی مردم ترجیح می دهند، این سخنان را گفت و از مکه بیرون رفت.<sup>۱</sup>

((نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه معاویه از کاتبان وحی نبوده و به مردم دستور داده تا علی را بد و بیراه بگویند:))

آقای تیجانی می گوید: ((پیرامون علل و عواملی که صحابه سنت رسول الله ﷺ را تغییر دادند. کنکاش و کند و کاو زیادی نمودم و برایم روشن گردیده است که امویها که اغلب آنان اصحاب رسول الله بودند و معاویه در راس آنان قرار داشت و به عقیده ی اهل سنت کاتب وحی بود، مردم را بر انگیخت و آنان را اجبار می کرد تا بالای منبرها به علی بن ابی طالب ناسزا گویند، همان گونه که مورخان ذکر کرده اند و امام مسلم در صحیح خود در باب فضایل علی نیز این مطلب را آورده

است. معاویه در تمام بلاد ماموران دولتی خود را امر کرده بود تا ناسزا گفتن به علی را شیوه‌ی خود قرار داده و به خطباء و ائمه مساجد دستور دهند تا در منابر علیه علی بن ابی طالب بدگویی کنند.<sup>۱</sup> آقای تیجانی در جایی دیگر درباره‌ی معاویه می‌گوید: اهل سنت چگونه او را مجتهد می‌دانند و او را ماجور می‌دانند، حال آن‌که او مردم را برای لعن به علی و اهل بیت رسول الله ﷺ تشویق می‌کرد.<sup>۲</sup> در جایی دیگر می‌گوید: معاویه را به لعن علی و اهل بیت مصطفی ﷺ امر می‌کرد و تا شصت سال تمام روی منابر علی لعن می‌شد.<sup>۳</sup> تیجانی می‌گوید: ((چگونه (اهل سنت) او را کاتب وحی معرفی می‌کنند، وحی در طول مدت ۲۳ سال بر رسول الله ﷺ نازل می‌شد، و معاویه یازده سال اول مشرک بود و زمانی که بعد از فتح مکه مسلمان شد، در هیچ روایتی نیامده است که او در مدینه زندگی کرده باشد و رسول الله ﷺ نیز بعد از فتح مکه سکونت نداشته است. در این شرایط چگونه او کاتب وحی شد؟!<sup>۴</sup> می‌گوییم:

۱- ... اینکه معاویه امر کرده است تا از فراز منبرها علی ﷺ لعن شود، دروغ محض است، هیچ‌گونه دلیل صحیح و ثابت بر صحت این مدعا وجود ندارد. سیره و خصلت معاویه ایجاب نمی‌کند که او چنین دستوری بدهد و آنچه که مورخان در این خصوص نقل کرده‌اند، اعتبار ندارد. زیرا بدون توجه و بدون تمییز به صحت و سقم، روایات را نقل می‌کنند. علاوه بر این، اغلب این‌گونه مورخان از پیروان تشیع هستند. البته بعضی مورخان در کتب خود روایات صحیح و سقیم را نقل کرده‌اند ولی آنان وقتی این‌گونه روایات را به راویان شان نسبت داده‌اند.

۲. ثم اهدیت ص (۱۰۷-۱۰۶) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۷۴-۱۷۳).

۳. ثم اهدیت ص (۱۲۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۹۹).

۴. ثم اهدیت ص (۱۶۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۸۷).

۵. ثم اهدیت ص (۱۷۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۸۷).

عذر و دلیل آن را نیز متذکر شده اند تا دیگران به راحتی بتوانند نسبت به رد یا قبول آنها قضاوت کنند. طبری از جمله ی این مورخان است که در تحت سطوت و قدرت روافض زندگی کرده است و در مقدمه ی تاریخ خود می گوید: (( خواننده ی محترم این کتاب (اشاره است به تاریخ طبری) آگاه باشد که آنچه که در این کتاب ذکر می شود، به راویان آن، بدون اینکه حجت عقلی برای صحت و سقم آن برایم روشن گردد، نسبت داده می شود. مقدار بسیار اندکی ممکن است از این قانون مستثنی باشد. زیرا کسانی که گذشتگان را در نیافتند و افراد موجود را ندیده اند، علم صحیح درباره ی آنان را ندارند. تنها راه علم درباره کسانی که در دسترس نیستند چه متعلق به زمان حال باشند یا گذشته، نقل از ناقلان و اعتماد کردن به اخبار مخبران است نه بر استنباط عقلی و استخراج فکری، لذا آنچه که از گذشتگان در این کتاب ذکر می شود و موجب ناخرسندی خوانندگان یا عدم رضایت شنوندگان می گردد. بخاطر این است که دلیل صحت آن شناخته نشده است نه اینکه ما قصد نقل چنین خبری را داشته ایم بلکه ما آن را از ناقلان و راویان نقل کرده ایم و به نحوی که به ما رسیده است، به دیگران ابلاغ کرده ایم.<sup>۱</sup> با توجه به آنچه که عرض شد، لازم است که آقای تیجانی هنگام استدلال از قول مورخین مبنی بر اینکه معاویه مردم را امر کرده تا از فراز منبرها به علی بد و ناسزا گفته شود، نخست روایت را بطور مشخص ذکر کند و بعد آنچه که می خواهد در شرح و تفسیر آن بیفزاید.

۲- . . . تیجانی می گوید: ((امام مسلم در صحیح خود، تحت عنوان فضایل علی، همین مطلب را ذکر کرده است.)) این نیز دروغ محض است. منظور آقای تیجانی روایتی است که عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش نقل کرده است. و آم چنین است: ((معاویه بن ابی سفیان سعد را دستور داد و به او گفت: چه چیز مانع شد از

---

۱. مقدمه تاریخ طبری ص (۱۳).

اینکه تو ابوتراب (علی) را ناسزا گویی؟ سعد گفت: به یاد سه چیز افتادم که رسول الله ﷺ آنها را در حق علی گفته بود. به این خاطر من هرگز او را ناسزا نمی گویم. اگر یکی از آن سه تا به من داده شود، بهتر است از اینکه من شتران سرخ رنگ و آبستن را داشته باشم (این گونه شتر در آن زمان از بهترین سرمایه های ارزنده محسوب می شد) روزی که رسول اکرم ﷺ او را به عنوان جانشین در مدینه ماموریت داد و خود به جهاد تشریف برد، علی به رسول الله ﷺ گفت: مرا همراه با کودکان و زنان گذاشته اید؟ رسول الله ﷺ فرمود: آیا راضی نیستی که تو برای من مثل هارون برای موسی باشی، ولی بعد از من نبوت باقی نمی ماند. از پیامبر ﷺ شنیدم که در جریان فتح خیبر فرمود: پرچم را به کسی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. سعد می گوید: هر کدام از ما در انتظار این بود که پرچم به او سپرده شود. پیامبر ﷺ فرمود: علی را بگویند تا بیاید، علی آمد و ناراحتی چشم داشت رسول الله در چشم های علی آب دهن انداخت و پرچم را به او داد. خداوند بوسیله ی او پیروزی نصیب مسلمانان کرد. وقتی این آیه (قل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم) نازل شد، رسول اکرم ﷺ علی، فاطمه، حسن و حسین را طلبید و فرمود: ((هؤلاء اهلی)) اینان اهل بیت من هستند.<sup>۱</sup>

از حدیث مذکور چنین بر نمی آید که معاویه سعد را امر کرد تا به علی ناسزا گوید. بلکه همان طور که روشن و واضح است، معاویه درباره ی مانع از ناسزا گفتن به علی جو یا شد و سعد دلیل عدم تعرض را بیان کرد و در هیچ جا نیامده است که معاویه دیدگاه سعد را نفی کند، بر وی خشم کند یا وی را مجازات کند، بلکه سکوت معاویه در واقع مهر تایید است بر دیدگاه سعد. اگر معاویه ستمگر می بود و مردم را به ناسزا گویی علی امر می کرد، آن طور که تیجانی مدعی است، هرگز در برابر دیدگاه سعد سکوت اختیار نمی کرد بلکه او را به ناسزا گفتن علی

۱. صحیح مسلم با شرح - کتاب الصحابه - باب فضایل علی رقم (۲۴۰۴).

مجبور می کرد ولی چنین چیزی بروز نکرد. این خودش حکایت از آن دارد که معاویه چنین دستوری نداده و از چنین چیزی رضایت نداشت. امام نووی می گوید: ((در این سخن معاویه تصریح نشده است که او به ناسزا گفتن به علی امر کرده باشد، بلکه معاویه درباره عوامل بازدارنده از ناسزا گفتن به علی جویا شد، یعنی معنی سخن معاویه این بود که تو ای سعد آیا به خاطر تقوی و خدا ترسی یا به خاطر خوف و یا دلیلی دیگر، و یا به چه دلیل از ناسزا گویی خودداری کردی؟! اگر به خاطر تورع و تجلیل از شخصیت او خودداری کردی، آنگاه تو محسن و ماجور هستی. اگر به دلیلی دیگر بوده است، پاسخی دیگر دارد. و ممکن است سعد در گروهی بوده است که آنان به علی بد گفته باشند و او نگفته است و نتوانسته است بدگویان را نکوهش کند و معاویه در این باره از وی سوال کرده است. تاویلات دیگری نیز متحمل است، از قبیل اینکه تو چرا دیدگاه او را تخطئه و دیدگاه ما را تصویب نکرده ای و حسن رای و حسن اجتهاد ما را برای مردم اعلام نکرده ای و ممکن است معاویه در این دیدگاه خودش خطا کرده باشد.<sup>۱</sup>

۳- . . . از نوادرات روزگار و از شگفتی ها است اینکه آقای تیجانی و هم پالکی هایش ناسزا گفتن به علی را بد می دانند اما بهترین صحابه مانند، ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم را ناسزا می گویند. کتابهای آنان مملو از چنین ناسزا گوییها هستند و از جمله آنها کتاب خود آقای تیجانی است، لذا من ناچارم که این کلمات را در حق آنان بکار برم ((این روافض مدعی ایمان هستند اما در واقع مهر ذلت و پستی بر آنان زده شده است. هر جا که باشند و از ذلت و پستی بیرون نخواهند آمد جز به یاری الله یا یاری مردم.<sup>۲</sup>

---

۲. صحیح مسلم با شرح ص (۲۵۲-۲۵۰).

۱. منهاج السنه ج ۴ ص ۴۹۸۰.

۴- کاتب وحی بودن معاویه با دلایل مستند ثابت است. امام مسلم در صحیح خود از ابن عباس نقل می کند که ابوسفیان از رسول اکرم ﷺ سه ۳ خواسته داشت و گفت: ای رسول خدا سه چیز به من اعطا کن. رسول الله ﷺ فرمود: ((بسیار خوب)) ابوسفیان گفت: یکی از آنها معاویه است، می خواهم او در خدمت تو باشد و تو کار کتابت وحی را از وی بگیری. رسول اکرم ﷺ فرمود: ((بسیار خوب...))<sup>۱</sup> امام احمد در مسند و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند: ((ابن عباس می گوید: پسر بچه ای بودم و همراه با کودکان بازی می کردم. ناگهان متوجه شدم که رسول اکرم ﷺ از پشت مرا دنبال می کند. فکر می کردم او صد در صد به طرف من می آید، دویدم تا خود را در پشت دروازه پنهان کردم. ابن عباس می گوید: من رسیدن رسول الله ﷺ را متوجه نشدم تا اینکه مرا گرفت و فرمود: برو معاویه را برای من پیدا کن. ابن عباس می گوید: معاویه کاتب رسول الله ﷺ بود. ابن عباس می گوید: به سرعت دویدم تا معاویه را پیدا کنم. زیرا فکر می کردم رسول اکرم ﷺ اکنون به وجود او نیاز دارد.<sup>۲</sup> از این دو حدیث ثابت می شود که معاویه کاتب وحی بوده است.

۵- تیجانی می گوید: ((وحی در طول مدت ۲۳ سال بر رسول اکرم ﷺ نازل می شد و معاویه در یازده سال اول این مدت مشرک بود))؟! در مباحث گذشته نزدیک عرض کردم که ابوسفیان از رسول اکرم ﷺ خواست تا معاویه را به عنوان کاتب بپذیرد، رسول اکرم ﷺ موافقت فرمود و معاویه به مدت چهار سال تمام کار کتابت وحی را انجام می داد، آیا پذیرفتن این مطلب کار بسیار مشکلی است؟!)

۲. مسلم مع الشرح کتاب فضایل الصحابه باب فضایل ابی سفیان ج ۱۴ رقم (۲۵۰۱).

۳. مسند احمد ج ۱ مسند ابن عباس رقم (۲۶۵۱) و مسلم با شرح کتاب البر و الصله رقم (۲۴۰۴).



آقای تیجانی می گوید: (بعد از فتح مکه ما حدیثی را سراغ نداریم که در آن اشاره شده باشد مبنی بر اینکه معاویه در مدینه زندگی کرده است و این در حالی است که زندگی نکردن رسول الله ﷺ در مکه بعد از فتح برای همگان روشن است).  
می گویم:

آیا روایت ابن عباس که در سطور بالا بیان گردید، گویای این مطلب نیست که معاویه بعد از فتح مکه، در مدینه زندگی کرده است. آیا حدیثی که امام ترمذی از ابن مجلز روایت می کند و در آن آمده است: (معاویه آمد، عبدالله بن زبیر و ابن صفوان وقتی او را دیدند، به احترام از جای خود بلند شدند، معاویه گفت: بنشینید، زیرا از رسول اکرم ﷺ شنیده ام که فرمود: هر کس دوست داشته باشد که مردم در جلوی او بایستند و با این شیوه او را احترام کنند، باید جایش را در آتش آماده کند) به صراحت گویای این نیست که معاویه در مدینه زندگی کرده است؟ آقای تیجانی وانمود می کند که پیامبر ﷺ ابن عباس را امر کرده است که معاویه را از مکه ندا دهد و صدا کند؟! من بدلیل اینکه آقای تیجانی چنین روایتی را سراغ ندارد، او را نکوهش نمی کنم، زیرا او اگر تحقیق می کرد، چنین روایتی را می دید اما از خداوند آرزو دارم که وی را از عقده ی انصاف شفاء دهد!

((نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه، معاویه بخاطر انکار از ناسزا گفتن به علی دستور قتل حجر بن عدی را صادر کرده است))

آقای تیجانی می گوید: بعضی از صحابه این عمل (ناسزا گفتن به علی) را بد پنداشته و از انجام آن خودداری نمودند. معاویه دستور کشتن آنان را صادر کرد،

از بزرگان صحابه حجر بن عدی کندی و یارانش را به قتل رساند و بعضی را زنده دفن کرد. زیرا آنان از ناسزا گفتن و لعن و نفرین علی خودداری کرده بودند.<sup>۱</sup> در جایی دیگر می گوید: (اهل سنت) چگونه او را مجتهد می دانند حال آنکه او، حجر بن عدی و یارانش را به قتل رسانده و در ((مرج عذراء)) در صحرای شام آنان را دفن کرده است، و هیچ دلیلی برای کشتن آنان جز اینکه آنان از ناسزا گفتن به علی خودداری نمودند، نبوده است))<sup>۲</sup> می گویم:

۱-... علما درباره صحابی بودن حجر بن عدی اختلاف نظر دارند. امام بخاری وعده ای دیگر از محدثین او را تابعی و برخی دیگر از علمای او را صحابی می دانند.

۲- معاویه بخاطر اینکه حجر بن عدی از ناسزا گفتن به علی خودداری کرده است، او را نکشته است. این یک پندار محض است. آنچه که مورخین درباره قتل حجر بن عدی ذکر کرده اند، از این قرار است: ((زیاد که از طرف معاویه، حاکم کوفه بود، خطبه خواند و خطبه اش را بسیار طولانی کرد. حجر بن عدی صدا کرد که وقت نماز فرا رسیده است اما زیاد توجه نکرد و خطبه اش را ادامه داد. حجر بن عدی و یارانش بسوی زیاد سنگ پرتاب کردند. زیاد طی نامه این جریان را به معاویه بازگو کرد و عمل حجر بن عدی و یارانش را فساد فی الأرض خواند. حجر بن عدی با حاکمانی که قبل از زیاد در کوفه بودند، نیز چنین برخوردی داشته بود. معاویه دستور داد که حجر بن عدی نزد وی برده شود. وقتی حجر بن عدی به شام برده شد، معاویه دستور قتل او را صادر کرد. دلیل کشتن حجر بن عدی و تشدد معاویه در حق او، تصمیم بغاوت حجر علیه امنیت و ایجاد اختلاف میان مسلمانان بود. معاویه این اعمال را فساد

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۰۷) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۷۴-۱۷۳).

۲. ثم اهدیت ص (۱۲۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۹۹).

فی الأرض تلقی نمود. بویژه در کوفه. شهری که بخشی از فتنه ها علیه عثمان رضی الله عنه از آنجا شکل گرفته بود. دلیل فتنه قتل عثمان که تمام امت را فرا گرفت و بر اثر آن جوی خون به راه افتاد، اغماض و تسامح عثمان رضی الله عنه در برابر این حرکتها بود، لذا معاویه رضی الله عنه با از بین بردن حجر بن عدی، می خواست این گونه فتنه ها را مستاصل کند و آنها را از ریشه بخشکاند. شگفت انگیز این است که آقای تیجانی از کشته شدن حجر بن عدی نق می زند ولی درباره ی مقتولین که توسط علی بن ابی طالب در جنگ جمل و صفین به قتل رسیده اند، مهر به لب زده و سکوت مرگبار را بر گزیده است. جریان جمل و صفین اسباب قتل و کشتار عده ای از بزرگان و اخیار صحابه و هزاران مسلمان را فراهم کرده بود. دلیل در هر دو جریان (قتل حج بن عدی و قتل مسلمانان در جمل صفین) یکی بود. بغاوت در برابر خلیفه ی وقت!!

((نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه حسن بصری معاویه را مورد طعن قرار داده است)).

آقای تیجانی می گوید: ابو الاعلی مودودی در کتابش ((خلافت و ملوکیت)) به نقل از حسن بصری می گوید: ((چهار خصلت در معاویه وجود داشت که یکی از آنها برای نابودی او کافی بود:

- ۱- مشورت نکردن در امر خلافت از بزرگان صحابه.
- ۲- معرفی کردن یزید شراب خوار و قمار باز به عنوان جانشین بعد از خود، در حالی که دیبا می پوشید و با آلات لهو و لعب سر و کار داشت.
- ۳- ادعای نسب زیاد، حال آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود: نسب از شوهر زن مزنیه ثابت می شود، وزانی باید رجم شود (و برای زانی سنگ است و بس).

۴- کشتن حجر بن عدی و اصحابش، وای بر او از حجر، وای بر او از حجر و اصحاب حجر.<sup>۱</sup> می گویم:

۱- این روایت (روایت حسن بصری) از ابی مخنف منقول است. و ابو مخنف، همان لوط بن یحیی ازدی کوفی است.

امام ذهبی و ابن حجر درباره او می گویند: اخباری لایوثق به)) اخباری و غیر قابل اعتماد است.<sup>۲</sup> ابو حاتم و غیره، او را ترک کرده اند. دارقطنی گفته: ((ابو مخنف ضعیف است)) ابن معین گفته: ((ابو مخنف ثقه نیست)). و بار دیگر گفته: ((لیس بشی)) یعنی انسان قابل توجهی نیست. ابن عدی گفته: ((شیعه است)). (میزان الاعتدال ج ۳ ص ۴۲۰-۴۱۹) عقیلی او را ضعفاء شمرده است. (ضعفاء عقیلی ج ۴ ص ۱۸-۱۹ برقم ۱۵۷۲) دیدگاه شیعه درباره ی ابو مخنف نیز همین است. هاشم الحسنی که از علمای معاصر شیعه است در کتاب ((الموضوعات فی الآثار و الأخبار)) درباره ابو مخنف می گوید: ((و یکفی هذه الروایه عیباً أنها من مرویات ابی مخنف، لوط بن یحیی وقد ضعفه السنه و الشیعه ولم یثقوا بمرویاته))<sup>۳</sup> (برای معیوب بودن این روایت همین قدر کافی است که ابو مخنف آن را روایت کرده است. ابو مخنف همان لوط بن یحیی است. سنی و شیعه او را ضعیف تلقی نموده و به روایاتش اعتماد نکرده اند. با توجه به این مطلب، حدیث حسن بصری در خور استدلال نیست و از درجه ی اعتبار ساقط است.

---

۱. ثم اهتدیت ص (۱۰۷) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۷۴). قابل یادآوری است که علامه!!! سید محمد جواد مهری مترجم کتاب تیجانی، جمله ((للعاهر الحجر)) را چنین ترجمه کرده است: ((و زنازاده را سنگ می باید (یعنی زنا زاده هیچ حقی در فرزندی و نسب ندارد)).

۲. میزان الاعتدال ذهبی ج ۳ ص (۴۱۹). و لسان المیزان ابن حجر ج ۴ ص (۴۹۳).

۱. کتاب الموضوعات ص (۲۱۵) ط (دار التعارف بیروت).

۲- اگر بپذیریم که حدیث مذکور از حسن بصری است و صحت آن نیز معتبر است، باز هم هیچ گونه ایرادی را متوجه معاویه نمی‌کند. زیرا این ادعا که معاویه درباره‌ی خلافت مشورت نکرده است، باطل است، صحت ندارد. زیرا اما حسن از خلافت دست بردار شد و تمام مردم با معاویه بیعت کردند، هیچ یک از صحابه را سراغ نداریم که با معاویه بیعت نکرده باشد. اما موضوع جانشینی یزید، با بیعت کردن مردم که از میان آنان حضرت عبدالله بن عمر<sup>رضی الله عنه</sup> نیز بود، به اتمام رسیده بود. زیرا به جز حسین بن علی و عبدالله بن زبیر کسی دیگر از بیعت با یزید سرباز نزده بود. و تخلف، تخلف کنندگان ناقض بیعت با یزید نبود و هیچ گونه ایرادی را نیز متوجه معاویه نکرد. اما اینکه یزید شارب خمر بود و پارچه‌ی ابریشمی بر تن می‌کرد، علی بن محمد الحنیفیه که مدتی با یزید زندگی کرده بود، همه‌ی این ایرادات را رد می‌کرد.<sup>۱</sup>

اینکه معاویه زیاد را برادر خود قرار داده و نسب او را از ابوسفیان ثابت کرده است و این عمل مخالف با حدیث رسول الله<sup>صلی الله علیه و آله</sup> است که در آن به عبد بن زمعه گفته بود: ((الولد للفراش وللعاهر الحجر)) یعنی نسب ولد زنا، از شوهر مزنیه ثابت می‌شود و زانی به جز رجم و سنگ سهمی دیگر ندارد. یعنی رسول الله<sup>صلی الله علیه و آله</sup> ولد را برای فراش داده و نسبش را ثابت کرده است، این برداشت از حدیث باطل است. زیرا رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> نسب را ثابت نکرده بود، چرا که عبد مدعی دو سبب بود. یکی أخوت، یعنی برادری و دوم ولادت فراش. اگر رسول الله<sup>صلی الله علیه و آله</sup> چنین می‌فرمود: ((هو أخوک الولد للفراش)) او برادر تو است، و ولد از آن فراش است، این اثبات حکم و بیان علت می‌بود. حال آنکه رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> از ذکر نسب نیز عدول کرده است و درباره‌ی آن به صراحت لهجه چیزی نگفته است. عبارت صحیح در این باره در یک روایت ((هو أخوک)) و در روایتی دیگر ((هولک)) است، یعنی تو بهتر می‌دانی. بر خلاف جریان زیاد. زیرا حارث بن کله‌ده که زیاد در خانه و از همسر او به

دنیا آمده بود، هرگز زیاد را برای فرزندی خود خواستار نشده و ادعای نسب او را نکرده بود. لذا هر کس که مدعی نسب زیاد می شد، نسب از وی ثابت می شد، مگر اینکه در برابر، مدعی دیگری ادعای نسب می کرد. لذا معاویه در ادعای نسب زیاد، مقصر نبود بلکه طبق مذهب امام مالک به اصل حق عمل کرده بود.<sup>۱</sup>

((نقدی پیرامون برداشت نادرست تیجانی درباره ی

مشاجره میان علی و معاویه))

تیجانی می گوید: ((هرگاه از علمای اهل سنت سوال شود: چرا معاویه با علی که مهاجرین و انصار با وی بیعت کرده بودند، به جنگ برخاست؟ جنگ ویرانگری که موجب تقسیم مسلمانان به شیعه و سنی گردید و چنان شکافی در اسلام ایجاد کرد که تا امروز پر نشده است، آنان طبق معمول و به راحتی تمام می گویند: علی و معاویه هر دو از بزرگان صحابه هستند و هر دو در آن اختلاف و نزاع، اجتهاد کرده اند. علی در اجتهاد صائب بوده، برای او در اجر وجود دارد و معاویه در اجتهاد خطا رفته است و برای او یک اجر وجود دارد. و برای ما شایسته نیست که به نفع یا به ضرر کدام فریق قضاوت کنیم. زیرا خداوند فرموده است (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (آنان گروهی بودند که از دنیا رفته اند و آنچه کسب کرده اند، برای آنان است و برای شما است آنچه که انجام می دهید. و شما مسئول اعمال آنان نیستید). آری، متأسفانه پاسخ های ما همان طور که مشاهده می کنید، سفسطه هستند و هیچ عقل، دین و شریعتی آنها را نمی پذیرد. پروردگارا از خطای آرا و لغزش خواسته ها به دربار تو اظهار برائت می کنم. پروردگارا، از وسوسه های شیاطین و از حضور آنان، پناه تو را می جویم، عقل سلیم چگونه معاویه را مجتهد می پنداشته و در برابر جنگ با امام مسلمانان، علی بن ابی طالب و کشته شدن مومنان معصوم، و ارتکاب جرایم و گناهان بی حد و حساب او را ماجور می داند؟ معاویه همان کسی است که طبق اظهارات

---

۱. العواصم من القواصم ص (۲۵۳-۲۵۲) با تصرف.

مورخین، مختلفین خود را با خوراندن غذا و عسل مسموم، از پا در می آورد. و می گفت: ((همانا خداوند لشکری از عسل دارد)) این آقایان چگونه حکم مجتهد بودن او را صادر می کنند. حال آنکه او امام فتنه و آشوبها بوده است. در حدیث معروف که اغلب محدثین آن را نقل کرده اند آمده است: ((وای بر عمار که توسط گروهی یاغی کشته می شود)) بدون تردید، معاویه و اصحاب او، وی را به قتل رسانده بودند. این سوال همواره در اذهان تکرار می شود که کدام یک از فریقین حق و کدام بر باطل بوده است؟ آیا علی و شیعیانش ظالم و بر باطل بوده اند و یا معاویه و یارانش؟ رسول اکرم ﷺ هر مساله را بطور روشن و شفاف بیان فرموده است. در هر حال و بنابر هر دو فرض، عادل بودن تمام صحابه و بدون استثناء محال و مستبعد است و با عقل و منطق سلیم درست در نمی آید.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- قبلاً گفته بودم که معاویه فقط بخاطر خون و انتقام از قاتلان عثمان با علی بن ابی طالب وارد جنگ شده بود. و خود را ولی خون عثمان می دانست. زیرا از خویشاوندان نزدیک او بود و درباره ی موضع خود به روایاتی استناد می کرد که نشانگر این بود که عثمان مظلوم کشته می شود. و کسانی که علیه او بغاوت می کنند، منافق اند. در ترمذی و ابن ماجه از حضرت ام المومنین، عایشه صدیق ﷺ آمده است: ((رسول اکرم ﷺ خطاب به حضرت عثمان فرمود: ((ای عثمان اگر خداوند زمام امور را در دست تو داد و منافقین خواستند این جامه را که خداوند تو را به آن ملبوس کرده است، از تو بگیرند، آن را بیرون نیاور)). این مطلب را رسول الله ﷺ سه بار تکرار فرمود<sup>۲</sup> و کعب بن مره در جلوی سپاه معاویه در همین خصوص گواهی داد و گفت: ((اگر حدیثی را از رسول اکرم ﷺ نشنیده بودم، هرگز

۱. ثم اهدیت ص (۱۲۱-۱۲۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۰۰-۱۹۹).

۲. سنن ابن ماجه مقدمه باب فضایل اصحاب الرسول رقم (۱۱۲) و نگا. صحیح ابن ماجه (۹۰).

قیام نمی کردم. یعنی در کنار معاویه برای قصاص از قاتلان عثمان قیام نمی کردم. در روایتی دیگر از کعب بن مره چنین آمده است: رسول اکرم ﷺ از فتنه ها و نزدیک شدن آنها سخن به میان آوردند. شخصی که پارچه ای بر سر انداخته بود، از آنجا گذر نمود. رسول اکرم ﷺ با اشاره بسوی او، فرمود: ((او در آن زمان بر حق خواهد بود)) کعب بن مره می گوید: ((نزدیک او رفتم، دیدم او عثمان بن عفان است، باز چهره ی عثمان را به طرف رسول الله بر گرداندم و پرسیدم: ((این شخص)) فرمود: ((آری))<sup>۱</sup> در روایتی دیگر از عبدالله بن شقیق بن مره چنین آمده است: ((فتنه هایی روی زمین مانند شاخ های گاو بروز خواهند کرد. شخصی که چادر روی خود انداخته بود، از آنجا گذر نمود. رسول اکرم ﷺ فرمود: ((او (اشاره به طرف عثمان) و یارانش در آن روزگار حق به جانب خواهند بود.)) نزد او رفته و چادر را از چهره ی او برداشتم، چهره او را بسوی رسول الله بر گرداندم و عرض کردم: ای رسول خدا، ((او)) این است؟ فرمود: ((او)) همین است. راوی می گوید: او عثمان بن عفان بود.<sup>۲</sup>

بنابر همین روایت، معاویه و حامیانش خود را حق به جانب می دانستند و فکر می کردند که موضع شان، موضع صحیحی است، بویژه وقتی روشن بود که منافقان و حمله آوران بر عثمان در سپاه علی هستند، آنان را طرفدار باطل پنداشته و با این تاویل، قتال را علیه آنان حلال می دانستند.

۲- علاوه بر این، حامیان معاویه گفتند: برای ما ممکن نیست که بدست کسی بیعت کنیم که در حق ما عدالت را رعایت نکند از اقامه ی عدل ناتوان باشد و ما اگر با علی بیعت کنیم، سپاه او بر ما ستم می کند همان طور که عثمان مورد ستم بود و علی از اقامه ی عدل در حق ما ناتوان است و برای ما درست نیست که بدست

۳. ترمذی از ابی اشعث صنعانی. کتاب الفضائل رقم (۳۷۰۲) و نکا صحیح ترمذی (۲۹۲۲).

۴. فضائل الصحابه امام احمد ج ۱ ص (۴۵۰-۴۴۹) شماره (۷۲۰) و محقق کتاب می گوید: سندش صحیح است.



کسی بیعت کنیم که در حق ما عدالت را رعایت نکند.<sup>۱</sup> حامیان معاویه چنین نیز می‌اندیشیدند که قاتلان عثمان در سپاه علی هستند و آنان ستمگراند، همان طور که در حق عثمان ستم کردند، بر ما نیز ستم خواهند کرد. لذا ما بخاطر از بین بردن حمله‌ی احتمالی آنان در آینده، از خود دفاع می‌کنیم، روی این تاویل دفاع از خود نه تنها جایز بلکه واجب است و ما آغازگر درگیری و قتال نیستیم و آنان هستند که علیه ما جنگ را آغاز کرده‌اند.

۳- با توجه به آنچه که عرض شد، نصوص و روایات ثابت از رسول اکرم ﷺ حکایت از آن دارند که ترک قتال به سود دین و دنیای هر دو فریق بود. زیرا قتال نه واجب بود و نه مستحب. علی ﷺ هر چند که با حق نزدیکتر بود تا معاویه، ولی باز هم اگر قتال را ترک می‌کرد، به نفع او و سایر مسلمانان می‌شد و از ریختن بسیاری خونهای معصوم جلوگیری به عمل می‌آمد. روی همین اصل، عمران بن حصین از هر گونه معامله و فروش مهمات نظامی منع می‌کرد و می‌گفت: ((لا یباع السلاح فی الفتنه)) در زمان جنگ به هیچ فریقی اسلحه فروخته نشود. سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، ابن عمر، اسامه بن زید و اغلب سابقین اولین از مهاجرین و انصار که در آن زمان در قید حیات بودند، به منع فروش اسلحه در دوران جنگ فتوا می‌دادند.<sup>۲</sup> و دلیل کناره‌گیری بسیاری از بزرگان صحابه در مشاجرات فریقین همین بود. بنابر همین اصل، بسیاری از علمای اهل سنت قتال با گروه باغی را لازم نمی‌دانند. آنان می‌گویند: خداوند، در بدو امر دستور قتال با شورشیان را نداده است بلکه دستور داده است، هرگاه دو گروه از مسلمانان درگیر شدند، میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید، اگر یکی از فریقین صلح را نپذیرفت و به بغاوت ادامه داد، آنگاه، علیه گروه باغی و سرکش جنگ شود.<sup>۳</sup> آری، ادعای

۱. منهاج السنه ج ۴ ص (۳۸۴).

۲. منهاج السنه ج ۴ ص (۳۹۳-۳۹۱).

۳. المنهاج ج ۴ ص (۳۹۱).

آقای تیجانی دایر بر اینکه معاویه دستور قتال با علی را صادر کرده است، کذب و دروغ محض است.

۴- به فرض محال اگر بپذیریم که مخالفین حضرت علی علیه السلام عاصی بودند نه مجتهد و تاویل کننده، باز هم نقصی متوجه ایمان آنان نشده و این امر منافی بهستی بودن آنان نیست. خداوند در آیه (۹-۱۰) سوره حجرات می فرماید: (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ تِ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ \* إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) ((هرگاه دو گروه از مسلمانان وارد قتال و درگیری شدند، میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید. اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کرد، با گروه تجاوز گر قتال شود تا اینکه از تجاوز دست برداشته و تابع فرمان حق گردد اگر آماده ی اطاعت از فرمان شد آنگاه میان آن دو گروه با رعایت قسط و عدل، صلح برقرار کنید. و عدالت کنید که خداوند اهل عدل را دوست دارد. همانا مومنان با هم برادرند. میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا بترسید تا به تقوا برسید.

در دو آیه مذکور، از دو گروه در گیر، به عنوان مومن یاد شده است هر چند که آنان مخالف یکدیگر بوده و علیه یکدیگر دست به قتال زده باشند، مسلماً اگر بغاوت یک گروه علیه گروهی دیگر بر اساس تاویل و به خاطر اینکه هر فریق خود را محق دانسته باشد، صورت گیرد، این امر هرگز مانع از اجتهاد نمی باشد، خواه اجتهاد درست باشد یا خطا - اینجا است که اهل سنت نسبت به هر فریق ترحم نموده قضاوت منصفانه را در نظر گرفته اند - همان طور که خداوند فرموده است: (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) (سوره ی حشر: ۱۰) ((آنانی که بعد از گذشتگان می آیند، می گویند: پروردگارا، ما و برادران مومن ما

را که در ایمان از ما سبقت گرفته اند، مورد مغفرت قرار بده، و در دلهای ما هیچ گونه کدورتی در حق اهل ایمان جای نده، پروردگارا، تو بخشنده و مهربان هستی.))

۵- احادیث صحیحه و ثابتة نیز موید و مبین این مطلب هستند که هر دو فریق به یک هدف دعوت می کردند و برای احیا و احقاق آنچه که آن را می پنداشتند، تلاش می کردند و هر دو فریق از هوس خواهی و تبعیت از باطل به دور بودند. امام بخاری در صحیح خود از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است: ((قال رسول الله ﷺ لا تقوم الساعة حتى يقتل فئتان دعواهما واحدة))<sup>۱</sup> رسول اکرم ﷺ فرمود: تا وقتی که دو گروه که موضع شان یکی است وارد درگیری نشده اند، قیامت بر پا نخواهد شد. همان گونه که مشاهده می شود حدیث مذکور نشانگر این مطلب است که هر دو فریق دعوت گر یک هدف و تابع یک دین و آیین بوده اند. امام مسلم در صحیح خود از حضرت ابی سعید خدری آورده است: ((قال رسول الله ﷺ تمرق مارقه عند فرق من المسلمین يقتلها اولی الطائفتین بالحق))<sup>۲</sup> (گروهی از خوارج بروز خواهد کرد و توسط یک فریق از مسلمانانی که با هم در گیر می شوند و نزدیک تر به حق هست کشته خواهند شد)

این حدیث حکایت از آن دارد که هر دو فریق خواهان حق بودند و برای حق می جنگیدند و البته حق با علی بود. زیرا او بود که با این طایفه، یعنی خوارج در نهروان قتال کرد. امام نووی در شرح این حدیث می گوید: ((حدیث مذکور به صراحت مبین این مطلب است که هر دو فریق مومن هستند و هیچ کدام به خاطر قتال علیه دیگری از ایمان خارج نمی شوند.<sup>۳</sup>

۱. بخاری کتاب مناقب، علامات النبوه فی الإسلام (۳۴۱۳).

۲. مسلم کتاب الزکات باب ذکر الخوارج و صفاتهم (۵۰).

۳. مسلم با شرح ج ۷ رقم (۲۳۵).

۶- درباره باغی بودن معاویه، باید عرض شود که معاویه در بغاوت یا متاول بوده است یا بدون تاویل قصداً و عمداً اقدام به چنین عملی کرده است؟ در هر حال معاویه از این گناه (بغاوت) یا هر گناهی دیگر معصوم نبوده است. اهل سنت او را پاک نمی دانند بلکه می گویند که گناه علل و اسبابی دارد و بوسیله توبه عفو خواهد شد. ابن کثیر در بدایه از مسور بن مخرمه روایت می کند و می گوید: مسور بن مخرمه نزد معاویه رفت وقتی وارد خانه ی او شد، سلام کرد. معاویه گفت: ای مسور تو چرا بر ائمه طعن کردی؟ مسور می گوید: در جواب گفتم: ((از این ما را در گذر بفرما و برای هدفی که آمده ام مرا یاری بفرما.)) معاویه گفت: در مورد هدف خودت باید با من حرف بزنی. مسور می گوید: تمام عیوب او را به او بازگو کردم، معاویه گفت: تو از گناهان نیز پاک نیستی، آیا تو نداری گناهانی که اگر مورد مغفرت قرار نگیری، تو را هلاک می کنند؟ مسور می گوید: گفتم: آری، من مرتکب گناهانی شده ام که اگر بخشوده نشوند، موجب نابودی من خواهند بود. معاویه گفت: تو بنابر چه دلیلی خود را بیش از من مستحق مغفرت می دانی؟ به خدا سوگند مسئولیت‌هایی که من در ارتباط با اصلاح مردم، اقامه حدود، جهاد و ایجاد صلح و آشتی میان مردم دارم به حدی زیاد هستند که به جز الله کسی دیگر آمار و ارقام آنها را نمی داند، به مراتب از عیوب و گناهان من بیشترند، و من پیرو دین و آیینی هستم که خداوند بر اساس آن دین نیکی ها را می پذیرد و از بدیها می گذرد و به همین خاطر اگر به من اختیار داده شود که خدا را قبول کنم یا تمام آنچه که غیر خدا هستند، من خدا را ترجیح می دهم. مسور می گوید: وقتی به گفته های او اندیشیدم، مجاب شدم. راوی می گوید: بعد از آن هرگاه مسور سخنی از معاویه به میان می آورد، در حق او دعای خیر می کرد.<sup>۱</sup> لذا گناهانی که بنابر تاویل از او صورت گرفته اند، به طریق اولی باید بخشوده شوند.

۷- آنچه که درباره ی حضرت عمار گفته است (ویح عمار ثقلیه فئه باغیه) وای بر عمار که توسط گروه باغی به قتل می رسد. بطور روشن حکایت از آن دارد که حق با حضرت علی بوده است اما معاویه این حدیث را تاویل کرده است. امام احمد در مسند حدیثی را چنین نقل می کند: وقتی عمار کشته شد، عمرو بن حزم، نزد عمر بن عاص رفت و گفت: عمار بن یاسر کشته شد و رسول الله ﷺ درباره او فرموده بود: ((وای عمار که توسط یک گروه باغی کشته می شود)) عمر بن عاص در حالی که ناراحت بود بلند شد، استرجاع گفت و نزد معاویه رفت. معاویه پرسید: ناراحتی چرا؟ عمرو گفت: عمار کشته شده است. معاویه گفت: باشد کشته شده است، مگر چه می شود؟ عمرو گفت: از رسول الله شنیده ام که فرموده بود: گروه باغی او را خواهد کشت)) معاویه گفت: تو اشتباه فهمیده ای، مگر ما او را کشته ایم؟ همانا علی و یارانش او را کشته اند، آنان او را در معرض نوک نیزه های ما قرار داده اند، یا در معرض لبه ی شمشیرها.<sup>۱</sup>

بعد از آن بلافاصله مردم از خانه ها بیرون آمدند صدا زدند: هر کس عمار را در میدان جنگ آورده است، قاتل او می باشد، بدین ترتیب معاویه اعتماد سپاهیان خود را جلب کرد. آنچه که معاویه را بر این تاویل وا می داشت این بود که او با توجه به احادیثی که مظلومیت عثمان را ثابت می کند، قاتلان عثمان را بر باطل می پنداشت و می گفت قاتلان او ظالم هستند. بنابراین باغی آن گروهی است که قاتلان عثمان در آن هستند. اما حق این است که این تاویلات، تاویلات باطلی هستند و بدون تردید حق با علی است و گروه معاویه در اجتهاد خود ماجوراند زیرا آنان قصد حق را کرده بودند و بدان دست نیافتند. این علل و اسباب عمرو بن عاص را بر آن واداشتند تا برای متوقف کردن جنگ، پیشنهاد رفع قرآن و روی دست گذاشتن آن را ارائه دهد. زیرا او بخاطر همین حدیث درباره ی گروه معاویه دچار شک بود.

---

۱. مسند الشامیین ج ۲ مسند عمرو بن عاص رقم (۹۵۷) و محقق کتاب می گوید: راویان ثقه هستند.

۸- در صورتی که آقای تیجانی مصر بر ظالم بودن معاویه باشد، آنگاه فرقه ی ناصبیه او را چنین پاسخ می دهد: علی نیز ظالم است زیرا وی بخاطر حکومت عده زیادی از مسلمانان را به خاک و خون کشیده است، و او بدون هیچ گونه نفعی جنگ را آغاز نموده و خونهای زیادی را بر زمین ریخته است و بعد از موضع خود رجوع کرده با معاویه صلح کرده است. آقای تیجانی و طرفدارانش نمی توانند به این ایراد پاسخ بدهند. اگر آقای تیجانی خواسته باشد با حدیث عمار این ایراد را پاسخ بدهد، در جواب او گفته می شود: گروه باغی در واقع آن است که آغاز گر جنگ باشد، مسلماً علی بود که قتال را آغاز کرد. تیجانی در این صورت چه پاسخی دارد؟ من صرفاً به خاطر این دلایل خوارج و معتزله را مطرح کردم تا آقای تیجانی بداند هر دلیلی که او علیه معاویه بیاورد، از جانب فرقه های دیگر با همان دلایل با وی مقابله کرده و به او پاسخ خواهند داد، اما اهل سنت از هر دو فریق رضایت دارند و هیچ کدام را به فسق نسبت نمی دهند و علی را حق به جانب می دانند و به تمام ایرادهایی که متوجه علی یا معاویه شوند، پاسخ می دهند، زیرا موقف آنان، موقفی روشن و شفاف است، بر خلاف موقف روافض.

((خدا را سپاس می گوئیم))

۹- بی تردید، کلیه کسانی که از مذهب شیعه آگاه هستند، می دانند که شیعه معاویه رضی الله عنه را به خاطر قتالش با علی رضی الله عنه کافر می داند، اما در این تردید نیست که امام حسن بن علی، که نزد شیعه از ائمه ی معصومین است و هر چه او انجام بدهد نزد آنان حق است، با معاویه صلح کرده و خلافت او را به رسمیت شناخته است و با وی بیعت کرده است. آیا امام معصوم با کافر صلح کرده و تسلیم حکومت او شده است؟! یا امام معصوم میان دو گروه مسلمان صلح و آشتی برقرار کرده است. آن طور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش بینی کرده، فرموده بود: ((ابنی هذا سید ولعل الله

یصلح به بین فئتين من المسلمین))<sup>۱</sup> این پسر من، سید است و خداوند به وسیله او میان دو گروه مسلمان صلح و آشتی برقرار می کند - آقای تیجانی باید پاسخ بدهد!؟

۱۰- آقای تیجانی می گوید: ((معاویه مرتکب جرائم زیادی شده است و نزد مورخان معروف است که او مخالفان خود را با خوراندن غذای زهر آلود به قتل می رساند و می گفت: ((إن الله جنوداً من عسل)) (همانا خداوند لشکری و سپاهیان از زنبور عسل دارد)، این گفته ی آقای تیجانی ناشی از جهالت و دروغ است و این نکته بر هیچ عاقلی پنهان نیست من از آقای تیجانی تقاضا دارم که این مورخان را برای ما معرفی کند تا هویت آنان برای ما روشن گردد، ورنه سخن بی اساس گفتن بسیار آسان است.

۱۱- شگفت آور این است که آقای تیجانی ابوبکر را به خاطر قتالش با مانعین زکات محکوم می کند اما درباره ی قتال علی و معاویه، علی را حمایت می کند، حال آنکه قتال ابوبکر با مانعین زکات متفق علیه بود، تمام صحابه اقدام ابوبکر را تایید کرده اند ولی قتال علی با معاویه مورد اتفاق و تایید تمام صحابه نبود و به هیچ نتیجه مثبتی نیانجامید و موجب ریختن خون هزاران مسلمان گردید. شاید این قضاوت غیر عادلانه تیجانی، دستاورد ادعاهای پوچ و تو خالی او دایر بر منصف بودن و منطقی فکر کردن او باشد!

۱۲- می توانم ایراد آقای تیجانی دایر بر ظالم بودن معاویه را که همواره آن را تکرار می کند و بر آن اصرار دارد، چنین پاسخ بدهم که بی گمان علی و حامیان او حق به جانب بودند ولی در عین حال معاویه نه ظالم بوده و نه دعوت گر بسوی

---

۱. بخاری کتاب الفتن برقم (۶۶۲۹).

باطل، بلکه او دعوت گر حق بوده اما موفق نشده است. لذا او در برابر اجتهادش ماجور است و در نتیجه هیچ کدام از آن دو نه ظالم است و نه فاسق، و مرتکب خطا شدن مانع از عادل بودن مذنب و منافی با عدالت او نیست در هر حالت عدالت صحابه بدون استثنا یک حقیقت پذیرفته شده است و کتاب، سنت و اجماع بر صحت آن دلالت دارد و با عقل و منطق سلیم نیز سازگاری دارد اما طبعاً با منطق و عقل بیماری که مورد استفاده ی آقای تیجانی هستند، سازگاری ندارد!

و در پایان اگر آقای تیجانی مجاب و متقاعد نمی شود، ناچارم از منابع و مآخذ روایی هدایت گران دوازده امامی خود آقای تیجانی ثابت کنم که علی و معاویه هر دو حق به جانب و در اجتهاد خود مأجور بوده اند. کلینی در کتاب (الروضه من الکافی) که در اصول و فروع کتاب معتبر شیعیان است، از محمد بن یحیی آورده است: ابو عبدالله می گوید: ((اختلاف بنی عباس حتمی است. ندا حتمی است و خروج قایم حتمی است، گفتم ندا یعنی چه؟ گفت: منادی در اول صبح ندا می دهد. ای مردم، آگاه باشید، علی و شیعیانش پیروزند، و منادی در آخر روز ندا می دهد: ای مردم آگاه باشید، عثمان و شیعیانش پیروز هستند.<sup>۱</sup>

آری، همان طور که از روایت کلینی بر می آید، خود علی بن ابی طالب اعتراف دارد که عثمان و حامیانش اهل اسلام و ایمان هستند و جریان جنگ با معاویه از جمله مسائل اجتهادی است هر فریق در این جریان خود را حق به جانب می پنداشت. شریف رضی در کتاب ((نهج البلاغه)) از علی علیه السلام نقل می کند: ((آغاز جریان چنین بود که، نخست با مردم شام مواجه شدیم، خدای و پیامبر همه ما یکی است و همه ما بسوی یک هدف حرکت می کردیم و دعوت گر اسلام بودیم، در ایمان به الله و ایمان به رسول الله صلی الله علیه و آله همه ی ما برابر بودیم و هدف یکی بود. تنها اختلاف ما درباره ی خون عثمان بود و خدا می داند که دامن ما از آن پاک است.<sup>۲</sup>

۱. روضه الکافی ج ۸ ص (۱۷۷).

۲. نهج البلاغه ج ۳ ص (۶۴۸).



آقای تیجانی می گوید: ((چگونه اهل سنت معاویه را صحابی می دانند حال آنکه او با خوراندن غذای زهر آلود، حسن بن علی، سردار جوانان بهشت را به قتل رسانده است. او اضافه می کند: چگونه معاویه را مجتهد می دانند، حال آنکه او حسب بن علی، سردار جوانان بهشت را مسموم کرده است. آیا این نیز از اجتهادات او است.<sup>۱</sup>

می گویم:

این ادعا به دلایل متعدد باطل است:

(الف) مدعی مذکور ثابت نیست و هیچ گونه دلیلی بر اثبات آن وجود ندارد، اگر آقای تیجانی روایت معتبر و مستندی در این زمینه دارد، باید ما را بدان راهنمایی کند، بدون دلیل صحابی بزرگ رسول الله ﷺ را متهم نکند.

(ب) مردم در آن مقطع از تاریخ درگیر فتنه و آشوبها بودند، احساسات و گرایشهای حزبی و گروهی بر آنان غلبه کرده بود. هر گروه، گروه آخر را متهم می کرد و به او نسبت های ناروا منسوب می کرد، لذا لازم است که این گونه اتهامات در چنین مقطعی پذیرفته نشوند مگر اینکه از راوی ثقه، عادل و با حافظه نقل شده باشند.

(ج) نقل شده است که امام حسن را کسی دیگر مسموم کرد، بعضی می گویند: آن شخص همسر او بوده است. برخی دیگر بر این باورند که پدر خانم او، اشعث بن قیس دخترش (همسر امام حسن) را به چنین اقدامی وادار کرده بود. بعضی معاویه و بعضی فرزندش، یزید را در این قضیه متهم کرده اند، این تعارض و اضطراب روایات، این احتمال را که معاویه او را مسموم کرده است، از درجه ی اعتبار

---

۳. ثم اهدیت ص (۱۶۹-۱۲۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۸۶-۱۹۹).

ساقط می کند. آقای تیجانی در این میان فقط دیوار معاویه را از دیوار دیگران کوتاه تر می بیند و معقولیت خود را به نمایش می گذارد. حال آنکه معاویه از این تهمت ها بسیار به دور است.

(ت) اگر امام حسن پیشنهاد صلح با معاویه را رد کرده بود، آنگاه ادعای تیجانی دایر بر مسموم کردن امام حسن عقلانی به نظر می رسید ولی واقعیت این است که امام حسن با معاویه مصالحت کرده و خلافت او را به رسمیت شناخته بود و با وی بیعت کرده بود. با این حساب، چرا معاویه او را مسموم کند؟ اینجا است که با ادعا می توان گفت که دلایل آقای تیجانی کاملاً بی اساس و بیهوده هستند. ((نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه او خلافت را به ملوکیت تبدیل نموده است)).

آقای تیجانی می گوید: چگونه اهل سنت معاویه را پاک و مبرا می دانند. حال آنکه با توسل به قوه ی قهریه نخست برای خود و بعد برای فرزند ناخلفش یزید از مردم بیعت گرفت و نظام خلافت شورایی را به ملوکیت تبدیل نمود.<sup>۱</sup> ((بعد از اینکه معاویه زمام امور را در دست گرفت، خلافت را به ملوکیت قیصری مبدل ساخت و بعد از آن قدرت همواره میان بنی امیه و سپس میان بنی عباس، رد و بدل می شد. و خلافت تنها توسط حاکم سابق یا توسط شمشیر و سر نیزه از گذشته به پیوسته منتقل می شد. بیعت به معنی واقعی اش در تاریخ اسلام از زمان خلفای نبوده است و این وضعیت حتی، تا زمان به قدرت رسیدن کمال آتاترک که خلافت را خاتمه داد و روی آن خط قرمز کشید، ادامه داشته است. فقط دوران کوتاه امام علی بن ابی طالب را می توان از این روند مذکور مستثنی کرد.<sup>۲</sup>)) چگونه حکم اجتهاد او را صادر می کنند حال آنکه او با توسل به قوه قهریه نخست برای خود و سپس

۱. ثم اهدیت ص (۱۲۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۹۹).

۲. ثم اهدیت ص (۱۴۵) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۳۹).

برای فرزندش، یزید بیعت گرفته و نظام خلافت شورای را به ملوکیت مبدل ساخته  
است))<sup>۱</sup>  
می گویم:

۱- معاویه با توسل به قوه ی قهریه زمان خلافت را در دست نگرفته بود بلکه  
خلافت توسط امام حسن بن علی به او سپرده شده بود. و تحویل خلافت از جانب  
امام حسن به معاویه بعد از قرار داد صلحی که مورد توافق طرفین بود، صورت  
گرفته بود. و این صلح مظهر تحقق و مصداق پیش بینی رسول الله ﷺ بود که فرموده  
بود: ((ابنی هذا سید و لعل الله تصلح بن بین فئتين من المسلمین)) (این فرزندم  
(امام حسن) سید است و خداوند توسط او میان دو فریق که هر دو مسلمان هستند  
صلح و آشتی برقرار می کند) امام بخاری در صحیح خود به نقل از حسن بصری  
می گوید: به خدا سوگند حسن بن علی در جنگ با معاویه با سربازانی روبرو شد  
که کوه بودند. عمرو بن عاص گفت: من سربازانی را می بینم تا فرماندهان آنان  
کشته نشوند، بر نمی گردند، معاویه گفت: ای عمرو، اگر این گروه، آن گروه و آن  
گروه، این گروه را بکشند، چه کسی در قلمرو من امور مردم را اداره می کند؟ چه  
کسی زنان و کودکان و یتیمان را اداره می کند؟ معاویه دو نفر قریشی از طایفه بنی  
عبد شمس را به نامهای عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریز نزد او  
فرستاد و گفت: پیش او رفته، سخن بگویند، پیشنهاد کنید و از وی بخواهید. آن دو  
نزد وی آمدند با وی صحبت کردند. حسن بن علی گفت: ما خاندان عبدالمطلب  
مال بسیار بدست آوردیم و این امت در خونهای خود شنا می کند. آن دو گفتند:  
معاویه چنین پیشنهاد می کند و از تو چنین می خواهد. امام حسن گفت: چه کسی  
برای من ضامن اجرای این قول و قرار می شود. آن دو گفتند: ما ضامن اجرای این  
قول و قرار هستیم. هر چه امام حسن سوال کرد آنان ضمانت آن را بر عهده خود

---

۳. ثم اهدیت ص (۱۶۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۸۷-۲۸۶).

گرفتند. آنگاه امام حسن با معاویه صلح کرد. حسن بصری می گوید: ((از ابوبکره شنیدم فرمود: رسول اکرم ﷺ را بالای منبر دیدم و حسن بن علی در کنارش نشسته بود. رسول الله ﷺ گاهی رو به مردم می کرد و گاهی رو به حسن و فرمود (این فرزند من سید است) و در آینده ی نزدیک خداوند میان دو طایفه در حال درگیر، که هر دو تا مسلمان هستند، توسط او صلح و آشتی برقرار می کند.<sup>۱</sup>

۲- اما درباره ی بیعت گرفتن او از مردم در حق یزید، باید عرض شود که معاویه مایل بود موافقت توده ی مردم را بدست بیاورد. تصمیم گرفت از مردم برای فرزندش یزید، بیعت بگیرد. از بزرگان صحابه، سران طوایف و استانداران مناطق مختلف نظر خواهی کرد و موافقت آنان را بدست آورد. و هیئت های متعددی از اطراف در جهت تایید ولیعهدی یزید نزد او آمدند و تعداد زیادی از صحابه موافقت خود را اعلام داشتند حتی عبدالغنی مقدسی بیعت و خلافت یزید را به دلیل اینکه شصت تن از اصحاب رسول الله ﷺ من جمله ابن عمر با وی بیعت کرده است، صحیح قرار داده است.<sup>۲</sup> در صحیح بخاری به روایت مستند آمده است که ابن عمر با یزید بیعت کرده بود و وقتی در مدینه علیه یزید شورش بر پا شد، او مردم را از بغاوت علیه یزید بر خذر داشت. نافع می گوید: (وقتی اهالی مدینه یزید بن معاویه را معزول کردند، ابن عمر خانواده و عیال خود را جمع کرد و گفت: (از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: ((روز قیامت برای هر غداری پرچمی نصب می شود، و ما در دست یزید بیعت کرده این و بیعت ما به خاطر خدا و رسول بوده است و من این را بزرگترین غدر و فریب می دانم که به خاطر خدا و رسول با وی بیعت کرده شود و سپس با وی قتال شود و اگر بدانم هر کس از شما

---

۱. صحیح بخاری کتاب الصلح ج ۲ رقم (۲۵۵۷).

۲. قید الشریع من اخبار یزید لابن خلدون (ص ۷۰).

او را خلع کرده است و از وی تبعیت نکرده است، میان من و او دیگر هیچ رابطه ای نیست.<sup>۱</sup>

ابن زبیر و امام حسین مخالف این توافق بودند و مخالفت آنان موجب نقض بیعت نمی شود. زیرا هر بیعتی لابد مخالفینی دارد، از اینجا به روشنی می دانیم که معاویه خواهان موافقت مردم با بیعت یزید بود. اگر معاویه قصد استبداد می داشت و با قوه ی قهریه برای یزید بیعت می گرفت - آن طور که تیجانی می گوید بر یک بیعت اکتفا می کرد و آن را برای مردم واجب می گردانید، اما معاویه هرگز چنین نکرده است و هرگز راه و روش جبر و اکراه را برای بیعت گرفتن اختیار نکرد.

۳- ممکن است دلیل بیعت گرفتن برای یزید این بوده است تا اختلاف و دو دستی بر طرف شود و وحدت کلمه، در آن شرایط بحرانی که امت دچار تشویش شده بود، و متقاضیان خلافت زیاد بودند، بدست بیاید. لذا او چنین می اندیشد که معرفی کردن یزید برای جانشینی موجب اصلاح امت و ریشه کن کردن فتنه و آشوب می شود.

۴- معاویه با معرفی یزید به عنوان خلیفه نظام و سیستم نوینی را بنا نهاده بود. قبل از وی حضرت ابوبکر رضی الله عنه با نامزد کردن حضرت عمر بن خطاب به عنوان خلیفه و عمر بن خطاب با منحصر کردن ولایت عهدی برای شش نفر از بزرگان صحابه، همین روند را بنا نهاده بودند. اینکه آقای تیجانی می گوید که استخلاف در زمان شیخین (ابوبکر و عمر) موروثی نبوده است، در پاسخ به این اشکال باید عرض شود که نخستین کسی که خلافت را موروثی کرد، علی بن ابی طالب بود که برای خلافت، فرزندش، حسن را معرفی نمود. (اصول کافی)) از سلیم بن قیس چنین آورده است: ((زمانی که امیرالمومنین برای فرزندش حسن وصیت می

---

۱. صحیح بخاری کتاب الفتن ج ۶ رقم (۶۶۹۴).

کرد، من حاضر بودم و بر این وصیت خود حسین، محمد (ابن الحنفیه)، تمام فرزندان و سران و حامیان و اهل بیت را گواه گرفت. بعد کتاب و سلاح را به او سپرد<sup>۱</sup>

۵- شیعه ی اثنا عشری در واقع مخالف با نظام شوری هستند و ولایت را بطور وجوب یک امر انتصابی از جانب پیامبر ﷺ می دانند و می گویند: امام باید به نص صریح پیامبر نصب گردد و خود آقای تیجانی، با خلافت ابوبکر، عمر و عثمان مخالفت کرده و ایراد گرفته است، اکنون او چرا در جریان خلافت یزید بخاطر شورایی نبودن آن اشک تمساح می ریزد و به معاویه ایراد می گیرد؟ آیا اگر خلافت یزید شورایی می بود، تیجانی آن را می پذیرفت؟! یا اینکه در هر حال معامله برای شیعه و تیجانی یکسان بود؟! پاسخ این سوال این است که آنان هرگز نمی پذیرفتند حتی اگر به اتفاق و مشورت تمام مسلمانان می بود، پس این برآشفتگی بیهوده و تقوای دروغین از آقای تیجانی در خصوص اصل شورا چرا؟ و شگفت انگیزتر و تعجب آورتر در این خصوص، این است که آقای تیجانی درباره ی وارث شدن یزید از پدرش معاویه، معترض است مبنی بر اینکه این وراثت، وراثت قیصری و پادشاهی است! آیا او نمی داند که عمده عقاید دوازده امامی درباره ی فرزندان علی بن ابی طالب، همان عقیده ی قیصری و ملوکیت است؟ آیا آقای تیجانی نمی داند که عقیده ی امامت در اصول شیعه، همان عقیده ی استخلاف الاب للابن است؟ آیا این استخلاف برای آنان و برای دیگران حرام است؟! است

در پایان می خواهم اشاره داشته باشم در مورد ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه در تاریخ اسلام، از دوران خلفای تا زمان آتاتورک که خلافت را پایان داد،

---

۲. اصول الکافی ج ۱ ص ۲۳۶ باب الاشارة و النص علی الحسن بن علی علیه السلام.

خلافت و بیعت صحیحی جز بیعت امیرالمومنین علی بن ابی طالب برگزار نشده است.

این گونه ادعا تنها از کسی ممکن است که از لحاظ درک و شعور از تمام مردم کمتر و از لحاظ جهل و نادانی از تمام مردم جلوتر و از لحاظ بینش یا از لحاظ بصیرت و بصارت از همه ی دیگران در درجه ی پایین تری قرار گرفته باشد، از آقای تیجانی می پرسیم: تو برای اثبات این ادعای بی اساس خود چه ثبوت و سندی داری؟ آقای تیجانی تو اگر برای صحت و انعقاد بیعت اجماع مردم را لازم می دانی، پس باید بدانی که علی بن ابی طالب در مقایسه با خلفای ثلاثه کمترین اجماع را داشته است. مخالفین بیعت او چند برابر مخالفین بیعت با خلفای ثلاثه بوده اند. میان علی و مخالفین او جنگ و درگیری های بسیاری صورت گرفته است و او قبل از اینکه تمام مردم نسبت به بیعت او متحد بشوند، از دنیا رحلت کرد. آقای تیجانی تو اگر مدعی شوی که خلافت خلفای ثلاثه بوده اند. قهراً بوده است، این بزرگترین دروغی است و تاریخ به دروغ بودن آن گواهی می دهد و تو خودت اعتراف کردی که خلافت شورایی بوده و معاویه آن را به ملوکیت و قیصریت تبدیل کرده است. اگر مخالفین علی مدعی شوند که او خلافت را قهراً تصرف کرده است، استدلال آنان از استدلال تو قوی تر به نظر می رسد. زیرا علی رای بدست گرفتن خلافت متوسل به قتال شده است حتی خون هزاران مسلمان برای همین منظور ریخته شد. اگر تو مدعی شوی که خلافت علی صحیح و بوسیله ی نص صریح رسول الله ﷺ ثابت است، می گویم: این نیز دروغ است. هر دلیلی را که تو ارائه بدهی هیچ کدام از آنها به صراحت خلافت علی را ثابت نمی کند. اگر خلافت بلافصل علی از نص صریح ثابت شده بود، او هرگز تسلیم خلفای ثلاثه نمی شد و در دست آنان بیعت نمی کرد. علاوه بر این، نصوصی که دال بر خلافت ابوبکر هستند به لحاظ صحت قویتر از نصوصی هستند که دلالت بر خلافت علی

دارند. تمام استدلال های آقای تیجانی باطل و بی اساس اند. فکر می کنم به تمام ایرادهای آقای تیجانی پاسخ قانع کننده داده شده است، الحمد لله و المنه.



## باب دوازدهم

((نقدی بر مطاعن تیجانی پیرامون ابوهریره رضی الله عنه))

ابوهریره سردار حافظان حدیث، ثقه، در سفر و حضر همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است، نام او عبدالرحمن بن صخر و گنجینه ی علمی بسیار زیادی را از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده است. بالاخره او نیز از زخم زبان این بدخواه (تیجانی) جان سالم به در نبرده است. تیجانی ابوهریره را متهم به کذب و وضع حدیث دروغین کرده است. با بیان ایرادها و شبهات آقای تیجانی به یک یک آنها إن شاء الله پاسخ داده می شود.

اولاً: ادعای تیجانی علیه ابوهریره دایر بر اینکه او روایات ساختگی از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند:

تیجانی می گوید: ((شاید نیم دیگر از دین را به ابوهریره اختصاص دادند، همان ابوهریره که مطابق با میل آنان احادیث را نقل می کرد. لذا آنان او را نقرب دربار قرار داده حکومت مدینه را به او سپردند و قصر عقیق را برایش ساختند در حالی که از خود چیزی نداشت. او را ناقل و راوی اسلام لقب دادند. بدین ترتیب بنی امیه به راحتی توانست از دین کامل و صد در صد نوینی که از کتاب و سنت به جز آنچه که آنان خواسته باشند، در آن نباشد، بهره مند گردد<sup>۱</sup>. . . او می گوید: ((فضایل ابوبکر را ابوهریره و عمرو بن عاص روایت می کنند))<sup>۲</sup> تیجانی در جایی دیگر می گوید: کتاب ((ابوهریره)) نوشته شرف الدین و شیخ المضیره)) نوشته ی شیخ محمود ابوریه را خواندم و برایم روشن شده که آن عده از اصحابی که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله متغیر شدند یا دین را تغییر دادند، به دو دسته تقسیم می شوند: دسته اول کسانی بودند که با زور و سلطه احکام را تغییر دادند و دسته دوم کسانی

۱. ثم اهدیت ص (۱۲۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۹۷).

۲. ثم اهدیت ص (۱۴۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۳۴).

بودند که با وضع و جعل حدیث دروغین و نسبت دادن آنها به رسول الله ﷺ دست به تحریف و تغییر احکام دین زده اند.<sup>۱</sup>

در پاسخ به دروغهای تیجانی می گویم:

۱- اینکه ابوهریره مطابق با میل بنی امیه برای آنان حدیث وضع نموده است و لذا بنی امیه او را مقرب دربار خود قرار داده و حکومت مدینه را به او سپرده اند و ساختمان بسیار مجللی رای او ساخته اند که معروف به قصر عقیق است و او را راوی اسلام لقب داده اند، به دلایل زیر دروغ محض است:

(الف) ابوهریره در مشاجرات و درگیریهای صحابه از هیچ گروهی حمایت نکرده است بلکه او در تمام این فتنه ها راه اعتزال و گوشه نشینی را برگزیده و به سود یا زیان هیچ فریقی وارد قتال و درگیری نشده است. و درباره ی اعتزال و کناره گیری احادیثی را از رسول اکرم ﷺ نقل می کرد. مانند این حدیث: ((رسول الله ﷺ فرمود: بعد از این و در آینده نزدیک فتنه هایی بروز خواهد کرد. در آن فتنه ها کسی که نشسته باشد بهتر خواهد بود از کسی که ایستاده است و کسی که ایستاده باشد بهتر خواهد بود از کسی که راه می رود. هر کس بسوی آن نگاه کند، خداوند او را با آن نزدیک خواهد کرد و هر کس راه فرار یا جای پناهی برای خود می بیند، باید به آن پناه ببرد.<sup>۲</sup> موضع بسیاری از بزرگان صحابه نیز چنین بود.

(ب) ابوهریره فاقد مال و ثروت نبود و نیز نخستین بار نبود که او به حکومت رسیده باشد، اما چه بگوییم درباره شخص جاهل و نادانی مانند تیجانی که تاریخ را ملعبه خود قرار داده است؟! حضرت عمر رضی الله عنه در زمان خلافت مبارکه خود او را حاکم بحرین قرار داده بود و ثروت زیادی داشت. محمد بن سیرین می گوید:

---

۳. ثم اهدیت ص (۱۳۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۱۵).

۱. صحیح بخاری کتاب الفتن. برقم (۶۶۷۱-۶۶۷۰).

((عمر بن خطاب ابوهیره را به عنوان والی و حاکم بحرین منسوب کرد. زمانی که ابوهیره از بحرین به مدینه آمد، حدود ده هزار درهم ثروت داشت. عمر بن خطاب به او گفت: تو برای خودت مال جمع کردی، ای دشمن خدا و کتاب خدا؟ ابوهیره گفت: من دشمن خدا و کتاب خدا نیستم بلکه دشمن کسی هستم که با این دو دشمنی داشته باشد. عمر فرمود: این ثروت را از کجا آورده ای؟ ابوهیره گفت: اسبی داشتم که زاد و ولد کرده است، هدایایی که همواره به من هدیه شده اند و دیگر محصولات کشاورزی که عاید من شده است. این منابع مالی او مورد تحقیق قرار گرفتند، تمام گفته های او درست از آب درآمدند، بعد از آن عمر بن خطاب او را برای بار دوم دعوت کرد تا او را حاکم بلدی از بلاد اسلام بگرداند اما او نپذیرفت. عمر گفت: تو پست و مسئولیت را نمی پسندی و کسانی که بهتر از تو بودند متقاضی آن شدند و آن یوسف علیه السلام است. گفت: یوسف پیامبر، پدرش پیامبر و جدش نیز پیامبر بود و من ابوهیره فرزند امیمه هستم. و از سه ۳ و دو ۲ می ترسم، حضرت عمر فرمود: چرا ۲ و ۳ گفتی به جای آن چرا پنج نگفتی؟ ابوهیره گفت: می ترسم از اینکه، بدون علم سخن بگویم، بدون صبر و شکیبایی قضاوت کنم، مورد ضرب قرار بگیرم، دارایی او به غارت برده شود و آبرویم در خطر بیفتد.<sup>۱</sup>

(ت) دلیل حاکم کردن ابوهیره بر مدینه از جانب دستگاه خلافت امویها، این بود که ابوهیره از جمله بزرگان صحابه بود که در آن زمان در مدینه یا در جاهای دیگر در قید حیات بودند. و علی الخصوص برای همگان روشن بود که ابوهیره در روزگار خلافت علی و معاویه برای اقامه ی نماز امامت می کرد، حتی اگر غیر امویها روی کار می آمدند، آنان نیز صد در صد ابوهیره را به عنوان حاکم بر مدینه منسوب می کردند، ابوهیره در واقع کاندیدای اصلح حکومت بر مدینه بود،

---

۲. سیر اعلام النبلاء ذهبی ج ۲ ص (۶۱۲) محقق، رجال آن را ثقه معرفی کرده است.

چرا چنین نباشد. او که از بنی امیه بهتر بود (یعنی عمر بن خطاب) او را برای این پست درست و مناسب تشخیص داده بود.

(ث) این دزد فراری در تلاش است تا ابوهریره را مظهر حرص و لذات دنیا معرفی کند و او را از جمله حاکمان سازش کار که برای رسیدن به منافع غریزی خود دروغ می گویند، قلمداد کند، خداوند او را نابود کند! آیا او این تهمتها را به ابوهریره نسبت می دهد؟! همان ابوهریره که از رسول اکرم ﷺ این حدیث را روایت می کند: ((سه گروه یا سه شخص هستند که خداوند روز قیامت بسوی آنان نگاه شفقت ننموده و آنان را تزکیه نمی کند و برای آنان عذاب دردناک در نظر گرفته است، یکی از آن سه تن: کسی است که صرفاً به منظور بدست آوردن مال و ثروت با امام بیعت می کند. اگر مال و ثروت به او داده شود، خشنود می شود، و اگر نه، می رنجد. . . چگونه ابوهریره دست تکدی پیش دیگران دراز می کند، حال آنکه او از رسول الله ﷺ چنین روایت می کند: ((لأن یحتطب أحدکم حزمه علی ظهره خیر له من أن یسأل أحداً فیعطه أو یمنعه)). اگر هیزم بر پشت خود حمل کرده و در بازارها بفروشید، بهتر است از اینکه دست تکدی پیش دیگران دراز کنید، چه بدهند یا منع کنند. (بخاری کتاب البیوع باب کسب الرجل بعمله و یده رقم ۱۹۶۴) بی گمان اگر کسی چنین باشد، آیا در برابر اعمال زشت و ننگین حکام سکوت اختیار می کند؟ آیا ابوهریره چنین بود؟ امام مسلم در صحیح خود از ابوزرعه چنین نقل می کند: ((همراه با ابوهریره وارد منزل مروان شدم، ابوهریره چند تا تصویر و عکس در آنجا دید، بلافاصله گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: خداوند چنین می گوید: چه کسی ستمکارتر است از او که در صدد باشد، که مثل آفریده من بیافریند، اگر می توانید مورچه، دانه گندم یا یک دانه جو را

خلق کنید.<sup>۱</sup> حاکم در مستدرک از ابو مریم، غلام ابوهریره آورده است: ((ابوهریره از کنار مروان که مشغول ساختن یک دستگاه منزل در وسط مدینه بود، عبور کرد. ابوهریره می گوید: آنجا نشستم و کارگران مشغول کار بودند، به آنان گفتم: ((ساختمانتان را محکم کنید، آرزوهایتان را دور نگاه دارید و لحظات مرگ شما نزدیک است، مروان گفت: مثل اینکه ابوهریره برای کارگران حدیث بیان می کند، ای ابوهریره تو برای کارگران چه می گویی؟ گفت: من چنین گفتم: ای مردم قریش، ساختمانتان را محکم کنید، آرزوهایتان را دور کنید، لحظات مرگ شما نزدیک است، ای قریش، به یاد بیاورید، دیروز چطور بودید، و امروز چطور شدید، برای غلامان فارس و رومی خود خدمت می کنید، نان گندم و گوشت فربه را بخورید، با هم نجنگید، و مانند اسب و بر زین بر یکدیگر حمله نکنید، امروز خود را کوچک بدانید، فردا جزو بزرگان خواهید بود. به خدا سوگند، هر کس از شما اگر خود را یک درجه بالا ببرد، خداوند روز قیامت او را پایین می آورد.<sup>۲</sup> خواننده محترم حق را که روش است ببین و به دروغهای رسوا کننده و شرم آور و به خواهشات لکه دار کننده توجه نکن.

۲- تیجانی مدعی است که ابوهریره مطابق با میل مردم روایت می کند و در فضایل ابوبکر احادیث موضوعه و دروغین را روایت کرده است و برای مستند جلوه دادن این ادعای چرت و پرت خود به کتاب ((ابوهریره)) نوشته شرف الدین و ((شیخ المضیره)) نوشته محمود ابوریه متوسل شده است. در راستای نابود کردن استدلالها و سخنان پوچ و چرند او، می گویم:

---

۲. مسلم مع الشرح کتاب اللباس والزینة رقم (۲۱۱۱).

۱. مستدرک حاکم ج ۴ ص (۴۶۳) و به ((أقیاس من مناقب أبي هريره)) تألیف عبدالمنعم صالح العلی ص (۱۱۹) مراجعه کنید.

(الف) تمام صحابه بر فضل، ثقه و حفظ ابوهریره اتفاق نظر دارند. او بیش از دیگران در علم حدیث حافظ بود. ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: به ابوهریره گفتم: تو بیش از ما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودی و احادیث بیشتری را حفظ داری.<sup>۱</sup> از ابن عمر سوال شد: آیا ایرادی نسبت به روایات منقوله از ابوهریره داری؟ ابن عمر گفت: خیر، ایرادی ندارم لکن ابوهریره جرات دارد و ما می ترسیم.<sup>۲</sup> اشعث بن سلیم از پدرش روایت می کند: ((وارد مدینه شدم دیدم ابو ایوب از ابوهریره حدیث روایت می کرد و می گفت: از ابوهریره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او گفتم: مگر تو از اصحاب رسول الله نیستی؟ ابو ایوب گفت: ابوهریره شنیده است و من از او نقل می کنم و این برای من پسندیده تر است از اینکه مستقیماً از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده باشم.<sup>۳</sup> معاویه بن ابی عیاش انصاری می گوید: ((در مجلس ابن زبیر بودم، محمد بن ایاس بن بکیر آمد و درباره طلاق ثلاثه قبل از دخول سوال کرد. ابن زبیر او را نزد ابوهریره و ابن عباس فرستاد این هر دو بزرگوار در خانه ام المومنین بودند. سائل رفت و حکم ((طلاق ثلاثه قبل از دخول)) را از آن دو جویا شد. ابن عباس رو به ابوهریره کرد و گفت: ای ابوهریره، با مشکلی مواجه شدی آن را پاسخ بده، ابوهریره گفت: یک طلاق غیر مدخول بها را بائن می کند و سه طلاق او را حرام می کند، ابن عباس نیز چنین فتوا داد.<sup>۴</sup> آیا کسی را که ابن عباس (حامی حضرت علی) او را ثقه می داند و با احترام با وی رفتار می کند و به وی می گوید: تو فتوا را جواب بنده، می توان به دروغگو بودن متهم کرد؟!))

(ب) دلیل کثرت روایت او از رسول اکرم صلی الله علیه و آله این است که او در حضر و سفر همراه رسول الله بوده است، او مشغول کار خاصی و یا زن و فرزند نبوده است که

۲. سنن ترمذی ج ۳ مناقب ابی هریره برقم (۳۸۳۶).

۳. سیر اعلام النبلاء ج ۲ ص (۶۰۸).

۴. سیر اعلام النبلاء ج ۲ ص (۶۰۶).

۵. سیر اعلام النبلاء ج ۲ ص (۶۰۷) و محقق کتاب، سند آنرا صحیح قرار داده است.

از حفظ کردن احادیث باز بماند. زیرا او نه شغلی داشت و نه ازدواج کرده بود. لذا بسیار مایل بود که همواره در صحبت رسول الله ﷺ باشد، چه در سفر، چه در حضر، جهاد، حج و غیره. ابوانس مالک بن ابی عامر می گوید: ((شخصی نزد طلحه بن عبیدالله آمد و گفت: ای ابا محمد، نو می دانی که این مرد یمنی (ابوهریره) بیش از شما احادیث رسول الله ﷺ را از بر دارد؟ ما از وی سخنان و مطالبی را می شنویم که از شما نشنیده ایم، آیا او از رسول الله ﷺ می گوید آنچه را که رسول الله ﷺ نگفته است؟ طلحه گفت: در این تردیدی ندارم که او شنیده است آنچه را که ما از رسول الله ﷺ نشنیده ایم و در این باره برای تو سخن خواهم گفت: ((ما مسئولیت چندین خانواده را بر عهده داشتیم، دامدار بودیم و کار می کردیم، تنها در لحظه های صبح یا شام از محضر رسول الله ﷺ استفاده می کردیم. ابوهریره فقیر و تهیدست بود و همواره به عنوان مهمان رسول الله ﷺ، همراه یا نزدیک با وی بود، و با وی زندگی می کرد، لذا ما هیچ گونه تردید نداریم در این که او شنیده باشد از رسول الله ﷺ آنچه را که ما نشنیده ایم. هیچ صاحب ایمانی را نمی بینی که آنچه را که رسول الله ﷺ نگفته باشد، به وی نسبت بدهد.<sup>۱</sup>

(ت) علاوه بر کثرت مرافقت و صحبت با رسول الله ﷺ، او از تیز هوشی و حافظه فوق العاده نیرومند برخوردار بود. این تیز هوشی و حافظه قوی نیز ثمره تعلیم رسول اکرم ﷺ بود. امام بخاری از زهری نقل می کند: ((زهری می گوید: سعید بن مسیب و ابو سلمه بن عبدالرحمن به من خبر دادند که ابوهریره می گوید: شما با خود می گوید: ابوهریره به کثرت از رسول الله ﷺ روایت می کند، مهاجرین و انصار چرا مانند او از رسول الله ﷺ روایت نمی کنند؟ همانا برادران مهاجرین در بازار مشغول داد و ستد بودند و من در عوض دو وعده نان خشک همواره در صحبت رسول الله ﷺ بودم، زمانی که آنان غایب بودند، من حاضر بودم، آنچه را که آنان

۱. سیر اعلام النبلاء ج ۲ ص (۶۰۶-۶۰۵) و محقق می گوید: راویان آن ثقه هستند.

فراموش کردند، من از بر کردم و برادران انصار من مشغول دام و کشاورزی خود بودند و من مستمندی از مستمندان صفة بودم، از بر می کردم و جمع می کردم زمانی که آنان فراموش می کردند و رسول الله ﷺ در حدیثی فرموده بود: هر کس چادرش را پهن کند تا آن وقت که من سخنانم خاتمه بدهم، همه آنچه را که گفته ام. از بر می کند - پس من چادری را که همراه داشتم پهن کردم تا آن وقت که رسول الله ﷺ به سخنانش خاتمه داد، بعد آن را جمع کرده روی سینه خود قرار دادم. حتی یک حرف هم از سخنان رسول الله ﷺ را که ایراد کرده بود فراموش نکردم.<sup>۱</sup>

(ث) لازم می دانم دیدگاه یکی از ائمه اثنا عشری و نهایت اعتماد او را درباره ابوهریره نقل کنم. و آن امام، امام زین العابدین علی بن حسین ﷺ است. شیخ ابوالحسن اربلی از ائمه بزرگ شیعه در کتاب ((کشف الغمه)) از سعید بن مرجانه نقل می کند: ((روزی نزد علی بن حسین بودم، از او پرسیم: آیا تو از ابوهریره ﷺ شنیده ای که می گوید: ((رسول اکرم ﷺ فرموده است: هر کس غلام یا کنیز مومنی را آزاد کند، خداوند در برابر هر عضو بنده آزاد شده، عضوی از اعضای آزاد کننده را از آتش دوزخ نجات می دهد حتی در برابر دست، دست در برابر پا، پا و در برابر فرج، فرج آزاد کننده را از آتش دوزخ آزاد می سازد. امام زین العابدین فرمود: تو این حدیث را از ابوهریره نشنیده ای؟ سعید بن مرجانه گفت: ((شنیده ام)) امام زین العابدین بلافاصله خطاب به یکی از بهترین غلامانش را که حتی در برابر هزار دینار آماده نبود او را بفروشد، گفت: ((أنت حر لوجه الله)) تو صرفاً بخاطر خشنودی الله آزاد هستی.<sup>۲</sup> خواننده محترم شما نهایت راستگویی و امانتداری ابوهریره را از دیدگاه امام علی بن حسین، زین العابدین مشهده کردی و مطلع

۲. صحیح بخاری کتاب البیوع رقم (۱۹۴۲).

۱. کشف الغمه فضایل امام زین العابدین ج ۲ ص ۲۹۰.



شدی که امام بزرگوار به محض شنیدن روایت ابوهریره رضی الله عنه بدون هیچ گونه تردید و اجرای و تنفیذ آن مبادرت ورزید! لذا شگفت آور و بعید نیست اگر یکی از علمای بزرگ امامیه در فن رجال او را توثیق نموده و جزو ممدوحین و ستوده شدگان قرار بدهد. لذا می بینیم که ابن داود الحلی می گوید: ((عبدالله، ابوهریره از یاران معروف رسول الله صلی الله علیه و آله است.<sup>۱</sup> علامه ابن بابویه قمی نیز در کتاب خود ((الخصال)) در چندین مورد به ثقه بودن ابوهریره گواهی می دهد. و محقق کتاب مذکور، علی اکبر غفاری که اکثر رجال این کتاب را مورد ارزیابی قرار داده و درباره آنان تعلیقاتی را افزون است ولی در مورد ابوهریره معترض نشده است. علاوه بر این، کسی که بیشترین احادیث را از ابوهریره روایت می کند، سعید بن مسیب، شوهر دختر و از معروف ترین شاگردان خود ابوهریره رضی الله عنه است. سعید بن مسیب راوی حدیثی است که در آن آمده است، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابوهریره تعلیم داد که احادیث را از بر کند. کشی درباره سعید بن مسیب می گوید: امیرالمومنین علی علیه السلام، سعید بن مسیب را تربیت و پرورش داده است.<sup>۲</sup> روایت شده که ابوجعفر، امام محمد باقر گفته است: ((از زین العابدین، علی بن حسین شنیده ام که فرمود: ((سعید بن مسیب در علم آثار از همه عالمتر و از تمام مردم عصر خویش فهمیده تر است.<sup>۳</sup>

از تیجانی هدایت یافته!! می پرسم: آیا علی رضی الله عنه که مربی سعید بن مسیب است. ((از موضع او، درباره ابوهریره چیزی شنیده است در حالی که علی ولی امر، قیم و پرورش دهنده او (سعید) است؟)) علی بن ابی طالب که قیم، سرپرست و مربی، سعید بن مسیب است، چگونه به او اجازه می دهد تا با دختر اکذاب الناس - دروغگوترین مردم ازدواج کند؟)) و امام زین العابدین چرا و چگونه علم سعید بن

۲. رجال ابن داود الحلی ص ۱۱۶ منشورات الرضی ط ۱۹۷۳.

۳. رجال کشی ص (۱۰۷) رقم (۵۴).

۴. رجال کشی ص (۱۱۰).

مسیب را که از شاگردان مخصوص و از وارثان اکذاب الناس (ابوهریره است،  
تایید می کند؟! ای مدعی هدایت دروغین، اگر پاسخی داری بفرما!؟

۳- آقای تیجانی می گوید: ((تمام فضایل ابوبکر، از عمرو بن العاص، ابوهریره،  
عروه و عکرمة روایت شده اند، تاریخ ماهیت همه اینان را چنین معرفی می کند که  
آنان مخالفان امام علی بوده اند و یا بوسیله اسلحه و یا بوسیله خوراندن غذای  
مسموم و یا بوسیله نقل روایت دروغین درباره فضایل دشمنان او، با وی جنگیده  
اند))<sup>۱</sup>  
می گویم:

(الف) در ارتباط با عمرو بن عاص و قتال او با علی تردید وجود ندارد، اما او  
زمانی تصمیم به قتال گرفت که علی و سپاه او جنگ را آغاز کرده بودند و شرکت  
جستن عمرو بن عاص در جنگ به خاطر دشمنی با علی هرگز نبوده بلکه او به  
خاطر این وارد صحنه قتال شده بود که از حق دفاع کند و باطل را نابود سازد. در  
مباحث متعلق به معاویه، علل و اسبابی را که معاویه و عمرو بن العاص و حامیان  
آنان را به جنگ واداشت، بیان داشتم، نیازی به اعاده آنها نیست اینکه عمرو بن  
عاص برای دشمنان علی فضایل دروغین بیان می کرد، صحت دارد زیرا او یکی از  
راویان حدیث (عمار تقتله الفئه الباغیه)! می باشد! حتی این را نیز از رسول الله ﷺ  
بیان کرده است که فرمود: ((إن قاتله و سالبه فی النار)) (همانا قاتل و کسی که  
اموال شخصی او را به غارت می برد، اهل دوزخ است) وقتی عمرو بن عاص به  
عنوان قاتل عمار مورد تهمت قرار گرفت، ((به او (عمرو بن عاص) گفته شد: او

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۴۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۳۴).

که با عمار می جنگد تو هستی؟ عمر گفت، پیامبر ﷺ فرموده که قاتل و کسی که سلاح و مال ابوهریره را به غارت می برد، جهنمی است<sup>۱</sup>)  
 (حدیث ((تقتله الفئه الباغیه)) در ذم اعداء علی است نه در مدح آنان، پس معلوم است که ادعای تیجانی کذب محض است). مترجم.  
 آری، خواننده محترم، ببین، این است فریبکاری و این است فضیلت دروغین برای دشمنان علی؟! ولی واقعیت چنین است که تنها اتهام نابخشودنی عمرو بن عاص این است که او از رسول اکرم ﷺ سوال کرد: چه کسی نزد تو از دیگران محبوب تر است؟ رسول الله ﷺ فرمود: ((عایشه)). بعد سوال کرد: از میان مردان چه کسی؟ رسول الله ﷺ فرمود: پدرش. بعد سوال کرد: در درجه ی سوم چه کسی؟ فرمود: عمر بن خطاب و چند تن دیگر از مردان را نام برد. <sup>۲</sup> از دیدگاه تیجانی تنها همین یک حدیث برای مذمت عمرو بن عاص کافی است.

(ب) اما ابوهریره، همه می دانند که او جریان فتنه میان علی و معاویه، کاملاً بی طرف بود و از هیچ فریقی حمایت نمی کرد، لذا از این جهت، هیچ گونه ایرادی متوجه او نمی شود. اما از لحاظ اینکه ابوهریره برای فضایل دشمنان علی احادیثی را از طرف خود وضع کرده است، آری، این از جمله دروغهای آقای تیجانی است، زیرا اگر دقت کنیم می بینیم که ابوهریره برای فضایل علی و فرزندانش احادیث زیادی نقل کرده است و ما اهل سنت این احادیث را خود ساخته نمی دانیم. بدلیل اینکه نه ابوهریره را اهل این کار می دانیم و نه علی و فرزندانش را فاقد چنین کرامتی می دانیم. احادیث وارده پیرامون فضیلت علی و اولادش بشرح زیر می باشد:

۲. مسند احمد ج ۳ برقم (۱۷۷۹۱).

۳. بخاری کتاب فضایل الصحابه (۳۴۶۲).

۱- ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جریان جنگ خیبر فرمود: ((پرچم را به کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند بوسیله او مسلمانان را پیروز می کند. . . رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را خواست و پرچم را به او داد.<sup>۱</sup>

۲- از ابوهریره مروی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ((هر کس آن دو (حسن و حسین) را دوست دارد، با من دوست است و هر کس آنان را مبعوض دارد، او به من بغض ورزیده است.<sup>۲</sup>

۳- از ابوهریره مروی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا، من حسن و حسین را دوست دارم، تو نیز آنان را دوست بدار.<sup>۳</sup>  
آقای تیجانی، هدایت را تبریک می گوئیم!!!

(ت) اما درباره عروه، نخست باید عرض شود، برایم روشن نیست که منظور آقای تیجانی کدام عروه است، ولی به احتمال قوی ممکن است منظورش عروه بن زبیر باشد. زیرا شخصی به نام عروه معروفتر از وی شناخته نشده است و دلیل قوی تر اینکه عروه بن زبیر از عایشه و عمر احادیثی را درباره فضایل ابوبکر روایت کرده است. عروه در زمان بروز فتنه میان علی و معاویه، ده سال پیش نداشت و بدلیل کم سنی در این جنگ و اختلاف شرکت نکرده بود. اینجا است که احمد بن عبدالله العجلی می گوید: ((عروه بن زبیر مردی قابل اعتماد و از تابعین است، مرد نیکی است، در فتنه ها اصلاً دخالتی نداشته است.<sup>۴</sup>

۱. مسلم کتاب فضایل الصحابه (۲۴۰۵).

۲. فضایل صحابه امام احمد (۱۳۵۹) و محقق می گوید: سندش صحیح است.

۳. فضایل صحابه امام احمد (۱۳۷۱) و محقق می گوید: سندش صحیح است.

۴. سیر اعلام النبلاء ج ۴ ص (۴۳۳).

(ث) اما عکرمه، قطعاً منظور آقای تیجانی عکرمه پسر ابوجهل است. زیرا کسی دیگر با این اسم در آن دیار و در آن زمان وجود نداشت. عکرمه بن ابی جهل در سال ۱۳ هجری، شهید شده است. البته در چه غزوه ای شهید شده است؟ در این باره اختلاف وجود دارد. بعضی می گویند در غزوه یرموک و برخی دیگر می گویند در اجنادین، کشته شده است. این هر دو غزوه در یک سال به وقوع پیوسته اند. با این حساب عکرمه چند سال قبل از بروز فتنه در گذشته بود. اصلاً برای من روشن نیست. که آقای تیجانی چرا او را وارد صحنه کرده است. چنین بر می آید که آقای تیجانی از اطلاعات بسیار خوبی درباره تاریخ و رجال تاریخ بهره مند است!

(ج) این گفته تیجانی: ((لکن خداوند می فرماید (آنان مکر و حيله می کنند، من نیز حيله آنان را خشی می کنم، پس ای پیامبر کافران را مهلت بده. . . الخ)) می گویم:

خداوند بزرگتر از جنایتکاران است، جنایتکارانی که هیچ گونه رنگ دینی ندارند و آیه های وارده درباره کافران را بر بهترین خلق خدا تطبیق می دهند و (العیاذ بالله) آنان را متهم به کفر می کنند و غافل اند از اینکه این آیه ها با وضع و احوال خود آنان بیشتر سنخیت دارند تا دیگران. اما منشا الهی این است که آنان را در انظار مردم برهنه کند و حقد و کینه توزی که در حق اصحاب رسول الله ﷺ در دلها پنهان کرده اند، آن را بیرون بیاورد و بر ملا سازد، به آقای تیجانی و برادران رافضی او می گویم (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) خداوند در آینده نزدیک ظاهر خواهد کرد که ستمکاران به چه سرنوشتی گرفتار خواهند شد.

شگفت آور اینکه آقای تیجانی در چندین مورد در کتابش ابوهریره را مورد تهاجم قرار داده و او را به نقل روایات دروغین و خود ساخته متهم کرده است و در عین

حال از احادیث او نیز استدلال کرده است! حدیث حوض که تیجانی بوسیله آن اصحاب رسول الله ﷺ را مطعون کرده است، راوی آن ابوهریره است. آقای تیجانی از حدیث ((یوم خیبر)) (پرچم روز خیبر) به افضلیت علی استدلال می کند، راوی آن ابوهریره است. از حدیث ((الرجل الذی بال فی المسجد)) (آن شخص که در مسجد ادرار نمود) استدلال می کند ولی راوی آن ابوهریره است! بعد از همه این استدلالها از احادیث ابوهریره، آقای تیجانی مدعی است که ابوهریره درباره فضیلت دشمنان علی احادیث موضوعه و خود ساخته نقل می کند؟!

باب سیزدهم

مباحث متفرقه

((نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر وجود نص برای وجوب

پیروی از علی ﷺ))

آقای تیجانی در مورد وجوب تبعیت از علی ﷺ از بعضی روایات استناد کرده و مدعی است که این روایات مورد اتفاق شیعه و سنی هستند. او می گوید: از جمله احادیثی که مرا وادار به تبعیت از علی می کنند، حدیث ((أنا مدینه العلم و علی بابها)) است. این حدیث را اهل سنت در صحاح خود نقل کرده اند و صحت آن نیز مورد تایید قرار گرفته است. و نزد شیعه این گونه روایات به مراتب بیشتر اند. ولی من حسب معمول فقط به روایاتی استناد می کنم که مورد توافق طرفین هستند.<sup>۱</sup>

می گویم:

حدیث ((أنا مدینه العلم و علی بابها)) از لحاظ متن و سند باطل است.

اما از ناحیه سند: ابن جوزی آن را در کتاب خود ((الموضوعات)) ذکر کرده و بعد از ارزیابی کلیه طرق، آن را باطل قرار داده است.<sup>۲</sup> ابن طاهر مقدسی در کتاب

۱. ثم اهدیت ص (۱۴۵) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۳۹).

۲. موضوعات ابن جوزی ج ۱ ص (۳۴۹-۳۵۴).

خود (تذکره الموضوعات) آن را در ردیف احادیث موضوعه آورده و گفته است: ((در سند آن ابوالصلت هروی است که نام او عبدالسلام است، و همچنین عثمان بن خالد و اسماعیل بن محمد بن یوسف در سند آن وجود دارند و همه آنان غیر ثقه و کاذب اند.<sup>۱</sup> سیوطی آن را در ((اللألی المصنوعه)) و شوکانی در کتاب (الفوائد ص ۳۴۸-۳۴۹) عقیلی می گوید: ((هیچ حدیثی با این گونه متن صحت ندارد. (الضعفاء عقیلی ج ۳ ص ۱۵۰) شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: ((این حدیث ضعیف بلکه نزد کارشناسان و آگاهان امور روایت کرده اند ولی دروغ است. ترمذی آن را با اینکه الفاظ (أنا دار الحکمه و علی بابها) آورده است و بعد از نقل آن گفته است: ((هذا حدیث غریب منکر))<sup>۲</sup> ابن کثیر در بدایه آن را ذکر کرده و گفته است: این حدیث بوسیله ابو الصلت هروی عن ابی معاویه روایت شده است و احمد بن سلمه از معاویه آن را سرقت کرده است. احمد بن سلمه و کسانی که با او هستند، همه ضعیف اند. احمد بن محمد بن قاسم بن محرز از ابن معین روایت می کند که ابن معین به او خبر داده که ابو معاویه نخست این حدیث را روایت کرده و بعد از روایت کردن آن خودداری کرده است. ابن عساکر با اسناد مبهم آن را از جعفر صادق عن أبیه عن جده عن جابر بن عبدالله به عنوان حدیث مرفوع ذکر کرده است. جابر از طریقی دیگر از بن عدی آورده و گفته است، ابن عدی آن را موضوع قرار داده است. ابوالفتح اودی می گوید: در این خصوص هیچ حدیثی صحت ندارد. محقق ((الفضایل)) امام احمد آن را باطل قرار داده است.<sup>۳</sup> آلبنانی می گوید: ((این حدیث موضوع است))<sup>۴</sup> دارقطنی می گوید:

---

۳. التذکره (ص ۴۷).

۴. سنن ترمذی کتاب المناقب رقم (۳۷۲۳).

۱. الفضایل لاحمد ج ۲ ص (۶۳۵-۶۳۴) رقم ۱۰۸۱.

۲. ضعیف الجامع الصغیر للالبانی رقم (۱۳۲۲).

((این حدیث مضطرب و غیر ثابت است))<sup>۱</sup> (العلل الواردة فی أحادیث النبویه ج ۳ سوال رقم ۲ من رقم (۳۸۶) ص (۲۴۷)).

از ناحیه متن نیز حدیث مورد بحث، باطل است. زیرا دروغ ماهیت خود را خودش معرفی می کند، به این دلیل که اگر پیامبر ﷺ شهر علم باشد و آن شهر جز یک در، دری دیگر نداشته باشد، و راه رسیدن علم به دیگران همان یک دروازه معرفی شود، معامله اسلام محدود و مسدود می شود. همه مسلمانان اتفاق دارند که معلم و راوی علم از پیامبر ﷺ نباید یک نفر باشد، بلکه لازم است که مبلغان به حد تواتر رسیده باشند، یعنی به تعدادی که روایت مرویه از آنان برای شنوندگان و غائبان مفید باشد. زیرا خبر واحد مفید علم نیست مگر در صورتی که همراه با قرائن خارجی باشد. قرائن خارجی گاهی منتفی و گاهی صعب الوصول هستند. روی این حساب رسیدن به علم نه از راه قرائن مقدور است و نه از سنن متواتره. اگر گفته شود: ((خبر وارد از معصوم مفید علم است)) می گویم: لازم است که قبل از خبر دادن و روایت کردن خبر واحد، نخست باید عصمتش ثابت شود. و عصمتش به مجرد خبر دانش، قبل از اینکه معصومیتش ثابت شود، ثابت نمی شود و با این ترتیب که صحت خبرش موقوف به عصمت و عصمتش موقوف به خبر دانش باشد، دور لازم می آید و آنچه که مستلزم دور است باطل است. عصمت امام علی که دروازه علم است از اجماع نیز ثابت نمی شود، زیرا در این باب اجماع منتفی است و نزد امامیه اجماع بدلیل این حجت است که در میان آنان امام معصوم وجود دارد. حاصل کلام چنین بر می آید که عصمت او به محض ادعایش باید ثابت شود، معلوم است اگر عصمت او حق است باید از راه های آخر، نه از ادعا و خبر دانش، ثابت شود. اگر شهر علم جز یک در، دری دیگر نداشته باشد، نه عصمت آن ثابت می شود و نه سایر امور دین. چنین استنباط می شود که این حدیث را کسی که زندیق و جاهل بوده به گمان اینکه مدح است تراشیده است.

---

۳. العلل الواردة فی الأحادیث النبویه ج ۳ سوال رقم (۳۸۶) ص (۲۴۷).



اگر خوب دقت شود، ارائه چنین حدیثی، شیوه زندیقان است تا به بهانه اینکه علم و دین اسلام را تنها یک نفر تبلیغ کرده است، آن را بی اعتبار و کم ارزش جلوه دهند. علاوه بر این، بودن تنها یک باب برای شهر علم، خلاف مشاهده و تعامل است. زیرا اکثر بلاد اسلامی، علم و اسلام را از رسول الله ﷺ توسط سایر مبلغان و توسط غیر ((علی)) دریافته اند، اهالی مدینه و مکه روشن است که آنان علم و احکام و معارف را از غیر علی یاد گرفته اند. هم چنین اهالی شام و بصره، زیرا علمای این بلاد روایات بسیار کمی را از علی روایت کرده اند. اغلب علم او در کوفه بوده است ولی با این وجود، اهالی کوفه قرآن و سنت را قبل از خلافت عثمان یاد گرفته اند (فضلاً عن علی).

فقهای مدینه دین را در دوران خلافت عمر بن الخطاب یاد گرفته اند. دوران تعلیم معاذ در سرزمین یمن و مدت اقامت او در آنجا از دوران اقامت علی به مراتب بیشتر است. شریح و سایر بزرگان تابعی علم فقه را از معاذ بن جبل آموخته اند. اهل یمن بیشتر از معاذ بن جبل روایت می کنند تا از علی، علی زمانی وارد کوفه شد که شریح مسئولیت قضا را بر عهده داشت و از قبل مشغول انجام وظیفه شود. او و عبیده السلمانی قبل از اینکه علی وارد کوفه شود در مدائن پخش شده بود.<sup>۱</sup> سپس آقای تیجانی با استناد از حدیث (یا علی أنت منی به منزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی) می گوید: حدیث مذکور حکایت از آن دارد که وزارت، وصایت و خلافت مختص امیرالمومنین است. همان طور که هارون وزیر، وصی و خلیفه موسی در زمان غیبت او بود زمانی که موسی بنابر وعده ای که با پروردگار کرده بود به کوه طور رفته بود هم چنین حدیث حکایت از آن دارد که جایگاه امام علی مانند جایگاه هارون است. لذا نسخه ای از همان اصل است، جز در بعد نبوت

که در حدیث استثنا شده است نیز حدیث مذکور بدان اشاره دارد که امام علی از تمام صحابه افضل است سوای رسول الله ﷺ کسی دیگر از وی برتر نیست.<sup>۱</sup> می گویم:

حدیث مذکور صحیح است. بخاری و مسلم آن را از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند. سعد می گوید: در جریان غزوه تبوک رسول اکرم ﷺ علی را در مدینه به عنوان جانشین تعیین فرمود. علی گفت: ای رسول خدا مرا در میان زنان و کودکان می گذاری؟ رسول الله ﷺ فرمود: تو دوست نداری برای من به منزله ی هارون برای موسی باشی؟ البته بعد از من نبوت نیست و کسی بعد از من پیامبر نخواهد شد.<sup>۲</sup> اما این حدیث نمی تواند مدعای تیجانی دایر بر اینکه وزارت، وصایت و خلافت مختص امیرالمومنین است را ثابت کند. زیرا که:

(الف) فرموده رسول الله ﷺ دلیل و علت خاصی داشت و آن، این بود که رسول الله ﷺ علی را در جریان غزوه تبوک به عنوان جانشین در مدینه تعیین فرموده بود. غزوه تبوک، غزوه ای بود که به احدی اجازه ماندن در مدینه داده نشد. بعد از اینکه مقرر شد که علی در مدینه بماند، منافقین شروع به شایعه پراکنی کرده، گفتند: علی به دلیل اینکه رسول الله ﷺ از وی ناراضی بوده است، او را امر کرده تا در مدینه بماند. نسایی در خصایص علی از سعد بن ابی وقاص چنین آورده است: ((زمانی که رسول الله ﷺ عازم غزوه تبوک بود، علی را حکم کرد تا در مدینه به عنوان جانشین بماند، (منافقین) در این خصوص گفتند: رسول الله ﷺ از علی ناراحت شده دیگر راضی نیست او را با خود ببرد، علی پشت سر رسول اکرم ﷺ به راه افتاد تا در مسیر راه خود را به او رساند و گفت: ای، رسول خدا! مرا همراه با کودکان و زنان رها کرده ای و منافقان شروع به زمزمه کرده، می گویند: پیامبر از

۲. ثم اهدیت ص (۱۴۷-۱۴۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۴۲).

۳. مسلم کتاب الفضائل رقم (۲۴۰۴) بخاری کتاب الفضائل رقم (۳۵۰۴).

همراهی علی خسته شده است؟ آنگاه رسول اکرم ﷺ فرمود: ای علی، من تو را در میان زن و فرزندان و اهل بیتم جانشین کرده ام، تو مگر راضی نیستی کاری که برای من به منزله ی هارون برای موسی انجام داده است باشی، البته بعد از من کسی پیامبر نمی شود.<sup>۱</sup>

بدلیل شایعه ای که به راه افتاده بود، علی به دنبال رسول الله ﷺ راه افتاد و جریان را برای رسول الله ﷺ بازگو کرد. رسول الله ﷺ می خواست از علی دلجویی کند و برایش توضیح داد که استخلاف و ماندن او در مدینه موجب نقص و عیب برای او نمی شود، زیرا موسی هارون را برای حفظ و نگهداری بنی اسرائیل خلیفه خود قرار داده است. لذا این استخلاف به هیچ وجه نقص و عیبی محسوب نمی شود. علی نیز پس از این توضیح، اظهار رضایت کرده، گفت: (رضیت رضیت) خرسند شدم. ابن مسیب از امام احمد نیز چنین روایت کرده است. خلاصه سخن اینکه فرموده رسول الله ﷺ صرفاً بخاطر دلجویی علی بوده است و بس.

(ب) آنچه که در سیره رسول الله ﷺ ثابت است، این است که رسول الله ﷺ هرگاه که به مسافرت یا غزوه تشریف می برد، یکی را به عنوان جانشین در مدینه می گمارد اما برای هیچ یک نگفته بود که تو برای من مانند هارون برای موسی هستی، دلیلش نیز این بود که هیچ یک از آنان چنین فکر نمی کرد که استخلاف نوعی نقص و عیب است، لذا نیازی برای گفتن چنین کلماتی نبود. این فرموده رسول الله برای علی مبین اختصاص وزارت، وصایت و خلافت برای او هرگز نبود، و هر کس غیر این را مدعی شود، دلیلش را باید ارائه دهد. در حدیث کلماتی که دال بر تخصیص و اینکه غیر از علی، دیگران برای رسول الله ﷺ مانند هارون برای موسی نیستند، وجود ندارد. حدیث مذکور به مثابه آن قول پیامبر است که خطاب به شخصی که شارب خمر را لعنت می کرد، فرمود: ((لا تلعنوه فو الله ما علمت إلا

۱. خصائص امیرالمومنین للنسائی رقم ۴۳ محقق، سند آن را صحیح قرار داده است.

أنه يحب الله ورسوله)) او را لعن و نفرین نکنید، زیرا آنچه که من از وی می دانم، این است که او الله و رسولش را دوست دارد. هیچ فرد عاقل و خردمندی نمی گوید که این حدیث محبت دیگران را از خدا و رسول نفی می کند. لکن رسول الله ﷺ بدلیل خاصی در حق او چنین گفته بود و آن این بود که شخص ناسزاگو را از لعن و نفرین کردن منع کند. همان طور که دلیل قول رسول الله ﷺ برای حضرت علی این بود که علی خشنود شود و از اینکه امر شده که در مدینه بماند، این را نقصی برای خود گمان نکند.

(ت) دلیل اختصاص دادن علی به این سخن که تو برای من مانند هارون برای موسی هستی، این بود که علی گمان می کرد که ماندن او در مدینه موجب نقص و اهانت است، یعنی اگر علی معترض نمی شد، رسول الله ﷺ او را مختص نمی کرد. این بزرگترین دلیل است بر اینکه حدیث دال بر امامت و استحقاق خلافت علی بعد از رسول الله ﷺ نیست. البته به جز کسی که نادانی اش از همه بیشتر و عقلش از همه کمتر باشد، چنین نمی پندارد.

(ث) آقای تیجانی می گوید: ((حدیث مورد بحث حکایت از آن دارد که وزارت، وصایت و خلافت مختص امیرالمومنین است به گونه ای که در غیاب موسی مختص هارون علیه السلام بود.

می گویم:

از حدیث هیچ گونه اختصاصی استنباط نمی شود. زیرا رسول الله ﷺ غیر علی را نیز در مدینه جانشین خود تعیین کرده است. لذا به محض استخلاف لازم نیست که مستخلف خلیفه شود، علاوه بر این، استخلاف علی بر مدینه، آخرین استخلاف نبود بلکه در زمان حجه الوداع پیامبر ﷺ غیر علی را در مدینه خلیفه خود قرار داده بود. اگر استخلاف در حالت گذار دلیل بر خلیفه بودن برای همیشه باشد، پس

دیگران از علی باید حق تقدم داشته باشند. اختصاص در واقع آن است که مختص به یک فرد باشد، مانند اختصاص ابوبکر برای سرپرستی حجاج و برای امامت در نماز، قطعاً روشن است که این اختصاص بخاطر خویشاوندی یا به منظور دلجویی نبود، آن طور که با علی صورت گرفت بلکه اختصاص ابوبکر صرفاً به منظور شایستگی و استحقاق بود.

(ج) فرضاً اگر بپذیریم که وصایت و خلافت بصورت اختصاص از آن علی بود، این اختصاص منحصر به دوران حیات رسول الله ﷺ بوده است و مستمر بعد از وفات نبوده است. زیرا ((هارون علیه السلام فقط در دوران حیات موسی، خلیفه موسی بوده است نه بعد از وفات)) زیرا او (هارون) به اتفاق همه قبل از موسی در گذشته است<sup>۱</sup> آیا خود تیجانی نه گفته بود (که جایگاه امام علی مانند جایگاه هارون است و آن نقل مطابق اصل است) وضعیت واقعی خلافت هارون همین بوده است، یعنی خلافت او محدود به زمان حیات موسی بوده است. و وضعیت علی مطابق با اصل است، یعنی خلافت او نیز محدود به زمان حیات رسول الله ﷺ بوده است و بس. آقای تیجانی اینک از سخنان خودت، به تو پاسخ دادم.

در پرتو مباحث گذشته برای کلیه کسانی که جویای حق و حقیقت هستند، کاملاً روشن است که حدیث مذکور اصلاً اشاره به خلافت علی ندارد، چه در دوران حیات رسول الله ﷺ و چه بعد از وفات وی.

اما حدیث سوم که آقای تیجانی بدان استدلال می کند. و آن همان حدیث غدیر است که در آن چنین آمده است: ((من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله، وأدر الحق معه حيث دار)).

تیجانی بعد از نقل حدیث، می گوید: این حدیث به تنهایی کافی است برای ابطال و رد ادعاهایی که ابوبکر و عمر و عثمان را ترجیح می دهند بر آن کس که پیامبر ﷺ او را ولی مومنین پس از خود، نصب و تعیین نموده است. و هیچ اعتباری ندارد سخن آنان که ((ولایت)) را به معنی دوستی و ((ولی)) را به معنی دوست گرفته اند زیرا این معنی از معنای اصلی که هدف پیامبر ﷺ بوده، به دور است. رسول خدا ﷺ هنگامی که در آن گرمای شدید، به عنوان سخنرانی و خطبه ایستاد و در جمع مردم با صدای بلند فرمود: ((آیا شهادت نمی دهید که من از مومنین به خودشان اولی تر و شایسته ترم؟)) (پاسخ دادند: آری، ای رسول خدا! آنگاه فرمود: ((پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست . . .)) و این نص واضح و آشکاری است در جانشین قرار دادن علی بر امتش. و بر انسان پاک سیرت و خردمند و دادگر روا نیست جز پذیرش این معنی و رد توجیه ها و تاویلهای زور گویان که برای حفظ آبروی اصحاب، معنای ((ولی)) را در این روایت به معنای محب آورده اند، چرا که حفظ کرامت پیامبر ﷺ بالاتر است از حفظ آبروی اصحاب، و اگر آن معنی را بیاورند در حقیقت پیامبر را به مسخره گرفته اند که در آن گرمای سوزان توان فرسا، مردم را جمع کند و به آنها بگوید که علی دوستدار و تایید کننده مومنین است . . . این مفسران که نصوص خدشه ناپذیر را برای حفظ آبروی بزرگان شان تاویل می کنند، چه تفسیری دارند برای مجلس جشن و تهنیتی که حضرت رسول الله ﷺ بعد از پایان سخنرانی برقرار کردند و نخست از همسرانشان خواستند که به علی برای این منصب، تبریک و تهنیت بگویند، سپس ابوبکر و عمر آمدند و به او گفتند: ((آفرین، آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب، تو امروز مولای هر مومن و مومنه ای شدی)) و تاریخ گواه است که تاویل کنندگان، دروغگویند، پس وای بر آنها از آنچه با دستهایشان می نگارند. خداوند می

فرماید: (وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) (البقره: من الآية ۱۴۶) (و گروهی از آنها حق را کتمان می کنند در حالی که حق را می دانند)<sup>۱</sup> باید عرض شود که:

(الف) حدیث بجای خود صحیح است ولی هیچ گونه دلالتی برای خلیفه بودن علی بعد از وفات رسول الله ﷺ ندارد. و در مباحث متعلق به ابوبکر رضی الله عنه در این خصوص سخنان زیادی گفته شده است، بدلیل اهمیت مطلب به مباحث مذکور مراجعه شود.

(ب) درباره الفاظ زائد که در حدیث، مدرج شده اند یعنی این کلمات (وانصر من نصره واخذل من خذله) این کلمات داخل پرائتز، جدا از اصل حدیث هستند و این زیادت ضعیف تلقی شده است. زیرا مدار این زیادت، شریک بن عبدالله است و او به بدی حافظه و سوء ضبط معروف است.<sup>۲</sup> و این کلمات که (ادر معه الحق حیث دار) در هیچ روایتی این الفاظ وجود ندارد.

(ت) تیجانی می گوید: ((کسانی که حدیث را یعنی ((مولی)) به معنی محب و نصیر (دوست و معاون) تاویل کرده اند، تاویل شان بدلیل منحرف بودن از معنی اصلی که هدف رسول الله ﷺ بوده است، اعتباری ندارد. از آقای تیجانی با انصاف! می پرسم، تو از کجا و چگونه فهمیدی که رسول الله ﷺ منظورش این معنی اصلی بوده است؟! آیا تو برای معلوم کردن معنی اصلی با شیخ طایفه (احمد تیجانی)

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۴۷) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۴۴-۲۴۲).

۱. به سلسله صحیح ج ۴ ص (۳۳۸) مراجعه کنید. و جوزجانی در ((الشجره و احوال الرجال)) ص (۱۵۰) می گوید:

شریک بن عبدالله، فردی بد، حافظه، مضطرب الحدیث و مانل است.

رابطه برقرار کردی و او بلافاصله برای درک مقصد اصلی رسول الله به دیدار با وی مبادرت کرد و هدف اصلی پیامبر ﷺ را معلوم کرد و به تو خبر داد؟؟

(ث) استدلال آقای تیجانی دایر بر اینکه رسول الله ﷺ در گرمای طاقت فرسا بلند شده به ایراد خطبه پرداخت تا نص وارده درباره خلافت علی را متذکر شود.  
می گویم:

ایستادن رسول اکرم ﷺ در گرمای طاقت فرسا دلیل بر خلیفه بودن علی ﷺ نیست. این گونه احتمالات بعید، نمی توانند مستمسکی باشند. البته اگر روند جریان چنین می بود که پیامبر ﷺ مردم را جمع می کرد و آنان را برای رفتن به غدیر امر می کرد و بعد حدیث را برای آنان متذکر می شد، ممکن است، طرح دلیل به این شیوه برای عقل قابل قبول می بود. لکن رسول الله ﷺ بعد از اینکه از مکه، منی و عرفات، یعنی از حج برگشته بود و در راه مدینه در محلی یا چشمه آبی بنام غدیر حدیث ((موالات)) را متذکر شد - اگر منظور رسول الله ﷺ از ((موالات))، امامت علی می بود در میدان عرفات، در تجمع حجه الوداع که مهمترین مطالب را در آنجا بیان کرده بود، حدیث ((موالات)) علی را متذکر می شد. زیرا تمام مطالب مهم و ضروری بایستی در آنجا مطرح می شدند، و رسول الله ﷺ بعد از مطرح نمودن مطالب مهم: ((ألا هل بلغت اللهم فاشهد))، پروردگارا، تو گواه باش که من رسالت خودم را انجام داده ام. و موضوع امامت از آن جهت که، ((بلاغاً للناس)) نبود، آن را متذکر نشد. دلایل و شواهد بسیار شفاف و روشنی وجود دارد، دایر بر اینکه منظور از تاکید و سفارش رسول اکرم ﷺ درباره علی، ایجاد محبت با علی و جلب حمایت مردم برای او بوده است. چنانچه احمد در فضایل از ابن بریده و او از پدرش چنین نقل کرده است: ((رسول الله ﷺ ما را به سرپرستی علی ﷺ به یمن اغزام کرد وقتی از انجام ماموریت برگشتیم، از ما پرسید:



((صحت و رقابت علی را چگونه یافتید؟)) بریده می گوید: من از دست علی شاکمی شده بودم یا دیگران شکایت کرده بودند. من سر را بلند کردم (و از اهل مکه بودم) دیدم چهره رسول الله ﷺ سرخ و متغیر است و بعد فرمود: ((هر کس که من دوست او هستم، علی نیز دوست اوست))<sup>۱</sup> ابن عباس از بریده نیز چنین روایت کرده است: ((همراه با علی ﷺ به یمن رفتم، نابرابری هایی از وی مشاهده کردم. در برگشت نزد رسول الله ﷺ رفته از علی انتقاد کردم. رسول اکرم ﷺ در حالی که چهره اش متغیر شده بود، فرمود: ((ای بریده من برای مومنان، از خود آنان نزدیکتر نیستم؟ عرض کردم: آری. فرمود: هر که من مولای (دوست) او هستم، علی نیز مولای او است (الفضایل لاحمد برقم ۹۸۹) نسایی، خصایص رقم ۷۹). محققان هر دو کتاب می گویند: حدیث صحیح است.

از این روایات بطور شفاف و روشن بر می آید که هدف رسول الله ﷺ ایجاد محبت و جلب حمایت برای علی بوده است و بس.

(ج) آقای تیجانی می گوید: (آنانی که نصوص را بخاطر حراست و پاسداری از کرامت بزرگان و سادات خود تاویل می کنند، مراسم تهنیت و تبریکی را که رسول اکرم ﷺ برگزار کرده بود و همسران رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر در آن شرکت جسته و خطاب به علی گفتند: آفرین، آفرین بر تو ای فرزند ابی طالب، تو مولای هر مرد و زن مسلمان شدی، چگونه توجیه می کنند؟!)

می گویم: هلاک و نابود شود این تیجانی احمق، نصوص حدیثی را چگونه بازیچه دست خود قرار داده است. در مبحث (اسباب الاستبصار) که حدیث مذکور را در آنجا آورده است این مطلب را که همسران رسول الله ﷺ جزو تبریک گویان بوده اند، اصلاً متذکر نشده است.<sup>۲</sup> و در اینجا به منظور تحریف بیشتر و دقت در

۱. خصائص امیرالمومنین برقم (۷۷) و احمد در فضایل رقم (۹۴۷) محقق هر دو کتاب صحت حدیث را تایید کرده اند.

۲. به ص ۲۲۴-۲۲۳) آنگاه هدایت شدم مراجعه کنید. و به همین کتاب موضوع ((نص بر خلافت)) مراجعه کنید.

دروغگویی آنان را جزو تبریک گویان قرار داده است علاوه بر این، تبریک و تهنیت ابوبکر رضی الله عنه در حدیث صحیح نیامده است. تنها علی بن زید بن جدعان این زیادت - تهنیت - را آورده است و او راوی ضعیفی است. بعد آقای تیجانی بی شرمانه می گوید: (واقعیت و تاریخ گواهی می دهند که متاولین دروغگو هستند. وای برای آنان در برابر آنچه که نوشته و در برابر آنچه که می نویسند؟! پروردگارا! اجابت کن.

آقای تیجانی، در این راستا حدیث چهارم را ذکر کرده می گوید: ((حدیث (علی منی و أنا من علی ولا یودی عنی إلا أنا أو علی) این حدیث دیگری است و به صراحت می گوید که تنها علی کسی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را شایسته دانسته تا از طرف وی به نمایندگی از وی، مطالب دینی را بگوید و ابلاغ دارد و در جریان براءت از مشرکین در موسم حج وقتی که بجای ابوبکر، او ماموریت یافت تا براءت را اعلام کند و ابوبکر به گریه افتاد و گفت: ای پیامبر خدا، درباره من حکمی نازل شده است؟ پیامبر فرمود: خداوند مرا امر کرده که غیر از خود یا علی کسی دیگر حق ابلاغ مطالب را ندارد. تیجانی می گوید: این حدیث، موید حدیثی دیگر است که در آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مناسبتی به علی گفته بود: (ای علی تو برای امت من بیان کنی آنچه را که آنان درباره بعد از من آن اختلاف دارند.)<sup>۱</sup> می گویم:

حدیث مذکور ثابت است و صحت دارد اما آقای تیجانی آن را به غیر محملش حمل می کند و قرائتی نادرست از آن دارد. زیرا:

(الف) این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله که ((علی از من است و من از علی)) مختص علی نیست. بلکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای غیر علی نیز چنین گفته است. بخاری و مسلم از ابوموسی رضی الله عنه نقل کرده اند که: ((رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی اشعریون در جریان یک

۱. ثم اهدیت ص (۱۴۸-۱۴۷) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۴۴).

غزوه بیوه می شدند یا در مدینه دچار کمبود طعام می شدند، آنچه که داشتند آن را در پارچه ای جمع می کردند و بعد در یک ظرف بزرگ آن را علی السویه بین خود تقسیم می کردند، پس آنان از من هستند و من از آنان هستم.<sup>۱</sup> در مناسبتی دیگر برای جلیبیب رضی الله عنه نیز چنین فرموده است: ابی برزه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله که به جهاد رفته بود. وقتی از جهاد برگشت، از اصحاب پرسید: آیا شما کسی از یارانتان را گم کرده اید؟ آنان گفتند: آری، چند نفر را نام بردند این مطلب سه بار تکرار شد - بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آیا کسی دیگر گم نشده است؟ گفتند: خیر. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من جلیبیب را گم کرده ام، او را پیدا کنید - در میان کشته شدگان پیدا شد. و معلوم شد که او هفت تن را کشته و بعد خودش نیز کشته شده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزد او آمد و در کنار جسدش ایستاد و گفت: ((جلیبیب بعد از اینکه هفت تن از کفار را کشته، کشته شده است، او از من است و من از او هستم، او از من است و من از او هستم.<sup>۲</sup>

بنابراین (علی منی وأنا من علی) خاص و ویژه علی نیست بلکه دیگران نیز در این گونه گفته ها با علی شریک اند.

(ب) این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله (غیر از من و علی کسی دیگر حق ندارد که از جانب من مطلبی را به دیگران برساند.) بخاطر این بود که در میان اعراب در آن روزگار، عرف و رسم بر این بود، هرگاه قراردادی پیرامون جنگ، صلح یا نقض صلح و غیره، بنا بود، اعلام شود، بایستی توسط رئیس و سردار طایفه یا توسط یکی از خویشاوندان نزدیکش اعلام می شد و در غیر این صورت مورد قبول واقع نمی شد.<sup>۳</sup>

۲. صحیح بخاری کتاب الشراکه برقم (۲۴۵۴) مسلم مع الشرح فضایل الصحابه (برقم ۲۴۹۹).

۳. مسلم مع الشرح کتاب فضایل الصحابه - فضایل جلیبیب رضی الله عنه (۲۴۷۲).

۱. تحفه الاحوذی شرح ترمذی مبارکپوری ج ۱۰ ص (۱۵۲).

(ت) فرستادن علی علیه السلام بعد از حضرت ابوبکر رضی الله عنه در واقع به این معنی است که رسول الله صلی الله علیه و آله علی را به عنوان یک مامور تحت قیادت ابوبکر فرستاد تا اعلام برائت کند. زیرا ابوبکر قیادت حجاج را بر عهده داشت. لذا اعزام علی به عنوان مامور برای اعلام برائت دلیل بر استحقاق خلافت او نیست بلکه قضیه بر عکس است یعنی ابوبکر مستوجب تقدم در خلافت است، چون او امیر بود.

(ث) این روایت (انت یا علی تبین لأمتی ما اختلفوا فیه بعدی) ای علی تو بعد از من آنچه را که در مسائل اختلافی حق است برای امت من بیان می کنی - بدلیل وجود ضرار بن الصرد، موضع و ساختگی است. ((بخاری درباره او می گوید: متروک است. یحیی ابن معین می گوید: در کوفه دو تا دروغگو وجود دارد، ضرار بن الصرد و ابونعیم الجعفی. نسایی می گوید: صرد قابل اعتبار نیست. ابو حاتم می گوید: راستگو است ولی روایتش قابل استدلال نیست. دارقطنی می گوید: ضعیف است.<sup>۱</sup> این حدیث به طریقی دیگر از علی بن عباس روایت شده است. ابن جوزی در الموضوعات آن را نقل کرده و درباره آن گفته است ((این حدیث صحت ندارد. یحیی بن معین گفته: علی بن عباس قابل اعتبار نیست.<sup>۲</sup> ابن حجر می گوید: علی بن عباس ضعیف است (تقریب التهذیب ج ۱ ص ۶۹۷) جوزانی، نسایی والازدی می گویند: ((ضعیق است)). ابن حبان می گوید: ((علی بن عباس، خطا فاحش در حد شرک را دارد)) (المیزان ج ۳ ص ۱۳۵-۱۳۴) حاصل سخن اینکه مذکور باطل و غیر قابل استدلال است و از بیان مذکور برای هر خردمند و صاحب عقل سلیم روشن است که حدیث مورد بحث کمترین دلیلی بر خلافت علی بشمار نمی رود.

۲. میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص (۳۲۸-۳۲۷) رقم (۳۴۵۱).

۳. الموضوعات - ابن جوزی ص (۳۷۷-۳۷۶) ج ۱.

در پایان آقای تیجانی، به حدیث ((الدار یوم الانذار)) استدلال نموده می گوید: رسول اکرم ﷺ با اشاره بسوی علی فرمود: همانا او (علی) برادر، وصی و بعد از من جانشین من است، حرف او را گوش کنید و از فرامین او پیروی کنید)). تیجانی می گوید: این حدیث صحت دارد، مورخان در آغاز بعثت آن را نقل کرده و از معجزات رسول الله ﷺ تلقی نموده اند. اما سیاست است که حقایق و واقعیتها را منحرف و وارونه جلوه می دهد.<sup>۱</sup>

می گویم:

حدیث به لحاظ متن و سند باطل است.

بطلان به لحاظ سند به دلیل آن است که در سلسله رجال آن، عبدالغفار بن القاسم و عبدالله بن عبدالقدوس وجود دارند.

عبدالغفار بن قاسم متروک است و احادیثش قابل اعتبار نیستند. ذهبی درباره او می گوید: ((ابو مریم انصاری رافضی و قابل اعتبار نیست، علی بن مدینی می گوید: ((واضح حدیث و از سران شیعه است)) یحیی بن عباس می گوید: ((قابل اعتبار نیست)) بخاری می گوید: ((از دیدگاه محدثین ضعیف است)). احمد بن حنبل می گوید: (هرگاه ابو عبیده از ابی مریم برای ما حدیث بیان می کرد، مردم تکان خورده زمزمه با پا می کردند و می گفتند: ((حدیث او را قبول نداریم))<sup>۲</sup> ابن حبان درباره او می گوید: ((شراب می نوشید و بی حال می شد و از عثمان بن عفان ﷺ بدگویی می کرد)) و علاوه بر این، جریانات و اخبار را وارونه نقل می کرد و استدلال به روایات او جایز نیست. احمد بن حنبل و یحیی بن معین روایت از وی را ترک کرده اند.<sup>۳</sup> نسایی می گوید: ((متروک الحدیث است))<sup>۴</sup> ابن کثیر درباره او می گوید: متروک الحدیث، دروغگو و شیعه است. علی بن مدینی او را وضع

۴. ثم اهدیت ص (۱۴۸-۱۴۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۴۶-۲۴۵).

۱. میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص (۶۴۰).

۲. المجروحین، ابن حبان ص (۱۴۳) ج ۲ ص (۶۴۰).

۳. کتاب الضعفاء و المتروکین نسایی ص (۲۱۰).

حدیث می داند. سایر ائمه حدیث او را ضعیف معرفی کرده اند.<sup>۱</sup> درباره عبدالله بن عبدالقدوس ذهبی می گوید: ((اهل کوفه و رافضی است و در ری زندگی کرده است. از اعمش و غیره روایت کرده است، ابن عدی می گوید: اغلب روایاتش درباره فضایل اهل بیت هستند. یحیی می گوید: رافضی، خبیث و غیر قابل اعتبار است، نسایی و غیره می گوید: ((ثقه نیست))، دارقطنی می گوید: ((ضعیف است)). ابو معمر می گوید: عبدالله بن عبدالقدوس آدم ناپاکی است.<sup>۲</sup> احمد بن علی می گوید: درباره او از زنیج، شیخ رازی سوال کردم، گفت: ((من او را رها کردم و چیزی از وی نقل نمی کنم و او مورد رضایت نیست.<sup>۳</sup> حدیث مورد بحث از لحاظ متن به دلایل زیر باطل است:

(الف) روایتی را که آقای تیجانی نقل کرده است، ناقص و ناتمام است. روایت کامل چنین است: علی می گوید: وقتی آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد، رسول اکرم ﷺ مرا طلب کرد و فرمود: ((ای علی، خداوند مرا امر کرده که خویشاوندان نزدیک خود را انذار کنم، من ناراحت شدم و فکر می کردم، هرگاه چنین کنم، ممکن است عمل ناپسندیده ای از آنان مشاهده شود، لذا سکوت اختیار کردم، بالاخره جبرائیل نزد من آمد و گفت: ای محمد، اگر به دستور پروردگارت عمل نکنی، معذب خواهی شد، پس شما مقداری غذا، شامل یم ران گوسفند و یک کاسه شیر برای ما درست کن و اولاد عبدالمطلب را دعوت کن تا من برای آنان سخن گفته و ماموریت خود را انجام بدهم. علی می گوید: ((چنین کردم و اولاد عبدالمطلب را که تعدادشان در آن ایام چهل تن بود، برای رسول الله ﷺ گرد هم آوردم، در میان آنان، عموهای رسول الله ﷺ یعنی، ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب

۴. تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۳۶۴).

۵. میزان الاعتدال ج ۲ ص ۴۵۷).

۶. الضعفاء للعقيلي ج ۲ ص ۲۷۹).

نیز بودند. وقتی فرزندان عبدالمطلب نزد رسول الله ﷺ گرد هم آمدند، مرا امر کرد تا طعام را برای آنان بیاورم - طعام را حاضر کردم وقتی طعام روی سفره گذاشته شد، رسول اکرم ﷺ، تکه ای از گوشت برداشت و با دندانها آن را نصف کرد و سپس آن را در گوشه کاسه گذاشت، و فرمود: با ذکر نام الله بخورید. همه آنان تا سیر خوردند. و هر چند که به ظاهر آن غذا برای بیش از یک نفر کفایت نمی کرد. بعد رسول اکرم ﷺ فرمود: ((ای علی حاضران را بنوشان)) کاسه شیر را تقدیم کردم، همه آنان تا سیر نوشیدند، هر چند که مقدار شیر به ظاهر برای بیش از یک نفر کفایت نمی کرد. وقتی رسول اکرم ﷺ قصد کرد تا سخن گوید: ابولهب در سخن گفتن از وی پیشی گرفت و گفت: این شخص شما را جادو کرده است. مردم همه متفرق شدند و رسول الله ﷺ موفق به ایراد سخن نشد. روز بعد رسول اکرم ﷺ به من (علی) گفت: همانا این مرد (ابولهب) در سخن گفتن از من سبقت گرفت و تو شنیدی آنچه که گفت و مردم قبل از اینکه به سخنان من گوش کنند، متفرق شدند، مانند دیروز دوباره برای ما غذا درست کن و زمینه تجمع آنان را فراهم کن - علی می گوید: ((همین کار کردم، همه تا سیر خوردند و نوشیدند. بعد رسول اکرم ﷺ به ایراد سخن پرداخت و فرمود: ((ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا سوگند، من هیچ جوانی را در سرزمین عرب سراغ ندارم که بهتر از آنچه که من برای شما آورده ام، برای قوم خودش آورده باشد، من خیر و سعادت دنیا و آخرت را برای شما آورده ام، خداوند مرا امر کرده تا شما را بسوی او دعوت کنم، چه کسی از شما آمادگی دارد تا مرا در این راستا یاری کرده، برادر، وصی و جانشین من در میان شما باشد. علی می گوید: من حاضرم تا وزیر و معاون تو باشم. رسول الله ﷺ گردن مرا گرفته و بعد فرمود: ((هما این، برادر، وصی و جانشین من در میان شما است، از وی حرف شنوی داشته و به گفته های او عمل کنید - مردم بلند شدند، شروع به خنده کرده و خطاب به ابوطالب گفتند: ((آری، محمد تو را حکم کرده که حرف فرزندان را شنیده و از وی اطاعت کنی.)) در طریقی

دیگر آمده است: هیچ کس از حاضرین به رسول الله ﷺ جواب نداد، علی بلند شد و گفت: من حاضرم ای پیامبر خدا - رسول الله ﷺ فرمود ((بنشین)) - رسول الله ﷺ برای بار دوم و سوم همان مطالبه را تکرار کرد. کسی جواب مثبت نداد - علی بلند شد و گفت: ((من حاضرم، ای رسول خدا - رسول الله ﷺ فرمود: ((بنشین تو برادر من هستی!... الخ.

من تیجانی را به خاطر پنهان کردن این بخش از حدیث که آثار دروغ و وضاع بودن او را آشکاری سازد به دلایل زیر مذور می دانم:

(الف) در حدیث مذکور آمده است که (تعداد بنی عبدالمطلب در آن ایام به چهل تن می رسید). تاریخ گواهی می دهد که تعداد آنان به بیست تن نرسیده بود، چه رسد تا به چهل! ((زیرا جز چهار تن: عباس، ابوطالب، حارث و ابولهب کسی دیگر از بنی عبدالمطلب باقی نمانده بود. و تمام فرزندان عبدالمطلب از این چهار نفر هستند که همانا بنو هاشم می باشند، و از عموهای رسول الله ﷺ فقط چهار تن زمان نبوت را دریافته اند. و آنان عبارت بودند از: عباس، حمزه، ابوطالب، و ابولهب - اما عموهای و پسر عموها از این قرار بودند: ابوطالب چهار تا پسر به نامهای علی، عقیل، طالب و جعفر داشت. عباس تمام فرزندانش صغیر و نابالغ بودند و در مکه حتی پسر بالغ نداشت. اگر بپذیریم که بالغ بودند، باز هم سه تا بیش نبودند عبدالله، عبیدالله و فضل نام داشتند و قثم، بعد از این سه به دنیا آمده بود و بزرگترین آنان فضل بود و عباس کنیه اش را از فضل گرفته بود. حارث و ابولهب فرزندانشان بسیار اندک بودند. حارث فقط دو پسر، به نام ابوسفیان و ربیعہ داشت و هر دو تا در آخر مسلمان شدند. هم چنین فرزندان فرزندان ابولهب بعد از

---

۱. لماذا اخترت مذهب الشيعة - محمد مرعي الطاقي ص (۱۴۳-۱۳۷) و المراجعات، المراجعة (۲۰) ص (۱۲۳).



فتح مکه مسلمان شده اند - او سه ۳ فرزند پسر داشت و دو تا از آنان یعنی عتبه و مغیث مسلمان شده اند.<sup>۱</sup>

(ب) این روایت با روایتی دیگر که تمام علمای حدیث بر صحت و ثبوت آن اتفاق دارند، متعارض است. بخاری و مسلم در صحاح خود از ابن عباس روایت کرده اندک ((وقتی آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) نازل شد. رسول اکرم ﷺ بالای کوه صفا رفته، ندا می داد، ای بنی فهر، ای بنی عدی و ای قبایل قریش. مردم تجمع کردند - حتی کسانی که از بیرون آمدن معذور بودند، کسی را برای کسب اطلاعات فرستادند، تا معلوم کنند که جریان چیست؟ ابولهب و سایر قریش جمع شدند. رسول الله ﷺ فرمود: ((آیا اگر من خبر بدهم که لشکری از دره بر شما حمله آور است، این سخن مرا می پذیرید؟ همه جواب دادند: بلی، ای رسول خدا، ما همواره از شما صداقت و راستگویی را تجربه کرده ایم - آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: ((پس بدانید، من شما را به عذاب بسیار دردناکی اخطار می دهم. ابولهب گفت: ((هلاک شوی، به همین خاطر ما را اینجا جمع کرده ای - آنگاه این آیه (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ... الخ) نازل شد.<sup>۲</sup>

(ت) روافض دوازده امامی اغلب اوقات برای خلافت بلافصل علی مدعی نص صریح هستند حتی می گویند که نصوص در این باره بسیار زیاده اند و همه این نصوص حکایت از آن دارند که علی وصی و تنها مستحق خلافت است. ولی این حدیث پایه های مدعای باطل آنان را می لرزاند. در حدیث آمده است: ((رسول اکرم ﷺ قومش را برای یاری کردن دعوت کرد و فرمود: ((هر کس مرا یاری کند، او برادر، وصی و جانشین من است. این اخوت، وصیت و جانشینی، در حدیث

۱. المنهاج ج ۷ ص ۳۰۵-۳۰۴ با اندکی تصرف.

۲. صحیح بخاری، کتاب التفسیر باب و انذر عشیرتک الاقربین رقم (۴۴۹۲).

اختصاص به علی اصلاً ندارد. زیرا رسول الله ﷺ فرمود: ((هر کس)) مرا یاری کند. . الخ. حتی سه بار از علی اعراض کرد. وقتی معاون و مساعدی غیر از علی پیدا نشد، آنگاه برای علی، آن سخنان را گفت. این حدیث با این ترتیب به صراحت تمام حکایت از آن دارد که علی در بدو استحقاق خلافت را نداشت و رسول الله ﷺ بعد از عقب نشینی افراد قومش ناچار شد که امر خلافت را به علی بسپارد، آیا این، با مدعیان شیعیان دایر بر اینکه خلافت علی از آسمانها منصوص است، مطابقت دارد و با آن جور در می آید؟!

(ث) رسول اکرم ﷺ این منصب (وزارت، وصایت و خلافت) را از آن او قرار داد که وی را در پیشبرد اسلام و نطق به شهادتین یاری کند. اکنون این سوال مطرح است که آیا فقط اسلام آوردن یک فرد و نطقش به شهادتین او را مستحق وزارت، وصایت و خلافت می گرداند؟! اگر چنین است، پس کلیه کسانی که اسلام آورده اند و رسول الله ﷺ را در معامله اسلام یاری و نصرت کرده اند. مستحق خلافت او هستند، آنگاه علی از میان سایر کسانی که اسلام آوردند و رسول الله ﷺ را یاری کردند، چه امتیازی دارد تا وصی و خلیفه رسول الله ﷺ شود؟ اگر بپذیریم که دو یا بیش از دو تن از اقوام رسول الله ﷺ جواب مثبت داده باشند، آیا رسول الله ﷺ در وقت واحد بیش از سه خلیفه داشته است؟؟ یا اینکه برای برگزیدن یکی از آن سه تن انتخاباتی صورت گرفته است!!؟ آیا کسی که این گونه پرت و پلا گویی ها را به رسول الله ﷺ نسبت می دهد، کودن ترین فرزندان آدم نیست.

(ج) این روایت نشانگر این است که رسول اکرم ﷺ بعد از عقب نشینی و پاسخ منفی قومش درباره علی فرمود: ((علی برادر، وصی و خلیفه من در میان شما است)) نفرمود که علی برادر، وصی و خلیفه من، ((بعد از من است))، آنطور که تیجانی می گوید. همچنین فرمود: از او حرف شنوایی داشته باشید و از او تبعیت

کنید، حاضرین در حالی که می خندیدند، خطاب به ابوطالب می گفتند: ((آری، به تو امر شده که از فرزندت بشنو و از وی طاعت کن))؟! اکنون جای بسی شگفتی است و سوال بر انگیز است، رسول اکرم ﷺ برای کسانی که او را یاری نکردند و حتی برای مقابله و محاربه با وی برخاستند، چگونه درباره علی می گوید: این خلیفه من در میان شما است و از وی اطاعت کنید و شنوایی داشته باشید؟! پروردگارا، خود آنان از خود رسول الله ﷺ و نبی مرسل اطاعت نکردند، آیا از کودک نابالغ اطاعت خواهند کرد؟! اگر بپذیریم که گفته آقای تیجانی - (او برادر و خلیفه من (بعد از من) نه (در میان شما) ) صحت دارد، سوال این است که آیا خود آنان در آن لحظات از رسول الله ﷺ اطاعت کردند، تا بعد از وی از خلیفه اش اطاعت کنند؟! گویی خطاب رسول الله ﷺ در جمع مسلمانان بوده است نه در جمع سران کفار! پروردگارا، تو پاک و منزّه هستی، مشرکان از درک و فهم بیشتری برخوردارند تا روافض، به همین خاطر بود که آنان در حالی که تمسخر می کردند، و خنده تمسخر آمیز می زدند، بیرون می رفتند. و به ابوطالب می گفتند: محمد تو را حکم کرده که حرف فرزندت را بشنوی و از وی اطاعت کنی!!! آیا بعد از همه این دلایل، کسی که به عقل و خردش احترام قایل است، به صحت این حدیث می تواند اعتماد کند؟

آقای تیجانی به یاوه گویی هایش ادامه داده، می گوید: ((این مایه شگفتی نیست. زیرا آنچه که در آن زمان تاریک به وقوع پیوست، در این عصر روشن و امروز تکرار می شود. آری، این است جناب محمد حسین هیکل، حدیث مذکور را در چاپ اول کتاب خود (زندگی محمد) در صفحه یکصد و چهار ۱۰۴، که در سال ۱۳۵۴ هجری به طبع رسیده است کاملاً آورده است لکن در چاپ دوم و سوم و چاپهای بعدی، این قسمت از حدیث را که رسول الله ﷺ می فرماید: (هذا وصی و خلیفتی من بعدی) حذف نموده است. هم چنین در صفحه ۱۲۱ جلد نوزدهم تفسیر طبری نیز کلمات (وصی و خلیفتی) را حذف کرده آن را به (إن هذا أخی) تغییر

داده اند!! غافل از اینکه طبری حدیث را بصورت کامل در صفحه ۳۱۹ در جلد دوم تاریخ طبری نقل کرده است. بین چگونه دست به تحریف می زنند و امور را وارونه می کنند. (می خواهند با زبانها و سخنها خود روشنی خدا را خاموش کنند و خداوند نورش را به اتمام می رساند (!!)) در اثنای بحثی که در صدد آن بر آمده بودم، قصد داشتم از واقعیت امر مطلع شوم، دنبال چاپ اول، کتاب (زندگی محمد ﷺ) می گشتم و به لطف الهی بعد از تحمل زحمت و مشقت فراوان بدان دست یافتم. و عمده و حایز اهمیت برای من این جنبه قضیه بود که از تحریف آگاهی پیدا کردم و این آگاهی به یقین و اذعان من دایر بر اینکه، بد خواهان همواره در سعی و تلاش اند تا واقعیات و حقایق ثابت را دگرگون جلوه دهند، افزود: وارونه جلوه دادن واقعیات بخاطر این است که منحرفین و متحرفین به یقین می دانند که این حقایق مستندترین مستمسک برای دشمنانشان هستند.<sup>۱</sup>

می گویم:

به خدا سوگند، من از درک این مطلب عاجزم که آقای تیجانی چگونه جهالت گسترده خود را به نمایش می گذارد. مگر کتاب (زندگی محمد ﷺ) به مثابه صحیح بخاری و صحیح مسلم است که اهل سنت در صدد تحریف روایات آن بر آمده باشند؟ کتاب (حیات محمد ﷺ) در واقع پیش از کتاب اسطوره ای و داستانی نیست و نزد اهل سنت ارزش آنچنانی ندارد. کتاب مذکور مانند سایر کتابهایی است، که در بازار کتب دیده می شود و پر از عیب و اشکال است. حدیث مورد بحث صدها سال قبل از پیدا شدن مولف (حیات محمد ﷺ) از جانب علمای حدیث مورد جرح و تعدیل قرار گرفته است. اصلاً نیازی نیست که در این کتاب مخصوص آن را تحریف کنند. آقای تیجانی اهل سنت را مانند روافض، اهل تحریف می داند. روافض نه تنها حدیث بلکه نصوص قرآن را نیز تحریف کرده اند. آقای تیجانی اگر صدها کتاب دیگر مانند کتاب (حیات محمد ﷺ) را بیاورد و ثابت کند که این

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۴۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۴۶).

حدیث در کتب مذکور آمده است، این هرگز به این معنی نیست که این حدیث صحت دارد و ضعف آن بر طرف شده است. لذا روشن است که در کتاب (حیات محمد ﷺ) هیچ گونه تحریفی وجود ندارد هر چند که برخی تغییرات در آن دیده می شود و آنها نیز از ناحیه خود مولف هستند. علاوه بر این، ادعای تحریف خالی از هر گونه دلیل است.

اما درباره طبرانی باید عرض شود که: آری، او این روایت را همان گونه که تیجانی می گوید، آورده است و کسی آن را تحریف نکرده است. هر چند که آقای تیجانی در صدد است تا تیز هوشی خود را ثابت کند، متأسفانه، همواره نتیجه به اثبات جهل او می انجامد؟ یک سوال را برای تیجانی مطرح می کنم که از پاسخ آن، نهایت تیز هوشی که تیجانی از آن بهره مند است، روشن می شود، سوال این است: وقتی تو به کشفیات بس بزرگی رسیدی مبنی بر اینکه طبرانی حدیث را آورده و تحریف کنندگان آن را تحریف کرده اند و تو آن را در جایی دیگر بصورت تمام و کامل دیده ای، آیا گمان می کنی کسی که در صدد تحریف یک کتاب است، فقط یک بخش از آن را می خواند و بخش دیگر را نمی خواند و تحریف را بصورت کامل و روشن انجام می دهد تا کسانی مثل تو بیایند و نقص و عیب را بر ملا سازند؟ لابد تو در جواب می گویی: ((آری))، خداوند می خواهد ماهیت آنان را برای همگان روشن سازد، لذا آنان را از رسیدن و مطالعه کردن بخش دیگر در غفلت می گذارد، زیرا خداوند به کمتر از اتمام و اكمال نور و روشنی خود، راضی نیست، هر چند که این امر برای کفار پسندیده نباشد! اکنون این سوال را از تو می پرسم: تو چه می دانی ممکن است خود طبری حدیث را با همین الفاظ آورده است؟ و تو دلیلی برای تحریف نداری، تو چگونه می دانی که تحریف کنندگان از مطالعه بخش دیگر که حدیث کامل در آنجا آمده است، در غفلت بوده اند؟ آیا روایتی که مورد بحث ما است و تو بدان استدلال کردی و بخش کوچکی از آن را ذکر کردی و بخش عمده آن را رها کردی، نوعی تحریف

محسوب می شود؟! پاسخ آقای تیجانی در برابر این سوالها، زیرکی و تیز هوشی او را از کودن بودنش مشخص می سازد!!

((نقدی بر ادعای آقای تیجانی دایر بر وجود نصوص دال بر وجوب پیروی از اهل بیت))

آقای تیجانی به وجوب اتباع اهل بیت در تمام امور، علیه اهل سنت، استدلال نموده و برخی احادیث را در این راستا ذکر می کند و بر این باور است که به موجب این روایات، تبعیت از اهل بیت واجب است.

او نخست در این خصوص حدیث ثقلین را می آورد: ((رسول اکرم ﷺ فرمود: (ای مردم! من میان شما گذاشته ام آنچه را که اگر بدان تمسک جوید هرگز به بیراه نخواهید رفت یکی کتاب الله و دومی عترت و اهل بیت من) در جایی دیگر رسول الله ﷺ فرموده است: (ممکن است در آینده ی نزدیک، قاصد پروردگار (عزرائیل) نزد من بیاید و من جواب مثبت به او بدهم، من دو چیز بسیار مهم و با ارزش را میان شما می گذارم، اولین آنها کتاب خداوند است. حاوی هدایت و روشنی است. دومی، اهل بیت من هستند، درباره اهل بیتم شما را توصیه می کنم، درباره اهل بیتم، شما را توصیه می کنم) وقتی این حدیث را که در صحاح اهل سنت و جماعت وارد شده است، به دقت مورد بررسی قرار بدهم، می بینیم که تنها شیعیان هستند که از ثقلین<sup>۱</sup> پیروی می کنند و اهل سنت و جماعت تنها از قول عمر که گفته بود: (حسبنا کتاب الله) پیروی می کنند. کاش آنان بدون تاویل، از کتاب خدا پیروی می کردند. وقتی خود عمر معنی کلاله را نمی فهمید، آیه تیمم و بسیاری دیگر از احکام را نمی دانست، چه رسد به کسانی که بعد از وی آمدند و بدون اجتهاد از وی تقلید کردند؟ یا در نصوص قرآنی اجتهاد به رای خود کردند، طبیعی است آنان بوسیله حدیث ((ترکت فیکم کتاب الله و سنتی)) بر من ایراد خواهند گرفت. این حدیث اگر صحت آن تایید شود، در معنی و مفهوم خود، صحیح است.

---

۱. کتاب الله و عترت طاهره رسول الله.

زیرا عترت در حدیث ثقلین که قبلاً بیان گردید، به معنی رجوع به اهل بیت است تا نخست سنت رسول الله ﷺ را به مردم تعلیم دهند یا احادیث صحیحیه را برای مردم نقل کنند. زیرا آنان از دروغ گفتن پاک اند و خداوند بوسیله آیه تطهیر آنان را معصوم قرار داده است. و ثانیاً به معنی اینکه معانی و اهداف سنت را به مردم بیاموزانند. زیرا تنها کتاب خداوند برای هدایت کفار نمی کند. چه بسیارند گروههایی که از کتاب الله استدلال می کنند ولی در عین حال در نهایت گمراهی به سر می برند. همان طور که از خود رسول اکرم ﷺ آمده است که فرمود: ((کم من قاری للقرآن و القرآن یلعنه)) بسیارند کسانی که قرآن را می خوانند و قرآن آنان را لعنت می کند. کتاب الله ساکت است و در اغلب آیه ها چندین احتمال وجود دارد. کتاب الله حاوی محکم و متشابه است. برای درک معانی صحیح آن، مراجعت به ((راسخین فی العلم)) طبق تعبیر قرآن و به ((اهل بیت)) طبق تفسیر نبوی ضروری است. لذا شیعه در هر معامله به اهل بیت رسول الله ﷺ مراجعت می کنند، فقط در موردی که نص نباشد، اجتهاد می کنند. و ما (آقای تیجانی خود را اهل سنت می دانند!) در هر چیز به صحابه مراجعت می کنیم. چه در تفسیر قرآن یا در اثبات و تفسیر سنت. و ما از احوال صحابه و آنچه که آنان انجام داده اند، و آنچه که آنان استنباط کرده اند و از اجتهادات آنان در برابر نصوص، آگاه شده ایم و این اجتهادها در برابر نصوص از صدها مورد نیز بیشتر اند، لذا تمایل بسوی آنان بعد از آنچه که از آنان صورت گرفته است، ممکن نیست. وقتی ما از علمای خود می پرسیم: شما به کدام سنت عمل می کنید؟ لابد آنان می گویند: به سنت رسول الله ﷺ. ولی واقعیت تاریخی با این هماهنگی ندارد. زیرا آنان روایت می کنند که خود رسول الله ﷺ فرموده است: ((علیکم بسنتی و سنه خلفاء الراشدین من بعدی عضو علیها بالنواجذ)) - به سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من عمل کنید و با چنگ و دندان آن را محکم بگیرید - لذا سنتی که آنان در اغلب اوقات از آن تبعیت می کنند، همان سنت خلفای راشدین است، حتی سنت رسول الله ﷺ که آنان

بر آن اعتقاد دارند، همان است که از خلفای و صحابه روایت شده است. و در عین حال ما در کتب صحاح خود داریم که رسول الله ﷺ از نوشتن حدیث از آن جهت منع کرد تا با قرآن مخلوط نشود. هم چنین ابوبکر و عمر نیز در دوران خلافت خویش از نوشتن حدیث جلوگیری کردند، با این ترتیب، در این متمسک ما: (ترکت فیکم سنتی) حجتی و قوتی دیگر باقی نمانده است.<sup>۱</sup>

می‌گوییم:

۱- اهل بیت در حدیث ثقلین دو معنی و دو مصداق دارد و معنی سومی اصلاً متصور نیست - معنی اول اهل بیت، این است که مصداق آن، اهل علم و اهل صلاح و آنانی از اهل بیت که متمسک به کتاب و سنت هستند، می‌باشند. حدیث ((یا ایها الناس إني قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیته)) به همین معنی اشاره دارد.

معنی دوم، محبت اهل بیت، احترام و اکرام و محافظت آنان است. حدیث ((یوشک أن یأتی رسول ربی فأجیب و إنی تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیہ الهدی والنور و اهل بیت أذکرکم الله فی اهل بیته، أذکرکم الله فی اهل بیته)) به معنی دوم اشاره دارد. تنها رجوع به اهل بیت که علی و اولاد او باشند به دلایل زیر از این حدیث مستفاد نمی‌شود.

(الف) همانا منظور از اهل بیت: همسران و سایر خویشاوندان هستند و این مطلب را در مباحث مربوط به اختلاف میان فاطمه و ابوبکر به اثبات رسانده ام و اعتراف شیعیان دوازده امامی را در این راستا از مصادر و منابع خود آنان به نحوی که جای هیچ گونه ابهامی باقی نمانده باشد. نقل کرده ام. علاوه بر این، حدیثی که امام مسلم آن را نقل کرده است و آقای تیجانی در پاورقی کتاب خود بدان اشاره

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۵۲-۱۵۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۵۴-۲۵۱).



نموده است، مبین این حقیقت است که اهل بیت مورد نظر در آن، سوای حضرت علی و اولادش هستند.

زید بن ارقم می گوید: ((... روزی رسول اکرم ﷺ در محلی به نام ((خم)) واقع میان مکه و مدینه به ایراد خطبه پرداخت بعد از حمد و ثناء فرمود (ای مردم! همانا من انسانی هستم، ممکن است عزرائیل که قاصد پروردگار است نزد من بیاید و من او را اجابت کنم، من دو چیز بسیار با ارزش را میان شما می گذارم: نخستین، کتاب است حاوی نور و برنامه هدایت است، کتاب خدا را محکم بگیرید و بدان چنگ زنید. درباره کتاب الله مردم را تشویق می کرد و ترغیب می داد. بعد فرمود: دومی اهل بیت من است. درباره اهل بیت خودم شما را توصیه می کنم، توصیه می کنم و توصیه می کنم. حصین گفت: ای زید! اهل بیت رسول الله ﷺ کیا هستند؟ آیا همسران و ازواج مطهرات او، اهل بیت او نیستند؟ زید گفت: همسران رسول الله ﷺ، اهل بیت او هستند و لکن اهل بیت رسول الله ﷺ کسانی هستند که صدقه برای آنان روا نیست. حصین گفت: آنان چه کسانی هستند؟ زید گفت: اولاد علی، اولاد عقیل، اولاد جعفر و اولاد عباس، حصین گفت: صدقه برای همه آنان حرام است. زید گفت: آری.<sup>۱</sup> این روایت معنی دوم ((اهل بیت)) یعنی همانا محافظت، اکرام و احترام از آنان را تایید می کند.

(ب) معلوم شد که ((اهل بیت)) شامل تمام ارقاب و خویشاوندان است حتی آنانی که کافر بودند و مسلمان نشده اند. و از طرفی به ما امر شده که به اهل بیت تمسک جوئیم. آیا حکم تمسک شامل تمام اهل بیت است حتی شامل کسانی که مخالف با کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ باشند؟ قطعاً چنین نیست و این باطل است. لذا صد در صد ما مامور تمسک و تبعیت از کسانی از اهل بیت هستیم که متمسک به کتاب الله و سنت باشند و آنان علمای و صالحان امت هستند. و این

۱. مسلم مع الشرح کتاب فضایل الصحابه برقم (۲۴۰۸).

توجیه معنی اول ((اهل بیت)) یعنی اهل العلم من اهل بیت النبی ﷺ را تایید می کند.

(ت) آیا تمسک تنها به آن عده از اهل بیت واجب است که صالح هستند؟ طبیعتاً چنین نباید باشد. زیرا اختصاص دادن سنت به یکی از اهل بیت، مانند علی، غیر عقلانی است. زیرا ممکن نیست که علم قرآن و سنت تنها نزد یکی از آنان باشد بلکه سایر صحابه که در صحبت رسول الله ﷺ بودند و نزول وحی را مشاهده کردند و با تاویل و تفسیر آشنا هستند با او شریکند. زیرا همه آنان از آن حضرت ﷺ یاد گرفته اند.

(ث) حدیث عتره از لحاظ معنی متعارض با این احادیث است. فرمود: ((سنت من و سنت خلفای راشدین مهدیین را محکم بگیرید و با چنگ و دندان آن را نگاه دارید.))<sup>۱</sup> ((من نمی دانم تا چه مدت میان شما هستم، پس به آنانی که بعد از من هستند، یعنی به ابوبکر و عمر اقتدا کنید)). در این دو حدیث تمسک به سنت خلفای راشدین بویژه به سنت ابوبکر و عمر مورد تاکید و تشویق قرار گرفته است لذا چنین بر می آید که حدیث عترت مطلق نیست.

(ج) معنی تمسک به عترت و خلفای در حدیث چیست؟ ملا علی قاری پیرامون شرح حدیث عترت می گوید: منظور از عترت: کسانی از اهل بیت هستند که عالم باشند، نسبت به سیرت رسول الله ﷺ آگاه باشند، با روشهای رسول الله آشنا باشند و حکم و حکمت او را از نزدیک دیده باشند. ابن ملک می گوید: معنی تمسک به عترت، محبت با آنان و تبعیت از سیره و روش آنان است. جمال الدین در توضیح

۲. سنن ترمذی کتاب العلم برقم (۲۶۷۶) و ترمذی کتاب مناقب رقم (۳۶۶۳) و نگاه صحیح ترمذی شماره (۲۸۹۶) -

تبعیت از سیره عترت می گوید: در صورتی که سیره عترت مخالف با دین نباشد.<sup>۱</sup> بعضی علما می گویند: منظور از عترت، اهل بیت و خویشاوندان نزدیک هستند. بخاطر اینکه عترت معانی زیادی دارد، رسول اکرم ﷺ بوسیله ((اهل بیت)) آن را تبیین فرمود تا دیگران بدانند که منظور رسول الله ﷺ از کلمه ((عترت)) فرزندان، همسران و خویشاوندان نزدیک او هستند.<sup>۲</sup> مانند قول خداوند درباره همسران رسول الله ﷺ در آیه تطهیر (وَإِذْ كُنَّا مَا يَتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ) (الاحزاب: ۳۴) حکمه به معنی سنت است و منظور از سنت در حدیث ((علیکم بستتی و سنه الخلفا الراشدین)) بنا بر قول ملا علی قاری، همان سنت رسول الله ﷺ است. زیرا خلفا ملتزم به سنت رسول الله ﷺ بودند. لذا نسبت دادن سنت بسوی خلفا به خاطر این است که آنان بر سنت رسول الله ﷺ عمل می کردند یا سنت رسول الله ﷺ را از جریان و حوادث استنباط نموده و بعد بدان عمل می کردند.<sup>۳</sup> ابن رجب می گوید: ((حدیث علیکم بستتی و سنه الخلفاء الراشدین)) در واقع نوعی پیشبینی و پیشگویی است راجع به آنچه که بعد از وی میان امت پدید می آید، از کثرت اختلاف در اصول و فروع دین، و در اقوال و اعمال و اعتقادات. اظهارات ابن رجب در واقع مطابق است با آنچه که در خصوص اختلاف و افتراق امت از رسول الله نقل شده است. در روایت آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمود: امت من به هفتاد و اندی، فرقه و گروه تقسیم می شود، همه اینها در آتش اند بجز یک فرقه و آن همان فرقه است که متمسک به سنت رسول الله و سنت اصحاب رسول الله ﷺ باشد. و در این حدیث مورد بحث، امر شده که هنگام اختلاف و دو دستگی بعد از وی به سنت رسول الله و سنت خلفای راشدین تمسک شود. و سنت به معنی راه و طریقه ای است که پیشینیان آن را پیموده باشند. لذا این تمسک که در حدیث

۱. مرقات شرح مشکوه ج ۱ صفحه (۵۳۱).

۲. مرقات المفاتیح ج ۱۰ ص (۵۳۰) و تحفه الاحوذی ج ۱ (ص ۱۹۶).

۳. تحفه الاحوذی ج ۷ ص (۳۶۷).

مورد بحث بدان اشاره شده است، شامل تمام اعتقادات، اعمال و اقوالی است که خود رسول الله ﷺ و خلفای راشدین بر آن عمل می کرده اند. و این اعمال، معتقدات و اقوال عنصر مهم و عمده سنت کامل به حساب می آیند.<sup>۱</sup> و سلف صالح مجموع این اعمال، اقوال و اعتقادات را سنت می دانست و از سنت را به چیزی دیگر اطلاق نمی کرد. از اینجا بخوبی روشن است که حکم تمسک به سنت خلفای و اصحاب در واقع دستور تمسک به آن علمی است که آنان درباره سنت رسول الله ﷺ داشته اند.

(ب) وقتی به قرآن مراجعه می کنیم، می بینیم که قرآن بر مراجعه به سنت تاکید دارد. مثلاً در آیه ۱۶۴ آل عمران می گوید: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (همانا خداوند بر مومنان منت نهاد آن هنگامی که پیامبری از میان خودشان بر انگیخت تا آیاتش را برای آنها تلاوت کند، آنها را تزکیه کند و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد، اگر چه آنها قبل از این، در گمراهی واضح و آشکاری بودند). امام شافعی رحمه الله می فرماید: خداوند کتاب را ذکر کرده و منظور از آن قرآن است. و از عالمان قرآن و افراد ثقه شنیده ام که منظور از حکمت، سنت رسول الله ﷺ است.<sup>۲</sup> و در آیه ۷ سوره حشر چنین آمده است (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (آنچه پیامبر به شما دستور داد، آنرا بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد باز آید) آقای محمد جواد مغنیه از علمای بزرگ معاصر شیعه در تفسیر این آیه می گوید: خداوند می فرماید: به قرآن عمل کنید. اگر حکم صریحی از قرآن را درباره مساله مورد نظرتان پیدا نکردید، آنگاه

۴. جامع العلوم و الحكم ابن رجب (ص ۱۲۰).

۱. مفتاح الجنة في الاعتصام بالسنة جلال الدين سيوطي ص ۱۸.

به سنت نبوی مراجعت کنید.<sup>۱</sup> با توجه به آنچه که در کتاب الله درباره عمل کردن به سنت تاکید شده است و با عنایت به آنچه که تاکید احادیث گذشته بر تمسک به عترت و خلفای بخاطر این بوده که آنان علم سنت را داشته اند و بیش از هر گروهی دیگر آگاه به سنت رسول الله ﷺ بوده اند، قطعاً می دانیم که منظور از رسول اکرم ﷺ از این حدیث ((ترکت فیکم شیئین، لن تضلوا بعدها))، کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ بوده است. همان طور که در ادامه حدیث آمده است: کتاب الله و سنتی، ولن يتفرقا حتی بردا علی الحوض - یعنی کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ از هم جداشدنی نیستند و تا قیامت از هم جدا نمی شوند.<sup>۲</sup>

عترت و سنت متعارض و متناقض یکدیگر نیستند بلکه به تمام معنی موافق و هماهنگ با یکدیگر هستند. خود آقایان شیعه به این حقیقت اعتراف دارند و می گویند: تبعیت از عترت در مواردی که موافق با سنت باشد واجب است و چنین نیست، هر چه را که آنان (عترت) گفته اند حق است و سایر صحابه خلاف حق را می گویند. آقای کلینی در کتاب ((اصول کافی)) (اصول کافی نزد شیعه همان منزلت و جایگاه را دارد که بخاری نزد اهل سنت دارد) به روایت ایوب بن حر می گویند: از ابا عبدالله علیه السلام شنیدم، فرمود: ((هر چیز باید به کتاب و سنت بر گردانده شود و هر حدیثی که موافق کتاب خداوند نباشد، مزخرف است<sup>۳</sup> از ابی عبدالله روایت است، می فرماید: رسول اکرم ﷺ در منی در حال ایراد خطبه فرمود: ای مردم، آنچه از من به شما رسید اگر موافق قرآن باشد، آن را گفته من بدانید و اگر موافق قرآن نباشد، بدانید که من آن را نگفته ام.<sup>۴</sup> ابوعمیر از بعضی از اصحاب خود چنین نقل می کند: ابو عبدالله علیه السلام می فرمود: ((هر کس با کتاب الله و

۲. التفسیر المبین (ص ۷۳۱).

۳. مستدرک حاکم جلد ۱ کتاب العلم (ص ۹۳) البانی سند آن را صحیح قرار داده است نگا صحیح الجامع (۲۹۳۷).

۴. اصول کافی - ج ۱ کتاب فضل العلم باب الأخذ بالسنه (ص ۵۵)

۵. اصول کافی ج ۱ کتاب فضل العلم (ص ۵۶).

سنت رسول الله ﷺ مخالفت کند او کافر است))<sup>۱</sup> ابان بن تغلب از ابی جعفر رضی الله عنه روایت می کند: از ابی جعفر درباره یک مساله سوال شد و او آن را جواب داد. سایل گفت: ((فقهاء چنین نمی گویند.)) ابو جعفر گفت: خاک بر سر تو، تو هرگز فقیهی را دیده ای؟ همانا فقیه کسی است که از دنیا دوری کند و بسوی آخرت مایل باشد و به سنت رسول الله ﷺ تمسک جوید.<sup>۲</sup>

یکی از علمای بزرگ شیعه در فن اسماء رجال در کتابش ((رجال الکشی)) به نقل از ابی عبدالله می گوید: ((از خدا بترسید و آنچه که مخالف قول پروردگار و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ما باشد آن را نپذیرد. و ما هرگاه صحبت کنیم و حرف بزنیم، می گوییم: خدای عزوجل یا رسول الله ﷺ چنین گفته است (رجال الکشی ص ۱۹۵) یونس می گوید: وقتی نوشته های شاگردان ابوالحسن، رضا به او تقدیم شدند، بسیاری از احادیث را رد کرده و گفت: اینها سخنان ابی عبدالله نیستند - و گفت: ((ابوالخطاب بر ابو عبدالله دروغ گفته است. خداوند ابوالخطاب و اصحاب ابوالخطاب را لعنت کند، این احادیث را با سخنان خود می آمیزند و تا امروز چنین می کنند (!!) در کتب اصحاب و شاگردان چنین آمده است: آنچه که خلاف قرآن باشد و به ما نسبت داده شود، آن را نپذیرید. زیرا ما هر وقت سخن بگوییم. موافق قرآن و موافق سنت سخن می گوییم. یا از خدا و یا از رسول او سخن می گوییم. و نمی گوییم: فلانی گفته، فلانی گفته. زیرا در این صورت سخن ما متعارض می شود.<sup>۳</sup>

(با توجه به فرموده های ابی عبدالله و سخنان اصحابش، تمام آنچه که روافض آن را به ابو عبدالله و پدرش نسبت می دهند، مانند وجود قرآن و مصحفی دیگر برای فاطمه بجز قرآنی که در دست مسلمانان است، مرتد شدن تمام صحابه بجز سه<sup>۴</sup> یا ۷ تن، ادعای منصوص بودن امامت ائمه از جانب الله و رسول الله، و هر آنچه که از

۶. همان ماخذ.

۱. اصول کافی ج ۱ کتاب فضایل العلم - باب اخذ بالسنه (ص ۵۶).

۲. رجال الکشی (۱۹۶-۱۹۵) مغیره بن سعد.

زبان او نقل شده و مستلزم کفر یا غلو است، همه اش دروغ و باطل اند و بهترین دلیل بر این ادعا این است که خود ابو عبدالله فرموده است: ((مغیره کفر و زندقه را در هم می آمیزد و آن را به پدرش نسبت می دهد و به شاگردان امر می کند تا آن کفر و زندقه را در میان شیعیان پخش کنند و رواج دهند. لذا هر آنچه از غلو و زندقه در کتب اصحاب ابو عبدالله وجود دارد. همه آنها را مغیره بن سعید در کتب آنان آمیخته است)<sup>۱</sup>

آیا بعد از این شکی و تردیدی وجود دارد، دایر بر اینکه پیروان واقعی رسول اکرم ﷺ همان اهل سنت اند؟ زیرا آنان اند که با تبعیت از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ، در واقع از رسول مکرم اسلام ﷺ تبعیت می کنند.

۲- (آقای تیجانی می گوید: ((معنی عترت در حدیث ثقلین، بنابر قول خود رسول اکرم ﷺ، مراجعت به اهل بیت من است. تا اهل بیت نخست شما را درباره سنت من آگاه کنند یا اینکه احادیث صحیحه را به شما منتقل کنند. زیرا آنان از دروغ پاک و به حکم آیه تطهیر معصوم اند.))  
می گویم:

(الف) همان طور که در مباحث گذشته ثابت کردیم که (اهل بیت)) همه خویشاوندان و نزدیکان را در بر می گیرد. آیا همه نزدیکان و خویشاوندان رسول الله ﷺ از دروغ گفتن پاک و منزّه هستند؟! همسران رسول الله ﷺ نیز مشمول آیه تطهیر هستند، آیا همسران رسول الله از جمله معصومین هستند؟!)

(ب) آقای تیجانی و هم کیشان دوازده امامی او بر این باورند که اهل بیت، دوازده امام اند. یعنی از اولاد علی بن ابی طالب تا امام جعفر صادق. شیعیان دوازده

امامی، بعد از امام جعفر صادق، امام موسی کاظم را امام هفتم می دانند. و فرقه اسماعیلی در مورد امامت موسی کاظم با فرقه دوازده امامی اختلاف نظر دارند. آنان بجای موسی کاظم، اسماعیل بن جعفر را امام خود می دانند. فرقه دیگری موسوم به ((کیسانیه)) که فرزندان امام علی از بطن فاطمه را رها کرده و به امامت محمد بن الحنفیه بن علی عقیده دارند. گروه دیگری بعد از ((کیسانیه)) به نام ((راوندیه)) بر این باور است که ((اهل بیت)) حضرت عباس و فرزندان او هستند.<sup>۱</sup> و علاوه از این فرقه ها، فرقه های دیگری نیز وجود دارد، همه اینها مدعی انتساب به اهل بیت هستند. و هر فرقه ها خود را محق و پیرو خط مشی اهل بیت دانسته و فرقه دیگر را کافر یا گمراه تلقی می کند و هر فرقه که مدعی امامت است، خود را عامل و پیرو سنت صحیحہ می داند. پس در این میان، جایگاه کتاب الله و سنت رسول الله چیست؟ لذا ادعای آقای تیجانی و هم کیشانش دایر بر اینکه آنان اهل حق هستند زیرا که از اهل بیت تبعیت می کند، یک ادعای پوچ و تو خالی است و یک ادعای سر در گم است. هر فرقه و گروهی که قصد از بین بردن دین را دارد، چاره ندارد جز اینکه متمسک به اهل بیت شود و این تمسک برایش کافی است و او را از حمله حامیان دین واقعی بیمه می کند و چنین شخص یا گروهی در برابر اعمال خود، خود را پاسخگو نمی داند. همان طور که شیوه و منش این فرقه ضاله است. اهل بیت را سپری برای خود قرار داده است تا به مقاصد شومش برسد و اهل بیت در واقع از آنان بیزارند.

و تنها راه نجات، همانا پیروی از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ است مشروط بر اینکه در جستجوی سنت از عارفان و آگاهان امور سنت که همان عالمان از اصحاب و اهل بیت رسول الله ﷺ هستند، استفاده شود - این است در واقع معنی و مفهوم صحیح اعتصام به کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ.

---

۱. فرق الشیعه نویختی ص (۶۸-۳۳-۲۳) و الفرق بین الفرق بغدادی (ص ۶۰) کتاب عقاید الثلاث و سبعین لابن محمد



۳- آقای تیجانی مدعی است که شیعه در تمام امور به ائمه دوازده گانه اهل بیت مراجعت می کنند و اهل سنت کسانی هستند که در تمام امور به اصحاب رجوع می کنند. چه در تفسیر قرآن یا در اثبات سنت.

از جوینده حق می پرسم آیا از میان دو روش، کدام یک بهتر و اقرب الی الحق است؟ در تفسیر قرآن و سنت مراجعه به اصحاب و یارانی که با رسول اکرم ﷺ زندگی کرده اند، از نزدیک شاهد نزول قرآن بوده اند، علم تاویل و تفسیر را مشافهه از رسول الله ﷺ آموخته اند و در تشخیص سنت از دیگران واردتر بوده و مهارت بیشتری داشته اند، بهتر است یا اینکه به کسانی مانند: علی بن حسین بن علی و امام جعفر صادق که شیعیان امامیه در فروع مذهب از آنان پیروی می کنند، مراجعه شود. آیا کسی که زندگی اش را با رسول الله ﷺ گذرانده است و از نزدیک شاهد اعمال و رفتار رسول الله ﷺ بوده است، برابر است با کسی که حتی یک صحابی را نیز ندیده است؟! آیا امام دهم، علی بن محمد الهادی در تفسیر قرآن و فهم سنت از ابوبکر و عمرؓ داناتر است؟؟؟ آیا اجتهاد امام هفتم، امام موسی کاظم، اولی تر و بهتر است از اجتهاد عبدالله بن مسعود بن عباس، همان ابن عباس که رسول اکرم ﷺ برای تفقه و بینش دینی او ادعای کرده است؟! اکنون این سوال برای من مطرح است: اگر دوازده امام در فهم کتاب و سنت از صحابه عالمتر هستند و در باب اجتهاد از صحابه مقدم هستند. پس صحابه در طول مدت زندگی با رسول الله ﷺ و صحبت با وی چه می کرده اند؟ چنین بر می آید که آنان بجز خرابکاری و تخریب، از رسول الله ﷺ چیز دیگری را نیاموخته اند، لذا قرآن را طبق آرای خود تفسیر کردند و احادیث موضوعه را وضع کرده علیه رسول الله ﷺ دروغ پردازی کردند و همه این دروغ ها را به پیامبر ﷺ نسبت داده اند و در برابر نصوص صریح قرآن و سنت اجتهاد کردند!! شما را به خدا سوگوند، چه نقص، عیب و طعنی بدتر از این را می توان به رسول الله ﷺ نسبت داد؟! حال آنکه رسول اکرم ﷺ

آنان را به عنوان اصحاب و یارانش پسندیده بود و از صحبت و مجالست آنان اظهار خشنودی کرده بود حتی فرموده بود: ((الرجل علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل)) هر کس از دین و دیانت دوست و همراهش پیروی می کند. مواظب باشید در اختیار دوست و خلیل دقت لازم را رعایت کنید.<sup>۱</sup>

آقای تیجانی خواهد گفت: ((رسول اکرم ﷺ ناچار از شر صحابه مجبور بود که آنان را با خود همراه کند و در محفل و مجلس خود آنان را راه دهد. می گویم: آری، آیا بنابر همین دلیل رسول الله ﷺ آنان را به عنوان سپاه و لشکر خود برگزیده بود و بوسیله آنان با کفار می جنگید، آنان را رهبر و فرمانده فتوحات قرار داد، و آنان را به عنوان معلم دین و عقیده در کشورهای که بوسیله صحابه فتح می شدند، اعزام کرد، و بنابر فرمان خداوند: (وَسَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ) مجبور شد تا آنان را شریک مشورت کند؟! و از بیعت آنان تا سر حد جان، رضایت خود را اعلام دارد، که در نتیجه خداوند نیز رضایت خود را از آنان اعلام فرمود. و رسول اکرم ﷺ عثمان را به عنوان نماینده خود برای گفتگو به مکه فرستاد. . . الخ آیا همه این اقدامات و همه ارزشهایی که رسول الله ﷺ برای صحابه قایل بود، بخاطر ترس و دفع شر آنان بود؟؟؟! خواننده محترم، مشاهده کردی که آقای تیجانی و شیعیانش چگونه دین عظیم و رسول امین را از لحاظ دین و عقیده مطعون می کنند!

می گویم:

از بقیه سفسطه های تیجانی اعراض نموده و بدان توجه نمی کنم. زیرا آنچه که گفته شده به لطف حضرت حق کافی است.

بعد آقای تیجانی از حدیث سفینه استدلال کرده می گوید: ((رسول اکرم ﷺ فرمود: مثال اهل بیت من در میان شما، مانند کشتی نوح است در قوم او. هر کس از قوم نوح که سوار کشتی نوح شد نجات حاصل کرد و هر کس که از سوار شدن باز

۱. سنن ابی داود (۴۸۳۳) و ترمذی (۲۳۷۸) و به صحیح ابو داود (۴۰۴۶) مراجعه کنید.

مانند غرق شد. و فرمود: مثال اهل بیت من در میان شما، مانند دروازه ((حطه)) است در بنی اسرائیل، هر کس از آن داخل شد، مورد مغفرت قرار گرفت.<sup>۱</sup> می گویم:

در سند این حدیث مجموعه ای از ضعفاء و متروکین وجود دارد. حسن بن ابی جعفر متروک و علی بن زید ضعیف است. در سلسله سندی که طبرانی آن را نقل کرده است، عبدالله بن داهر وجود دارد. و او متروک الحدیث است.<sup>۲</sup> علامه آلبنانی درباره این حدیث می گوید: ((اسناد واه)) یعنی سندش سست و بی بنیاد است (مشکاه المصابیح للتبریزی شماره حدیث ۶۱۸۳) و محقق ((فضایل صحابه)) قول البانی را تایید کرده است. زیرا در سند آن مفضل بن صالح النحاس الاسدی وجود دارد و محققین او را ضعیف قرار داده اند. ذهبی درباره او می گوید: ((مفضل واه)) یعنی مفضل سست و بی پایه است.<sup>۳</sup> آقای تیجانی حدیث دوم (مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح. . الخ) را به مجمع الزوائد آقای هیشمی نسبت می دهد. ولی وقتی به کتاب ((مجمع الزوائد)) مراجعه شود و می بینم در آن چنین آمده است: ((از ابوذر رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مثال اهل بیت من، مانند سفینه نوح است. هر کس سوار آن شد، نجات پیدا کرد و هر کس باز ماند، غرق شد و من قاتلنا آخر الزمان کمن قاتل الدجال. در ادامه حدیث آمده است که در اسناد بزار، حسن بن ابی جعفر الجعفری و در اسناد طبرانی بن داهر وجود دارد و هر دو متروک الحدیث هستند. از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ((مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است. هر کس سوار آن شد سالم ماند و جان سالن به در برد و هر کس آن را ترک کرد غرق شد. بزار آن را روایت کرده و در سند آن ابن لهیعه وجود دارد و او ((لین است)) یعنی ضعیف است و در صحت و سقم حدیث دقت لازم را رعایت نمی کند. و ابوسعید خدری می گوید: از رسول

۱. ثم اهدیت ص (۱۶۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۶۸-۲۶۷).

۲. معجم طبرانی الکبیر، احادیث شماره (۲۶۳۷-۲۶۳۶-۱۲۳۸۸-۲۶۳۸).

۳. فضایل الصحابه ج ۲ شماره (۱۴۰۲).

اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: مثال اهل بیت من مانند کشتی نوح است هر کس سوار آن شد نجات پیدا کرد و هر کس ترک کرد، غرق شد. و مثال اهل بیت من مانند باب ((حطه)) در بنی اسرائیل است هر کس در آن داخل شود مغفرت می شود)). حدیث را طبرانی در ((المعجم الصغیر و المعجم الأوسط)) روایت کرده است. و فیه جماعه لم أعرفهم))؟!<sup>۱</sup> یعنی در سلسله سند این حدیث گروهی هستند که برای من شناخته شده نیستند. از همه این مباحث چنین پیدا است که حدیث ((سفینه)) یا حدیث ((باب حطه)) باطل و غیر قابل استدلال است.

هم چنین آقای تیجانی از حدیث سومی، یعنی حدیث ((من سره ان یحیی حیاتی)) استدلال کرده می گوید: ((رسول اکرم ﷺ فرمود: ((هر کس دوست دارد که زندگی او مانند زندگی من و موت او مانند موت من باشد، و در باغهای همیشگی که پروردگار من نهال آن را غرس کرده است، زندگی کند، بعد از من با علی دوستی کند و به اهل بیت من اقتدا کند. زیرا آنان اولاد من هستند و از سرشت من آفریده شده اند و همان علم و درکی که من دارم به آنان داده شده است، وای بر حال کسانی از میان امت من که منکر فضیلت آنان شوند، آنان صله رحمی و پیوند مرا در حق اولاد من قطع می کنند. خداوند شفاعت مرا نصیب آنان نکند (ثم اهتدیت ص ۱۶۱) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۷۱-۲۷۰)).

می گویم:

این حدیث، موضوع است. سندش مبهم و راویان آن بجز ابن ابی رواد مجهول اند. تمام راویان پایین تر از ابن ابی رواد مجهول اند و دیده نشده که حتی یکی از علمای رجال از آنان یادی کرده باشد. البته نظر من این است که احمد بن محمد بن یزید بن سلیم، همان ابن مسلم انصاری طرابلسی، معروف به ابن ابی الحناجر است. ابن ابی حاتم در مورد او می گوید: ((ما از وی حدیث نوشته ایم و او راستگو است)) و در تاریخ ابن عساکر، شرح حال او ذکر شده است و بقیه راویان

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد للهِثمی ج ۹ ص ۱۶۸.

آن شناخته شده نیستند. که یکی از آنها این حدیث ظاهر البطلان را وضع نموده است، فضیلت علی علیه السلام روشنتر و مشهورتر از این است که به چنین حثیث موضوعی بر آن استدلال شود که شیعیان بدان تشبث می کنند و اوراق کتب خود را با صدها حدیث مثل آن، سیاه می کنند و بوسیله آن درباره ی اثبات حقیقت و واقعیتی به بحث و مجادله می پردازند که احدی امروزه منکر آن نیست و آن حقیقت و واقعیت عبارت است از فضیلت و کرامت علی علیه السلام<sup>۱</sup>

جای بسی شگفتی و تعجب است که آقای تیجانی در حاشیه و پاورقی کتاب خود به ماخذ، این حدیث اشاره کرده و در این راستا، ((حلیه)) ابی نعیم و ((تاریخ ابن عساکر)) را ذکر کرده است ولی به این نکته که این دو مورخ حدیث مذکور را ضعیف قرار داده اند، اصلاً اشاره نکرده است شاید به این خاطر که امانت دروغین و انصاف کذایی خود را موجه و مدلل جلوه دهد. ابو نعیم درباره این حدیث گفته است ((غریب))<sup>۲</sup> این واژه اشاره به ضعیف بودن آن دارد. ابن عساکر آن را در تاریخ خود آورده و درباره آن گفته: ((هذا حدیث منکر و فیه غیر واحد من المجهولین)) این حدیث منکر (غیر شناخته شده) است و در سند آن چند تن از روایاتی که شناخته شده نیستند، وجود دارد))<sup>۳</sup>!

آقای تیجانی در ادامه اثبات جهالت خود که همواره از آن استفاده می کند، می گوید: ((مناسب است اشاره داشته باشم مبنی بر اینکه در اثناء بحث و تحقیق که بر عهده گرفته بودم، نخست درباره صحت این حدیث با شک و تردید مواجه شدم و حدیث برایم بسیار سنگینی می کرد. زیرا حاکی از تهدید نسبت به کسانی بود که با علی و اهل بیت سر مخالفت دارند، بویژه وقتی فکر می کردم که این حدیث قابل تاویل هم نیست، ناراحتی ام فزونی گرفت و نزدیک بود با دیدگاه ابن حجر عسقلانی که در اصابه بعد از ذکر حدیث مذکور، آن را ارائه داده است موافقت

۲. سلسله الاحادیث الموضوعه ج ۲ ص ۲۹۸.

۱. حلیه ابی نعیم ج ۱ ص (۱۲۰).

۲. تاریخ دمشق ج ۱۲ ص ۱۲۰.

کنم. ابن حجر در اصابه درباره این حدیث می گوید: (قلت فی اسنادہ یحیی بن یعلی المحاربی و هو واهی) (!!) - یعنی در سند آن یحیی بن یعلی محاربی وجود دارد و او ضعیف است - (آقای تیجانی می گوید): ابن حجر با این قضاوت خود بعضی از اشکالات و شبهات را که ذهن مرا مشوش کرده بودند، زائل نمود. زیرا من نیز فکر می کردم و تصورم این بود که یحیی بن یعلی محاربی واضح این حدیث و فرد غیر معتبری است. اما خداوند متعال می خواست مرا به تمام معنی از حقیقت حال آگاه کند. روزی کتاب ((مناقشات عقاید فی مقالات ابراهیم الجبهان)) را مطالعه می کردم. کتاب مذکور مرا از حقیقت امر آگاه کرد. زیرا در کتاب مذکور آمده بود که حیی بن یعلی محاربی فردی ثقه و معتبر است و شیخین، بخاری و مسلم از وی نقل کرده اند. حتی به این کفایت نکردم و شخصاً در صدد تحقیق بر آمدم - دیدم بخاری در صفحه ۳۱ جلد سوم، تحت عنوان غزوه حدیبیه چند حدیث را از وی نقل کرده است، همان طور که امام مسلم در صفحه ۱۱۹ جلد پنجم تحت عنوان ((حدود)) از وی نقل کرده است. اما ذهبی با وجود سختگیری که در باب صحت و سقم روایات و جرح و تعدیل راویان دارد، یحیی بن یعلی محاربی را ثقه قرار داده است، بقیه ائمه جرح و تعدیل نیز ثقه بودن او را تایید کرده اند و شیخین (بخاری و مسلم) نیز از وی حدیث نقل کرده اند با این همه، این دسیسه ی تزویر و وارونه جلوه دادن حقایق و مطعون کردن فردی که ثقه است و اهل صحاح از وی نقل کرده اند، چرا؟! پاسخ این سوال برای من مبهم است.<sup>۱</sup>

می گویم:

آقای تیجانی بسیار تمایل دارد که نهایت سادگی و سطحیت فکری او برای خوانندگان محترم آشکار شود. حدیثی که او آن را آورده است و آن عبارت است از: ((من سره أن یحیی حیاتی... الخ)) در سند آن راوی بنام یحیی بن یعلی

---

۳. ثم اهتدیت ص (۱۶۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۷۲-۲۷۱).

محاربی اصلاً وجود ندارد. آقای تیجانی میان حدیثی که ما در صدد آن هستیم و حدیثی دیگر خلط مبحث نموده و آن را عوض گرفته است. و حدیث دیگر از این قرار است. ((من أحب أن يحيى حياتي يموت موتي و يسكن جنبه الخلد التي وعدني ربي عزوجل غرس قضبانها يبدية فليتول علي بن ابي طالب فإن لن يخرجكم من هدي ولا يدخلكم في ضلاله)) در سند این حدیث یحیی بن یعلی الاسلمی وجود دارد. ولی قوت تشخیص و تحقیق گسترده ای که آقای تیجانی در صدد آن بر آمده است، او را در حالتی قرار داده است که میان دو حدیث فرق و امتیازی قایل نیست. یک حدیث را روایت می کند و حدیث دیگری را تحقیق می کند!!؟ چنین بر می آید که آقای تیجانی از هدایت گر خود، آقای عبدالحسین موسوی پیروی کرده است. او در کتاب خود به نام ((المراجعات)) پیرامون بحث از حدیث مذکور، سخنان ابن حجر را درباره ی یعلی محاربی آورده و بعد گفته است: ((چنین چیزی از عقلانی بسیار شگفت آور است زیرا که یحیی بن یعلی محاربی به اتفاق همه محدثین قابل اعتماد است))<sup>۱</sup> آقای تیجانی در نقل سخنان موسوی عجولانه عمل کرده است ولی متأسفانه درک نکرده است و نفهمیده است که او در صدد تحقیق حدیثی دیگر است. اما درباره سخنان ابن حجر که فرموده است: ((فی اسناده یحیی بن یعلی المحاربی و هو واه)) یعنی در سند آن یحیی بن یعلی محاربی وجود دارد و او راوی ضعیفی است. باید عرض شود که ابن حجر بدون قصد و عمد به خطا رفته است. عوض اینکه بگوید: ((یحیی بن یعلی الاسلمی)) گفته است: ((یحیی بن یعلی المحاربی)) و دلیل اینکه ابن حجر اشتباه رفته است، این است که خود او در شرح حال محاربی، او را تایید کرده است. چنانچه درباره او می گوید: ((یحیی بن یعلی بن المحاربی الکوفی ثقه یعنی یحیی بن یعلی بن حارث محاربی ثقه و قابل اعتماد است و درباره الاسلمی می گوید: ((یحیی بن یعلی الاسلمی الکوفی شیعی ضعیف)) یعنی یحیی بن یعلی اسلمی

کوفی، اهل تشیع و ضعیف است<sup>۱</sup> لذا ابن حجر بجای اینکه بگوید: ((اسلمی ضعیف است)) گفته است: ((محرابی ضعیف است)). به هر حال در مجموع این است عیب کار، اما آنچه که در واقع شگفت آور است، این است که آقای تیجانی از یک حدیث استدلال می کند و به تحقیق حدیث دیگری می پردازد!!! ای تاریخ، این گونه حماقت را بدست فراموشی نسپار.

((نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه بخاری سلام و درود

را مختص علی می داند))

آقای تیجانی می گوید: ((روزی با دوستم صحبت می کردم و او را سوگند دادم که صراحتاً به سوال من پاسخ دهد. گفتگوی زیر میان من و دوستم صورت گرفت. تیجانی: شما علی ﷺ و کره الله وجهه را مانند پیامبران می دانید. زیرا هر کس از شما نام او را بر زبان بیاورد، به او درود و سلام می فرستد.

دوست: آری، هر گاه ما نان امیرالمومنین یا نام یکی از ائمه که از فرزندان او باشد، را بر زبان می آوریم، بر او درود و سلام می فرستیم - اما معنی این هرگز این نیست که ما آنان را پیامبر می دانیم. خیر، البته آنان ذریت و عترت رسول الله ﷺ هستند و خداوند در کتاب خود به ما امر کرده تا بر آنان درود بفرستیم - لذا برای ما جایز است که در حق آنان ((علیهم الصلاه و السلام)) بگوییم.

تیجانی: خیر، دوست محترم ما درود و سلام را جز برای رسول الله و پیامبرانی که قبل از وی گذشته اند، جایز نمی دانیم. مسلماً علی و فرزندان او جزو پیامبران نیستند.

دوست: نظر تو درباره بخاری چیست، آیا او را شیعه می دانی؟

تیجانی: بخاری امام بزرگواری است از ائمه اهل سنت و کتاب او از دیدگاه اهل سنت صحیح ترین کتب بعد کتاب الله است. تیجانی می گوید: بعد از این جواب دوست من به کتابخانه خود رفت و در حالی که کتاب بخاری در دستش بود،



دنبال آن صفحه می گشت که مورد نظر او بود و بعد کتاب را به من داد تا من آن را بخوانم. حدیث مورد نظر او را پیدا کردم ولی فکر می کردم نگاه من اشتباه می کند و این کتاب ممکن است صحیح بخاری نباشد - پریشان بودم. نگاهی مجدد به صفحه و به جلد کتاب انداختم - وقتی دوست من متوجه شد که من با شک و تردید می نگرم، کتاب را از من گرفت و صفحه دیگری را برایم بیرون آورد. و در آن چنین بود: ((حدثنا علی بن الحسین علیهما السلام)) جوابی نداشتم جز اینکه بگویم: ((سبحان الله)) دوست من جواب مرا قانع کننده تلقی کرد و از نزد من بیرون رفت. من در حالی که می اندیشیدم و بسیار فکر می کردم - نگاه مکرر به کتاب و چاپخانه آن می انداختم و درباره ی چاپ و چاپخانه با دقت نگاه می کردم. دیدم در پشت آن نوشته بود: ((من طبع و نشر شرکه الحلبی و أولاده بمصر)). بعد آقای تیجانی می گوید: پروردگارا، چرا بی جهت با دوستم مجادله و لجاجت بازی کنم. مگر دلیل و حجت محکم و قانع کننده از صحیح ترین کتاب نزد ما اهل سنت، ارائه نداده است، بخاری مطمئناً شیعه نیست بلکه او از ائمه و محدثین اهل سنت است.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- اهل سنت درباره درود و سلام برای غیر رسول الله ﷺ اختلاف نظر دارند. امام مالک، امام شافعی و مجد بن تیمیه درود را برای غیر رسول الله ﷺ ممنوع می دانند و به روایت ابن عباس از رسول اکرم ﷺ استدلال می کنند، ابن عباس می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: درود برای غیر رسول الله ﷺ صحیح نیست بلکه برای غیر رسول الله ﷺ، یعنی برای سایر مسلمانان استغفار کرده شود. امام احمد بن حنبل و اغلب پیروان او<sup>۲</sup> به جواز درود برای غیر رسول الله ﷺ فتوا داده اند و از روایتی از حضرت علی رضی الله عنه استدلال می کنند. در آن روایت آمده است که حضرت علی رضی الله عنه

۱. ثم اهدیت ص (۴۴-۴۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۶۷-۶۶).

۱. مانند قاضی، ابن عقیل، شیخ عبدالقادر. . . غیره.

خطاب به حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: ((صلی الله علیک)). (مجموعه فتاوی، ج ۲۲ ص ۴۷۴-۴۷۲) امام نووی که از علمای شافعی است، بر این باور است که دیدگاه جمهور و اکثریت صحت دارد، یعنی اینکه درود برای غیر رسول الله صلی الله علیه و آله مکروه تنزیهی و شعار اهل بدعت است و اصل بر جواز است.<sup>۱</sup> و به تبعیت از انبیا درود برای غیر انبیا به اتفاق تمام مذاهب جایز است، مانند اینکه کسی بگوید: ((اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و اصحابه و ازواجه و ذریته و ابتاعه. و احادیث صحیح در این زمینه نیز وجود دارد و در تشهد به ما امر شده است تا چنین بگوییم و همواره علمای در خارج از نماز نیز چنین گفته اند.<sup>۲</sup> بدین ترتیب می توان گفت. که به دور از در نظر گرفتن شعار بخصوص، ((فلان علیه السلام)) گفتن مانعی ندارد البته اگر به عنوان شعار ویژه گفته شود به نحوی که روافض می گویند، ((علی علیه السلام)) اشکال شرعی دارد، زیرا شعار روافض قرار گرفته است و به این معنی که اگر نویسنده ای، ((علی علیه السلام)) بنویسد، خواننده او را شیعه تلقی می کند.

۲- اینکه امام بخاری، علی و فرزندان او را به درود اختصاص داده است، ثبوت ندارد. استدلال آقای تیجانی از روایت بخاری چاپ حلبی از درجه اعتبار ساقط است. زیرا کتاب بخاری قبل از آقای حلبی و انتشاراتش بوده است. و چه دلیلی وجود دارد دایر بر اینکه دستهای مرموزی این کلمات را در بعضی از نسخه های بخاری نیفزوده اند؟ و این مطلب از نسخه های متعددی کتاب بخوبی روشن است. چون در بعضی نسخه ها ((علی علیه السلام)) و در برخی ((علی رضی الله عنه)) آمده است. و آنچه این مسئله را تاکید می کند، این نکته است که شارح بخاری، علامه ابن حجر رحمه الله اختلاف اهل سنت را در این مورد متذکر شده است و می گوید:

۲. الاذکار امام نووی (ص ۱۷۶).

۳. مجموع فتاوی (ص ۱۷۷) و مسایل فقه الکتاب و السنه عمر الاشقر ص (۶۳-۶۲).

((عده ای با استناد به این حدیث که در آن ((و علی آل محمد)) آمده است، درود بر غیر رسول الله را جایز دانسته اند. ولی اکثریت و جمهور اهل سنت که بر عدم جواز فتوا داده اند، می گویند: بر ((آل محمدﷺ)) تبعاً درود گفته شده است، نه اصاله، و مورد اختلاف دومی است نه اولی. زیرا درود شعار مخصوص برای رسول اکرمﷺ قرار گرفته است، لذا دیگری را نمی توان با وی شریک کرد. لذا ابوبکر ((علیه السلام)) گفتن درست نیست هر چند که از لحاظ مفهوم و معنی اشکالی ندارد، البته ﷺ و علی صدیقه و خلیفه گفتن مانعی ندارد و هم چنین (محمد عزوجل) گفتن ممنوع است ولو اینکه از لحاظ معنی صحیح است. زیرا که این ستایش به عنوان شعار ویژه خداوند است و دیگران در آن شریک نیستند. آنانی که به استناد کلمات قرآن ((وصل علیهم یا به استناد الفاظ حدیث، مانند: ((اللهم صل علی آل ابی اوفی)) یا قول همسر حضرت جابر، (صل علی وعلی زوجی، فقال اللهم صل علیهما) مستقلاً و اصاله درود را برای غیر رسول اللهﷺ جایز می دانند، استدلالشان صحت ندارد. زیرا همه اینها از جانب خود رسول اللهﷺ گفته شده اند و صاحب حق می تواند، حق خود را به هر کس که مایل باشد بدهد و دیگران بدون اجازه او، اختیار دخل و تصرف را ندارند و چنین اجازه ای از رسول اللهﷺ به ثبوت نرسیده است. یکی از دلایل منع این است که درود برای غیر رسول اللهﷺ به عنوان شعار در میان اهل بدعت و پیروان هواهای نفسانی رواج پیدا کرده است. آنان به کسانی که مورد تجلیل آنان هستند مانند اهل بیت و غیره درود می فرستند. اما درباره ی اینکه این منع، حرام است، مکروه است یا خلاف اولی است، امام نووی در اذکار، بعد از ذکر هر سه ۳ صورت، صورت دوم را صحیح قرار داده است.

اسماعیل بن اسحاق در کتاب احکام القرآن به سند صحیح از عمر بن عبدالعزیز چنین روایت کرده است: عمر بن عبدالعزیز نوشت اما بعد: عده ای از مردم در برابر عمل آخرت، عمل دنیا را طالب شدند، عده ای از مردم مرتکب بدعت شده

بر خلفای و امرا درود می فرستند همانطور که برای رسول الله ﷺ می فرستند، هرگاه این نامه من بدست تو رسید، به آنان امر کن که درود را فقط برای پیامبران گویند و در حق سایر مسلمانان دعای خیر کنند و روشهای دیگر را کنار بگذارند. سپس با سند صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده است: ((درود برای غیر پیامبران صحیح نیست البته در حق سایر مسلمانان مرد و زن دعای مغفرت شود.)) حضرت ابوذر رضی الله عنه می گوید: در سال دوم هجری به مردم امر شد تا به رسول الله ﷺ درود بگویند. بعضی ها گفته اند: در شب معراج مردم ماموریت یافتند تا به رسول الله ﷺ درود بفرستند)).<sup>۱</sup> همان طور که مشاهده می شود ابن حجر به امام بخاری مطلقاً استناد نکرده است، این بجای خود دلیل محکمی است مبنی بر اینکه بخاری درود را برای علی و فرزندان او ذکر نکرده است بلکه متاخرین آن را اضافه کرده اند. ((نقدی بر دیدگاه شیعه دایر بر اینکه ائمه اربعه علم را از جعفر صادق آموخته اند))

آقای تیجانی در حالی که با تعدادی نوجوان مباحثه می کند، می گوید: ((یکی از آنان از من سوال کرد: مردم تونس پیرو چه مذهبی هستند؟ گفتم: پیرو مذهب مالکی هستند. و متوجه شدم که بعضی از آنان می خندند، ولی من به این توجه نکردم و بدان اهمیت ندادم. یکی از آنان گفت: تو مذهب جعفری را نمی دانی؟ گفتم: خیر، این اسم جدید چیست؟ ما غیر از مذاهب چهار گانه، مذهب دیگری را سراغ نداریم، و آنچه که به جز مذاهب چهار گانه است، با اسلام ارتباطی ندارد. او در حالی که تبسم می کرد گفت: ((عذر می خواهم، مذهب جعفری عین اسلام است، تو مگر نمی دانی که امام ابوحنیفه چنین می گوید: ((لولا الستتان لهلك النعمان)) - اگر آن دو سال در خدمت امام جعفر نمی بودم، نعمان هلاک می شد - من ساکت شدم و نتوانستم جوابی بدهم زیرا او مذهب جدیدی را برایم نام برد که هنوز من در مورد آن نشنیده بودم. البته من خوشحال بودم و خدا را سپاس می

گفتم که امام آنان، یعنی امام جعفر صادق استاد امام مالک نبوده است و گفتم: من مالکی هستم نه حنفی. او گفت: ((مذاهب اربعه از یکدیگر استفاده کرده اند. مثلاً احمد بن حنبل از امام شافعی و او از امام مالک و امام مالک از امام ابوحنیفه و ابوحنیفه از امام جعفر صادق علم آموخته است. بدین ترتیب همه آنان (ائمه اربعه) شاگردان امام جعفر صادق هستند. امام جعفر نخستین کسی است که در مسجد جد بزرگوارش، حضرت رسول الله ﷺ دانشگاه اسلامی را افتتاح کرده است و بیش از چهار هزار محدث و فقیه از وی سند فراغت گرفته اند.<sup>۱</sup>

می گویم: این سخن که امام ابوحنیفه شاگرد جعفر صادق بوده و از وی علم آموخته است، دروغ است. هر کس که با زندگی امام ابوحنیفه آشنایی دارد، در دروغ بودن تردیدی ندارد. او تنها از سه عالم بلند پایه دوران خود علم را فرا گرفته است. بر جسته ترین آنان، اسماعیل بن حماد، ابوسلیمان کوفی است. اسماعیل بن حماد از اساتید مخصوص امام ابوحنیفه بوده است، علاوه بر او، از ابراهیم بن محمد المنتشر، ابراهیم بن زید نخعی، ایوب سختیانی، حارث همدانی، ربیع مدنی و سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب نیز استفاده کرده است و هم چنین سعید بن مسروق بن سفیان ثوری، سلیمان الهلالی و عاصم بن کلیب نیز از شیوخ امام ابوحنیفه به حساب می آیند.<sup>۲</sup>

۲- و به فرض اینکه امام ابوحنیفه نزد امام جعفر صادق درس خوانده است، معنی این فقط این است که او یکی از جمله کسانی است که از امام جعفر استفاده کرده است و این هرگز به این معنی نیست که امام ابوحنیفه جعفری شده است. من فرضاً این احتمال را متذکر شدم و نه آنچه که به ثبوت رسیده است، این است که امام ابوحنیفه در دوران پدر جعفر صادق، یعنی (محمد باقر) بر مسند افتاء مستقر

۱. ثم اهتدیت ص (۴۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۷۴-۷۳).

۲. ابوحنیفه النعمان، امام الأئمه الفقهاء نوشته وهبی غاوجی ص (۶۰-۵۷).

بود و فتوا می داد. این سخن آقای تیجانی که مذاهب اربعه از مذاهب جعفری تبعیت می کنند، فاقد اعتبار و کان لم یکن است. امام احمد از امام شافعی درس نخوانده است بلکه با وی مجالست و هم نشینی داشته است. امام شافعی موطا را از امام مالک خوانده است و در آن فقط ۹ نه حدیث از امام جعفر نقل شده است! هیچ کس امام مالک را از شاگردان امام ابوحنیفه نشمرده است بلکه او را از اقران امام ابوحنیفه معرفی کرده اند.

۳- خود شیعیان در معتبرترین کتاب خود روایاتی را نقل کرده اند که حکایت از آن دارند که امام ابوحنیفه حتی به مدت یک روز شاگرد امام محمد باقر نبوده است، چه رسد به امام جعفر صادق، بلکه امام ابوحنیفه در کتب معتبر شیعه بجای شاگرد جعفر صادق، از دشمنان ائنه معرفی شده است. آقای کلینی، امام بزرگ شیعه در کتابش ((اصول کافی)) که نزد شیعیان به مثابه بخاری نزد اهل سنت است، از سدیر چنین نقل می کند: سدیر می گوید: ((امام جعفر در حالی که دست مرا گرفته بود، و رویش بسوی کعبه بود، گفت: ای، سدیر، مردم مامور شدند تا به این سنگها طواف کنند بعد نزد ما می آیند و ولایت خود را به ما متذکر می شوند و آن عبارت است، از گفته الله (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى) و بعد به سوی سینه خود اشاره کرد: بسوی ولایت ما، بعد گفت: ای سدیر، می خواهم دو تا مانع بزرگ که مانع از دین خدا هستند، برای تو معرفی کنم بعد بسوی امام ابوحنیفه و سفیان ثوری که در مسجد حلقه زده بودند نگاه کرد و گفت: آنان بدون کتابی روشن و بدون هدایت از جانب خدا، مردم را از دیم خدا باز می دارند. همانا آنان آدمهای ناروایی هستند. اگر آنان در خانه هایشان بنشینند و مردم بگردند کسی را نمی یابند که آنان را از دین خدا و از رسول الله ﷺ آگاه کند تا اینکه نزد ما بیابند، و ما آنان را از خدای تبارک و تعالی و از رسول او آگاه کنیم.<sup>۱</sup>

۱. اصول کافی ج ۱ کتاب الحجج ص (۳۲۳).

(ما امام ابی جعفر را برتر از این می دانیم که چنین بگوید. قطعاً این سخن از دسیسه های مغیره بن سعید است)

۴- آری، این سخن که بیش از چهار هزار محدث و فقیه نزد امام جعفر صادق درس خوانده اند، بسیار معقول به نظر می رسد، چرا معقول نباشد، حال آن که دوازده امامیها روایت می کنند: گروهی از شیعیان اطراف، از امام ابو جعفر اجازه ورود خواستند، به آنان اجازه داده شد. در همان یک جلسه سی هزار سوال از وی پرسیده شد. و ابو جعفر که در آن روزگار ده ساله بود به همه آنها پاسخ داد!!!؟ علم ائمه اربعه در برابر علم اینها چه ارزشی دارد!؟

((نقدی بر دیدگاه شیعه دایر بر اینکه نزد گروهی از شیعه رسالت از آن علی بوده است. نه محمد و مبنی بر اینکه گروهی از آنان مدعی الوهیت علی است))

آقای تیجانی درباره ی اتهاماتی که اهل سنت آنها را در حق شیعه تکرار می کند، برای آقای خویی توضیح می دهد و می گوید: گفتم: شیعه از دیدگاه ما، از یهود و نصاری نیز بدتر و با اسلام فاصله بیشتری دارد. زیرا یهودیها خدا را می پرستند و به رسالت موسی علیه السلام، ایمان دارند، حال آن که درباره شیعیان شنیده می شود که آنان علی را عبادت می کنند و او را تسبیح و تقدیس می کنند و گروهی از آنان، هر چند که عبادت را از آن خدا می دانند ولی علی را به مثابه رسول الله ﷺ قرار می دهند آقای تیجانی می گوید: جریان جبرائیل را برای آقای خویی شرح دادم که او چگونه در امانت خیانت کرده است، یعنی رسالت را بجای اینکه به علی بسپارد، آن را به محمد ﷺ سپرده است. آقای خویی سر را اندکی پایین انداخت، بعد نگاهی به سوی من انداخت و گفت: ما به ((لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله صلی الله علیه وعلی آله الطیبین والطاهرین)) گواهی می دهیم. و علی را فقط بنده ای از بندگان خدا می دانیم و به سایر آقایانی که در جلسه بودند، نگاه

کرد و در حالی که بسوی من اشاره می کرد، گفت: این آدمان ساده اندیش و ساده لوح را ببینید، شایعه پراکنی ها و تبلیغات دروغین چقدر آنان را در مغالطه انداخته است، و این شگفت آور نیست، من از دیگران تهمت سنگین تر از این هم شنیده ام. فلا حول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم))<sup>۱</sup> می گویم:

آری، در میان فرقه های شیعه، فرقه ای وجود دارد که علی را خدا می داند. این یک واقعیت مسلمه است بجز فرد جاهل یا دروغگو، کسی دیگر نمی تواند منکر آن باشد. این فرقه به فرقه ((سبئیه)) یعنی پیروان عبدالله بن سبا یهودی شهرت دارد. این فرقه به خدا بودن علی اعتقاد دارد. گروهی از پیروان این فرقه نزد علی بن ابی طالب آمد و گفت: ((تو همان هستی؟ علی بن ابی طالب گفت: من هو؟ او کیست؟ آنان گفتند: تو الله هستی. این سخن برای علی بن ابی طالب فوق العاده رنج آور بود. دستور داد تا همه ی آنان در آتش سوزانده شوند.<sup>۲</sup> شیعیان دوازده امامی نیز نمی توانند منکر این بشوند. آقای کشی که نزد شیعیان فرد بسیار قابل اعتماد و ثقه می باشد، از ابی جعفر علیه السلام روایت می کند، می گوید: عبدالله بن سبا مدعی نبوت بود و امیرالمومنین علی بن ابی طالب را خدا می دانست. این عقیده او به امیرالمومنین منتقل شد، او را طلبید و از وی سوال کرد، ابن سبا اعتراف کرد و گفت: آری، تو همان هستی و به من القاء شده که تو خدا و من پیامبر هستم. امیرالمومنین به او گفت: وای بر تو، بی گمان شیطان تو را مسخره کرده است، برگرد و از این سخنان کفر آمیز توبه کن، او از اینکه توبه کند، انکار کرد، امیرالمومنین سه روز او را حبس کرد و از وی خواست تا توبه کند ولی او توبه نکرد، آنگاه دستور داد تا در آتش انداخته شود و فرمود: شیطان نزد او آمد و او را القاء می کرد و بدین ترتیب او را در دام فریب خود گرفتار کرد.<sup>۳</sup> و فرقه ای

۲. ثم اهدیت ص (۵۰-۴۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۷۶-۷۷).

۱. الفصل فی الملل و الاهواء و النل لابن حزم ج ۵ ص (۴۷-۴۶) و الفرق بین الفرق ابن طاهر ص (۳۱۳).

۲. رجال الکشی ص (۹۹) شرح حال عبدالله بن سبا.



دیگر از شیعیان بر این باور است که جبریل در امانت خیانت کرده است. قرار بر این بوده است که او رسالت را به علی بسپارد، راه را گم کرده، نزد محمد ﷺ رفت و رسالت را به او سپرد. این فرقه ((غرایبه)) نام دارد.<sup>۱</sup>

۲- آقای نوبختی، امام، فرقه امامیه در کتابش ((فرق الشیعه)) راجع به گروه زیادی که مدعی الوهیت علی و اهل بیت بودند، سخن به میان آورده است و حتی بعضی از آنها را نامبرده است، مانند، الکیسانیه، العباسیه، الحارثیه و الخزمدینیه - اینها غلو در اعتقادات و قول داشتند و می گفتند: ائمه الله، انبیاء، رسل و ملائکه هستند، این اعتقادات از فرقه اخیر، یعنی ((خرمدینیه)) شروع شده است - و همین فرقه آغاز گر عقیده ((تناسخ در ارواح بوده است.<sup>۲</sup> هم چنین آقای نوبختی در ادامه سخنانش از فرقه ((المنصوریه)) صحبت به میان آورده، می گوید: بانی این فرقه شخصی به نام ابو منصور کوفی از طایفه عبدالقیس بوده است. او در کوفه صاحب منزلی بوده و در بیابان یعنی در روستاها تربیت شده است. فرد جاهل و بی سواد بوده است. مدعی شده بود که امام ابی جعفر، محمد بن علی بعد از وفات خود، امامت را به وی سپرده است و او را وصی خود قرار داده است - بعد مدعی شده که علی بن ابی طالب و فرزندانش، حسن، حسین، علی بن حسین و محمد بن علی پیامبر بوده اند و من نیز پیامبر هستم. و نبوت تا شش تن دیگر در فرزندان من ادامه پیدا می کند و آخرین آنان، قائم خواهد بود.<sup>۳</sup> نوبختی در ادامه سخنانش می گوید: گروهی از شیعیان جعفر بن محمد را خدا می دانند.<sup>۴</sup> آقای نوبختی درباره این فرقه نیز چنین می گوید: محمد صلی الله علیه و آله وسلم روزی درباره علی بن ابی طالب چنین گفته بود: او عبد و رسول است. ابوطالب رسالت را به وی داده است. و نور

۳. المنیه و الامل ابن مرتضی ص (۳۰) الفرق بین الفرق ص (۲۴۵) الفصل ابن حزم ج ۵ ص (۴۲).

۴. فرق الشیعه نوبختی ص ۳۶.

۵. فرق الشیعه نوبختی ص (۳۸).

۶. همان منبع ص (۴۴).

و روشنی که الله است نخست در عبدالمطلب بوده است بعد در ابی طالب، بعد در محمد ﷺ و بعد در علی بن ابی طالب منتقل شده است. بنابراین همه آنان خدا هستند!؟!<sup>۱</sup>

آقای نوبختی بعد سخن از فرقه ای دیگر بنام ((الرواندیه)) به میان آورده و عقیده آنان را چنین بیان می کند: آنان بر این باورند که امام همه چیز را می داند و او خدا هست، ((تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً)). از میان فرقه هایی که معتقد به امامت علی بن محمد بودند، گروهی در حیات او از این فرقه جدا شده و مدعی شدند که محمد بن نصیر نمیری پیامبر است و امام حسن عسکری علیه السلام او را به پیامبری برگزیده است. ((محمد بن نصیر نمیری)) به تناسخ ارواح عقیده داشت و درباره امام ابی الحسن عسکری غلو می کرد و او را رب می دانست و به جواز نکاح با محارم و هم جنس بازی مردان فتوا می داد(!!). و این را نوعی فروتنی و خاکساری می دانست(!!) و می گفت: لواطت و نکاح با محارم از جمله شهوات طیبات یعنی لذات پاکیزه است و خداوند هیچ کدام از آنان را حرام نکرده است.<sup>۲</sup> آری، اینها هستند کتب شیعه به حق سخن می گویند و اعتراف دارند که از میان فرقه های شیعه، هستند کسانی که به الوهیت علی اعتقاد دارند. و گروهی دیگر او را مانند رسول الله ﷺ پیامبر می دانند حتی به این هم اکتفا نشده، بلکه آنان می گویند: نبوت یا الوهیت در فرزندان علی نیز سرایت کرده است.

۳- جناب آقای خویی مدعی است که علی از دیدگاه ما، بنده ای از بندگان خداوند است، بندگان خداوند است، آیا او در این ادعا صادق است؟ اکنون برخی از معتقدات روافض را درباره علی و فرزندانش تقدیم نموده و از خوانندگان محترم می خواهم قضاوت کنند که آیا علی از دیدگاه شیعه دوازده امامی بنده ای

---

۱. همان ماخذ ص (۴۵).

۲. فرق الشیعه ص (۹۳).

از بندگان خدا است یا اینکه او موجودی است برتر از حضرت محمد و سایر انبیاء  
علیهم الصلاه و السلام؟!

امام شیعیان دوازده امامی، آقای کلینی در کتاب خود ((اصول کافی)) در این باره  
روایات زیادی را آورده است بلکه عناوین و ابواب مستقلی را پیرامون منزلت و  
جایگاه علی و فرزندانش ذکر کرده است و حدیث رسول الله ﷺ را عیناً مانند  
حدیث علی و فرزندانش قرار داده است. هشام بن سالم و حماد بن عثمان می  
گویند: از ابا عبدالله شنیدم که فرمود: سخنان من، مانند سخنان پدر من و سخنان  
پدر من مانند سخنان جد من و سخنان جد من مانند سخنان حسین و سخنان حسین  
مانند سخنان حسین مانند سخنان حسن و سخنان حسن، عین سخنان امیرالمومنین و  
سخنان امیرالمومنین عین سخنان رسول الله ﷺ و سخنان رسول الله ﷺ عین سخنان  
خداوند عزوجل هستند.<sup>۱</sup>!! سپس باب مستقلی را تحت عنوان اینکه ((فرشتگان در  
منزل ائمه داخل می شوند، روی فرشهای آنان قدم می گذارند و آنان را از اخبار  
آگاه می سازند)) آورده است.<sup>۲</sup> بعد روایاتی را در این خصوص ذکر می کند. از  
جمله آنها یکی از این قرار است: ((حمزه ثمالی می گوید: ((نزد علی بن حسین  
علیهما السلام رفتم. اندک زمانی در بیرون خانه ماندم و بعد وارد اطاق شدم. او  
چیزهایی از روی زمین بر می داشت. دستش را از پشت پرده بیرون می آورد و  
کسانی که داخل اطاق بودند. دست او را می گرفتند. عرض کردم: فدای تو شوم،  
اینها چه چیزهایی هستند که تو آنها را بر می داری؟ فرمود: آنها پرهای اضافی  
فرشتگان هستند که ما آنها را جمع می کنیم و به فرزندانمان می دهیم.  
عرض کردم: فدای تو بشوم، فرشتگان نزد شما می آیند؟ فرمود: ای ابا حمزه، آنان  
با فریاد و غوغا ازدحام می کنند)).<sup>۳</sup>

۱. اصول کافی کلینی ج ۱ ص ۴۲ کتاب فضل العلم.

۲. اصول کافی ص (۳۲۳) ج ۱ کتاب الحججه.

۳. اصول کافی ج ۱ ص (۳۲۴).

از علی بن حسین مروی است که فرمود: ((هیچ فرشته ای برای هیچ ماموریتی فرستاده نمی شود مگر اینکه، مامورت خود را به امام عرض می کند. همانا رفت و آمد فرشتگان از طرف الله تعالی بسوی صاحب الامر، یعنی امام است.<sup>۱</sup>

عالم معتمد، شیخ و استاد قمیها، یعنی ابو جعفر بن فروغ صفار در کتابش ((بصائر الدرجات)) تحت عنوان ((أنهم یخاطبون ویسمعون الصوت ویاتیهم صور اعظم من جبرائیل و میکائیل)) می گوید: ((از ابا عبدالله شنیده ام، فرمود: ((همانا بعضی از ما بوسیله چشمها می بیند، و در قلب بعضی از ماها چنین و چنان القاء می شود و بعضی از ما می شنود به گونه ای که زنجیر به طشت بخورد. ابوبصیر می گوید: سوال کردم: آنچه را که با چشم ها می بینید چه هستند؟ فرمود: موجوداتی و آفریده هایی هستند که از جبرئیل و میکائیل بزرگترند.<sup>۲</sup> از عبدالله علیه السلام مروی است که فرمود: در دلهای بعضی از ما القاء می شود، و بعضی از ما با گوشهای خود می شنوند برخی از ما با پایین گرفتن سر و تفکر نمودن مطلع می شوند، و بهترین آنانی هستند که می شنوند.<sup>۳</sup> آری، محمد ﷺ چگونه برابری می کند با کسانی که بر آنان وحی می شود و تمام جهات خیر به اطلاع آنان رسانده می شوند و بهتر از جبرائیل برای آنان وحی را می آورد؟؟!

بعد از آقای کلینی ابواب متعددی را پیرامون جایگاه ائمه نزد شیعه عنوان کرده، می گوید:

باب: ((ائمه وارث تمام علوم پیامبران و اوصیاء گذشته هستند.))<sup>۴</sup>

باب: ((تمام کتب نازل شده از جانب الله نزد ائمه هستند و ائمه به زبان و لغت تمام کتب گذشته آشنا هستند.))<sup>۵</sup>

۴. اصول کافی ج ۱ ص (۳۲۴).

۵. بصائر الدرجات ص (۳۲۵).

۶. بصائر الدرجات ص (۳۲۵).

۷. اصول کافی کتاب الحجج ج ۱ ص ۱۷۴.

۱. اصول کافی کتاب الحجج ج ۱ ص (۱۷۷).

باب: ((آنچه که نزد ائمه از آیه های پیامبران وجود دارد))<sup>۱</sup>  
باب: ((تمام علمی که به فرشتگان و پیامبران داده شده است، ائمه آنها را می دانند)).

باب: ((هرگاه ائمه خواسته باشند بدانند، می دانند))  
باب: ((ائمه می دانند که در چه تاریخی می میرند و تا خود آنان موت را اختیار نکنند، نمی میرند!!))؟؟

باب: ((خدا هیچ علمی را به پیامبرش نیاموخته، مگر اینکه او را امر کرده است تا آن را به امیرالمومنین بیاموزد، و امیرالمومنین در علم با محمد ﷺ شریک است.))  
باب: ((اگر از ائمه چیزی پنهان می شد، هر انسان را درباره منافع و مضرات آگاه می کردند)).

(برای شرح و تفصیل عناوین مذکور به جلد یک ((اصول کافی)) صفحه های ۲۰۷-۲۰۵-۲۰۳-۲۰۲-۲۰۱-۱۹۹ مراجعه شود)  
عالم معتمد شیعه، ابوجعفر محمد بن فروح الصفار در کتاب ((بصائر الدرجات)) عناوین زیر را افزوده است:

باب: ((ائمه، حجه الله، باب الله، و والیان امر الله، وجه الله، جنب الله، عین الله و خزنه علم خدا هستند)) آقای صفار از هاشم بن ابی عمار روایت می کند و می گوید: ((از امیرالمومنین شنیدم که فرمود: من دست خدا، چشم خدا، پهلوی خدا و دروازه خدا هستم!!؟!)) آری، چرا نمی گوید او خود خدا است تا قضیه یکسره تمام شود.؟؟؟!

باب: ((علم ائمه درباره آنچه که در زمین، آسمانها، بهشت، دوزخ، گذشته و آینده تا قیامت))

باب: ((نزد ائمه صحیفه وجود دارد که نام تمام اهل دوزخ و اهل بهشت در آن درج شده اند))؟!)

برای شرح و جزئیات عناوین مذکور به کتاب ((بصائر الدرجات)) صفحه های (۱۸۹-۱۳۱-۷۵) مراجعه شود)

آری، بعد از همه این روایات، باز هم جناب آقای خویی می گوید: ((علی بن ابی طالب، بنده ای از بندگان الله است)) (!!؟) چه کسانی هستند ساده لوحانی که شایعه های دروغین آنان را در مغالطه انداخته اند؟ اهل سنت اند یا توده مردم شیعه؟ ای خویی و تیجانی، جواب بدهید!

((نقدی بر ادعای تیجانی و خویی دایر بر اینکه قرآن آنان عیناً همان قرآنی است که نزد اهل سنت است))

بعد آقای خویی در ادامه سخنانش خطاب به تیجانی می گوید:

آیا تو قرآن را خوانده ای؟ عرض کردم: هنوز به سن ده سالگی قدم نگذاشته بودم که نصف آن را حفظ کردم. گفت: آیا می دانی که تمام فرقه های اسلام با وجود اختلاف مذاهب، درباره قرآن اتفاق نظر دارند؟ لذا عیناً قرآنی که نزد ما است، همان قرآنی است که نزد شما اهل سنت است. گفتم: آری، این را نمی دانم. بعد گفت: آیا این آیات را نخوانده ای می فرماید: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ) (و محمد نیست جز رسولی که قبل از او پیامبرانی دیگر آمده اند) و (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) (محمد پدر هیچ کدام از شما نیست ولی رسول خدا و خاتم پیامبران است) عرض کردم: آری، این آیه ها را می دانم. گفت: پس علی کجا است؟ وقتی قرآن ما می گوید: که محمد رسول الله است، پس این تهمت چرا و از کجا است؟<sup>۱</sup>

می گویم:

این گفته آقای خویی که قرآن ما قطعاً همان قرآن است که نزد اهل سنت می باشد، دروغ محض است و معتبرترین کتاب شیعه دوازده امامی، این مطلب را نفی می کند. آنان مدعی هستند که این قرآن توسط صحابه تحریف شده است، و قرآنی که

۱. ثم اهدیت ص (۵۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۷۸-۷۷).

بر رسول الله ﷺ نازل شده است، نزد علی و فرزندانش می باشد و ((مصحف فاطمه)) نام دارد. علی بن ابراهیم قمی در کتاب معتبر خود ((تفسیر قمی)). می نویسد: ((قرآن ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص، تقدیم و تاخیر، منقطع و معطوف، حرفی بجای حرفی دیگر وجود دارد و در آن خلاف آنچه که از سوی الله نازل شده است نیز به چشم می خورد))<sup>۱</sup>

بعد آقای قمی، آنچه که در قرآن خلاف حق است برایش مثال می آورد و می گوید: ((مثال خلاف ما انزل الله این است: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) یعنی (شما بهترین امت هستید. . .) ابو عبدالله از خواننده این آیه پرسید: ((خیر امه)) یعنی: بهترین امت امیرالمومنین، حسن و حسین را به قتل می رساند؟ از وی سوال شد: پس این آیه چگونه نازل شده است؟ ای فرزند رسول الله؟ گفت: چنین نازل شده است (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) یعنی، شما بهترین امامانی بودید که برای مردم آفریده شده اید)) مگر نمی دانید که خداوند در پایان آیه آنان را چنین تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ستوده است. و نظیر این آیه، آیه ای است که برای ابی عبدالله قرائت شده است، یعنی: (وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا) ابو عبدالله گفت: کار بسیار عظیمی را از خداوند خواستند یعنی اینکه آنان را امام متقین قرار دهد. سوال شد: ای فرزند رسول الله، پس این آیه چگونه نازل شده است؟ فرمود: چنین نازل شده است (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا) و نظیر دیگر آن، این آیه است، ((له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله)) ابو عبدالله گفت: چگونه از امر خدا حفاظت می شود؟ و چگونه معقب از طرف جلو می باشد؟ (!!!) از وی سوال شد: ای فرزند رسول

الله ﷺ پس اصل آیه چگونه است؟ فرمود: چنین است: ((له معقبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه بامر الله)). و غیره. چنین آیه زیادند.<sup>۱</sup>

بعد از آن، این وارث یهود و نصاری به سخنانش ادانه داده پیرامون تحریف آیه های قرآن، چند آیه را به عنوان مثال بیان می کند: ((لکن الله یشهد بما أنزل الیک - فی علی - أنزله بعلمه والملائکه یشهدون)) و ((یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک - فی علی - وإن لم تفعل فما بلغت رسالته - یعنی آنچه که (درباره علی) بر تو نازل شده است، آن را ابلاغ کن، اگر ابلاغ نکردی، انجام وظیفه نشده است. و ((إن الذین کفروا و ظلموا - آل محمد حقهم - لم یکن الله لیغفر لهم)) همانا کسانی که کافر شدند و ستم کردند - (در حق آل محمد) خداوند هرگز آنان را مورد مغفرت قرار نمی دهد - و آیه ((سیعلم الذی ظلموا - آل محمد حقهم - ای منقلب ینقلبون)) یعنی آنانی که ستم کرده اند (بر آل محمد ﷺ) می دانند که در آینده نزدیک به چه سرنوشتی گرفتار خواهند شد - و آیه ((ولو تری الذین ظلموا آل محمد حقهم فی غمرات الموت)) - ای کاش در سختیهای مرگ می دیدی آنانی را که بر اولاد محمد ﷺ ستم کرده اند - و مانند این آیه های تحریف شده، نزد روافض زیادند و در جای مناسب خود به آنها پرداخته خواهد شد.<sup>۲</sup> شگفت آور اینکه آقای خویی به صداقت و حقانیت علی بن ابراهیم قمی ایمان دارد و درباره او می گوید: ((تمام شیوخی که علی بن ابراهیم قمی از آنان روایت کرده است، ثقه بودن و حقانیت آنان مورد تایید ما است - از ابتدا سند تا به معصومین))<sup>۳</sup>!

جای بسی شگفت است که یکی از نویسندگان شیعه اثنا عشری در کتاب خود، بنام ((تحفه العوام مقبول جدید)) دعایی را بنام دعای دو ۲ بت قریش (یعنی ابوبکر و عمر) آورده است و در آن چنین آمده است. . . العن صنمی قریش وجبتهیما و طاغوتیهما. . . الذین خالفا امرک. . . و حرفا کتابک (!) اللهم العنهما بکل آیه

۱. تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۳-۲۲.

۲. تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۳.

۳. معجم رجال الحدیث ابن قاسم خویی ج ۱ ص ۶۳.



حرفوها<sup>۱</sup> و در پایان این نویسنده گفته است، آنچه که در کتاب من نوشته شده است مطابق با فتوای شش تن از علمای بزرگ است و آقای خویی یکی از آنها است (!!!؟) (غلاف الكتاب).

ترجمه ی دعای: پروردگارا دو بت قریش (ابوبکر و عمر) و دو طاغوت و متمرّد قریش را که از دستور تو مخالفت کردند، و کتاب تو را تحریف کردند، مورد لعن و نفرین خود قرار بده. پروردگارا، در برابر هر آیه های تحریف کردند، آنان را لعن و نفرین کن.

آری، این است وارث دوم در خصلت تحریف، جناب محمد عیاشی که نزد شیعیان در فن تفسیر بسیار ثقه و معتبر است، در تفسیر خود از ابو عبدالله چنین روایت می کند: ((اگر قرآن مطابق با نزول خود، یعنی طوری که نازل شده بود، خوانده می شد قطعاً نام ما (ائمه) را به صراحت در آن مشاهده می کردی))<sup>۲</sup> در روایتی دیگر از امام جعفر علیه السلام نقل شده است که فرمود: ((اگر در قرآن کمی و کاستی نمی شد، حق ما بر هیچ خردمندی پوشیده نمی بود و اگر قائم می آمد و سخن می گفت، قرآن سخنان او را تایید می کرد.<sup>۳</sup>

آری، این است وارث سوم در خصلت تحریف قرآن، جناب آقای فیض کاشانی - او نیز از علمای بزرگ شیعه است در تفسیر (ملوث) الصافی؟! می گوید: ((با توجه به تمام اخبار و روایاتی که از اهل بیت منقول هستند، چنین بر می آید، قرآنی که در میان مسلمانان است، آن قرآن کاملی که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده بود، نیست. بلکه قسمتی از این قرآن غیر آن چه نازل شده است می باشد، و بخشی از آن متغیر و محرف است و بسیاری از قرآن اصلی نازل شده بر محمد صلی الله علیه و آله حذف شده است، مثلاً نام حضرت علی علیه السلام که در بسیاری از آیه ها بوده، حذف شده است و

۴. تحفه العوام مقبول جدید - منظورش حسین ص (۴۲۲).

۱. مقدمه تفسیر عیاشی ص (۲۵).

۲. مقدمه تفسیر عیاشی ص (۲۵).

لفظ آل محمد و اسماء منافقین و علاوه بر اینها چیزهایی از جمله محذوفات هستند و هم چنین قرآن فعلی از لحاظ ترتیب مورد رضایت خدا و رسول او نیست.<sup>۱</sup>

سلطان محمد جنابذی، امام بزرگ شیعیان در فصل سیزدهم تفسیر خود ((بیان السعاده فی مقامات العباده)) یک باب مستقلی را تحت عنوان ((فی وقوع الزیاده و النقیصه و التقدیم و التأخیر و التغییر فی القرآن الذی بین أظهرنا الذی أمرنا بتلاوته و امثال او امره و نواهیة و اقامه احکامه و حدوده)) عنوان کرده است. (مقدمه ی ((بیان السعاده)) جنابذی ص (۱۹))

ترجمه: باب در بیان وقوع زیادت و نقصان، تقدیم و تاخیر، و تغیر در قرآنی که در دست ما است و ما امر شده ایم تا آن را تلاوت کنیم و به امر و نهی اش، عمل کنیم و احکام و حدودش را پیاده کنیم.

اما آقای کلینی به تحریف قرآن اعتراف دارد، حتی او وجود مصحف غیر از قرآنی را که در اختیار مسلمانان است به ثبوت رسانده است کلینی از ابو عبدالله روایت بسیار طولانی را نقل می کند که در بخشی از آن چنین آمده است: ((فرمود: همانا مصحف فاطمه نزد ما است و مردم چه می دانند که مصحف فاطمه چیست؟ عرض کردم مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: مصحفی است که در آن، سه برابر مانند قرآن شما در آن هست اما آن قرآن حتی یک حرف از قرآن شما را ندارد<sup>۲</sup> — و آنچه تاکید می کند که مصحف فاطمه سه برابر قرآن ماست از ابو عبدالله علیه السلام مروی است: ((ابو عبدالله فرمود: قرآنی که جبرائیل برای محمد ﷺ آورده است مشتمل بر هفده هزار آیه می باشد))؟!<sup>۳</sup> اما این سوال که این مصحف کجا است و چه کسی ان را آورده است؟ جناب صفار در کتاب ((بصائر الدرجات)) تحت عنوان ((باب أن الأئمة عندهم جميع القرآن الذی أنزل علی رسول الله)) از جابر، او از ابو جعفر نقل کرده، پاسخ می دهد: ((از ابی جعفر مروی است: هیچ کس نمی

۳. تفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۴.

۱. اصول کافی ج ۱ کتاب الحجج ص (۱۸۶).

۲. اصول کافی ج ۲ ص ۴۶۳ کتاب فضایل قرآن باب النوادر.

تواند ادعا کند که این قرآن، قرآن کامل است که ظاهر و باطن قرآن است. مگر اوصیاء.<sup>۱</sup> جابر می گوید: ((از ابو جعفر شنیدم که فرمود: ((هیچ کس از مردم نمی گوید که این قرآن همان قرآنی است که بر محمد ﷺ نازل شده است، مگر اینکه دروغ می گوید، و غیر از غلی بن ابی طالب و ائمه دیگر هیچ کسی قرآن را جمع و از بر نکرده است.<sup>۲</sup>

آقای طبرسی با صراحت لهجه و بدون توریه درباره تحریف قرآن سخن می گوید و روی محرف بودن قرآن تاکید دارد. در کتاب خودش ((الاحتجاج)) از ابوذر (!) روایت می کند: ((بعد از وفات رسول الله ﷺ علی قرآن را جمع کرده و نزد انصار و مهاجرین رفت و آن را تقدیم آنان کرد. زیرا رسول اکرم ﷺ برای این امر او را وصیت کرده بود. وقتی ابوبکر قرآن را باز کرد. در اولین صفحه که باز شد، تمام نقص و عیوب قوم آشکار گردید، عمر بلا فاصله از جای خود پرید و گفت: ای علی، برگردان این را، ما نیازی به آن نداریم، علی برگشت - بعد زید بن ثابت را که قاری قرآن بود، احضار کردند. عمر گفت: علی قرآن را آورده و در آن تمام نقص و عیب انصار و مهاجرین (!!!) آشکار بوده است. نظر ما این است که قرآن را طوری جمع و جور کنیم که بخشهایی که موجب شرمندگی انصار و مهاجرین است حذف شود. زید در پاسخ گفت: اگر من قرآن را مطابق میل و خواست شما پایان برسانم و علی قرآنی را که جمع آوری کرده است، ظاهر کند، تمام عمل شما نافرجام خواهد شد؟ عمر گفت: ((پس راه کار چیست؟ زید گفت: ((شما راه کارها را از من بهتر می دانید. عمر گفت: راه کار و چاره ای نیست به جز اینکه او (علی) را بکشیم و از شر او نجات حاصل کنیم (!!!) بعد عمر در صدد بر آمد تا بوسیله خالد بن ولید علی را به قتل برساند ولی موفق نشد. وقتی عمر خلیفه شد، از علی خواست تا قرآن را به او بسپارد و تحریفش کنند. عمر گفت: ای ابوالحسن،

۳. بصائر الدرجات ص (۱۹۱)/

۱. بصائر الدرجات.

چقدر زیبا است، اگر همان قرآن را که به ابوبکر تقدیم کردی، به ما بدهی تا بر آن اجماع شود، علی گفت: اصلاً چنین چیزی امکان ندارد. من در واقع بخاطر اتمام حجت آن را نزد ابوبکر آورده بودم، تا شما روز قیامت نگویید که ما از چنین چیزی بی خبر بوده ایم، یا بگویید که تو نزد ما چنین چیزی را نیاورده ای، همانا قرآنی که در اختیار من است، جز پاکان و اوصیاء از فرزندان من کسی نمی تواند به آن دست زند. عمر پرسید: آیا برای اظهار آن تاریخ مشخصی تعیین شده است؟ علی گفت: آری، زمانی که امام قائم از فرزندان من بیاید، آن را اعلام می کند و مردم را برای پذیرفتن و عمل کردن به آن وادار می کند و بوسیله او سنت به اجرا در می آید، درود خدا بر او باد.<sup>۱</sup>

بعد روایت طولانی را مبنی بر اینکه قرآنها دو تا هستند (!!) نه یکی، نقل شد. . . . وقتی علی متوجه غدر و کم مهری آنان شد، گوشه نشینی در خانه را در پیش گرفت و بسوی قرآن روی آورد تا آن را تدوین و تالیف کند. و مادام که تمام قرآن را مدون و مرتب نکرد از خانه بیرون نیامد سرانجام مطابق با ترتیب نزول و توضیح ناسخ و منسوخ آن را مدون کرد. ابوبکر نزد او قاصد فرستاد و گفت: بیا بیعت کن. در جواب گفت: من مشغول جمع آوری قرآن هستم و سوگند یاد کردم تا قرآن را جمع و تدوین نکنم جز برای نماز، دیگر برای هیچ کاری از خانه بیرون نروم. سرانجام قرآن را روی یک پارچه نوشت و کار تدوین قرآن را به اتمام رساند. بعد بسوی مردم که در مسجد رسول الله ﷺ همراه با ابوبکر تجمع کرده بودند، رفت و فرمود: ای مردم، من همواره از زمان درگذشت رسول الله ﷺ مشغول کار غسل و تکفین او بوده ام و بعد از آن به جمع آوری قرآن پرداختم تا اینکه کل قرآن را در این پارچه نوشته ام. هیچ آیه ای را خداوند برای پیامبرش نازل نفرموده مگر اینکه در این پارچه نوشته شده است. هیچ آیه ای در این پارچه نوشته نشده که رسول الله ﷺ آن را به من یاد نداده باشد و یا اینکه رسول الله ﷺ تلاوت آن را از

من نشنیده باشد، و تفسیر و تاویل آن را برای من نگفته باشد. مردم گفتند: ما نیازی به این نداریم، مانند آن نزد ما وجود دارد.<sup>۱</sup>

آری، با توجه به این روایت، نزد علی قرآنی غیر از قرآن ما وجود دارد، طبرسی در این تصریح تنها نیست بلکه آقای کلینی و صفار او را تایید می کنند. این آقایان از سالم بن سلیمه چنین روایت می کنند: ((شخصی برای ابو عبدالله آیه ای از قرآن را تلاوت کرد و من داشتم گوش می کردم ولی این چند آیه بگونه ای که دیگران تلاوت می کردند، نبودند، ابو عبدالله گفت: آه، آه آن طور که دیگران می خوانند، نخوان و از این گونه خواندن خودداری کن تا اینکه قائم آل محمد بیاید، آنگاه قرآن را طبق فرمان و راهنمایی او بخوان، سپس ابو عبدالله مصحفی را که علی بن ابی طالب نوشته بود، بیرون آورد و گفت، وقتی علی از جمع آوری و نوشتن آن فارغ شد، آن را برای مردم نشان داد و فرمود: ((این کتاب خدا است، عیناً همان طور که بر محمد نازل شده است، من آن را میان این دو لوحه جمع کرده ام. مردم در جواب گفتند: ما مصحفی داریم که تمام قرآن در آن نوشته شده است، ما نیازی به این نداریم. علی فرمود: آگاه باشید، شما بعد از امروز، هرگز این را نخواهید دید، من بر خود لازم دانستم که بعد از جمع آوری آن را برای شما نشان بدهم تا شما آن را تلاوت کنید.<sup>۲</sup> یکی از شیعیان دوازده امامی معاصر ضمن تایید این واقعیت از ابو بصیر روایت بسیار طولانی را نقل می کند که در بخشی از آن چنین آمده است: ((... بعد وحی الهی بر پیامبر ﷺ چنین نازل شد: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ) بولایه علی (لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ) راوی می گوید: عرض کردم: فدای تو شوم، ما این آیه را چنین که تو می گویی، نمی دانیم، فرمود: جبرائیل آن را به همین صورت بر محمد ﷺ نازل کرده است. و به خدا سوگند در

۱. احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۸۲).

۲. الاصول من الکافی ج ۲ ص ۴۶۳-۴۶۲) کتاب فضایل القرآن، بصائر الدرجات ص ۱۹۲-۱۹۱).

مصحف فاطمه نیز به گونه ای که خواندم (واقع للکافرین، بولایه علی) ثبت شده است.<sup>۱</sup>

حاصل روایات گذشته این است که امت مسلمان در طول ۱۵ قرن به قرآن محرف عمل کرده است!!؟ جداً این نوه های ابن سبا روی یهود و نصاری را سفید کردند!! . . آری، قرآن اصلی نزد علی است و فرزندان او از آباء و اجداد آن را به ارث بردند تا اینکه بدست قائم آل محمد ﷺ که بیش از پنج سال سن نداشت، رسید (!!) وای بر آفت زدگان دردمند. من از خردمندان می پرسم: آیا محمد ﷺ قرآنی که امت آن را بخواند، آورده است، قرآنی که حجت و دلیلی برای دشمنان باشد، و شریعتی که در تمام ادوار قابل انطباق باشد و مداوایی برای بیماری های دلها و حاوی اصول اعتقادی و فروع احکام باشد، آورده است؟ یا اینکه قرآنی آورده است که ویژه علی و فرزندان او بوده است، آنان گاهی بوسیله آن مردم را تهدید می کنند و گاهی دیگر برای آن سودا بازی می کنند و در طول قرون گذشته آن را پنهان کرده اند؟! من از آقای تیجانی تقاضا دارم که این سوال عقلانی را پاسخ دهد تا روشن شود که او به سوی چه چیزی هدایت شده است!

آقای خویی می گوید: ((اما خیانت جبرائیل (حاشاه) بدتر از اولی است. زیرا موقع بعثت و نزول جبرائیل محمد ﷺ چهل سال سن داشت و علی یک کودک شش تا هفت ساله بود، چگونه جبرائیل دچار خطا شده، میان محمد چهل ساله و علی خردسال تشخیص نداده است؟))

می گویم:

این نتیجه عقلانی که آقای خویی ذکر کرده است، علامه بن حزم صدها سال قبل از متولد شدن آقای خویی آن را بیان کرده است، و متحمل به نظر می رسد که آقای خویی آن را از ابن حزم اخذ کرده باشد. در هر حال پاسخ آقای خویی

۳. شمائل علی فی القرآن والسنة طالب سنجرى ص (۲۳).

۱. ثم اهدیت ص (۵۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۷۸).

منافاتی با وجود فرقه ای از شیعه که معتقد به عقیده تحریف قرآن و خیانت جبرائیل باشد، ندارد، بویژه زمانی که برای روشن است که وجه مشترک میان فرقه های مختلف روافض، این است که آنان با معقول و عقلانیت مخالف، از منقول بی خبر هستند و دست به اعمالی می زنند که عقلها خیره می شوند!

آقای خویی می گوید: ((شیعه با اهل سنت فقط در مسایل فقهی با هم اختلاف نظر دارند، به گونه ای که اهل سنت با هم اختلاف دارند. مثلاً امام مالک با امام ابو حنیفه و امام ابو حنیفه با امام شافعی... با هم اختلاف دارند.<sup>۱</sup>

می گویم:

به عقیده من کتاب آقای تیجانی مخالف با گفته پوچ و چرند اوست. آیا امام مالک درباره تفضیل علی بر سایر صحابه با امام ابو حنیفه اختلاف دارد؟ یا امام احمد درباره شایستگی و استحقاق ابوبکر برای خلافت، با امام شافعی اختلاف دارد؟ آیا امام شافعی درباره تقسیم صحابه با ابو حنیفه اختلاف دارد، به نحوی که شافعی تمام صحابه را عائل می داند و ابو حنیفه عده زیادی از صحابه را منافق می داند؟! آیا ائمه اهل سنت درباره اخذ سنت از صحابه رسول الله ﷺ یا از امامان شیعیان اثنی عشر، اختلاف دارند؟! خوانندگان محترم، این تناقض و تضاد شگفت آور را مشاهده بفرمایید. اگر تضاد و تناقض سخن می گفت، از این تضاد، شگفت زده می شد!؟

نقدی بر دیدگاه شیعه مبنی بر اضافه کردن ((علی ولی الله))  
در الفاظ اذان:

آقای تیجانی می گوید: ((از سید صدر درباره امام علی یعنی درباره اینکه ((علی ولی الله)) را چرا در اذان اضافه می کنند؟ پرسیدم. گفت: ((امیرالمومنین علی علیه السلام بنده ای از بندگان الله است. از همان بندگان است که خداوند آنان را

برگزیده است تا بعد از پیامبر خدا، اهداف رسالت را پیش ببرند و این بندگان، اوصیای پیامبران هستند. هر پیامبر وصیی دارد و وصی حضرت محمد ﷺ، علی بن ابی طالب است و ما او را از تمام صحابه بهتر و برتر می دانیم زیرا که خدا و رسول او، او را برتر و بهتر از دیگران دانسته اند و ما برای اثبات، دلایل عقلی و نقلی از قرآن و سنت داریم و این دلایل بخاطر متواتر بودن آنها، شک و تردیدی در صحت آنها وجود ندارد. تواتر و صحت آنها نزد فریقین، شیعه و اهل سنت ثابت است. و علمای ما در این باره کتب زیادی تالیف نموده اند. و وقتی که حاکمان دستگاه خلافت اموی تصمیم گرفتند تا این واقعیت را از بین ببرند و با علی و فرزندانش محاربه کنند و آنان را بکشند و دشمنی آنان با خاندان رسول الله به حدی رسید که علی و فرزندانش مورد سب و شتم قرار گرفتند و از منبرهای جمعه علیه آنان سخن گفته می شد و مردم را برای این کار اجبار می کردند. لذا شیعیان و پیروان او جمله ((اشهد أن علیاً ولی الله)) را اضافه نموده، اشتباه مخالفان را بر ملا ساختند و می گفتند: ((علی ولی الله)) است و مسلمانان هرگز ولی الله را بد و ناسزا نمی گویند. و این تهدیدی بود برای حکومت جبار و اعلام این مطلب بود، که عزت و قدرت واقعی، از آن الله، رسول الله و مومنان است. و می خواستند این حرکت را یک معیار تاریخی قرار بدهند تا نسلهای آینده بدانند که حق با علی بوده و دشمنان او بر باطل بودند. فقهای ما شهادت به ولایت علی را در اذان و اقامه بر سبیل استحباب رواج داده اند، ولی نه به قصد اینکه این شهادت جزء اذان و اقامه است و اگر موذن و مقیم آن را جزو اذان بدانند، اذان و اقامه اش باطل می گردد! مستحباب در معاملات و عبادات، بسیار و بی شمارند و انجام آنها موجب ثواب است و ترک آنها گناهی ندارد.<sup>۱</sup>

می گویم:

---

۱. ثم اهدیت ص (۵۷-۵۶) و آنگاه هدایت شدم ص (۸۹-۸۸).



۱- ادعای استحباب شهادت ولایت برای علی علیه السلام در اذان و اقامه، باطل است. زیرا استحباب در شریعت، به عملی یا اعمالی گفته می شود که شرعاً مطلوب باشد ولی ترک آن موجب ملامت نباشد.<sup>۱</sup> یعنی هر آنچه که خواست شریعت برای انجام آن به صیغه جزم نباشد. (الحکم التکلیفی فی الشریعه الاسلامیه محمد بیانونی (ص ۱۶۲)).

این تعریف از استحباب مورد قبول اثنا عشریه نیز هست. آقای جلال الدین حلی در کتاب خود (مبادی الوصول إلى علم الأصول) ضمن تقسیم احکام تکلیفی می گوید: ((فإن كان فعله راجحاً في الشرع: فهو المستحب والمندوب و النفل و التطوع والسنة))<sup>۲</sup>، با توجه به این تعریف، برای امر مستحب و مندوب ضروری است که شارع آن را مستحب قرار داده باشد، و شرعاً چه دلیلی برای استحباب تخصیص ولایت علی در اذان و اقامه وجود دارد؟ پاسخ این قطعاً منفی است. لذا این شهادت از لحاظ شرع مستحدث، بدعت و عمل کردن به آن ناروا است و اما گفته آقای سید صدر مبنی بر اینکه اگر موذن و اقامه کننده معتقد به جزئیت آن در اذان و اقامه باشند، اذان و اقامه باطل می گردد، در واقع گفته بسیار شگفت آوری است و با سخنان دیگر مراجع تضاد دارد، امام آیه الله العظمی سید محمد شیرازی، از مراجع بزرگ امامیه در کتاب خود (المسائل الاسلامیه) می گوید: ((ظاهر قضیه چنین است که ((اشهد أن علیاً ولی الله)) جزء اذان و اقامه است!!)) و در مجموع این سخن در روایات ذکر شده است.<sup>۳</sup> چطور اذان و اقامه باطل می گردند، حال آنکه ظاهر قضیه این است که شهادت به ولایت علی جزء اذان و اقامه است؟ و سوال دومی نیز مطرح می شود و آن اینکه شهادت به ولایت علی بر مبنای چه دلیلی جزء اذان می باشد؟!

۱. البرهان فی أصول الفقه امام الحرمین الجوینی ج ۱ ص (۲۱۴).

۲. مبادی الوصول حلی ص (۸۴).

۳. مسائل اسلامی شیرازی ص (۲۱۸) شماره مساله (۹۲۸).

۲- بخاطر اینکه بطلان این شهادت مستحب یا واجب را برای جویای حق به ثبوت برسانم و روشن کنم که پیروان واقعی کتاب و سنت، اهل سنت و جماعت هستند، می خواهم رای و دیدگاه، امام محدثین نزد شیعه، یعنی دیدگاه ابن ابابویه قمی را در این مساله به نظر خوانندگان محترم برسانم.

ابن ابابویه قمی در کتاب خود ((من لا يحضره الفقيه)) می گوید: ((ابوبکر حضرمی و کلیب اسدی می گوید: ابی عبدالله که اذان را برای ما نقل می کرد، فرمود: الله اكبر، الله اكبر، الله اكبر، اشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمداً رسول الله، أشهد أن محمداً رسول الله، حى على الصلاة، حى على الصلاة، حى على الفلاح، حى على الفلاح، حى على خير العمل، حى على خير العمل، الله اكبر، الله اكبر، لا إله إلا الله))، و اقامه نیز چنین است و مانعی ندارد که در اذان فجر بعد از ((حى على خير العمل))، الصلاة خير من النوم)) (دوباره) بخاطر تقيه اضافه کرده شود.<sup>۱</sup>

مولف من لا يحضره الفقيه می گوید: اذان صحیح همین است که در سطور بالا نقل گردید، نه در آن اضافه می شود و نه کاسته می شود. مفوضه که لعن و نفرین خداوند بر آنان شود، به وضع اخبار پرداخته و در اذان این الفاظ (محمد و آل محمد خير البريه (دو بار) و در بعضی روایات، ((أشهد أن علياً ولي الله)) (دو بار) را اضافه کرده اند. (! ؟ !)

و بعضی از آنان بجای ((أشهد أن علياً ولي الله)) أشهد أن علياً اميرالمومنين (دو بار) را اضافه کرده اند. و در این جای شک و تردید نیست که علی به حق ولی الله و اميرالمومنين است، و محمد و آل محمد خير البريه هستند ولی در اصل اذان چنین چیزی نیست و این مطلب را یادآور شدم تا آنانی که متهم به تفویض و تدلیس هستند در جمع ما باید شناخته شوند (! ؟) <sup>۲</sup> چه حق درخشانی و چه باطل

۴. دقت کن تقيه نزد آنان چه معنایی دارد؟

۱. من لا يحضره الفقيه ابن ابابویه قمی ج ۱ ص (۲۹۰) باب فى الأذان و الإقامه و ثواب المودنين چاپ دار الأضواء

بيروت و به ج ۱ ص (۱۸۸) چاپ طهران مراجعه کنید.

دست و پا شکسته ای روشن و واضح تر از این می تواند باشد؟ اینها همه دلایل هدایت تیجانی هستند.

نقدی بر دیدگاه رافضه پیرامون زدن بر سر و صورت در

ذکر مصیبت حسین علیه السلام:

آقای تیجانی می گوید: در جریان بحث از سیدنا حسین علیه السلام، از وی پرسیدم: شیعیان چرا گریه و چنان بر سر و صورت می زنند که خون جاری می شود و چنین چیزی در اسلام حرام است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: ((لیس منا من لطم الخدود و شق الجيوب و دعا بدعوی الجاهلیه)). کسی که (وقت مصیبت) بر سر و صورت بزند و گریبان را پاره کند و به شیوه دوران جاهلیت ماتم کند از ما مسلمانان نیست. آقای سید صدر گفت: ((بدون تردید حدیث صحیح است ولی درباره ماتم ابی عبدالله صدق پیدا نمی کند. کسی که بخاطر انتقام از خون حسین ندا در می دهد و به درب آقای حسین می رود، دعوت او، دعوت جاهلی نیست. علاوه بر این، شیعیان بشر هستند، جاهل و عالم در آن وجود دارد، همه آنان محکوم عواطف و احساسات هستند. وقتی آنان در جریان ذکر مصیبت و شهادت حسین محکوم عواطف و احساسات می شوند و به یاد قتل، هتک حرمت و به اسارت گرفتن خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله می افتند، در برابر این اعمال اجر خواهند برد. زیرا همه این مصیبتها در راه خدا هستند و خدا بندگانش را به میزان مشکلات اجر می دهد. من حدود یک هفته است که صحبتها و سخنرانیهای رسمی دولت مصر را در رابطه با درگذشت جمال عبدالناصر خوانده و شنیده ام. در این سخنان رسمی آمده است که بیش از هشت<sup>۱</sup> مورد اقدامات خودکشی در اثر شنیدن خبر درگذشت جمال عبدالناصر، صورت گرفته است. بعضیها از بالای ساختمانها خود را به پایین انداخته اند و برخی دیگر خود را زیر قطار برده اند. . . و غیره و تعداد مجروحان

---

۲. در ترجمه فارسی کتاب تیجانی هشتاد مورد آمده است. ولی در عربی آن ((ثمانی حالات)) یعنی هشت مورد آمده است.

و مصدومان به مراتب، بیش از این بوده است. اینها نمونه هایی از عواطف و احساساتی هستند که طغیان می کنند. وقتی عده ای از مردم که بدون تردید مسلمان هستند، در اثر موت طبیعی آقای جمال عبدالناصر، دست به اقدامات انتحاری می زنند، آیا با توجه به آنچه که عرض شد، ما حق آن را نداریم که اهل سنت را محکوم به خطا و اشتباه بکنیم؟<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- این ادعا که حدیث مذکور، در حق کسی که در صدد انتقام خون حسین است، تحقق و صدق پیدا نمی کند چون ندا دادن برای این منظور دعوی جاهلی نیست، دلیل بی پایه ای است. هر کس که در پی از دست دادن یکی از خویشاوندان و نزدیکانش، خود را بزند و جامه را پاره کند، می تواند چنین ادعایی بکند و گروه خودش را از معنی حدیث استثنا کند. آیا در حدیث استثنایی وجود دارد. اندکی اگر دقت کنیم، نوحه خواندن، زدن بر سر و صورت و جاری کردن خون به خاطر کسی که اهل بهشت باشد چه سودی دارد؟! و حال آن که بیش از ده قرن از شهادت او گذشته است، اکنون آنان می خواهند برای او انتقام بگیرند؟ چرا شیعیان در حق پدرش علی بن ابی طالب چنین نکردند؟ او نیز شهید شده بود و او به اتفاق از حسین بهتر است!؟

۲- این ادعا که برگزار کنندگان این سوگ و ماتم، ماجور هستند، زیرا تمام این هیاهو و سر و صدا و ذکر آفات آنان برای الله و در راه او هستند. اکنون این سوال مطرح است که چه دلیلی وجود دارد مبنی بر اینکه همه این ذکر مصیبتها در راه الله هستند؟ فرضاً اگر بپذیریم که نیت آنان خالص و برای خداوند است، آیا تنها نیت برای مقبول بودن اعمال کفایت می کند ولو اینکه اعمال منافی با امر الله ﷻ باشد؟! بی گمان هر عملی که موافق با امر الله ﷻ نباشد، باطل است.

---

۱. ثم اهدیت ص (۵۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۹۱-۹۰).

۳- آنچه که بعضی انسانهای جاهل و کودن مرتکب آن شده اند، مانند خودکشی در برابر مرگ طاغوتی مانند جمال عبدالناصر، به عنوان دلیل و مستند برای صحت اعمال سوگ و عزاداری توأم با ضرب و نوحه ذکر می شود!!!؟ و می گوید: ((وقتی مردم بخاطر مرگ جمال عبدالناصر که با مرگ طبیعی خود مرده است، خود را می کشند، آیا ما اگر اهل سنت را محکوم به خطا و اشتباه بکنیم، حق به جانب هستیم!!!؟ و اهل سنت حق ندارند که برادران اهل تشیع خود را بخاطر گریه کردن بر سید الشهداء محکوم کنند!؟

سبحان الله! این است دلیلی که از ناحیه یکی از بزرگان علمای شیعه عنوان می گردد، که زن فرزند مرده و داغدار را هم می خنداند. خواننده محترم ببین این آقایان احکام شرعی را به چه شیوه ای استنباط می کنند؟! استنباط از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ شیوه تمام عالمان و مجتهدان است. اما استنباط حلال و حرام و احکام شرعی برای یک عمل از رفتار توده مردم (!؟!) واقعاً فوق العاده شگفت آور است، و من از صاحبان عقل و خرد می پرسم: آیا اگر کسی بلند شود و بخاطر مرگ یک طاغوت فرعون صفت خودکشی کند، این دلیلی علیه اهل سنت به حساب می آید؟! آیا اهل سنت به جواز چنین گناه بزرگی فتوا می دهند؟! عمل و شیوه کسانی که مجرم و عاصی هستند، چگونه حکایت از منهج و عقیده اهل سنت دارد، اگر عده ای از مردم عمل یا اعمال بدی را مرتکب شوند، آیا این موجب نقص و عیبی در عقیده اهل سنت محسوب می گردد؟!!

کتب و مراجع اهل سنت خودکشی بخاطر یک انسان ولی صفت را حرام می دانند، آنگاه چگونه خودکشی بخاطر یک طاغوت که خون هزاران معصوم را بر زمین ریخته و عرض و آبرو و حیثیت صدها هزار مسلمان را از بین برده است، نشانگر، عقیده و مذهب آنان به حساب می آید؟ بحث و مناقشه ما درباره عقیده و مذهب، بر گرفته از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ است نه درباره اعمال فردی مردم. این

مستمسک اگر - دلالتی داشته، لابد دال بر این مطلب است که مسلک و عقیده رافضی اثنا عشری بر گرفته از افعال مردم است و وقتی آنان خواسته باشند درباره عملی قضاوت کنند، افعال و رفتار فردی مردم را ملاک قضاوت می دانند نه کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ را! و برای استدلال بیشتر بین درباره دلیل بعدی چه می گوید.

آقای تیجانی می گوید: گفتم: چرا شیعیان قبور بزرگان را با طلا و نقره مزین می کنند چنین چیزی در اسلام حرام است.<sup>۱</sup>

سید صدر در جواب گفت: مزین کردن قبور منحصر به شیعیان نیست و نه حرام است. آری، مساجد برادران اهل سنت ما چه در عراق، مصر، ترکیه و سایر بلاد اسلامی مزین به طلا و نقره هستند حتی مسجد رسول الله ﷺ در مدینه منوره و بیت الله در مکه مکرمه که هر سال با پارچه مزین شده با طلا و نقره پوشانده می شود و میلیونها ریال برای این کار هزینه می شود. لذا این منحصر به شیعیان نیست؟<sup>۲</sup>

خواننده محترم، دقت کردی که حکم شرعی از کجا گرفته شده است؟ از رفتار و شیوه عمل عامه مردم؟ حاصل استدلال مذکور این است. هرگاه مردم با حکم خدا مخالفت کنند و آنچه را که خداوند برای مردم حرام قرار داده است مرتکب شوند. تنها این عمل، آن را حرام را مباح قرار می دهد و برای اباحت آن کفایت می کند! زیرا آنچه را که مردم خوب بدانند، آن نزد خداوند نیز خوب است، هر چند که مخالف با امر خداوند باشد؟!

به به، این چه ضابطه و قانون زیبایی است؟! کدام فقه و اجتهاد به چنین پرت و پلا گویی اجازه می دهد - خداوند بر فقه و اهل فقه خیر و برکت عنایت بفرماید! آقای صدر نمی داند که تزئین مساجد از جمله نشانی های قیامت است. از حضرت انس مروی است که رسول اکرم ﷺ فرمود: ((لا تقوم الساعة حتی یتباهی

۱. ثم اهدیت ص (۵۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۹۲).

۲. سنن ابی داود - کتاب الصلاه باب فی بناء المساجد رقم (۴۴۹) صحیح ابی داود رقم (۴۳۲).

الناس فی المساجد)) قیامت بر پا نخواهد شد تا زمانی که مردم برای تزیین مساجد مباحات نکنند.<sup>۱</sup>

و نص صریح در این باره وارد شده است. از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ((ما أمرت بتشیید المساجد)) قال ابن عباس: لتزخرفها کما زخرف اليهود و النصارى،

ترجمه: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من برای تشیید مساجد امر نشده ام، ابن عباس می گوید: تشیید به معنی تزیین است، همان گونه که یهود و نصاری معابد را تزیین می کردند.<sup>۲</sup>

خواننده محترم دقت بفرما، احکام خداوند، چگونه بوسیله آراء مردم تغییر داده می شوند.

((نقدی بر ادعای شیعه دایر بر اینکه توسل به قبور شرک نیست))

آقای تیجانی می گوید: عرض کردم که علمای سعودی دست مالیدن بر قبور و صدا کردن صالحان و تبرک جستن به آنان را شرک می دانند، نظر شما در این باره چیست؟ جناب سید باقر صدر گفت: اگر دست مالیدن بر قبور و صدا کردن صاحب قبر قصد این باشد که آنان مالک نفع و ضرر هستند، بی تردید این شرک است، لکن مسلمانان، موحد هستند و خوب می دانند که تنها خداوند مالک نفع و ضرر است و صدا کردن اولیا و ائمه (علیهم السلام) بخاطر این است که آنان وسیله هستند برای نزدیک شدن به خداوند، و این هرگز شرک نیست. مسلمانان سنی و شیعه از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله تا به حال بر این مطلب اتفاق نظر دارند، بجز وهابی ها یعنی همان علمای سعودی که تو به سوی آنان اشاره کردی و آنان با اجماع مسلمانان مخالفت می کنند و در پرتو مخالفت با اجماع مسلمین می خواهند مذهب نوین خود را در قرن حاضر رونق دهند، و آنان در پرتو این عقیده،

۱. سنن ابی داود - کتاب الصلاة باب فی بناء المساجد رقم (۴۴۹) صحیح ابی داود رقم (۴۳۲).

۲. سنن ابی داود - رقم (۴۴۸) و آنگاه صحیح ابو داود رقم (۴۳۱).

مسلمانان را با فتنه روبرو ساخته، فتوای کفر علیه آنان صادر کرده اند و ریختن خون آنان را مباح قرار داده اند - آنان حجاج سالخورده را صرفاً بخاطر گفتن ((السلام علیک یا رسول الله)) مورد ضرب و شتم قرار می دهند و کسی را نمی گذارند که به ضریح مبارک رسول الله دست بزند و علمای ما در این باره با آنان بحثها و مناظره ها داشته اند (؟ ؟) ولی آنان اصرار ورزیده و از پذیرفتن حق منکر شده اند!!<sup>۱</sup>

به این موحد!!! چنین پاسخ می دهم:

این گفته آقای صدر که صدا کردن صالحان و نیکان که در گذشته اند، شرک نیست بدلیل اینکه متوسل به آنان، معتقد به این نیست که آنان مالک نفع و ضرر هستند. بلکه صدا کردن آنان بخاطر این است که آنان وسیله ای باشند برای رسیدن به خداوند، و چنین چیزی شرک گفته نمی شود. این، عیناً همان دلیلی است که مشرکان گذشته می گفتند و خداوند، این دلیل آنان را چنین نقل کرده است: (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ) (۳- الزمر) (آگاه باشید، دین و عبادت خالص از آن خداوند است و کسانی که اولیا و دوستانی بجز خداوند بر می گزینند - و می گویند: - ما آنها را پرستش نمی کنیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند. خداوند روز قیامت درباره آنچه که اختلاف دارند، داوری خواهد کرد، خداوند دروغگوی کفر پیشه را هدایت نمی کند.) چه تفاوتی وجود دارد میان اینکه، اهل قبور وسیله باشند و میان اینکه، آنان عامل نزدیک کننده باشند؟! و برای مزید استدلال، دیدگاه آقای فضل طبرسی را که در کتاب ((مجمع البیان)) که از جمله کتب مرجع و معتبر



شیعه است تقدیم خوانندگان محترم خواهم کرد - آقای طبرسی در تفسیر آیه (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) می گوید: ((ای لیشفعوا لنا إلى الله))<sup>۱</sup> (یعنی تا نزد خداوند برای ما شفاعت کنند).

شگفت آور اینکه آقای محمد جواد مغنیه بخشی از سخنان محمد بن عبدالوهاب را از کتاب ((كشف الشبهات)) نقل می کند و می گوید: ((او (محمد بن عبدالوهاب) در صفحه ۱۱۰ می گوید: ((اگر آنان (شیعه) بگویند: ما شرک نمی کنیم، بلکه گواهی می دهیم که آفریدگار، رازق، مالک نفع و ضرر تنها ذات یگانه حضرت حق است و محمد فرستاده خداوند است، او مالک نفع و ضرر خودش هم نیست. البته من توسط صالحین و نیکوکاران نزد الله و بوسیله آنان از خداوند یاری می جویم، در جواب باید بگویید: آنانی که رسول الله ﷺ با آنان قتال کرد و علیه آنان جنگید، به همه آنچه که شما ذکر کردید، اعتراف داشتند و می پذیرفتند که معبودین باطله آنان (بتها) اختیار تدبیر امور را ندارند بلکه آنان معتقد بودند که بتها و معبودان باطل روز قیامت آنان شفاعت خواهند کرد، آقای محمد جواد مغنیه بعد از نقل این سخنان چنین می گوید: آیا کسی که از محمد ﷺ انتظار شفاعت را دارد، مانند کسی است که از بتها طالب شفاعت است؟! . . . . . آری این است تحقیق و موشکافی و این است ایمان واقعی و عمیق؟!))<sup>۲</sup> من مایل نیستم که به این کج اندیشی و کج فهمی که میان طلب از رسول الله ﷺ در حال حیاتش و بعد از وفاتش، تفاوتی قابل نیست، پاسخ یا توضیحاتی بدهم، البته می خواهم آنچه را که خود او در تفسیر آیه مذکور گفته است، نقل کنم. او می گوید: (وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ) و قالوا: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) ((تا نزد خداوند برای آنان شفاعت کنند!))<sup>۳</sup> آیا تضاد و تناقضی روشن تر از این یافته می شود؟ نابود

۱. مجمع البیان ج ۵ ص (۱۳۷۹).

۲. هذه هي الوهابية لحمد جواد مغنیه (۷۹-۷۸).

۳. التفسیر المبین لحمد جواد ص (۶۰۶).

شوند کسانی که دین خدای عزوجل را چنین تحریف نموده و آن را به باد تمسخر و استهزا می گیرند. این عمل عیناً مانند آن است که خداوند از مشرکان نقل کرده، می فرماید: (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) (یونس: ۱۸) ((و بجز خداوند، کسانی را عبادت می کنند که به آنها نفع و ضرری نمی رساند و می گویند: اینها شفاعت کنندگان ما نزد خداوند هستند. بگو: آیا خداوند را از چیزهایی با خبر می سازید که خداوند در آسمانها و زمین از وجود آنها خبر ندارند؟ خداوند پاک و بالاتر است از آنچه مشرکان با وی شریک قرار می دهند))

با بودن این آیه، کسی نمی تواند بگوید: ((من معتقد به این نیستم که این قبور قادر به دفع ضرر یا جلب نفع هستند بلکه من طالب شفاعت از آنها هستم)) زیرا خداوند به نقل از مشرکان می فرماید: ((وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ)) می گوید: خداوند از شرح حال این کفار خبر می دهد. آنان (کفار) می گفتند: ما این بتها را عبادت می کنیم تا آنها نزد خدا در حق ما سفارش کنند.<sup>۱</sup> آری، بعد از آگاه شدن و کسب اطلاع پیرامون این مطالب، لازم بنظر می رسد. که به پند و اندرزی که رسول اکرم ﷺ به حضرت ابن عباس فرمود، عمل شود. رسول اکرم ﷺ خطاب به ابن عباس فرمود: هرگاه سوال می کنی، از خدا سوال کن، هرگاه کمک و یاری می طلبی، از خدا بطلب.<sup>۲</sup> نه از ائمه، آنطور که آقای صدر مدعی است.

بعد آقای صدر می گوید: ((تمام مسلمانان، بجز فرقه وهابی بر شرک نبودن آن اتفاق نظر دارند)). خداوند پدرش را بیامرزد چقدر دروغگو است! مسلمانان اجماع دارند، این سخن صحیحی است ولی بر عکس آنچه که گفته شد. زیرا قاطبه اهل علم اتفاق نظر دارند بر این که: ((هر کس میان خود و میان الله واسطه ای را

۲. مجمع البیان للطبرسی ج ۳ سوره یونس ص ۲۷.

۳. بخشی از یک حدیث که ترمذی آن را در کتاب صفة القیامه برقم (۲۵۱۶) آورده است. صحیح ترمذی رقم (۲۰۴۳).

در نظر بگیرد و بر اتکال کند، او را صدا کند و از او بخواهد، به اتفاق همه، او کافر است. زیرا این تصور و عقیده مانند تصور و عقیده بت پرستان است. آنانی که می گفتند: (هَوَّلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) این بتها و صاحبان قبور، نزد خداوند برای ما شفاعت خواهند کرد.

در پایان به کلیه کسانی که اولیاء را برای رسیدن به الله وسیله و واسطه قرار می دهند، می گویم، بندگان کج اندیش خداوند، این گفته خدا را به دقت مورد مطالعه و تحقیق قرار بدهید که می فرماید: (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ) (البقره: ۱۸۶). ((و چون بندگانم از تو درباره من پرسند، - بگو: - من نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا به فریاد خواند، اجابت می کنم. پس آنان هم دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورند تا هدایت شوند)).

معنی حدیث ((ستفترق أمتی إلى ثلاث و سبعین فرقه))

آقای تیجانی می گوید: حدیثی را که رسول اکرم ﷺ در آن فرموده است: ((بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شد، نصاری به هفتاد و دو فرقه تقسیم شد و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد، همه آنها، بجز یک فرقه در دوزخ خواهند بود)) خواندم.

شگفت آور اینکه هر فرقه، تنها خودش را فرقه ناجیه می داند، حال آنکه در ادامه همین حدیث آمده است که سوال شد: ای رسول خدا! آن فرقه ناجیه کدام است؟ فرمود: ((آن است که به روش من و اصحاب من عمل کند)). آیا فرقه ای وجود دارد که متمسک به کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ نباشد؟ آیا فرقه اسلامی هست که غیر این را مدعی شود؟ اگر از امام مالک، ابوحنیفه، شافعی و احمد بن حنبل سوال شد، آیا از میان آنان کسی پیدا می شود که متمسک به قرآن و سنت صحیحه نباشد؟ آری، این مذاهب چهار گانه اهل سنت هستند و اگر فرقه شیعه که من قبلاً معتقد به انحراف و فساد آن بودم، در کنار این مذاهب قرار داده شود، آن نیز

مدعی تمسک به کتاب الله و سنت صحیحه بر گرفته از اهل بیت پاک و مطهر است، و طبق ضرب المثل معروف ((أهل البيت أدری بما فیہ)) (صاحب خانه بهتر می داند که در خانه چیست) آیا ممکن است که تمام این فرقه ها حق باشند، همان طور که خودشان مدعی هستند؟ امکان ندارد، زیرا آنچه که از حدیث مستفاد است، عکس این است، مگر اینکه حدیث را موضوع و دروغ تلقی کنم، این نیز ممکن نیست. زیرا حدیث نزد شیعه و سنی به درجه تواتر رسیده است، یا اینکه بگوییم: حدیث مصداق و مدلولی ندارد؟ و از رسول اکرم ﷺ به دور و بسیار بعید است اینکه سخنی بگوید که مصداق و مدلولی نداشته باشد. زیرا رسول خدا ((ما ینتطق عن الهوی)) تمام سخنان او حاوی حکمت ها و اندرزها هستند. با توجه به این، چاره ای ندارم بجز اینکه اعتراف کنم که از میان هفتاد و سه فرقه، تنها یک فرقه حق و بقیه بر باطل اند.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- اختلاف ائمه اربعه، اختلاف در اصول دین نیست، همه آنان در اصول دین اتفاق نظر دارند. اختلاف میان آنان در فروع دین است و آن نیز علل و اسبابی دارد. مثلاً تفاوت درک و فهم در ارتباط با نصوص حدیث و قرآن و فاصله زمانی میان آنان. مثلاً ابو حنیفه در سال ۱۵۰ هجری در گذشته است امام مالک در سال ۱۷۹، شافعی در سال ۲۰۴ و امام احمد در سال ۲۴۱ فوت کرده اند. هر کدام بر اساس متن و نصوصی که از قرآن و حدیث به او می رسید، فتوا می داد. بنابر همین اصل، فتوای امام ابوحنیفه به او می رسید، فتوا می داد. بنابر همین اصل، فتوای امام ابوحنیفه، بیش از فتاوی دیگران هستند چون امام ابوحنیفه، زمانش با زمان صحابه نزدیک تر بوده و به متون و روایات کمتری دسترسی داشته است. اما امام احمد اغلب بوسیله احادیث فتوا می داد. زیرا زمان او متاخر بود و اغلب

۱. ثم اهدیت ص (۶۴) و آنگاه هدایت شدم ص (۱۰۱-۹۹).

احادیث در زمان او تدوین شده و او به احادیث دسترسی بیشتری داشت. اینجا است که میان ائمه اختلاف فتوا وجود داشت هر کدام روی حدیثی که به او رسیده بود تاکید ورزید و پیروانش را به تبعیت از آن دعوت می کرد. اختلافی که در حدیث مورد بحث بدان اشاره شده است، اختلاف در اصول است نه در فروع.

۲- یگانه فرقه متمسک به قرآن و سنت، فرقه اهل سنت و جماعت است. زیرا در حدیث پیرامون معرفی آن فرقه آمده است، (ما أنا علیه و أصحابی) و بجز اهل سنت و جماعت هیچ گروهی یافت نمی شود که به تمام معنی متمسک به روشها و منشهای رسول الله و یارانش باشد. به همین خاطر روافض طبعاً درهای آتش را برای اهل سنت باز می کنند. آقای تیجانی در کتاب خود، همه اش صحابه را مطعون قرار داده و بر اهل سنت تاخته است. صرفاً بخاطر محبتی که اهل سنت با صحابه دارند. با توجه به این وضعیت طبعاً روافض، بیش از سایر فرق، از فرقه ناجیه (رستگار) فاصله دارند!؟

((نقدی بر تحریف حدیث رسول الله از جانب آقای تیجانی))

تیجانی می گوید: اجازه بفرمایید تا داستان اعرابی (مرد دهاتی) را که در مسجد رسول الله ﷺ و در محضر پیامبر و یارانش با کمال بی شرمی ادرار کرد، برایتان تعریف کنم. وقتی تنی چند از یاران بلند شده بر وی شمشیر کشیدند تا او را به قتل برسانند، رسول الله ﷺ آنان را منع کرد و فرمود: بگذارید او را و موجب ناراحتی ادرار او نشوید و روی ادرار او آب پاشید. زیرا شما مامور هستید تا با مردم سختگیری نکنید، امور را برای مردم آسان بگیرید: اسباب نفرت و دوری مردم را فراهم نسازید. صحابه چاره نداشتند جز اینکه از وی تبعیت کنند. رسول الله ﷺ مرد اعرابی را خواست، او را کنار خود نشاند و به او خوش آمد گفت، با نرمی و ملامت با وی برخورد کرد و به وی فهماند که مساجد، خانه خداوند هستند، نباید آلوده شوند. مرد اعرابی به آغوش اسلام در آمد و بعد از آن، مرتب و پاکیزه

همواره به مسجد می آمد - آری، خداوند درست فرموده است، وقتی در قرآن خطاب به رسول الله می فرماید: (وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ) ((اگر تو خشن و سنگ دل می بودی، حتماً از اطراف تو پراکنده می شدند)).<sup>۱</sup> می گویم:

داستان اعرابی قطعاً با این الفاظ نیامده است بلکه با تعبیری شبیه آن نقل گردیده است. بخاری از ابوهریره آن را چنین نقل کرده است: یک مرد بادیه نشین بلند شد و در مسجد ادرار کرد. مردم او را بد و بیراه گفتند. رسول اکرم ﷺ فرمود: او را بگذارید و یک دلو آب بر محلی که ادرار کرده، پاشید. همانا خداوند شما را مامور کرده تا بر مردم آسان بگیرید و سختگیر نباشید.<sup>۲</sup> اما آقای تیجانی در صدد بر آمده است تا زخمهای روحی و روانی خود را که در اثر حسد نسبت به صحابه در او بوجود آمده است تخفیف دهد، لذا دست به تحریف روایت زده، چنین گفته است: ((تنی چند از صحابه شمشیرها را از غلاف کشیده می خواستند او را به قتل برسانند))؟! تمام روایات خلاف این دروغ سخن می گویند. این جمله به تعبیرهای متعددی آمده است. مانند (قام علیه بعض الناس) بعضی از حاضرین علیه او قیام کردند. (صاح به الناس) مردم در برابر این عمل او سر و صدا به راه انداختند - (فاسرع الناس الیه) مردم به طرف او شتافتند - (فتناوله الناس) مردم او را گرفتند. (فقال اصحاب رسول الله مه، مه) یاران رسول الله فرمودند: نگذارید، نگذارید. این همه روایات مورد پسند آقای تیجانی واقع نشدند و او دست به تحریف حدیث زد تا ثابت کند که صحابه خشن و تندخو هستند، و قصدی به جز قتل و کشتار نداشتند. ولا حول ولا قوه إلا بالله.

آقای تیجانی در ادامه هذیان و یاوه گویی خود، می گوید: ((رسول اکرم ﷺ با مرد بادیه نشین به ملاطفت و نرمی برخورد کرد و او مسلمان شد و بعد مرتب و با

۱. ثم اهدیت ص (۷۲) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۱۳).

۲. صحیح بخاری کتاب الوضوء باب صب الماء علی البول فی المسجد برقم (۲۱۷).

لباس و بدن پاکیزه به مسجد می آمد)). به به، مگر آن مرد بادیه نشین کافر بود که آقای تیجانی می گوید: او در اثر ملاحظت رسول الله مسلمان شد؟! در سنن ابو داود از ابی هریره رضی الله عنه در این باره آمده است: مردی بادیه نشین وارد مسجد شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود. آن مرد دو رکعت نماز خواند و بعد چنین دعا کرد. پروردگارا، بر من و محمد رحم کن و بجز ما بر احدی رحم نکن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چیز وسیع و گشاده ای را محدود و تنگ کردی. دیری نگذشت که آن مرد در گوشه مسجد ادراک کرد. مردم به طرف او شتافتند. رسول الله صلی الله علیه و آله جلوی آنان را گرفت و فرمود: خداوند شما را امر کرده تا بر مردم آسان بگیرید و سختگیری نکنید. بعد فرمود: یک دلو آب بر آن پاشید.<sup>۱</sup> و در روایت احمد با این الفاظ آمده است. ((فقام إليه رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: إنها بنی هذا البيت لذكر الله و الصلاة و أنه لا یبال فیه)) رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طرف او رفت و فرمود: همانا این خانه برای یاد خدا و نماز ساخته شده است. از آلودگی باید دور نگاه داشته شود. بعد یک دلو آب خواست و آن را روی محل پاشید. راوی می گوید: آن مرد صحرایی بعد از اینکه متوجه شد، گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله بلند شده نزد من آمد. پدر و مادرم فدای او شود. و به من بد و بیراه نگفت، مرا عتاب نکرد و مرا نزد.

آقای تیجانی چگونه می گوید: او مسلمان شد؟؟!

از کجا می داند که آن مرد صحرایی بعد از آن با تن و لباس پاکیزه وارد مسجد می شد؟! بار خدا یا، او را دکتر می گویند!!!

((نقدی بر دیدگاه آقای تیجانی درباره عبدالله بن عمر رضی الله عنهما))

۳. سنن ابی داود ج ۱ کتاب الطهارات باب الأرض بصیها البول برقم (۳۸۰) و نگا صحیح ابو داود (۳۶۶).

۱. المسند ج ۳ برقم (۱۰۵۳۸) ص (۵۷۲) مسند ابوهریره.

آقای تیجانی می گوید: ((... یا از عبدالله بن عمر، او نیز از جمله کسانی بود که از امام علی فاصله می گرفت و بعد از اینکه مردم با امام علی بیعت کردند، او با امام علی بیعت نکرد و درباره اینکه، بهترین مردم بعد از رسول الله ﷺ ابوبکر، عمر و عثمان هستند، و بعد از آن کسی بر کسی برتری ندارد و همه با هم برابرند، حدیث بیان می کرد. معنی این حدیث، این است که عبدالله بن عمر، امام علی را با توده مردم و مردم کوچه و بازار برابر می دانست، مانند یک فرد عادی که هیچ گونه فضل و فضیلتی نداشته باشد، او را به حساب می آورد. عبدالله چقدر بیگانه و ناآشنا است، درباره واقعیاتی که علمای بزرگ امت و ائمه درباره فضیلت امام علی بیان کرده اند. روایاتی که پیرامون فضیلت علی وارد شده اند، چنان مستند و معتبرند که این گونه روایات درباره هیچ یک از صحابه نیامده است. آیا عبدالله بن عمر حتی یک روایت درباره فضیلت امام علی شنیده است؟ آری، به خدا سوگند او درباره فضیلت امام علی زیاد شنیده است، و زیاد دانسته، اما سیاست و ما ادراک ما السیاسه، سیاست حقایق را وارونه می کند و شگفتی می آفریند.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- آقای تیجانی بر صحابی رسول الله ﷺ، عبدالله بن عمر خرده گیری می کند صرفاً بخاطر اینکه او این حدیث را روایت کرده است و گمان می کند که این حدیث طعن بر امام علی است و او متوجه اعمال خود نیست. در حالی که او احادیث را تحریف می کند و برخی دیگر را صرفاً بخاطر اینکه این احادیث مشتمل بر مدح صحابه هستند، تجلیل می کند. او بی گمان هدف خود را پاک و مقدس می داند اما می پندارد که ابن عمر رضی الله عنه قصد خرده گیری و عیبجویی امام



علی را داشته است و پیرامون فضیلت ابوبکر، عمر و عثمان دست به وضع احادیث زده است. آفرین بر این گمراهی!

۲- قصد ابن عمر هرگز مطعون کردن امام علی یا اینکه او را بدون فضیلت جلوه دهد نبوده است. در حدیث مذکور، خوبی و بهتری مقید به امور مربوط به خلافت است. همان گونه که ابن عساکر از عبدالله بن یسار و او از سالم و او از ابن عمر نقل کرده است: ((إنکم لتعلمون أنا کنا نقول علی عهد رسول الله ﷺ، ابوبکر، عمر و عثمان، یعنی فی الخلافه)). یعنی، شما بخوبی آگاه هستید که ما در زمان رسول الله ﷺ می گفتیم: ابوبکر، عمر و عثمان یعنی در خلافت. هم چنین در اصل حدیث که از طریق عبدالله عن نافع عن ابن عمر نقل شده است نیز چنین آمده است ((کنا نقول فی عهد رسول الله ﷺ، من یکون أولى الناس بهذا الأمر؟ چه کسی شایسته تر برای خلافت است، در این باره در زمان حیات مبارک رسول اکرم ﷺ بحث و تبادل نظر داشتیم و می گفتیم، نخست ابوبکر و سپس عمر.<sup>۱</sup>

اگر عبدالله بن عمر فضیلتی برای امام علی قایل نبود، چگونه از رسول اکرم ﷺ روایت می کرد که حسن و حسین سردار جوانان اهل بهشت هستند، و حضرت علی که پدر حسن و حسین است. از فرزندان خود افضل و بهتر است<sup>۲</sup> علاوه بر این امام بخاری از حضرت سعد بن عیبده نقل کرده است که: ((شخصی نزد ابن عمر آمد و درباره عثمان از او پرسید. ابن عمر از خوبیهای عثمان برای او بیان کرد، بعد ابن عمر پرسید: ممکن است تو از شنیدن تعریف او ناراحت شدی؟ آن شخص گفت: آری، ابن عمر گفت: خدا تو را ذلیل کند. بعد درباره علی سوال کرد. ابن عمر خوبیهای علی را بیان کرد. بعد گفت: او آن است. خانه او وسط خانه های رسول الله ﷺ ساخته شده است. بعد ابن عمر گفت: ممکن است تو از

۱. فتح الباری ج ۷ ص (۲۱).

۲. سنن ابی ماجه باب فضائل اصحاب الرسول ﷺ شماره (۱۱۸) و صحیح ابن ماجه (۹۶۹) آلبانی.

شنیدن تعریف علی ناراحت شده ای؟ گفت: آری، ابن عمر گفت: خدا تو را ذلیل کند. برو و هر چه می خواهی در حقم انجام بده.<sup>۱</sup> در روایت نقل شده از عطاء آمده است ((آن مرد گفت: من او را نمی پسندم، ابن عمر گفت: خداوند تو را نپسندد<sup>۲</sup> آیا این همه روایات دال بر این هستند که ابن عمر فضیلتی برای امام علی قایل نبود؟ واقعیت این است که آقای تیجانی فقط با یک چشم نگاه می کند و بجز معایب و نقایص چیزی دیگر را نمی بیند. و معنی قول ابن عمر: إن بینه أوسط بیوت النبی ﷺ، ای: أحسنها بناء<sup>۳</sup>

۳- البته دلایل برای فضیلت، جایگاه و تقوای ابن عمر رضی الله عنه زیاد است. عباس قمی، محدث امامیه در کتاب خود ((الکنی واللقاب)) پیرامون معرفی شخصیت ابن عمر رضی الله عنه چنین آورده است: ((عبدالله بین عمر صحابی نامداری است: ابن عبدالبر در استیعاب درباره او گفته است. رضی الله عنه - از اهل تقوی و علم و فضل است و به شدت از آثار و روشهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیروی می کرد. در فتوا دادن بسیار محتاط بود. با حزم و احتیاط سخن می گفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به همسرش حفصه، خواهر عبدالله فرمود: ((برادرت عبدالله مرد بسیار شایسته و خوبی است، اگر نماز شب را می خواند بعد از آن ابن عمر هرگز ابن عمر هرگز سحر خیزی را ترک نکرد.<sup>۴</sup> آری، این است امام ابن بابویه قمی. در کتاب خودش ((الخصال))<sup>۵</sup> به روایات ابن عمر استدلال می کند و آنها را می پذیرد. و هم چنین آقای محقق کتاب روایات وی را می پذیرد، آری این است ابن عمر از دیدگاه امامیه اثنا عشریه!؟

۳. صحیح بخاری کتاب الفضایل - باب فضایل علی شماره (۳۵۰۱).

۴. الفتح جلد ۷ ص (۹۱) به خصایص علی مراجعه شود.

۵. مآخذ سابق (ج ۷ ص ۹۱).

۱. الکنی و الالقاب ج ۱ ص (۳۶۴) چاپ مکتبه الصدر تهران.

۲. الخصال ص (۱۹۱-۱۸۴-۱۶۳-۷۲-۶۷-۳۱-۲۹).

((نقدی بر دیدگاه تیجانی پیرامون جایگزین کردن صحابه سپاسگزار به جای صحابه منقلبین))

آقای تیجانی می گوید: ((صحابه شاکرین، آنانی که عهد و پیمان رسول الله ﷺ را نقض نکردند، مانند عمار بن یاسر، سلمان فارسی، ابی ذر، مقداد بن اسود خزیمه بن قابت و ابی بن کعب و غیره، جای صحابه متقلب و مرتد مانند، معاویه، عمرو بن عاص، مغیره، ابوهریره، عکرمه، کعب الاحبار و غیره را گرفتند. خدا را در برابر این بینش و آگاهی سپاس می گویم<sup>۱</sup>؟  
می گویم:

گناه معاویه چیست که در ردیف مرتدان قرار گیرد؟ معاویه مگر همان کسی نیست که امام معصوم، حسن بن علی با وی مصالحت کرد و خلافت را به وی سپرد؟ عمرو بن عاص چه گناهی را مرتکب شده است؟ اگر او بخاطر حمایت از معاویه مطرود است، باید بدانیم او کسی بود که از طرف امام حسن و امام حسین کاندیدای خلافت تعیین شده بود، اگر او بخاطر حمایت از معاویه بزه کار است، چرا امام حسن و امام حسین او را برای خلافت کاندیدا کرده بودند؟ در واقع مجرم بودن مغیره بن شعبه، عکرمه و کعب الاحبار برای من روشن نیست. تیجانی از این سه تن خلافت یا تخلفی را نقل نکرده است. البته آنچه که ظاهر و آشکار است، این است که آقای تیجانی دری از انقلاب و ارتداد را باز کرده، از هر کس که دل خوشی نداشته باشد، او را داخل آن قرار می دهد و دلیل ارتداد این صحابه را بیان نمی کند، زیرا می ترسد که ماهیت ناهنجارش نسبت به بهترین مردم روی زمین آشکار شود. اما ابوهریره، تنها جرمش این است که فضیلت ابوبکر و عمر را بیان می کند - این جرم به تنهایی برای مرتد بودن او کافی است.

((نقدی بر دیدگاه تیجانی پیرامون واژه ((اهل سنت و جماعت))  
آقای تیجانی می گوید: چه کسی اصطلاح یا واژه ((اهل سنت و جماعت)) را  
رواج داده است؟! در تاریخ پیرامون این مطلب مطالعات و پژوهش زیادی انجام  
داده ام. آنچه که بدان دست یافته ام این است که سالی که معاویه در آن خلافت  
را بدست گرفت، به اتفاق ((عام الجماعه)) یعنی سال جماعت نامیده شد. دلایلش  
نیز این بود که امت بعد از به قتل رسیدن عثمان به دو گروه تقسیم شد، حامیان  
امام علی و پیروان معاویه - وقتی امام علی به شهادت رسید و معاویه بعد از صلح  
با امام حسن خلافت را به تمام معنی در دست گرفت و امیرالمومنین شد، آن سال  
به ((سال جماعت)) موسوم گردید. بدین ترتیب واژه ((اهل سنت و جماعت)) با  
مسمی شدن به این اسم، دال بر تبعیت و پیروی کردن از روش و منش معاویه و  
اتفاق بر آن است، ((اهل سنت و جماعت)) هرگز به معنی پیروان سنت رسول  
الله ﷺ نمی باشد.<sup>۱</sup>

می گویم:

سنت در لغت، به معنی روش و سیره است و جماعت در لغت، به ضد تفرقه  
معرفی شده است. این تعریف لغوی واژه ((اهل سنت و جماعت)) است. تعریف  
اصطلاحی ((سنت)) عبارت است از پیروی کردن از روش و منش پیامبر ﷺ و  
یاران او، در عمل<sup>۲</sup>، رفتار، گفتار و اعتقاد. علامه ابن حزم اهل سنت را چنین  
تعریف می کند: ((اهل سنت همان اهل حق اند و غیر آنان، اهل بدعت نام دارند -  
اهل سنت اصحاب رسول الله ﷺ و پیروان آنان از تابعین هستند - و بعد اصحاب  
حدیث و پیروان آنان از فقهای از زمان گذشته تا عصر حاضر، و کلیه کسانی از

۱. ثم اهدیت ص (۱۷۱-۱۷۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۸۹-۲۸۸).

۲. منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد عند اهل السنه عثمان بن علی ج ۱ ص (۲۸).

توده مردم در شرق و غرب گیتی که از روش صحابه، تابعین، محدثین و فقهای تاسی کنند، ((اهل سنت و جماعت)) گفته می شوند.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب، اهل سنت، به کسانی گفته می شود که از سنت رسول الله ﷺ تبعیت کنند و معنی اصطلاحی ((جماعت)) یعنی گروهی که تابع و پیرو حق هستند. و منظور آن، گروه صحابه می باشد - همان طور که رسول اکرم ﷺ در پاسخ کسی که درباره گروه رستگار سوال کرد، فرمود: ما أنا علیه و أصحابی - در روایتی دیگر این مطلب به صراحت، چنین آمده است: ((هی الجماعه)) بنابراین، ابوشامه می گوید: هر جا حکم به لزوم تبعیت از جماعت آمده است، منظور از آن لزوم تبعیت از حق است، هر چند که تبعیت کنندگان از حق کمتر و دنبال روان باطل بیشتر باشند. زیرا حق همان است که نخستین جماعت، یعنی پیامبر و صحابه بر آن عمل می کردند، کثرت اهل باطل بعد از آنان ملاک نیست<sup>۲</sup> لذا جماعت، به معنی پیروی کردن از پیامبر و یاران او می باشد و هر کس که از سیره و روش پیامبر و یاران او پیروی کند، بر حق عمل کرده است و حق است ولو اینکه یک نفر باشد. ابن مسعود<sup>۳</sup> در این باره چنین فرموده است: . . . إن الجماعه ما وافق الحق، وإن كنت وحدك، جماعت یعنی کسانی که با حق موافق باشند ولو اینکه یک نفر باشد<sup>۳</sup>، بنابراین، سنت به معنی پیروی کردن از کتاب الله و سنت است. و جماعت، عبارت است از آنچه که صحابه بر آن اتفاق و اجماع کرده باشند. هر کس از کتاب، سنت و اجماع صحابه سخن بگوید و آنها را ملاک و معیار حق بداند، از اهل سنت و جماعت می باشد، این است تعریفی که اهل سنت از واژه و اصطلاح، ((اهل سنت و جماعت)) دارند. لذا ادعای تیجانی مبنی بر اینکه منظور از سنت متبعه، همان سنت معاویه، به معنی ناسزا گفتن به حضرت علی<sup>۴</sup> است، دال بر دروغ رسوا کننده و جهالت او است و حکایت از کینه توزی یا بی علمی او دارد.

۳. الفضل فی الملل و النحل لابن حزم ج ۲ ص ۲۷۱.

۱. الباعث علی إنکار البدع و الحوادث لابی شامه (ص ۹۱).

۲. ماخذ سابق.

((نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه رسول الله ﷺ درباره دوازده امام و اسامی آنان تصریح فرموده است))

آقای تیجانی می گوید: شما چگونه و بنابر چه دلیلی، از امامانی تقلید می کنید که دستگاه حکومت اموی یا عباسی بخاطر اغراض سیاسی آنان را منسوب کرده است و امامانی را که رسول اکرم ﷺ درباره تعداد و نام آنان به صراحت سخن گفته است، رها می کنید - چگونه از کسانی تقلید می کنید که پیامبر ﷺ را به معنی واقعی کلمه شناخته اند و کسی را که باب علم است و برای رسول الله ﷺ به منزله هارون برای حضرت موسی است، ترک می کنید - بعد او در حاشیه، ((بخاری)) و ((ینابیع الموده)) را به عنوان ماخذ و منبع ذکر می کند.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- منظور آقای تیجانی از تعیین عدد ائمه اشاره به روایتی است که امام بخاری آن را ذکر کرده است. در صحیح بخاری حضرت جابر بن سمره می گوید: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: ((یکون اثنا عشره أمیراً)) دوازده امیر خواهد بود. بعد راوی می گوید: قال کلمه لم اسمعها)) یعنی رسول اکرم ﷺ بعد از آن جمله اول، کلمه ای را ذکر کرد که جابر می گوید من آن را خوب متوجه نشدم - بعد پدر جابر یعنی سمره گفت. آن کلمه که تو ای جابر متوجه نشده ای، این بود، ((کلهم من قریش)) یعنی تمام دوازده امام از قریش خواهند بود.<sup>۲</sup> شگفت آور این است

۳. ثم اهدیت ص (۱۷۰) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۸۸).

۱. صحیح بخاری کتاب الاحکام، باب الاستخلاف برقم (۶۷۹۶) مسلم مع الشرح، کتاب الاماره - الناس تبع لقریش

(۱۸۲۱).

که آقای تیجانی از حدیثی استدلال می کند که در واقع آن حدیث بزرگترین و مستندترین دلیل علیه خود او است ((ولکنه لا یشرع))؟! زیرا منظور او از دوازده امیر، از فرزندان حضرت علی است و آنچه که روشن و متفق علیه است، این است که هیچ کدام از فرزندان حضرت علی به امامت و امارت نرسیده است، بجز خود حضرت علی. حتی حضرت امام حسن نیز امارت را برای حضرت معاویه رها کرد و به نفع او دست بردار شد و بقیه دوازده نفر قبل از اینکه به امارت برسند، فوت کردند یا شهید شدند! آقای تیجانی بر مبنای چه دلیلی حدیث را برای خود دلیل و مستمسک قرار می دهد؟ در واقع این حدیث دلیل اهل سنت است. زیرا امراء که نخستین آنان خلفای اربعه هستند، از قریش بودند. بعد نیز کسانی دیگر عملاً به امارت و خلافت رسیدند و آنان نیز از قریش بودند. مانند معاویه، حداکثر آنچه که از حدیث مذکور استفاده می شود، این است که دوازده نفر از قریش به امارت خواهند رسید، همان طور که رسول الله ﷺ فرموده است لیکن محال و بسیار بعید است که منظور از آنان همان دوازده امامی باشند که شیعه از آنان استدلال می کند، زیرا همگی آنان قبل از مستولی شدن بر منصب امارت فوت کردند. بجز امام قائم، محمد بن حسن عسکری که طبق عقیده اهل تشیع در سن پنج سالگی داخل سرداب شده و در یک وقت و زمان مشخصی ظهور خواهد کرد. علاوه بر این، اگر عدد و آمار امراء را به دوازده منحصر و محدود کنیم، این خودش مساله ای است که با اعتقاد شیعه موافقت و همسانی ندارد. زیرا آنان مدعی هستند که نخستین امام، از میان دوازده امام، علی بن ابی طالب است و به این ترتیب، تعداد ائمه به سیزده می رسد، نه به دوازده؟! در صورتی که شیعه روی دوازده امام تاکید دارد، طبرسی در کتاب خود (اعلام الوری باعلام الهدی)) که نزد امامیه، کتاب بسیار معتبر و مستندی است، از ابی جعفر و او از جابر بن عبدالله الانصاری نقل می کند - جابر می گوید: ((نزد فاطمه زهراء رسیدم، تخته ای که نام اوصیاء از فرزندان وی در آن نوشته شده بود، در جلوی او گذاشته بود. جابر می گوید: آن نامها را

شمردم. دوازده بودند و آخرین آنان، امام قائم بود. از میان آنان سه نفر محمد نام داشت و چهار نفر علی مسمی بودند<sup>۱</sup> و از زراره مروی است، می گوید: از ابو جعفر علیه السلام، شنیدم فرمود: ((از اولاد حضرت محمد دوازده نفر محدث خواهند بود، همه آنان از فرزندان رسول الله ﷺ و از فرزندان علی بن ابی طالب هستند پس رسول الله ﷺ و حضرت علی هر دو پدر هستند - با توجه به آنچه که ذکر شد، توصیه من به آقایان شیعه، این است که بجای دوازده امامی (اثنا عشری) خود را به سیزده امامی (ثلاثه عشری) مسمی کنند؟! و در غیر این صورت مسلک آنان مخالف با اعتقاد آنان خواهد بود!؟

۲- این گفته آقای تیجانی که رسول اکرم ﷺ درباره نامهای ائمه تصریح نموده و بطور معین آنها را ذکر کرده است، دروغی آشکار است و از هیچ دلیلی صحیح و روشن چنین چیزی ثابت نیست. شگفت آور اینکه آقای خویی، مرجع بزرگ شیعه در صفحه ۱۲۵ کتاب خود ((مسائل و درود)) منکر این است. خویی در جواب یکی از سوال کنندگان می گوید: ((روایات متواتره که از طریق خاص و عام به ما منتقل شده اند، تعداد ائمه را دوازده ذکر کرده اند ولی در مورد نام آنان ذکر و سخنی به میان نیامده است به گونه ای که بعد از رحلت امام سابق، شک و تردیدی درباره امام لاحق (بعدی) باقی نمانده باشد. . . خواننده ی محترم مشاهده می کنی که چقدر تضاد و تناقض در معتقدات شیعه وجود دارد! علاوه بر این، آقایان شیعه در تعیین اسماء ائمه اختلاف دارند. عده ای ائمه را از فرزندان حسین می دانند تا امام جعفر. بعد به سه فرقه تقسیم می شوند. یک فرقه امامت را به موسی بن جعفر اختصاص می دهد و خود را امامیه می گوید. فرقه دوم امامت را از آن اسماعیل بن جعفر می داند و خود را اسماعیلیه می گوید. و فرقه ای امامت را از آن محمد بن الحنفیه می داند. . . برای کسب اطلاع بیشتر به ((فرق الشیعه)) نوشته نوبختی



مراجعه شود تا نهایت سرگردانی و سردرگمی آنان در این خصوص برایتان آشکار شود. باید گفت که ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه رسول اکرم ﷺ اسامه ائمه را به صراحت بیان کرده است، سخنی بسیار بی ارزش و بدون دلیل است.

((نقدی بر ادعای آقای تیجانی دایر بر اینکه صحابه قاتل علی هستند))

جناب تیجانی می گوید: ((اگر پیروان و یاران موسی علیه السلام علیه هارون علیه السلام توطئه کردند و نزدیک بود او را به قتل برسانند، بعضی از اصحاب محمد ﷺ نیز هارون محمد را کشتند و فرزندان و حامیان او را تعقیب کردند. برای دستگیر کردن آنان زیر هر سنگ و داخل هر پلاسی رفتند و نام آنان را از لیست خارج کردند و مردم را از اختیار کردن نام ((علی)) برای فرزندان خود منع کردند!!))  
می گویم:

آیا می توان یک کتاب را پیدا کرد در آن، اصحاب رسول الله ﷺ قاتل، حضرت علی ﷺ معرفی شده باشند؟! آری، دقت بفرمایید، جهالت چگونه جاهلان را وامی دارد که با واقعیات تاریخی مخالفت کنند؟! حقیقت مسلمه نزد شیعه و سنی این است که حضرت علی ﷺ توسط خوارج به شهادت رسیده است و قاتل وی عبدالرحمن بن ملجم است. آیا از دیدگاه آقای تیجانی خوارج جزء صحابه هستند؟! درباره این گفته تیجانی که صحابه از اختیار کردن اسم ((علی)) مردم را منع می کردند، چنان دروغ واضح و آشکاری است که نیاز به دفاع ندارد و برای من مقدر نیست که تفسیر یا تبصره ای پیرامون آن بنگارم بجز اینکه من از این هدایتی که نصیب آقای تیجانی شده است پناه می جویم!!  
((آقای تیجانی حدیث رسول الله ﷺ را تحریف می کند))

تیجانی می گوید: ((بعضی از یاران رسول الله ﷺ در نقل کردن حدیث، ثقه و قابل اعتماد نبودند. بسیاری احادیث را که مطابق میل آنان نبودند، باطل تلقی نموده اند و علی الخصوص احادیثی را که مورد وصیت رسول الله ﷺ بودند و موقع بیماری و وفات رسول الله گفته شدند - بطور مثال می توان حدیث زیر را ذکر نمود. در بخاری و مسلم آمده است، که رسول اکرم ﷺ موقع رحلت سه مطلب را توصیه کرد: یکی اینکه مشرکین را از جزیره عرب بیرون کنید - دوم اینکه وفد اسامه را امضا کنید، یعنی آن را بفرستید. . . بعد راوی می گوید: مطلب سوم را فراموش کرده ام. آیا این معقول است و عقل آن را می پذیرد، صحابه که حاضر در جلسه بودند و هر سه وصیت را در بیماری موت رسول الله ﷺ از وی شنیده اند، دو تا را یاد کرده و سومی را فراموش کنند حال آن که آنان به قدری تیز هوش و دارای یادداشت قوی بودند که قصیده و اشعار بسیار طولانی را بعد از یک بار شنیدن از بر می کردند؟ هرگز باور کردنی و پذیرفتنی نیست. البته سیاست آنان را واداشت تا آن بخش از وصیت را فراموش کنند و سخنی از آن گفته نشود، این نیز یکی دیگر از اباطیل صحابه است. چون این بخش از وصیت بی گمان در مورد جانشینی علی بن ابی طالب بوده است، راوی آن را عنداً ذکر نکرده است.<sup>۱</sup>

جواب:

۱- این حدیث، بخشی از آن حدیث است که آقای تیجانی آن را به ((مصیبت روز پنج شنبه)) یاد می کند. ذکر این جز از حدیث در اینجا و عدم ذکر آن در بحث مذکور، آشکارا حدیث از این دارد که آقای تیجانی چقدر دارد با احادیث بازی می کند. دلیل مطرح نکردن این بخش از حدیث در مباحث سابق (رزیه یوم الخمس) این است که این بخش از حدیث، مبین این مطلب است که رسول اکرم ﷺ صحابه را از نزد خود بیرون نرانده و آنان را طرد نکرده است. و مهمتر از

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۶۴-۱۶۳) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۷۴-۲۷۳).

همه، اینکه رسول اکرم ﷺ این توصیه ها را بعد از اینکه از نوشتن مکتوب منصرف شده بود، به صحابه ﷺ کرد، این خودش دلیل روشن و بسیار واضحی است مبنی بر اینکه آنچه را که رسول اکرم ﷺ می خواست بنویسد، مطلب ضروری و مهمی نبود بلکه همان طور که حضرت عمر ﷺ می اندیشید یک امر اختیاری بود.

۲- گوینده این جمله و کلمات (سومی را فراموش کرده ام) سعید بن جبیر، تابعی است. در روایتی دیگر چنین آمده است (و سکت عن الثالثه او قالها فانسيتها) از ذکر توصیه سومی خاموشی اختیار کرد یا اینکه او آن را گفته و من آن را فراموش کرده ام. بنابراین فراموش کننده سعید بن جبیر است و او تابعی است نه صحابی. لذا این گفته آقای تیجانی (آیا عقلانی است که صحابه حاضر در جلسه وصایای رسول الله را شنیده و سومی را فراموش کنند؟) دال بر جهالت و بی علمی او است. زیرا که صحابه حدیث را فراموش نکردند بلکه کسی که از صحابه روایت می کند، او فراموش کرده است. لذا آقای تیجانی مسئولیت فراموش کردن یک راوی را که بخشی از یک حدیث را فراموش کرده است، چگونه به گردن صحابی می اندازد - باز هم فرضاً اگر بپذیریم که صحابه بخشی از حدیث حتی تمام یک حدیث را فراموش کرده است، شگفت آور نیست، زیرا صحابه مانند سایر انسانها هستند بعضی امور را فراموش می کنند و بعضی را بخاطر می سپارند آنان از چنین چیزی معصوم نیستند - ولی همان طور که در مباحث گذشته خاطر نشان کردم، عصمتی که آقای تیجانی آن را برای علی و فرزندانش قایل است، او را بر این گمان واداشته است که هر گونه خطا، فراموشی حتی سبقت کسانی که از صحابه صورت گیرد، آن را یک عیب و گناه در حق آنان تلقی کند. فنسأل الله النقمه لعقده العصمه لدی الرافضه!

((نقدی بر ادعای تیجانی دایر بر اینکه اختلاف میان ائمه اربعه دال بر مخالفت آنان با قرآن و سنت است))

آقای تیجانی می گوید: بدلیل اینکه در مذاهب اربعه اختلاف زیادی وجود دارد، لذا آن مذاهب بر گرفته از سخنان خدا و رسول او نیستند. زیرا رسول الله با قرآن مخالف نیست و سخنی خلاف خلاف قرآن نمی گوید.<sup>۱</sup>

جواب:

قصد دفاع از ائمه اربعه یا قصد بیان موجبات اختلاف فقهی آنان را ندارم. می خواهم توضیحاتی درباره ی گفته آقای تیجانی دایر بر اینکه اختلاف میان ائمه اربعه نشانگر این است که آن مذاهب بر گرفته از سخنان خدا و رسول الله ﷺ نیستند؟ بدهم. آقای تیجانی اگر اختلاف میان مذاهب دال بر این است که آن مذاهب غیر الهی و باطل هستند، ناچارم سخنان ابی جعفر طوسی، شیخ طایفه اثنا عشریه را برای هدایت نقل کنم. جناب طوسی می گوید: اختلاف میان مذاهب اثنا عشری، بیش از اختلاف میان مذاهب اربعه اهل سنت است. او در کتاب خود (عده الاصول) چنین می گوید: در کتاب ((استبصار و تهذیب الاحکام)) بیش از هزار حدیث مختلف و مختص به فقه از ائمه علیهم السلام، نقل کرده ام. و در اکثر آنها، اختلاف طایفه (شیعه) را درباره عمل کردن به آنها یادآور شده ام. و این اختلاف بر احدی پنهان نیست. حتی اگر اختلاف طایفه (اثنا عشری) را درباره احکام به دقت مورد مطالعه قرار بدهی، آن را بیش از اختلافی که میان ابوحنیفه، شافعی و مالک وجود دارد، می بینی!!<sup>۲</sup>

---

۱. ثم اهتدیت ص (۱۲۷) و آنگاه هدایت شدم ص (۲۰۹-۲۰۸).

۲. عده الاصول للطوسی ج ۱ ص (۳۵۷-۳۵۶) چاپ سید الشهداء - نشر موسسه آل بیت نجف.

بنابراین آقای تیجانی را بخاطر هدایت شدن بوسی مذهبی که بر حسب فکر و اندیشه کج او بدلیل وجود اختلافات فقهی، مذهب غیر الهی و آسمانی است، تبریک می گویم.

نقدی بر سخنان تیجانی پیرامون مبحث (راهنمایی حق)

تیجانی داستان بسیار طولانی را تحت عنوان ((راهنمایی حق)) ذکر کرده است که خلاصه آن تقدیم خوانندگان محترم خواهد شد: یک زن و یک مرد با هم ازدواج می کنند. بعد از ازدواج خانواده زن و شوهر مطلع می شوند که زنی در اوان شیر خواری این همسر و شوهر، آنها را شیر داده است. و هر کدام سه دفعه و پستان زن شیر دهنده را در دهان گرفته و مکیده است. این مساله به عنوان یک مشکل بزرگ در خانواده همسر و شوهر و حتی میان تمام مردم محله مطرح می شود. و آنان در صدد راه حل این معضل خانوادگی بر می آیند. و نزد فقهای و مراجع دینی می روند. اکثر آنان به حرمت ازدواج فتوا می دهند. بالاخره آنان به (علامه) تیجانی مراجعه می کنند، او این معضل بزرگ را بوسیله فتوایی از فتاوی علی بن ابی طالب حل می کند و می گوید که امام علی بن ابی طالب بعد از مکیدن پانزده بار به حرمت ازدواج یا ثبوت حرمت شیر خواری فتوا داده است؟! بعد آقای تیجانی موضوع را در دادگاه مطرح می کند و با ارائه دلایل از کتب شیعه و سنت به غائله خاتمه داده و پیروزمندانه از محکمه قضا بیرون می آید.<sup>۱</sup>

می گویم:

۱- فقهای اهل سنت درباره تعداد مکیدن اختلاف نظر دارند. یک گروه پنج بار مکیدن را موجب حرمت رضایت می داند. امام شافعی، یک روایت از امام احمد و فتوای عایشه، عبدالله بن زبیر، اسحاق، ابن مسعود، عطا و طاوس، موید خمس رضعات (پنج بار مکیدن) هستند گروه دوم مطلق شیرا را موجب حرمت می داند، خواه قلیل باشد یا کثیر و هیچ تفاوتی میان قلیل و کثیر قائل نیست. و علی بن ابی

۲. ثم اهدیت ص (۱۸۴-۱۷۶) و آنگاه هدایت شدم ص (۳۱۱-۲۹۹).

طالب، ابی عباس، ابن مسیب، حسن، مکحول، زهری، قتاده، حماد، مالک، اوزاعی، ثوری و لیث موید این دیدگاه هستند و مطلق مکیدن شیر را موجب حرمت می دانند. گروه سوم معتقد به این است که ۳ بار مکیدن موجب حرمت است. و آنان عبارت اند از: ابو ثور، ابو عبید، داود و غیره<sup>۱</sup> قول صحیح انشاء الله، این است که کمتر از پنج بار مکیدن، حرمت رضاعت را ثابت نمی کند. همان طور که در احادیث صحیح آمده است. حضرت ام المومنین، عایشه رضی الله عنها می فرماید: ((در قرآن ده بار مکیدن شیر موجب حرمت رضاعت بود ولی بعداً منسوخ شد و ده بار مکیدن به پنج بار مکیدن تقلیل یافته است. رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت کرد و این (خمس رضعات) (پنج بار مکیدن) تلاوت می شد.<sup>۲</sup>

۲- این ادعای تیجانی که امام مالک حسب امیال و خواسته طبقه حکام فتوا می داد،<sup>۳</sup> دروغ محض است. او حتی یک دلیل برای اثبات مدعای خود ارائه نداده است. او از کجا چنین سخنی را می گوید؟ اگر کسی از حکام از امام مالک تقلید کرده است، این عیبی محسوب نمی شود. زیرا امام کسی را امر به تقلید از خود نکرده است و از امام مالک به روایت صحیح ثابت است: ((همانا من بشری هستم و مانند سایر اولاد آدم جایز الخطا هستم، نسبت به فتاوا و آراء من دقت شود، هر آنچه که موافق با کتاب الله و سنت باشد، بدان عمل کنید و آنچه که با کتاب الله و سنت موافقت نداشته باشد، آن را ترک کنید)).<sup>۴</sup>

۱. مغنی، ابن قدامه ج ۱۱ ص ۳۱۲-۳۱۰) و مسلم مع الشرح ج ۱۰ ص (۴۶-۴۴) و بدایه المجتهد ابن رشد ج ۳ ص (۶۶-۶۴).

۲. مسلم مع الشرح کتاب الرضاع باب التحريم بخمس رضعات (۱۴۵۲).

\* بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله تلاوت می شد به این معنی است که بعضی از مردم تلاوت می کردند چون از نسخ آن خبر نداشتند هنگامی که خبر نسخ به آنها رسید، رجوع کردند و اجماع نمودند که تلاوت نمی شود ((شرح مسلم)) با اندکی تصرف ((مترجم)).

۳. ثم اهدیت ص (۱۷۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۳۰۴-۳۰۳).

۴. معنی قول الامام ص (۱۵۰) من ضمن مجموعه الرسائل المنیریة ج ۲.

۳- این گفته آقای تیجانی که علی بن ابی طالب (خمس عشر رضعات) پانزده بار مکیدن را موجب حرمت می داند،<sup>۱</sup> افرا و دروغ محض است. زیرا فتوای حضرت علی در این خصوص، همان طور که از روایات صحیح ثابت است. این است که قلیل و کثیر رضاع، موجب حرمت است، یعنی مطلق مکیدن شیر را قطع نظر از تعداد، موجب حرمت رضاع می داند. (قول بخمس عشر رضعات) یعنی پانزده بار مکیدن از هیچ یک از علما ثابت نیست. اما شیعه دوازده امامی، در این باره دچار سردرگمی بسیار شگفتی هستند.

آقای طوسی در کتاب (تهذیب الاحکام) که در اصول و فروع از کتب مرجع شیعه محسوب می شود، روایات مختلف و متناقضی را آورده است. در یک روایت چنین آورده است. ((عبید بن زراره می گوید: از ابی عبدالله (ع) سوال کردم: ما اهل بیت، تعدادمان زیاد است. در مواقع خوشی یا غم همه ما گرد هم می آییم، زن و مرد با هم تجمع می کنند. بسا اوقات زنان از اینکه سرشان لخت شود، بدلیل وجود مردان با شرم و حیا مواجه می شوند و گاهی مردان نیز خجالت می کشند از اینکه به طرف زنان نگاه کنند، حرمت رضاعت چگونه و با چند بار مکیدن ثابت می شود؟ فرمود: همان مقدار که گوشت و خون را تولید کند، عرض کردم: چه مقدار خون و گوشت را تولید می کند؟ فرمود: ((می گفتند: که ده بار مکیدن مولد خون و گوشت می شود)) عرض کردم: با ده بار مکیدن حرمت رضاعت ثابت می شود؟ فرمود: ((این فتوا را بگذار)) و بعد فرمود: ((هر چه که از نسب حرام است از رضاعت نیز حرام می گردد))<sup>۲</sup> در روایتی دیگر از ابی عبدالله آمده است: ((از شیر خوردن حرمت ثابت نمی شود مگر از خوردن همان مقدار که موجب تقویت

۵. ثم اهدیت ص (۱۷۹) و آنگاه هدایت شدم ص (۳۰۴).

۱. تهذیب الاحکام للطوسی ج ۷ ص (۲۸۱) باب ما یحرم من النکاح من الرضاع و ما لا یحرم منه.

استخوان و تولید گوشت باشد. اما یک بار، دو بار و سه ۳ - حتی ده بار - مکیدن به صورت متفرق و جداگانه، اشکالی ندارد.<sup>۱</sup>

بعد آقای طوسی روایت می کند که ده بار مکیدن بلکه پانزده بار مکیدن، موجب حرمت نمی گردد. از ابی عبدالله مروی است، می گوید: شنیدم ده بار شیر خوردن حرمت را ثابت نمی کند. عمر بن یزید می گوید: از ابی عبدالله شنیدم فرمود: ((پانزده بار شیر خوردن موجب حرمت نمی گردد.))<sup>۲</sup>

سپس آقای طوسی می خواهد میان این روایات متعارضه راه توفیق و تطبیقی را پیدا کند و در این راستا می گوید: این همه روایات و آنچه که مشابه اینها است، در صورتی موجب حرمت رضاعت نمی گردد که متفرقه باشند اما اگر پشت سر هم و پی در پی و بدون وقفه باشند، حرمت را ثابت می کنند. روایت هارون بن مسلم از ابی عبدالله که قبلاً بیان گردید مشتمل بر این توجیه و تطبیق است و آن اینکه وقتی که ابی عبدالله از ده بار شیر خوردن (عشر رضعات) سخن به میان آورد، فرمود: ((لا باس به اذا کن متفرقات)) یعنی ده بار بصورت وقفه و جداگانه، موجب حرمت رضاعت نمی گردد. این سخن دال بر این است که اگر شیر خوردنها متوالی و بدون وقفه باشند، حرمت را ثابت می کنند<sup>۳</sup> آری، شیخ الطائفه تاکید دارد که ده بار مکیدن متوالی و بدون وقفه موجب حرمت رضاعت است و آقای تیجانی تاکید دارد که پانزده بار شیر خوردن پی در پی و تا سیر خوردن موجب حرمت می گردد، خواننده محترم ببین چقدر تعارض و تناقض وجود دارد!؟

۴- این سخن آقای تیجانی که می گوید: بخاری را باز کردم و در آن روایتی از عایشه دیدم و در آن آمده بود که رسول اکرم ﷺ پنج بار مکیدن یا بیش از پنج بار

۲. تهذیب الاحکام ج ۸ ص (۲۸۱).

۳. تهذیب الاحکام ج ۸ ص (۲۸۲).

۴. همان ماخذ.



را موجب حرمت گردانیده است<sup>۱</sup>، این سخن آقای تیجانی دروغ است. زیرا بخاری چنین حدیثی را نقل نکرده است. بلکه امام مسلم حدیثی شبیه این حدیث را نقل کرده است و حدیث در پاراگراف گذشته بیان گردید.

۵ - تیجانی در این قضیه برای اثبات صحت ازدواج زن و مرد کتابهای اهل سنت مانند صحیح مسلم ابن رشد و فتاوی شیخ شلتوت و کتابهایی را که قضات به آنها استناد می کنند به عنوان گواه و دلیل ذکر کرده است. من نمی دانم که این جریان چه حجت و دلیلی برای آنهاست.

۶ - به سختی می توانم باور کنم که از میان همه این علما و قضات، حتی یک نفر هم نمی دانسته است که دلایل صحیح ثابت می کند که کمتر از پنج وعده شیر خوردن [طفل از زنی غیر از مادرش] موجب تحریم ازدواج نمی شود. به هر حال ممکن است همه آنها [در این امر] دچار نوعی جهل شده باشند. دلیل آن واضح است و آن دور شدن آنها از روش اهل سنت و جماعت است که پیروی از قرآن و سنت را واجب می داند و نه تقلید مذموم که روش استدلال تیجانی برای اثبات ادعاهایش است که در هنگام استناد به سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در پیش گرفته است. پس در چنین حالتی چه ایرادی به اهل سنت وارد است؟!

شاید خواننده گرامی خواه شیعه باشد یا سنی با خواندن کتاب حاضر به نوعی احساس تندروی و خشن بودن عبارات آن نماید. این بدان علت است که تیجانی در کتابهایش در مقابل اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پا را از حدود خود فراتر نهاده و با دروغهای بزرگ و زشت، اعمالی را که از آنها سر نزده است و سخنانی را که نگفته اند، به آنها نسبت می دهد. بنابراین از خوانندگان گرامی می خواهم که عذر مرا در این باره بپذیرند.

---

۱. ثم اهدیت ص (۱۲۸) و آنگاه هدایت شدم ص (۳۰۹).

مآخذ و منابع  
- کتاب اهل سنت -

- ١- أباطيل يجب أن تمحى من التاريخ، تأليف: دكتور إبراهيم على شعوط، المكتب الإسلامي، چاپ: ١٤٠٨ هـ، ١٩٨٨
- ٢- أبوهريره و أقلام الحاقدين، بقلم: عبدالرحمن الزرعى، دار الأقم، الكويت، چاپ. ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٤ م.
- ٣- إتحاف ذوى النجله بما فى القرآن و السنه من فضائل الصحابه، تأليف محمد العربى بن التيانى المغربى، چاپ ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
- ٤- الإتيقان فى علوم القرآن، تأليف جلال الدين سيوطى، تعليق: استاد محمد بن شريف سكر، مكتبه المعارف، الرياض، چاپ ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.
- ٥- أثر الإمامه فى الفقه الجعفرى و أصوله، تأليف: دكتور على سالوس، چاپ ١٤٠٢ هـ - ١٩٨٢ م.
- ٦- الإجابہ لإيراد ما استدركته عائشه على الصحابه، تأليف: امام بدر الدين زركشى، تحقيق: سعيد افغانى، المكتب الإسلامى، چاپ ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
- ٧- الأحاديث الموضوعه، تأليف: شيخ الإسلام ابن تيميه، تحقيق: محمود ارووط، مكتبه دار العروبه للنشر و التوزيع، كويت، چاپ ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ٨- أبوحنيفه النعمان إمام الأئمه الفقها، تأليف: وهبى سليمان غاوجى، دار القلم، دمشق، چاپ ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.
- ٩- أحكام الجنائر و بدعتها، تأليف: محمد ناصر الدين آلبنى، مكتبه المعارف، رياض، چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
- ١٠- الأحكام السلطانيه والولايت الدينيه، تأليف: أبى الحسن على بن محمد بغدادى الماوردى، دار الكتب العلميه، بيروت.
- ١١- الأختلاف فى اللفظ والرد الجهميه والمشبهه، تأليف: امام عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.

- ١٢- أخطاء يجب أن تصحح في التاريخ - استخلاف أبي بكر الصديق، تاليف: دكتور جمال عبدالهادي، دكتور وفاء محمد رفعت جمعه، دار الوفاء للطباعة والنشر، مصر، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ١٣- آراء المستشرقين حول القرآن الكريم و تفسيره، تاليف: د. عمر بن إبراهيم رضوان، دار طيبة، رياض، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ١٤- إرشاد الغبي إلى مذهب أهل البيت في صحب النبي، تاليف امام محمد بن على شوكانى، تحقيق: مشهور سلمان، دار المنار للنشر، رياض، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ١٥- أسباب ورود الحديث، تاليف: جلال الدين سيوطى، تحقيق: يحيى إسماعيل أحمد، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ١٦- أسباب النزول، تاليف: على بن أحمد و احدى، تخریج: عصام حميدان، دار الإصلاح، دمام، چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ١٧- أسباب النزول، تاليف: جلال الدين سيوطى، بعنايه: بديع لحام، دار الهجره، بيروت، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ١٨- الاستيعاب فى معرفه الأصحاب، تاليف: أبى عمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبر، تحقيق: على محمد بجاوى، دار الجيل، بيروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ١٩- الأسرار المرفوعه فى الأخبار الموضوعه، تاليف: ملا على قارى، تحقيق: محمد بن لطفى صباغ، المكتب الإسلامى، بيروت، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٢٠- الإسماعيليه تاريخ و عقائد، تاليف: إحسان إلهى ظهير، إداره ترجمان سنه، لاهور باكستان، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٢١- الإصابه فى تمييز الصحابه، تاليف: ابن حجر عسقلانى، تحقيق: على محمد بجاوى، دار الجيل، بيروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٢- أصل الاعتقاد، تاليف: د. عمر سليمان اشقر، مكتبه الفلاح، دار النفائس كويت، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.

- ٢٣- أصول الدين عند الأئمة الأربعة واحده، تاليف: د. ناصر بن عبدالله قفاري، دار الوطن چاپ ١٤١٤هـ.
- ٢٤- أصول مذهب الشيعة الإماميه الإثني عشرية عرض و نقض، تاليف: د. ناصر بن عبدالله قفاري، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ٢٥- أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، تاليف: محمد امين بن محمد مختار شنقيطي، مكتبه ابن تيميه - القايره، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٦- الأضواء السنيه على مذاهب رافضي الاحتجاج بالسنة النبويه، تاليف: د. عمر سليمان اشقر، دار النفائس - عمان، اردن، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٧- أعلام الموقعين عن رب العالمين، تاليف: ابن قيم الجوزيه، ترتيب: محمد عبدالسلام إبراهيم، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ٢٨- أفعال الرسول ﷺ و دلالتها على الأحكام الشرعيه، تاليف: محمد سليمان اشقر، موسسه الرساله، بيروت چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ٢٩- أقباس من مناقب أبي هريره، تاليف: عبدالمنعم صالح عزي، دار المنطلق، دبي - الإمارات العربيه المتحده، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ٣٠- أمالي المحاملي، روايه يحيى بيع، تحقيق: د. إبراهيم قيسي، المكتبه الإسلاميه - عمان. دار ابن القيم، دمام، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ٣١- الإمام الجوزجاني و منهجه في الجرح و التعديل، مع تحقيق كتابيه الشجره في أحوال الرجال و إمارات النبوه، تحقيق: د. عبدالعليم بستوي، حديث أكادمي - فيصل آباد، باكستان. دار الطحاوي - رياض، چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.
- ٣٢- الإمامه من أبتكار الأفكار في أصول الدين، تاليف: سيف الدين آمدی، تحقيق: محمد زيبيدي، دار الكتاب العربي، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٣٣- كتاب الإمامه و الرد على الرافضه، تاليف: أبي نعيم اصفهاني، تحقيق: د. علي بن محمد فقيهي، مكتبه العلوم والحكم - مدينه منوره، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.

- ٣٤- الأنوار الرحمانية لهدايه الفرقة التيجانية، تاليف: عبدالرحمن بن يوسف افريقي، تعليق: إسماعيل انصاري، دار البحوث العلميه و الإفتاء و الدعوه و الإرشاد - رياض، چاپ ١٤٠٤هـ.
- ٣٥- أنيس الفقهاً فى تعريفات الألفاظ المتداوله بين الفقهاً تاليف: شيخ قاسم قونوى، تحقيق: د. أحمد بن عبدالرزاق كبيسى، دار الوفاء للنشر و التوزيع، جده، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٣٦- أوجز الخطاب فى بيان موقف الشيعه من الأصحاب، تاليف: أبى محمد حسيني، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.
- ٣٧- أيه التطهير بين أمهات المومنين و أهل الكسأ، تاليف: د. على أحمد سالوس، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.
- ٣٨- بحوث فى أصول التفسير، تاليف: د. محمد بن لطفى صباغ، المكتب الإسلامى - بيروت، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ٣٩- بدائع التفسير الجامع لتفسير ابن قيم الجوزيه، جمع و تخريج: يسرى سيد محمد، دار ابن الجوزى، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ٤٠- بدائع الفوائد، تاليف: امام ابن قيم جوزيه - تحقيق و تخريج: معروف مصطفى زريق، محمد وهبى سليمان، على عبدالحميد بلطه جى، دار الخانى - رياض. دار الخير - بيروت، دمشق، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ٤١- البدايه و النهايه، تاليف: حافظ لبن كثير، تحقيق: د. أحمد أبو ملحم، د. على عطوى، فواد سيد، مهدى ناصر الدين، على عبدالساير، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٤٢- بذل المجهود فى إثبات مشابيهه الرافضه لليهود، تاليف: عبدالله جميلى، مكتبه الغرباء الأثرید - مدينه منوره - چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ٤٣- البرهان فى أصول الفقه، تاليف إمام حرمين أبوالمعالي جوينى، تحقيق: عبدالعظيم محمود ديب، دار الوفاء - منصوره، مصر، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.

- ٤٤- البينات فى الرد على أباطيل المراجعات، تاليف: محمود زعبى، چاپ، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٤٥- بين الشيعة و أهل السنه، تاليف: إحسان إلهى ظهير، إداره ترجمان سنه، لاهور باكستان، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٤٦- بين الشيعة و السنه دراسه مقارنه فى التفسير و أصوله، تاليف: د. على سالوس، دار الاعتصام، قاهره.
- ٤٧- التأدب مع الرسول ﷺ فى ضوء الكتاب و السنه، تاليف: حسن نور حسن، دار المجتمع - جده، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ٤٨- تاريخ ابن خلدون، تاليف: عبدالرحمن بن خلدون، دار الفكر - بيروت، چاپ ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.
- ٤٩- التاريخ الإسلامى، جزء الخلفاء الراشدون، تاليف: محمود شاکر، المكتب الإسلامى، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٥٠- تاريخ الطبرى (تاريخ الأمم و الملوك) تاليف: محمد بن جرير طبرى، دار الكتب العلميه - بيروت، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ٥١- تحريف النصوص من مآخذ أهل الأهواء فى الاستدلال، تاليف: بكر أبوزيد، دار العاصمه - رياض، چاپ ١٤١٢هـ.
- ٥٢- تحفه الأحوذى بشرح جامع الترمذى، تاليف: امام محمد عبدالرحمن مبارکپورى، دار الكتب العلميه - بيروت، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ٥٣- تحقيق مواقف الصحابه فى الفتنه، تاليف: د. محمد أمحزون، دار طيبه، دار العاصمه - رياض، چاپ ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
- ٥٤- تذكره الحفاظ، تاليف امام ذهبى، دار الفكر العربى.
- ٥٥- تصحيح الأخطاء و الأوهام الواقعه فى فهم أحاديث النبى عليه الصلاه و السلام، تاليف: زائد بن صبرى بن أبى علفه، رمادى للنشر - دمام، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٤.

- ٥٦- التصوف المشاء و المصادر، تاليف: إحسان إلهى ظهير، إداره ترجمان سنه، لاهور - باكستان، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٥٧- تعريف بمذهب الشيعة الإماميه، تاليف: محمد أحمد تركمانى، دار عمار للنشر و التوزيع - عمان، چاپ، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٥٨- تفسير البغوى (معالم التنزيل) تاليف: امام حسين بن مسعود بغوى، تحقيق: محمد نمر، عثمان جمعه، سليمان الرخص، دار طيبه - رياض، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ٥٩- تفسير التحرير و التنوير، تاليف: امام محمد طاهر بن عاشورا، الدار التونسيه للنشر.
- ٦٠- تفسير الحسن البصرى، جمع و توثيق و دراسه: د. محمد عبدالرحيم، دار الحديث - قاهره.
- ٦١- تفسير القرآن العظيم، تاليف امام حافظ ابن كثير، دار المعرفه - بيروت، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ٦٢- تفسير القرآن، تاليف: امام عبدالرزاق بن همان صنعانى، تحقيق: د، مطفى مسلم محمد، مكتبه الرشد - رياض، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٨٩م.
- ٦٣- تفسير طبرى (جامع البيان فى تاويل القرآن) دار الكتب العلميه - بيروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٦٤- التفسير و المفسرون، تاليف: د. محمد حسين ذهبى، مكتبه وهبه - قاهره، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ٦٥- تفسير النسائى، تحقيق: سيد جليمى، صبرى شافعى، مكتبه السنه - قاهره، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ٦٦- تقريب التهذيب، تاليف: أحمد بن حجر عسقلانى، دار الكتب العلميه، - بيروت، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.



٦٧- التقريب لعلوم ابن القيم، تاليف: بكر أبو زيد، دار الرايه - رياض، چاپ ١٤١١هـ .

٦٨- التمهيد و البيان فى مقتل الشهيد عثمان، تاليف: محمد بن يحيى مالقى، تحقيق: د. محمود يوسف زايد، دار الثقافه - الوحده، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.

٦٩- التمهيد و البيان لما فى الموطا من المعانى و الأسانيد، تاليف: امام ابن عبدالبر اندلسى، تحقيق: سعيد أحمد أعراب، چاپ، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.

٧٠- تنزيه الشريعه المرفوعه عن الأخبار الشنيعه الموضوعه، تاليف: على بن محمد كنانى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، عبدالله محمد الصديق، دار الكتب العلميه - بيروت چاپ ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.

٧١- تنوير الحوالك شرح موطا مالك، تاليف: امام جلال الدين سيوطى، المكتبه الثقافيه - بيروت چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.

٧٢- تهذيب الأسماء و اللغات، تاليف: امام محى الدين بن شرف نووى، دار الكتب العلميه - بيروت.

٧٣- تهذيب تاريخ الخلفاء، تاليف: امام سيوطى، هذبته: شيخ نايف عباس، دار الألباب - بيروت - دمشق، چاپ ١٩٩٠م.

٧٤- تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، تاليف: حافظ جمال الدين يوسف مزى، تحقيق: د. بشار عواد معروف، موسسه الرساله - بيروت، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.

٧٥- التيجانيه، تاليف: على بن محمد دخيل، دار طيبه، رياض.

٧٦- تبسر الكريم الرحمان فى تفسير كلام المنان، تاليف: عبدالرحمن سعدى، تقديم: محمد نجار، دار المدنى - جدّه، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.

٧٧- ثعلبه بن حاطب المفترى عليه، تاليف: عذاب محمود حمش، دار عالم الكتب - رياض، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.

٧٨- الثوره الإيرانيه فى ميزان الإسلام، تاليف: محمد منظور نعمانى، ترجمه: د. سمير عبدالحميد إبراهيم، دار الصحوه للنشر.

- ٧٩- جامع المسانيد، تاليف: محمد فواد عبدالباقي، دار الحديث - قاهره، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ٨٠- الجامع الفهرس لأطراف الأحاديث النبويه و الآثار السلفيه با تخريج محدث عصر شيخ محمد ناصر الدين ألباني في كتبه المطبوعه، تاليف: سليم هلالى، دار ابن الجوزى - دمام، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ٨١- جوله تاريخيه فى عصر الخلفاء الراشدين، تاليف: د. محمد سيد وكيل، دار المجتمع - جده، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٧م.
- ٨٢- الحاوى للفتاوى، تاليف: امام جلال الدين سيوطى، دار الكتب العلميه - بيروت، چاپ ١٤٠٢هـ - ١٩٨٢م.
- ٨٣- الحسن البصرى و حديثه المرسل، تاليف: د. عمر عبدالعزيز جغير، دار البشير - عمان، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٨٤- حقيقه الشيعة، تاليف: عبدالله موصلى، دار الحرمين للطباعه - قاهره، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٨٥- حياه الصحابه، تاليف: شيخ محمد كانهلوى، تحقيق: نايف عباس، محمد على دوله، دار القلم - دمشق، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٨٩م.
- ٨٦- خالد بن الوليد، تاليف صادق إبراهيم عرجون، الدار السعوديه للنشر و التوزيع - جده، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ٨٧- خصائص اميرالمومنين على بن ابى طالب، تاليف: امام عبدالرحمن شعيب النسائى، تحقيق: أبو إسحاق حوينى اثرى، دار الكتاب العربى، بيروت، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ٨٨- الخطوط العريضه، تاليف: محب الدين خطيب، تعليق: محمد مال الله، چاپ ١٤٠٩هـ .
- ٨٩- الخلافه و الملك، تاليف: أبى اعلى مودودى، تعريف: أحمد إدريس، دار القلم - الكويت، چاپ ١٣٩٨هـ - ١٩٧٨م.

- ٩٠- داراسه عن الفرق فى تاريخ المسلمين (الخوارج و الشيعة) تاليف: د. أحمد محمد جلى، مركز الملك فيصل للبحوث و الدراسات الإسلاميه - رياض، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٩١- الدارر فى اختصار المغازى و السير، تاليف: ابن عبدالبر، تخريج: مصطفى ديب بغا، موسسه علوم القرآن - دمشق، چاپ ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ٩٢- الدار المنشور فى التفسير بالمآثور، تاليف: جلال الدين سيوطى، دار الكتب العلميه - بيروت، چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.
- ٩٣- دلائل النبوه، تاليف: امام إسماعيل اصفهاني، مساعد بن سليمان حميد، دار العاصمه - رياض، چاپ ١٤١٢هـ.
- ٩٤- الدين الخالص، تاليف: محمد صديق بخارى، مكتبه دار التراث - قاهره.
- ٩٥- رجال الشيعة فى الميزان، تاليف: عبدالرحمن زرعى، دار الأرقم - كويت، چاپ ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ٩٦- الرحيق المختوم، تاليف: صفى الرحمن مباركپورى، دار السلام - رياض. دار الوفاء مصر، چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ٩٧- رساله فى الرد على الرافضه، تاليف: أبو حامد محمد مقدسى، تحقيق: عبدالوهاب عبدالرحمن، الدار السفيه - الهند، چاپ ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ٩٨- رساله فى الرد على الرافضه، محمد بن عبدالوهاب، تحقيق: ناصر بن سعد الرشيد، دار طيبه - رياض.
- ٩٩- الرياض النضره فى مناقب العشره، تاليف: امام أحمد مشهور بمحب طبرى، دار الكتب العلميه - بيروت، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ١٠٠- زاد المعاد فى هدى خير العباد، تاليف: ابن قيم جوزيه، تحقيق: شعيب ارناووط، عبدالقادر ارناووط، موسسه الرساله. مكتبه المنار الإسلاميه - كويت، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.

- ١٠١- زيد بن ثابت كاتب الوحي و جامع القرآن، تاليف: صفوان عدنان داوودي، دار القلم - دمشق، چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.
- ١٠٢- سلسله الأحاديث الصحيحه، تاليف: محمد ناصر الدني آلبناني، المكتب الإسلامي - بيروت، مكنبه المعارف رياض.
- ١٠٣- سلسله الأحاديث الضعيفه و الموضوعه، تاليف: محمد ناصر الدين آلبناني، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ: ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ١٠٤- كتاب السنه، تاليف: امام عبدالله بن امام أحمد بن حنبل، تحقيق: د. محمد بن سعيد قحطاني، الرمادي للنشر - دمام، المومتن للتوزيع - رياض، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ١٠٥- سنن أبي داود، تعليق: عزت دعاس، عادل السيد، دار الحديث - بيروت، چاپ ١٣٩٤هـ - ١٩٧٤م.
- ١٠٦- سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فواد عبدالباقى، دار إحياء التراث العربى، چاپ، ١٣٩٥هـ - ١٩٧٥م.
- ١٠٧- سنن الدار قطنى، تحقيق: عبدالله هاشم يمانى مدنى، و بذيله التعليق المغنى على الدار قطنى، تاليف: محمد شمس حق آبادى، دار المعرفه - بيروت، چاپ ٣٨٦هـ - ١٩٦٦م.
- ١٠٨- سنن الدارمى، تحقيق: د. مصطفى ديب بغا، دار القلم - دمشق، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ١٠٩- سير أعلام النبلاء، تاليف: امام شمس الدين محمد ذهبى، تحقيق: شعيب الأناوط، مؤسسه الرساله - بيروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ١١٠- السيره الحلييه، تاليف: امام على بن برهان الدين حلبى، دار إحياء التراث العربى - بيروت.
- ١١١- السيره النبويه الصحيحه، تاليف: د. أكرم ضياء عمرى، مكتبه العلوم و الحكم - مدينه منوره، چاپ، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.

- ١١٢- السيره النبويه، تاليف: ابن هشام، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمري، دار الكتاب العربى - بيروت، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٧م.
- ١١٣- شرح الزرقانى على موطا الإمام مالك، تاليف: محمد بن عبدالباقي الزرقانى، دار الكتب العلميه - بيروت، چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.
- ١١٤- شرح العلامه الزرقانى على المواهب اللدنيه، دار المعرفه - بيروت، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ١١٥- الشريعه، تاليف: امام محمد بن حسين أجرى، تحقيق: محمد حامد فقى، دار السلام - رياض، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ١١٦- الشهاب الثاقب فى الذب عن الصحابى الجليل ثعلبه بن حاطب، تاليف: سليم هلالى، دار عمان - عمان، چاپ ١٤٠٥هـ.
- ١١٧- الشيخان: أبوبكر الصديق و عمر بن الخطاب و ولدهما بروايه البلاذرى فى أنساب الأشراف، تحقيق: د. إحسان صدقى عمد، موسسه الشراع العربى - كويت، چاپ ١٩٨٩م.
- ١١٨- الشيعه الإماميه الإثنى عشرية فى ميزان الإسلام، تاليف: ربيع بن محمد سعودى، مكتبه ابن تيميه - قاهره. مكتبه العلم - جدّه، چاپ ١٤١٤هـ.
- ١١٩- الشيعه و أهل البيت، تاليف: إحسان إلهى ظهير، إداره ترجمان سنه - لاهور، باكستان.
- ١٢٠- الشيعه و التشيع فرق و تاريخ، تاليف: إحسان إلهى ظهير، إداره ترجمان سنه - لاهور، چاپ ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ١٢١- الشيعه و السنه، تاليف: إحسان إلهى ظهير، إداره ترجمان سنه - لاهور، باكستان.
- ١٢٢- الشيعه و صكوك الغفران، تاليف: محمد مال الله، مكتبه ابن تيميه، چاپ ١٤١١هـ.

- ١٢٣- الشيعه و القرآن، تاليف إحسان إلهى ظهير، إداره ترجمان سنه - لاهور، باكستان، چاپ ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ١٢٤- الشيعه و المتعه، تاليف: محمد مال الله، تقديم: نظام الدين اعظمى، مكتبه ابن تيميه، چاپ ١٤٠٩هـ.
- ١٢٥- صحابه رسول الله ﷺ فى الكتاب و السنه، تاليف: عياده أيوب كبيسى، دار القلم - دمشق. المنار - بيروت، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٦م.
- ١٢٦- الصحابه و مكاتبتهم فى الإسلام، تاليف: نور عالم امينى، دار الصحوه للنشر - قاهره، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ١٢٧- الصحابى و موقف العلماء من الاحتجاج بقوله، تاليف: د. عبدالرحمن درويش، مكتبه الرشد - رياض، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ١٢٨- صفه النفاق و ذم المنافقين، تاليف: حافظ جعفر بن محمد فريابى، تحقيق و شرح: أبى عبدالرحمن اثرى، دار الصحابه للتراث - طنطا، مصر، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ١٢٩- الصواعق المحرقه فى الرد على أهل البدع و الزندقه، و يليه كتاب تطهير الجنان و اللسان عن الخطوره و التفوه بثلب سيدنا معاويه بن أبى سفيان، هر دو تاليف: أحمد بن حجر هيثمى، دار الكتب العلميه - بيروت، چاپ ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ١٣٠- صورتان متضادتان عند أهل السنه و الشيعه الإماميه، تاليف: على حسن ندوى، دار البشير - جدّه، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ١٣١- صحيح أشراف الساعه، تاليف: مصطفى أبو النصر شلبى، مكتبه السوادى للتوزيع - جدّه، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ١٣٢- صحيح البخارى، ضبط و فهرسه: د. مصطفى ديب بغا، دار ابن كثير - دمشق. بيروت، اليمامه للطبع و النشر - دمشق، بيروت، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.

- ١٣٣- صحيح الجامع الصغير و زيادته، تاليف: محمد ناصر الدين آلبنانى، المكتب الإسلامى - بيروت، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ١٣٤- صحيح سنن ابن ماجه، تاليف: محمد ناصر الدين آلبنانى، مكتب التربيه العربى لدول الخليج، رياض، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ١٣٥- صحيح سنن أبى داود، تاليف: محمد ناصر الدين آلبنانى، مكتب التربيه العربى لدول الخليج - رياض، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ١٣٦- صحيح سنن الترمذى، تاليف: محمد ناصر الدين آلبنانى، مكتب التربيه لدول الخليج، رياض، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ١٣٧- صحيح سنن النسائى، تاليف: محمد ناصر الدين آلبنانى، مكتب التربيه لدول الخليج - رياض، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٨م.
- ١٣٨- صحيح السيره النبويه، تاليف: إبراهيم العلى، دار النفائس للنشر و التوزيع - العبدلى - أردن، چاپ ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م.
- ١٣٩- صحيح السيره النبويه المسماه ((السيره الذهبيه)) تاليف: محمد بن زرق طرهونى دار ابن تيميه - قاهره، چاپ ١٤١٠هـ.
- ١٤٠- صحيح مسلم بشرح امام نووى، موسسه قرطبه، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ١٤١- الصحيح المسند من أحاديث الفتن و الملاحم و أشرط الساعه، تاليف: مصطفى عدوى، دار الهجره - رياض، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ١٤٢- الصحيح المسند من فضائل الصحابه، تاليف: مصطفى عدوى، مكتبه الكوثر - رياض، دار الهجره - صفاء - يمن، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ١٤٣- الضعفاء الصغير - تاليف: امام محمد بن إسماعيل بخارى - و يليه الضعفاء و المتروكين تاليف: امام أحمد بن شعيب نسائى، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار المعرفه - بيروت، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ١٤٤- ضعيف الجامع الصغير و زيادته - تاليف: محمد ناصر الدين آلبنانى، المكتب الإسلامى - بيروت، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.

- ١٤٥- ضعيف سنن ابن ماجه - تاليف: محمد ناصر الدين ألبانى - المكتب الإسلامى بيروت، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ١٤٦- ضعيف سنن أبى داود، تاليف: محمد ناصر ألبانى، المكتب الإسلامى، بيروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ١٤٧- ضعيف النسائى، تاليف: محمد ناصر ألبانى، المكتب الإسلامى - بيروت، چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.
- ١٤٨- طه حسين فى ميزان العلماء و الأدباء، تاليف: محمود مهدي استانبولى، المكتب الإسلامى - بيروت، چاپ ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ١٤٩- الطبقات الكبرى، تاليف: ابن سعد، دار صادر - بيروت.
- ١٥٠- طريق الهجرتين و باب السعادتين، تاليف: ابن قيم جوزيه، تخريج عمر بن محمود أبو عمر، دار ابن القيم - دمام، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٨م.
- ١٥١- عبدالله بن سبأ و أثره فى أحداث الفتنة فى صدر الإسلام، تاليف: سليمان بن حمد عوده، دار طيبه، رياض، چاپ ١٤١٢هـ .
- ١٥٢- عصر الخلفه الراشده، تاليف: د. أكرم ضياء عمرى، مكتبه العلوم و الحكم - مدينه منوره، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ١٥٣- عقائد الثلاث و السبعين فرقه، تاليف: أبى محمد يمنى، تحقيق: محمد بن عبدالله الغامدى، مكتبه العلوم و الحكم، چاپ ١٤١٤هـ .
- ١٥٤- العقائد السلفيه بأدلتها النقليه و العقليه، تاليف: أحمد بن حجر بنعلى، چاپ ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
- ١٥٥- العقد الفريد، تاليف: أحمد بن محمد بن عبد ربه، دار الكتب العلميه، بيروت، تحقيق: مفيد محمد قميحه، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ١٥٦- عقيدته الإماميه عند الشيعة الأثنى عشرية، تاليف: د. على سالوس، دار الاعتصام - قاهره، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.



- ١٥٧- عقيدته أهل السنه و الجماعة فى الصحابه الكرام، تاليف: د. ناصر بن على شيخ، مكتبه الرشد - رياض، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.
- ١٥٨- العلل المتناهيه فى الأحاديث الواهيه، تاليف: عبدالرحمن بن جوزى، تقديم: خليل ميس، دار الكتب العلميه - بيروت: چاپ ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ١٥٩- العلل و معرفه الرجال، تاليف: الإماميه أحمد بن حنبل، تحقيق: وصى الله عباس، المكتب الإسلامى - بيروت، دار الخانى - رياض، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ١٦٠- العلل الوارده فى الأحاديث النبويه، تاليف: امام على بن عمر دار قطنى، تحقيق: د. محفوظ الرحمن زين الله سلفى، دار طيبه - رياض، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ١٦١- عمدته التفسير عن الحافظ ابن كثير، تحقيق: أحمد شاكر، مكتبه التراث الإسلامى.
- ١٦٢- العواصم من القواصم فى تحقيق مواقف الصحابه بعد وفاه النبى ﷺ، تاليف: امام أبوبكر بن عربى مالكى، تحقيق: محب الدين خطيب، تخريج: محمود مهدى استانبولى، تعليق: مركز السنه للبحث العلمى، مكتبه السنه - قاهره، چاپ ١٤١٢هـ.
- ١٦٣- عون البارى لحل أدله البخارى، تاليف: صديق حسن فنوجى، دار الرشيد - حلب.
- ١٦٤- عون المعبود شرح سنن أبى داود، تاليف: محمد شمس حق آبادى، مع شرح حافظ ابن قيم جوزيه، دار الكتب العلميه - بيروت، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ١٦٥- عيون الأثر فى فنون المغازى و الشمائل و السير، تاليف: حافظ محمد بن محمد بن سيد الناس، تحقيق: د. محمد العيد خضراوى، محى الدين مستو، مكتبه دار التراث - مدينه منوره. دار ابن كثير - دمشق، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ١٦٦- الفتاوى العراقيه، تاليف: شيخ اسلام ابن تيميه، تحقيق: عبدالله الصمد مفتى، مطبعه الجاحظ - بغداد.

- ١٦٧- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، تالیف: امام أحمد بن حجر عسقلانی، تحقیق: محب الدین خطیب، المكتبة السلفية - قاهره، چاپ ١٤٠٨هـ.
- ١٦٨- فتح القدير الجامع بين فنى الروايه و الدرايه من علم التفسير، تالیف: محمد بن على شوکانی، علق عليه: سعيد محمد لحام دار الفكر - بیروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ١٦٩- الفتنه و وقعه الجمل بروايه سيف بن عمر ضبى اسدى، جمع: أحمد راتب عرموش، دار النفائس - بیروت، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ١٧٠- الفتوح، تالیف: أحمد بن أعثم كوفى، تحقیق: د. سهيل زكار، دار الفكر - بیروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ١٧١- الفرق بين الفرق، تالیف: امام عبدالقاهر بغدادى، تعليق: شيخ إبراهيم رمضان، دار المعرفه - بیروت، چاپ ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
- ١٧٢- الفصل فى الملل و الأهواء و النحل، تالیف: على بن أحمد المعروف باين حزم، تحقیق: د. محمد إبراهيم نصر، د. عبدالرحمن عميره، شركه مكاتب عكاظ، چاپ ١٤٠٢هـ - ١٩٨٢م.
- ١٧٣- فضائل أبى بكر الصديق، تالیف: عبدالرحمن عبدالخالق، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٨م.
- ١٧٤- فضائح الباطنيه، تالیف: أبو حامد غزالى، تحقیق: عبدالرحمن بدوى، موسسه دار الكتب الثقافيه - كويت.
- ١٧٥- فضائل الصحابه، تالیف: امام أحمد بن حنبل، تحقیق: وصى الله محمد عباس، موسسه الرساله - بیروت، چاپ ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ١٧٦- فقه السيره، تالیف: محمد غزالى، تحقیق: شيخ محمد ناصر الدين آلبنانى، دار القلم - دمشق، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ١٧٧- الفكر الصوفى فى ضوء الكتاب و السنه، تالیف: عبدالرحمن عبدالخالق، دار الفيحاء - دمشق، مكتبه السلام ت رياض، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.

- ١٧٨- فنون الأفنان فى عيون علوم القرآن، تاليف: عبدالرحمن بن جوزى، تحقيق: حسن ضياء الدين عتر، دار البشائر الإسلاميه - بيروت، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٧م.
- ١٧٩- الفوائد، تاليف: حافظ تمام بن محمد رازى، تحقيق: حمدى عبدالمجيد سلفى، مكتبه الرشد - رياض، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ١٨٠- الفوائد البدعيه فى فضائل الصحابه و ذم الشيعه، جمع أحمد فريد، دار الضياء - رياض، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ١٨١- فى ظلال القرآن، تاليف: سيد قطب، دار الشروق - بيروت، قاهره، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ١٨٢- القاموس المحيط، تاليف: محمد بن يعقوب فيروز آبادى، موسسه الرساله، بيروت، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ١٨٣- القبس فى شرح موطا مالك بن أنس، تاليف: أبى بكر بن عربى، تحقيق: د. محمد عبدالله ولد كريم، دار الغرب الإسلامى - بيروت، چاپ ١٩٩٢.
- ١٨٤- القصيميه دراسه نقديه لنصوص السيره النبويه، تاليف: محمد صويانى، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٨٩م.
- ١٨٥- القول المعتبر فى تحقيق روايه (كل أحد أفقه من عمر)، تاليف: نزال محمد عرعور، دار الرايه - رياض، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ١٨٦- الكامل فى التاريخ، تاليف: على بن أبى بكر معروف به ابن اثير - تحقيق عبدالله قاضى، دار الكتب العلميه - بيروت، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ١٨٧- كتاب الأمالى، تاليف: أبى عبدالله محمد يزيدى، عالم الكتب - بيروت، چاپ ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ١٨٨- كتاب افمامه و السياسه فى ميزان التحقيق العلمى، تاليف: د. عبدالله عسيلان، مكتبه الدار - مدينه منوره، چاپ ١٤٠٥هـ .

- ١٨٩- كتاب التاريخ و أسماء المحدثين و كناههم، تاليف: امام محمد بن احمد  
مقدمى، تحقيق: إبراهيم صالح، مكتبه دار العروبه - كويت. دار ابن العماد - بيروت،  
چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ١٩٠- كتاب الزهد، تاليف: امام عبدالله بن مبارك، تحقيق: حبيب الرحمن اعظمى،  
دار الكتب العلميه - بيروت.
- ١٩١- كتاب الضعفاء الكبير، تاليف: حافظ محمد بن عمرو عقيلى، تحقيق: د.  
عبدالمعطى أمين قلعجى، دار الكتب العلميه - بيروت.
- ١٩٢- كتاب المجروحين من المحدثين و الضعفاء و المتروكين، تاليف: حافظ  
محمد بن حبان بستى، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار المعرفه - بيروت، چاپ  
١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ١٩٣- الكتاب المستفاد من مبهمات المتن و الإسناد، تاليف: حافظ أبو زرعه أحمد  
عبدالرحيم عراقى، تحقيق: د. عبدالرحمن عبدالحميد عبدالبر، دار الوفاء - منصوره.  
دار الأندلس الخضراء - جدّه، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ١٩٤- كتاب المسائل و الأجوابه فى الحديث و التفسير، تاليف: امام عبدالله بن مسلم  
بن قتيبه، تحقيق: مروان عطيه، محسن خرابه، ابن كثير - دمشق، چاپ ١٤١٠هـ -  
١٩٩٠م.
- ١٩٥- الكشف الحثيث عن رمى بوضع الحديث، تاليف: برهان الدين حلى،  
تحقيق: صبحى امرائى، عالم الكتب - بيروت، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ١٩٦- كشف الخفاء و مزيل الإلباس عما اشتهر من الأحاديث على ألسنه الناس،  
تاليف: إسماعيل بن محمد عجلونى، دار الكتب العلميه - بيروت.
- ١٩٧- كشف الشبهات، تاليف: محمد بن عبدالوهاب، تحقيق: حسين بن عمر  
مروزى، دار الوطن - رياض، چاپ ١٤١٣هـ .
- ١٩٨- كنز العمال فى سنن الأقوال و الأفعال، تاليف: علاء الدين على هندى برهان  
فورى، ضبط: بكرى حياتى، موسسه الرساله - بيروت، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.

- ١٩٩- لسان العرب، تاليف: جمال الدين ابن منظور مصري، دار صادر - بيروت.
- ٢٠٠- اللولو المرصوع فيما لا أصل له أو بأصله موضوع، تاليف: محمد بن خليل قاوجى طرابلسى، تحقيق: فواز أحمد زمرلى، دار البشائر الإسلاميه - بيروت، چاپ ١٤١٥ هـ - ١٩٩٤ م.
- ٢٠١- لماذا يزيغون التاريخ و يعبثون بالحقائق، تاليف: إسماعيل كيلانى، المكتب الإسلامى، بيروت، چاپ ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.
- ٢٠٢- لمعه الاعتقاد الهادى إلى سبيل الرشاد، تاليف: موفق الدين بن قدامه مقدسى، شرح: محمد صالح عثيمين، تحقيق: أشرف عبدالمقصود، مكتبه الإمام البخارى - اسماعيليه، چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
- ٢٠٣- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، تاليف: حافظ نور الدين على هيثمى، دار الكتاب العربى، بيروت، چاپ ١٤٢٠ هـ - ١٩٨٢ م.
- ٢٠٤- مجموع فتاوى شيخ الإسلام أحمد ابن تيميه، جمع: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم و فرزندش محمد، دار عالم الكتب - بيروت، چاپ ١٤١٢ هـ - ١٩٩١ م.
- ٢٠٥- المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، تاليف: قاضى عبدالحق بن غالب بن عطيه، تحقيق: المجلس العلمى بتارودانت، مكتبه ابن تيميه، چاپ ١٤١٣ هـ - ١٩٩٢ م.
- ٢٠٦- مختار الصحاح، تاليف: امام محمد بن أى بكر رازى، مكتبه لبنان - بيروت چاپ ١٩٨٦ م.
- ٢٠٧- مختصر الأباطيل و الموضوعات، تاليف: حافظ محمد بن أحمد ذهبى، چاپ ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م.
- ٢٠٨- مختصر التحفه الإثنى عشرية، تاليف: شاه عبدالعزيز دهلوى، اختصار: محمود شكرى آلوسى، مكتبه إيشق - استانبول - تركيه، چاپ ١٣٩٩ هـ - ١٩٧٩ م.
- ٢٠٩- مختصر زاد المعاد، با اختصار: امام محمد بن عبدالوهاب، دار السلام، رياض، تحقيق: عبدالله بن عبدالرحمن جبرين، محمد بن عبدالله سمهرى.

- ٢١٠- مختصر سيره الرسول ﷺ، تاليف: شيخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، مكتبه دار الفيحاء - دمشق، مكتبه دار السلام، رياض، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ٢١١- مختصر سيره الرسول ﷺ، تاليف: امام محمد بن عبدالوهاب، تحقيق: عبدالرحمن براك، عبدالعزيز را جحي، محمد براك - رياض.
- ٢١٢- مختصر المحاسن المجتمعه فى فضائل الخلفاء الأربعة، تاليف: عبدالرحمن بن عبدالسلام صفورى، تحقيق: محمد خير مقداد، راجعه: محمود ارناووط، دار ابن كثير - دمشق، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٢١٣- مرقاه المفاتيح شرح مشكاه المصابيح، تاليف: ملا على قارى و معه أجوبه حافظ ابن حجر على رساله القزوينى، تقديم: خليل الميس، تخريج: صديق محمد العطار، دار الفكر - بيروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢١٤- مساله التقريب بين أهل السنه و الشيعه، تاليف: ناصر بن عبدالله غفارى، دار الطيبه، چاپ ١٤١٢هـ -
- ٢١٥- المسائل و الرسائل المرويه عن امام أحمد بن حنبل فى العقيدته، جمع و تحقيق: عبدالإله بن سليمان احمدى، دار الطيبه - رياض، چاپ ١٤١٢هـ -
- ٢١٦- مسائل من فقه الكتاب و السنه، تاليف: د. عمر سليمان اشقر، دار النفائس - عمان اردن، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٤م.
- ٢١٧- مسند أبى بكر الصديق، تاليف: أحمد بن على مروزي، تحقيق: شعيب ارناووط، المكتب الإسلامى، بيروت چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٢١٨- مسند أبى يعلى الموصلى، تاليف: امام أحمد بن على تميمى، تحقيق: حسين سليم أسد، دار الثقافه العربيه - دمشق، بيروت - چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢١٩- مسند الإمام عبدالله بن المبارك، تحقيق: صبحى سامرائى، مكتبه المعارف - رياض، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ٢٢٠- مسند سعد بن أبى وقاص، تاليف: امام أبى بكر بزارى، تحقيق: أبو إسحاق حوينى اثرى، مكتبه ابن تيميه، قاهره، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٠م.

- ٢٢١- مسند الشاميين من مسند الإمام أحمد بن حنبل، تخریج: د. علی محمد جماز، دار الثقافة الدوحة - قطر، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ٢٢٢- مسند الفاروق عمر بن الخطاب- تالیف: إسماعیل بن عمر بن کثیر، تخریج: د. عبدالمعطى قلعجی، دار الوفاء - منصوره، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٢٣- مسند فاطمه الزهراء و ما ورد فی فضلها، تالیف: امام جلال الدین سیوطی، تحقیق: فواز أحمد زمزلی، دار ابن حزم - بیروت، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ٢٢٤- مسند الإمام أحمد بن حنبل، ویلیه القول المسدد فی الذب عن مسند الإمام أحمد، تالیف: ابن حجر عسقلانی تحقیق: عبدالله محمد دویش، دار الفكر بیروت، چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ٢٢٥- مشکاه المصابیح، تالیف: محمد بن عبدالله تبریزی، تحقیق: محمد ناصر الدین آلبانی، المكتب الإسلامی، بیروت، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٢٢٦- المعالم الأثیره فی السنه و السیره، تالیف: محمد حسن شراب، دار القلم - دمشق، الدار الشامیه، بیروت چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ٢٢٧- معاویه بن أبی سفیان صحابی کبیر و ملک مجاهد، تالیف: منیر محمد غضبان، دار القلم، دمشق، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٨٩م.
- ٢٢٨- المعجم الکبیر، تالیف: حافظ سلیمان بن أحمد طبرانی، تحقیق: حمدی عبدالمجید سلفی، چاپ ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ٢٢٩- المغنی، المناهی اللفظیه، تالیف: بکر أبو زید، دار ابن الجوزی - دمام، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٨٩م.
- ٢٣٠- المغنی، تالیف: موفق الدین بن قدامه مقدسی، تحقیق: عبدالله بن عبدالمحسن ترکی، د. عبدالفتاح الحلو، دار الهجره للطباعه و النشر و التوزیع - قاهره، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.

- ٢٣١- مفتاح الجنه فى الاعتصام بالسنة، تاليف: جلال الدين سيوطى، تخريج بدر بن عبدالله البدر، موسسه الريان - بيروت. دار النفائس - كويت، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٣.
- ٢٣٢- المقاصد الحسنه فى بيان كثير من الأحاديث المشتهره على الألسنه، تاليف: محمد سخاوى، تحقيق: محمد عثمان الخشت، دار الكتاب العربى - بيروت، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٢٣٣- مقدمه فى أصول التفسير، تاليف: شيخ الإسلام ابن تيميه، تحقيق: فواز أحمد زمرلى، دار ابن حزم - بيروت، چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ٢٣٤- المنافقون و شعب النفاق، تاليف: حسن عبدالغنى، دار البحوث العلميه - كويت، چاپ ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.
- ٢٣٥- مناقب أميرالمومنين عمر بن الخطاب، تاليف: عبدالرحمن بن جوزى، تحقيق: د. زينب إبراهيم القاروط، دار الكتب العلميه - بيروت، چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ٢٣٦- مناهل العرفان فى علوم القرآن، تاليف: محمد عبدالعظيم زرقانى، تخريج: أحمد شمس الدين، دار الكتب - بيروت، چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٨م.
- ٢٣٧- المنتظم فى تاريخ الملوك و الأمم، تاليف: عبدالرحمن بن جوزى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه - بيروت، چاپ ١٤١٢هـ.
- ٢٣٨- المنتقى من منهاج الاعتدال، اختصار: محمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: محب الدين خطيب، المكتبه السلفيه - قاهره.
- ٢٣٩- منهاج السنه النبويه فى نقض كلام الشيعة القدرية، تاليف: شيخ الإسلام ابن تيميه، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، موسسه قرطبه، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٢٤٠- منهاج الاستدلال على مسائل الاعتقاد عند أهل السنه و الجماعه، تاليف: عثمان بن على حسن، مكتبه الرشد - رياض، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.



- ٢٤١- منهج كتابه التاريخ الإسلامى، تاليف: محمد بن صامل سلمى، دار طيبه - رياض، چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٢٤٢- منهج النقد عند المحدثين نشأته و تاريخه، تاليف: د. محمد مصطفى اعظمى، ويليه كتاب التمييز، تاليف: امام مسلم بن حجاج نيشابورى، مكتبه الكوثر - سعوديہ، چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ٢٤٣- موارد الظمان إلى و زائد ابن حبان، تاليف: حافظ نور الدين على هيثمى، تحقيق: حسين الأسد دارانى، عبده على كوشك، دار الثقافه العربيہ - دمشق، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٤٤- المواهب اللدنيه بالمنح الحمديه، تاليف: امام أحمد قسطلانى، تحقيق: صالح الشامى، المكتب الإسلامى، بيروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ٢٤٥- موسوعه فقه عمر بن الخطاب، تاليف: د. محمد بن رواس قلعه جى، مكتبه الفلاح، كويت، چاپ ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.
- ٢٤٦- الموضوعات، تاليف: عبدالرحمن الجوزى، تحقيق: عبدالرحمن محمد عثمان، المكتبه السلفيه - مدينه منوره، چاپ ١٤٨٦هـ - ١٩٦٦م.
- ٢٤٧- الموطأ، تاليف: امام مالك بن أنس، و بذيله إسعاف المبطأ برجال الموطأ، تاليف: جلال الدين سيوطى، دار الريان للتراث - قاهره، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ٢٤٨- ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، تاليف: محمد بن أحمد ذهبى، تحقيق: على محمد بجاوى، دار الفكر - بيروت.
- ٢٤٩- النافله فى الأحاديث الضعيفه و الباطله، تاليف: أبو إسحاق جوينى اثرى، دار الصحابه للتراث - طنطا، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ٢٥٠- نزعه التشيع و أثرها فى الكتابه التاريخيه، تاليف: سليمان بن حمد عوده، دار السلم - رياض، چاپ ١٤١٥هـ .
- ٢٥١- النكت على كتاب ابن الصلاح، تاليف: حافظ ابن حجر عسقلانى، دار الرايه - رياض، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.

- ٢٥٢- النكت و العيون (تفسير الماوردي) تاليف: علي بن محمد ماوردي، تعليق: سيد بن عبدالقصور بن عبدالرحيم، دار الكتب العلميه - بيروت. موسسه الكتب الثقافيه - بيروت، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٥٣- النهايه فى غريب الحديث و الأثر، تاليف: امام مبارك بن محمد بن اثير، تحقيق: طاهر زاوى، محمود طناحى، المكتبه العلميه - بيروت.
- ٢٥٤- النهى عن سب الأصحاب و ما فيه من الإثم و العقاب، تاليف: امام محمد بن عبدالواحد مقدسى، تحقيق: محى الدين نجيب، مراجعه: عبدالقادر ارناووط، مكتبه دار العروبه - كويت. دار ابن العماد - بيروت، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٥٥- نور اليقين فى سيره سيد المرسلين، تاليف: محمد خضرى، تحقيق: عبداللطيف فاعورى، عواد فاعورى، دار الفكر - عمان، اردن، چاپ ١٩٨٦م.
- ٢٥٦- هذا الحبيب محمد يا محب، تاليف: أبى بكر جزائرى، مكتبه السوادى للتوزيع - جده، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٥٧- و جاء دور المجوس، تاليف: د. محمد عبدالله غريب، دار الجيل للطباعه - مصر.
- ٢٥٨- الوجيز فى أصول الفقه، تاليف: د. عبدالكريم زيدان، مكتبه القدس - بغداد. م. سسه الرساله - بيروت، چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٢٥٩- الوشيعه فى نقد عقائد الشيعه، تاليف: موسى جار الله، مكتبه الكليات الأزهرية - قاهره.
- ٢٦٠- و فيات الأعيان و أنباء الزمان، تاليف: ابن خلكان، چاپ دار صادر - بيروت.
- ٢٦١- ولايه الله و الطريق إليها دراسه و تحقيق لكتاب قطر الولى على حديث الولى للإمام الشوكانى، تاليف: إبراهيم إبراهيم هلال، تقديم: ابن الخطيب، دار الكتب الحديثه - مصر.
- ٢٦٢- يزيد بن معاويه الخليفه المفترى عليه، تاليف: هزاع بن عيد شمري، دار أميه - رياض، چاپ ١٤١٣هـ.

## كتب شيعه

- ١- اتقوا الله، تاليف: د. محمد تيجاني سماوي، دار المجتبي - بيروت. چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ٢- الاحتجاج، تاليف: أحمد بن علي بن أبي طالب طبرسي، تعليقات: محمد باقر موسوي، موسسه الأعلمی للمطبوعات، موسسه أهل البيت - بيروت، چاپ ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.
- ٣- أصل الشيعه و أصولها، تاليف: امام محمد حسين آل كاشف الغطاء، تحقيق: محمد جعفر شمس الدين، دار الأضواء - بيروت، چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.
- ٤- الأصول من الكافي، تاليف: محمد بن يعقوب كليني را زى، با تصحيح: شيخ نجم الدين املی، تقديم: علي أكبر غفاری، المكتبه الإسلاميه - طهران.
- ٥- إعلام الوری بأعلام الهدی، تاليف: فضل بن حسن طبرسي، با تصحيح: علي أكبر غفاری، دار المعرفه للطباعه و النشر - بيروت.
- ٦- الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد، تاليف: شيخ محمد بن حسن طوسي، دار الأضواء - بيروت، چاپ ١٥٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٧- أهل البيت في الكتاب و السنه، تاليف: سيد أمير محمد كاظم قزوینی ناشد نوشته نشده است.
- ٨- بيان السعاده في مقامات العباده، تاليف: حاج سلطان جنابذی، موسسه الأعلمی للمطبوعات - بيروت، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ٩- تاريخ اليعقوبی، تاليف: أحمد بن أبي يعقوب المعروف به يعقوبی، دار صادر - بيروت.
- ١٠- تحفه العوام نقبول جديد، تاليف: مقبول أحمد، چاپ لاهور باكستان.
- ١١- تذكره الخواص، تاليف: سبط ابن جوزی، موسسه أهل البيت - بيروت - چاپ ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.

- ١٢- تعارض الأدله الشرعيه، تقرير لأبحاث د. سيد محمد باقر صدر، محمود هاشمي، دار الكتاب اللبناني - بيروت، دار الكتاب المصري - قاهره چاپ ١٩٨٠م.
- ١٣- تفسير الحسن العسكري طبع حجري چاپ ١٣٠٥هـ.
- ١٤- تفسير الصافي، تاليف: فيض كاشاني، موسسه الأعلمی للمطبوعات - بيروت.
- ١٥- تفسير العياشي، تاليف: محمد بن مسعود بن عياش سلمی، موسسه الأعلمی للمطبوعات - بيروت، با تصحيح: سيد هاشم هولي محلاتی، چاپ ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ١٦- تفسير القمی، تاليف: علی بن إبراهيم قمی، موسسه الأعلمی للمطبوعات - بيروت چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ١٧- التفسير المبين، تاليف: محمد جواد مغنيه، بدون ذکر الناشر.
- ١٨- التوحيد، تاليف: شيخ محمد بن علی بن حسين بن بابويه قمی، با تصحيح: سيد هاشم حسینی طهرانی، دار المعرفه - بيروت.
- ١٩- تهذيب الأحكام فی شرح المقننه للشيخ المفيد، تاليف: محمد بن حسن طوسی، با تصحيح: محمد جعفر شمس الدين، دار التعارف للمطبوعات - بيروت - چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٢٠- جنه المأوی، تاليف: محمد حسين آل كاشف الغطاء، دار الأضواء - بيروت - چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م.
- ٢١- حق اليقين فی معرفه أصول الدين، تاليف: سيد عبدالله شبر، دار الأضواء بيروت - چاپ ١٤٠٤هـ - ١٩٨٣م.
- ٢٢- الحكومه الإسلاميه، تاليف: امام روح الله خميني، بدون ذکر ناشر.
- ٢٣- خمسون و مائه صحابي مختلق، تاليف: مرتضى عسكري، دار الزهراء - بيروت چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٢٤- رجال الكشي، تاليف: محمد بن عمر بن عبدالعزیز كشي، تقديم: أحمد الحسيني - منشورات موسسه الأعلمی - كربلاء عراق.

- ٢٥- سعد السعود، تاليف: على بن موسى بن طاووس، چاپ الرضى - قم.
- ٢٦- الشافى فى الإمامه، تاليف: على بن حسين موسى، تحقيق: سيد عبد زهراء الخطيب، با مراجعه: سيد فاضل ميلانى، موسسه الصادق - طهران - چاپ ١٤٠٧هـ - ١٩٨٦م.
- ٢٧- شرح نهج البلاغه، تاليف: ابن أبى الحديد، دار الفكر - بيروت.
- ٢٨- شمائل على (ع) فى القرآن و السنه، تاليف: طالب سنجرى، مجمع البحوث الإسلاميه - بيروت - چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
- ٢٩- الشيعه و التشيع، تاليف: أحمد كسروى، تحقيق د. ناصر قفارى و شيخ سلمان بن فهد عوده.
- ٣٠- الشيعه و التصحيح، تاليف: د. موسى موسى، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٧٨م.
- ٣١- الشيعه فى عقائد هم و أحكامهم، تاليف: سيد أمير محمد كاظمى القزوينى بدون ذكر ناشر.
- ٣٢- الشيعه هم الميزان، تاليف: محمد جواد مغنيه، دار الجواد، دار التيار الجديد - بيروت چاپ ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ٣٣- الشيعه هم أهل السنه، تاليف: د. محمد تيجانى سماوى، موسسه الفجر - لندن.
- ٣٤- عقايد الإماميه، تاليف: شيخ محمد رضا مظفر، بدون ناشر.
- ٣٥- عقائد الأماميه الاثنى عشريه، تاليف: سيد إراهيم موسى زنجانى، منشورات موسسه الأعلمى للمطبوعات - بيروت چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ٣٦- عده الأصول تاليف: محمد بن حسن طوسى، تحقيق: محمد مهدى نجف، سيد الشهداء، نشر موسسه آل البيت، چاپ ١٩٨٣م.
- ٣٧- علل الشرائع، تاليف: شيخ صدوق محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى، تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، منشورات المكتبه الحيدريه - النجف، دار إحياء التراث العربى - چاپ ١٣٨٥هـ - ١٩٦٦م.

- ٣٨- عيون أخبار الرضا، تاليف: محمد بن علي بن حسين بابويه قمى، تقديم: سيد محمد مهدي سيد حسن، منشورات الأعلمی - طهران.
- ٣٩- الغارات، تاليف: إبراهيم بن محمد ثقفى كوفى، تحقيق: سيد جلال الدين.
- ٤٠- فاسألوا أهل الذكر، تاليف: د. محمد تيجانى سماوى، مؤسسه الفجر - لندن - چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ٤١- فروع الكافى، تاليف: أبى جعفر محمد بن يعقوب كلينى، تحقيق: شيخ محمد جواد فقيه، فهرسه و تصحيح: د. يوسف بقاعى، دار الأضواء - بيروت - چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ٤٢- فرق الشيعه، تاليف: شيخ حسن بن موسى نوبختى - دار الأضواء بيروت - چاپ ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ٤٣- الفصول الهمه فى تاليف الأمه، تاليف: امام عبدالحسين موسوى، دار الزهراء - بيروت - چاپ ١٣٩٧هـ - ١٩٧٧م.
- ٤٤- فضائل أهل البيت المسمى بصائر الدرجات، تاليف: محمد بن حسن بن فروخ صفار، تقديم: حاج ميرزا محسن، مؤسسه النعمان - بيروت - چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ٤٥- كشف الأسرار، تاليف: روح الله خمينى، تقديم: د. محمد أحمد الخطيب، دار عمار - عمان - أردن، ترجمه: د. محمد بندارى، چاپ ١٤٠٨هـ - ١٩٨٧م.
- ٤٦- كشف الغمه فى معرفه الأئمه، تاليف: على بن عيسى بن أبى الفتح اربلى، دار الأضواء - بيروت - چاپ ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٤٧- الكنى و الألقاب، تاليف: شيخ عباس قمى، مطبعه العرفان - صيدا - بيروت، چاپ ١٣٥٨هـ، و چاپ مكتبه الصدر - طهران.
- ٤٨- لماذا اخترت مذهب الشيعه، تاليف: شيخ محمد مرعى امين انطاكى، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات - بيروت.

- ٤٩- مبادئ الوصول إلى علم الأصول، تاليف: جمال الدين حلي، تحقيق: عبدالحسين محمد بقال، دار الأضواء - بيروت - چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٥٠- مجمع البيان في تفسير القرآن، تاليف: شيخ فضل بن حسن طبرسي، منشورات دار مكتبة الحياة - بيروت.
- ٥١- المراجعات، تاليف: امام سيد عبدالحسين موسوي، مؤسسه الوفاء - تقديم: سيد حسن شيرازي.
- ٥٢- مروج الذهب و معادن الجواهر، تاليف: علي بن حسين مسعودي، با تدقيق: يوسف أسعد داغ، دار الأندلس.
- ٥٣- المسائل الإسلامية، تاليف: امام سيد محمد حسيني شيرازي، چاپ ١٤٠٢هـ.
- ٥٤- مسائل وردود طبقاً لفتاوى سيد أبوالقاسم موسوي خويي، جمع و ترتيب: محمد جواد شهابي مؤسسه العروه الوثقى، چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ٥٥- معجم رجال الحديث، تاليف: أبو القاسم خويي، مدينة العلم - بيروت - چاپ ١٤٠٣هـ.
- ٥٦- معالم المدرستين، تاليف: سيد مرتضى عسكري، مؤسسه الإعلمي للمطبوعات - بيروت - چاپ ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٥٧- مع الدكتور موسى الموسوي في كتابه ((الشيعة و التصحيح))، تاليف: د. علاء الدين سيد أمير قزويني، مكتبة الألفين - كويت - چاپ ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
- ٥٨- مع الصادقين، تاليف: محمد سماوي، مؤسسه الفجر - لندن - چاپ ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.
- ٥٩- من لا يحضره الفقه، تاليف: محمد بن علي بن بابويه قمي، تحقيق: الشيخ محمد جواد فقيه، فهرسه د. يوسف بقاعي، دار الأضواء - بيروت - چاپ ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
- ٦٠- نقض كتاب الصواعق المحرقة لابن حجر، تاليف: سيد أمير محمد كاظمي قزويني، بدون ناشر.

٦١- نهج البلاغه، جمع شريف رضى، شرح: امام محمد عبده، مكتبه الألفين -  
كويت - چاپ ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.

٦٢- هذه هي الوهايه، تاليف: محمد جواد مغنيه، دار الجواد - بيروت - چاپ  
١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.

٦٣- وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه، تاليف: امام محمد بن حسن  
عاملى، تحقيق: شيخ عبدالرحيم شيرازى، دار إحياء التراث العربى - بيروت - چاپ  
١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.